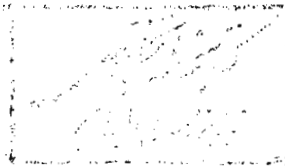


موسسه کنگره مطالعات ملل
کتابخانه تخصصی ملل

سفرنامه

ژنرال سرپرستی سائیکس



یا

ده هزار میل در ایران

ترجمه:

حسین سعادت نوری

باجدید نظر و حواشی و تعلیقات و فهارس

چاپ اول ۱۳۶۳



چاپخانه آسمان

چاپ: اول

تیراژ: ۵۰۰۰

لیتوگرافی بابک ۶۶۴۱۰۲

مرکز پخش: موسسه گسترش فرهنگ و مطالعات

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
شش	مقدمه مترجم
نه	شرح حال ژنرال سرپرسی مولسورث سایکس
۱	مقدمه مؤلف
۳	فصل اول: ازانگلستان باسترآباد
۱۴	➤ دوم: میان ترکمنها
۳۲	➤ سوم: از مشهد بکرمان از طریق لوت
۵۶	➤ چهارم: ایالت کرمان (۱)
۷۴	➤ پنجم: ایالت کرمان (۲)
۱۰۲	➤ ششم: از کرمان بیوشهر
۱۱۳	➤ هفتم: خلیج فارس
۱۲۲	➤ هشتم: بلوچستان (۱)
۱۳۱	➤ نهم: بلوچستان (۲)
۱۴۶	➤ دهم: از طریق مکران
۱۵۸	➤ یازدهم: سرحد
۱۷۰	➤ دوازدهم: از بزمان بکرمان
۱۸۲	➤ سیزدهم: درابران مرکزی
۱۹۶	➤ چهاردهم: خط سیر اسکندر کبیر از سند تا کارون
۲۰۷	➤ پانزدهم: تأسیس کنسولگری کرمان
۲۱۶	➤ شانزدهم: شهر کرمان

عنوان

صفحه

۲۳۷	فصل هفدهم: وضع زندگی در کرمان
۲۴۹	> هیجدهم: از کرمان به کوهک
۲۶۲	> نوزدهم: کمیسیون سرحدی ایران و بلوچستان
۲۷۱	> بیستم: بلوچستان انگلیس
۲۷۸	> بیست و یکم: مأموریت دره کارون (۱)
۲۸۵	> بیست و دوم: مأموریت دره کارون (۲)
۲۹۴	> بیست و سوم: سفرهای مارکوپولو در ایران
۳۰۵	> بیست و چهارم: حادثه رودخانه راینج
۳۱۲	> بیست و پنجم: جزیره هرمز و بندرخلیج
۳۲۰	> بیست و ششم: از طریق بشارکرد
۳۳۱	> بیست و هفتم: از بوشهر به شیراز
۳۳۸	> بیست و هشتم: از شیراز به اصفهان
۳۵۰	> بیست و نهم: چوگان بازی در ایران
۳۵۹	> سی ام: از اصفهان بسرحد بلوچستان انگلیس
۳۶۸	> سی و یکم: سیستان
۳۷۷	> سی و دوم: تأسیس قنصلگری سیستان
۳۸۸	> سی و سوم: دریاچه سیستان و میان کنگی (میان گنج)
۳۹۴	> سی و چهارم: قائنات
۴۰۷	> سی و پنجم: از بیرجند به یزد از طریق سیستان
۴۱۹	> سی و ششم: سیرجان یا کرسی نشین سابق ایالت کرمان
۴۳۲	> سی و هفتم: لولیهای ایران - اشیاء عتیقه - جنوب افریقا
۴۳۸	> سی و هشتم: منافع سیاسی و اقتصادی انگلیس در ایران
از صفحه ۴۵۵ به بعد	فهرست نامها ، اماکن ، کتب و مجلات

فهرست تصاویر

- | | |
|--|-------------|
| ۱ - عبدالحسین میرزا فرمانفرما و سرپرستی سایکس | روبروی صفحه |
| دربهرام آباد رفسنجان | ۱۰۴ |
| ۲ - باغ فرمانفرما در ماهان | ۱۷۶ |
| ۳ - حاج محمدخان فرزند حاج محمد کریم خان رئیس طایفه شیخیه | ۲۳۲ |
| ۴ - شیخ احمد احسانی | ۲۳۲ |
| ۵ - اعضای کمیسیون سرحدی کلالت | ۲۶۴ |
| ۶ - قلعه بم | ۲۵۶ |
| ۷ - ستون مرزی درحوالی کوهک | ۲۷۲ |
| ۸ - چوگان بازی سیاوش | ۳۵۲ |

مقدمه مترجم

از اواخر قرن نوزدهم ببعد که مسائل آسیای مرکزی بواسطه اقدامات جدی عمال روسیه تزاری کسب اهمیت کرد دولت انگلیس از نزدیک شدن روسها بسرحدات هندوستان اندیشناک گردید و برای جلوگیری از فعالیت‌های روسها فزون مامورین مسکو عده‌ای از صاحب‌منصبان نظامی و کارمندان سیاسی خود را بنقاط مختلف این منطقه فرستاد تا از نزدیک مراقب روسها باشند و در موقع مقتضی عملیات آنها را خشنی نمایند. در سال ۱۸۸۰ میلادی که ژنرال اسکوبلوف از طرف دربار تزار مأمور تصرف عشق‌آباد و آن نواحی شد؛ دولت انگلیس نیز متقابلاً تصمیم گرفت تا از ترا کمه و افغان و امکاناً از ایران سدی مقابل روسهای تزاری بوجود بیاورد.

در همین تاریخ مستر «ادونوان» بعنوان خبرنگار روزنامه «دیلی نیوز» بمرو رفت و چندی بعد کننل «استوارت» با لباس مبدل و بنام «خواجه ابراهیم» از منی از طریق ایران روانه سرحدات روسیه و افغانستان شد و دیری نگذشت که «لارد کرزن» بعنوان مخبر روزنامه تایمز بایران آمد. یکی از افسران انگلیسی هم که در همان اوان یعنی در تاریخ ۱۸۹۳ بایران مسافرت کرد «ژنرال سرپرسی مولسورث سایکس» (۱)

1) General Sir Percy Molesworth Sykes .

است که بعدها در جنگ بین‌المللی اول به فرماندهی پلیس جنوب انتخاب شد. این مرد محقق بسیاری از نقاط ایران، مخصوصاً نواحی شرقی و جنوب شرقی مملکت ما را بازدید نموده و با نظر خریدین و کنجکابو به تحقیقات جغرافیائی و تاریخی پرداخته و حاصل مطالعات خود را در کتاب حاضر بیادگار در معرض مطالعه افکار عمومی گذاشته است. شرح مسافرت ژنرال سایکس بایران که اینک در دسترس از باب علاقه قرار میگیرد کتابی است تحت عنوان «ده هزار میل در ایران یا هشت سال در کشور شاهنشاهی» (۱) که در سال ۱۹۰۲ میلادی مطابق با ۱۲۸۱ هجری شمسی برشته‌تحریر در آمده و ما آنرا «سفرنامه سایکس» نامیده‌ایم.

«سفرنامه سایکس» از چند لحاظ قابل کمال توجه میباشد، نخست از آن رو که مولف اوضاع تاریخی و جغرافیائی هر نقطه را با منتهای دقت مطالعه و ضبط نموده و ضمن اظهار عقیده نسبت باوضاع اجتماعی، مثل سایر جهانگردان بیگانه گرد اغراض آلوده به سموم عداوت و دشمنی و تهمت و افترا نگردیده - دوم چون زبان فارسی را خوب میدانسته شخصاً با مردم تماس گرفته و از روی کتب و تواریخ قدیم و سیاحتنامه های جهانگردان سابق اوضاع جغرافیائی و تاریخی هر نقطه را پژوهش و سفرنامه خود را تالیف نموده است.

سرپرسی سایکس در پایان همین کتاب مینویسد ایرانیان از هر جهت بر تمام مردم مغرب آسیا برتری دارند و گفته «رالینسون» را که میگوید هیچ يك از ملل این قاره بزرگ در تیزهوشی و بلندفکری بیای ایرانیان نمیرسند تأیید نموده و بالاخره با صفای نیت، پیشرفت ایران و ترقی و عظمت کشور ما را آرزو کرده است.

«سفرنامه سایکس» یا کتاب ده هزار میل در ایران را که اصل آن در يك جلد است، اینجانب سابقاً ترجمه و در دو مجلد منتشر کرده بودم ولی چون متأسفانه

1) Ten Thousand Miles in Persia or 8 Years in Iran .

هر دو جلد مغلوط بطبع رسیده و علاوه در این اواخر نایاب گردیده بود آقای
ابراهیم رضائی صاحب کتابخانه ابن سینا که در طبع و نشر این قبیل کتاب‌های عام‌المنفعه
اشتیاقی در خور تحسین از خود نشان می‌دهند ابراز علاقه با انتشار مجدد آن نمودند.
نگارنده نیز با اشاره ایشان در ترجمه کتاب تجدید نظر کامل بعمل آوردم و اینک
خوشوقتم که «سفرنامه سایکس» با حواشی و تعلیقات لازم، بحلیه طبع آراسته شده و
در دسترس علاقمندان قرار می‌گیرد.

ح - سعادت نوری

تهران - تیرماه ۱۳۳۶

ژنرال سرپرستی هوای مورت میایکس

سایکس در سال ۱۸۶۷ میلادی متولد شده و پس از کسب معلومات مقدماتی ابتدا در آموزشگاه رگبی و سپس در دانشکده افسری «ساندهرست» بتکمیل تحصیلات خود پرداخته و از هر دو مؤسسه بعلت ابراز لیاقت و خدمات شایانی که انجام داده بدریافت جوایز بالنسبه ممتازی نائل گردیده است .

سایکس در سال ۱۸۹۲ بدرجه سروانی در هنگ دوم نیزه دار
از هنگ های ارتش هندوستان خدمت میکرده و از همان وقت
بمسافرت و سیر و سیاحت در ایران علاقمند بوده و بهمین

سایکس و زبان
فارسی

جهت ازمدت ها قبل از مسافرت بایران بفرآ گرفتن زبان فارسی اشتغال می جوید و تا حدی در این امر پیشرفت حاصل می نماید ، چنانکه وقتی در سال ۱۸۹۳ بدستور دولت متبوع خود عازم ایران میشود تقریبا میتواندست است بزبان فارسی صحبت کند ولی چون طرز ادای لغات و کلمات فارسی متداول هند و ایران متفاوت است ، وی بعد از ورود بایران شبها و ساعات بیکاری روز را بفرآ گرفتن زبان فارسی میپردازد و پس از چندی کاملا در این زبان تسلط و احاطه حاصل می کند .

سایکس در اکتبر ۱۸۹۴ کنسولگری انگلیس را در کرمان
تاسیس مینماید و در همین سال هنگام جشن تولد ناصرالدین شاه
بتهران میاید و بحضور شاه میرسد .

خود وی درین باره مینویسد : « وزیر مختار بریتانیا نگارنده را حضور
ناصرالدین شاه معرفی کرد و او نیز راجع بنقاط دور دست کشور خود سؤالات مفصلی
ازمن نمود و از توضیحات اینجانب اظهار مسرت و خوشوقتی کرد و گفت اخباری که افسران
انگلیسی در اختیار من میگذازند بمراتب مفیدتر از اطلاعات مامورین ایران میباشد.»
سایکس یکسال بعد یعنی در ۱۸۹۵ «میرشاه ۵۱» را هزن مسلح بلوچ را که در
سال ۱۸۹۱ سر فرده ویر انگلیبی را هجروح کرده بود دستگیر و بافسران اعزامی
حکومت هندوستان تسلیم میکند. در ۱۸۹۶ هنگام انعقاد کمیسیون سرحدی کلات
با هیئت نمایندگی انگلیس که بزیاست سرهنگ طوماس هلدیخ بایران آمده بود
شرکت مینماید . در فوریه ۱۸۹۷ هم هنگامیکه ابوالقاسم خان ناصرالملک
برای اعلام سلطنت مظفرالدین شاه بانگلستان میروید از طرف دولت بریتانیا مامور
پذیرائی او میشود .

در سال ۱۸۹۸ چون روسیه تزاری بافتتاح کنسولگری سیستان مبادرت میکند
سایکس نیز مامور تاسیس قنصلگری انگلیس میشود و در سال ۱۹۰۱ بنا بتقاضاهای
مکرر خود برای شرکت در جنگ های ترانسوال بافریقای جنوبی میروید . وی در
جنگهای ترانسوال و محاربه بابوئرها خدمات شایانی بسرور داده بسر انجام مجروح
میشود و وزارت جنگ انگلستان در اعلامیه های رسمی ارتش از وی قدردانی بعمل میاورد.
سرپرستی سایکس از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۳ سر کنسول انگلیس در خراسان بوده
و مأموریت او در مشهد مقارن همان ایامی است که روسیه تزاری و دولت انگلیس در
نتیجه معاهده منحوس ۱۹۰۷ و تعیین مناطق نفوذ در ایران بایکدیگر موافقت و هم
آهنکی داشته اند . در بیست و نهم مارس ۱۹۱۲ که سالدتهای تزار ، گنبد مطهر
حضرت رضا را بمباران میکنند ، سایکس در مشهد اقامت داشته و در «تاریخ ایران»
که بعدها تألیف نموده مینویسد : « چون نتوانستم از عملیات قزاق های تزاری جلوگیری

بعمل آورم ، ناگزیر باین اقدامات خشونت آمیز اعتراض نمودم .
در آغاز جنگ بین الملل اول (۱۹۱۴) سایکس فرماندار نظامی «سوتامپتون»
بوده و بعد بالشکر اعزامی لاهور مأمور فرانسه میشود. در ۱۹۱۵ سرقنسول ترکستان-
چین بوده و در اثنای همین مأموریت است که در ژانویه ۱۹۱۶ با ودستور داده میشود
بی درنگ برای مذاکره در پیرامون امر مهمی روانه دهلی گردد .

سایکس بدلی میرود و در آنجا با او گفته میشود که بفرماندهی
پلیس جنوب ایران منصوب گردیده و بایستی فوراً اعزام ایران
شود و قوائی از پلیس محلی مرکب از یازده هزار سوار و
بیاده تشکیل داده نظم و آرامش شهرهای جنوبی ایران را تأمین کند . « کریستو-
فرسایکس » در کتاب «اسموس یا لارنس آلمانی می نویسد:

سایکس و پلیس
جنوب ایران

« سرپرستی سایکس مأمور بود که نظم و انضباط را در قوه جدید التاسیس از
هر جهت تقویت کند تا افراد پلیس جنوب مأموریتهای محوله را بی چون و چرا و بنحو
احسن انجام دهند - شاید بعضی باور نکنند که سایکس برای انجام این مأموریت
فقط با سه نفر انگلیسی و بیست و پنج سوار هندی روانه ایران شده و اسلحه و مهمات
او تنها عبارت از یک عراده توپ کوهستانی و یک دستگاه توپ مسلسل بوده است .

سایکس در ماه مارس وارد بندر عباس میشود و در ظرف بیست و چهار ساعت ،
پنجاه و سه تن سرباز استخدام نموده بلافاصله با تشریفات خاصی پرچم اداره پلیس
جنوب را باهتزاز در میآورد و همینکه اسلحه و مهمات باندازه کافی تأمین میشود یک تیپ
در کرمان و یک تیپ در فارس و یک هنگ در بندر عباس مستقر میسازد .

شرح عملیات و اقدامات سایکس در این مأموریت و همچنین کشمکش او با نیروی
ژاندارمری و قوای چریک محلی از حوصله این سطور خارج و محتاج بحث جداگانه
است .

ژنرال سایکس تا دسامبر ۱۹۱۸ در ایران بوده و بعد از آن
تاریخ برای گذراندن دوره تقاعد خود بانگلستان مراجعت
میکند و در احکام نظامی نسبت با اقدامات او در ایران اظهار

بازگشت به
انگلستان

یازده

قدردانی میشود و بعلمت تبعات و تحقیقات مفصلی که وی درباره تاریخ و جغرافیای ایران نموده بوده بسمت منشی افتخاری انجمن آسیای مرکزی انتخاب میگردد و سرانجام در تاریخ یازدهم ژوئن ۱۹۴۵ میلادی مطابق با بیست و یکم خرداد ۱۳۲۴ در سن هفتاد و هشت سالگی بمرك فجائی در لندن بدرود زندگی میگوید.

در تاریخ سیاسی دوره اخیر ایران وانگلیس ژنرال سر برسی مولسورث سایکس دارای شخصیت مهمی است و مقامات بریطانیا گذشته از خدمات نظامی، نامبرده را بواسطه تألیفات عدیده راجع بایران و سایر ممالک شرقی یکی از برجسته ترین محققین و دانشمندان عصر اخیر میدانند و از همین نقطه نظر ضمن احکام گوناگون از خدمات سیاسی وی قدردانی نموده اند. علاوه بر مدالها و نشانهای که سایکس در طی خدمات نظامی بدریافت آنها نایل آمده سازمانهای مختلف علمی و ادبی انگلستان نیز اقدامات او را در پیرامون تجسسات تاریخی و جغرافیائی با اهداء نشانهای مختلف تقدیر و ستایش نموده اند.

نشانهای مزبور عبارتند از :

۱ - مدال نقره : در سال ۱۸۹۷ توسط انجمن هنرهای زیبا .

۲ - مدال علمی طلا : بعد از تألیف کتاب تاریخ اکتشافات عالم توسط انجمن علمی امپراطوری

۳ - مدال علمی طلا : در سال ۱۹۰۲ بعد از تألیف کتاب ده هزار میل در

ایران یعنی کتاب حاضر، توسط انجمن جغرافیائی همایونی.

سر برسی سایکس کتب متعددی برشته تحریر در آورده و قسمتی
تالیفات سایکس
از آنها که بفارسی ترجمه و طبع گردیده عبارتست از :

۱- ده هزار میل در ایران یا « سفرنامه سایکس » : که در سال ۱۹۰۲ میلادی

در لندن انتشار یافته و مؤلف، آن را به « لاردرگرن » نایب السلطنه وقت هندوستان
تقدیم نموده است.

دوازده

۲- تاریخ کرمان : که در واقع خلاصهٔ دو فصل از همین کتاب ده هزار میل در ایران میباشد و توسط «نصرالله خان نواب شیرازی» مترجم کنسولگری انگلیس در کرمان ترجمه و بوسیله «افضل الملک روحی کرمانی» تصحیح و بسعی و اهتمام ابوتراب بن موسی ملقب به «مستعان الملک» در غره محرم سال ۱۳۲۲ قمری با چاپ سنگی بصورت جزوه در هفتاد و هشت صفحه کوچک در کرمان چاپ شده است .

۳- تاریخ مختصر ایران : که در سال ۱۳۱۲ شمسی توسط مترجم کتاب حاضر ترجمه و در ۱۳۶ صفحه در اصفهان طبع و نشر یافته است .

۴- تاریخ مفصل ایران : در دو جلد که بوسیله آقای «محمد تقی فخر داعی گیلانی» ترجمه و تاکنون سه بار در تهران با چاپ رسیده است .

سایر تالیفات سایکس که تاکنون بزبان فارسی ترجمه و طبع و نشر نشده است عبارتند از :

۵- کشاورزی در خراسان : که در سال ۱۹۱۰ توسط دولت هندوستان منتشر شده است .

۶- افتخار عالم تشیع : که در حقیقت شرح مشاهدات سایکس همراه با «خان بهادر احمد خان» می باشد و در سال ۱۹۱۰ انتشار یافته است .

۷- تاریخ افغانستان

۸- تاریخ اکتشافات عالم

۹- واحات و صحاری آسیای مرکزی

مسافرت های سایکس
بایران
سربررسی سایکس جمعاً شش بار بایران مسافرت کرده است .
از تاریخ ژانویه ۱۸۹۳ تا ژانویه ۱۹۰۱ سایکس مجموعاً چهار بار بایران آمده و هشت سال در نقاط مختلف مملکت ما بسیر و سیاحت اشتغال داشته است .

۱- اولین مسافرت سایکس بیش از پنج ماه طول نکشیده و خط سیروی درین سفر عبارت بوده است از :

باکو- بندرگز- مشهد- گناباد- شهداد- کرمان- شیراز- بوشهر- بندرلنگه-

بندرعباس - مسقط - گوادر - کراچی .

۲- دومین مسافرت نامبرده از اکتبر ۱۸۹۳ تا ژوئن ۱۸۹۴ در مدت هفت ماه ادامه داشته و ابتدا از کراچی عازم گوادر شده و سپس بترتیب از نقاط :

چاه‌بهار - به‌پور - ابطار - فهرج - سرحد - بزمان - جیرفت - ماهان - کرمان - یزد - عقدا - نائین - اردستان - کاشان - قم - تهران - قزوین - رشت - بندرپهلوی ، گذشته و از راه باکو از طریق پترفسک - مسکو - برلین - بلندن رفته و مجدداً از طریق اسلامبول و باکو بندرپهلوی مراجعت نموده است . با این ترتیب مدت مسافرت اول و دوم سایکس در ایران جمعاً یکسال طول کشیده است .

۳- سومین مسافرت سایکس سه‌سال یعنی از دسامبر ۱۸۹۴ تا مارس ۱۸۹۷ ادامه داشته و در این سفر خط سیر وی عبارت بوده است از :

بندر پهلوی - تهران - قم - کاشان - تفت - یزد - رباط - باغین - کرمان - بم - فهرج - کوهک - کویته - کراچی - بحرین - بوشهر - خرمشهر - بصره - خرمشهر - اهواز - شوشتر - خرمشهر - بوشهر - بحرین - لنگه - بندرعباس - مسقط - کراچی
سایکس از کراچی از طریق مصر، آتن و اسلامبول عازم تهران شده و سپس از راه رشت و بندر پهلوی به بوداپست و از آنجا پس از گذشتن از هونیخ و پاریس بلندن رفته است .

۴- چهارمین مسافرت سایکس که چهارسال بطول انجامیده از نوامبر ۱۸۹۷ آغاز گردیده و در ژانویه ۱۹۰۱ پایان رسیده است . خط سیر سایکس این بار عبارت بوده است از :

بوشهر - مکران - هرمز - قشم - بندرعباس - مسقط - جاسک - رایج - مسقط - چاه‌بهار - پسنی - کراچی - مسقط - بوشهر - بندرعباس - میناب - فهرج - چاه‌بهار - مسقط - بندرعباس - بوشهر - برازجان - کازرون - شیراز - آباد - اصفهان - گلناباد - یزد - کرمان - بم - نرماشیر - ریگان - سیستان - کرمان - جیرفت - گلاشکرد - بندرعباس

۵- سرپرسی سایکس در سال ۱۹۰۵ یعنی بعد از تالیف کتاب حاضر برای پنجمین

چهارده

باز با سمت سرکنسول انگلیس در خراسان وارد ایران شده و تا سال ۱۹۱۳ در این کشور بسر برده است. شرح مشاهدات سایکس در این مدت در مقاله‌ای تحت عنوان «سفر پنجم بایران» در مجله انجمن جغرافیائی همایونی منتشر شده است.

۶- ششمین مسافرت سایکس بایران در ژانویه ۱۹۱۶ بوده که تا ۱۹۱۸ بطول انجامیده است.

مقدمه مؤلف

کتابی که اینک تقدیم قارئین عظام میشود نتیجه چندین سال مطالعه و تتبع و سیاحت‌های متوالی و مسافرت‌های ممتد طولانی نگارنده است نه فقط در ایران که در حدود هشت سال در آن مملکت بسر برده بلکه در ممالک مجاور آن نیز یعنی در روسیه و هندوستان و ترکیه که در هر کدام بیش از یک مرتبه به سیاحت پرداخته است.

نگارنده با کمال جرئت ادعا می‌کند که از نسل حاضر هیچ انگلیسی حتی هیچ اروپائی دیگری بیشتر و بهتر از اینجانب بسیر و سیاحت نواحی شرقی و جنوبی ایران موفق نگردیده و از طرفی موقعیت و رتبه رسمی نویسنده بهترین وسیله برای ملاقات طبقات متنوره اهالی و کسب اطلاعات صحیح و عاری از خطا بوده است که خود این نعمت، کمتر نصیب دیگر سیاحان خارجی میشود.

مؤلف در جغرافیا و تاریخ این مملکت که بطور شاید و باید معروف اهل جهان نیست غور و مداقه کامل بعمل آورده و بالاخره در اطراف مسافرت‌های اسکندر کبیر و سیاحت‌های مارکوپولو استقصاء و تتبعاتی شایان نموده و از طرفی اوضاع و طرق تجارتنی این سرزمین را بطور وضوح مورد بحث قرار داده است.

در قسمت متنازع فیه اهالی اسامی نقاط نیز بطور کلی قواعد موضوعه انجمن جغرافیائی همایونی مراعات گردیده و نگارنده متأسف است که نظریه جناب پرفسور

برون را در این مورد بخصوص بموقع اجرا نگذارده است .

چون از موقع انتشار شاهکارلرد کرزن راجع به ایران نیز بیش از ده سال نمیگذرد ، نویسنده کتاب حاضر درخصوص ایالاتی که در آن کتاب دراطراف آنها بحث کافی بعمل آمده کمتر سخن رانده و در هر مورد هم اشاره‌ای به آن نقاط کرده است مطالبی را در دسترس قارئین محترم گذارده که از هر حیث تازه و بمنزله متمم اطلاعات تألیف مزبور میباشد .

در این مورد، موقع را مغتنم دانسته و از کلیه دوستان صمیمی که در تألیف این کتاب از بند هیچگونه مساعدت دریغ نداشته‌اند اظهار امتنان نموده و مخصوصاً از جناب پرفسور برون و ماژرینگک هز بند و مستروالترز و میس سایکس که در تصحیح نسخه‌های مطبوعه دقتی کامل کرده‌اند زاید الوصف ممنون و سپاسگذارم .

نویسنده از جنابان مستر لینچ و مستر ایلس و مستر لانکورت که مطالب فصولی را که راجع به امور ات و مشاغل مربوطه بدانها بوده جرح و تعدیل کرده و میس سایکس نیز که زحمت ترسیم تصاویر بالای هر فصل را مطابق آنچه در خاطره من باقی مانده بود عهده‌دار شده و دوستانی که در تهیه گراورهای لازم مساعدت بعمل آورده‌اند و بالاخره از ناشر محترم که از قبول هیچگونه زحمتی برای پیشرفت طبع کتاب خودداری نداشته بغایت متشکر و ممنون است .

در خاتمه امیدوارم که این تألیف ناچیز هر قدر نقایص ادبی داشته باشد باز مندرجات آن یا بتواند عده‌ای از هموطنان نگارنده را به ایران و اوضاع مربوطه به آن علاقه‌مند و متوجه بگرداند یا برای کسانی که مأموریت‌های مهم آنها با افکار جامعه تماس و اصطکاک دارد مفید و سودمند واقع شود در هر يك از این دو صورت اطمینان داشته باشند که زحمات و مشقات اینجانب را در تهیه این کتاب بوجه احسن جبران نموده و پاداش داده‌اند .

مزارع سبز و حرم همیشه اوقات بوسیله
ابرهای لطیف شاداب نمیشوند، کولاک
و رگبارهای شدید نیز هیچگاه رشک و
حسد دریای خزر را بخود جلب نخواهند
کرد.

اقتباس از غزل نهم جلد دوم دیوان هراس (۱)

فصل اول

از انگلستان به استرآباد

سرزمین ایران از ممالکی است که در سابق همواره ذهن نگارنده را بطور
سحر آمیزی شیفته و فریفته خود ساخته بود ولی در موقع توقف و مأموریت هندوستان
کمتر اطلاعی از آن مملکت بدست آورده و حتی خیال مسافرت به ایران یعنی این
خطه عجیب و غریب هم در مخیله اینجانب خطور نمیکرد.

کلمه ایران مأخوذ است از لفظ قدیم آریانا یعنی مملکت «آری» (۲) که
هنوز پایتخت آن هرات میباشد. آریان نیز همین کلمه است که درزند «ایریا» (۳)
ضبط شده و در سانسکریت آریا (۴) و در لاتین آرار (۵) میگویند.

بنا بنظریه فوق از اولیای مربوطه استیجازه نمودم که در مراجعت بانگلستان

۱- «هراس» از شعرای معروف زمان «آگوستوس» قیصر روم است که مخصوصاً در
هجوی طولانی داشته و در شصت و پنج قبل از میلاد متولد شده و در سن پنجاه و پنج سالگی
وفات یافته است. «م»

۲- Arii

۳- Airya

۴- Arya

۵- Ararc

از طریق نجد پامیر (۱) مسافرت نمایم و خوشبختانه مقامات مافوق نیز با این اجازه موافقت بعمل آوردند ولی در تابستان ۱۸۹۱ حوادثی رخ داد که بانسداد موقتی راه نامبرده برای مسافرین آزاد منجر گردید و در پائیز همان سال که من بعنوان مرخصی بانگلستان رفتم دیگر بکلی از حصول موفقیت بسفر ایران مأیوس و ناامید شده بودم.

در سال ۱۸۹۲ چند ماهی را در اروپای شرقی بقصد تحصیل اطلاعات لازم راجع بمسائلی که در ظرف سی سال بعد حل و تصفیة آن ضرورت پیدا میکرد بسر برده و پس از طی ایام عید میلاد در انگلستان، بالاخره اجازه داده شد که از طریق ایران به هندوستان مراجعت کنم لذا در ژانویه ۱۸۹۳ از لندن بعزم مسافرتی که بعدها معلوم شد مرتبه اول سفرهای عدیده بود حرکت کردم.

دروین بکروزتوقف کردیم و بواسطه نزول غیرعادی برف سنگینی، دیرتر از معمول بادسا رسیدیم، در اینجا از کنل «ستوارت» ژنرال قنصل دولت انگلیس که بواسطه مسافرتها متعدد خود بایران مشهور میباشد ملاقات و تصمیم خود یعنی شروع مسافرت از زاویه جنوب شرقی دریای خزر را بمشارالیه اظهار نمودم. نامبرده چند فقره سفارش خط و معرفینامه بنگارنده تسلیم کرد.

در ادسا بواسطه برودت فوق العاده، اطاقها را بقدری گرم کرده بودند که هوا بینهایت، سنگین بود و از این لحاظ نگارنده همواره اوقات زمستان روسیه را با سردرد و خفقان قلب بخاطر می آورد.

یکی دیگر از نتایج این هوای استثنائی جمع شدن یخ زیاد از رودخانه های «بوک» و «دنپیر» در دریا و منجمد شدن آن تا ۲ میلی دور از ساحل بود و بدین ملاحظه متصدی بانگی که اینجانب ورقه اعتبار عهده او داشتم حرکت را غیر ممکن دانسته

۱ - پامیر فلات بزرگی است که ۱۳۶۰۰ پا ارتفاع آن میباشد و واقع است در امتداد سرحدات روسیه و چین و هندوستان و شمال شرقی افغانستان و مغرب ترکستان شرقی و جنوب قسمت مهمی از روسیه آسیا. نجد پامیر را غالباً بام عالم مینامند. «م»

میگفت رسیدن بکشتی نهایت اشکال خواهد داشت خلاصه بوسائل ممکنه مسافرت را ادامه دادیم و ورود ببندر «سواستوپل» که محصور بخشکی است برای ما نهایت مسرت را داشت .

هوای محل در اینموقع ملایم بود لیکن چهل سال قبل برای نظامیان ما که وسائل مکفی دردست نداشتند سرد و جانکزا بوده است در این نقطه ظاهراً هیچگاه دریا مثل ادسا منجمد نمیشود . مسافرن جایگاه تعمیر کشتی ها را تماشا کردند و من نیز سری بقبرستان محل کشیدم و بعداً در شهر که هنوز خسارت وارده از زمان جنگ در آن جبران نشده گردش نمودم . این شهر موزه غیرمنظمی دارد که ابدأ جالب توجه نیست و تنها چیزی که نگارنده از اشیاء نفیسه آن یاد دارد لباده «طادلین» (۱) می باشد .

از «سواستوپل» که اینک اهمیت جغرافیائی آن بمراتب بیش از زمان جنگ های کریمه است حرکت و از بندر «بالاکلاوا» که میگفتند عمل غواصی در آنجا جهت کشف طلاهای مفقوده درموقع طوفان بزرگ تحت مطالعه میباشد عبور کردیم ، «یالتا» که صخره های آن صومعه معروف محل را از برودت هوا محافظت می کند بقدری نزدیک بود که اگر سنگ می انداختیم به آنجا میرسید . شب را بقدمیاسیاه عمارات وقلاع آن بسبب معماری ژنوائیها و آرامنه ساخته شده و هنوز معمور و برپا میباشد وارد شدیم . این نقطه در قرن هفتم قبل از میلاد جهت مهاجرین یونانی احداث گردیده است .

«کرچ» در حال انجماد بود و ما مستقیم به «نورسیسک» رفتیم . یکی از هموطنان نگارنده که از اتریش به این طرف مصاحب و همراه سفر بود در اینجا برای سرکشی به معادن نیترا واقع در همین حوالی، از کشتی پیاده شد .

روز بعد تقریباً هوا خوب و مساعد بود و همینطور که بطرف جنوب پیش

۱- ایوانویچ طادلین از سردارهای معروف روسیه است که درموقع جنگهای کریمه از طرف دولت متبوع خود با متحدین جنگ میکرد و بعد ها کتابی راجع ب جنگ های مزبور تألیف نموده و مدتی نیز حاکم ادسا بوده است . «م»

میرفتیم درجه حرارت هوا بالا میرفت و بالاخره بیاطوم رسیدیم که نارانج و اقسلم مختلف مرکبات از شاخه‌های اشجار باغات آن پدیدار بود .

چند ماه قبل از این تاریخ ، نگارنده چند روزی را در این محل که بمنزله کلید دریای قفقاز است بسر برده بودم . در آن اوان کشتی بواسطه بروز و با باین بندر وارد نمیشد و اینجانب از « طرابوزان » تا آنجا را با قایق رفتم و بالاخره هم مرا در يك چادر سربازی کنار دریا قرنطینه گذاردند . بعداً نیز بمناسباتی مضمون واقع شدم ولی خوشبختانه سوء ظن مأمورین مربوطه در ظرف مدت خیلی مرتفع گردید . از قرار ظاهر اداره پلیس روس اطلاع حاصل کرده بود که دو نفر از نهبلیستها و انقلابیون متنکراً بالباس انگلیسی به «باطوم» می آیند لذا ورود نگارنده مأمورین مربوطه را بخیال و زحمت انداخت .

کلنی انگلیس‌های مقیم «باطوم» بغایت خوش‌وارد و مهمان نوازند ولی چون در موقع توقف نگارنده کم و بیش هر روز باران می‌آمد من در موقع حرکت بسمت تفلیس که اثنائیه مسافرت و لوازمات دیگرم حاضر شد چندان تأثر و تأسفی نداشتم . برای حرکت بسمت «تفلیس» همیشه بایستی روز حرکت کرد تا از مناظر و مزایای دلفریب و زیبای بین راه لذت برد و الا اگر مسافر شب در حرکت باشد از تماشای مناظر بین راه محروم خواهد ماند .

از باتلاقهای تبخیز «باطوم» که سبزه‌های گرمسیری زیاد دارد گذشتیم . ترن در عرض این راه بسمت شمال سیر میکند و بالاخره به «ریون» که همان «فیس» قدیم است میرسد .

یکی از منابع ثروت «باطوم» و «باکو» (۱) نفت است . زبان انگلیسی در بندر

۱- «مستوفی» در نزهت القلوب و «باقوت» در مجمع البلدان و دیگر جغرافی نگاران اسلام این شهر را باکویه نوشته‌اند و باکویه از زمان صفویه پیدا شده یعنی در کتاب عالم‌آرای عباسی . مرحوم «اعتماد السلطنه» در مرآة البلدان می نویسد که در این شهر باد های سخت می‌وزد و از اینجهت آن را باکویه گفته‌اند یعنی باد آن را می‌کوبد (پقیه در حایقه صفحه بعد)

اولی زیاد مورد استعمال دارد و اکثرش فرزند یا بیشتر از کشتی های انگلیسی در این حوالی برای حمل نفت لنگر انداخته است .

ترن از نقاطیکه اشجار فراوان داشت و میگفتند شکلام زیاد دارد عبور میکرد . این نواحی گویا سکنه ندارد ولی درهراستگاهی باز جماعتی از مأمورین مربوطه و عده ای از رعایا مشاهده میشوند .

رعایای مزبور در لباس قزاقی نهایت شکیل و زیبا بنظر میآیند و معلوم شد که شهرت زیبایی فوق العاده زن های این حدود ساختگی و افسانه نمیشد ولی در ناصیه آنها با همه جاهت و حسن منظر آثار فراست و کیاست مشاهده نمیشود . باری از تونل جدید الاحداثی عبور کرده بوادی « کور » (۱) وارد شدیم .

بدبختانه چنانچه مرسوم روسیه است ایستگاه خط آهن « تفلیس » نیز که از اینیه مجلل و باشکوه است چندین میل تا شهر مسافت دارد و جاده هم در آن موقع پرازگل و لای و عبور و مرور مشکل بود .

روسیه سرزمینی است که انسان در معابر پر گل آن بخوبی قدر و قیمت کالش را احساس میکند . راستی فراموش نشود که گالش در تهران نیز مورد احتیاج واقع میشود .

« سرهورتیمردراند » بعدها بنکارنده میگفت که شهر « تفلیس » همیشه اوقات او را بیاد کابل میاندازد .

شهر تفلیس در حوضه رودخانه « کور » واقع شده و مهمانخانه « لندن » یکی از بهترین مضافات معروف آن است .

(بقیه حاشیه صفحه قبل)

ولی اینگونه پندارها ساختگی است و در بازار علم ارزشی ندارد و صحیح همان باکو یا باکوویه است .

رجوع شود به مقاله فاضلانۀ مورخ دانشمند مرحوم سید احمد کسروی تحت عنوان باکو مندرج در شماره دوم سال سیزدهم مجله شریقه ارمنان . « م »

۱- « کور » را بعضی از نویسندگان « کر » ضبط کرده اند و مترجم شکل اصح را انتخاب کرد . رجوع کنید به مقاله مرحوم کسروی مندرج در شماره دوم از سال پنجم مجله تعلیم و تربیت . « م »

از این نقطه که بگذرید دیگر در شرق نه نظافت ملاحظه میشود و نه استراحتگاه. صرفنظر از افراد ملل متنوعه ای که در تفلیس سکونت دارند، قصر گرجستانی و موزه شهر نیز برای سیاحان جالب توجه میباشد و کلیه مسافرین مشرق قبل از سرازیر شدن بگرداب ناراحتیهای معلوم و مجهول بعد، میل دارند چند روزی را در پانسیون مادام «ریچر» بسر ببرند.

مسیر بعدی ما اراضی مسطح و همواری بود که شکل فراوان داشت و جبال مستور از برف اطراف آن نیز نظر توجه شخص را جلب مینمود.

همینطور که بحر خزر نزدیک میشود اراضی حاصلخیز بقطعات خشک بایر تبدیل و در واقع حوالی باکو مثل اکثر نقاط ایران درخت بندرت دیده میشود، صحبکهاگان با آخرین ایستگاه راه آهن رسیده در مهمانخانه اروپا که بغایت کثیف و آلوده است سکونت اختیار نمودم.

چاهای نفت واقع در چند میلی این محل بغایت جالب توجه و منظره اشتعالات اراضی معروف بصلاخانه از آن عجیب تراست. حوالی غروب به این محل رسیدیم و زمینی که مستور از برف بود غرابت فوق العاده ای داشت. در این نقطه محوطه محقری با کتیبه ای بزبان هندی ملاحظه میشود و میگویند که یکنفر مرتاض هندوستانی مأمور ادامه اشتعال این آتش ابدی بوده و بعداً مورد سوء ظن تاتارها واقع شده و آنها او را بخیال اینکه تروت و همکنت هنگفتی دارد بقتل رسانیده اند. «شهر سیاه» از توابع «باکو» مرکز تصفیه خانه های مؤسسه «نیل» است که يك شعبه کار خود را نیز بکشتی سازی اختصاص داده.

بهترین نمونه صنایع ایران در باکو نیز مشاهده میشود و اسکله و باراندازهای آن بهترین دلیل زحمات شایان اهالی آنجا میباشد، یکی از سر گرمیهای سکنه باکو اینست که در شب های آرام، کنار دریا آتش برافروخته و اذانعکاس اشتعال آن در آب لذت برده و تفریح میکنند.

مسافرین ایران بطور معمول از طریق انزلی و رشت طی طریق مینمایند

ولی چون نگارنده عازم بندر گز بودم با کشتی که به «اوزون اده» یا جزیره دراز اولین نقطه خط آهن ماوراء بحر خزر، روانه میشد حرکت نمودم و هر لحظه بیم بگل فرورفتن کشتی میرفت و معلوم شد که «اوزون اده» بندر گاه خوبی نمیباشد.

یکسال بعد با نهایت مسرت شنیده شد «کراسنودسک» که خیلی نزدیکتر بدریاست و بندر گاه آن عمق کافی دارد بجای «اوزون اده» که پراز صخره است و بملاوه آب هم بقدر کفایت ندارد انتخاب گردیده. خلاصه بعد از ۱۵ ساعت بحوالی «چکشلیار» رسیدیم و کشتی بواسطه کم عمقی دریا دور از شهر انگرانداخت و مسافرین برای تماشای شهر مجالی پیدا نکردند.

از طرفی «چکشلیار» نیز بملاحظه بدی آب و هوا و هم بواسطه اوضاع ناگوار داخلی شهرت خوبی ندارد. در موقع قشونکشی «لماکین» (۱) عشر اسبهای او بواسطه فقدان مراتع کافی تلف گردیدند و مشارالیه اجباراً این نقطه را ترك گفت.

«چکشلیار» بوسیله يك رشته سیم تلگراف با استرآباد ارتباط دارد ولی خط آهن ماوراء خزر اهمیت سابق آنرا از لحاظ هرگزیت قشونی از بین برده است.

باد گان این محل خیلی مختصر و افراد هم مرتباً تغییر مأموریت پیدا می کنند، يك گروهان از قزاق های «هشترخان» و يك گردان پیاده مامور این نقطه شوم ناسالم می باشند.

همین طور که کشتی رو بسمت جنوب امواج دریا را از هم می شکافت میزان حرارت هوا نیز بسرعت در تغییر و تبدیل بود. بعد از ناهار از ایستگاه دریائی «آشوراده» گذشته و خاک ایران در مقابل ما با مه غلیظ و تیره ای نمودار گردید.

جزایر «آشوراده» در حقیقت جزو سواحل شن زار است که بوسیله باد های شمالی که بدین سمت هتوجه است تشکیل و در ماورای آنها مردابی که پر از مواد

(۱) لماکین از مامورین روسیه است که در سال ۱۸۷۹ میلادی با تراکمه جنک کرده و بالاخره شکست خورده است. رجوع شود به «تاریخ مختصر ایران» ص ۱۰۳ تالیف مؤلف کتاب حاضر و ترجمه مترجم این سطور «م»

رسوبی است احداث گردیده. حوالی دریا مرداب های متعدد است که از همه معروفتر مرداب انزلی و از همه عمیقتر خلیج استرabad است که در دومی کشتی درست بخشکی نزدیک شده و بارمیاندازد.

«آشوراده» را که یکی از نقاط هولانگیزنا سالم است روسها در ۱۸۳۸ بحیطه تصرف در آورده بعنوان حمایت از نوع بشر مصمم شدند که بدو از ترکمنها و دزدان دریائی این حدود جلوگیری بعمل آوردند و بعداً بکلی این عده دون آدم دزد خونخوار را قلع و قمع نمایند. پس از این مقدمه بحکومت تزار تذکر داده شد که قشون خود را از نقاطیکه خاک ایران نامیده میشود خارج کند و بعداً اگر چنانچه سرقت و چپاول حتی بمیزان قلیلی هم تجدید شود دو مرتبه سپاهیان خود را بمراکز مذکور گسیل دارد. چون بموجب معاهده گلستان بیرق ایران نبایستی روی بحر خزر باهتر از درآید کلیه انتظامات دریابعمده دولت مقتدر شمالی است.

در این حوالی سه فروند کشتی برای تفتیش جهازات، نزدیک ساحل لنگر انداخته بود و مامورین بحری که بوصول پست هردو هفته یکمرتبه هم بغایت مشغوف و مسرور میباشند سوار کشتی ما شده پس از اینکه برای پیدا کردن نظامیان فراری کشتی را تفتیش نمودند، کشتی بملایمت بطرف مرداب حرکت کرد و در یک میلی بندرگز لنگر انداخت. در این نقطه ما بجمع آوری اسبابهای خود پرداختیم و اوائل شب بخاک لزوج و گل آلود ایران ورود نمودیم

نگارنده برای جا و منزل بوحشت افتاده نگران شدم ولی «یوسف عباس» آن ایرانی با تربیتی که در «ادسا» استخدام کرده بودم و زیاد تراز تمام جوانهای همسن و سال خود مسافرت نموده بود اظهار داشت که شاید رئیس تلگرافخانه ما را بپذیرد. خوشبختانه تلگرافچی مزبور ما را در منزل خود سکونت داد و طولی نکشید که مقداری پلو و خورشهای مختلف ایرانی برای ما تهیه کرد.

بطور کلی تمام مسافرن و سیاحان مغربزمین از پلو و چلو ایران تمجید نموده و تا

آنجا که نگارنده اطلاع دارد هیچک دستور العمل طبخ آنرا تهیه نکرده اند لذا این جانب نقیصه مزبور را مرتفع و در حاشیه طرز طبخ پلو را مینگارم (۱) و امیدوار است که دستور مذکور در سایر نقاط و مخصوصاً در هندوستان بموقع اجراء گذارده شود و اقلاً در طبخ «کاری» اصلاحاتی بعمل بیاید، از طرفی اطمینان دارد که موسسات و باشگاههای هندوستان اگر یک طبخ ایرانی برای بخت اطعمه استخدام نمایند نهایت برای آنها نافع و سودمند خواهد بود.

روزها بندر گز محل خفه کسل کننده ایست و گل در آن موقع بقدری زیاد بود که چکمه و پوتین بلند، بی اندازه مفید واقع شد. خانه های اطراف نیز بغایت بد ترکیب و بد شکل و تنها موضوع جالب توجه، محل همان صندوق ها ظروف سفالی و بدل چینی بود که زرق و برقی داشت و بوسیله کسبه روسی بفروش می رسید.

مازندران و گیلان که مشتمل بر اراضی جنوبی بحر خزر است اگر تنها بملاحظه اوضاع جغرافیائی هم باشد با سایر نقاط ایران و حتی با نواحی دیگر مجاور این دریا که محصور بخشکی است تفاوت زیاد دارد.

خلاصه از مرداب بآن طرف، مسافر بایستی از وسط جنگل انبوهی که وسعت آن در نقاط مختلف متفاوت است عبور نماید. جنگل نامبرده را از اطراف، انواع و اقسام حشرات مخصوصاً پشه که در تابستان فوق العاده مودی و خسته کننده است احاطه کرده. بیر در این ناحیه گویا فراوان است ولی کمتر شکار میشود. وقتی که مسافر به کوههای خارج از جنگل میرسد اوضاع طبیعی بکلی تغییر پیدا می کند و کسانی که به هندوستان رفته باشند بیاد کشمیر میافتند که اشجار و سبزه فراوان دارد و جاده ناگهان به پایان رسیده سبزه زار و درخت و غیره ناپدید میشود.

(۱) مولف در اینجا دستور طبخ پلورا نوشته که از ترجمه آن بواسطه عدم احتیاج خودداری میشود. «م»

مازندرانیهها بطور کلی رنگ بریده اند ولی چنانچه از سکنه حوا و حوش مازندران انتظار میرود گونه ادم و نحیف نیستند. لباس اهالی از پشم و خوراک آنها رنج است که در این ناحیه زیاد مصرف دارد. برای مازندرانیهها سکونت در سایر نقاط ایران خالی از اشکال نخواهد بود.

اولین اشکال ما تهیه وسایل حمل و نقل بود که مطنه کرایه یک چیز من در آوردی و دل بخواه بشمار میرفت. نگارنده از ترس این که مبادا زیاد کلاه سرم برود به نماینده انگلیس مقیم استرآباد تلگرافی در این خصوص مخبره کردم و روز بعد جواباً اطلاع رسید که بفاصله یک روزش اسب برای اینجانب خواهد فرستاد. باتلاق اینحدود را میگفتند بر از قراول است ولی من چون تازی و ساک شکاری نداشتم در مرداب بشکار اردک پرداخته صبح حوالی مرداب بآب زدم اما چون عمق آن محل زیاد بود قایق کوچکی تهیه و بوسیله آن متجاوز از دوازده اردک که مشتمل بر هفت نوع مختلف بود شکار کردم.

شبهات و ساعات بیکتری روز را بفرآ گرفتن زبان فارسی پرداخته و نهایت جای مسرت بود که فقط آموختن این زبان را در هندوستان شروع و زیاد پیشرفت نکرده بودم زیرا فارسی هندوستان بفارسی متداول ایران مثل زبان فرانسه رایج استرآفورد، و «پاریس» کمتر شباهت دارد. اگرچه در ده محل اخیر لغات و کلمات تفاوتی ندارند و فقط طرز ادای آنها مختلف است در حالی که فارسی رایج هندوستان تحریف شده زبانی است که در ایام نادرشاه شایع بوده.

بر حسب پیشنهاد نگارنده حکومت هندوستان ترجمه کتاب «حاج بابا» و «وزیرخان لنگران» را که هر دو محتوی یک سلسله اصطلاحات جدید سودمند زبان فارسی میباشد، برای کتب درسی تعیین نموده است.

باریچی ما چندین ساعت طول کشید. این نکته فراموش نشود که در موقع بار بچی عجله و شتاب از خبطهای عظیم بشمار میرود. خلاصه بسمت استرآباد حرکت کردیم جاده بین راه تمام باتلاق میباشد و در طرفین آن جنگلهای انبوهیکه فاقد اشجار قابل

اهمیت است توجه را جلب میکند .

در هر نیم میل به نیم میل مسافت، یا متجاوز نیز بر که هائی است که آب آنها را کد و فوق العاده عفن و بدبو میباشد .

اوایل شب به « کرد محله » رسیدیم . کدخدای محل از ما پذیرائی کرد و ما نیز این حسن پذیرائی را مغتنم شمردیم زیرا نصب چادر در آن موقع خالی از اشکال نبود . کرد محله از قرار ظاهر نسبتاً بزرگ است و هر خانه ای بیک باغستانی اتصال دارد .

روز مزبور هوا صاف و شفاف و منظره های اطراف زايدا الوصف فرح انگیز و نشاط آور بود و در نتیجه خوبی هوا اسبهای سواری ما به تری طریق میگردند. در بین راه هیچگونه پرنده ای سواى کلاغ دیده نشد .

حوالی غروب بشهر استراباد رسیدیم و چون ما از قافله جاو افتاده بودیم مسافتی از راه را طی کرده و در کوچه های خلوت شهر يك نفر را ملاقات و مشارالیه ما را بمنزل «میرزا تقی» نماینده انگلیس راهنمایی و در آن جا لباسهای تر و مرطوب خود را عوض کردیم . اختلاط و ترکیب رطوبت و سرما اگر چه در مشرق زمین مخالف حفظ الصحه نیست ولی آن قدر ها نیز قابل تحمل نمی باشد و من خوشوقت شدم که از این منطقه تب خیز بدون تحمل شدايد ، عبور و بیکی از بلاد معروف ایران ورود کردم .

سکنه این محل نهایت خشن و بد اخلاق
بودند و هر روز بنحوی اذیتها یا بوسیله
جدال و مشاجره، سرقت و دزدی، یا تکیه
و سؤال متمرش ما میشدند و حتی ما را
و اداری میکردند که آب نوشیدنی خود را
از آنها خریداری کنیم.

عقبه جنکینس (۱) راجع بترکنها
قل از کتاب مسافرتهاى اولیه بروپه و
ایران صفحه ۶۵

فصل دوم

میان ترکها

«استراباد» که مولفین مشرق زمین آنرا دارالمؤمنین می گویند تا آنجا که
اطلاع داریم يك بلده خیلی قدیمی نیست ولی در بعضی داستانها و افسانه ها بنای آنرا
بانوشیروان نسبت میدهند باین طریق که این پادشاه بوسیله وجهی که از «آزادماهان»
حکومت کرمان ماحود داشت شهر مزبور را بنا کرد.

برای ما انگلیسها استراباد از این نقطه نظر جالب توجه است که در قرن
هیجدهم چند نفر از هموطنان ما در آنجا مساعی و افری برای افتتاح ابواب تجارتی
ایران و انگلیس مبذول داشتند ولی بقدری بیروان سلف خود که دریست سال قبل از آن
در این محل مامور بودند موفق و نایل نگردیدند

(۱) آنطونی جنکینسن از سیاحان معروف زمان ملکه الیزابت است که از انگلستان
بدر بارشاه طهمااسب صفوی مامور شد. رجوع کنید به «تاریخ مختصر ایران» صفحه ۵۹ تألیف
مؤلف همین کتاب و ترجمه راقم این سطور «م»

«هانوی» برای اجرای منظور فوق موقعیکه یکی از سرکردگان ایل قاجار شهر راقبزه کرده و بر علیه «نادرشاه» علم طغیان برافراشته بود در همین شهر سکونت داشت، شعله این اغتشاش با خشونت هرچه تمامتر خاموش شد و هموطن فقید ما که ناظر قضایا بوده در این مورد چنین نوشته است: «موقع ورود، اطلاع پیدا کردم که در آن روز چشم چپ سی نفر را قلع کرده و چهار نفر را سر بریده و یک نفر را زنده طعمه آتش ساخته اند. دوست نفر زن را نیز بخارج شهر فرستاده و یک صد و پنجاه نفر آن ها را به کنیزی به سپاهیان فروخته اند». (کتاب مسافرت ایران جلد اول فصل چهل و چهارم).

پس از مرگ نادر کشمکش و جدال تجدید و بالاخره موجبات پیشرفت سر کرده قاجار بتصاحب تخت و تاج ایران فراهم گردید. در اوایل قرن نوزدهم اهمیت سوق الجیشی و موقعیت جغرافیائی «استرآباد» زیاده از حد مورد بحث واقع شد و «ناباآون» و «پاول» تزار روسیه برای تسخیر هندستان از این طریق که فقط از روی نقشه، مکن الحصول و معقول بنظر میآید مشغول طراحی و نقشه کشی گردیدند.

در موقع جنگهای کریمه این نقشه تجدید شد ولی در هر دو موقع اجرای آن با عدم موفقیت و اشکالات زیادی مصادف گردید. این ایام احداث خط آهن ماوراء خزر موقعیت مهم استرآباد را از بین برده و شهر کنونی نصف مساحت مقر قدیمی آن است و نفوس شهر بموجب اطلاعات نگارنده از ده هزار تجاوز نمیکند. اکثر کوچه ها نیز گویا بوسیله «شاه عباس صفوی» سنگ فرش گردیده و ابنیه و عمارات آن چه آجری و چه سنگی مسقف با کاشیهای قرمزی است که حتی در زمستان نیز فوق العاده فریبنده و شکیل میباشد. فراز دیوارهای شهر نیز که گل کاری میشود در بهار منظره زیبایی بخود میگیرد. صابون در این محل زیاد ساخته میشود و بطاس نیز از گیاهی که در کنار رودخانه نشو و نما میکند استخراج و باروت نیز در محل تهیه میگردد.

بموجب اطلاعاتیکه بنگارنده رسید حکومت محل مایل نبود که این جانب

تنهاییان ترکمن‌ها بروم و چون تأمین مخارج يك عده اسكورت نیز از عهده من بر نمی‌آمد صلاح در این دیدم که نقشه و خیالات خود را مادام که تمام وسایل مسافرت فراهم نگردیده باحدی ابراز نکنم و وقتی تمام وسایل کار حاضر شد بدون استمداد از مصادر دولتی حرکت نمایم .

برای کسب اطلاع از اوضاع صید و شکار این ناحیه از مسیو «پیر» قنسول روس ملاقات بعمل آوردم و امیدواری داشتم که ضمناً یکنفر مصاحب نیز برای این کار پیدا کنم لیکن مشارالیه اظهار داشت که شخصاً بشکار علاقه‌ای ندارد و از وضعیت تابستان گذشته و بروز و با در آن حدود نهایت خسته خاطر و افسرده بنظر می‌آمد . بنا باظهارات وی ، بروز کلراً قیود مذهبی اهالی را يك بر هزار مزید و تعصب بیموردی را در آنها ایجاد کرده بود که از فرنگیها نفرت نموده ضمناً قونسولگری را نیز تهدید میکردند ، برای جلوگیری از تعرضات مردم او ناچار بوسیلهٔ تلگراف عده‌ای قزاق احضار نمود که جمع کثیری از آنها در راه تلف شده و قنسول بیچاره را سخت پریشانحال کرده بودند .

نزول برف سنگینی نگارنده را بغیال انداخت که شاید پازن و گوزن در اینموقع درجلگه فراوان باشد و باین امید برای شکار حرکت کردم . قریب یکم هفته را در کوه و کمر عقب پازن گذرانده و آنچه بیشتر جستجو کردم کمتر یافتیم ولی در عوض با چند خرس مصادف و یکی از آنها را بقصد امتحان تفنگ تازه خود شکار نمودم . چون توشه ما رو باتمام گذارد ناگزیر باغایت یاس از عدم شکار پازن باستراباد مراجعت و صبح روز بعد بسمت محال ترکمن حرکت کردم .

جنگل تقریباً بناحیه جنوبی شهر منتهی می‌شود ولی قسمت واقع در شمال کاملاً مسطح و دارای کشت و زرع های فراوانی است . خلاصه پس از عبور از چند قریه کوچک و طی پنج میل مسافت برودخانه «قره سو» یا آب سیاه رسیدیم و حوالی نقطه‌ای که زمین آن سنگ فرش است از پل رد کرده بسر زمین ترکمن‌ها وارد شدیم .

پس از طی چند میل راه در جلگه های حاصلخیز دلدیز، بسرحد «گرگان» که مشتق از ریشه هیرکانیا و بمعنی گرك است رسیدیم . ظاهراً هیرکانیای قدیم مشتمل بر استراباد و مازندران بوده و ازقراری که جناب «پرفسور برون» (۱) اظهار میدارد کلمه ای که بجای هیرکانیا در زندواوستا استعمال شده «وهرکانو» میباشد.

دومین پل محکمی که در اینراه مشاهده میشود مشرف بر «اققلعه» یا دژ سپید است که از قلاع قدیم مستحکم قاجاریه بوده و هنوز هم حافظ و پاسبان دارد و منظره با شکوهی را در نظر تماشاچیان مجسم می کند . در این نقطه ما از رودخانه عبور نکردیم بلکه طرف چپ رودخانه را گرفته بسمت مشرق حرکت را ادامه دادیم و پس از عبور از کنار عده زیادی آلاچیق بچادر «موسی خان» سر کرده ابل «آق آتابای» که کلنل ستوارت مرا بمشارالیه معرفی کرده بود رسیده توقف اختیار نمودیم .

چادر نشینان این ناحیه پنج ماه را در جنوب گرگان بسر میبرند و پس از موقع حصاد حرکت نموده احشام و اغنام آنها در مراتع کنار اترك بچرا مشغول می شوند .

ترکمن ها در سر زمینی که از مغرب تا خلیج استراباد و از مشرق تا بلخ امتداد دارد ، زندگانی می کنند و بعبارة اخری بموجب تقسیم بندی حاضر آسیا، در سرحدات روسیه و ایران و افغانستان سکونت دارند ، اولین کار برجسته این عشیره که در صفحات تاریخ ضبط گردیده شکستی است که در قرن دوازدهم بسلطان سنجر داده اند . «جنکینسن» نیز در قرن شانزدهم در اننای مسافرت ببخارا گرفتار مزاحمت

(۱) تصور میزود کمتر کسی با مطبوعات ایران سروکار داشته و نام خاور شناس معروف انگلیسی پرفسور ادوارد برون متوات در ۱۸۶۲ و متوفی در ۱۹۲۶ میلادی بگوش او نرسیده باشد . پرفسور ماسوف علیه از دانشمندان ایران دوست است که کتب سودمندی راجع بمملکت ما منجمله چهارجلد تاریخ ادبی ، یکسال میان ایرانیان انقلاب در ۱۹۰۵ ایران و یکسلسله رسالات مفید دیگر را بزبان انگلیسی تالیف نموده و علاوه يك عده کتب مهم فارسی را تصحیح و طبع و باره ای را نیز بزبان انگلیسی ترجمه کرده است «م»

جماعتی از این طایفه شده و بوسیله تفنگهای جدیدالاختراع حملات آنان را دفع نموده همراهیان خود را نجات داده است.

«شاه عباس صفوی» در زمان سلطنت خود عده کثیری از اکراد را در بجنورد و قوچان و دره گز سکونت داد و این عمل بر جسته لطمه و زیان شایانی به ترکمن های آدم دزد وارد آورد ولی مع الوصف تا قبل از شکست قطعی خود، دائما مزاحم دولت ایران بودند و گشاهی نیز تا بلوچستان را یغما کرده اهالی را صدمه و آزار می رسانیدند در حالی که زمامداران سابق ممکن بود بوسیله انسداد معدودی از گردنه های بین راه از عملیات خسران آمیز این افراد شریر جلوگیری بعمل آورند.

در سال ۱۸۶۰ میلادی دولت ایران درصدد برآمد اینطایفه را که احدی از دست آنها راحتی نداشت بکلی قلع و قمع نماید و برای اجرای این منظور يك عده قوای مکفی گسیل شد که « مرو » را در معرض حمله قرار دهد ولی ترکمنها غالب شده شکست سختی بایرانیها وارد آوردند و از آنها بقدری باسیری بردند که بازار برده فروشی « خيوه » به کساد افتاد.

ترکمن ها پس از وقوع این حادثه دامنه عملیات یغماگری خود را توسعه دادند و مامورین انتظامات طرق نیز ناچار برای آنها جاسوسی کرده در تاراج اهالی با آنان شرکت می جستند.

این واقعات با مجاعه ۱۸۷۱ تواما وسایل ضعف دولت ایران را از هرجهت فراهم کرد لیکن از طرفی موقع قلع و قمع قطعی ترکمنها بتدریج فرارسید.

تسخیر خيوه بوسیله « کافن » و مجادله با یموت ها و قشون کشی های «لازارف» سرداران منی و «لماکین» راه را برای «سکوبلف» که مثل اکثر فاتحین بزرگ از مغلوبیت های مامورین سلف خود درس عبرت و تجربه فرامی گیرند صاف و هموار کرد. مطالعه جریانات این واقعه مجال است انسان را بیاد حادثه «سودان» نیاندازد. در هر دو موقع قشون مهاجم بایستی از بیابان عریض و طولیلی عبور کنند و اشکال عمده

آنها همانا تهیه آذوقه بوده و بالاخره در هر دو مورد بوسیله خط آهن قوای دشمن مغلوب گردیده است.

«سکولف» با نهایت شکیبائی دست به کاری نزد تا قوای دشمن تماماً حاضر بجدا شوند و وقتی که ترکمن های «تکه» عبث از روی سفاهت در صدد تصرف «گولک تپه» یا تپه آبی بر آمدند روس ها آنها را محاصره نمودند و بالاخره بوسیله انفجار بمب در خندقهایی که قبلاً تعبیه گردیده بود عده کثیری از این جماعت را بهلاکت رسانیدند. شکست ترکمن ها برای آسیای مرکزی و مخصوصاً دولت ایران بغایت سودمند و مفید بود و کسانی میتوانند به اهمیت آن پی ببرند که مثل نگارنده اسرائی را که از دست این طایفه سفاک خلاصی جستند ملاقات نموده داستان های رقت انگیز آنان را شنیده باشند. شرح مظالمی را که ترکمن ها با سرای خود وارد می آورند نگفتنی است و از همه بدتر موضوع اختلاف شیعه و سنی هم برای اسرا با اصطلاح قوزبالاقوز بوده رنج و بدبختی آنها را فزونی میدهد.

بروفسور «وامبری» میگفت اگرچه ترکمن ها با من در حوالی اترک بملایمت سلوک میکردند ولی مشاهده عملیات شرم آور آنها نسبت به اسرا مرا از این میزبانان فوق العاده مشتمز و متنفر ساخته بود.

اینک برگردیم بموضوع خود نگارنده: وقتی که معلوم شد «موسی خان» شب را به استرآباد رفته است زیاد از حد متأثر گردیده ناچار یکروز برای مراجعت او توقف اختیار کردم و ضمناً بتماشای خرابه های شهری که این ایام معروف به «قزل آلان» است خود را سرگرم نمودم.

در امتداد وادی گرگان تپه های متعددی است که موجب حیرت مسافرین گردیده و بعضی آنها را ایستگاههای دیده بانی تصور کرده اند ولی گویا بقایای بلاد و قراء آباد و معمور سابق است که بمرور ایام رو بخرابی رفته. فعلاً در این خصوص زیاد برای من نمیشود قلمفرسائی کرد و بحث بیشتری موکول بحفریاتی است که از روی قواعد و اصول علمی در این ناحیه انجام بگیرد و در این صورت منافع خوبی بطور قطع

نصیب مأمورین حفاری «هیرکانیا» خواهد شد.

«موسی خان» موقع مراجعت بوسیله «یوسف» برای من پیغام کرد که مشارالیه صلاح نمیداند اینجانب تنها میان ترکمن‌ها مسافرت کنم و هرگز چنین مسئولیتی را بعهده نخواهد گرفت. ضمناً بنگارانده اطمینان داد که در صورت مسافرت یا مرا بقتل میرسانند یا حداقل اثاثیه مرا سرقت خواهند کرد و در هر یک از این دو صورت مشارالیه از طرف دولت ایران مؤاخذه خواهد شد. اینجانب یادداشتی مبنی بر اینکه نامبرده وظائف خود را انجام داده و در این مورد هیچگونه مسئولیتی متوجه او نخواهد بود بوی تسلیم کردم. باری مذاکرات همینطور بحال وقفه باقی ماند و «موسی خان» متحیر بود که بچه مناسب نگارنده شاهراه رازها، و در صدمم که از بیراهه مسافرت کرده و وقوع هر نوع مخاطره را بر سر سری تلقی مینمایم. وقتی بمشارالیه تذکر دادم که از طرف انجمن همایونی جغرافیائی برای اکتشافات نقاط جدیدی مأموریت دارم او از وجود چنین جمعیتی، آنهم برای چنین مقصودی استعجاب نمود. اهداء یک عدد طیانچه تعارفی نیز به او؛ آنقدرها که من انتظار داشتم مؤثر واقع نشد زیرا «موسی» اوایل تبعه دولت روس بوده و بمسکو نیز مسافرت کرده دکاکین و مغازه‌های آن حدود را که مملو از اسلحه آلات است دیده بود و یک عدد طیانچه برای او آنقدرها چنگ بدل نمیزد. من آخرین تیری که در ترکش داشتم بکار بردم باین معنی که بمشارالیه تذکر دادم که در صورت عدم موفقیت، بهموظنان اروپائی خود چگونگی را اطلاع خواهم داد و در نتیجه بحسن اشتها و معروفیت او لطمه وارد خواهد آمد. اینجا دیگر او سپر انداخته از اصرار و الحاح دست برداشت و حاضر شد سه نفر از بستگان خود را تا ترک به مصاحبت من بفرستد و در آنجا آنان وسایل مسافرت مرا به آن طرف فراهم نمایند.

برای کسب موفقیت فوق دوسه روز طول کشید و در خلال این مدت من همواره بیم آن داشتم که مبادا میزبان از این تصمیم خود صرف نظر نماید و بدین مناسبت روزی که بانجام مفصود در گذار «گرگان» با «موسی» مراسم تودیع بعمل آوردم مسرت

فوق العاده‌ای در من ایجاد گردید .

در بادی امر جاده صاف و مسطح و یکسواخت بود ولی در حوالی «اترك» تپه‌های کم ارتفاع موسوم به «قرا تپه» نمودار گردید .
نگارنده در همین حول و حوش در حدود ده دوازده کبوتر که کمک خوبی به زاد و راحله راه بود شکار کرد .

شب را در زیر کولاك شدید و برف و طوفان سختی بچادر های جماعتی از ایل آتابای رسیدیم . صبح روز بعد معلوم شد که علیق پنج منزل را بایستی در اینجا فراهم کرد و تهیه شتر هم برای انجام این مقصود خالی از اشکال نمیباشد و از آن گذشته یک شتر را چهل پوند یعنی هشت برابر بهای حقیقی آن قیمت گذارده بودند .
بالاخره مقارن ظهر حرکت کردیم و تازه معلوم شد که بلدجی روز قبل نیز از انعامی که باو داده شده راضی نیست و توقع دارد که یکمعدد طپانچه بمشارالیه تقدیم شود !!!
مسیر ما بمحاذات رودخانه «اترك» از میان بیابان و صحرائی بود که احدی از آن راه عبور و مرور نمیکرد . جاده نیز پر از برف و گل و لای بود و پس از تحمل شاید بین راه ، بچادرهای عشیره «قان یوخماز» که يك تیره از ایل آتابای میباشند رسیده اطراق کردیم .

تیره‌های مختلف ترکمن‌های یموت از قرار ذیل میباشند :

(۱) جعفربای : این طایفه در حوالی «اترك» زندگانی مینمایند و از حیث ثروت و تمدن از مهم‌ترین تیره‌های ایل ترکمن محسوب میشوند و از طریق صید ماهی نیز مکننت سرشاری بهم زده و از موقعیکه روس‌ها از دزدی دریائی جلوگیری بعمل آورده‌اند بکسب و تجارت پرداخته‌اند . این طایفه بر دو تیره منقسم شده‌اند : یارالی و نورالی و دوهزارخانوار آنها در جنوب و هزارخانوار در شمال اترك بسر میبرند و بطور کلی با ایل آتابای روابط خوبی ندارند .

(۲) از ایل آتابای دوهزار خانوار در ایران و هزارخانوار در خاک روسیه زندگانی می‌کنند و چون در میان ایل جعفربای و تیره‌های کوچک کوچک بسر میبرند،

عده‌ای از دستجات عشایر جز، را مطیع و منقاد خود ساخته‌اند يك تیره از همین طایفه ایل «آق آتابای» میباشد که رئیس و سرکرده آنها فعلا «موسی خان» است .

(۳) عشایر فرعی ذیل مطیع طایفه آتابای میباشند .

بولکای	۳۰۰ خانوار
قان یوخماز	۴۰۰
داز	۱۰۰۰
دوجی	۱۰۰۰
بدراک	۲۰۰
امیر	۱۰۰
کوچک	۳۰۰
تاتار	۱۰۰
سلاک	۱۰۰
کجوخ	۱۰۰۰

اجملا آنکه از ایل بموت ۸۵۰۰ خانوار تبعه ایران و ۲ هزار خانوار تبعه

دولت روسیه‌اند .

شب را ترکمن‌ها بشرح دلآوری‌ها و رشادتهای ایام سابق خود پرداخته آنچه توانستند گزافه گوئی کردند . این طایفه در لاف و کزاف و مبالغه و اغراق از افغان‌ها هم گذرانده بمراتب بیشتر از آنها خودنمایی و تظاهر می‌کنند . مثلا می‌گفتند : «موقعیکه ما علیه ایرانی‌ها قیام و طغیان کرده بودیم اگر دوازده نفر ما از دور پدیدار میشد تمام عده افواج ایران رو بفرار مینهادند » !!

بلدچی ما تا چند منزل یکنفر ملانمای «حق نفس» نام بود و روز بعد از کنارقلعه کوچک و تلگرافخانه‌ای که آن طرف رود اترک واقع درخاک روس بود رد کردیم . ترکمن‌ها از اینکه قراول قلعه هیچگاه بخواب نمی‌رود و اتصال بانجام وظیفه اشتغال دارد استعجاب می‌کردند . فردای آن روز را در چادر عده دیگری

از قان یوخمازها اطراق و پس از رفع خستگی حرکت کرده از حوالی یکی از قلاع قدیمه ایران واقع در «چات» عبور نمودیم .

«یوسف» قبلا باینجانب اطلاع داده بود که ملا «حق نفس» یکی از عمردین و اشرار نامی است که در استراباد و بجنورد تشنه خون او هستند و بمحض اینکه به او دسترسی پیدا کنند او را بکیفر اعمال سیئه خود خواهند رسانید . یکروز صبح مشارالیه از جلد سالوس و ربا خارج شد و باصطلاح قیافه طبیعی بخود گرفت باین معنی که با لحن تهدید آمیزی گفت دیگر حاضر بادامه حرکت نمیباشد و ضمناً قاطرچی ها را نیز بوحشت انداخته آنها را از بار کردن محمولات ما جلوگیری نمود . نگارنده یک عدد ساعت و مبلغی وجه نقد جهت مشارالیه تعارف فرستاده تقاضا کردم که از این حرکت خودداری نماید ولی او در عوض سپاسگذاری پیغام داد که اگر من بجای ساعت و پول ، تفنگ خود را باو تسلیم کنم بهتر بکاراومی آید .

در گیرودار اینکه من و قاطرچی ها مشغول صحبت بودیم صدای «یوسف» از یکی از آلاچیقها بلند شد و وقتی من برای کشف قضیه نزدیک رفتم مشارالیه اظهار داشت آقا این ملا خیال قتل ما را دارد ، اجازه بدهید من پیشدستی کنم . اینجانب نظریه یوسف را تکذیب کرده گفتم که ملا مثل فرزند من است و با لحنی آمیخته با خشونت و محبت ، «حق نفس» را از چادر خارج کردم تا سوار شده حرکت را ادامه دهد .

راستی فراموش شد تذکر داده شود که صبح آن روز «حق نفس» تقاضای رضایت خط کرد و نگارنده شرحی مبنی بر اینکه او بلدچی ما بوده و ضمناً قصد داشته اموال ما را بسرقت ببرد نوشته بمشارالیه تسلیم کردم . بعداً که خواستم مضمون آن را عوض کنم و در واقع رضایتخط خوبی باو بدهم او بخیال اینکه مفاد آن اولی کاملاً رضایتبخش است از تسلیم آن امتناع ورزید .

از اینجا جاده پیچ و خم های متعدد و فراوان داشت و ما بزحمت طی طریق کرده و پس از عبور از رودخانه در نقطه ای که پنج چادر برپا بود اطراق نمودیم .

ملاحقنفس در این محل با بلدچی های دیگر محرمانه مذاکراتی کرد و بالاخره گفت شما را در آلاچیقهای این نقطه منزل نخواهند داد نگارنده نیز کاملاً بسوء نیت آنها پی برده دستور دادم که چادرهای خودمان را برپا نموده مراقب جریان باشند .

فقدان غذای صحیح و برودت فوق العاده هوا و انتظارپیش آمدهای غیرمنتظره هریک از طرفی ، خیال ما را پریشان ساخت . هوا بقدری سرد بود که چکمه های روسی و چهار زوج جوراب روپم از نفوذ سرما جلوگیری نمیکرد و باز پاهای من احساس برودت مینمود .

اواسط شب دوسه نفر از ترکمن ها را دیدم که تفنگ های خود را بدست گرفته آهسته بطرف چادر ما می آیند لذا یوسف را صدا کردم و وقتی آنها پینجاه دزعی چادرها رسیدند دو نفری بالحن ملایمی از سلامتی حالات آنها مستفسر شدیم و همین مسئله باعث گردید که آن اشرار نابکار پی کار خود بروند .

قبل از طلوع آفتاب بار کردیم و «یوسف» که در تمام عرض راه رشادت فوق العاده ای بمنصه ظهور رسانیده بود ترکمنهایی را که خیال سرقت اموال ما را داشتند تهدید کرد و براه افتاد .

پس از طی يك منزل کوتاه باز بچادر عده ای از «دوجیها» رسیدیم و مجدداً بلدچی های شیربر و مزور ما با ترکمن ها داخل مذاکره شده در صدد سرقت اثنائیه ما بر آمدند ولی بعد یکی دوفتر اظهار داشتند که این فرنگی پشت گرمی غربی دارد که تنها در محال ترکمن مسافرت می کند و الاکی جرأت می کرد که از این حدود عبور نماید . در «آق چانم» که رودخانه اترک از بالادست آن جاری است و منظره دلفریبی را تشکیل داده برای اولین مرتبه پذیرائی دوستانه ای از اینجانب بعمل آمد . این نقطه جزو خاک ترکمن های «گوکلان» بود «مصطفی قلی» نامی که در ۱۸۷۴ با کلنل «نایر» در گرگان مأموریت داشته از ما پذیرائی نمود . مشارالیه اظهار داشت که ملاحقنفس دوفتر از فرزندان او را بقتل رسانیده و از اینکه ما از دست او جان سلامت بدر برده ایم اظهار حیرت و تعجب کرد .

نگارنده در اثر خستگی راه زود بخواب افتادم ولی «یوسف» بیدار ماند و سرگذشت مسافرت را با آب و تاب هر چه تمامتر نقل میکرد.

پس از ادامه مسافرت بکتل‌هنکی رسیدیم که بالای آن ۳۴۰ فوت ارتفاع دارد، از طایفه ترکمن کوکلان، ایلات ذیل در خاک روسیه سکنی دارند و مجموعاً ۱۵۰۰ خانوار هستند.

سورالی - تختامیش - کاک - قلفزل - آق گل

ایلات ذیل نیز که ۲۵۰۰ خانوار میباشند در خاک ایران سکن و نت دارند قلفزل - تختامیش - کی - تسمیک - ایلیانکی - اراک کلی - کارناز - دودی - کرابالی خان - جان شوربالگی .

حوالی غروب بچادر جماعتی از تختامیش و صبح روز بعد به سملقان که شاید همان سمنگان شاهنامه و محل تلاقی جاده استرپاد و بجنورد است رسیدیم. این جانب بی اندازه مشغوف شدم که بتدریج از ناحیه ترکمن ها خارج می شوم ولی در عین حال مشاهده اوضاع و احوال این طایفه و کسب اطلاع از عادات و آداب ایشان برای من نهایت مسرت را داشت و اگر با اسکورت مسافرت کرده بودم بحصول هیچیک از این موفقیت ها نایل نمی آمدم . از طرفی در محال ترکمن با مخاطرات زیادی هم مواجه نشدم و اگر خود را با « کونولی » مقایسه کنم که در همین ناحیه گرفتار این قوم نابکار شده و آنها میخواستند او را بغلامی ببرند باز بایستی هزار گونه شکر خدا را بجا آورم .

ترکمن های گوکلان نهایت رؤف و مهربان میباشند و اکثر از تجاوزات بموت ها شاکمی و آزرده اند . از این جا به بجنورد باز از یک رشته جبال مرتفع بایستی عبور کرد و مسیرها بموازات کوههای آلاداغ بود که چندین میل از مشرق بمغرب امتداد دارد .

نزدیکی بجنورد بشش نفر قزاق ایرانی که حکومت محل آن ها را باستقبال ما فرستاده بود مصادف و در معیت آنها بشهر کوچک بجنورد که حاکم آن

اصرار داشت مهمان او باشیم وارد شدیم . برای رفع خستگی های راه دو سه روز توقف نهایت ضرورت را داشت و هر کس نگارنده را ملاقات میکرد بمن برای اینکه چنین راه پر خطری را بسلاحت طی کرده ام تبریک می گفت و من نیز بتدریج با اهمیت آن خط بی بردم و برای اینکه قارئین محترم نیز از چگونگی و اوضاع این راه پرخطر استحضار حاصل کنند بنقل دو سه جمله از کتاب « خراسان و سیستان » که اخیراً منتشر گردیده مبادرت می نمایم . کلنل یات که باتفاق هفتاد نفر و یک اسکورت در پائیز سال بعد ، از اینراه مسافرت کرده چنین می نویسد : « اینک ما از ناحیه ترکمن های گوکلان بمحال یموت ها میرفتیم و برای طی این مسافرت اضطراب فوق العاده ای بما عارض شده بود تا آن جا که نگارنده اطلاع دارد هیچ یک از خارجی ها از طرف مشرق بخاک ترکمن وارد نشده اند . خلاصه عبور ما از سر زمینی بود که ابداً قانون مفهوم خارجی و احدی از ایرانی ها نیز جرئت ورود به آن خطه را ندارد » .

خراسان که اینک ما ، بخاک آن منطقه وارد شده بودیم واقع است در شمال شرقی ایران و از ایالات مهم و معتبر این کشور بشمار میرود و معنی تحت اللفظی آن « زمین خورشید » است . خراسان سابق بر این فوق العاده وسعت داشته و از بحر خزر تا سمرقند و از جنوب تا ناحیه سند ممتد بوده و از همین لحاظ موقعی که ما « کوئته » را بحیطه تصرف در آوردیم ، پارسی ها بمناسبت این که روزی شهر مزبور جزو خاک ایران بوده بی نهایت اظهار مسرت و عده زیادی در آنجا سکونت اختیار نمودند .

این ایام خراسان از شمال بماوراء بحر خزر و از جنوب بسیستان و از مشرق بافغانستان و از مغرب باستراباد محدود است . اراضی لوت نیز در جنوب این ایالت واقع شده و کشت و زرع و تعداد رود خانه های آن نیز مثل کرمان کم است و حائز آنقدرها اهمیت نمیباشد .

غروب روز ورود خود از « سهام الدوله » سر کرده اگراد شادلو ملاقات بعمل

آوردم . اکراد مزبور را چنانکه در فصل گذشته اشاره شد «شاه عباس» در این ناحیه سکونت داده است . مذاکرات مابابایلخانی در اطراف موضوعات مختلف بود و مشارالیه از اوضاع معالک دیگر خاصه هندوستان اطلاعات جامعی داشت

بجنورد شهر کوچکی است که بالغ بر ده هزار نفر جمعیت و بسویله يك رشته سیم تلگراف بمشهد اتصال دارد . چون از قالی تر کمن زیاد تعریف شنیده بودم و در این محل هیچ از این متاع ندیدم در حین عبور از بازار بیوسف دستور دادم تحقیق کند که قالی فروشی اصولاً در اینجا وجود دارد یاخیر ؛ «یوسف» از انجام دستور من امتناع و زدید و حق هم داشت زیرا در ایران محترمین شخصاً چیزی خریداری نمی کنند در مراجعت بمنزل چهار فرد قالیچه تر کمن برای فروش آوردند که یکی از آنها سوراخ زیاد داشت . لذا سه پارچه بی عیب را معادل هفت پوند اتباع نمودم و خوشبختانه خریدمز بور بنفع اینجانب بود زیرا قالی های مزبور در انگلستان چهار پنج برابر قیمت داشت . روز بعد که قالیها را بسته بودم دلالتاً بمنزل آمده بعنوان اینکه مغبون شده اند دبه کردند ولی چون حضرات این حقه را برای دریافت مبلغ بیشتری سوار کرده بودند من ابداً بآنها اعتنائی ننمودم .

پس از سه چهار روز که بتدریج توقف «بجنورد» حوصله ام را سر برد چند رأس قاطر کرایه و بطرف «قوچان» حرکت نمودم . اکثر دهات این ناحیه برجهای مرتفعی دارد که از دور شبیه کلیساهای انگلستان است .

«شیروان» که دومین شهر این ناحیه و کرسی نشین قدیم آن است تپه مصنوعی بزرگی دارد که بقول بلدچی ما محل سوار کردن توپ های آتشبار بوده و این شهر از قرار ظاهر معمور و آباد می باشد ولی چون ما اوایل شب وارد و قبل از طلوع آفتاب نیز روانه شدیم لذا از درج نتیجه ملاحظات شخصی معذور میباشم .

در این حوالی، اترك دیگر بتدریج بيك نهر بزرگی تبدیل می شود و ما پس از عبور از این رودخانه ، بحاصلخیز ترین وادیهای ایران رسیده بعد از طی سی میل راه ، بقوچان وارد شدیم . زعفرانلوا که مهمترین تیره های سه گانه اکراد می باشند

در همین ناحیه سکونت دارند. ایلخانی کنونی آنها که لارد کرزن (۱) در صفحه نود و چهار جلد اول کتاب خود موسوم به «ایران» با اشاره کرده همواره اوقات یا هست نوشابه های الکلی یا غرق کیف تریاک و سایر مکیفات است. برای ملاقات این شخص همیشه بایستی سه روز جلوتر وقت گرفت و نگارنده از ترس تعویق حرکت، از دیدار او صرف نظر کردم.

گداهای این نقطه برای اولین مرتبه مزاحم اینجانب شدند و برای تحریک احساسات من بانواع تشبیهات مبادرت میکردند ولی چون معلومشان شد که بهیچ وسیله ای نمیتوانند حس رأفت مرا بخود جلب کنند پی کار خود رفتند.

از جمله اشخاصیکه در این محل از نگارنده ملاقات کرد رئیس پست بود که پس از مذاکرات طولانی مفصلی گفت پاکتی از ژنرال قنصول مشهد برای شما رسیده است. من با کمال ادب پاکت مزبور را مطالبه کردم ولی مشارالیه اظهار داشت که همراه نیلورده و پس از رفتن هم پیغام داد که مراسله مفقود گردیده است. موقع خواب پاکت مزبور را فرستاد و چنانکه «یوسف» اظهار کرد مشارالیه در مقابل انجام این زحمت متوقع انعام و افری بوده. پس از مطالعه مکتوب معلوم شد که مستر «الیاس» دو اسب و یک نفر سوار با استقبال من فرستاده است لذا آماده حرکت شدم زیرا پس از طی اینهمه راه بملاقات یک نفر از هموطنان خود فوق العاده مشتاق و مایل بودم.

از اینجا تا مشهد در حدود ۹۰ میل است و ما برای طی این راه يك کالسکه

(۱) لارد کرزن، سیاس معروف انگلستان است که در ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در ۱۸۹۹ الی ۱۹۰۵ نایب السلطنه هندوستان بوده. در زمان فرمان فرمائی وی ژرژ پنجم پادشاه انگلستان در موقع ولایت مهدی با اتفاق ملکه بهندوستان مسافرت نمودند. از ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۹ مشاغل مهمه ای از قبیل عضویت شورای جنگ بین المللی اول و مدار باست شورای مزبور و ریاست مجلس اعیان و وزارت خارجه انگلستان را داشته است. در حین وزارت خارجه همین رجل سیاسی بود که قرارداد معروف با و توتی الدوله رئیس الوزرای ایران منعقد گردید. لارد کرزن کتاب مفصل و مشروحی راجع بایران در دو جلد تالیف نموده و از جمله کتب سودمندی است که در این باب نگارش یافته «م»

کرایه و حرکت کردیم. بعد از ظهر روز سوم از دوریکنفر روی بام کاروانسرا پدیدار و معلوم شد همان سواراست که با استقبال آمده - خلاصه پس از چند دقیقه که بمشارالیه رسیدیم «یوسف» را گذارده و من با سوارمزبور بطرف مشهد حرکت کردم.

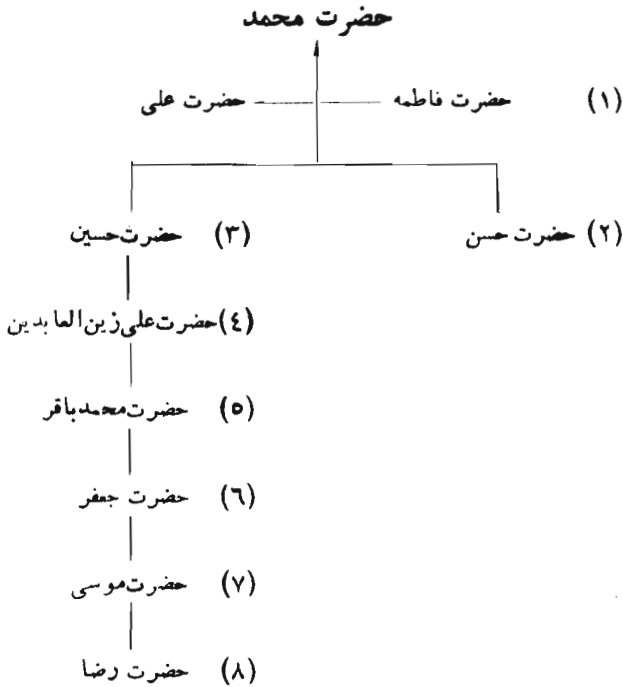
گنبد طلائی زیبای مشهد از دور مثل شعله آتش میدرخشید و ما را بوصول این شهر تاریخی نوید میداد. طولی نکشید بعمارتی که موقتاً برای قنصلگری انتخاب شده بود وارد گردیده و از طرف اعضای قنصلگری پذیرائی گرمی بعمل آمد. پس از دو ماه مسافرت، در اینجا از حوادث و واقعات دنیا اطلاع بهم رسانیدم و از هر حیث خیالم راحت شد مخصوصاً وقتی ناراحتیهای بین راه و فقدان آذوقه را بخاطر میآوردم خدا را از هر جهت شکر و سپاس میگفتم.

مشهد، آرامگاه امام هشتم مسلمانها حضرت رضا و خزانه آستان قدس یکی از خزان ذیقیمت قاره آسیا میباشد که نه فقط اشخاص، جوهرات و نقدینه زیادی به آن اهداء بلکه مستغلات و املاک حاصلخیزی نیز وقف آن میکنند. مسافرین خارجی از ورود بمحوطه داخلی حرم مطهر ممنوع میباشند و اگر کسی از حدود خود تخطی کند تمام اروپائیهائیکه در ایران ساکن اند دچار زحمت خواهند شد در ایامی که در بغداد احساسات مسلمانها با تمام معنی علیه مسیحیان غلیان داشت یکی از انگلیسها که من از داشتن چنین هم وطنی متأسف میباشم با لباس بدل وارد یکی از مساجد شد و اگر قضیه کشف گردیده بود نه فقط خود او بلکه عده کثیری از سایر خارجیها بهلاکت رسیده قربانی این بی احتیاطی میشدند.

ممانعت خارجیها از ورود بمحوطه های داخلی مشاهد مقدسه اسلام بدعت تازه ای است و سابق بر این معمول نبوده، چنانکه «کلایو» که بریاست هیئت از اسپانیا بدربار تیمور مأهور بود مینویسد: «در همان روز هیئت اعزامی بشهر مشهد که مدفن نوه پیغمبر است وارد شد. این شخص در مسجدی زیر گنبد بزرگی مدفون است. عده هیئت اعزامی که برای تماشای مقبره بداخل مسجد رفتند بعدها در نقاط دیگر که میگفتند قبر امام را زیارت کرده اند مورد احترام مسلمانها واقع میشدند و پیروان

اسلام لباس‌های آن‌را بوسه میدادند . »

نگارنده برای استحضار قارئین محترم ذیلابدرج شجره نامه «حضرت‌رضا» مبادرت مینماید .



موقعیت سیاسی و تجارتنی مشهد این ایام خیلی مهم و قابل ملاحظه میباشد، از نقطه نظر حفظ مصالح ما ، مغرب افغانستان درمقابل هرگونه تجاوزات سرحدی بایستی محفوظ بماند و تجارت هند و انگلیس نیز از این طریق ، مسئله مهم دیگر بشمار میرود .

مشهد برای روس‌ها نیز حائز نهایت اهمیت میباشد زیرا کرسی نشین ایالت خراسان است که آذوقه روزانه عشق آباد را تأمین میکند . اجناس و امتعه روس‌ها در بازار این ناحیه بغایت فراوان میباشد ولی اشیاء ساخت انگلیس زیادتر مورد اطمینان است .

در زمان توقف اینجانب ؛ مستر «الیاس» که شیخ‌السفرای مامورین آسیای مرکزی بشمار میرود ز نرال قنصل بریتانیا بود و مسیو «ولاسف» که اینک بمنطقه وسیعتری یعنی حبشه مأموریت پیدا کرده زمام حفظ مصالح روسها را در دست داشت . تصادفاً هم او و هم معاونش با انگلیسها وصلت کرده بودند و در نتیجه روابط اجتماعی این کلنی کوچک اروپائی باندازه لازم رضایت بخش بود .

اینجانب روز آخر فوریه بمشهد ورود کردم و یکی دو روز بعد برف سنگینی آمد که بمنزله آخرین تقلاي زمستان بود و من از بیم اینکه مبادا هوا بتدریج گرم شود بتوقف طولانی مشهد آنقدرها علاقه‌مند نبودم .

مستر «الیاس» که در محبت و مهربانی ضرب‌المثل است با اینجانب توصیه کرد که از طریق لوت بکرمان مسافرت کنم خاصه اینکه اغلب نقاط بین راه ، روی نقشه ضبط نگردیده است . برای انجام این مقصود توشه مفصلی جهت راه تهیه کردم و علاوه تعداد زیادی کتاب نیز همراه برداشتم ولی بجرأت میتوان گفت که هیچیک از آن کتابها ابدأ با شاهکار ذیقیمت فرمانفرمای فعلی هندوستان جناب «لرد کرزن» قابل مقایسه نمیباشد . مندرجات کتاب این شخص محترم راجع بمشهد بقدری جامع و سودمند است که نگارنده دیگر در اطراف این شهر چیزی نوشته قارئین گرامی را با استفاده از آن کتاب توصیه مینماید .

خلاصه هفت قاطر و دو اسب کرایه و از شهر مشهد حرکت نمودم و ضمناً از مفارقت عده‌ای از اروپائیان بامحبتی که هیچیک را هفته قبل نمیشناختم ، متأثر گردیدم .

« ما را در بیابان و زمین ویران و پراز
حفره و اراضی خشک و بایر و قلمرویکه
هیچکس از آن گذر نکند و آدمی در آن
ساکن نشود رهبری نمود »
قل از کتاب ارمیای نبی باب دوم آیه ششم

فصل سوم

از مشهد بکرمان از طریق لوت

پس از حرکت از مشهد که گنبد طلا و قبرستان‌های متعدد آن از خطرات
فراموش‌نشده‌ی نگارنده است، خط‌سیر ما منزل اول از جاده تهران بود که بشریف‌آباد
منتهی میشود. جاده از نشیب و فرازهای متعددی می‌گذرد و انتهای آن نقطه‌ای است
که زوار خراسان از آنجا برای اولین مرتبه گنبد مقدس را زیارت مینمایند.

شریف‌آباد دو بلب کاروانسرای عالی دارد و با اینکه در جوار « مشهد »
واقع شده باز ناامن‌ترین و خطرناک‌ترین نقاط بین راه بشمار میرود. در نیمه اول قرن
نوزده، دکتر « والف » سیاح معروف را نزدیک بود جماعتی از سارقین هزاره (۱)
در همین محل بقتل رسانند.

(۱) ایل هزاره نزاداً مغول میباشند و فارسی تکلم میکنند. رجوع شود
به صفحه ۱۳۳ کتاب جغرافیای تاریخی ایران تألیف « بارتلد » مستشرق روسی متوفی
در سال ۱۳۰۹ هجری شمسی و ترجمه آقای « حمزه سردادور » « م »

روز بعد برای اینکه مسافت زیاد را در پیش داشتیم صبح‌دهان از حواب برخاسته پس از قطع چند میل راه با کاپیتن دوک که از کارکنان بهداری هندوستان است تلاقی کردیم. مشارالیه از بوشهر تا محل مزبور را سی و دو روز آمده بود و چون همان‌روز هم بمشهد میرسید مسافرت وی آنهم با کاروان از کارهای نسبتاً مهم بیسابقه محسوب میشود. خلاصه نشیب و فرازهای راه ادامه داشت تا به «کافرقلعه» رسیدیم که نهر آب و مرغ و چمن و سبزه‌زار آن توجه انسانرا جلب می‌کند. پس از اینکه یک اردک شکار کرده حرکت را ادامه دادیم از اینجا تا «اسدآباد» تل و ماهورهای متعددی دارد و در نصفه راه نیز رشته باریکی از کوههای عمودی کم‌ارتفاع سیاه‌رنگ مشاهده میشود. «اسدآباد» دروازه غریب و عجیبی شبیه یک قطعه سنگ بزرگ مدوری دارد که حرکت دادن آن مستلزم هم‌زور شدن ده نفر مرد می‌باشد.

در این محل بقافله‌ایکه مال‌التجاره آن قالی بود و از «قاین» (۱) می‌آمد تصادف کردیم و من یک فرد قالی که الوان لاکه و لاجوردی آن نهایت جالب توجه بود و هفده فوت و چهار اینچ طول و یازده فوت و ده اینچ عرض داشت به یازده پوند اکتیاع نمودم. در آن موقع هر پوندی معادل سی و هفت قران بود در حالیکه این ایام بطور متوسط به پنجاه قران تسعیر میشود. ترقی پوند لطمه بزرگی به بانگ شاهنشاهی ایران وارد آورده ولی از طرفی باعث خوشوقتی کسانی است که عوائد آنها به پوند می‌باشد.

من از روی حماقت و نادانی تصمیم گرفتم یکسره به «تربت» که تصور

(۱) مستوفی در نزهت‌القلوب در صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶ مینویسد: «قاین هوای معتدل دارد و حاصلش غله و میوه و زعفران بسیار باشد. دلقک سخره سلطان محمود سبکتکین» از آن شهر بوده است. «شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت حموی» نیز که در ۵۷۴ متولد و در ۶۲۶ هجری وفات کرده است در کتاب نفیس خود موسوم به معجم‌البلدان مینویسد: «قاین مطابق قول «سمانی» شهرست نزدیک طبرستان نیشابور و اصبهان» <م>

می‌کردم در حدود سی میل یا کمتر مسافت دارد بروم در حالیکه نشیب و فراز گردنه بین راه فراموشم شده بود. پس از طی چند میل راه در جلگه، به «شورسرا» که در نقشه ما شور حصار ضبط شده بود و سپس به دره عمیقی که برف زیادی داشت رسیدیم. مسیر گردنه بقایت کم عرض و باریک و یک طرف آن پرتگاه و سمت دیگر برف بود لذا بقاطرچی دستور داده شد که قاطرها را یکی یکی پشت سر هم بقطار حرکت دهد ولی مشارالیه چون تصور میکرد که اطلاعات فنی او بهتر از نگارنده است بحرف من گوش نگرفت و در نتیجه قاطرپیش آهنگ تصادفاً توقف و پوزه خود را بزمین دراز کرد و مطابق پیش‌بینی من قاطر بعدی باو تنه زد و هر دو حیوان زبان بسته به پرتگاه افتادند. من بفوریت مانع حرکت سایر قاطرها شدم و چاروادار بی‌عرضه ترکمنی که بدترین قاطرچی‌هایی بود که من تا کنون دچار آنها شده‌ام حیوانات بیچاره را از زحمت بند بار پنج صندوق‌ها که بلبه پرتگاه گیر کرده بود خلاصی داد و بالاخره قاطرها بخودی خود جاده‌ایرا که از برف مستور بود پیدا کرده براه افتادند.

وقوع این تصادف غیرمترقبه باعث چهار ساعت تأخیر شد و وقتی ببالای گردنه «بیدار» که ارتفاع آن شش هزار و پانصد فوت است رسیدیم برف و باران سختی همه ما را در فشار گذارد و زحمات ما را تشفی و تسکین داد !!!

در سرایشی بین راه که بجنوب امتداد دارد یکنفر ارمنی که از سیستان مراجعت مینمود بجماعت ما برخورد کرد. این شخص از قرار ظاهر مأموریت داشته که از بروزبا درحوالی سیستان تحقیقاتی بعمل آورد در حالیکه بقول او اصولاً وبا در آن نقاط بروز نکرده و از قراریکه نقل می‌کرد تمام راهرا بانفاق یکنفر دیگر بوسیله گاری طی نموده و چون گردنه خماری در چند میلی مغرب این محل ارا به رو می‌باشد در صحت قول او تردیدی نمی‌رود. خلاصه پس از میادله اطلاعات لازم از هم جدا شده و ما برودخانه‌ای رسیدیم که در پایین دست، معروف به «کله‌منار» و پل آن جدیدالاحداث می‌باشد.

پس از عبور از دومین رشته دره و ماهورهای بین راه بجلگه مسطح تربت رسیده و شبانه بمحل مزبور وارد شدیم و من از روی اضطراب باقامت در کاروانسرای که پراجمعیت بود تن دردم. اقدام به چنین کاری برای اروپایی‌ها عاری از خطا نمی‌باشد زیرا در بین جمعیت کاروانسرا انسان برای اینکه جای خلوت داشته باشد ناچار بنصب چادر میشود و اشخاص ولگرد و بیکار که اتصال این طرف و آن طرف پرسه میزنند تصویری کنند «فرنگی» حیوان عجیب و غریبی است که بایستی دنبال او راه یفتند و حرکات و سکنات او را تماشا کنند.

این محل را این ایام مطابق آنچه در نقشه ضبط است، با اینکه مقبره وسیع آجر کاری «قطب‌الدین حیدر» هنوز در آن دایر و برپا می‌باشد «تربت حیدری» نماند (۱) شهرت «قطب‌الدین حیدر» بقدریست که نه فقط عده‌ای از جوانان ایران بلکه مردهای سالخورده مملکت نیز در مواقع سنگ بازی که گاهی منجر بقتل اشخاص میشود بدو دسته حیدری و نعمتی تقسیم میشوند. دسته نعمتی منسوب بشاه نعمت‌الله می‌باشد که در ماهان کرمان بدفن رسیده است.

شهر را بطور کلی تربت مینامند که بمعنی قبر است و بلاستناد قول چهار نفر از طبقات مختلفه شهر تربت «اسحق خان» (۲) می‌باشد بناء علیهذا تربت حیدری اسمی است که روی نقشه بآن اطلاق شده و تا کنون باقی مانده است.

«اسحق خان» سر کرده ایل قرائی یا کرائیت است و رئیس ایل مزبور

(۱) قطب‌الدین حیدر از عرفای مشهور ایران میباشد که در سال ۶۱۸ هجری وفات کرده. بنا بگفته حمدالله مستوفی قبر او در زاوه است (نزهت‌القلوب صفحه ۱۵۱) که این ایام یکی از رستاقهای دوازده گانه نیشابور محسوب میشود. در جغرافیای سیاسی تألیف آقای مسعود کیهان صفحه ۱۹۹ قبر او را در تربت نوشته‌اند. بنا بر این اسم سابق تربت باید زاوه باشد. «م»

(۲) اسحق خان معاصر فتح‌الملی شاه بوده و در سال ۱۲۳۱ هجری در مشهد مقدس با پسرانش بامر شاهزاده فریدون میرزا بقتل رسیده. برای تفصیل قضیه رجوع شود به جلد نهم روضة الصفا و مرآة البلدان جلد اول صفحه ۴۲۰ و ۴۲۱ «م»

سابقاً «پرستر جان» (۱) معروف بوده که بعداً مقهور «چنگیز خان» گردیده. باری «اسحق خان» عنصر فوق العاده لایقی بوده و در ظرف چند سال مقر حکمرانی خود را بقسمی آباد و معمور ساخته که مورد رشک و حسد قبائل هم جوار واقع شده. این شخص پس از اتلاف با چندین عشیره دیگر در صدد تسخیر مشهد بر آمده و در نتیجه دستگیر شده و بقتل رسیده است.

«تربت» در حدود پانزده هزار نفر جمعیت دارد و باغات زیادی در اطراف آن احداث گردیده و اکنون در سال ۱۹۰۱ میلادی از مراکز مهمهٔ روسها بشمار میرود روسها مطبی در این نقطه دایر کرده اند که از بروز و با و طاعون جلوگیری بعمل آورند و محافظت مطب بعهده عده ای از قزاق های روسی می باشد، مال التجاره و محصول عمده این محل ابریشم است. چندی قبل در اثر قحطی و مجاعه ایکه در اکثر نقاط ایران اتفاق افتاد لطمهٔ بزرگی باین شهر وارد آمد که آثار خرابی آن هنوز باقی است و از قضا متعاقب مجاعهٔ مزبور نیز امراض گوناگونی در بین کره های ابریشم بروز کرد ولی این ایام اوضاع آن رو به بهبود گذارده است.

چون بطور کلی مایل نبودم از طرقی که معروف اهالی است مسافرت کنم و بکشف طرق جدیدی نهایت اشتیاق داشتم در صدد تحقیق راه تازه ای برآمدم و معلوم شد که راهی در مشرق خط معمولی وجود دارد که به «جویمند» منتهی میشود. احساس تغییر درجه حرارت هوا معلوم کرد مسافرت در تمام روز خالی از اشکال نخواهد بود و از رشتهٔ کم ارتفاع تربت که رد شدیم بخطی افتادیم که بجنوب امتداد دارد.

از جویمند ما بایستی همان خطی را که بجنوب ممتد میشود ادامه دهیم ولی بنا باظهار بلدچی چون در آن سمت راهی وجود نداشت بسمت جنوب شرقی منحرف گردیده و راه جلگهٔ هموار حاصلخیز را پیش گرفتیم و باز از رودخانهٔ «کله منار»

(۱) پرستر جان در تواریخ ایران با اونک خان سر کرده ایل کرایت که بوسیلهٔ مبلغین نستوری به آیین مسیح گرویده، منطبق میگردد. رجوع شود به جلد سوم تاریخ ادبی ایران صفحهٔ ۱۱ تألیف پرفسور ادوارد برون یزبان انگلیسی «م»

که آب آن گل آلود و تیره شده بود رد کردیم و در «بزار» چادر زدیم. پس از اینکه سران دیه گرد آمدند معلوم شد که راه را خطا آمده‌ایم و بدین لحاظ صبح روز بعد سمت یسار رودخانه را تعقیب نمودیم. این نکته جای تمجب است قریه‌ای که روی نقشه ما ثبت و ضبط شده بود خرابه‌ای بیش نبود و عجب‌تر اینکه رودخانه ایرا که بسمت مغرب جریان دارد روی نقشه خط سیر آنرا بسمت جنوب شرقی تعیین نموده بودند.

پس از طی سی میل راه که اتصال عبورما از روی رودخانه تکرار و تجدید میشد بجنگل رسیدیم. «جنگل» دهکده‌ایست که اطراف آنرا حصار کشیده‌اند و برج‌های متعدد آن بنظر انسان مضحك و عجیب می‌آید. از آنجا هم رد کرده از صحرای بایر لم‌بزرعی که در هندوستان «پت» می‌نامند و سراب با شکوهی دارد عبور نموده پس از طی چند ریکستان به «بیمرغ» رسیدیم که آن نقطه و جنگل و اکثر دهات دیگر این ناحیه وقف آستانه مشهد است.

خط سیر ما اینک تقریباً بسمت مغرب ادامه داشت و بعد از قطع چند دره و ماهوری که مستور از ریک بود منظره بدیع زیبای جلگه «گناباد» اولین قریه واقع در ۱۶ میلی بیمرغ پدیدار شد و طولی نکشید که به «بیدخت» رسیدیم این محل از لحاظ اینکه اقامتگاه یکی از مرشدهای ایران میباشد کسب اشتهار نموده است. مرشد این ناحیه از اشخاص متنفذ است و عده کثیری از تجار تهران تحت نفوذ و تأثیر وی می‌باشند و نام او حاج ملا سلطانعلی و در حدود ۶۰ سال از سنین عمرا و گذشته است. مشارالیه یکباب مدرسه عالی در این محل بنا کرده و در آنجا بتدریس و مباحثه اشتغال دارد.

بیدخت یعنی بلده کوچک این محل که ضمیمه قلمرو حکومت طبس میباشد در حدود هشت هزار نفر جمعیت و بازار کوچکی هم دارد، از امتعه مخصوص این نقطه ظروف سفالین است که بقدری بد قواره و بد ریخت ساخته بودند که نگارنده برای نمونه هم بخرید آنها رغبت نکرد.

جلگه گناباد در دامنه رشته جبال مهمی واقع شده که از جنوب شرقی به شمال غربی امتداد دارد. رشته مزبور در این قسمت از خاک ایران جاده نسبتاً مرتفعی را که مسیر ما بود از صحرای لم یزرع لوت، یعنی خط سیر آتیه ما منفصل میسازد و در طرف مغرب نیز با قسمت شمالی همین بیابان تقاطع می کند. از اینجا تا شهر «تون» (۱) سه منزل راه و همان خط سیر «سرجار لزمک گرگور» است. مشارالیه از اولین کسانی است که لزوم اکتشافات مهمه نواحی مجاور امپراطوری هندوستان را خاطر نشان کرده. باری از رشته کوهی که بقریه کلات منتهی میشود بالا رفتیم. در این موقع من اطلاعات زیادی در خصوص این ناحیه بدست نیاوردم ولی پنجسال بعد اطلاعات سودمندی راجع بقاین و این محل کسب نمودم.

از تنگه بایری که ذی حیاتی در آن وجود نداشت بطرف مقسم آبی به ۶۶۰۰ فوت ارتفاع بالا رفته پس از طی ۱۶ میل از وسط نقاط کوهستانی حوالی دیه کوچکی اطراق کردیم و بعد سوار شده از میان باغات مصفای فرح انگیزی بطرف تون سرازیر شدیم.

شهر تون (۲) در حدود ۴ هزار نفر جمعیت دارد و حصاری دور آن کشیده شده و در داخله آن اکثر اراضی زراعت میشود و رو به مرفته منظره نامطبوعی ندارد و در واقع با ۴۳۰۰ فوت ارتفاع درجه حرارت آن آنقدرها زیاد نیست با وجود این جمله

(۱) تون این ایام فردوس خوانده میشود. «م»

(۲) تون از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدهات صباح و عرض آن از خط استوا لدک در اول شهر بزرگ بوده و این زمان شهری وسط است وضع آن شهر را چنین نهاده اند که اول حصاری بغایت بزرگ نهاده و خندق عمیق بی آب دارد و در بازار گرد حصار در آورده و شهر و خانهها در گرد بازار و باغات و تودستانها در گرد خانهها و غلهزار در گرد باغات و در گرد غلهزارها بندها بسته که آب و باران میگیرند و آب بدان غله میرند و در بندها خربزه بی آب زراعت میکنند که بغایت شیرین میباشد و آبش از کاریزها نیست و هوای معتدل و حاصلش غله و میوه و ابریشم باشد. نزهت القلوب صفحه ۱۴۳ و ۱۴۴. «م»

« به تون وطبس » که مفهوم آن با جمله « به اریحا (۱) برو » مطابق است ورد زبان ایرانی‌ها میباشد :

اینک من برای اولین مرتبه بحاشیه شمالی صحرای وسیعی رسیدم که تقدیر این بود بعدها نیز مکرر از آنرا عبور نمایم . اگرچه خصوصیات و کیفیات واقعی این صحرا را در محل دیگری مورد بحث قرار خواهم داد ولی تذکار بعضی نکات نیز در این مورد خالی از فایده نخواهد بود . در بادی امر ذکر این نکته نهایت لزوم را دارد که اکثر جغرافی شناسان ، بدون مدارک مثبت این صحرای وسیع ایران را بدو قسمت منقسم نموده و قسمت شمالی را « دشت کویر » و ناحیه جنوبی را « دشت لوت » نامیده‌اند (۲) ولرد کرزن در صفحه ۲۴۸ از جلد دوم کتاب خود موسوم به « ایران » سه فقره وجه تسمیه از قول جنرال شیندلر (۳) برای کویر نقل و قول اصح را انتخاب کرده باین معنی که لفظ کویر مأخوذ از کلمه « قفر » است که عربی باطلاق و نمک‌زار میباشد . بلاشبهه کلمه کویر که تا باهروز در ایران جنوبی متداول و معمول است در اصل همان قفر (۴) بوده . اما در خصوص کلمه لوت ، بلدجی‌ها

(۱) اریحا یکی از دهات واقع در وادی اردن فلسطین میباشد . «م»

(۲) مقصود جغرافیا نویسان اروپایی است والا سیاحان عرب این قسمت را بیک اسم یعنی « مغازه خراسان » میخوانند . رجوع شود به جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتلد و ترجمه آقای طالب زاده صفحه ۱۹۲ «م»

(۳) ژنرال هوتم شیندلر اصلا آلمانی ولی تبعه انگلیس بوده و در سال ۱۲۰۴ بایران آمده و مدت مدیدی در این کشور دارای مأموریت‌های مهم سیاسی و از جمله ریاست اداره تذکره بوده و در سال ۱۳۰۰ که ناصرالدین شاه معادن فیروزه نیشابور را بانزده ساله به علیقلی خان مخبرالدوله و وزیر علوم و معادن و تلگراف اجاره داده از طرف مستأجر بمدیریت اداره مذکور منتخب گردیده است . رجوع شود بصفحات ۶۹ و ۱۴۲ گنج‌شایگان تألیف آقان سید محمدعلی جمال‌زاده . «م»

(۴) بارتلد روسی در صفحه ۱۹۲ کتاب جغرافیای تاریخی ایران در خصوص کلمه کویر اینطور مینویسد : « اصل کلمه کویر هنوز معلوم نشده توماشک (جلد دوم صفحه ۵۸۲) عقیده دارد که اصل کلمه از لغت فرس قدیم Gawer (کویر) از کلمه Gaw (Cavitas) اخذ شده است ولی احتمال قویتر آن است که این اصطلاح از ریشه عربی « قفر » که جمع آن « قفار » و یا « قفور » است اخذ شده و در معنای صحرای بی‌آب و علف آمده است . «م»

یک محل یا زیادتر آثار شهر لوط را نشان میدهند که در واقع از غراب طبع است و می‌گویند خداوند متعال از آسمان آتش نازل کرده و آن بلاد را مثل شهرهاییکه اینک آب‌های بحرالمیت (۱) روی آنها موج میزند خراب و مطمور ساخته است. از این گذشته کلمه لوطی که این ایام باشخاص مسخره و بی‌عاطق میشود سابق بر این مفهوم دیگری داشته و بعبارت اخری لوطی کسی بوده که با امارد و اطفال ساده سر و کار داشته است، یقیناً اطلاق نام لوط به پیغمبر معروف بنی‌اسرائیل نیز تا حدی بهمین مناسبت و بملاحظه اخلاق پیروان او بوده. امای فارسی کلمه لوط پیغمبر و لوط بمعنی بیابان شبیه و ضمناً کلمه لوطی بمعناییکه در فوق برای آن ذکر شد از همان‌ریشه مشتق گردیده است.

تأثیر جالب توجه شهرهای لوط از اقتباس چند جمله از کتاب «پر لوطی» که راطع به بیابان سینا نگاشته بهتر معلوم و مشخص می‌شود. در مقابل ما، دره‌های عمیقی مشاهده میشد که با احجار سفید و تیره رنگ خود منظره غار هول‌انگیز را تشکیل داده بود و در اطراف و جوانب این دره‌ها خطوط منحنی افقی کوه که بدیوارهای مصنوعی شباهت داشت انسان‌ها بخیال میانداخت که شاید دست بشر در ساختمان و بنای آن بکار رفته باشد. در حین عبور ازین این نقاط مخروب شخص تصور می‌کند که از وسط بلاد و قلاع و قصور جن و پری می‌گذرد. این انبیه‌ایکه طبقه طبقه روی هم بنا شده و گویا اشخاصی و رای بنی نوع انسان در ساختمان آنها دخیل بوده اند اشکال عبادتگاه‌ها و اهرام و برج‌ها و قلعه‌های بزرگی را در نظر انسان مجسم می‌نمایند و بدون اغراق از مشاهده آن‌ها شخص بخود لرزیده و مثل این است که مرکب حتی در کوچکترین نقاط این ناحیه سلطنت و حکمفرمایی می‌کند.

(۱) بحرالمیت دریاچه ایست در فلسطین که رودخانه اردن بآن وارد میشود و سطح آن ۱۲۹۲ فوت پایین‌تر از سطح دریای مدیترانه است. مساحت آن ۳۴۰ میل مربع و طول آن ۴۷ میل و نیم و بزرگترین عرض آن نه میل و نیم میباشد. «م»

پس از يك سلسله تخفیفات زیادى كه بعمل آمد معلوم شد تمام این بیابان فقط يك اسم دارد و آن هم لوط است. در هر دو ناحیه قطعات كویر مشاهده می شود و بطور کلی اختصاصات هر دو ناحیه عیناً مطابق یکدیگر است و تنها تفاوت این است كه در ناحیه شمالی آب زیاد جریان دارد و محوطه وسیعتری نمکزار می باشد. يك نفر از ایرانیانی كه در انگلستان تحصیل کرده است بنگارنده می گفت كه من از روی نقشه ایكه همراه بود تصور می كردم كه در منتهی الیه جاده یزد و طبس نقطه ایست كه این دو صحرا بهم تقاطع می كنند و بعداً كه در خود محل در صدد تحقیق بر آمدم معلوم شد كه اصولاً محلی بنام «دشت كویر» وجود ندارد و در نتیجه بقیه مسافرت را با سلب اطمینان از نقشه های اروپائی ادامه دادم.

اینك كه قارئین محترم یقین حاصل كردند كه فقط لوت اسم تمام این بیابان و «دشت لوت» از كلمات زائده است و كویر هم به هر باطلاق نمك زاری اطلاق میشود دنباله سخن را گرفته بتوضیح و توصیف این بیابان میپردازم.

این صحرائی وسیع از چند میلی طهران تا سرحد مستعمره بریتانیا امتداد دارد و مسافت آن متجاوز از هفتصد میل می باشد و فاصله مابین تون به «بمپور» در حدود پانصد میل است. حاشیه شرقی این صحرا گویا مرتفع ترین نقاط آن باشد و قریه «بصیران» كه در ۱۸۹۹ نگارنده بدان جا عزیمت نموده ۴۸۰۰ و تون ۴۳۰۰ و سایر نقاط آن بطور متوسط دو هزار فوت ارتفاع دارد. پست ترین نقاط آن در حوالی خبیص (۱) در حدود هزار فوت است و سخت ترین قسمت لوت ناحیه ایستكه فیما بین ایران شرقی و خبیص واقع شده و در اواسط قرن نوزدهم خط سیر خانیكف (۲) و در قرن هیجدهم نیز دو مرتبه «كاپتن كلنیدو» از آنراه عبور

(۱) این ابام شهاد خوانده میشود «م»

(۲) خانیكف در سال ۱۲۷۶ به عضویت انجمن جغرافیائی پترزبورگ منتسب شده و در همان تاریخ برای كسب اطلاعات در باره اوضاع طبیعی آب و خاک ایران باین مملكت مسافرت نموده است. رجوع شود به گنج شایگان تالیف آقای جمالزاده صفحه ۷۳ «م»

نموده است. مسافر اولی در خصوص اینراه چنین مینویسد: « نهایت مشغوف و خرسندم که سلامت از سخت ترین کویرهای قاره آسیا گذشتم زیرا کویرهای گبی و قزل قم در مقابل کویرهای لوت دشت های حاصلخیزی بشمار می آید. با وجود اینکه من کویر اطراف ترعه سوئز را دیده بودم و از خشکی و بی حاصلی آن اطلاع داشتم معذک چون وسعت آن کم بود بقدر این کویر در من تأثیر نکرد » (نقل از یادداشت های خانیکف صفحه ۱۲۰) چون خانیکف این کویر را با کویر وسیع بزرگ دیگری مقایسه نموده تصور میشود که میتوان عقاید وی را در خصوص این کویر بمنزله نظریات قاطع بشمار آورد

صحرای لوت گویا ابتدا دریا بوده و وجود کوه آتش فشان دونا حیه « سرحد » (۱) و آتش فشان سابق « بزمان » و بسیاری داستان های دیگر این مدعی را با ثبات میرساند .

اینجانب عقیده مند است که جنگ های خانمان بر اندازی که در ایران بوجود پیوسته باعث شده است که دامنه این صحرای بایر توسعه یابد . از مسافرت های خود بخوبی باین نکته پی برده ام که ایران بطور کلی بیابانی است که در هر چند میل فاصله قراء و دهاتی در آن احداث گردیده و در نتیجه زحمات بی پایان رعایا و وسایل شرب آن ها فراهم و تامین می شود . اگر مقدار آب رو به نقصان و تقلیل برود رعایا ناچار از مهاجرت خواهند شد و هر گاه رعایا هم از بین رفتند قنوات موجود بایر و ویران و در نتیجه وسعت اراضی خشک لم یزرع و صحاری و بیابان ها افزود میشود . گذشته از لوت در اکثر نقاط ایران تا سه منزل یا متجاوز آ بادی دیده نمیشود . این نکته را نیز اضافه کنیم که کلیه این علل معلول نقصان بارندگی است و این نقیصه نیز موجب کمیابی اشجار و از طرفی فقدان درخت نیز باعث قلت بارندگی میباشد لذا به عقیده نگارنده دو فقره از اصلاحات اساسی ایران تهیه آب و احداث جنگل

(۱) ناحیه سر حدی از شمال محدود است به سیستان و از جنوب به سراوان و به بپور و ارمشرق بافغانستان و کلات و از مغرب بکرمان و کوه آتش فشان آن کوه تفتان است بار تفاع ۳۹۶۲ متر (جغرافیای سیاسی کیهان صفحه ۱۵۹) < ۴ >

است (۱) اینجانب می‌توانم مدعی شوم که در بین اروپائیان من اولین کسی هستم که از این قسمت لوت عبور نموده‌ام درحالی‌که قبل از مطالعات لازم تصور میکردم که خط سیر من همان مسیر مار کوبلو (۲) بوده ولی از طرفی نیاستی فراموش شود که با تهیه وسایل لازم، مسافرت از این خط مخصوصاً در هفت ماه سال اشکال زیادی ندارد و در واقع همان راهی است که سالی هزارها مسافر بالاخص زوار خراسان از آن عبور نموده و از کرمان به مشهد می‌روند.

در خروج از تون در محلی که جاده یزد و طبس تقریباً بسمت مغرب امتداد پیدا می‌کند بسمت جنوب حرکت نموده و پس از این که از اراضی مزروع رد شدیم بناحیه ای رسیدیم که از تپه های پست تیره رنگی تشکیل گردیده . در هر چهار میل مسافت آب انباری است که « حوض » مینامند . این سرداب های تحت الارضی بلکه هائی دارد که مدخل آن ها محسوب و آب از اطراف در آن ها جمع میشود و چنانکه انتظار می‌رود بغایت کثیف و آلوده است . سقف این سرداب هاشبه گنبدو چون کثرت و قلت آب آنها مربوط بمیزان بارندگی سال است در سنوات خشک و کم آبی ، مثل ۱۸۹۳ ، خالی خواهد بود .

(۱) قلت بارندگی و فقدان آب در تمام نقاط ایران عموماً و در ابالت کرمان خصوصاً و معروف بودن آن بخشکی توجه عموم سیاحان خارجی را جلب نموده است چنان که بارتلد در صفحه ۱۹۴ کتاب خود این طور می نویسد « توماشک میگوید که از روی ولایت کوهستان می توان تصور نمود که ایران بعد از چندین هزار سال دیگر در تحت نفوذ خشک شدن و باد خوردن اجسام کوهی چه شکلی بخود خواهد گرفت و ایضا در صفحه ۱۹۷ می نویسد بنا بقول مقدسی (۶۲) در قرن دهم از برد سیر تا ماهان يك سره باغات بود در این زمان بطوری که خانیکف (۱۹۹) می نویسد تمام این مسافت صحرائی لم یزرع و از حیث بی آب و ملفی تقریباً مانند « دشت لوت » است .

(۲) در زمان قویلای قآن دو نفر برادر معروف و نیزی « مافیولو » و « نیکولو » بشرق زمین مسافرت کردند و پسردومی موسوم به « مار کوبلو » طرف محبت قویلای قآن قرار گرفت و مدت بیست سال مصدر مشاغل مهمی شد و در مراجعت باروبا و در سال ۶۹۵ شرح سفر خود را برای یکی از دوستان خود نقل کرد و او آنها را جمع و منتشر ساخت سرهنری یول شرح مزبور را بزبان انگلیسی در آورده است .

حوالی چاهیکه آب آن نسبتاً شور و موسوم به «خوشاب» بود چادر زده و اطراق کردیم و صبح روز بعد معلوم شد که من فقط نصف قمقمی آب شیرین همراه دارم که تمام روز را با وجود حرارت هوا بایستی با آن بسر ببریم و لسی چون امید میرفت که در سر منزل آب پیدا شود قلت آب شیرین چندان جای نگرانی نبود و پس از طی يك ميل راه به جلگه بایری رسیدیم که خوشبختانه رشته جبال اطراف آن از برف مستور بود. در حدود دو بعد از ظهر شدت حرارت هوا در من تأثیر عمیقی نمود و متأسفانه آب قمقمی نیز تمام شد و اگر مقدار قلیلی آب گل آلود یکی از حوض های بین راه نمود بحتمل از گرما هلاک میشدیم لیکن از تأثیر رطوبت همان آب گل آلود حرکت را ادامه داده به «چهارگنبد» رسیدیم که آب آن مثل آب دریا سبز بود. شستشوی در آب، اندکی رفع خستگی کرد ولی من از تشنگی خواب نرفتم و پس از رفع خستگی قاطرها را سوار شد، و از تپه های چندی بالا رفته و صبح روز بعد بقریه «دهوك» رسیدیم.

نگارنده شخصاً بواسطه مراقبت، کسالتی عارض نشد ولی مستخدمین و کماشنگان در اثر نوشیدن آب های شور هر نفری شش الی هشت ساعت مریض و بیمار شدند.

دهوك قلعه کهن سال جالب توجهی دارد که در حدود دو بیست باب خانه در دانه آن بر پا گردیده و اراضی مزروع وسیعی نیز در اطراف دیده می شود. این قریه در فاصله مابین جبال واقع شده که در حقیقت دنباله رشته جبال طبس بشمار میرود.

چادر های ما، در ارتفاع ۵۵۰۰ متری نصب گردید. این موقع اوایل فروردین و قتل جبال اطراف که ارتفاع آن ها بطور تخمین اقلان نه هزار فوت است مستور از برف بود. در مشرق گردنه ای که بجاده طبس امتداد دارد «مورکوه» از حدود غربی و شرقی رشته جبال طبس بجنوب و جنوب شرقی دور میزند.

سکنه محل از دیدار اولین فرنگی که از این طریق عازم مسافرت بود بغایت

استعجاب کردند و ضمناً اظهار داشتند که از زوار عرض راه حکایات عجیب و غریبی راجع به فرنگیها مخصوصاً عملیات شکفت آور آنها در بمبئی شنیده اند،

پس از یکروز توقف و استراحت که برای ما نهایت لزوم را داشت حرکت را ادامه داده و بغایت خوشوقت شدیم که در یک منزلی ما آبادی دیگر است و این ناحیه لوت معمور و پر جمعیت میباشد، جازه مثل طرق پیش ریگستان و سخت بود و بدین لحاظ در ورود به «عرب آباد واقع در بیست و یک میلی توقف نکرده به «زنوغان» (۱) رفتیم. در این نقطه نخلستان محقری مشاهده و معلوم شد که هوای آن گرمتر از منزل های سابق است قریه «اسفندیار» که نزدیکی آن معدن سرب است در مغرب این محل واقع شده، با استفاده از تجربیات سابق، سه راس الاغ برای حمل آب کرایه کردیم و بدین ملاحظه در موقع خروج از زنوغان و دهات اطراف آن از طی پنجاه میل مسافتی که از آنجا تا «نای بند» در پیش بود خوف و هراسی نداشتیم.

پس از عبور از قسمتی که ظاهراً شاخه «مور کوه» بشمار میرود در «آب گرم» برای رفع خستگی چهار پاها اطراق کردیم. اراضی این نقطه کویر است ولی نه از آن نمونه های کویر معمولی طبیعی اطراف این محل نیز تمام باتلاق است و برکه های آب شور در بعضی نقاط مشاهده می گردد. نهال گز در این نقطه فراوان بود و چندین گله و رمه روی علف های هرزه خشن صحرا می گشتند و ما نیز چند اردک شکار نمودیم.

زمین این ناحیه عیناً شبیه مزرعه ای بود که شیار کرده و بعداً منجمد شده و

(۱) در جغرافیای سیاسی کیهان ذر نقشه مقابل صفحه ۱۸۰ دھوک و زنوغان باین شکل « دوهک » و « زناگون » نوشته شده ولی در اثر تحقیقاتی که مترجم در کرمان و راور بعمل آورد امسلاهی صحیح آن بضرزی است که در متن ثبت گردیده و علاوه برقراری که همه اطلاع دارند علامت تصغیر در یک قسمت ایران و او و کاف است و بلاشبهه « دھوک » مسفر در می باشد. آقای کیهان در مقدمه جغرافیای طبیعی این نکته را گوشزد کرده اند که نقشه های کتاب ایشان از نقشه های اروپائی اقتباس گردیده و از اینرو شکی نیست که این دو محل رانیز بطرزیکه اروپائیها ضبط کرده بفارسی درآوردند «م»

شبم و سرما روی آن نشسته باشد ولی از طرفی انسان تازانو بخاک فرو میرود تا آنجا که من میتوانستم حدس بزنم کویر مزبور چندین میل از مشرق بمغرب امتداد دارد ولی عرض آن غیر قابل ملاحظه است .

پس از انقضای حرارت طاقتفرسای روز حرکت ولی باز در اثر طوفان های جنوبی که مانع یافتن راه شد ناچار تا صبح توقف اختیار نمودیم . نادرشاه در حین عبور از این نقطه گرفتار همین بلیه شده و دستور داده است که سپاهیان تفنگهای خود را آتش دهند تا عقب افتادگان جاده را گم نکنند ولی متأسفانه «آتشبار آسمان» قویتر بوده . صبح نیز معلوم شد که ذخیره آب ما در اثر تراوش بین جاده و باتمام است و چون معلوم نبود تا «نای بند» چقدر راه مانده من شخصاً جلو افتادم تا زود تر به مقصد رسیده و آب برای همراهان بفرستم . خوشبختانه راه بخوبی نمایان بود ولی چون پس از چندین ساعت راه پیمائی به مقصد نرسیدم و از طرفی یابوی سواری من نیز بتدریج خسته و فرسوده و در یک محل نیز جاده دو قسمت شده بود بیم و هراس مرا گرفت که مبادا راه را اشتباهی آمده باشم . جاده ای که من طی می کردم رو بسلسله جبالی بود که بعداً معلوم شد رشته کوههای «نای بند» است .

خلاصه یابوی زبان بسته بزحمت از آن چند پست و بلندی گذشت و بالاخره منظره ای از دور نمایان شد که بی شباهت بسر زمین اجنه و پریان نبود . بشته مقابل با نخل هائی که در اثر وزش باد ملایم به اهتراز در آمده بود با کشت زار های سبز رنگ خود نمایش میداد و قلعه سرخ فامی هم که روی آن بنا شده بود جلوه مخصوصی داشت .

اجمال کلام آنکه بتدریج به نای بند نزدیک شده از تماشای جویبار هائی که از هر طرف جاری بود و سردابهائی که نقایص این منظره را تکمیل مینمود محظوظ و برخوردار شدم . لدی الورود دورأس الاغ کرایه کردم و برای سایر مسافرینی که در پنج میلی سردو راهی توقف کرده بودند و جاده را امیدانستند آب فرستادم .

بعد بالای تپه ای چادر زده از خلال نخلهای سبز رنگ بتماشای لوت که

انتهای آن بافق تماس پیدا میکرد مشغول شدیم . حقیقت کلام این است که نگارنده هیچگاه منظره‌ای زیبا تر و دلقریت تر از دور نمای « نای بند » هنگام ورود از شمال ، مشاهده نکرده است .

پس از تحقیقات معلوم شد که این قریه در حدود دو قرن قبل برای دفاع از تهاجمات بلوچها که اینک بمنطقه عملیات شر برانہ آنها وارد شده بودیم احداث گردیده و موقعیت جغرافیائی آن بملاحظه آنکه در وسط صحرا بنا شده و از هر طرف بآبادی مسافت زیادی دارد و علاوه نقطه ایستکه جاده مشهد و بیرجند در آنجا تقاطع میکند ، حائز نهایت اهمیت میباشد .

چون چهارپایان احتیاج بر رفع خستگی تمامی داشتند تصمیم گرفتم دو روز توقف نموده در جبال اطراف که گویا در حدود نه هزار فوت ارتفاع دارند با کتشافات جغرافیائی مشغول شوم . از این نقطه نظر بقله‌ای که تصور می‌کردم مرتفع ترین قله اطراف است بالا رفتم و در آن جا معلوم شد که قله دیگری از آن مرتفع تر است . از آن جا بواسطه احساس تشنگی مجبور بمراجعت شدم ولی راجع بخصوصیات این رشته جبال که تقریباً بی آب می باشد اطلاعات خوبی بدست آوردم و ضمناً باوضاع لوت و طرقي که به قائن و سیستان و بیرجند و خییص و یزد ممتد میشود بهتر واقف و آشنا شدم . از این جاده ها زیاد تر در زمستان عبور و مرور میکنند و يك قسمت گندم یزد که از سیستان تامین میشود و مقداری از کالاهای انگلیسی که در بیرجند بمصرف میرسد از همین راهها حمل و نقل میگردد .

بواسطه فقدان آب در بین راه و خشکی بیابان چهل میل راه در جلو بود که بایستی طی نمائیم . قاطر ها که اندکی بعد از من حرکت کرده بودند در « چشمه مگکک » چند میلی نای بند که آب مختصری دارد بمن رسیدند جاده یزد نیز در همین نقطه با این جاده تقاطع می کند . قبل از ورود بایران تنها بیابانی که من مشاهده کرده بودم همان بیابان سوئز بود که ریگستان زرد فامی بنظر میآمد ولی در این جا بیک ناحیه کوهستانی وارد شده بودم در حالی که در ایام

طفولیت مشرق زمین همواره اوقات با تعدادی نخل خرما و بیابان و صحرای مسطح و ریگزار در نظر مجسم میگردید که بعد ها تجربه و مسافرت بمرور ایام هر دو قسمت را در مفکره من جرح و تعدیل نمود.

جاده ازمیان تپه‌های پستی بالامیرفت و منتهی به گردنه‌ای میشد که در حدود ۳۹۵۰ فوت ارتفاع دارد. سپس به دو آب انبار خالی رسیدیم که دومی آنها از حیث بنا نهایت ظریف و معروف به «حوض خان» است. بقول یکی از مورخین ایران بانی این آب انبار گنجعلیخان زیك (۱) دومین حکمران بزرگ کرمان میباشد.

پس از قطع نصفه راه عبور ما از وسط کوهپایه‌ای بود که اطراف آن‌ها سرایشی داشت و اشکال برج و خاانه و انسان در زیر اشعه ماهتاب در نظر پدیدار می‌گردید و گویا همین صخره‌های خیالی است که باعث جعل افسانه شهرهای لوط شده است خلاصه بیک رشته جبال که ظاهراً معبری برای مسافر ندارد رسیدیم و بالاخره از گردنه‌ای که سرایشی و پرتگاههای زیادی دارد به «چهل پایه» رفتیم این نقطه در منتهی‌الیه کف رودخانه واقع شده و وجه تسمیه آن بواسطه وجود پلکانهایی است که آب از روی آن‌ها سرازیر می‌شود و چون پرتگاهها و ارتفاعات اطراف بحوض مسلط است در سابق کمین‌گاه خوبی برای بلوچ‌ها بوده. پس از خواب طولانی و ممتدی در چهل پایه؛ مسافرت خود را ادامه داده بعد از یک ساعت بجلگه مسطحی رسیدیم که کوتاه‌ترین نقطه آن سرحد خراسان و کرمان را تشکیل میدهد. در بین راه از کف رودخانه خشکی گذشتیم که ارتفاع آن ناحیه در حدود ۲۱۳۰ فوت می‌باشد. در هر دو میل مسافت ستون‌های چندی بر پا شده که موجب دلخوشی و مسرت مسافری است باین معنی که از یکنواخت بودن راه میکاهد.

در طرف جنوب جاده آثار دیگری باز معروف بشهر لوط وجود دارد که بواسطه تاریک بودن شب اشکال و علائم آن درست دیده نشد. خلاصه دامنه

(۱) زیك‌ها يك تیره از اکراد میباشد «م»

کوههای بین راه رسیده و در امتداد نهر آب شوری بکاروانسرای «در بند» وارد شدیم که يك نفر سر باز مستحفظ آنست و بوسیله فروش خواربار و آذوقه بقیمت گزاف معاش خود را تأمین مینماید.

رشته جبال در بند متجاوز از هشت هزار فوت ارتفاع دارد و پر از شکلا است که بدبختانه چیزی نصیب نگارنده نشد و دارای معدن «سنگ پنبه» نیز می باشد می گویند تمام جبال اطراف پر از معدنیات است از طرفی چون تپه قنات جدید هم لزوم ندارد اینک که بلوچ ها را منکوب کرده اند در بند بایستی معمور و آباد شود.

سر باز مستحفظ محل راهنمای قابل و اطلاعات محلی وی خوب بود. مشارالیه پشته ایرا بما نشان داد که به دایره باریکی منتهی گردیده و راه را سد می کند و از همین نقطه نظر این محل را «در بند» خطاب مینمایند یعنی همان اسمی که بشهر معروف قفقاز اطلاق میگردد. در بالای این پشته دو برج یکی بنام «داروغه» و دیگری با اسم «دختر» بر بامیباشد. بنا بروایتی دختر یکی از پادشاهان شهر لوط با عاشق خود باین محل فراری و پناهنده گردیده و خود را داروغه خوانده و از عابرین باج میگرفته است. اگر این حکایت ساختگی باشد عاشق و معشوق از خیلی جهات خوشبخت بوده و عواید آنها بسرعت رو باز دیاد گذارده است.

طرف مغرب این محل ناحیه «کوجهر» است که کاپیتن و یاط انگلیسی از مأمورین هندوستان در آن حوالی اکتشافاتی نموده. پس از رفع خستگی چهارپایان حرکت را ادامه داده و بعد از طی سیزده میل راه از ارتفاعات بین جاده به «چاه کورو» رسیدیم که یک باب کاروانسرا و یک چاه جدید الاحداث در آنجا بنا و حفر گردیده است. جاده طبع از طریق کوجهر از منتهی الیه دره ای منشعب میشود و سابق بر این سالی نبوده که چندین نفر مسافر از تشنگی هلاک نشوند تا بالاخره عنصر خیر و نیکو کاری بحفر چاهی در این محل مبادرت میورزد.

پس از عبور از ارتفاعات رستی بگردنه ای رسیدیم که از آنجا قتل مستور

ازیر فرشته جبال عظیم «راور» و ریگستان جلگه پائین نمودار میگردد .

راور قصبه کوچکی است که در حدود هشت هزار نفر جمعیت منجمله شست خانوار ایل نعیمی در آن اقامت دارند ما پس از طی سی و چهارمیل راه خسته و مانده وارد آبادی شدیم . انجیر و انار راور نهایت شهرت را دارد و اهالی آن نیز در صنعت قالی باقی بعد از شهر کرمان درجه اول را حائز میباشند و قالیهای زبر و خشن زیادتر در این ناحیه بافته میشود .

منظره باغات راور بغایت قشنگ و زیباست ولی موقعیت قصبه آنقدرها خوب نیست زیرا کثرت نزول برفهای سنگین که در موقع ذوب موجب سیلابهای زیادی است منجر بخرابی عمارات و دیوارهای آن میشود .

پس از تهیه جای و شکر و سایر لوازمات ، حوالی دو بعد از ظهر حرکت کرده و طولی نکشید که از اراضی مزروع راور که در حدود دو میل طول آنهاست عبور نمودیم و بطرف کوهی که ظاهراً مدخل دره را مسدود می کند پیش رفته و شب را کنار حوض (۱) بدبومی بیتوته و ضمناً اطلاع حاصل کردیم که حوض بزرگی درین راه در دست ساختمان است .

فردا از کوهی که روز پیش در مقابل ما جلوه گر و دارای قلعه مسطحی بود گذشته برای نهار در «آب بید» توقف اختیار نمودیم . وجه تسمیه محل اینست که چشمه کوچکی در این نقطه از زیر درخت بید کهنسالی جاری میباشد . در ضمن استنشاق هوای خنک این نقطه که ۶ هزار فوت ارتفاع دارد دسته ای از عرب های بیابان گرد وارد شدند . در بدایت امر چند طفل خرد سال با لباس های مندرس جلو آمدند و هریک دوسه شاهی از ما گرفتند و سپس در حدود بیست نفر مرد ، که آثار جنایت و بد نفسی از ناصیه آنها هویدا بود پیش آمده اظهار داشتند چون بزرگتر از بچه ها هستند استحقاق مبلغ بیشتری دارند و علاوه چون زائر خراسانند کاملاً مستحق میباشند بعد از یکساعت الحاح و اصرار طپانچه یوسف را خواستند به پنج پوند !! اتیاع

(۱) در کرمان و حوالی آب انبار را حوض مینامند . «م»

نمایند و چون جواب منفی شنیدند باز برای اخذ وجه ولی این مرتبه با تهدید و تغییر تجدید مطلع نمودند. خلاصه ازما که مایوس شدند بکاروانسرا رفته و از صدای ضجه و فریادی که از داخل آنجا مسموع گردید معلوم شد که بغارت صاحب کاروانسرا پرداخته اند. طولی نکشید دو نفر دوان دوان نزد ما آمدند و اظهار داشتند که عرب‌ها چادر آنها را تاراج کرده‌اند. این دو نفر از ما استمداد و تقاضا نمودند که در استرداد اناثیه با آنها مساعدت بعمل آوریم. ما نیز این تقاضا را با کمال مسرت قبول کردیم و استرداد اموال مسروقه از عرب‌های متجاسر بد سکال در حقیقت برای ما نهایت کیف و لذت را داشت. در بدو امر متمردين مذکور از تحویل اسبابها امتناع ورزیدند و برای تهدید ما دست بغداده کردند ولی بعد از دیدن دو عدد طپانچه هراسان شده از در صلح درآمدند و گفتند بچه‌هائی را که بسرقت پرداخته‌اند مجازات خواهند کرد لذا اموال مسروقه را مسترد داشتند و من چون میدانستم که اگر این اشخاص در آب‌بید توقف نمایند پس از حرکت من مجدداً بغارت محل میپردازند عموم آنها را از آنجا حرکت دادم.

مسیر نگارنده از نایبند بکرمان خطی بود که تنها سیاح سلف من در آن جاده کلنل گوراست که اینک در هندوستان بمهندسی اشتغال دارد، در حین مسافرت اطلاع حاصل کردم که فیما بین آب‌بید و خیبص ناحیه مرتفع حاصلخیزی وجود دارد که در نقشه ضبط نگردیده و بهمین ملاحظه آن محل را در نقشه یادداشت کردم.

بعداً بطرف مقسم آبی بالا رفته دو میل آن طرف‌تر از جاده اصلی منحرف شده خطی را که بجنوب شرقی می‌رود در پیش گرفته پس از عبور از وسط چند رشته کوه که رنگهای عجیب و غریبی دارد بنهر آب «حور» رسیده در آنجا اطراق کردیم. کلنل گور که از همین نهر و نقاط بالادست آن عبور کرده مینویسد که از هرات بایران این اولین نهری بوده که مشارالیه مشاهده نموده‌است.

«حور» قریه کوچکی است که چند خانوار سرباز برای جلوگیری از بلوچها در آن سکونت اختیار نموده‌اند. یکی از طرقی که راهزنان بلوچ بان ابراز علاقه و

توجه می‌کرده‌اند راهی بوده که از راه لوت به درهٔ نهر حور امتداد داشته است. آب این نهر متأسفانه زیاده‌تر هرز می‌رود و آب آن مورد استفاده واقع نمی‌شود.

پس از استراحت حرکت نموده از کنار نهر بسمت پائین پیش رفته بنقطه‌ای رسیدیم که يك شعبهٔ دیگر چشمه بنهر کنار راه ما تلاقی می‌کرد نهر دومی را گرفته و چند میلی‌بالا رفتیم و بکوه‌های مرتفعی رسیدیم که ۷۳۰۰ فوت ارتفاع آنها می‌باشد. در جنوب مسیر ما قلعهٔ مستور از برف رشتهٔ جبال کوهپایه که از سمت شمال بجلاگه کرمان منتهی می‌شود خودنمایی نمود و ما از تنگهٔ مرتفعی که برجی در طرف مشرق آن برای محافظت راه بنا شده بود عبور نمودیم. از چند قریهٔ کوچک گذشته در «گورک» که در حدود سی خانوار جمعیت دارد چادر زدیم. این ناحیهٔ کوهستانی است و بلندی زیادی دارد و در موقع ادامهٔ حرکت از گداری که دارای دو باب قلعهٔ کهنسال می‌باشد و می‌گویند نشان سرحدی کاروانهائی بوده که از سیستان می‌آمده‌اند عبور نمودیم. روز بعد بسمت درهٔ اصلی کوهپایه سر اذیر شده ناگهان به «گز» رسیدیم که در میان دو قطعه زمین از نظر ناپدید می‌شود و مسافت آن بکرمان و بخیبص يك میزان است. در سرایشی نیز بدوین نهر بین راه که آب آن در سمت مشرق این نقطه در اراضی کورفر و می‌رود رسیده از یک نهر دیگری نیز که آب شور داشت رد کرده در تجن اطراق نمودیم. تقریباً تمام دره‌های بین راه مزین از گل سنبل بود و نغمات دل‌فریب مرغ کوکو که از طیور نسبتاً کمیاب ایران است سامعه را لذت میداد.

ایلات این ناحیه مرکب از پنجاه خانوار «مسافری» می‌باشند که زهستانرا در «خیبص» و «کشیت» و تابستانرا در «سیرج» و «راین» بسر می‌برند، آب خیبص بمسافت کمی بالای «تجن» مظهر می‌شود و ما در ارتفاع ۷۳۰۰ فوتی از آن رد کردیم. چون از اینجا تا قصبه مزبور که ۱۸۰۰ فوت دارد ۲۵ میل زیاده‌تر نیست مسافت بسرعت انجام می‌یابد. احتمال می‌رود جبالی که در هشت میلی خیبص واقع شده حد

غربی دریای ماقبل تاریخ ایرانرا تشکیل میداده است (۱) گردنه اینراه همینطور که جلو میروید باریک میشود تا بالاخره بکف رودخانه منتهی می گردد . باری از آسیایی گذشته و بگردنه « خراشکن » رسیدیم . در اینجا کوه عظیمی گردنه را بقسمی سد می کند که بایستی کلیه بارها را پائین آورد و با دست آنها را حمل و نقل نمود . علاج این نقیصه هم یک دینامیت است و جاده از جهات دیگر با اینکه پست و بلند و ناهمواری باشد اشکال چندانی ندارد .

در دامنه گردنه خراشکن کاروانسرای که مستحفظ نیز دارد بهمین نام بر پا بود و اندکی پائین تر دو دیه واقع شده که نخلستان های خییص را از آنجا میشود دید .

قصبه خییص در حدود هشت هزار نفر جمعیت دارد و محصولات آن عبارت است از خرما و مرکبات و حنا و علاوه نقطه قشلاقی خوبی بشمار میرود . این قصبه سابق براین اتصال بدست افغانه می افتاده ولی از بدو تأسیس سلسله قاجاریه اهالی آن از سر مزاحمت افغانها خلاصی جسته اند و این ایام قنوات بایر و طافیه آن در دست تعمیر است . بنا بقول یکی از ایرانیان فاضل ، کلمه خییص بفری یعنی « نان روغنی خرما زده » .

مستر بلاکت کشیش از هرسلین انگلیسی که در سال ۱۹۰۰ میلادی بدین محل مسافرت کرده بنگارنده این اوراق اظهار داشت که در میان یکمده عمارات واقع در مشرق خییص معروف به « آقوس » خرابه ای دیده میشود که یحتمل روزی کلیسای مسیحیان بوده است . بنا باظهار مشارالیه نقطه مزبور از حیث قدمت بنا نظیر ندارد و در بعضی قسمتهای خرابه ها که گویا تازه تر است بقایای ضریح و در قسمت های قدیمی تر

(۱) مقصود دریای تتیس Thetys است . رجوع شود بجنرافیای طبیعی کیهان

آثار ابنیه قبل از اسلام مشاهده میشود ، ضریح مزبور برجی دارد که از آجر والوار ساخته شده و سقف آن این ایام خراب و ویران گردیده است و در پایین برج در داخل اطاق يك قبر آجری است که تاریخ آن ۱۷۳ هجری (۷۸۹ م) می باشد و در قسمت تحتانی اطاق خاتم کلری آبی و زرد و سیاه مشاهده میشود . پشت این محل محوطه دیگر و در خارج دهلیزی است که سبک بنای آن قدیمی تر و فقط دیوارهای آن تا با امروز باقیمانده است ولی در عین حال جایگاه مخصوص تغییر لباس کشیش و محراب کلیسا و محل وعظ بخوبی مشخص می باشد .

کلمه آقوس که در محل باین نقطه اطلاق میشود شاید تحریف شده ناقوس یعنی زنگ چوبی مورد استعمال مسیحیان مقیم ممالک اسلامی باشد و یحتمل از کلمه یونانی آگیوس (۱) که بمعنی مقدس است مشتق گردیده ولی وجه ثانوی خیلی بعید الاحتمال بنظر می آید .

از «دهرود» که در قرن نوزدهم در تصرف یکی از امرای افغان بود برای عبور از رشته جبال کوهپایه حرکت نمودیم . امیر مزبور موسوم به تقی خان بوده که دستگیر و توقیف شده و بالاخره در تهران بقتل رسیده است . جاده اینجا دارای نشیب و فراز زیادی است و نوک «گدارخوشاب» ۷۸۰۰ فوت ارتفاع دارد و قلل جبال اطراف بطور متوسط ۲ هزار فوت مرتفعتر از آنست .

در سراسیمه مسیر ما جلگه و سیعی واقع بود که خط راه کرمان بخیص از میان آن میگذرد و برای شتر تقریباً غیر قابل عبور می باشد . در قریه کوچک «انارستان» اطراق کردیم و صبح روز بعد ؛ پس از طی پنج میل بگدار بین راه رسیده و از آنجا بتدریج بطرف جلگه کرمان سرازیر شدیم .

از نقاط کوهستانی که رد میشوید بدرخت چناری میرسید که از آنجا مسافر

بی‌حال و خسته یکی از شهرهای بزرگ ایرانرا که خانه‌ها و اراضی آن هردو خاکی رنگ و منظره آن خالی از کیف نیست مقابل خود مشاهده می‌کند .

در حوالی شهر ، محله زرتشتیان که بدست افغانه خراب و ویران گردیده منظره رقت‌انگیزی را واجد است و در سمت چپ ، قلاع مغروبه روی کوههای سنگ آهکی در نظر بیدار می‌باشد .

پس از عبور از کنارخانه‌ها و باغات چندی بمقصد رسیده برای اولین مرتبه بشهر کرمان که در آن موقع آنقدرها تصور نمی‌کردم که در آتیه بایستی از نزدیک با اوضاع آن تماس و اصطکاک داشته باشم ورود نمودیم .

« شاعر در ممالک عربستان و بیابانهای
 « و سبغ کارامانیا و بر فراز جبال مرتفعی
 « که بشزله منابع رودخانه‌های سند و
 « جیحون می‌باشد بسیر و سیاحت مشغول
 « گردید و با خوشی و نشاط راه خود
 « را پیش گرفت »
 از منظومه الهه انتقام (۱) شلی (۲)

فصل چهارم

ایالت کرمان

ایالت کرمان از همان اوایل که در صفحات تاریخ ذکر آن گذشته اگرچه هرگز درجه اول اهمیت را حائز نبوده معذکک اهمیت فراوان داشته و شاید از نقطه نظر اوضاع طبیعی، وسعت امروزه آن کم و بیش همان وسعت دوهزار سال قبل یا متجاوز است. بینویت و اختلاف کارامانیای قدیم و کرمان کنونی نیز چندان مورد ملاحظه نمیباشد.

از لحاظ اوضاع جغرافیایی ایالت کرمان که تقریباً بوسعت خاک فرانسه

Alastor (۱)

(۲) شلی از شعرای معروف انگلستان است که در ۱۷۹۲ میلادی متولد شده و در ۱۸۲۲ در خلیج سبزیا واقع در ایتالیا در موقع انقلاب و طوفان هوا غرق دریا شده و زندگانی را بدرود گفته است. «م»

است بواسطه اختلاف آب و هوا و تفاوت محصولات و مغایرت آداب و رسوم اهالی شایان توجه می باشد زیرا قسمت وسیعی از اراضی داخله این ایالت، پست و کوتاه بوده و در بعضی نقاط آن نخل خرما میروید و سنکمه آن مثل اهالی پنجاب سیاه چرده اند و محصول گندم و جو آنها شتوی است و در بهار درو میشود ولی از طرفی بعضی نقاط آن مثل جیرفت که آنرا «گرمسیر» می نامند منتهی بناوحتی کوهستانی است که اراضی مرتفع معروف به «سارود» حد فاصل آن بشمار میرود. نواحی مزبور که دارای فلات زیبایی است در حدود ۱۰۰۰ فوت ارتفاع دارد و رشته کوههای آن که تقریباً همند بسمت شمال غربی است آخرین قسمت جنوبی جبال ایران محسوب میشود. در جنوب کرمان نیز ارتفاع بعضی جبال به ۱۴ هزار فوت میرسد و در طرفین شمال و مشرق این ایالت است که ارتفاعات رونقصان میگذارد لیکن اطراف کرسی نشین آن، کوههای بلندی قرار دارد که اراضی پست لوت در ماورای آنها واقع شده. برای توضیح مطلب بایستی گفت که تمام خاک این ایالت هر کب از دو قسمت است که یکقسمت آنرا صحرای بابر لم یزرع و خشک، و قسمتی را بیابانی که دارای و اجات متعددی است تشکیل میدهد مثلاً در جهات جنوبی و غربی و شرقی کرمان بیابانهایی است که در هر چند میل مسافت آبادی های کوچک و دهات محقری احداث گردیده و اهالی از چشمه سارهای جبال اطراف استفاده مینمایند باین معنی که بازحماث و افری آب چشمه های مزبور را از مسافت زیادی بوسیله قنات برای کشت و زرع بجلگه میرسازند. در بعضی نقاط عمق برخی از جاههای این قنات بالغ بر ۴۰۰ فوت است و چون در هر چند ذرع بچند ذرع مسافت، يك چنین چاهی بایستی حفر شود صبر و شکیبائی و پشت کلارعا با که در مقابل اشکالات طبیعت مقاومت نموده وسیله اعاشه ای بدست نمی آورند قابل همه گونه تقدیس و تمجید می باشد. از جمله اشکالات طبیعی این نقاط وجود طوفانهای شدید است که ريك و شن و ماسه را بداخل این قنات ها سرازیر نموده مانع جریان آب میشود.

رودخانه های این ایالت حائز اهمیت نیست و تنها برای «هلی» یا «هلیل رود»

اهمیتی می‌توان قائل شد. رودخانه مزبور از جنوب کوه‌های سرحدی فوق‌الذکر شروع و بسمت جیرفت جاری و بالاخره برودخانه بمپور متصل میشود و برای استفاده از آب ذقیقت آن اقداماتی بعمل نمی‌آید.

اگرچه تا کنون مقدار بارندگی کرمان محقق و معلوم نشده ولی از روی مقیاس تهران که در حدود ۱۰ اینچ است شاید تعیین هفت اینچ یا کمتر برای میزان بارندگی کرمان چندان دور از صواب نباشد. این نکته هم نبایستی فراموش شود که میزان بارندگی بتفاوت در بعضی نقاط تغییر و تبدیل پیدا می‌کند مثلاً در جیرفت زیادتر از سایر نواحی بارندگی میشود.

در اراضی مرتفع این ایالت، در فصل بهار لاینقطع بادشدیدی میوزد و طوفان و گردوغباری برپا میشود که باناحیه جنوب غربی ابدأ قابل مقایسه نمیشود و در سنوات معروفه تر سالی نیز برف و باران زیاد می‌آید. در اواسط تابستان هوای کرمان گرم است ولی شب‌های لطیفی دارد و بعد از ظهرها بطور کلی اغلب باد میوزد. در سال ۱۹۰۰ درجه متوسط حرارت هوا از اینقرار بود: در ماه جون ۹۰ و در جولای ۸۸ و در اگست ۸۹ و در سپتامبر ۷۹ - درجه حرارت هوا در اواسط سپتامبر رو بنقصان میگذازد و پس از اعتدال خریفی چند روزی مه غلیظی در هوا پدیدار میشود که مارکوبلو در سیاحتنامه خود بدین مضمون بآن اشاره کرده است: «این نکته نبایستی فراموش شود که قبائل کاراتونا وقتی در صدد تاخت و تاز و غارت بر می‌آیند بوسیله بعضی افسون‌های شیطنت آمیز هوای روز را بقسمیکه تشخیص رفیق پهلوی انسان خالی از صعوبت نیست تیره و تار مینمایند و پرده این ظلمت و تاریکی روی محوطه‌ای که مسافرت در آن هفت روز بطول میانجامد کشیده میشود» (بول مارکوبلو جلد اول صفحه ۹۹).

باستثنای نکته مذکور در فوق، ایام پائیز مطبوع و دلپسند است ولی ایرانی‌ها معتقدند که در این فصل بواسطه افراط در خوردن میوه تب شیوع پیدا می‌کند. روزهای فصل زمستان نیز هوا صاف و شفاف است اما پژه و سرما ریزه هم

دیده میشود. معمولاً اواخر نوامبر و زمستان باران و در دسامبر مختصری برف می آید و در ماه ژانویه اگر با اصطلاح ترسالی باشد سه یا چهار برف سنگین می افتد که بزودی ذوب و آب آن بسمت جلگه سرازیر میشود.

جنوب شرقی ایران تا جایی که نگارنده می تواند حکمیت کند غیر قابل سکونت است. در «گرمسیر» فصل زمستان بحد کفایت مطبوع اما از ماه مارچ بآن طرف زندگانی کردن در چادر طاقت فرسا و نسبتاً گرم و در فصل تابستان حرارت هوا شدید و ناسالم است و در عین حال مسافرت بنقاط خنک کوهستانی کمال سهولت را دارد. تعداد نفوس این ایالت وسیع یحتمل بالغ بر ۷۵۰ هزار نفر است که پاره ای خانه نشین و زیادتر ایلات و قبائل چادر نشین میباشند. سکنه شهر و دهات اغلب از نژاد همان ایرانیان قدیمند و قبائل فاتح و مهاجم زندگانی بادیه نشینی را پیش گرفته اند. بیابان های خشک لم یزرع کرمان برای مسافرین اروپائی بغایت وحشت آور و ترسناک می باشد. در نقاط پر جمعیت تعداد اشجار رو بتقلیل است زیرا اهالی؛ چوب اشجار را بواسطه فقدان دغال سنگ؛ تبدیل بدغال کرده بمصرف سوخت می رسانند و جبال که چوب و درختستانهای نظیر جنگل داشته باشند در این ناحیه بغایت نادر و کمیاب است. برای اثبات عدم تازگی این موضوع اقامه دلیلی بهتر از نقل نوشتجات «جوزافا بارو» (۱) نمی باشد. در این ناحیه جنگل و بیشه و درختستان وجود ندارد و فقط اشجار میوه آنها از پرتو زحمات وافر رعایا غرس شده و بشمر می آید. نقل از کتاب مسافرت های و نیز ی ها در ایران صفحه ۷۱.

قلت معدنیات این خطه در موارد دیگر مورد بحث قرار گرفته و فعلاً بهمین مختصر اکتفا میشود که مواد معدنی این ناحیه عبارت است از مس و پنبه کوهی و سولفات دوزنک یا توتیای رومی.

(۱) «جوزافا بارو» در سال ۸۷۹ هجری از طرف جمهوری و نیز در ایران سفیر بوده است. رجوع بصفحه پنجم کتاب گنج شایگان تألیف آقای جمال زاده. «م»

در حقیقت نهال بوته و درمنه (۱) که از نوع کوهستانی آنها ماده گرانبهای کتیرا استخراج میشود، تنها گیاهی است که در این نواحی وجود دارد. ماده بدبوی آتوزه نیز مثل کتیرا گرفته میشود و بنا بقول یکی از خبرنگاران انواع و اقسام نباتات کوهستانی در جبال اینسرزمین رشد و نمومی کند.

مسافرت در جنوب شرقی ایران مستلزم عبور از میان اراضی کوهستانی ناهموار و جلگه‌های لم یزرع و بایری است که انسانرا خسته خاطر می‌کند و مسافر بیچاره کوچکترین آبدان را چشمه بقا و نحیف ترین درخت بیدی را شجره طوبی می‌پندارد.

محصولات اینسرزمین عبارت است از گندم، جو، تریاک، ارزن و پنبه. در اراضی مرتفع، محصول فصل پائیز چغندر است و نخود نیز در بعضی نقاط بعد وفور کشت و زرع میشود. محصولات تابستانی «گرمسیر» برنج و ذرت است و حنا نیز از منابع مهمه ثروت بم و خبیص بشمار میرود خربوزه، هندوانه، انگور، باقلا، یونجه بید انجیر، خیار، کلم، کاهو، پیاز، بادنجان، کدو، شلغم، عدس و سیب زمینی نیز از جمله محصولات این ناحیه است. سیب، گلابی، زرد آلو، توت، به، شلیل، هلو، آلوچه، کیلاس، انجیر، انار، بادام، فندق، گردو و پسته نیز بخوبی بعمل می‌آید ولی چون مراقبت کامل در این خصوص مبذول نمیکردد میوه کرمان باستانی مرکبات نهایت ممتاز بم و خبیص، مطلوب و فراوان نمی‌باشد.

پسته کرمان نیز کمال شهرت را دارد و محصول سالیانه آن بطور متوسط در حدود ۱۷۱۴۳ تن کرمان است که ۲۵۰۰ پوند قیمت دارد.

رشد اشجار چنانکه در بالا ذکر شد مربوط بآبیاری صحیح و تعداد آنها نهایت کم و محدود است. از اشجار فراوان در درجه اول چنار و بعد اسپیدار و از اینها

(۱) گیاه معروفی است و شهاب شاعر در بیت ذیل اینکلمه را بکار برده.
بخور عود من باشد درمنه چنین باشد کسی را کو درمنه
رجوع شود بفرهنگ انجمن آرای ناصری تألیف رضا قلیخان هدایت. «م»

که گذشت بید، بید مجنون (۱) سرو، صنوبر، سنجد، کاج، اقاویا و نسترن است. گل سرخ نیز تا حدی فراوان و یاسمن نیز جسته جسته مشاهده میشود. چون ایرانی‌ها عموماً عاشق و فریفته گل می‌باشند تخم انواع و اقسام گل‌های فرنگی زیاد طالب و خواهان دارد. گلاب نیز مورد استعمال واقع میشود و حتی در بعضی مایعات نوشیدنی هم بکار میرود از حیوانات شکاری خرس و پلنگ در کوهها فراوان است ولی کمتر خود را نشان میدهند و بهمین جهت هم گرفتار نمیشوند. گوزن و بز کوهی نیز فراوان است و آهو هم در جلگه‌های اطراف بسر می‌برد. گرگ، کفتار، شغال، روباه، گربه کوهی، گورخر گراز نیز گاهگاه دیده میشوند. از طیور، کبک و کبوتر برای شکار بحد وفور یافت میشود ولی بلدرچین و نوک دراز وارد ک نادر و کمیاب است

این ایام بنا بمعمول سابق زمام امور ایالت کرمان بیکنفر والی واگذار و مشارالیه مسئول وصول و ایصال مالیات‌های معمولی است و علاوه بایستی مبلغی بشاه و وزراء، پیشکشی تقدیم کند. دز سال ۱۹۰۰ مجموع کل مالیات ۳۱۰ هزار تومان یا ۶۳ هزار پوند بود در حالیکه مالیات‌های پرداختی اهالی به ۹۰ هزار پوند و پیشکشی شاه بدو هزار پوند بالغ می‌گردید بقیه هم عوامد خود والی و مبالغ تعارفی بسایر مصادر امور را تشکیل میداد. چون مرسوم است که باعقاب و اخلاف کلیه صاحب منصبان لشکری و کشوری مستمری و حقوق پرداخته شود، زیرا شنیده شد که یکی از مأمورین دولتی چند فقره مستمری بنام خود و بستگانش دریافت میکند، تقریباً تمام وجوه مالیات در محل مصرف میرسد و در نتیجه خزانه دار شاه مجموع مالیات‌های واصله را دریافت نمینماید و اعلیحضرت مبلغ خیلی خیلی از تاج و تخت سهم می‌برد.

ایالت کرمان مرکب از هیجده ناحیه است که پچندین شهر و بلوک و قصبه منقسم میشود: کوهپایه، راور، زرنند و کوهبنان در شمال-خنامان واقع در سمت مغرب-رفسنجان و انار و پاریز و سیرجان در جنوب غربی- بردسیر؛ اقطاع، ارزو، رابر، جیرفت

(۱) بید مجنون را در کرمان بید لیلی می‌گویند. «م»

رودبار، بشاکرد، بم، نرماشیر، راین، سازدو و خیص .

برای حفظ و حراست این ایالت بیابانی دوفوج پیاده تشکیل داده‌اند که از ایندوفوج چهارگروهان همواره سرخدمت حاضر و مابقی احتیاط‌اند. قشون کرمان چند نفری توپچی و چند عراده توپ صحرایی نیز دارد. پادگان بم و نرماشیر ایک فوج سرباز تشکیل می‌دهد که نصف آنها مأمور بلوچستان‌اند و دوسه عراده توپ کهنه قدیمی هم تحت اختیار آنها می‌باشد، علاوه بر اینها عده‌ای پیاده و سوار نظام هم بنام قره‌سوران انتظامات طرق و شوارع را عهده دارند که در جاده‌های مهم نگهبانی میکنند. افراد قشون از حیث قوای طبیعی قابل تقدیس و جوانان زحمتکش و فعالی می‌باشند ولی متأسفانه اسلحه آنها کهنه و مستعمل است در صورتیکه سارقین و اشرار از تفنگ‌های مارتینی استفاده می‌کنند.

پس از توضیحات مختصری که راجع بایالت کرمان داده شد اینک تاریخ این ناحیه مورد بحث قرار داده میشود. بنا بقول هردوت (۱) کرمانیها از قبائل دوازده‌گانه ایران می‌باشند و ساتراپی چهاردهم «دارا» مشتمل بر ایالت کرمان بوده است (۲) دومین شرح مفصل کارامانیا در کتاب سودمند سترابو (۳) بدینمضمون یافت میشود «کارامانیا قلمرو وسیعی است که ما بین گندروسیا (۴) و ایران واقع شده و

(۱) هرودت از اهالی هالیکارناس مستعمره یونانی در آسیای صغیر بوده. مدت زندگانی او را از ۴۸۴ تا ۴۲۵ قبل از میلاد نوشته‌او را پدر مورخین خوانده‌اند. «م»

(۲) اسم قدیمی این ناحیه موافق سنگ‌نوشته‌های هخامنشی بوتیا و جزو ساتراپی چهاردهم بوده و بعدها باسم کارامانیا نامیده شده و کم‌کم تبدیل بکرمان گردیده و در زمان ساسانیان چون مؤسس آن سلسله منسوب باین ناحیه بوده اهمیت مخصوصی بکرمان داده میشده. رجوع شود بجغرافی سیاسی کیهان صفحه ۲۴۴. «م»

(۳) سترابو جغرافیا دان معروف است که در اماسه پایتخت پادشاهان پنت تولد یافته و هشتاد سال یعنی از چهل قبل از میلاد تا چهل میلادی زیست کرده است. «م»

(۴) گندروسیا را با بلوچستان کنونی منطبق داشته‌اند. رجوع شود بجلد دوم تاریخ ایران باستان تألیف مرحوم بیرنیا صفحه ۱۸۵۶ و جغرافیای سیاسی کیهان صفحه ۱۴. «م»

بواسطه اراضی حاصلخیز کمال اشتها را دارد زیرا نه تنها هر گونه محصولی در این سر زمین بدست میآید بلکه همه قسم درختی باستثنای درخت زیتون با منتهای عظمت جثه در این نقطه دیده میشود و اراضی آن از آب رود خانه مشروب میگردد « ایضا نویسنده نامبرده مینویسد : « بنا بقول انسیکراتوس رودخانه ای در کارامانیا جاری است که خرده های زر در آن مشاهده و معادن نقره و مس و اخری نیز در آن ناحیه پیدا میشود . دورشته کوه نیز در این محل وجود دارد که در یکی نمک و در دیگری زرنیخ یافت میگردد . يك جاده ییابانی هم دارد که منتهی به پارتا و پاراتیکان می شود و چون اسب در این ناحیه کمیاب است الاغ زیاد مورد توجه بوده و سکنه محل حتی در مواقع جنگ از حیوان مزبور استفاده مینمایند و برای الهه « اریس » که تنها رب النوع آن ها است همین حیوان را ذبح می کنند . جمعیت این نقطه مردمانی رشید و جنگجو میباشند و مردها تا اینکه رشادتی از خود برورز داده و سربازی از دشمنان را قطع و پادشاه اهدا نمایند تاهل اختیار نمی کنند و بنا بقول نیر کاس امیر البحر اسکندر مقدونی آداب و رسوم سکنه محل و زبان آنها شبیه باخلاق و زبان ایرانی ها و مادهاست « افضل کرمانی » (۱) نیز که در سال ۱۱۸۸ میلادی کتاب خود را برشته تحریر کشیده راجع به خرده زر شرحی بدین مضمون نوشته است : « و از خواص جیرفت ناحیتی است آنرا فدوند (۲) گویند زمین زراست آنجا در خاک خرده های زر

(۱) مراد افضل الدین ابو حامد احمد بن حامد کرمانی صاحب کتاب « عقد العلی للموقف الاعلی » است که در سنه ۵۸۴ هجری کتاب خود را تألیف نموده تا آنجا که مسود این اوراق اطلاع دارد عقد العلی اولین مرتبه در سال ۱۳۱۱ هجری شمس در تهران در مطبعه مجلس به تصحیح و تشبیه جامع و سودمند آقای علی محمد عامری نائینی بطبع رسیده و هر کجا مؤلف کتاب حاضر جملاتی از عقد العلی نقل نموده مترجم عین آن عبارات را از چاپ آقای عامری اقتباس کرده است . « م »

(۲) مرحوم محمد حسن خان صنیع الدوله که بعدها اعتماد السلطنه لقب یافته در جلد چهارم مرآة البلدان صفحه ۳۳۸ ذیل کلمه جیرفت اینکلمه را « خدوند » ضبط نموده و مینویسد ، « خدوند نام قدیم « دوساری » است و از قرار تقریر ثقات بعد از آنکه باران بیاید چون آفتاب شود ذرات طلا در خاک نمودار است و گویند گاهی ذره طلا بقدر ربیع و خمس گندم بدست آمده است » « م »

بینند» (۱) نگارنده از وجود معدن نقره اطلاعی ندارد ولی من این ایام نیز در رشته جبال «بحر آسمان» یافت می‌شود (۲) از زرنیخ نیز نویسنده اطلاعی ندارد اما معدن نمک در هرمز فراوان است و ایضا در یک محل دیگر یعنی در قطعه اراضی واقع در ماورای قشم نیز پیدا می‌شود. کیمیایی اسب و استفاده از الاغ هم که سترابوبآن اشاره کرده این ایام نیز مصداق دارد. در شاهنامه نیز اینطور مسطور است که در اتانی جنگ گیکسرو با تورانیان، پادشاهان کرمان و خوزستان در رکاب شاهنشاه ایران بوده اند. (۳) و ایضا بنا بر روایت شاهنامه «دارا» در حال نزع در ناحیه کرمان با اسکندر ملاقات نموده (۴) ولی این موضوع دور از صواب است زیرا که در چند منزلی شهرری بود که «بسوس» (۵) نقشه شوم خود را بموقع اجرا گذارد. خلاصه چنانکه در جای دیگر اشاره میشود فاتح کبیر یونان کازامانیا را از مشرق بمغرب پیموده و «کراتروس» سردار او نیز از راه سیستان باین سرزمین وارد و در وادی هلیل رود بفرمانده خود ملحق شد و ایضا در همین

(۱) رجوع کنید بکتاب عقد العلی صفحه هفتاد چاپ آقای عامری . «م»

(۲) مولف «حدود العالم من المشرق الی المغرب» که بسال ۳۷۲ هجری کتاب خود را تألیف نموده مینویسد ، «جیرفت شهری است نیم فرسنگ اندر نیم فرسنگ و جائی آبادان و بسیار نعمت و ایشان را رودیست تیز همیرود بانک کنان و آب وی چندان است که شصت آسیا بگرداند و اندر جویهای این خاک زریابند (حدود العالم چاپ آقای سیدجلال الدین تهرانی صفحه ۵۷) در صفحه ۲۱ همین کتاب از معادن مس و سرب و نقره و غیره نیز ذکری شده . «م»

(۳) اشاره باین اشعار است :

بخواندم زهر کشوری لشگری	من این جنگ و کین را کنم اسپری
یکی آنکه بر خوزبان شاه بود	که رزم با بخت همراه بود
دگر شاه کرمان که هنگام جنگ	نکردی بدل یاد رای درنگ

رجوع شود بجلد سوم شاهنامه صفحه ۷ چاپ خاور . «م»

(۴) رجوع شود به جلد سوم شاهنامه صفحه ۴۲۹ چاپ خاور . «م»

(۵) بموجب مآخذ اروپائی دارا بوسیله بسوس Bessus و نبرزن Nabarzane دستیار او بقتل رسید (جلد دوم ایران باستان صفحه ۱۴۴۲) این دو نفر را در روایات داستانی ما جانوسیار و ماهیار ضبط کرده‌اند . «م»

ناحیه بود که نیرکاس امیرالبحر اسکندر سلامتی ناویم‌ای یونان را باطلاع او رسانید .

از دوره فرمانروائی پارتیان نگارنده اطلاعی راجع بکرمان بدست نیاورده ولی پس از این که «اردشیر» پسر بابک بفارس غلبه کرد و بعداً کرمان را بحیثه تصرف درآورد و بالاخره ارتبانوس یا «اردوان» را حوالی رام هرمز شکست داد این ناحیه شهرتی بسزا یافت یعنی پس از آن که پنج سال ربقه اطاعت اجانب بگردن کرمانیان بود سلسله ملی ساسانیان که تا زمان استیلای اعراب ادامه پیدا کرد تشکیل گردید . نگارنده فتوحات اردشیر را درمحل دیگری مورد بحث قرار داده است .

در دوره سلطنت ساسانیان ایالت کرمان گویا بواسطه بعد مسافت از حدود شمال و غرب ، کانون صلح و صفا بود تا این که شاپور ذوالاکتاف پنج هزار خانوار عرب را از نجد و بحرین بخاک کرمان انتقال داد .

کرمان در زمان سلطنت انوشیروان رو بآبادی گذارد و «آزاد مهان» حکومت محل ثروت بی پایانی بهمزد و آن پادشاه در حین بنای باب‌الابواب یادربند کنونی بمضیقه بی پولی گرفتار شد ولی یأس و حرمان بخود راه نداد و از آزاد مهان استمداد جست و مشارالیه وجوهات لازم را تادیه و مبالغ پرداختی نه فقط برای تکمیل بنای مذکور در فوق تکافوء نمود بلکه بقیه آن نیز چنانکه درمحل دیگری بآن اشاره رفته بمصرف بنای استرآباد رسید .

در ایامی که متابعین فرقه نستوریه (نستوری ها از پیروان « بطریق » (۱) قسطنطنیه موسوم به نستور می باشند که از ۴۲۸ الی ۵۳۱ میلادی ریاست داشت و چون مخالف اطلاق عنوان «مادرخدا» بمعربیم با کره بود مورد تکفیر واقع و از کلیسا طرد و نفی شد) در ایران پراکنده گردیدند ، کرمان نیز مقر خلیفه تابع مطران فارس بود .

راستی زمانی مسیحیت طوری در ایران رواج داشته که هیوتسنگ (۱) خاقان چین در ضمن یکی از فرامین خود کلیساها را بنام «معابد ایرانی» خطاب کرده است.

باری سلسله ساسانیان رو بضعف گذارد و بالاخره در زمان یزدگرد منقرض گردید. این پادشاه در موقع فرار از دست سپاهیان عمر مدتی را در کرمان متوقف و سپس به بیابانهای دوردست متواری شد.

مؤلف تاریخ گزیده گوید (۲) که اهالی کرمان در زمان حمله اعراب از بلوچها

(۱) Hiwentsung

(۲) مقصود خواجه حمدالله بن تاج الدین ابی بکر مستوفی قزوینی است که بقول خودش اصلا عرب و از اولاد حر بن ربیع می باشد. مستوفی در حدود ۶۸۰ هجری در قزوین متولد شد و از طغولیت عشق غریبی بنویسندگی و تاریخ و جغرافیا نشان میداد. جد پدری او امین الدین نصر مدتها سمت استیغای عراق را داشت و بعدها گوشه انزوا اختیار کرد و بالاخره بدست طوایف مغول کشته شد. از تألیفات مستوفی تاریخ گزیده و ظفر نامه و نزهت القلوب است. تاریخ گزیده در ۷۳۰ بنام خواجه رشیدالدین بسرخواجه غیاث الدین تألیف گردیده - (این رشیدالدین نوه خواجه رشیدالدین فضل الله صاحب کتاب جامع التواریخ می باشد) و نسخه چاپی آن که در دسترس علاقه مندان است از روی نسخه ای که در ۸۵۷ هجری استنساخ شده در ۱۹۱۰ میلادی از ممر اوقاف گیب بحلیه طبع آراسته گردیده. کتاب مزبور در ۱۹۱۳ میلادی نیز بوسیله دکتر نیکلسن و پرفسور ادوارد برون تلخیص و به انگلیسی ترجمه و طبع شده. ظفر نامه مشتمل بر ۷۵ هزار بیت و در واقع دنباله داستان شامنامه است تا ۷۳۲ هجری که سلطان ابوسمید نهادر هنوز بر مقر سلطنت جالس بود. نسخه خطی این کتاب که ۷۷۹ ورق دارد و در سال ۸۰۷ هجری در شیراز استنساخ گردیده در موزه بریتانیا موجود می باشد. (رجوع شود بجلد سوم تاریخ ادبی ایران تألیف برون بزبان انگلیسی).

نزهت القلوب کتاب مفیدی است در هیت و جغرافیا و طبقات الارض. این کتاب در ۱۳۱۱ هجری در بمبئی مغلوب طبع رسیده و در ۱۹۱۵ میلادی بوسیله گایله استرانج به نفقه اوقاف گیب در شهر لیدن از بلاد هلند بزبور طبع در آمده (جلد سوم تاریخ ادبی ایران تألیف برون صفحه ۹۹) و در این کتاب هر کجا مترجم از نزهت القلوب مطالبی نقل و اقتباس کرده از روی نسخه اوقاف گیب بوده است. مستوفی در ۷۵۰ هجری در قزوین وفات یافته (تاریخ ادبیات ایران تألیف فاضل دانشمند آقای دکتر شفق صفحه ۱۶۸) و قبر او در آن شهر در نقطه ای معروف به «گنبد دراز» واقع و مطاف اهل ذوق و ادب است (جغرافی سیاسی کیهان صفحه ۳۷۰). <م>

کمک خواستند ولی مسئول آنان اجابت نکردید، و بالاخره کرمان پس از مختصر
مقارمتی که از طرف اهالی بعمل آمد بدست اعراب افتاد (۱)

شکست قطعی نهند در بیست و یکم هجری (۶۴۲ م) که عواقب و خیم و
مصائب بی‌پایانی برای ایرانیان داشت روحیه کلیه اهالی مملکت را خراب و
متزلزل کرد.

در تاریخ ۲۳ هجری (۶۴۴ م) یعنی درموقع مرگ عمرشورش عظیمی در ایران
برپا شد و در نتیجه اعراب با استحکام مبانی استیلا و قدرت خود افزوده در اکثر نقاط منجمله
کرمان به بسط نفوذ خود همت گماشتند مثلاً قلاع متعدد برپا کرده وعده‌ای از آنها
مخصوصاً در گرمسیرات جایگزین شدند. در این ایام زردشتیان در نواحی مرتفع که
برای عربها سرد و جانگزا بود سکونت اختیار نمودند.

چند سال بعد از این واقعه يك فوج از قشون عرب در محلی یحتمل در ساردویه
کنونی در برف مفقود الاثر شدند و فقط دو نفر از این مهلکه جان بدر بردند تا جریان و
چگونگی قضیه را شرح دهند.

در زمان خلافت حضرت علی واقعه خوارج رخ داد. این طایفه کسانی بودند
که راجع به تعیین حکم در موضوع حقانیت علی و معاویه مخالفت ورزیدند و اغتشاشات
دائمی آن‌ها لطمه بزرگی بعالم اسلام زد. اهالی کرمان و فارس نیز در قیام خوارج
دست داشتند و بالاخره «زیاد» در اثر سیاست عاقلانه خود سرکردگان آنها را بهم
انداخت و از نفاق آنان استفاده کرد.

در خلال سنوات ۶۷ الی ۶۹ هجری باز جماعتی از خوارج در کرمان خروج و
«مصعب» برادر «ابن زبیر» آنها را متفرق ساخت چند سال بعد فرقه‌ای از خوارج بنام

(۱) رجوع شود بصفحه ۱۸۰ تاریخ‌گزیده چاپ اوقاف کبب. «م»

«ازارقه» (۱) یکسال و نیم زمام امور کرمان را در دست گرفتند و بالاخره در اثر کمشکشیهای داخلی از بین رفتند .

در سال ۸۳ هجری (۷۰۲ م) عبدالرحمن بن اشعث که مأمور جنگ با افغانه و پادشاه کابل بود معزول شد و در نتیجه طغیان کرد و طولی نکشید مغلوب و بکرمان فراری و بالاخره بدشمنان سابق خود یعنی افغانه ملتجی گردید . در اثنای زد و خورد با مشارالیه ، حجاج ابن یوسف ، عبدالله نامی را بکرمان گسیل داشت که از اوضاع آنجا تحقیقاتی بعمل آورد و چگونگی را بوی اطلاع دهد . مشارالیه در مراجعت اظهار داشت که خاک کرمان نیازمندیهای یک قشون منظم را تأمین نمیکند ولی از طرفی اهالی آنجا بقدری آشوب طلبند که عده معدودی قشون نیز از عهدہ انتظام آنجا بر نمیآیند . (۲)

(۱) ازارقه بقولی در زمان حکومت یزید ابن معاویه و بروایتی بمد ازوفات او در بصره خروج کرده و جماعتی از عظماء آن شهر بد آنها پیوستند . این جماعت را از آنجهت ازارقه خوانند که رئیس ایشان موسوم به نافع بن الازرق بود . این گروه هم امیر المؤمنین علی و هم معاویه و اتباع او را منکر بودند . در موقعیکه جماعتی از بصریان از عبدالله بن زبیر تقاضای سربرست لایقی کردند او « حارث ابن عبیدالله بن ابی ریمه مخزومی » را فرستاد و مشارالیه پس از شور با اکابر بصره از ابن زبیر تقاضا کرد که « مهلب » والی خراسانرا ببصره بفرستد مهلب نیز ببصره رفته بیست هزار کس از ابطال رجال آن محل را جمع آوری کرد و برای قلع و قمع ازارقه بفارس رفت . این فرقه با هواز گریخته و در آنجا نیز شکست خورده و متوجه کرمان شدند و مهلب ایشانرا تعاقب کرد رئیس ازارقه در کرمان « عبدالله الکبیر » بود که بالاخره با عده ای در جنگ با مهلب شکست خورده و مقتول شد . مهلب بعدها پسر خود « یزید » را بامر حجاج والی کرمان کرد و خود بکوفه نزد حجاج رفت « رجوع شود بجلد سوم روضة الصفا تألیف محمد بن خاوند شاه معروف بمیر خواند چاپ تهران زیر عنوان « ذکر خروج ازارقه » و « ذکر اختلاف ازارقه و کشته شدن عبدالله الکبیر » ازارقه میگفتند هر کس چه مسلم و چه غیر مسلم مرتکب گناهی شود اعم کبیره یا صغیره مشرک است و قتل او و اطفال و زنان او لازم می آید (خاندان نوبختی صفحه ۳۴ تألیف شادروان عباس اقبال آشتیانی) (۳)

(۲) افضل الدین کرمانی عبدالله را « غضبان القبشری » ضبط کرده است که در مراجعت بحجاج اینطور گفته : « ما ثوها و شل و تمرها دقل و لصها بطل ؛ ان قل الجیش بهاضاعوا وان کثروا جاعوا » (هقدالمعلی چاپ آقای عامری صفحه ۶۴) (۴)

در اواخر قرن اول اسلامی که زرتشتیان هنوز بکلی قلع و قمع نگردیده بودند « غنان » نامی بحکمرانی کرمان منصوب شد و مدت هفت سال حکومت کرد و در خلال این ایام عده زیادی از آتشکده‌ها را خاموش ساخت و هزارها مردم را اجباراً بآئین اسلام در آورد .

در سال ۱۰۱ هجری (۷۲۰ م) « یزید ابن مهلب » علیه خلیفه هم اسم خود قیام و تا چندی چنان پیشرفت کرد که حکام ایالات کرمان و فارس و بعضی نقاط دیگر از طرف مشارالیه تعیین میشدند ولی بالاخره شکست خورد و سپس در گذشت . برادران او بامید اینکه کوتوال یکی از قلاع آن حدود که مقام خود را مرهون خانواده آنان بود از ایشان حقیقت‌سناسی و دستگیری و مساعدت میکند عازم کرمان شدند و برخلاف انتظار بقتل رسیدند و اقارب و بستگان آنها را علی‌رغم رسوم سلام بکنیزی و غلامی بردند .

در سال ۱۲۶ هجری (۷۴۴ م) ابن معاویه از نواده جعفر برادر علی در موقع جلوس مروان ، ادعای خلافت کرد و کوفیان مذبذب بحمايت او برخاستند و بنا بمعمول سابق بعهد خود وفا نکردند و مشارالیه ناگزیر بحوالی دجله عقب نشینی نمود ولی دو سال بعد از این مقدمه بمساعدت و کمک خوارج مقرحکومت خود را در استخر فارس قرارداد و تمام اهالی ایران باطاعت وی در آمدند و عاقبت در سال ۱۲۹ هجری (۷۴۷ م) که فرقه خوارج رو بزوال گذاردند مجبور بفرار گردید و با ابومسلم (۱) که علم سیاه خاندان عباسی را برافراشته بود داخل مذاکره شد . این مذاکرات سودی نبخشید و بالاخره مشارالیه را بدستور ابومسلم زیر توشک خفه کردند .

(۱) ابومسلم بطور قطع اصفهانی و در عهد خود نیز باصفهانی معروف بوده و اینکه او را مروزی یا خراسانی گفته‌اند بسبب اقامت او در مرو و تسلط بر خراسان است رجوع شود به تنبیح در احوالات ابومسلم بقلم شاعر استاد مرحوم وحید دستگردی مندرج در سال دوازدهم مجله ارمنان «م»

سقوط ابن معاویه درحکم زوال قطعی دودمان اموی بشمارمیرفت و مصادف با همین ایام « قحطبه » سردار ناهور ابو مسلم ، نهادند را محاصره کرد . عده‌ای از قشون خلیفه که بالغ بر صد هزار نفر بود و از کرمان با تجدید قوا و تجهیزات مراجعت میکرد بدست لشکریان قحطبه شکست خورد و منجر بمغلوبیت‌های دیگری گردید باین معنی که بالاخره در جنگ « زاب » واقع در سال ۱۳۲ (۷۵۰ م) خلافت در خانواده عباسیان که از دودمان قریش بودند استقرار یافت .

کشتارهای رقت آور ابو العباس معروف بسفاح یعنی خونریز؛ تخم نفاق‌های خانوادگی را برانداخت ولی از طرفی کوس تجزیه خلافت نیز زده شد و بالاخره در اوایل قرن سوم اسلامی حکومت خراسان مستقل و مطلق العنان گردید و از زیر بار اوامر خلفای بغداد بیرون رفت .

مستر راس در صفحه ۱۲۰ کتاب خود موسوم به « قلب آسیا » در اینخصوص چنین مینویسد : « نهضت این ناحیه ایران اولین قدم برای تفکیک و تجزیه ایرانیان از اعراب بود که برای مدت دوست سال از روی عدم میل بآنها سر تسلیم فرود آورده بودند . »

نکته جالب توجهی که مکرر اتفاق افتاده اینست که قهرمانان ملی ایران اکثر کسانی بوده‌اند که ایام اولیه زندگانی آنان بسرقت و راهزنی میگذشته و معدلک اینموضوع در حسن اشتهار ایام بعد آنها لطمه‌ای وارد نکرده . « یعقوب ابن لیث » معروف بصفار که لغت عربی رویگر و مسگر است در ردیف همین اشخاص بود که بسرکردگی عده‌ای در سیستان مسقط الرأس خود قیام و در سال ۲۵۳ هجری (۸۶۷ م) بهرات و کرمان و فارس مسلط شد .

افضل کرمانی از قول مورخ دیگری مینویسد (۱) که یعقوب در حیرت گرفتار مخالفت طایفه « گوفج » شد که مقر حکومت آنان در حوالی « کوه بارجان » بود

(۱) مراد ابو عبدالله احمد ابن محمد ابن نصر الجیهانی وزیر سامانیان است
عبدالعلی صفحه ۶۵ « م »

(این کوه در این ایام معروف بکوه بارچی و واقع است در مغرب ساردو که بیابان ایلات حیرت میبشد) ولی سر کرده آنان دستگیر و مغلولاً بیم تبعید شد و در همانجا وفات یافت. عملیات مشمش و فتوحات نمایان یعقوب در موقوع مرگ وی انتها پذیرفت و عمرو برادر او رو بهمرفته آنقدرها در اقدامات خود موفقیت حاصل نکرد و تنها ولایاتی که در دست اعقاب و اخلاف آنها باقی بود تا چند نسل سیستان و چندین قرن بلوچستان بود.

در این گیر و دارها سلسلهٔ سامانیان در شمال به منتها درجهٔ ترقی و تعالی رسید. مؤسس این سلسله یکی از زرتشتیان بلخ بود که پیاس مساعدت های والی خراسان بآمین اسلام گردید. اسمعیل که از امرای معروف این خانواده است با مسیحیان آسیای مرکزی بجنگ و جهاد پرداخت و خراسان و ترکستان را قبضه کرد و بخارا را که از این تاریخ به بعد کانون فضلی اسلام بقلم میرفت مقرر حکومت خود قرار داد. اسمعیل در ۲۹۵ هجری وفات کرد و بواسطه ضعف اعقاب او، هرج و مرج فوق العاده ای در ایران حکمفرما گردید. بنا بقول ادوارد برون، سامانیان خود را از اعقاب «بهرام چوین» میدانستند که بر علیه خسرو پرویز قیام کرد. محمد بن الیاس معروف به ابوعلی از راهزنان مشهور چون در ۳۱۵ هجری در نیشابور شنید فتح ایالت کرمان بسهولت هر چه تمامتر انجام میگردد از صحرای لوت گذشت و کرمان را قبضه کرد ولی معزالدوله که از معروفترین امرای دیلمیان است وارد کار زار و بیک حمله سیرجان را متصرف شد. ابوعلی در کرمان تدبیر غریبی بکار برد و روزها را بجنگ پرداخت و شبها را برای معزالدوله هدیه و پیشکشی فرستاد. در نتیجه معزالدوله مشارالیه را دست نشاندهٔ خود قرار داد و دنباله فتوحات خود را گرفت و عاقبت بغداد را در ۳۳۴ قبضه و خلیفهٔ بدبخت یعنی المستکفی بالله را نایبنا ساخت. حکومت دیلمیان تا ورود طغرل بیک به بغداد یعنی تا سال ۴۴۷ ادامه پیدا کرد.

بنا بقول مقدسی (۱) که در سال ۳۷۵ (۹۸۵م) کتاب خود را تألیف نمود کرمان به پنج ناحیه اصلی و یک ناحیه فرعی تقسیم میشده است یعنی: «بردسیر» که در محل گواشیر می‌گویند و کرسی نشین آن نیز موسوم به بردسیر و ناحیه فرعی آن خبیص است. «نرماسین» که کرسی نشین آن نیز همین اسم را دارد (نرماسین‌ها) نرماشیر است) سیرجان که کرسی نشین آن سیرجان و سابقاً مقر حکومت کرمان بوده، بم و جیرفت.

ابوعلی در سن پیری بمخومه پسر خود «خلف» و ترمرد وی گرفتار شد و در نتیجه بخراسان مراجعت کرد. جوان تازه بدوران رسیده از مسلط شدن پدیر خود مغرور گردید و بفارس حمله آورد ولی فوراً مغلوب شد و کرمان بتصرف دیلمیان درآمد این دیو بدسیرت چون از موقعیت خود در بلوچستان مغرور بود (حکومت کرمانرا در این ایام یکی از امرای دیلمی هرمز داشت) تصمیم بفتح کرمان گرفت و چون اهالی سیستان بدستگیری وی برنمیخواستند تدبیری بکار برد و یکی از رؤسای محل را برسالت بکرمان فرستاد و ضمناً بمأمورین خود دستور داد که او را مسموم نمایند. رعایای «خلف» که از خیانت او اطلاع نداشتند و قتل شخص مزبور را از چشم کرمانی‌ها میدیدند بغیرتشان برخورد و با خلف در حمله بکرمان همداستان شدند و بالاخره هم بفتح این ایالت نایل آمدند ولی فقط مدت قلیلی این ناحیه در تصرف آن‌ها ماند و بعداً یکی از پسران خلف که از پدر خود سوء ظن داشت بر علیه او قیام کرد و او را شکست داد. خلف باز سیاستی بکار برد و پیغامی برای فرزند فرستاد مبنی بر این که چون مرگ او فرا رسیده بهتر این است فرزند از او ملاقات کند و خزاین و نقدینه او را تحویل بگیرد. فرزند بخت برگشته وی نیز باطمینان علقه بدری فریب خورد و

(۱) مراد ابو عبدالله محمد ابن البشاری معروف به مقدسی است که در بیت المقدس متولد شده و از علمای بزرگ جغرافیا دو قرن چهارم هجری میباشد مقدسی در اکثر بلاد اسلام بسیاحت پرداخته و عادات و اخلاق اقوام و ملل مختلفه را در کتاب خود موسوم به «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» که در ۳۷۵ هجری تألیف کرده بضبط رسانیده. کتاب مقدسی باهتمام دی‌گویه De Goeie مستشرق هلندی متوفی در ۱۹۰۹ دو مرتبه یکی در ۱۸۷۷ و دیگری در ۱۹۰۶ م بطبع رسیده «م»

بدیدار او رفت . خلف بفوریت ضربتی بقلب وی زده او را هلاک ساخت . پس از مراجعت این حیوان قسی القلب به سیستان طولی نکشید که محصور سپاهیان سلطان محمود غزنوی و بالاخره دستگیر و توقیف شد . لیکن چون در موقع گرفتاری از روی مـداهنه و تملق محمود را سلطان خطاب کرد این موضوع باعث خشنودی پادشاه غزنوی شد و از سر خون وی درگذشت و امارت اصطبل خود را بدو داد .

مدتها مابین خانوادهٔ دیلمیان یعنی ابونصر از دیلمیان فارس ، و ابوجعفر از دیلمیان هرمز ، بر سه حکومت کرمان نزاع بود تا اینکه در سال ۴۰۳ هجری «سلطان الدوله» برادر کهنتر خود «ابوالفوارس» را بحکمرانی کرمان فرستاد این شخص بجمع آوری قوا پرداخت و بمعاضدت اهالی بلوچستان بر علیه برادر طغیان کرد و بعد مغلوب و سرانجام بسطان محمود غزنوی ملتجی و پناهنده شد . این پادشاه ابوالفوارس را در تسخیر کرمان کمک و مساعدت نمود ولی ابوالفوارس نسبت بوی نیز وفاداری نکرد و از اطاعت سلطان خارج شد . پس از چندی باز از برادر خود شکست خورد و به همدان گریخت و چند سال بعد با برادر خود سلطان الدوله صلح کرد و از طرف وی بحکومت کرمان منصوب گردید .

پس از مرگ سلطان الدوله «ابو کالیجار» بخت برگشته جای او را گرفت . ابوالفوارس باز علم طغیان برافراشت و در نتیجهٔ زحماتی که در موقع سرکردگی افواج کرمانی و بلوچی در قشون کشی بشهر بابک برای حمله بشیراز ، بمشارالیه وارد آمد در سال ۴۱۹ وفات کرد .

در اینجا رشته کلام را در خصوص این خانواده قطع و باین نکته اکتفا میکنیم که تقدیر چنین بود این سلسله در مقابل تهاجمات طایفه دیگری منقرض و نابود گردند .

«امیر تیمور پس از غور و مذاقه در»
«اطراف قضا یا بخوبی احساس کرد که»
«اگر عقل و رشادت را توأم با بکار نیاندازد»
«شاهد فتح و ظفر را در آغوش نخواهد»
«گرفت».

قل یعنی از تاریخ رشیدی

فصل پنجم

ایالت کرمان

سلاجقه از عشایر و چوپان های ترکستان بودند که بواسطه قلت اراضی و کمیابی مراتع به جنب و جوش آمده مرو و نیشابور را هشت سال بعد از وفات محمود غزنوی تحت استیلا در آوردند (سلطان محمود در سال ۴۲۱ وفات کرد) ملک قاورد پسر چغریک در کرمان سلطنتی دایر نمود که تا یک قرن و نیم در دست احفاد و اعیان او باقی ماند. چون در این دوره دو نفر مورخ (۱) عالیقدر ظهور کرده اند که تألیفات آنان بالسنه اروپائی ترجمه نشده نگارنده اوضاع این دوره را زیادتر مورد بحث قرار میدهد.

(۱) مراد افضل الدین مؤلف عقدا الملی و محمدابن ابراهیم نویسنده تاریخ

سلاجقه است «م»

ملك قاورد از قراظاهر استعداد و لياقت كافي داشته و از اولين امرای کرمان است که شرح زندگانی وی جمع آوری گردیده مشارالیه در فتح کرمان با مختصر اشکالی روبرو و چون ابو کالیجار باو حمله ور گردید بوسائلی او را مسموم کرد و بعداً بلا منازع حکمران نواحی سرد سیر کرمان شد. از قوانین عجیب و غریب وی منع کشتار بره است که میگفت بره بایستی بزرگ شده کفاف غذای بیست نفر را بدهد. نقاط گرمسیر کرمان که در حیظه تصرف کوفجی ها دشمنان سابق یعقوب بن لیث بود خوراک و آذوقه محال سرد سیری رانیه و تامین می نمود. این طایفه بواسطه ضعف امرای دیلمی از جیرفت تا کنار دریا را تحت استیلا در آورده گاهگاه نیز بفارس و خراسان دست اندازی می کردند. قادر دبخوبی احساس نمود که فتح این نواحی بملاحظه گذارهای صعب العبور خالی از اشکال نخواهد بود لذا تدبیری بکار برد و یکی از سرکردگان لشکر را بجرم خیانتی از دستگاه خود راند و منفصل نمود. مشارالیه نیز بسر کرده ساده لوح عشیره مذکور در فوق پناهنده گردید و در موقع انعقاد يك مجلس عروسی که ایل مزبور سرگرم عیش و عشرت بودند بقاورد اطلاع داد و او هم بقتا بان ها حمله برد و آنان را قلع و قمع کرد. بعداً چون اطلاع بهم رسانید که «عمان» بی پناه و بی صاحب و درعین حال مملو از خزاین گران بهاست لذا با میر هرمز دستور داد که به آن جا حمله و آن نقطه را تسخیر نماید. «شهریار بن طافیل» حکومت عمان بدون اندک مقاومتی شهر را تسلیم و خود در تنوری پنهان گردید ولی بعداً او را یافته پس از اخذ کلیه جواهرات قیمتی از سر خون وی در گذشتند و عمان تا زمان سلطنت ارسلا ن شاه تابع ایالت کرمان بود.

ملك قاورد بعداً متوجه سیستان شد و در آن حوالی قلعه ای برای محافظت تنها جاده ای که بکرمان منتهی می شود باضافه ابنیه عام المنفعه دیگری که خرابه های آن ها را نگارنده در ۱۸۹۹ دیده است برپا کرد. مشارالیه در موقعی که برای رتق و فتق پاره ای از امور بجیرفت میرفت اطلاع یافت که مظنه نان در کرمان ترقی کرده است لذا فوراً بکرسی نشین ایالت مراجعت و کلیه خبازان را احضار و علت

را استفسار کرد و چون دلایل مقنعی باو عرضه نداشتند امر داد آن‌ها را زنده به تنور بیاندازند.

ملك قاورد فارس را نیز متصرف شد ولی چون قوای آلپ ارسالن برادر مهتر او، کرمان را تحت محاصره قرار دادند مشارالیه ناگزیر فارس را برادر خود واگذار نمود. قاورد پس از مرگ برادر باز بخیال تصرف فارس افتاد و بعد از سه روز زد و خورد سپاهیان ملك شاه برادر زاده او ویرا گرفتند و با اینکه در اردوی ملكشاه عده زیادی طرفدار و حامی داشت مخفیانه او را خفه کردند. این حادثه در ۴۶۶ هجری بوقوع پیوست.

پسر ملك قاورد موسوم به کرمان شه فقط يك سال سلطنت کرد و پس از فوت او برادرش «سلطان شاه» که عمو زاده وی چشمانش را میل کشیده ولی بکلی نابینا نگردیده بود بجاننشینی او انتخاب شد. ملك شاه بخیال این که خانواده قاورد را از میان بردارد کرمان را محاصره و فتح کرد ولی اوضاع رقت بار چهل نفرزن و بچه قاورد از اجرای قصد وی جلوگیری بعمل آورد. بعد از او برادرش تورانشاه بانی «مسجد ملك» زمام امور را در دست گرفت و در سال ۴۹۰ هجری یعنی پنج سال بعد از فوت ملكشاه کبیر و وزیر عالی مقام او خواجه نظام الملک، «ایران شاه» دیو سیرت پس از فوت پدر سلطنت رسید و گویا از لحاظ طرفداری ملاحظه اسمعیلی مورد بغض و عداوت روحانیون واقع شد و در نتیجه علماء او را تکفیر نموده حکم قتلش را دادند و سپس یکی از بازماندگان سلاجقه را در مرحله زرتشتیها بسلطنت برداشتند این شخص چهل سال پادشاهی کرد و در زمان او کرمان رو به آبادی گذارد و با عراق و خراسان لاف همسری میزد و قوافل تجارتنی از هرسور و باین ایالت نهادند و فارس نیز تحت اداره کرمان درآمد.

روزی سلطان سنجر به یکی از رسولان و سفرای کرمان اظهار داشت شنیده‌ام در کرمان ناحیه ایست که در آن جا نرگس می‌روید سفیر جواب داد

راست است ولی خارهای تیز نیز در آن نقطه پیدای شود (۱) سلطان سنجر ظاهراً مقصود کنایه را درک کرد و بکرمان حمله‌ای نبرد. وقتی ارسلان شاه سنش رو به کهولت گذارد و در قدرت و نفوذ او خلل وارد آمد، ملک محمد تخت و تاج را تصاحب و پس از اینکه عده‌ای از بستگان و اقوام خود را کور و نابینا و مقتول ساخت نصفت و عدالت پیش گرفت و از اهل علم تشویق و تشجیع نمود. برای اهل خیره و متخصصین فنون مختلفه نیز مدد معیشت و مستمزی برقرار کرد. مدارس و مساجد و کاروانسراهای متعدد و ابنیه عام‌المنفعه برپا ساخت و کاروانسرائی که در «سریزن» احداث نموده اگر چه اندکی رو بخرابی نهاده ولی هنوز دائر و معمور می‌باشد.

کرمان در زمان ملک محمد رو به آبادی گذارد و طیس جزو حوزه این ایالت شد و بنا بود اصفهان نیز تابع کرمان شود که حکومت آن جا قبل از خاتمه مذاکرات فی‌مابین وفات کرد. این قضیه یک سال قبل از مرگ سلطان سنجر که در ۵۵۳ رخداد بوقوع پیوست. طوایف غز شهر «مرو» کرسی نشین سلطان سنجر بخت بر گشته را بیاد غرت گرفتند و چند سال بعد کرمان را نیز با خاک یکسان کردند. پس از ملک شاه پسرش طغرل شاه جای پدر را گرفت و بعد از وفات وی چهار فرزند او یعنی ملک ارسلان، تورانشاه، بهرامشاه، و ترکانشاه چنان یکدیگر افتادند و هرج و مرج غریبی در کرمان حکمفرما و شهر «کمدین» که مارکوپولو آنرا «کامادی» ضبط کرده برای اولین مرتبه تاراج شد.

اوضاع کرمان در این دوره بقدری وحشت آور و خوفناک بود که یکی از ظرفا در آن خصوص چنین نوشته «در عهد ما هر خوشه گندم که می‌روید پرچی با خود در می‌آورد و اولیای امور برای کوچکترین جرم مجازات اعدام قائل می‌شوند» از همه بالاتر این که چند سال بعد از این قضیه سلطان شاه برادر تکش با آخرین سلطان سلجوقی مسلط گردید و غزها را از سرخس خارج کرد و پنجهزار

(۱) رجوع شود به عقدالعلی چاپ آقای عامری صفحه ۶۹ «م»

خانوار این طایفه بکرمان و پنجهزار خانوار بفارس عزیمت نمودند. این قبیله در بادی امر از در اطاعت پادشاه درآمدند و چون بعداً به ضعف وی پی بردند به «باغین» سی میلی کرمان که در آن موقع بجای «رباط» کنونی میان باغین فعلی و «کبوترخان» بوده حرکت کردند و قوامی را که برای مقابله با آن ها گسیل شده بود شکست دادند سپس بحیرت رفته بقتل و غارت و نهب و تاراج اهالی پرداخته از آن پس به «نرماشیر» متوجه شدند و سکنه بیچاره آن جا را تحت انواع و اقسام شکنجه و عذاب قرار دادند منجمله خاکستر گرم بحلقوم آن ها فرو ریخته بدین وسیله مردم را بقتل میرسانیدند. این قبیله، خاکستری را که بدین قسم بحلق اهالی فرومیردند «قهوه غز» مینامیدند. عمر این اختراع از قرار ظاهر کوتاه نبوده چنان که محی الدین محمد بن یحیی (۱) نیز بهمین وسیله بدست مغول ها هلاک شد و در مرتبه وی چنین سروده‌اند:

در مات محمد مرسل نشان نداد فاضل تر از محمد یحیی فنای خاک
آن کرد گاه تهلکه دندان فدای سنک وین کرد روز قتل دهان راضای خاک (۲)

توران شاه بالاخره بقتل رسید و پسرش محمد به تخت نشست ولی کرمان در این موقع چنان خراب و ویران شده بود که امید آبادانی و عمران برای آن نمیرفت. در این اثنا یعنی در ۵۸۱ هجری ملک دینار که از طایفه غز بود از خراسان رسید و کرمان را قبضه کرد و بعداً بصوابدید امرای خود به هرمز رفت و حکومت محل مبلغ معتابیی بول و اسب‌های قیمتی هنرمند بعنوان پیش کشی بمشارالیه تقدیم نمود ولی او باین هدایا اکتفا نکرد و از حاکم کیش (۳) نیز پیش کشی خواست. کیش

(۱) محمد بن یحیی از فضیلتی متقی و علمای متورع خراسان بوده. «م»

(۲) این دو بیت از خاقانی شیروانی است و برای اطلاع از تمام داستان رجوع شود به روضة الصفا جلد چهارم ذیل عنوان «ذکر گرفتاری سلطان سنجر بدست غزان و مال حال آن خسرو گیتی ستان» «م»

(۳) کیش از جزایر جنوبی ایران و چون شبیه به ترکش است که جمعی تیر باشد آن را بفارسی کیش گویند که بمعنی ترکش است و معرب آن قیس میباشد «م»

در آن موقع از مراکز مهم بازرگانی بشمار میرفت و «بنیامین» از اهالی تطیله (۱) (۱۱۷۳-۱۱۶۰) جهانگرد معروف راجع باین نقطه چنین مینویسد: «تجار و کسبه یمن و بین‌النهرین و ایران انواع و اقسام پارچه‌های ابریشمی و زری و کتان و بنه و شاهدانج و فلز آلات و غیره باین ناحیه حمل می‌مایند و سکنه جزیره از معر عواید حق‌العمل کاری و دلالی این امتعه و اجناس اعاشه و ارتزاق میکنند» (صفحه ۱۷۳ سیاحتنامه ربی بنیامین).

حکومت کیش که نهایت بغض و مفرور بود خیال زمامداری هر رمز را در مغز خود می‌پروردانید ولی ملک دینار تا آن جا که توانست طرفین را دوشید و به کرسی نشین قلمرو حکمرانی خود مراجعت نمود و از خطر توطئه‌ای که یکی از غزها بر علیه او کرده بود نجات یافت. در سال ۵۹۱ هجری یعنی در موقع فوت ملک دینار هرج و مرج فوق‌العاده‌ای در کرمان حکمفرما گردید و فرخ شاه که فقط یکسال بعد از پدر زمام امور را در دست داشت و جوهر خزانه را حیف و میل نمود و بمصارف غیر لازم رسانید. پس از اینکه خزانه مملکت دچار مضیقه شد مشارالیه از دربار خیهو استمداد کرد ولی بملاحظات مساعدتنی با او بعمل نیامد و کرمان بدست طایفه غزه منتهای استیصال و بدبختی افتاد.

در این اوقات سلسله جدیدی بنام ایک یا شبانکاره (۲) که مرکز آن هادر حوالی داراب بود کسب اقتدار نمودند. این طایفه بقدری عظمت و اقتدار داشتند که مارکوپولو «سنگاره» را که بطور قطع تحریف و تغلیط شده شبانکاره است تحت عنوان یکی از ایالات ایران ضبط می‌کند. خلاصه دو نفر برادر که از سرکردگان

(۱) تطیله از بلاد اسپانیول است که اروپاییها آنرا Tudela گویند «م»

(۲) قاضی عضدالدین ایچی صاحب کتاب «مواقف» و تألیفات مهمه دیگر که در سال ۷۵۶ هجری وفات یافته منسوب بهمین ایک است که حافظ در حقیقت سروده:

«بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
دگر شهنشه دانش «عضد» که در تصنیف بنای کار «مواقف» بام شاه نهاد»

این طایفه بودند به کرمان یورش آوردند و پس از شکست غزها در میان هلهله شادمانی اهالی بشهر ورود نمودند ولی نظربه علاقه‌ای که به رقبات و املاک خود در فارس داشتند انتظام شهر را بعهده قلیلی واگذار و به محل و ماوای خود مراجعت نمودند. امیر هر مزعه‌ای از طوایف غزو کوچ و بلوچ را جمع آوری و علم مخالفت با امیرایک را برافراشت لیکن در ناحیه «مزرعان» واقع در حوالی ساحل دریا شکست فاحشی خورد و بعداً صلح و صفا استقرار یافت. طولی نکشید که نظام‌الدین حاکم ایک بنای جبر و فشار را نهاد و چنان که یکی از مورخین مینویسد مشارالیه حتی برای زرتشتیان و یهودیان مالیات سرشماری وضع نمود. بملاحظه این تعدیات اهالی شورش کردند و مجدداً دور «عجم شاه» بسر ملک دینار را گرفتند و او نیز نظام‌الدین را دستگیر نمود ولی بفتح قلاع شهر موفقیت حاصل نکرد. جمعی از طوایف غز که از همدستان عجم شاه بودند اظهار داشتند که تنها راه فتح این قلاع و اخافه و تهدید مدافعین و تخریب روحیه آنان بوسیله قتل نظام‌الدین است. عجم شاه چون از کشتن نظام‌الدین هراسان بود پیاس احترام همدستان خود شخصی را که تاحدی بنظام‌الدین شباهت داشت دستگیر نمود و شباهت در ملاء عام بقتل رسانید. چند روز بعد ایلچی ایک پیغامی آورد مبنی بر اینکه ایکها حاضرند کرمان را تخلیه کنند مشروط بر اینکه نظام‌الدین مستخلص و قشون ایک با احترام از شهر روانه شود لذا نظام‌الدین را که در چاهی محبوس بود بیرون آورده تسلیم نمودند و ایکها بدین طریق از صفحه ایالت کرمان خارج شدند. طولی نکشید که غزه‌انیز بهین بلیه گرفتار و بدست قوای اعزامی اتابک سعدبن زنگی ممدوح شیخ سعدی قلع و قمع گردیدند و دیگر کسی از میان آنها قد علم نکرد و فقط طایفه معروف به «رتیسی» که اهمیتی برای آنها نمیتوان قابل شد از بقایای غزها تا با امروز در کرمان باقی مانده‌اند.

مجمعل کلام اینکه شهر کرمان اتصال مورد تاخت و تاز ایکها و دست اندازی هی طایفه غز بود تا این که عده ای از خیره بسر کردگی رضی‌الدین بآنجا رفتند و شهر را تصرف و آنچه باقی مانده بود یغما کردند. این شخص چندین سال در

کرمان حکمرانی داشت و پس از وفات او پسرش « ملک شجاع‌الدین زوزن » بجای بند نشست و احتمال میرفت که سلسله جدیدی در این ناحیه تشکیل دهد که حوادث و واقعات دیگری موجب سقوط و زوال حکومت او شد .

استیلاى طوایف مغول تحت ریاست چنگیز خان از هر مصیبت دیگری در تاریخ دنیا خسران آمیزتر بوده و اگر بیزمارک می گفت که آلمان هنوز از زیر بار مصائب جنگ‌های سی ساله (۱) قد علم نکرده است ما بایستی بگوئیم که آسیای مرکزی و ایران و روسیه هنوز خسارات و آوارگی‌ها را جبران ننموده . اینطایفه در بلاد مفتوحه به نهب و غارت اکتفا نکرده در اکثر موارد بقتل عام اهالی میپرداختند مثلاً هرات و نیشابور را بیاد غارت گرفته کلیه سکنه را از دم شمشیر آبدار گذرانیدند و تازه دو سال بعد عده‌ای را مأمور هرات کردند که اگر کسی از مرگ نجات یافته به رهسپاران دیار فنا ملحق شود و عده مزبور نیز چهل نفر دیگر را که زنده مانده بودند شربت هلاکت چشانیدند .

کرمان خوشبختانه بواسطه دور افتادگی و بعد مسافت در معرض این قبیل بلایا واقع نشد ولی در عین حال اوضاع تاریخی آن تاحدی بواسطه تبدیل بازیگران صحنه شطرنج آسیای مرکزی تغییر پذیرفت .

شخصی بنام « براق حاجب » که از امرای گور خان بود (مقدم و امیر خاقان قراختای را گورخان خوانند یعنی خان خانان) (۲) مأمور شد که از دربار خیوه مطالبه مالیات کند و بعد در اثنای حمله مغول عازم هندوستان گردید که به جلال‌الدین پسر سلطان محمد آخرین نو باوه خوارزمشاهیان ملحق شود .

شجاع‌الدین در موقع عبور براق از کرمان بطمع نقدینه و تسویف زن

(۱) بیزمارک صدراعظم آلمان از سیاسیون بزرگ قرن نوزدهم است که در ۱۸۱۵ متولد و در ۱۸۹۸ وفات یافته و جنگ‌های سی ساله عبارت از معارباتی است که از ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸ مابین کاتولیک‌ها و پروتستان‌های آلمان بوقوع پیوسته «م»

(۲) این عبارت نقل از تاریخ جهانگشا تألیف علاء‌الدین عظاملک جوینی است . رجوع شود بجلد دوم کتاب مزبور صفحه ۸۶ چاپ لیدن «م»

هائی که در رکاب او بودند بغتاً بوی حمله آور شد ولی تمام عده براق حاجب حتی زن هائی که با او بودند با نهایت رشادت جنگیده شجاع الدین را بقتل رسانیدند .

براق با خود گفت شرط عقل نیست که انسان يك ایالت بی صاحب را ترك كند و بمسافرت برود لذا از سفر منصرف شد و برتق و فتق امور کرمان اشتغال جست . بعداً نیز مقدم « جلال الدین » را که از هندوستان از طریق مکران عازم مراجعت بود بحسن قبول تلقی نمود و بالاخره این خادم خیانت کار غیاث الدین برادر جلال الدین را خفه کرد و سرش را بعنوان پیشکشی برای چنگیز خان فرستاد چنگیز در مقابل این خیانت با او لقب قتلغ سلطانی داده حکومت کرمان را نیز با او واگذار کرد و مشارالیه تا آخر عمر یعنی تا ۱۳۲ هجری بحکومت باقی ماند .

سلطان قطب الدین داماد و عمو زاده قتلغ سلطان که ترکان خاتون را به حباله نکاح در آورده بود يك سال حکومت کرد ولی اکتای قاآن بالاخره رکن الدین پسر براق را بحکومت منصوب و مشارالیه پانزده سال حکمرانی نمود و بعداً با امر منکو قاآن بدست اخ الزوجه خود دستگیر و مقتول گردید و قطب الدین مجدداً بحکمرانی رسید . او نیز بالاخره در سال ۶۵۶ هجری در اثر ضربۀ شاخ يك بز کوهی در جبال « جوپار » وفات کرد . در همین سال معتصم بالله خلیفه عباسی بدست هولاکوخان بقتل رسید و لانگفلو (۱) این وقعه تاریخی را بشرح ذیل برشته نظم در آورده است .

« خلیفه (۲) را گفتیم تو دیگر پیر شده ای و باین مفدارطلا احتیاج نداری

(۱) لانگفلو شاعر معروف امریکائی است که در ۱۸۰۷ میلادی متولد شده و در

۱۸۸۲ وفات یافته « م »

(۲) کیفیت قتل خلیفه مابین مورخین مورد اختلاف است بعضی گویند گلوی

اورا فشردند تا ببرد و برخی معتقدند که اورا در جوالی گذاشته آنقدر بز زمین مالیدند تا جان داد و جمعی هم گویند اورا در دجله غرق کردند برای تفصیل قضیه رجوع شود بمقاله فاضلان: ای که مورخ معروف مرحوم اقبال آشتیانی در شماره اول از سال دوم مجله (قیه در حاشیه صفحه بعد)

این جواهرت را نبایستی در این جا متراکم کنی و از نظر پنهان بسازی تا این که جنک درگیر شود و کار از کار بگذرد بلکه بایستی این طلاها را در اراضی قلوب مردم پاشی تا از آن ها تیغ های آبدار بشمر بیاید و در نتیجه احترام و حیثیت تو مصون و محفوظ بماند سپس آن مرد لابلالی بیکاره را در همان جا توقیف و درب سردابه را قفل کردند و او تنها ماند تا در کندوی زرین عسلی خود از همان طلاها تغذیه کند. از سنگها و جواهرات جامد صدای ضجه و ناله و استغانه و التماس مسموع نگر دید و خلیفه هم دیگر زنده دیده نشد.

پس از قطب الدین زوجه وی ترکان خاتون زمام امور کرمان را بدست گرفت و در زمان حکمرانی مشارالیها چندین دیه و قریه منجمله «سر آسیاب» و «چترود» که هنوز آباد مانده احداث گردید و نگارنده در اکثر نقاط کرمان قنواتی را که بنام او خوانده می شود مشاهده کرده است. مار کوبلو در زمان حکمرانی همین ترکان خاتون از کرمان عبور نموده .

ترکان خاتون در ۶۸۱ هجری بواسطه انفصال خود و انتصاب پسرش «سیور غتمش جلال الدین» دق کرد و جلال الدین نیز در ۶۹۰ منفصل و خواهرش پادشاه خاتون زوجه کیخاتو بجای او برقرار شد . برادر زاده این شخص یعنی پسر ارغون خان، «کوکاچین» را بحباله نکاح در آورد . ارغون خان سفیری نزد «قویلی قان» که از اقوام او بود فرستاد و تقاضا کرد که یکی از شاهزاده خانمها را برای همسری وی انتخاب

(بقیه حاشیه صفحه قبل)

مهرمنطقه تهران تحت عنوان هولاکو و معتصم خلیفه نوشته است . خواجه نصیرالدین طوسی اقراض دولت عباسیان را اینطور برشته نظم در آورده :

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش روز پنجشنبه چهارم از صفر

شد خلیفه پیش هولاکو روان دولت عباسیان آمد بسر

(تجارب السلف در تألیف خلفا و وزرای ایشان تألیف هندوشاه صفحه ۱۱ چاپ اقبال)

شیخ سعدی نیز راجع باین قضیه مرثیه جانسوزی دارد که مطلع آن اینست :

آسمان را حق بود گر خون بیارد بر زمین در زوال ملک مستعصم امیرالمؤمنین

< م >

کند و برای او بفرستد مشارالیه سفرائی نیز بدر بار پاپ و فرانسه و انگلیس فرستاد و او در اول هم در سال ۱۲۹۰ میلادی جفری دولانگلی (۱) را با اعتبار مخصوص و بعضی تحف و هدایا بدر بار مغول اعزام داشت.

در سال ۶۹۰ هجری که ارغون خان وفات کرد کیخا تو تخت و تاجر انصاحب فقط دوسه سال حکمرانی نمود که عموی وی بسطنت برقرار شد و وی در ۹۶۵ از غازان خان شکست خورد. این پادشاه با اکثر سلاطین اروپا روابط و مناسبات سیاسی برقرار ساخت.

پادشاه خاتون یکنفر زن قوی الاراده ای بود که طبع شعر هم داشت (۲) ولی از طرفی به محبت های خانوادگی و صله ارحام عقیده مند نبود و از همین نقطه نظر برادر خود را خفه کرد. دست طبیعت از این عمل انتقام گرفت باین معنی که زوجه و خواهر دیگر مقتول، محرک شورش و طغیان شدند و پادشاه خاتون را در ۶۹۴ هجری دستگیر و خفه کردند و در «قبه سبز» بدفن رسانیدند. محمد شاه مظفرالدین بجای عمه خود پادشاه خاتون منصوب و چون دایم لمخمر بود نمی توانست بکلاها رسیدگی کند. مشارالیه در ۷۰۲ وفات کرد و شاه جهان پسر سیورغتمش حاکم کرمان شد و تا موقع مرگ غازان خان یعنی تا ۷۰۳ هجری حکومت داشت. در این موقع حماقت او را گرفت و از تادیه ۶۰۰ هزار دینار مالیات که معادل پنجاه هزار پوند امروز است، به محمد خدا بنده جانشین غازان

(۱) Geoffrey de Langley

(۲) مترجم بی مناسبت نمیداند که در این مورد قطعه ذیل را که منسوب بیادشاه خاتون است از مجمع الانساب شبانکاره ای بنقل از تاریخ مفصل ایران موسوم به «از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیمور» تألیف شادروان اقبال آشتیانی اقتباس نماید.

من آن زنم که همه کار من نکو کاریست	بزرگ مقنعه من بسی کله داریست
بهر که مقنعه ای بخشم از سرم گوید	چه جای مقنعه تاج هزار دیناریست
درون پرده عصمت که تکیه گاه منست	مسافران صبا را گذر بدشواریست
نه هر زنی بدو گز مقنعه است کدبانو	نه هر سری بکلاهی سزای سرداریست

« م »

امتناع ورزید و بدین لحاظ به سلطانیه احضار شد و اگرچه خدا بنده از سرخونوی درگذشت ولی دیگر او را بکرمان فرستاد و حکمرانی خاندان قرآختائی بدین طریق در این ایالت خاتمه یافت .

در این زمان هرمز تابع حکومت کرمان بود و مار کوبلو باین موضوع چنین اشاره کرده است : « ملك هرمز که ملك کلاتو نیز می باشد و تابع سلطان کرمان است وقتی بخواهد از دست سلطان مزبور فرار کند سوار کشتی میشود و از هرمز به کلاتو میرود و در این جا از ورود هر کشتی دیگری به خلیج جلوگیری بعمل میآورد، کلاتو مراد کلهات بندر مهم عمان است که اینک مسقط جای آنرا گرفته و احتمال میرود بواسطه ترس سلطان کرمان بوده که ملك هرمز سکنه آن جا را به «جرون» انتقال داده است . (۱)

در ۷۰۷ هجری امیر ناصرالدین محمد برهان حاکم کرمان شده و بعداً پسروی موسوم به «نیکروز» چند صباحی زمام امور را در دست داشته است یعنی تا سال ۷۴۱ که مبارزالدین محمد مظفر میبیدی کرمان را از او گرفت . نیکروز بعداً بمساعدت و دستیاری حاکم هرات باز بکرمان مسلط شد ولی طولی نکشید که مجدداً شکست خورد . مبارزالدین که یگانه دختر «شاه جهان» مسماة به قتلغ ترکان در حباله نکاح وی بود سلسله آل مظفر کرمان را تشکیل و پس از جنگ و جدال های فراوان دامنه قدرت خود را بسط داد و شیراز را در ۷۵۴ بحیطه تصرف در آورد و سپس اصفهان و تبریز را نیز گرفت و نزدیک بود که عظمت و اقتدار او باوج ترقی و تعالی برسد که فرزندان وی علم مخالفت برافراشتند و پدر را دستگیر و چشمانش را نابینا

(۱) مستوفی در نزهت القلوب صفحه ۱۴۱ مینویسد : « هرمز که بر ساحل بحر فارس افتاده است و بنایت گرمسیر، اردشیر ساخته بود و اکنون از خوف حرامی ، ملك قطب الدین آن را بگذاشت و در بحر بجزیره جرون شهر ساخت . » برای اطلاع از اوضاع تاریخی هرمز رجوع شود بکتاب «خلیج فارس» تألیف سر آرنلد ویلسن انگلیسی ترجمه آقای سعیدی و مرآة البلدان جلد اول صفحه ۱۸۱ و مقالات راجع به هرمز بقلم دوست فاضل بزرگوار آقای نصرالله فلسفی در مجله مهر شماره ۸ و ۹ سال دوم «م»

ساختند. (۱) مبارزالدین پس از آن واقعه چند سالی زنده بود و بالاخره در سال ۷۶۵ وفات کرد.

شاه شجاع بجای پدر زمامدار گردید و کرمان موقتاً بدست عموی وی؛ عمادالدین سلطان احمد افتاد که «مسجد پامنار» را که تاکنون در کرمان بر پاست بنا نموده و اسم او در روی منبر بزرگ سنگی «قلعه سنگ» سیرجان نیز منقور گردیده است.

در سال ۷۱۹ هجری شاه شجاع به بم و از آن جا به جیرفت عزیمت نمود که از لشکریان «افغان» و «جرمان» انتقام بگیرد و آن هارا سرکوب نماید. این عده در بادی امر بموجب تقاضای سلطان جلالالدین قراختامی باین ناحیه آمده و از

(۱) یکی از فضلا در اینخصوص اینطور میگوید:

«یکچند شکوه همتش بیل کشید
یکچند سپه ز هند تا نیل کشید
بیمانه دولتش چه شد مالا مال
هم روشنی چشم خودش میل کشید»
سلمان ساوجی نیز اینطور گفته است:

«آنکه از کبر يك وجب میدید
از سر خویش تا به افسر هور
آنکه میگفت شیر شرزه منم
روز هیجا و دیگران همه کور
قوت الظهر پشت او بشکست
قره العین کرد چشمش کور
تا بدانی که با سعادت و بخت
برنیاید کسی بردی و زور»
(رجوع شود بکتاب شرح حال سلمان بقلم مرحوم رشید یاسمی صفحه ۳۵ و ۳۶)
خواجه حافظ نیز در همین باب گوید.

«دل منه بر دنیی و اسباب او
ز آنکه از وی کس وفاداری ندید
کس غسل بی نیش در این دکان نخورد
کس رطب بی خار ازین بستان نچید
گر بایامی چراغی بر فروخت
چون تمام آفروخت بادش درد مید
بی تکلف هر که دل بروی نهاد
چون بدیدی خصم خود میبرورید
شاه غمازی خسرو گیتی پناه
که بیک حمله سپاهی میگرفت
سروران را بی سبب میکرد حبس
از نهییش پنجه می افکنده شیر
عاقبت شیراز و تبریز و عراق
آنکه روشن بد جهان بینش بدو

< م >

آن تاریخ خار راه زمامداران محل شده‌اند. خلاصه جماعت مزبور در قلمه «منوجان» (۱) متحصن گردیده بدفاع پرداختند و پس از اینکه احشام و اغنام آنان بتاراج رفت سراطاعت فرود آورده و تسلیم شدند.

در موقع جنگ شاه شجاع با برادر خود، ملک محمد و دولت شاه به کرمان رفته بحمایت شاه محمد شاه شبلی فرزند شاه شجاع را دستگیر و محبوس ساختند. سلطان اویس پسر دوم شاه شجاع برای انتظام اوضاع مأمور کرمان شد و باخذ پیش‌کشی و تعارف اکتفا و بدون انجام مأموریت مراجعت کرد. لذا شاه شجاع شخصاً برای سرکوبی و تدمیر متمردين عزیمت و در «ده‌شتران» واقع در چند میلی «شهر بابک» قوای خصم را مغلوب نمود و مجدداً ایالت کرمانرا بحیطه تصرف در آورد و پسران خود را یکی بحکمرانی کرسی نشین این ایالت و دیگری را بحکمرانی سیرجان منصوب ساخت و در واقع تا زمان وفات او در سال ۷۸۶، عمادالدین مدت قلیلی زمام امور کرمانرا در دست داشت. در آن مدت کم نیز چند صباحی گرفتار معاصمت و طغیان «اسد پهلوان» بود که بالاخره دومی دستگیر و مقتول گردید.

در این اوان ستاره تیمور لنگ در افق عالم طالع شد و لشکریان وی از ۷۸۲ هجری بایران حمله و یورش آوردند. فرمانروایان مظفری نیز در بدایت امر تحت تعقیب وی در آمدند و تسلیم شدند ولی بعداً که شاه منصور پسر شاه شجاع طغیان کرد و با تیمور جنگید و نزدیک بود که او را بهلاکت برساند زوال خاندان مظفری برای تیموریان ضرورت پیدا کرد و خانواده آنها در ۷۹۶ منقرض گردید.

علت عمده اشتها مظفریان وجود حافظ در این عصر است که از سلاطین آنها در اشعار فناپذیر خود مدح گفته و باعث بقا و خلود تام آنان گردیده است. (۲)

(۱) منوجان از قلاع محکمه بشاکرد است «م»

(۲) تاریخ مخصوص آل مظفر را معین الدین یزدی بنام «مواهب الهی» تألیف و جمع‌آوری نموده. مؤلف مزبور در موقع منازعه شاه شجاع و برادرش شاه محمود بر سالت از طرف اولی نزد دومی رفته است (جلد چهارم روضه‌الصفاء در ذیل عنوان (بینه در حاشیه صفحه بعد)

خلاصه کرمان بامیراد کومی برادرزاده امیرجرگومی که از خانواده خود تیموری یعنی ازطایفه برلاس بود واگذار شد و او در ۸۰۶ یکسال قبل از مرگ امیر تیمور وفات کرد. پسر او سلطان اويس چندین مرتبه با اولاد تیمور جنگید و ازادای مالیات امتناع ورزید. میرزا ابوبکر نوه تیمور دهم مرتبه او را شکست داد و بناحیه شرقی ایالت کرمان استیلا پیدا کرد ولی عاقبت در ۸۱۱ درجیرفت بقتل رسید.

سیزده سال بعد از این واقعه شاهرخ پس از فتح آذربایجان متوجه کرمان شد و در سیرجان سلطان اويس را ملاقات و امر کرد که او را زنده زنده پوست بکنند ولی به شفاعت یکی از سادات محترم این حکم را موقوف الاجراء گذارد و دستور داد او را بهرات تبعید و در آنجا توقیف نمایند.

پسر تیمور بعداً علازم کرمان شد و در آنجا شاه نعمت الله کرمانی را ملاقات نمود. در ۸۴۵ هجری عبدالرزاق (۱) که از طرف شاهرخ به هندوستان میرفت در

(بقیه حاشیه صفحه قبل)

« ذکر سلطنت جلال الدین شاه شجاع ». معین الدین در سال ۷۸۹ پس از چند سال تدریس در یکی از مدارس کرمان بدرود حیات گفت. از کتاب مواهب الهی که بانهایت تکلف و تصنع برشته تحریر کشیده شده و نسخه خطی در انگلستان موجود است یکی متعلق بسوزة فیتز ویلیام در کمبریج، و دیگری متعلق به «سرهوتوم شیندلر» که در زمان حیات مؤلف استنساخ گردیده (جلد سوم تاریخ ادبی ایران بانگلیسی تألیف برون صفحات ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۳۵۹ و ۳۶۰) در فارسنامه ناصری چاپ تهران مورخه ۱۳۱۳ هجری تألیف حاج میرزا سید حسن فسائی نیز در صفحات ۴۹ تا ۶۶ شرحی از مظفریان نگاشته شده است. < م >

(۲) کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی چنانکه غیاث الدین خواند میر در جلد سوم کتاب خود موسوم به «حبیب السیر» مینویسد در تاریخ دوازدهم شعبان ۸۱۶ هجری در هرات متولد گردید و چون پدرش مولانا جلال الدین اسحق قاضی عسکر شاهرخ از اهل سمرقند بود او نیز به سمرقندی معروف شد. کمال الدین پس از فوت پدر در سن بیست و پنج سالگی رساله ای در صرف و نحو بنام شاهرخ تألیف و نظر توجه او را جلب کرد. چهار سال بعد یعنی در ۸۴۵ از طرف آن پادشاه به هندوستان رفت و سه سال مأموریت او بطول انجامید. در ۸۵۰ مأمور گیلان شد و پس از فوت شاهرخ که در همین سال اتفاق افتاد متناوباً در درجه خدمتگذاران میرزا عبداللطیف و عبدالله و ابوالقاسم بابر و آخراً

(بقیه در حاشیه صفحه بعد)

حین عبور از کرمان امیر برهان‌الدین شاه خلیل‌الله پسر شاه نعمت‌الله را که در ۸۳۴ هجری وفات یافته ملاقات کرده است. کمال‌الدین مینویسد که حاکم شهر در این موقع «غیاث چرین» بود که محتمل است غیاث‌الدین باشد ولی مورخین محلی بجای آن اسم «بایستقر» نامی را که در ۸۰۰ حکومت می‌کرده ضبط نموده‌اند.

در همین اوان جهان‌شاه پسر «قرا یوسف» که از مشاهیر سلسله قراویونلوی ترکمن بود در عراق شروع بتاخت و تاز نمود و اصفهانرا قتل عام و پسر خود ابوالقاسم را مأمور فتح کرمان کرد. ابوالقاسم بسهولت بکرمان مسلط و سپس پیدر خود در فتح هرات ملحق شد ولی ستاره اقبال جهان‌شاه نیز افول کرد و بدست حسن بیک که از خانواده آق قویونلو (گوسفند سفید) بود دستگیر و مقتول گردید. حسن بیک آخرین سلطان خاندان تیموری یعنی ابوسعید را نیز بقتل رسانید.

(بقیه حاشیه صفحه قبل)

ابوسعید در آمد و بعداً در ۸۶۷ انزوا اختیار کرد و مرشد خانقاه شاهرخ در هرات شد و در ۸۸۷ در همانجا وفات یافت. تا آنجا که ما اطلاع داریم تألیف مهم عبدالرزاق فقط همان کتاب تاریخ اوموسوم به «مطلع السعدین» است که در دو جلد تألیف شده و قضایای یک دوره ۱۷۰ ساله یعنی از موقع تولد ابوسعید آخرین سلطان مغول واقع در ۷۰۴ تا زمان مرگ هم اسم او ابوسعید از نواده تیمور که در ۸۷۳ بدست اوزون حسن مقتول شد در این کتاب مورد بحث قرار گرفته و واقعات تا دو سال بعد از این تاریخ را هم محتوی است و علاوه مؤلف چگونگی مسافرت خود را به هندوستان نیز مفصلاً شرح داده است. نسخه خطی مطلع السعدین در دو جلد در کتابخانه دارالفنون کمبریج و نسخه بهتری نیز که تاریخ آن ۹۸۹ هجری است در کتابخانه کرایست کالج همان شهر موجود است (جلد سوم سوم تاریخ ادبی ایران تألیف برون صفحه ۴۳۰) نسخه خطی دیگری نیز که قدیمی تر از دو نسخه فوق‌الذکر است و در ربیع الاول ۹۱۱ یعنی ۲۴ سال بعد از وفات مؤلف استنساخ و چند صفحه از اول آن محذوف و ساقط گردیده در یک جلد در کتابخانه وزارت فرهنگ در تهران تحت شماره ۱۳۱۸ مضبوط است. یک نسخه خطی دیگر نیز از جلد اول این کتاب در کتابخانه مورخ شهیر مرحوم کسروی دیده شد که بعقیده فقید سعید در زمان مؤلف نوشته شده و خود کمال‌الدین در آن اصلاحاتی کرده است. چنانکه در مطلع السعدین ملاحظه میشود مرگ ابوسعید بهادر خان در قرا باغ مصادف با تولد امیر تیمور گورکان میباشد و کلمه «لود» که بحساب ابجد ۷۳۶ میشود ماده تاریخ این دو واقعه است، باین معنی که مردم بایستی از این دو بلای ناگهانی یعنی مرگ ابوسعید و تولد تیمور خونریز بدرگاه خدا پناه ببرند «م»

در خلال جریان اوضاع مذکور در فوق ، میرا بوالقاسم بکرمان معاودت و در آنجا تا زمان مرگ پدر حکمرانی نمود و بعداً برادرش با او مخالفت کرد و در ضمن مذاکرات صلح او را مقتول ساخت . کرمان سپس بدست اوزون حسن فاتح افتاد که در ۸۷۴ مأمور خراسان شد و سال بعد قائن نیز ضمیمه خاک کرمان گردید .

در ۸۷۸ هجری کرمان و فارس توأماً تحت حکمرانی شاه خلیل فرزند دیگر اوزون حسن درآمد و اوضاع تا ۸۸۲ بهمین منوال بود تا اینکه شاه خلیل با سلطنت رسید و الوند بیک پسر رستم بیک حاکم فارس و کرمان شد . این شخص تا ۹۰۶ مابین مقام باقی ماند و سپس با برادر خود سلطان مراد صلح و عراق و فارس و کرمان را باو واگذار کرد .

در همین اوان است که « اطانانیوس نیکیتین » (۷۴-۱۴۶۸ م) از طریق یزد و سیرجان به هرمز مسافرت نموده . این نکته را فراموش نباید کرد که حسن بیک همان شخصی است که مشارالیه « اوزون کاسالو » ضبط کرده یعنی اوزون حسن یا حسن بلند قامت که « دسپینا » دختر یکی از آخرین امپراطورهای طرابوزانرا (۱) موسوم به « کالیوچنا » بحباله نکاح در آورد و بتشویق « کاترینوزنو » برادرزاده دسپینا و سفیر ونیس یعنی سفیر همان دولتی که از پیشرفت قشون ترک در هراس بود آسیای صغیر را در ۸۷۷ مسخر کرد ولی بعداً مقهور سپاهیان سلطان محمد دوم شد . ونیسیها مجدداً اوزون حسن را بقشون کشی تحریص نمودند لیکن مشارالیه دیگر بعملیات سوق الجیشی مبادرت نوزید و طولی نکشید که رخت از دیار فانی بر بست و کشمکش های خانوادگی بسرعت هر چه تمامتر دودمان آق قویونلورا بطرف زوال سوق داد و وسائل تشکیل یک سلسله ملی را تسهیل کرد .

شیخ حیدر که با دختر اوزون حسن و دسپینا ازدواج کرد بتشکیل سلسله ملی مذکور در فوق ، نایل نگردید ولی پسر او شاه اسمعیل لیاقت بخرج داد و سلسله صفوی را تأسیس کرد . مشارالیه پس از فتح فارس عده ای سوار را مأمور کرمان کرد

(۱) طرابوزان یکی از ایالات ترکیه واقع در ساحل جنوبی دریای سیاه است که کرسی نشین آن نیز همین نام و ۵۵ هزار نفر جمعیت دارد . « م »

و مأمورین اعزامی بسهولت شهر مزبور را بحیطة تصرف در آوردند . در سال ۹۱۵ هجری ازبک‌ها از قاین بکرمان آمده این ناحیه را بباد غارت گرفتند ولی بالاخره بدست شاه اسمعیل شکست خوردند و در سال ۹۱۶ شیبانی خان سرکرده آنان در حوالی مرو بدست شاه اسمعیل مغلوب و کشته شد .

از اوضاع تاریخی کرمان تا مدتی بواسطه بعد مسافت آن از جبهه‌های شمالی و غربی ، اطلاعات مهمی در دست نمی‌باشد و نگارنده ذیلاً فقط بثبت صورت اسامی حکام کرمان در سنوات مختلف اکتفا می‌کند .

خان محمد تا سال ۹۲۰ میلادی حکومت داشت و در اوایل سلطنت شاه طهماسب ، احمد سلطان صوفی بحکومت این ایالت منصوب گردید و در حدود ۹۳۲ شاه قلی سلطان افشار زمام امور این‌خطه را بدست گرفت . این شخص در فتح قوچان بسرکردگی عده‌ای از افواج کرمان شرکت داشت و پس از او صدرالدین خان صفوی بحکومت رسید که پیشکار او امور را رتق و فتق می‌نمود . در سال ۹۷۵ هجری سپاهیان کرمان در جنگ گیلان شرکت کردند .

در ۹۸۵ سلطان محمود بحکومت رسید و در ۹۹۶ بکتاشی خان بسرولی خان بنمایندگی پدر امور کرمان را اداره می‌نمود .

در سال ۱۰۰۵ هجری گنجعلی خان زیگک دومین حاکم معروف کرمان بمقر ایالت وارد شد و لدی‌الورد با اصلاحات اساسی چندی شروع و ابنیة متعددی از قبیل کاروانسرا و بازار و آب‌انبار برپا کرد . یکی از این آب‌انبارها بقدری بزرگ بود که تقریباً ۲۰۰ سال بعد در حدود ۲۵۰ من سرب از قعر آن برای لطفعلی خان بیرون آوردند . یکی از میدان‌های آباد و دایر کرمان هنوز بنام گنجعلی خان معروف است . علاوه بر این اصلاحات عمده ، فوج مخصوصی از افواج کرمان در تمام جنگ‌های شاه‌عباس شرکت نموده‌اند و مخصوصاً در جنگ شماخی بندر معروف بحر خرمحل توقف کشتی جنکینسن فتوحات شایانی از خود بروز داده‌اند .

مأمورین گنجعلی‌خان بلوچستان را نیز بحیطة تصرف در آوردند و در هزار

وسی و یاک هجری مشارالیه بحکمرانی قندهار منتخب شد و در همان محل دار فانی را وداع گفت . پس از او فرزندش علی مردان خان بجای پدرجالس کرسی حکومت شد و درحین جلوس شاه صفی به مناسبت مرگ برادر عیال خود میرزا طالب خان صدر اعظم وقت به اگره (۱) رفت و بدربارشاه جهان (۲) التجا جست . بزتاچندی حوادث مهمی در این ناحیه رخ نداد و اینک صورت اسامی حکام و سنواتی را که بحکومت رسیده اند ذیلا مینگاریم .

طهماسب قلیخان	۱۰۳۵ هجری
امیرخان مهرداد	۱۰۳۸ هجری
جانی خان شاملو	۱۰۴۶ هجری
مرتضی قلیخان	۱۰۵۲ هجری
غورچی باشی	۱۰۷۷ هجری
محمد علی خان	۱۱۰۵ هجری

خلاصه قشون کرمان در نقاط دور از وطن به جنگ مشغول و در بغداد عده

(۱) از بلاد معروف هندوستان است . (۴)

(۲) شهاب الدین شاه جهان از امپراطوران مغول هند و از اعقاب بابر فاتح هندوستان است که در پشت پنجم نسب بامیر تیمور میرساند (طبقات سلاطین اسلام تألیف «استانلی لین بول» مستشرق معروف انگلیسی و ترجمه مرحوم عباس اقبال صفحه ۲۹۲ و صفحه ۲۹۷) شاه جهان از سلاطین شعر دوست ادب پرور بوده و برخی از شعرا و دانشمندان ایران از قبیل صائب تبریزی و کلیم کاشانی و میرابوالقاسم فندرسکی در اثر صیت اشتیاق او به هندوستان مسافرت و مدتی در آن مملکت توقف اختیار کرده اند . در میان مهاجرین ایرانی کلیم از همه زیادتر شیفتهٔ اوضاع هندوستان بوده و بسمت ملک الشعرائی دربار شاه جهان منتخب گردیده است . گویند یکی از سلاطین ترکیه مکتوبی بشاه جهان ارسال داشت و مشارالیه را بواسطه این لقب ملامت کرد و گفت چرا بایستی کسی که فقط پادشاه مملکت هند است لقب شاه جهان را روی خود بگذارد . کلیم بطرفداری ممدوح خود جواباً بیت ذیل را انشاء و انشاد کرد :

هند و جهان ذ روی عدد هردو چون یکی است

شاه را خطاب شاه جهانی مبرهن است

(جلد چهارم تاریخ ادبی ایران تألیف برون صفحه ۲۶۰ و ۴۰۸) (۴)

آن ها از هم متلاشی شد و تقدیر این بود که آسایش و رفاه اهالی این سامان بزودی تبدیل به مصیبت و بدبختی شود چه طولی نکشید که افغانه دون فطرت که از ضعف دولت ایران استحضار حاصل نموده بودند از راه نرماشیر یورش آوردند و حکمران گرجی محل را بقتل رسانیدند.

پس از این که محمود در این ناحیه بتاخت و تازم مشغول شد از استحکام قلاع کرمان اطلاع بهم رسانید و فهمید که به سهولت به نهب و تاراج شهر موفق نخواهد شد. در حین محاصره شهر نیز با حملات قوای اعزامی فارس که بدستگیری و امداد قوای محصور کرمان آمده بودند مواجه گردید لیکن سپاهیان وی ناگهان در موقعی که اکثر لشکریان مزبور سرگرم باده ناب بودند حمله ور شده آن ها را در باغین شکست دادند .

بنا بگفته ملکم (۱) لطف علی خان برادر فتحعلیخان صدر اعظم بود که افغانه را مغلوب نمود و آن ها را با اوطان خود هزیمت داد . برخی نیز معتقدند که اغتشاشات چندی در قند هار بوقوع پیوست و محمود ناچار عنان توجه را بسمت وطن منعطف ساخت و در سال ۱۱۳۳ هجری مجدداً بکرمان حمله کرد و شهر را بحیطة تصرف در آورد ولی قلاع شهر را نتوانست مسخر سازد . سال بعد به اصفهان رفته پادگان آنجا را در «کلناباد» يك منزلی شهر شکست داد و سپس اصفهان را تصرف کرد و هزارها نفوس از سکنه آن خطه را بقتل رسانید.

در ایامیکه نادرقلی قدسردانگی علم نمود و از راهزنی خود را بسلطنت ایران رسانید مهاجمین افغانی را نیز منکوب و مخذول ساخت و طایفه بلوچ هم آنها را در موقع مراجعت با اوطان خود تاراج و یغما نمودند .

در سال ۱۱۴۸ هجری که نادر افغانستان را مورد حمله قرارداد ، عده ای از

(۱) سر جان ملکم از مأمورین انگلیس است که در زمان فتحعلیشاه سه مرتبه بایران مأموریت پیدا کرد . برای اطلاع از عملیات او رجوع شودد بتاریخ مختصر ایران تألیف مؤلف همین کتاب و ترجمه نگارنده صفحه ۸۴ الی ۸۷ .

قشون کرمان بسرکردگی «امام وردی بیگ» ملتزم رکاب وی بودند و بنا بقول زرتشتیان، جماعتی از این طایفه نیز در جرگه قشون اعزامی کرمان با عملیات آنان شرکت داشتند.

در سال ۱۱۶۰ آخرین فاتح کبیر آسیا که کم و بیش جنون عارض وی گردیده بود وارد کرمان شد و پس از آن که بطور مطایبه اظهار داشت قلی بیگ والی این ناحیه زیاده از حد فریه و تنومند شده؛ امرداد تا مشارالیه را بزور بسوراخ دیواری فرو کنند. در موقع اجرای حکم سر آن بخت برگشته از تن جدا و منقطع گردید. نادر بعداً حکم داد آقا فتحعلی کلانتر شهر را هم طناب بیندازند و ۷۰ نفر از سکنه کرمان را نیز بقتل رسانده از سر آنها منار بسازند.

در موقع قتل نادر شاه در سال ۱۱۶۰ هجری هرج و مرج غریبی مجدداً در ایران حکمفرما گردید و مصادف با همین اوان افاغنه گویا باز بکرمان حمله کردند و محله زرتشتیان را که دارای حصار نیمه تمامی بود خراب و ویران ساختند. حصار مزبور را زرتشتیان با اجازه مخصوص نادر شاه در مقابل رشادت خود در فتح قندهار ساخته بودند. بنا بقول مورخین و مطلعین محلی؛ افاغنه محله زرتشتیان را در مهاجمات اولیه خود در زمان صفویه مطمور و منهدم ساختند ولی خود زرتشتیان در صحت این موضوع اظهار تردید میکنند و خرابی آنرا در موقع حمله بعدمیدانند.

شاهرخ خان افشار نیز از کسانی است که شهر کرمان را بحیطه تصرف در آورده و سیستانی ها و بلوچها را شکست داده و پس از نهب و غارت سیستان و اخذ هدایا و پیشکی های چند از تاراج و چپاول دست کشیده است. در بحبوحه این گیرودار ها اهالی کرمان گرفتار مخاصمه سرکشان و سرداران مختلف بودند باین معنی که چندی پس از غلبه شاهرخ خان افشار، ناصر خان از اهالی تارم بکرمان حمله کرد و طولی نکشید که مخدول و مغلوب شد.

در سال ۱۱۷۲ هجری که کریم خان زند از شرمحمد حسن خان قاجار آسوده شد باستحکام و تجهیز قوا پرداخت و خدا مراد خان را مامور فتح کرمان کرد، این

شخص شاهرخ خان را بقتل رسانید و زمام امور این ناحیه را بدست گرفت و مدت چهارسال حکمرانی نمود و بعداً در نتیجه حوادثی که حاکی از چگونگی اوضاع آن ایام است بقتل رسید .

یکنفر از اهالی کوهپایه موسوم به «تقی درانی» با زنی برای حکمران بامید دریافت انعام و افری تعارف آورد ولی نه فقط بوصول وجهی موفق نگردید بلکه مامورین حکومتی تفنگ او را گرفته مطالبه تعارف نیز نمودند . صبح روز بعد تقی بحاکم محل تنظیم و داد خواهی نمود ولی درعوض رسیدگی و احقاق حق مشارالیه را دستگیر و مضروب ساختند . لذا او نیز بمسکن و مأوای خود مراجعت و سیصد نفر از رفقای خود را جمع آوری و به شهر حمله کرد و پس از تسخیر کرمان مراد خان را گرفته بقتل رسانید (۱) کریم خان بمحض اطلاع ، محمد امین گروسی و یکنفر از رؤسای ایل افشار را مأمور دستگیری تقی نمود . دومی باعدم موفقیت به شیراز مراجعت کرد و در نتیجه چوب و افری خورد ولی اولی بدستگیری و مساعدت اهالی شهر ، متمرّد مزبور را مغلوب و سرانجام او را دستگیر و مقتول ساخت .

در زمان سلطنت کریم خان سید ابوالحسن محلاتی که از اعقاب مؤسس فرقه حشاشین (۲) بود چندین سال حکومت کرمان را داشت مشارالیه بانی عمارتی است که فعلاً مقر قنصلگری انگلیس می باشد . در زمان مرگ و کیل ، کرمان بزدر

(۱) لطفعلی آذر که تذکره آشکده را در اوان سلطنت کریمخان تألیف نموده در اواخر تاریخچه مختصری که راجع باوضاع زمان خود در مقدمه احوال شمرای معاصرین نوشته مدت حکمرانی این تقی را دو سال تعیین کرده و این شخص گویا در خلال این اوقات بتعمیر و مرمت مسجد جامع پرداخته زیرا مرحوم محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در جلد چهارم کتاب مرآة البلدان صفحه ۱۱۸ می نویسد که این مسجد را محمد تقیخان نامی در زمان کریمخان در سنه ۱۱۷۶ هجری مرمت نموده است . «م»

(۲) حشاشین از پیروان حسن صباح اند که مورخین فرنگ او را ملک العجبال لقب داده اند . برای اطلاع از عملیات مجیر العقول او که ۷۰ هزار نفر فدائی جانباز تهیه نمود رجوع شود بکتاب تاریخ و مخصوصاً مقاله « شرح حال حسن و تتبع در اطراف کلمه حشاشین » مندرج در شماره ۲ سال سیزدهم مجله ارمنان . «م»

معرض اغتشاش واقع شد و نگارنده رجاء واثق دارد که دیگر چنین بلیه عظیمی برای این شهر اتفاق نیفتد. خلاصه در نتیجه اغتشاش مزبور جماعت کثیری بیخنامان و سائل بکف گردیدند و تا با امروز اعقاب آنان در بازارهای شهر ویلان و سرگردان می باشند. هر قدر کریم خان رؤف بود و بارعایا بطور مهربانی سلوک مینمود بستگان و اقوام وی ظالم و خونخوار بودند.

لطفعلیخان که در سال ۱۲۰۴ بتخت سلطنت جلوس نمود از عناصر قابل و رشیدی است و در تاریخ ایران کمتر چنین مرد فوق العاده ای سابقه داشته است

لطف علی خان بموجب روایات مورخین محلی ایالت فارس را در سال ۱۱۹۶ هجری مورد حمله قرار داد و بواسطه فقدان آذوقه موفقیتی حاصل نکرد. چند سال بعد حاجی ابراهیم بوی خیانت کرد و او را بزحمت انداخت و سپس مالا عبدالله امام جمعه کرمان او را بدین ایالت دعوت نمود و بدین طریق شهر صحنه مبارزه و کشمکش مفاصمین زند و قاجار و منجر به تشکیل سلسله قاجاریه شد.

کرمانیها بهیچ وجه نسبت به لطف علیخان خوشبین نبودند و مرتضی قلیخان زرنندی که از طرفداران آقا محمد بود در ۱۲۰۸ هجری از طرف او به کرسی حکومت کرمان جلوس نمود.

خواجه قاجار از طریق «شهر بابک» و «مشیز» برای دستگیری رقیب حرکت و سنگرهای متعددی در سه میلی طرف غربی شهر بر پا نمود. در بادی امر لطفعلیخان در اراضی خارج شهر با قوای حریف تلاقی و دست و پنجه ای نرم کرد ولی سپس در شهر محصور شد و عاقبت بوسیله انداختن الوار روی خندق های شهر بسمت بم فرار و در آنجا کلانتر محل اسب او را پی کرد و دستگیریش ساخت (۱)

(۱) در کیفیت گرفتاری لطفعلی خان روایت مختلف است بعضی گویند لطفعلیخان با جهانگیرخان سیستانی و یکنفر دیگر از کرمان فرار کرد و جهانگیر خان بواسطه اضطراب نتوانست با او همراهی کند و به طریق دیگر افتاد. لطفعلی خان از کرمان تا بم را که ۴۰ فرسنگ مسافت دارد یک شبانه روز طی کرد و بسین گاه بدروازه بم رسید (بته در حاشیه صفحه بعد)

این قضیه که برای نقاشان زبردست موضوع جالب توجهی است آخرین مرحله عملیات قهرمان زندبشمار می‌رود باین معنی که پس از دستگیری چشمانش رامیل کشیدند و بالاخره بقتلش رسانیدند

کرمان در این موقع به مصیبت و بلیه عظیمی گرفتار گردید که تقریباً یک قرن دیگر نیز خرابیها و خسارات وارده آن جبران و ترمیم نخواهد شد. سپاهیان آقا محمد خان بیست هزار نفر زن و بچه را باسارت و کنیزی بردند و بموجب دستور این فاتح سفاک هفتاد هزار چشم از حدقه در آوردند و مشارالیه بوزیر خود خاطر نشان کرده بود که هر گاه از تعداد معین یکمده کسر باشد چشمان او در عوض کنده خواهد شد. فتحعلی شاه جانشین آقا محمد خان افغانه را از خبیص و نرماشیر خارج کرد و افغانها به «فهرج» (۱) آخرین پناهگاه خود هزیمت یافتند. کرمان سالهای متمادی خراب و ویران بود و نفوس آنرا عده‌ای کور و نابینا تشکیل میداد و حکومت آنرا محمد تقی نامی داشت.

در ۱۲۱۶ هجری ابراهیم خان ظهیرالدوله قاجار جد مادری مظفرالدین شاه مأمور کرمان شد و در ظرف ۲۴ سال بعد از این تاریخ شهر باز رو با آبادی نهاد و

(بینه حاشیه صفحه قبل)

محمدعلی خان برادر جهانگیرخان نزد وی رفت و از حال برادر پرسید. گفت از قفا میاید انوام جهانگیرخان تا ۳ روز انتظار کشیدند و چون خبری نشد چنان بنداشتند که گرفتار سپاهیان آقامحمدخان شده لذا اصلاح در آن دیدند که لطفعلیخان را گرفته بفتح قاجار تسلیم و بدینوسیله موجبات خلاصی جهانگیرخان را فراهم سازند پس دوراورا گرفته خواستند دستگیرش کنند اسب سواری او موسوم بغزال نزدیک بود خواست سوار شده فرار کند که اسب او را پی کرده چند زخم باورزدند سپس او را دستگیر و بریدی نزد آقامحمدخان فرستادند محمدعلی خان قاجار مأمور شد که او را بحضور بیاورد مقارن این حال جهانگیر خان وارد شد و جز تمکین و انقیاد چاره‌ای ندید. بعضی گویند قهرمان زند در قلعه بم بجدال پرداخته مغلوب سپاهیان آقامحمدخان شد و درصدد فرار برآمد که قشون دشمن اسب او را پی کرده دستگیرش ساختند. رجوع شود بجلد اول مرآةالبلدان و جلد نهم روضةالصفا «م»

(۱) این ایام ایرانشهر خوانده میشود. «م»

خرابیها و خسارات جنگ تا اندازه‌ای مرمت و نه تنها شهر جدیدی در طرف غربی مقر سابق احداث گردید بلکه قنوت متعدد و آبادیهای زیادی نیز ایجاد شد. ظهیرالدوله در ۱۲۴۰ هجری وفات یافت و عباسقلی میرزا پسر او با عده‌ائی یزد حمله کرد ولی قشون وی در « شمش » او را تنها گذاردند و خود او نیز ناگزیر بمازندران رفت. سپس حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه (۱) برادر حسنعلی میرزا والی فارس، مأمور کرمان شد و تا مدتی اعقاب و اخلاف وی در این ایالت بسر می‌بردند. چند سال بعد عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه از کاشان به یزد و کرمان که ظاهراً اوضاع آن نقاط مفشوش بوده حمله و هر دو شهر را بسهولت قبضه کرد.

در ۱۲۵۵ هجری آقا خان نوه نسید ابوالحسن محلاتی مأمور کرمان شد و پس از قلیل مدتی علم طغیان برافراشت و بم را متصرف گردید. فیروز میرزا بسرکوبی اورفت و مشارالیه گویا بواسطه عدم آذوقه کافی بدفاع نپرداخت و بتهران فرار کرده مورد عفو واقع شد و سپس بموطن خود یعنی محلات واقع در مغرب کاشان رفت و چند صباحی را به انزوا گذرانید و ضمناً عده‌ایرا با اسم آنکه عازم زیارت می‌باشند دور خود جمع و در ۱۲۵۶ بازبسمت کرمان عزیمت نمود. پس از ورود به یزد مراسلات و توصیه‌های جعلی بحکومت محل ارائه‌داد و درصدد اغفال وی بر آمد لیکن مشارالیه فریب نخورد و آقاخانرا تعقیب کرد و درحوالی شهر بابک او را شکست داد. آقاخان در این نقطه بتجهیز قوا پرداخت و عده‌ای از ایلات خراسانی و طایفه عطاءاللهی حلقه متابعت او را گردن گرفتند. فضلعلی خان قراباغی حاکم کرمان نیز قوای او را مورد

(۱) حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه مدوح میرزا حبیب شیرازی متخلص به حبیب و میرزا عباس بسطامی متخلص به مسکین میباشد که بعدها مشارالیه بمناسبت اسامی پسرهای خود از کنایه قآن و فروغ‌الدوله اولی را قآنی و دومی را فروغی تخلص داد (جلد دوم مجمع‌الفصحاء تألیف رضاقلی خان هدایت صفحه ۳۹۴) در مأموریت شجاع‌السلطنه بکرمان هر دو شاعر ملتزم حضور او بوده‌اند (تاریخ ادبیات ایران تألیف فاضل معظم آقای دکتر شفق صفحه ۱۹۵ و ۱۹۶) قآنی در فن قصیده‌سرایی و فروغی در غزل از اشعر شعرای قرن اخیر ایران میباشد. < م >

حمله قرارداد و آقاخان به لار و بعداً به بندرعباس هزیمت نمود و زمستانرا در آن محل سپری کرد .

اوایل بهار آقاخان مجدداً بسمت کرمان حرکت نمود و در «مشیز» به امید اینکه متابعین او بظرفداری وی قیام خواهند کرد بسنگربندی پرداخت ولی چون بمقصد نایل نگردید و افواج دولتی او را محاصره نمودند دومرتبه به بم گریخت و مدت یکسال در آن حوالی متواری بود . بعداً از بم خارج شد و در «ریگان» واقع در ناحیه نرماشیر شکست خورد و از طریق بلوچستان بقندهار و از آنجا بسند رفت . چندی پس از این مقدمه برادر وی ابوالحسن خان معروف به «سردار» از کراچی به بلوچستان حمله کرد .

بعد از فضلعلی خان طهماسب میرزا در سال ۱۲۶۲ الی ۱۲۶۸ هجری و سپس محمد حسنعلی سردار ابروانی تا ۱۲۷۲ و بعداً غلامحسین خان سپهدار تا ۱۲۷۶ که برای هیچیک اهمیت زیادی نمی توان قائل شد بحکومت رسیدند .

در ۱۲۷۶ محمد اسمعیل خان نوری به پیشکاری کیومرث میرزا مأمور کرمان شد و سال بعد با لقب وکیلالملکی مستقلاً رتق وفتق امور این ایالت باو تفویض گردید و با اینکه فقط ۹ سال حاکم آنجا بود بقدری در آبادی و عمران این ناحیه بذل مساعی کرد که حتماً بایستی او را در ردیف یکی از ولایه بزرگ ایالت کرمان قلمداد نمود . کم و بیش کلیه کاروانسرا هائی که تاکنون بر پامی باشد و بازارهای کرمان و بسیاری از دهات بوسیله این بزرگ مرد احداث گردیده است .

وکیلالملک در مسافرت به سیستان در اثر حرارت شدید تسابستان رحلت کرد و بعد از او حاج حسین خان پدر آصفالدوله بحکومت رسید و پس از قلیل مدتی کرسی خود را به مرتضی قلی خان وکیلالملک ثانی داد که بنا به گفته مورخین محلی

افتخار فتح «کوهک» (۱) نصیب او بوده است. پس از آنکه او نیز نه سال بانصفت و عدالت حکمرانی نمود حاج غلام رضا خان آصف الدوله کنونی برای مدت قلیلی مامور کرمان شد و بعداً فیروز میرزا یک سال حکومت کرد و پس از انقضای سال، پسر او سلطان حمید میرزا (۲) جای پدر را گرفت. این شاهزاده که پس از یازده سال حکمرانی در ۱۳۰۹ هجری درگذشت از لحاظ عشق مفرط به شکار نهایت شهرت را داشت و بعداً برادر او عبدالحسین میرزا فرمانفرما حاکم کرمان شد که در ۱۳۱۲ هجری معزول و پیر مردی هشتاد ساله یعنی صاحب‌دیوان نوه حاج ابراهیم یک سال زمام امور کرمان را در دست گرفت تا این که فرمانفرما مجدداً بحکومت کرمان منصوب شد و تا چند ماه پس از قتل شاه در ماه می ۱۸۹۶ میلادی در مقام خود باقی بود. سپس آصف الدوله برای مرتبه نانی مامور کرمان شد و در بهار ۱۳۱۷ هجری پیرمرد نود ساله ای یعنی حسن علی خان گروسی ملقب با میر نظام (۳)

(۱) کوهک واقع در بلوچستان است و قلعه‌ای در روی سنگ مرتفعی دارد که نسبت بسایر قلاع بلوچستان کمال استحکام را دارد و از اینبه قدیمی و قلاع نامی است که در سنه ۱۲۹۰ هجری و کیل‌الملک آجا را تسخیر و تصرف نمود. در قلعه کوهک مقبره‌ای است که مردم صاحب آن را دارای کشف و کرامات میدانند و در جنب آن چاهی بمق ۷۰ ذرع حفر گردیده که در موقع محصور شدن قلعه آب آن مورد استفاده واقع میشود و اهل قاعه معتقدند که در آن موقع آب جوشیده بالا می‌آید و بقدر ده پانزده ذرع می‌ایستد. رجوع شود به مرآة البلدان جلد ۱ صفحه ۲۷۳ «م»

(۲) باغ مصفا‌ی ماهان معروف بی‌باغ شاهزاده که اینک متأسفانه رو بخرابی نهاده از بناهای همین سلطان حمید میرزا است که ملقب به ناصر الدوله بوده. مرحوم میرزا عبدالحسین معروف به میرزا آقاخان بردسیری در زمان همین شاهزاده و بواسطه مظالم او از کرمان مهاجرت کرده و به اصفهان و تهران و سپس باسلامبول رفته است. رجوع شود بکتاب «۷۲ ملت» از سلسله انتشارات ایران شهر صفحه ۴۹ منطبعة برلین «م»

(۳) امیر نظام گروسی از رجال فاضل کار آگاه و فضیلت‌ذوست دربار ناصر و مظفری و ممدوح میرزا صادق خان ادیب‌الممالک فراهانی طاب‌الله‌تراه است که ابن‌دومی از اساتید مسلم و بزرگ قصیده سرای دوره مشروطیت ایران بشمار میرود. در زمانیکه مرحوم امیر نظام حکمرانی آذربایجان و کرمانشاه را داشته ادیب‌الممالک در هر دو سفر همراه او بوده است. رجوع کنید بدیوان ادیب‌الممالک صفحه ۱۵۷ چاپ وحید دستگردی اصفهانی. «م»

جای او را گرفت و پس از قلیل مدتی یعنی در ۱۹۰۰ میلادی رحلت کرد و در جنب مزار شاه نعمت الله ولی بدفن رسید. در فاصله چند ماه پس از فوت اوزین العابدین خان حمام الملك همدانی یکی از متمولین معروف ایران بکرمان رفت والی کنونی کرمان میرزا محمود خان علاء الملك (۱) است که چون مدتی سفیر ایران در اسلامبول بوده کرمان را تقریباً خارج از دنیای حاضر میداند.

(۱) میرزا محمود خان علاء الملك در زمان سفارت اسلامبول بموجب حکم دربار تهران بدستگیری میرزا آقاخان و حاج شیخ احمد روحی و میرزا حسن خان خبیر الملك اقدام کرد و مأمورین بابعالی آزادخواهان مزبور را جلب نموده مفلولا بسرحد ایران فرستادند. علاء الملك بعدها برای جبران نسبت هائیکه باو راجع بدستگیری این سه نفر وطنپرست غیور میدادند تاریخ آئینه اسکندری تألیف میرزا آقاخان را بتصحیح مرحوم میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل بهطبع رسانید. برای استحضار از جریان مفصل قضیه رجوع کنید بکتاب « ۷۲ ملت » چاپ ایرانشهر از صفحه ۵۹ ببعد. « ۴ »

این کهنه رباط را که هالم نام است
آرامگه ابلق صبح و شام است
بزمی است که وامانده صد جمشید است
قصریست که تکیه گاه صد بهرام است
عمر عجم

فصل ششم

از کرمان بیوشهر

علاوه بر آن چه در اطراف تاریخ ایالت کرمان نگاشته شد بعداً نیز اوضاع جغرافیائی و تاریخی کرسی نشین ایالت مزبور را در فصل جداگانه‌ای برشته تحریر خواهم کشید. پس از يك هفته توقف و رفع خستگی در کرمان، تصمیم گرفتم برای طی بقیه راه قاطرهای تازه نفسی تهیه و خود را از شر چارودار تر کمنی خلاص کنم ولی چون در جنوب شرقی ایران زیاد ترازشر والاغ استفاده میشود و قاطر خیلی کمیاب است ناچار رضا بقضا دادم و با همان چاروادارتند خومی که زندگانی را برای من تلخ و ناگوار ساخته بود تجدید پیمان نمودم.

در موقع حرکت بیوشهر تماماً جاده ایرا انتخاب کردم که نقاط بین راه در نقشه اینجانب ضبط نشده بود و تصمیم گرفتم علاوه بر ثبت اسامی قراء و قصبات، حتی الامکان نیز در اطراف هر يك تحقیقات لازم بعمل آورم.

از باغ کوچکی که در محله زرتشتیان با جاره من بود بطرف اولین منزل عرض راه یعنی به « باغین » حرکت کردیم و در آنجا از جاده طهران بسمت جنوب غربی منحرف شده پس از عبور از چندین دره و ماهور بکاروانسرای کشیف « خانه کوه » واقع در بالا دست جاده مستقیم کرمان خویر آباد رسیدیم. در کاروانسرای مزبور پیر مرد سالخورده ای را که دارای قیافه آرام و ملایمی بود ملاقات کردم و معلوم شد مشارالیه فرمانده فوج کرمان است و اینک پس از آنکه چندین ماه در سیرجان با اتفاق فرمان فرما در تعقیب « حسین خان بهارلو » بوده عازم مراجعت بمرکز منقطه مهوریت خود می باشد. سرکرده مقتدر مزبور نه علیه شاه بلکه علیه والی فارس علم طفیان برافراشته بود و بالاخره به مقصود خود نائل آمد و حریف او از میدان خارج و معزول شد.

از خانه کوه بآن طرف در عرض راه دو گذار موسوم به « گذار دختر » وجود دارد که ارتفاع هر یک نسبت بسطح دریا در حدود ۷۲۰ فوت است .

جاده بتدریج از سمت مغرب کوههای مقابل به جلگه حاصل خیز « برد سیر » که از آب رودخانه « لاله زار » مشروب میشود اتصال پیدا کرد. اسامی و تعداد خانوار ایلات این ناحیه از قرار استکه ذیلا درج میشود .

۲۵۰ خانوار	سرخی عرب خان	۶۵۰ خانوار	قتلو
۲۵۰	بدوئی	۲۵۰	نوشادی
۱۰۰	غربا	۲۰۰	بدوئی حاج کاکائی
۲۰	سرگداری	۸۰	سیاه جل
۷	ازاحه	۱۰	پشت گداری
۱۰	یعقوبی	۱۰	یونسی
۱۰	غیائی	۳۰	عسکر سیرجانی
۲۰	زلاله	۲۰	حافظی
۳۰۰	بلوچ	۵۰	مزنک
۸۰	پشت کوهی	۱۰	قماچائی

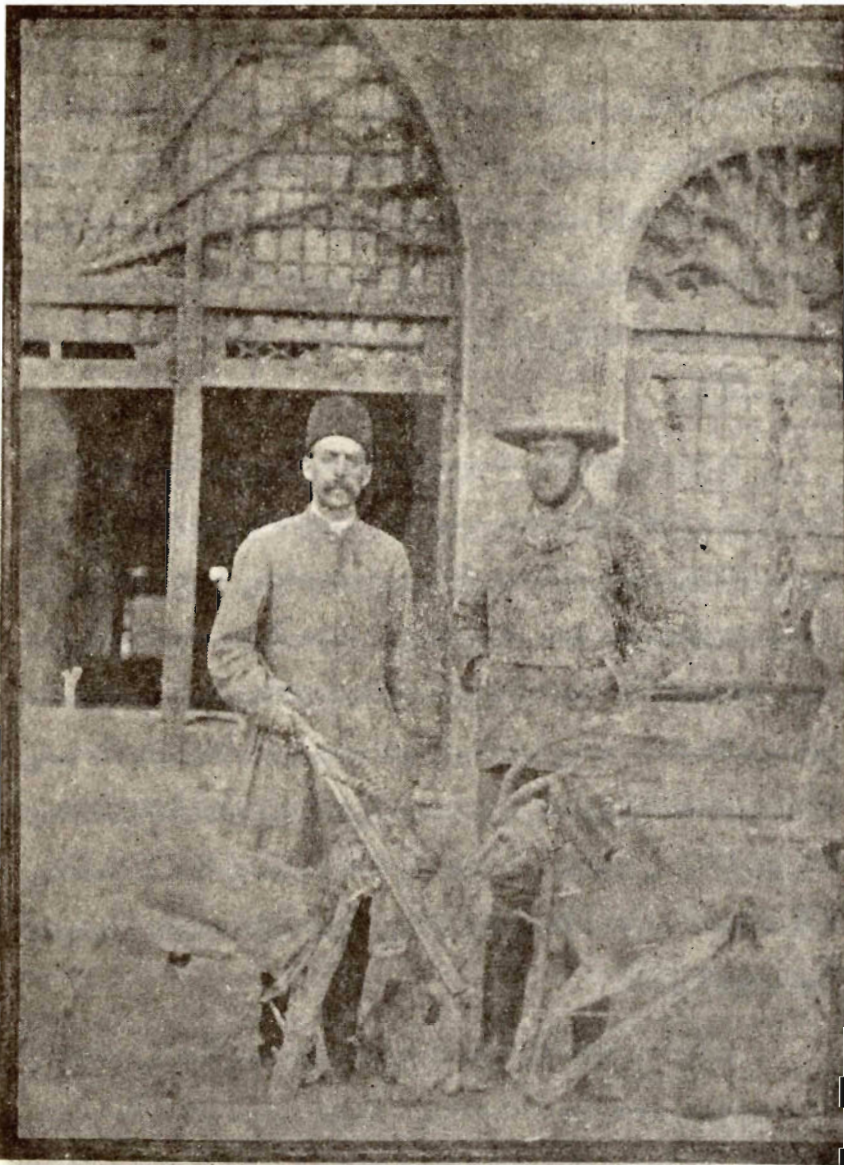
۱۰ خانوار	مصطفائی	۲۰ خانوار	احمد نظری
۶۰	گودری	۱۰۰	بدوی کوه پنج
۲۵	لرافشار میرحبیبی	۲۵۰	افشار عموی
۲۰۰	لر کوه پنجی	۵۰	ایلاتی
۷۰ خانوار	شیخ کوه سفیدی	۱۰۰ خانوار	معصومی کوه پنجی
مجموع ۳۲۳۲ خانوار			

در يك ميلي « مشیز » خرابه های شهری که یحتمل همان محلی است که از اراکه در تصرف داشته‌اند و مقبره « پیرجاسوس » که میگویند یکی از خدام علی ع بوده مشاهده میشود. بنای هشت ضلعی این مقبره که گنبدی نیز روی آن ساخته شده رو بخرابی و انهدام است. در محوطه داخلی آن کتیبه ای بخط کوفی روی دیوارها موجود و سبک نقش و نگار آن نیز شبیه به بنای « وقت ساعت » یزد است و قدیمی ترین قبر آنجا هم مربوط به سیصدسال قبل میباشد.

مشیز قریه ایستکه در حدود هزار نفر سکنه دارد و کرسی نشین برد سیر و مرکز پادگان کرمان میباشد و اغلب املاک آن خالصه است. در وسط این قریه قلعه‌ای جدیدالبناکه اینک رو بخرابی نهاده مشاهده میشود و این همان قلعه ایستکه « آفا خان » آنرا بحیطه تصرف در آورد و پس از فرار او به هندوستان مامورین دولتی آن را خراب کردند.

اینجانب نهایت اشتیاق را داشتم که از مشیز به پاریز بروم ولی بواسطه نبودن بلدچی همان راهی را که به سیرجان منتهی میشود پیش گرفته پس از عبور از شعب رود خانه لاله زار وارد تاج آباد شدیم. در وسط این دشت حاصلخیز هموار به جاده‌ای رسیدیم که از بهرام آباد به عباسی امتداد دارد و در زمستان مقدار زیادی بنبه از آنرا حمل و نقل میشود.

از « تاج آباد » بآن طرف تا ده میل راه از میان جلگه همواری میگذرد و ما پس از عبور از گردنه های جبال مقابل که میگویند پراز معدن مس است بسمت گذار



عکس فرزند میرزا سید علی و سرپرست ساینکس در بهرام آباد رفسنجان
 دو پروی بهرام آباد رفسنجان قیامت شده و چون میرزا سید علی در زمان فرزند بهرام
 رفته در آن زمان فرزند رفسنجان او را نگار کرده

۱- عبدالحسین میرزا فرمانفرما و سرپرستی ساینکس در بهرام آباد رفسنجان
 دو پروی صفحه ۱۰۴ (مربوط به صفحه ۱۰۶)

« مزار » که ۸۲۰۰ فوت ارتفاع دارد روانه شدیم . در جنوب شرقی ایران این اولین مرتبه‌ای بود که من بدون احساس حرارت از اراضی مرتفعی عبور میکردم . عده‌ای از ایلات فصل تابستان را در این حول وحوش بسر میبرند و در موقع عبور مانیز جمعی عرب در این ناحیه سکونت داشتند که زبان آنها را هیچ يك از همسفران مانیز فهمیدند . در این حدود بواسطه نداشتن بلد چپی و نبودن شاهراه ، زیاد تر از روی قطب نما حرکت میکردیم .

در بین راه رودخانه ایست موسوم به « گیودر » که بسمت شمال جاری است و در پائین دست برودخانه لاله زار متصل میشود . ما از رودخانه مزبور در نقطه‌ای که ناحیه سرد سیر را از پاریز منقطع میکند عبور کردیم و بواسطه نداشتن آذوقه ناچار حرکت را بسمت مغرب ادامه داده شبانه با وضع زار و تزار ، خسته و گرسنه به دیه کوچکی وارد شدیم . از اینجا تا « گود احمر » که بواسطه خاک قرمز رنگ خود باین اسم معروف شده چهارمیل مسافت است . در این حول وحوش چند معدن فیروزه یافت میشود که بعضی از آنها نزدیک جاده پاریز و بعضی نیز در بیست میلی شمال شهر بابک واقع است و ظاهراً مدتی پیش از آنها بهره برداری میکردند ولی از حفره های دانه کوهسار که مجدد آبر از گل ولای شده معلوم است که عملجات را کسی اجرت نمیداده و عده‌ای برای خود در آنجا مشغول کار بوده‌اند

در گود احمر چند ساعتی توقف و استراحت نموده سپس از حوالی رشته جبالی که مستور از برف بود حرکت را ادامه دادیم . از اینجا با نظری را از دو گدار بایستی گذشت که یکی از آنها ۸۶۰۰ فوت ارتفاع دارد . خلاصه شب وارد پاریز شدیم و خانه‌ای برای سکونت خود و همراهان کرایه کردیم .

اسمی ! ایلات پاریز بقر اذیر میباشد .

خانوار	۲۰۰	لری
‘	۱۰	رودخانه فریدونی
‘	۲۰۰	عرب حاج حسینی
‘	۶۰	بدوئی
‘	۱۰	لکو

۴۸۰ خانوار

پاریز در ارتفاع ۷۵۵۰ پا قرار گرفته و اطراف آن تمام باغ و دارای سه هزار نفر جمعیت است و اگر اولین نقطه ورود مهاجمین و غارت گران فیاریسی نبود زود رو باآبادی می گذاشت. از قرار ظاهر این وضع ناگوار از مدت ها باین طرف سابقه داشته و با آن که با تجهیزات خیلی مختصر رفع مزاحمت اشرار امکان پذیر پذیر می باشد باز هیچ یک از مأمورین دولتی تا کنون اقدامات مجدانه ای در این مورد نکرده اند.

اوایل شب از طرف والی کرمان پیغامی رسید مبنی بر آنکه ترازه از ورود اینجانب به پاریز اطلاع بهم رسانیده است و چون چند روزی را در گوداحمر توقف دارد بی میل نیست که در خلال آن ایام من از او ملاقاتی بعمل آورم. در بادی امر من از معاودت به گوداحمر اکراه داشتم ولی از طرفی چون عدم اجابت دعوت والی یکی نوع اسایه ادب تلقی میگردید ناگزیر بسمت گوداحمر حرکت کردم و پس از ورود به محل مأمورین دولتی مرا به چادر فرمانفرما که بفرانسه بمن خیرمقدم گفت هدایت نمودند.

عبدالحسین میرزای فرمانفرما در این تاریخ سی و سه سال بیشتر نداشت و نسبتاً کوتاه و لاغر اندام و نزدیک بین بود و چون زیر دست افسران اطریشی تربیت شده بود از رموز لشگری بطور سطحی اطلاعاتی داشت لیکن باز نسبت بسایر ایرانیها مرد مطلع با بصیرتی بشمار میرفت. فرمانفرما برای کسب اطلاعات جدید

عشق و حرارت فوق العاده ای نشان میداد و درد درک حقایق اعجاز میگرد. ایرانی ها از نقطه نظر ادب و تواضع و نشاط و سرزندگی شباهت تامی به نژاد لاتین دارند « کونولی » که صلاحیت کاملی برای اظهار عقیده در این مورد بخصوص دارد می نویسد مردم ایران از فرانسوی ها مؤدب ترند و در عین حال در بذله گوئی و مزاح نیز بر آن ها تفوق دارند.

در ایام مراوده خود با فرمان فرما بدون نکته اساسی متوجه گردیدم، یکی این که معظم الیه مثل امرای قرون وسطای اروپا بود و تمام کارکنانش از خرد و بزرگ مثل پیشخدمت برای او کار میکردند دیگر آن که در جریان کارهای اداری او تناسب وجود خارجی نداشت و کوچکترین یا بالعکس مهم ترین مشاغل را که بین زیردستان او اتفاق میفتاد شخصاً در ظرف چندین ساعت رتق و فتق مینمود این دو موضوع بطور کلی در باره عموم اشراف ایران که در اروپا تحصیل نکرده اند مصداق دارد. فرمانفرما حقیقتاً از عناصر زحمت کش و فعالی است که وظایف خود را با موفقیت انجام میدهد. خلاصه مشارالیه از این جانب دعوت کرد که تا بهرام آباد باتفاق او بروم و مهمان او باشم و با این که اجابت دعوت مزبور موجبات زحمت مرا بعد ها فراهم مینمود یعنی شدت حرارت هوا و روفزونی مینهاد باز برای اینکه بدین وسیله بخوبی از اوضاع داخلی زندگانی ایرانیها اطلاع حاصل میگردم تحمل حرارت شدید ایام بعد را سرسری تلقی نمودم.

پس از حرکت از گود احمر برای شکار پازن چندین تپه و ماهور را پشت سر گذاشتیم ولی از بخت بد توفیقی حاصل نکردیم. در « اوراف » واقع در حوالی جلگه وسیع رفسنجان چادر زده روز بعد با فرمانفرما و دو بیست نفر سواری که ملازم رکاب او بودند بشکار پرداختیم. نزدیکی بهرام آباد که کرسی نشین رفسنجان است دو روز در باغ مصفائی از طرف حکومت محل از ما پذیرائی بعمل آمد. ایل « خفاجه » که مرکب از شصت خانوار است تنها قبیله ایست که در این حول و حوش سکونت دارد. روز سوم نگارنده حرکت و با فرمانفرما تودیع نمودم و مشارالیه با نهایت رفت

و مهربانی از اینجانب دعوت کرد که زمستان را در بلوچستان به اردوی او ملحق شوم و بعد از آن چون چند روزی را با جمعیت زیادی مأنوس شده بودم تنهایی اندکی مرا اذیت میکرد. در مراجعت به گود احمر بسمت مغرب متوجه شدم و حوالی بعد از ظهر به قریه ای که در خاک یزد واقع و موسوم به «ده شتران» است وارد شده شنیدم که یک نفر مهندس اروپائی در این حوالی منزل دارد. طولی نکشید که مستر کمبل نیوزیلندی یعنی مهندس مزبور رسید و معلوم شد که در همین اواخر برای تهیه و صدور تنکلا و پوره باین حدود آمده و بواسطه عدم وسایل ارتباطیه به اخذ نتایج مطلوبه نائل نگردیده است.

بدیهی است دیدار یکی از هموطنان در ولایت غربت مسرت فوق العاده ای در نگارنده ایجاد نمود و این مسرت هنگامی افزایش یافت که مشارالیه راضی شد تا سه منزلی نیز با من همراهی کند. کمبل از زندگانی یکنواخت ده شتران و تهیه تنکار بوسیله عملجات و تادیه اجرت آنان اظهار دلتنگی میکرد و ضمناً معلوم شد که یکی دو روز قبل از ورود این جانب عده ای از ایلات فارس باین حدود آمده و قصد غارت اهالی را داشته اند ولی کمبل دهاتیها را جمع و از تجاوزات اشرار جلوگیری نموده است.

پس از ادامه حرکت، به «شهر بابک» که در جلگه حاصلخیزی واقع شده داخل نگردیده در قلعه قاسم که در چند هلی جنوب آنجاست توقف نمودیم. خرابه های نزدیکی این محل راهیگویند در سابق آتشکده زرتشتیها بوده و بنای شهر منسوب به بابک پدر اردشیر اولین پادشاه ساسانی میباشد.

بدبختانه شاه این محل را سابقاً به «کهندل خان» افغانی که از هیچگونه تعدی و اجحاف نسبت بر عایا خود داری نمیکرده تیول داده بود و مشارالیه نیز همه ساله هر فقره از مالیات های معمولی را متجاوز از پنج مرتبه وصول مینمود و علاوه مستخدمین و

اعضایش هم بغارت دهات اطراف پرداخته مردم را از هر جهت در فشار میکذاشتند. اهالی شهر بابک از طایفه عطاء اللهی و از پیروان آقا خان اند که هنوز هدایا و نذورات برای او میفرستند .

منزل بعد که به «رباط» منتهی میگردید مسیر ما بواسطه قرب جوار بکوبر بزرگ مرتفع ایران ، اراضی بایر و لم یزرعی بود که همه را خسته و فرسوده کرد . ارتفاع رباط در حدود ۶۲۰۰ پا میباشد . اراضی کوبر غیر از خطی که از آنراه زیاد ایاب و ذهاب میشود صاف و مسطح و نمکزار و غیر قابل عبور میباشد سه ساعت بعد از حرکت ، به نهر آب شوری رسیدیم و برای این که قاطرها از عقب برسند اندکی تامل نمودیم . دو نهر آب که با خط جاده تقاطع می کنند متناوباً در ده میلی رباط واقع شده و مرکز کوبر ظاهر آیین این دو نهر می باشد .

بعد از مدتی به ناحیه «هرات» رسیدیم که در یکی از واحات حاصلخیز ایران قرار گرفته و قراء معروف قاسم آباد ، فتح آباد و قصبه بزرگ تاج آباد که متجاوز از دوهزار نفر جمعیت دارد در همین حوالی واقع شده است . حاکم این ناحیه مرد نالایق بی عرضه ای بود زیرا موقعی که مشارالیه به ملاقات ما آمد تصادفاً خبر رسید که عربها در چهار میلی بغارت پرداخته اند و ما تصور کردیم که وی پس از اطلاع از این حادثه بلا درنگ عازم سرکوبی متمردين خواهد شد . ما بعنوان همکاری حاضر شدیم که در تدمیر اشرار با او کمک کنیم ولی او با نهایت خونسردی تشکر کرد و گفت ، فعلاً عجله ای نیست ، فردا » .

کمبل مرا بمعدن تنکلا برد و پس از باز دید محل چون ناگزیر بود که برای انجام ماموریت خود حرکت کند بعد از چهار روز با من خدا حافظی و مراجعت نمود .

چون جاده از میان دره و ماهور های « بوانات » نمیکذشت این جانب خطی را که بسمت شمال امتداد داشت در پیش گرفته حرکت نمودم . از نقشه اینجانب اطلاعاتی در خصوص این ناحیه بدست نمیآمد و نگارنده زیادتیر به تحقیقات محلی

میرداختم . خلاصه پس از طی مسافتی راه به قریه « ارارجان » رسیده توقف کردیم .
در اواخر قرن پانزدهم « جوزافا باربارو » مسافر معروف ونیزی گویا از
همین راه بیزد میرفته که مینویسد ، « ازده بیددوروزه به نقطه ای میرسید که «ورگری»
(ورکان) نامیده می شود و در ایام سابق شهر بزرگی بوده و اینک قریه کوچکی
بیش نیست .»

این موضوع نزدیک به یقین است که دو قریه موسوم به « ده » و « ترکان »
روی خرابه های محلی بنا شده که چهارصد سال قبل شهر بزرگی بوده و صورت آبادی
داشته است .

ناحیه یوانان که اینک بخاک آن وارد شده بودیم ارتفاعات زیادی دارد و هر یک
دارای دره های حاصلخیزی است که اشجار گردو در آنها زیاد دیده میشود . پس از اینکه
از چند تپه بائر مرتفع بالا رفته و بعقب نگاه کردیم کویر معروف از دور بسان دریای
بزرگ منجمدی بنظر می آمد و از طرف دیگر آبادی واقع در يك منزلی جلوفرح
فوق العاده ای در انسان ایجاد مینمود .

پس از تحقیقاتی که بعمل آمد معلوم شد چند معدن مس در این حوالی
می باشد . از معادن مزبور و معبر طویل آن ها که به کوه های مجاور منتهی میشود
بازدید بعمل آمد .

در تمام نقاط این ناحیه ذکر عملیات اشرار نقل مجلس مردم بود و ما چون
بسرعتی طریق مینمودیم بدزدانان مصادف نشدیم ولی پس از خروج از محوطه
معدن يك عده هفت نفری سوار با ما تلاقی نمودند و ناسه روز بعد مرتبا در نیم میل
مسافت ما را تعاقب میکردند .

در حوالی « مزینان » (۱) برومخانه ای رسیدیم که به « مروست » قصبه بزرگ
واقع در شمال ارارجان سرازیر می شود و صبح روز بعد چون معلوم شد که هنوز هم

(۱) مزینان را در خود محل بواسطه نزدیکی معدن مس ، « مسینان » نیز

آن‌عده هفت نفری از تعقیب ماصر نظر نکرده‌اند لذا تصمیم گرفتیم که این مرتبه هر قدر هم‌کنست حرکت را سریعتر ادامه دهیم تا شاید از شر این‌عده جنایت پیشه خلاصی بیاییم. تفنگ و طیانچه اینجانب هر دو خراب و معیوب و قن‌داق آنها شکسته بود ولی در عین حال نمایش آنها تأثیر مخصوصی در اشرار کرد و باعث نجات جان ما شد.

شب را برای استراحت چادر زدیم و ضمناً از دور مراقب اشرار ناامبرده بودیم که مبادا غفلتاً با حمله و اناثیه ما را غارت کنند. مسیر ما از اینجا بگذرد و بسمت جنوب و جلگه «ارسنجان» بود. این نقطه از نواحی گرم ایران است و نگارنده متأسفم که بواسطه تصادفات غیر منتظره فوق یعنی تعقیب اشرار به تحقیقات زیادی در این محل موفق نشدم. شب را به «باغ‌سیاه» واقع در کنار رودخانه‌ای که بسمت جنوب جاری است رسیدیم و خوشبختانه معلوم شد که تا شاهرآه یک منزل زیادتر باقی نمانده است.

روز بعد هفت نفر رفقای سابق مجدداً از دور نمایان شدند ولی چون جاده از اینجا با طرف از میان بیابان صاف و هم‌واری می‌گذشت اطمینان داشتیم که دیگر نمیتوانند مزاحم ما شوند. سپس از جلگه «پلوار» رد کرده از شاهرآه «مشهد مرغاب» که محل عبور سیم تلگرافخانه انگلیس است حرکت را ادامه دادیم.

خلاصه با عجله تمام بسمت شیراز روانه و در عرض راه بمستر جفری مفتش سیم تلگراف مصادف شدیم و معلوم شد که اغتشاش و شورش بزرگی در شیراز حکم فرما می‌باشد من در نتیجه همین بیش آمد از بازدید دقیق خرابه‌های استخراج‌شده و نظر نمودم و خوشوقتیم که پنج سال بعد برای جبران مافات و تماشای شاهکارهای تاریخی باین نقطه مراجعت و از سر صبر همه‌جا را واری کردم. حوالی شیراز چون اطلاع رسید که بشهر داخل نشوم ناچار بی‌باغ تلگرافخانه واقع در نزدیکی دروازه ورود نمودم و از طرف دکتر سکولی که میزبان با محبت کلیه مسافرین اروپائی است پذیرائی گرمی از اینجانب بعمل آمد.

اوضاع فارس بی‌تفریح نبود زیرا شیرازها تلگرافخانه خودشانرا اجباراً تعطیل نموده برای انفصال قوام الملک کلا نتر موروثی فارس در تلگرافخانه انگلیس متحصن

شده بودند. دولت با نظریه اهالی موافقت بعمل نیاورد و شاه تلکرافاً بوالی دستور داد که در استقرار سکون و آرامش شهر جهد کامل مبذول نماید. شیرازیها نیز بتدریج به اعضای تلکرافخانه سوء ظن حاصل کردند و بنای تهدید را گذاردند. کارکنان تلکرافخانه هم از ترس جان خود ناگزیر اداره مرکزی را تخلیه و بیابان واقع در هزاردرعی خارج شهر نقل مکان کردند و سپس شایع شد که مردم در صدند بیابان حمله نمایند. خلاصه شبها ما از صدای غلغله و غوغای جمعیت خواب و آرام نداشتیم.

یکروز اول طلوعه آفتاب تیراندازی شروع شد و ما بوسیله دوربین قوام الملک و سوارانش را که از بیرون دروازه و از هر سوشلیک می نمودند تماشا می کردیم. عده ای از ایل بهار لوبطرداری قوام قیام نمودند و در این زدوخورد چند نفری از طرفین مجروح گردیدند. یکی از سواران بدبخت قوام که در حین فرار گلوله با او اصابت کرده بود بدست اهالی افتاد و افراد جمعیت او را قطعه قطعه نمودند. بعد از ظهر قوام تلکرافاً بتهران احضار گردید و اهالی شیراز اظهار امیدواری می کردند که مشارالیه مثل جد خود حاج ابراهیم که فتحعلی شاه او را در دیک آبجوش انداخته است بجزای اعمال خود خواهد رسید.

روز بعد از شیراز حرکت کردم و پنجروزه یعنی درست بموقع برای سوار شدن بکشتی پستی وارد بوشهر شدم و خوشوقت بودم که ۱۳۰۰ میل مسافت را در ایران بدون ابتلای بیچگونه نقاهت یا مواجهه با بیش آمده ناگوار یابان رسانیده ام.

« بعضی اینک طایر نورافکن خاور بالهای
 زرین خود را کشود و دنیا را روشن ساخت
 شدت حرارت جانگزی آن تاب و توان را
 از همه موجودات این نقطه سلب و اشعه
 آتشی تا دل سنگ تأثیر میکند . خورشید
 مثل کوره حدادان برق میزند و اشعه سوزان
 آن ماهیان دریا را در آب چون نخ و
 ابریشم که در مجمر آتش متلاشی و نابود
 میشود میسوزاند و معدوم میکند . از آب
 و هوا آتش و نیران میخیزد ، شکار و تعجیر
 در اینحوالی بعد و فور یافت میشود یعنی
 سنگ های گرم بیابان آهوان بادیه را
 کباب میکند »

عبدالرزاق

فصل هفتم

خلیج فارس

در این فصل نویسنده مصمم است که در اطراف خلیج فارس که مکرر بان
 نواحی مسافرت کرده ام و ضمناً راجع ببعضی از بنادر آن که کشتی های پستی بان نزدیک
 نشده سطوری چند بنگارد .

خلیج فارس که متقدمین آنرا با اقیانوس هند و بحر احمر رو بهمرفته
 « ابروتریا » یا « اریتره » می نامیدند از نقطه نظر نکات تاریخی جالب نهایت توجه میباشد
 و احتمال میرود که در آتیه نزدیک یکی اروپائیان بدانسو بیشتر متوجه شوند و نزدیکترین
 راه مشرق زمین را از طریق خلیج تشکیل دهند . خلیج فارس با اینکه از قدیم الایام
 اشتها را تام داشته ولی باز هیچ دریای دیگری بقدر آن مورد شکایت کشتیرانان نبوده است

وهماره مسافری بحری شکایت می کنند که در خلیج هیچگونه موازنه‌ای وجود ندارد باین معنی که یا باد زیاد میوزد و دریا طوفانی میشود یا هوا بکلی ساکت و آرام می باشد - صخره های مضرسی که بمحاذات ساحل قرار گرفته و فقدان بندرگاههای جامع الاطراف و طوفانهای خطرناک و وجود خانواده های پست «ایکتیوفاجی» یا ماهیخواران (۱) در کنار دریا که هرگز بکشتی شکستگان کوچکترین تفقدی ابراز نداشته اند هر یک از طرفی مسافر بیچاره را در خلیج تهدید می کند. حرارت هوای این نقطه نیز که هیچگاه تخفیف حاصل نمیکند و فوق العاده موجب زحمت و ایدای اروپائیان می شود برای بومیان سواحل دریا بغایت مطبوع و دلپسند است و با مزاج آنان سازش دارد. میزان آب و هوای هر محل در آغاز پیدایش هر ملتی کمک شایانی بایجاد مدنیت آن ملت میکند باین معنی که سکنه نقاط بد آب و هوا و جانگزا ناچار برای تهیه لباس بشکلی می پردازند و بالنتیجه بیشتر با عوالم توحش و بربریت مأنوس می شوند.

بنا بگفته «بروسوس»، کلدیه بوسیله مخلوق دو بیکری که یک نیمه آن شیه انسان و نیم دیگر شیه ماهی و از دریای اژه تیره آمده معمور و آباد گردیده و مردم آنجا بوسیله او آداب زندگی را فرا گرفته اند. اسم این دو پیکر «آعانس» بوده که بلاشبه مشتق از نام «ایا» الهه کلدانیان می باشد ولی این افسانه بدون شک راجع بملت دیگری است که از راه دریا بکلده آمده اند و متأسفانه تا کنون غبار معمولات بیش از این از روی حقایق تاریخی برداشته نشده است.

از سرگذشت های بحر پیمایی تا کنون داستانی قدیمی تراز حکایت سارگن اول پادشاه کلدیه که در حدود ۳۸۰۰ سال قبل از میلاد آبهای مدیترانه را پیموده ثبت تواریخ نگردیده. نوهسین فرزند او نیز بر علیه سکنه «مگان»، که با قطعه اراضی مقابل جزایر بحرین منطبق می گردد، مجادلاتی کرده و بعقیده نگارنده متخصصین فنی در این نقطه بایستی بحفریات پردازند تا بیک سلسله حقایق تاریخی آشنا شوند.

(۱) در اطراف این ناحیه در فصل بعد بحث کافی بعمل آمده. «م»

از داستان‌های سه هزار سال قبل از میلاد چنین استنباط میشود که چند نفر از اهالی «نیتوک» که با «بحرین» کنونی منطبق می‌شود بمعیت جمعی از مردم «ملوخه» و «مکان» و «گبی» برای پیشوای روحانی «لاکش» واقع در «سومر» هدایائی برده و این خود دلیل بر اینست که در آن ایام روابط تجارתי همین طوائف این حدود برقرار بوده است.

تواریخ خیلی قدیمی فینیقی‌ها مشعر بر اینست که اصل آنها از نواحی واقع در طرفین فرات و دجله یا جزائر بحرین بوده و اینطائفه در موقع مهاجرت اسامی جزائر اوطان اولیه خود را بنقاط جدید اطلاق نموده اند، چنانکه طایر (سور) و ارواد با کمی اختلاف همان طایلس و ارادس واقع در حوالی مدیترانه است. علت مهاجرت فینیقی‌ها بنا بر روایات تاریخی خود آنها وقوع زلزله شدیدی بوده که اینطائفه را بمسافرت از طریق شام و سکونت در اطراف دریای مغرب ناگزیر و ناچار ساخته است.

تاریخ قریب یقین بحر پیمائی در خلیج فارس تقریباً از اواخر قرن هشتم قبل از میلاد شروع میشود یعنی از زمانی که «سناخریب» به پناهندگان جزائر خلیج حمله کرد و بوسیله کشتیهائیکه فینیقیان و یونانیان قبرسی برای او ساخته و از طریق مدیترانه آورده بودند بسر کوبی آنان عزیمت نمود. در استوانه «تیلر» شرح قضیه بدین هضمون ثبت گردیده «بقایای مردم (بیت‌پاکین) ارباب انواع محل را برداشتند و از دریای بزرگ «مشرق» عبور و در عیلام سکونت اختیار نمودند. من نیز با کشتی‌های سرزمین (هطی) از دریا گذشتم».

از داستان سناخریب بخوبی ثابت می‌شود که بحر پیمائی خلیج از قرن هشتم قبل از میلاد باینطرف سابقه داشته و احتمال هم نمیرود که از آن تاریخ بیعد در عملیات دریانوردی این آب‌ها و قفقه‌ای رخ داده باشد زیرا راههای خشکی از میان بیابانهای آسیای مرکزی امتداد داشته و همواره محل تاخت و تاز طوائف یغماگر بوده و طرقتی است که حتی در قرن بیستم نیز برای حمل و نقل امتعه تجارתי مناسب و مقتضی نمیباشد بابل‌ها نیز در زمان اقتدار، دامنه تجارت خود را از هر طرف بسط و توسعه دادند و

استعمال کلمات «برنج» و «طاوس» بهمان زبان اصلی هندی در منظومه‌های سوفوکلس و اریستوفانس (۱) شعرای آتن یعنی محلی که تا مرکز بابل مسافت زیادی دارد صحت این مدعی را بخوبی ثابت و مدلل می‌سازد.

بابل در موقع استیلای ایرانیان رو بتزل و انحطاط رفته و گویا در همان ایام روابط مستقیم آن با هندوستان تدریجاً موقوف گردیده است «نیرکاس» در ۳۲۶ قبل از میلاد خطی را که یک موقع مسیر محمولات تجارتي بوده مجدداً پیموده و بطور قطع اولین کسی نیست که از آنراه عبور کرده باشد. ضیق صفحات اجازه نمیدهد که در اطراف مسافرت مشارالیه که از مصب رود سند تا کارون امتداد پیدا کرده بتفصیل بحث شود ولی گاهگاه در موارد لازم باختصار باینموضوع اشاره خواهد شد ایرانیان نیز بشهادت منابع تاریخی خودشان هیچگاه بحریمها نبوده و از این لحاظ دوره بعد که بایستی مطرح مذاکره واقع شود قرن پنجم میلادی است که کشتی‌های ملاحان چینی آبهای فراترا شکافتند و در قرن نهم تا «سیراف» که بندر طاهری کنونی است مسافرت کردند و بعدها هرمز را آخرین نقطه مسیر خود قرار دادند (رجوع شود بکتاب ختا و راه آن مملکت صفحه ۷۷ چاپ پول) در تواریخ سلسله «تنگ» از سلاطین چین که در قرون هفتم و هشتم میلادی سلطنت داشتند خط سیر کشتیهای چینی و جزئیات مربوطه بطور تقریر و قطمیر شرح داده شده.

مسعودی (۲) اولین کسی است که در کتاب خود راجع باینقسمت از عملیات

(۱) سوفوکلس (۴۹۵-۴۰۶ قبل از میلاد) از شعرای بزرگ درام نویس یونان است که در آتن شهرتی بسزا داشته. از آثار او فقط ۷ قطعه تا کنون باقیمانده ولی معروف است مشارالیه صد قطعه درام تألیف کرده است اریستوفانس نیز از متقدمین شعرای بدله‌گوی یونان است و از آثار او ۱۱ قطعه تا کنون در دسترس از باب ذوق باقیمانده است. «م»

(۲) علی بن حسین بن علی مسعودی از علمای بزرگ فن تاریخ است. مسعودی در بغداد نشوونما نموده و بمصر و فارس و کرمان و هندوستان و بلاد چین و مادا گاسکار و عمان و ماوراء آذربایجان و گرگان و شامات مسافرت کرده است. مسعودی در ایام (بقیه در حاشیه صفحه بعد)

چینها اشاره کرده و مینویسد، یکی از شعب رودخانه فرات بطرف «حیر» جاری می شود. و از چین و هندوستان مرتباً چند فروند کشتی به بندر این محل رفت و آمد می کنند.

در قرن نهم؛ اعراب قدرت فوق العاده ای بهم رسانیدند و اوضاع بصره که «بالسورا» تحریف شده آنست؛ موجب تدوین حکایات و قصص الف ایله و منظومه «شرق درخشان» میلتن شاعر انگلیسی گردیده و تمام اقلیم آسیا را شهره آفاق کرده است. سنباد از همین بالسورا مسافرت طولانی خود را شروع نموده و با مطالعه جریان و گزارش های سفری بخوبی آشکار می شود که فقط یک قسمت محدودی از نقاط کنونی دنیا در آن زمان معلوم و معروف بوده است. همین ایام نیز نخلستان های بصره و شاخه کوچک آن محل مزبور منظره ای بخشیده که بایستی آن را ونس مشرق نامید و همواره اوقات متجاوز از ۲۰ کرجی نظیر همان زورقی که سنباد با آن مسافرت کرده در شط العرب مشاهده می شود.

در نتیجه هرج و مرج جاده بصره، راه کاروانی تبریز به عباسی مفتوح گردید و مقر حکمرانی هرمز که در بادی امر حوالی رود میناب بود بعدها بواسطه عدم امنیت به «جرون» انتقال یافت و محل مزبور حکم بازار مکاره دنیا را پیدا کرد تا هنگامی که یکی از بزرگترین حوادث تاریخی عالم یعنی ورود کشتی های اروپائی بآب های شرق بوقوع پیوست.

نتایج عظیم افتتاح اینراه بزرگ تجارتي قابل تردید نیست زیرا در غیر این ورت سکنه آسیا باروپا مسلط میگردیدند ولی در عین حال جای تأسف است که

(بقیه حاشیه صفحه قبل)

آخر سال ۳۴۵ در مصر اقامت گزیده و در سال بعد یعنی ۳۴۶ وفات یافته است. در این مسافرتها از بحث و دقت در اوضاع طوایف و ملل فروگذار نکرده و از تألیفات مهم او کتاب «التنبیه والاشراف» و دیگری تاریخ «مروج الذهب» و «معادن الجواهر» است. مستشرق معروف فرانسوی باریه دی منار کتاب دومی را که تاریخ امم قدیمه است و مؤلف از تاریخ اسلام تا سال خلافت مطیع بالله خلیفه عباسی را در آن ضبط کرده و از مآخذ اطلاعات محسوب میشود بفرانسه ترجمه نموده و در سال ۱۸۸۲ میلادی در پاریس به طبع رسانیده است. «م»

نمایندگان اسلاف ما اروپائیان در بدایت امر جز عنوان دزد دریائی نام دیگری نداشتند و برای انجام مقصود از اجرای هیچگونه ظلم و ستم فرو گذار نمیگردند. فجایع اعمال «البو کرک» درخلیج بقدری زیاد است که مطالعه آنها نیز انسانرا متأثر میسازد زیرا مشارالیه بقدری باسرای خود اذیت و آزار میرسانید که نگفتنی است باین معنی که دست و پای محبوسین را باصطلاح خویش برای «رضای خدا» بدون ابراز اندک شفقتی میبرید و آنها را ناقص الاعضا میساخت. متجاوز از یکصد سال برتقالیها بوسیله تسلط بهرمز، تجارت شرق را در دست داشتند و اوایل قرن هفدهم انگلیسها بتدریج وارد میدان مبارزه شدند.

بمقیده اینجانب یادداشت‌های «سرطوماس رو» اولین مأمور بریتانیا درهند که بطبع رسیده از نقطه نظر اوضاع آندوره انگلیسها نهایت قابل مطالعه و ملاحظه میباشد و از نکات برجسته آن محدودیت تجارت هندوستان در آن تاریخ است زیرا از تمام بلاد این مملکت محمولات چهار الی پنج کشتی زیادت در سال تأمین نمیگردید و از همین نقطه نظر کشتی موسوم به «جیمز» مأمور «جاسک» شد تا از آنجا با ایران باب تجارت و داد و ستد را باز نماید.

بنا بگفته «سرطوماس رو»، «جنک ایران و ترک، طرق تجارتی اروپا را سدود و در نتیجه اقمشه و پارچه های ابریشمی را در ایران کمیاب کرد و از طرفی مصرف کردن امتعه فراوان بریتانیا که بی مشتری مانده بود و امیدی نمیرفت باین زودیا در هندوستان از سر دفع شود تسریع یک سلسله اقدامات فوری را ایجاب مینمود» (رجوع شود بصفحه ۳۳۰ کتاب «رو») ولی اشکال قضیه نه فقط رقابت برتقالیها بلکه طبیعت خاص شاه عباس بود. این پادشاه با اینکه از قبول پیش کش و هدایا امتناع نداشت لیکن در معاملات تجارتی جز وجه نقد چیز دیگری قبول نمیکرد و از قضا خروج طلا و نقره هم از انگلستان در آن ایام جرم بزرگی بشمار میرفت.

در ۱۶۲۰ در حوالی جاسک دوقره جنک مهم دریائی بوقوع پیوست و در جنک اولی نتیجه قطعی معلوم نگردید ولی در محاربه ثانوی برتقالیها مغلوب شدند

و از خرابی کارخانه انگلیسها که ظاهراً در ۱۶۱۷ تأسیس گردیده بود جلوگیری بعمل آمد. دو سال بعد یعنی در ۱۶۲۲ انگلیسها هرمز را بدستاری شاه ایران متصرف شدند و لطمه‌ای پیرتقالیها وارد آمد که دیگر بترمیم و جبران آن موفق نگردیدند و از آن تاریخ تا کنون اوضاع تجارتي و نفوذ ما اگر چه گاهگاه دچار تزلزل شده ولی همواره روبرو تزايد و فزونی بوده است. در اوایل قرن نوزدهم قدرت و استیلاي دزدان «جواسمی» باندازه‌ای توسعه پیدا کرد که کشتی «میزوا» را پس از دوروز زد و خورد گرفته کلیه ملاحان آنرا از دم شمشیر آبدار گذرانیدند ولی بعداً از طرف مأمورین بریتانیا اقداماتی بعمل آمد که اعراب شریر دیگر پیرامون دزدی و قتل نکردند و همواره از ارتکاب این گونه اعمال شنیع احتراز نمایند. از اواسط قرن نوزدهم باین طرف انگلیسها بهر قیمتی که بود در استقرار و صلح و آرامش بندل مساعی کردند و فقط در مجمع الجزایر بحرین در سال ۱۸۵۹ مختصر اغتشاشی ایجاد شد باین معنی که شیخ جاسم در صدد تسخیر جزایر مذکور بر آمد و بعداً بجزای اعمال خود رسید و دو فرزند از کشتیهای بریتانیا موسوم به «اسفینکس» و «پیجن» چهل و چهار کشتی او را خراب و عده زیادی از آنها را توقیف نمودند.

خلیج فارس فعلاً بر از کشتی های بریتانیاست و در اکثر بنا در آن زبان اردو تکلم می شود و صلح در همه جای آن مستقر و حکمفرما میباشد بدیهی است اگر کشتیهای جنگی ما از آب های خلیج دور شود دزدی و غارتگری فوراً تجدید خواهد شد زیرا بقول یکی از اعراب منافع دزدی و تاراج این ایام بده برابر سابق افزایش یافته است.

خلاصه از بوشهر با کلنل طالبوت (سرالدلبرت کنونی) نماینده انگلیس مقیم آن بندر یعنی ماموریتی که لارد کرزن باهمیت آن در کتاب خود اشاره نموده بعزم مسقط سوار کشتی ندیم و در فاصله کوتاهی حوالی «لنگه» باقشنگترین بنادر خلیج که نخلستان های دلفریب و کوه مقابل آن منظره جالبی را تشکیل میدهد لشکر انداختیم.

لنگه از نقطه نظر اوضاع تجارتي حائز نهايت اهميت ولى تجارت آن اغلب بطور ترانزيت است. طرفى كه از اين بندر بداخله ايران امتداد دارد همگى صعب العبور مي باشد و همين نقيصه لطمه بزرگى بوضعيت بندرى لنگه وارد آورده است. از اذهناظر تماشاى اين بندر اجتماع عده كثرى است از اهالى كه همواره در كنار دريا با تير و تخته اى كه از آفريقا وارد مى شود به ساختن كرجى و بلم اشتغال دارند. لنگه تا چند سال قبل تحت فرمانروائى يگى از شيوخ جواسمى اداره ميشد ولى دولت ايران مشاراليه را دستگير و توقيف نمود و از طرف خود مامورى بحكمرانى آن جاكسيل داشت. در سال ۱۸۹۸ موقع توقف نگارنده در شيراز، شيخ محمد فرزند شيخ معلوع كه بدرود حيات گفته بود علم طغيان برافراشت و اغتشاش غريبى برپا كرد ولى بنا بمعمول يگى از امرائى محلى بسر كوبى او ماموريت يافت و غائله را خاتمه داد.

از لنگه بطرف بندر عباس كه در يگى از فصول بعد در اطراف آن بحث كافى بعمل خواهد آمد حركت كرديم و از آن جا با تحمل حرارت سوزان روانه مسقط شديم. بندر اين نقطه مضرس و جبال پشت آن طورى نزديك بهم قرار گرفته است كه سواى بندر تجارتي «مطرح» واقع در چند ميلى شمال آن؛ راه ديگرى بداخله مسقط وجود ندارد و تازه تا آنجا رانيز بايد از روى آب رفت و عبور از راه خشكى پياده رو بزحمت فوق العاده آن نميارزد.

از صخره هاى سياه رنگى كه مسافر ميگذرد اولين منظره اى كه جلب توجه ميكند همان قلاع قديمى پرتقالى هاست كه در سال ۱۵۸۸ ميلادى برپا كرده اند.

تا آن جا كه نگارنده اطلاع دارد تا كيون در مسقط سرشمارى نشده ولى تعداد جمعيت آن در حدود هشت هزار نفر است. سابق بر اين سلطان مسقط از عمان تا زنگبار را زير فرمان داشت ولى بعداً بموجب قرار داد منعقد در ۱۸۶۱ دولتبن شمالى و جنوبى از يكدى بگر تفكيك گرديد و فعالادوات بر بيطانيا ماهى هفت هزار روييه از اين بابت بسطان مسقط تاديه مينمايد.

مسقط هميشه مورد تنفر مامورين سياسى است و بمحض اين كه تصميم گرفته

میشود يك نفر را باین نقطه اعزام دارند فوری تقاضا مرخصی میکند . در خلال ایامیکه من با ایران سر و کار داشتم بکرات عدیده قنصول این نقطه تغییر کرد در حالیکه ماموریت مسقط حائز اهمیت است و اطلاعات کافی و جامعی هم از داخله مسقط هنوز بدست نیامده ولی از طرفی هوای آن جا غیر قابل تحمل است و کلیه حرارتی را که روز جبال اطراف جذب میکنند شب دفع نموده علاوه عمارت قنصولگری نیز باغ و بوستان ندارد . دولتین فرانسه و امریکا نیز در این نقطه نماینده دارند و روزها پرچم این دو کشور بر فراز عمارت نمایندگی آنها باهتر از درمیآید . اعطای امتیاز معدن زغال سنک این محل بدولت فرانسه در سال ۱۸۹۸ ، اضطراب و نگرانی فوق العاده ای ایجاد کرده است .

پس از حرکت از مسقط به بندر کنیف «گوادر» و از آنجا يك روزه به کراچی رسیدیم و بعد از هوای سوزان مسقط و شش ماه مسافرت، از هوای خنک این محل و تفریحات «باشگاه سند» کیف و لذت و آفری بردیم .

« وقتی خدای تعالی جهان را آفرید
بلوچستان را از مواد زباله خلقت بوجود
آورد » .

مثل بلوچی

فصل هشتم

بلوچستان

(۱)

از کراچی به «سیملا» و پس از دو ماه توقف به «راول پندی» که قرارگاه فوج بود عزیمت نمودم . چند هفته بعد مجدداً از طرف اداره امور خارجه نگارنده را برای اخذ تعلیمات بمنظور مسافرت ثانوی ایران بسیملا احضار کردند . سرگرد «برزیر کریک» از افسران بهداری گارد سلطنتی نیز با کسب اجازه عازم سفر گردید و برای نگارنده موجب خوشوقتی بود که از اطلاعات طبی او استفاده نمایم . مشارالیه در اطراف اوضاع و احوال کشور ایران قبلاً تحقیقات کافی بعمل آورده و مقدار زیادی نمونه نیز از آثار طبقات الارضی و نباتی همراه برداشته بود . مقامات مربوطه سلطان سخرو رانیز که از افسران فوج سوم سواره نظام پنجاب بود باختیار این جانب گذاردند و مشارالیه در ظرف چندین سالیکه در معیت نگارنده بود وظایف مرجوعه را با گشاده روئی و بشاشت انجام میداد .

در کراچی از مستر بوسمن رئیس کل تلگراف خلیج که هاموز نیم رسمی سیاسی

مکران است و تحت نظر نماینده سیاسی مقیم بوشهر انجام وظیفه میکند تحقیقات لازم نمودم و باتفاق اشخاص فوق الذکر و دوسوار و شش نفر مستخدم هندی حرکت کرده پس از قلیل مدتی به گوادر رسیدیم . در این محل در ضمن اخبار واصله شنیده شد که « شاهداد » معروف که يك موقع نزدیک بود مارژ مویرا بقتل برساند و ما ماموریت داشتیم راجع به او اطلاعاتی بدست بیاوریم در همین حوالی در خانه محقری سکونت دارد . « مند » را لانه دزدان مینامند و « رند های » محل از موضوع فرار کردن غلامان به گوادر بغایت خشمگین می باشند زیرا حاکم گوادر به تبعیت سلطان مسقط از برده فروشی جلوگیری بعمل آورده و این معامله نامشروع راقدغن کرده است .

صبح بعد که هوا کاملاً صاف و آرام بود به خلیج وسیع « چاه بهار » که بقول کاپیتن کریر سالمترین نقاط خلیج است و کشتی نزدیکتر از سایر بنادر به ساحل میرسد لنگر انداختیم . اراضی عمان و رأس « کوه لعب » واقع در جنوب غربی از وزش باد های موسمی بطرف چاه بهار جلوگیری بعمل می آورد . در جنوب شرقی چاه بهار نیز يك موج شکن طبیعی بشکل يك تخته سنگ بزرگ وجود دارد و چون عرض مدخل آن در حدود هفت میل ونیم و عمق آن دوازده میل است انداختن لنگر نسبتاً خالی از خطر میباشد .

قبل از این که شرح مسافرت خود را برشته تحریر در آورم بی مناسبت نیست شمه ای در اطراف ایالت بلوچستان که بین ایران و انگلیس تقسیم شده است بحث نمایم .

این ایالت بیابانی چنانکه در کتاب هرودت (جلد دوم صفحه ۴۸۵ چاپ رالینسون) ذکر شده جزو شهر بانی (۱) هفدهم داریوش بوده و آن پادشاه بزرگ

(۱) شهریان مخفف شتره پاون است که فارسی قدیم میباشد و ساتراپ باسین تلفظ یونانی آن است . رجوع شود بحاشیه صفحه هفتم کتاب « يك روز از زندگانی داریوش » تالیف فردیناند بوستی مستشرق معروف آلمانی و ترجمه فاضل معروف آقای دکتر شفق «م»

گویا «هپتاندو» یا پنجاب را از طریق بلوچستان تسخیر نموده است. يك فروند کشتی این پادشاه تحت فرمان دریا سالار یونانی خود موسوم به سیلاکس بدون ابراز کوچکترین هراس از سند عبور و سواحل گدروسیا (۱) و عربستان را کشف نمود. این حادثه که در ۵۱۲ قبل از میلاد بوقوع پیوسته تا حدی از عظمت کارهای اسکندر می‌کاهد زیرا مشارالیه ظاهراً اطلاع نداشته است که یونانیان قبل از او در دریای اریتره بحریمائی کرده اند.

در ایام اسکندر کبیر مکران را بواسطه قرب جوار دریا «ایکتیو فاجی» یا ماهی خوران و ناحیه مشرف بداخله کشور را گدروسیا مینامیدند.

سرطوماس هلدیخ ضمن مقاله «سخنی چند در اطراف اوضاع قدیم مکران» مندرج در صفحه ۳۸۷ روزنامه انجمن جغرافیای همایونی شماره آوریل ۱۸۹۶ مینویسد «مکران مرکب از دو کلمه فارسی «ماهی» و «خوران» یعنی ماهی خوران است که بتدریج در اثر کثرت استعمال تبدیل به مکران شده است» با این که کلمه ایکتیو فاجی نیز کاملاً همین مفهوم و معنی را میبخشد ولی به عقیده نگارنده داستان های قدیمی تری دارد.

کسانی که در تاریخ قدیم آشور تتبعات و تحقیقات کافی کرده اند بطور قطع نمیدانند که آیا «مکا» (۲) شبه جزیره سیناست یا اراضی مشتمل عمان واقع در ماورای بحرین. ولی در هر حال میکیان (۳) یا مکیان (۴) که در کتاب هردوت ذکر شده همان کلمه «ماگان» (۵) است که در کتیبه های قدیم نیز ثبت گردیده.

مکران از لحاظ باتلاقهای زیاد معروف بوده و از حیث اوضاع طبیعی شبیه ناحیه «ران کچ» (۶) است که در محادی آن واقع شده. این کلمه را به سانسکریت «آرانیا» (۷) یا «ایرینا» (۸) میگویند که بمعنی باتلاق است. بنا بر این آیانمیتوان احتمال داد که «ماکایرینا» (۹) بمعنی باتلاق مکا باشد؛ در حوالی سند مکران را با کان

(۲) گدروسیا را با بلوچستان کنونی منطبق کرده اند «م»

Magan - ۵ Mekian - ۴ Mykian - ۳ Mōka - ۲

Maka Irina - ۹ Irina - ۸ Aranya - ۷ Ran of Kach - ۶

مفتوح تلفظ میکند و در این صورت تردیدی نیست که مکران مرکب از دو کلمه ران (باتلاق) و مکا باشد.

مکران ناحیه ایست که تا مقسم اولین رشته جبال مهم ساحل دریا امتداد دارد و در حدود شصت میل وسعت آن می باشد. در بیست میلی ساحل جلگه ریگزار است که چند رودخانه از آن عبور میکند و گون نیز فراوان دارد. چون این رودخانه در اکثر نقاط از زیر زمین جاریست آب آن کمتر تبخیر و تلف میشود. اوضاع این ناحیه بایستی بمراتب بهتر از وضع کنونی آن باشد زیرا خاک آن نسبتاً خوب است و آب و مرتع نیز بقدر کفایت دارد.

در ماورای این اراضی يك رشته جبال قشنگی است که قلّه آن ها مقسم آب مکران را تشکیل میدهد. دگر بلند فورد مینوسد در ناحیه مکران واقع در ساحل دریا يك سلسله ارتفاعانی است که از شن و رس و ماسه تشکیل گردیده و مملو از مستحاثات و حیوانات و نباتات متحجر است که بطور تحقیق تاریخ قدمت آن ها تا کنون معلوم نشده (رجوع شود بکتاب کلدسمید جلد دوم صفحه ۴۵۲).

سرطوماس هلدینخ در صفحه ۳۱۹ کتاب «نقاط سرحدی هندوستان» بقدری خوب منظره این ناحیه را تشریح نموده که نگارنده ناگزیر دو سه جمله از کتاب نفیس وی را اقتباس مینماید. «توده های رس ورقه شده مضرس مثل ستون فقرات نهنک در اطراف فراوان است و نمک لزج مشعر بر این که سابقاً آب روی این نقاط را گرفته بوده همه جا مشاهده میشود. نهالهای گون نیز بساقه های زرد علفهای سال گذشته سایه میانداخت. این بود منظره ای که اکثر اوقات وسیله تماشای ما قرار میگرفت!»

آب از نشیبهای شمالی رشته جبال این حدود برودخانه های بمپور و ماشکید متصل میشود و هیچیک بدریا نمیریزد. قبل از مسافرت احتمال میدادیم که آب رودخانه بمپور به فانوچ که در باین دست موسوم به ریش است متصل می شود. اراضی واقع در طرف غربی این رودخانه تقریباً به لوت منتهی میگردد و در مشرق جلگه فرج در مقابل رشته جبال منظم شمال غربی ایران سلسله جبال است که در تمام خاک بلوچستان

وضعیت آن بارز و هویدا می باشد . اندکی بالا تر ناحیه « سرحد » واقع شده که دورشته جبال شمالی و غربی آن ، ارتفاعات این محل را از اراضی لوت واقع در مغرب و وادی خاران واقع در مشرق منفصل می سازد .

در ناحیه سرحد کوه معروفی است موسوم به کوه « تفتان » یا چهل تن که در ۲۰۰ میلی ساحل واقع شده و ۱۳ هزار پا ارتفاع دارد و گاهگاه نیز آتش فشانی میکند . در عصر « ایوسین » (۱) تمام این ناحیه زیر آب دریا بوده و حکایاتی راجع باین محل ورد زبانهاست که از همه معروفتر افسانه ایستکه کلدسمید بنقل آن مبادرت نموده است باین معنی که میکوبند یونس پیغمبر در « یونسی » واقع در سه منزلی جنوب تربت از دهان ماهی خارج شده و چند روزی را در آن حوالی در پناه کدوی بزرگی بسر برده است . در سمت مشرق این حوالی در جاده هرات ، قریه ای بنام « لنگر » برپا می باشد که بنا بگفته خانیکف لنگر گاه یا بندر دریای قدیم این ناحیه بوده . اگر چه بافسانه ها و حکایاتی که ورد زبانهاست آنقدرها نمیشود اطمینان کرد ولی معذک دو افسانه فوق باز دال بر این است که در ایام سابق آنهم نه درازمنه خیلی قدیم دریائی در این حوالی وجود داشته است .

حوزه مرکزی بلوچستان ایران بر از نقاط کوهستانی و آب آن نیز نسبتاً کافی است ولی کمتر از آن استفاده میشود و اگر جزئی توجهی نسبت به آبیاری محل مبذول گردد تنها همان رودخانه بمپور و سابل شرب عده زیادی را تامین میکند . سرحد تا چند سان قبل سرزمین دزدان و راهزنان بوده و این ایام نیز در این قسمت اصلاحاتی بعمل نیامده است . این ناحیه برای آبادی استعداد قابلی نشان میدهد و جلگه های مرتفع آن تا تفتان و سفید کوه امتداد دارد . قنواتی که در این محل حفر گردیده نتیجه بخش بوده و آبیاری که حاکی از کشت و زرع زمانهای سابق است در این حدود مشاهده می شود ولی معذک جمعیت آن قابل ملاحظه نمی باشد .

(۱) عهد ایوسین Eocene از عهد اربعه معرفه الارضی است . رجوع کنید

بصفحه دوم جغرافیای طبیعی کیهان «م»

افتتاح جاده کویته و سیستان بتدریج تأثیرات مهمی در این ناحیه بخشیده است و بلاشبهه در آتیه دولت انگلیس نمیتواند نسبت بتاخت و تازهای این حدود خونسردی و بیعلاقگی نشان دهد. جای بسی خوشوقتی است که این ایام مأمورین دولت ایران در صدد قلع و قمع اشرار این نواحی برآمده‌اند. تنها موضوع قابل تذکر تا این اواخر این بود که بلوچها هر کس را اسیر میکردند چون بازار برده‌فروشی نداشتند فوراً او را بقتل میرسانیدند و اگر ندرتاً اسرای خود را برای نوکری و غلامی نگاه میداشتند آنها را ناقص‌الاعضاء میکردند که دیگر موفق بفرار نشوند.

قسمت شمالی این ایالت یعنی ناحیه‌ای را که بلوچستان انگلیس میگویند و تقریباً تا حوالی هیرمند امتداد دارد تماماً بیابان بابر و لم‌بزرع است. رشته کوههایی که از منتهی الیه نقطه شمالی پنجاب تا دماغه منز حوالی کراچی امتداد دارد بمنزله سرحد شمال غربی هندوستان است و حد فاصل این بیابان قسمتی از دره سند بشمار میرود. چون در اطراف بلوچستان انگلیس در یکی از فصول بعد شرحی نگاشته شده لذا فعلاً بهمین مختصر اکتفا می‌شود.

از اصل و نسب طایفه بلوچ اطلاع صحیحی در دست نیست زیرا که اینقبیله گذشته از اینکه فاقد ادبیات قدیمی هستند بی اندازه جاهل و نادان و در عین حال متکبرند. سرهنری پتینگر معتقد است که بلوچها از نژاد ترکم‌ن می‌باشند ولی پرفسور الینسون میگوید بلوچ مفرس بلوس است که پادشاه بابل بوده و با نمود «پسر کوش» (۱) که در کتاب مقدس ذکر آن شده منطبق می‌گردد. بلوس و کوش بمرور ایام تبدیل بکوچ و بلوچ شده و وادی موسوم بکچ (۲) که آنرا کچ (۳) و کچ (۴) نیز می‌گویند در مقابل همان کلمات باین اسمها نامیده شده. بلوچستانرا در زمان ساسانیان کوسون (۵) میگفتند که آنهم یحتمل مشتق از کوش بوده.

(۱) رجوع شود به باب دهم سفر پیدایش از اسفار خیمه موسی آیات هشت

و نه و ده «م»

۲- Kech ۳- Kej ۴- Kach ۵- Kussun

فردوسی در شاهنامه صریحاً مینویسد که بلوچ‌ها در زمان انوشیروان سرزمین گیلانرا ویران و تباہ ساختند (۱) و بنا بر این گویا از طریق سیستان ببلوچستان مهاجرت کرده‌اند. در هر صورت تصور میشود که این طایفه از نژاد آریین باشند و اشعار و تصنیفات آنها حاکی از اینست که در زمان حضرت حسین بناحیهٔ کنونی آمده‌اند و چون حلب نیز در تصنیف‌های آنان زیاد تکرار می‌شود می‌توان احتمال داد که از اعقاب عرب باشند و با براهوئیا که از قرن هفدهم باین طرف قدرتی بهم رسانیده و تحت ریاست قنبرنامی بدستگیری یکی از راجه‌های هندوستان رفته و بالاخره علیه خود اوقیام و حکومت ویرا منقرض کرده‌اند تفاوت و اختلاف دارند.

نگارنده متأسفانه زبان بلوچی را خوب نمیداند ولی همینقدر میفهمد که زبان طایفهٔ براهوئی شیهه زبان یک فرقه از هندوستانها است و ابدأ شباهتی بزبان فارسی ندارد در حالیکه زبان بلوچ‌ها اگر ظاهراً با فارسی تفاوتی داشته باشد باز مأخوذ از ریشهٔ کلمات آریائی است. از طرفی براهوئیا کوتاه و گرد صورت و فربه ولی بلوچ‌ها بلند و لاغر اندام و باریک صورتند.

ماحصل کلام اینکه چون اعراب در موقع مهاجرت باینحدود زن همراه خود نیاورده‌اند ناچار با زن‌های ایرانی ازدواج نموده‌اند و اینک بلوچ‌های فعلی مختلط از نژاد عرب و ایرانی میباشند.

اصطخری (۲) مینویسد که مکرانها شیهه باعراب میباشند. از آثار ما قبل اسلام این ناحیه «گر بسته» است که معمولاً در دهانهٔ گردها برای آبیاری ساخته شده و بلوچستان شرقی یکموقع بواسطهٔ وجود همین گربسته‌ها جمعیت زیادی داشته‌است. کلنل ما کور در ۴۰ میلی گوادر چند بنای آجری قدیمی و چند سد سنگی کشف نموده‌است. مشارالیه در همین نواحی با مختصر حفریاتی استخوان زیادی بدست آورده و ظروف

(۱) رجوع شود به صفحات ۳۸۲ تا ۳۸۶ جلد چهارم شاهنامه چاپ خاور «م»

(۲) ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصلطخری در اصلطخر تولد و نشو و نما یافته‌است. در ۳۲۹ هجری به سیاحت پرداخته و ممالک از هند تا اقیانوس اطلس را دیده. از تالیفات او صورالاقالیم و مسالک الممالک حاوی اطلاعات جغرافیائی است «م»

سفالین و کارد های سنگی نیز پیدا کرده است . ما کله در سایر نقاط مکران نیز خانه های سنگی که یحتمل مقبره بوده و در محل آنها را « دتبه کوه » میگویند کشف نموده ولی از اینحفریات و از اکتشافاتی که در بحرین کرده نتیجه مطلوبی بدست نیاورده و تصور می رود که اگر چند نفر متخصص در اینحوالی کاوش هائی کنند و چند صباحی عملیات خود را ادامه دهند زحمات ایشان بی نتیجه نخواهد ماند .

ذیلا بدرج فهرست ناقصی از ایلات مهم و عمدۀ بلوچستان غربی و مکران مبادرت مینمائیم ولی این نکته را فراموش نباید کرد که طوائف بلوچ در نقاط مختلف پراکنده اند و درج اسامی آنها بترتیب معین خالی از اشکال نخواهد بود . اسامی ایلات هرناحیه نیز در ضمن فصولیکه راجع بآن نقاط است درج خواهد شد .

نام	تعداد خانوار	محل سکنی	
کیچکی	• ۶۰۰	پنجگور و کج	
بلیدی	• ۴۰۰	بلیده	
هلمک	• ۶۰۰	کلوه	
نوشیروانی	• ۱۰۰۰	خاران و پنجگورو کلورو بلیده	
بزنجو	• ۱۶۰۰	کلوه و کر و ازماره و بر	
نهرئی	• ۱۰۰۰	وادی بمپور و سرحد	
هوت	• ۱۰۰۰	باهو و دشتیار و لاشار	
آکازهی سدوزهی اسکانی	} رند	• ۱۰۰۰	مندویشین دشت
		• ۱۲۰۰	دشتیاری
کوده	• ۸۰۰	باهو و دشتیاری	
جدگل	• ۸۰۰	باهو و دشت	
شاهزاده	• ۳۰۰	کلمت و پسنی و کلنچ	
کلمتی	• ۱۰۰	کج	
رئیس			

مد	۱۶۰۰ خانوار	ارمازه و کلمت
لوطی	۱۲۰۰	باهو ودشت
درزاده	۱۰۰۰	پسنى و وادى پمپور
گورکج	۴۰۰	باهو و دشت و چاهبهار
لری	۴۰۰	نقاط مختلف
سنگر	۱۶۰۰	ارمازه و کلمت
وردلی	۱۲۰	کلنج و کج
بند	۱۲۰۰	» »

در فهرست فوق فقط بذکر اسامی ایلات مهم بلوچستان اکتفا شده که اکثر این عده هم در فصول مختلف سال تغییر مکان میدهند. راجع به ایلات مزبور اطلاعاتی در دست است که خالی از توجه نخواهد بود مثلاً کیچکی ها از اعقاب خانواده رچپوت میباشند که از اواخر قرن هفدهم در این ایالت سکونت اختیار نموده اند.

بلیدی ها از مسقط آمده اند و ملکی ها از اعقاب صفاریانند. انوشیروانیها نیز اعقاب طایفه ای هستند که شاه عباس آن ها را از حوالی اصفهان کوچانیده و ارامنه را بجای آنها سکونت داده است.

بزنجویی هایک تیره از براهوئی ها میباشند و نهر وئی ها ایل مهم بلوچستان ایرانند که سر کرده آن ها سردار حسین خان است. هوت ها نیز یک تیره از رندها میباشند که بیشتر از سایر ایلات بلوچستان با عراب شباهت دارند و از این رهگذر زیاده از حد بخود میبالند.

اکازهی و سدوزهی و اسکانی ها مدعی اند که اسلاف آن ها از حلب باین خطه آمده اند. طایفه معروف به شاهزاده خود را از نسل شاهزادگان قندهار میدانند. رئیسی ها نیز گویا از اخلاف غزها باشند و وردلیها هم از سندیان حدود مهاجرت کرده اند.

« تو راه مکران را بمن نشان میدهی
 و امر میکنی بدانسو حرکت کنم ولی در
 میان امر و فرمان تا اجرای آن فرسنگها
 تفاوت است. من هیچگاه باین سر زمین
 داخل نخواهم شد زیرا تنها اسم آن مرا
 بلرزه درمی آورد. »

سنان بن سلامه (۱)

فصل نهم

بلوچستان

(۲)

در فصل گذشته تا آن جا که توانستیم در اطراف بلوچستان کنونی بحث و
 راجع به اوضاع طبیعی و جغرافیائی و مسائل اختصاصی و نژادی سکنة آن قلمفرسانی
 نمودیم. اینک در این فصل گذارشات تاریخی بلوچستان را مطرح مینمائیم.

فردوسی در شاهنامه می نویسد که يك عده کوچ و بلوچ در جر که سپاهیان.
 کیهخسرو بودند و ضمناً این طایفه را به قوچ تشبیه کرده که سر تا پا مسلح میباشند و
 هیچگاه پشت بجنک نمیکند و علامت بیرق آنها تصویر پلنک بوده است (۲) اگر

(۱) سنان بن سلامه دومین حاکم عرب مکران است که مدت دو سال حکومت

این ناحیه را داشته «م»

(۲) اشاره باین اشعار است:

سکالیده جنک مانند قوچ	سپاهی ز گردان کوچ و بلوچ
برهنه يك انگشت ایشان ندید	که کس در جهان پشت ایشان ندید
همی از درفش بیازید جنک	درخشی بر آورده بیکر پلنک
رجوع شود به جلد دوم شاهنامه صفحه ۹۵ چاپ خاور «م»	

بلوچها چنانکه در فصل گذشته اشاره شد در بدایت امر در حوالی گیلان کنونی سکونت داشته‌اند مناسب‌ترین علامت بیرق آن‌ها شکل همین حیوان میباشد. چون درازمنه قدیم برخی از نقاط هندوستان گاهگاهی تحت تبعیت ایران بوده است لذا احتمال می‌رود عده‌ای از اهالی بلوچستان نیز از نژاد (دراویدی) سیاه پوستان آسیا باشند که هر موقع پادشاه ایران تسلط و اقتدار کامل داشته حلقه اطاعت او را گردن می‌گرفته‌اند اسکندر کبیر بطور قطع از مشرق به مغرب این ناحیه عبور کرده است ولی از آن تاریخ به مدت یک سال دیگر هیچ اطلاعی از اوضاع و احوال این حدود در دست نمیباشد.

فردوسی می نویسد اردشیر نتوانست بلوچها را که در آن زمان در گیلان سکونت داشتند تحت فرمان خود در آورد و بهمین مختصر اکتفا کرده و شرح و بسط دیگری نداده است. (۱)

چند قرن بعد بهرام گور پادشاه شیردل سلسله ساسانی بهندوستان لشکر کشی کرده و از قرار ظاهر در مراجعت جماعتی از لولیان را برای سرگرمی رعایای خود بایران آورده و با این که تصور می‌رود مشارالیه از طریق بلوچستان عازم هندوستان شده معذک جزئیات مسافرت وی ضبط و ثبت نگردیده است.

انوشیروان این طایفه را بواسطه تعرضات و تاخت و تازهای آنان قتل عام کرد و تا یک نسل بلوچها مطیع و متقاد بودند ولی بعد باز حرکات سابق خود را از سر گرفتند.

چاج پادشاه هندوی سند را می‌گویند در او ان ظهور اسلام به مکران رفته و چند اصله درخت خرما در کنار رودخانه‌ای که حدفاصل آن ناحیه و کرمان بوده غرس

(۱) اشاره به این اشعار است.

بکوشید با کار دانان پیر	بکار بلوچ از جمند اردشیر
نه از بند ورنج و نه بیکار و جنک	نید سودمندی با فسون ورنک
پوشید بر خویشان اردشیر	اگر چند بد این سخن ناگزیر
رجوع شود به جلد چهارم شاهنامه چاپ خاور صفحه ۳۸۴	﴿م﴾

ولوحه‌ای نیز مبنی بر اینکه در زمان چاچ پسر سیلاج این نقطه سرحد هند می‌باشد در آن محل نصب نموده است .

ایالت کرمان در سنوات اولیه اسلام بدست اعراب افتاد و طولی نکشید که بلوچستان نیز تسخیر شد . مویر در صفحه ۳۶۶ جلد سوم کتاب خود موسوم به «تاریخ خلافت» نوشته است که محمد بن قاسم در سنه ۸۹ هجری حاکم مکران بود و چند سال بعد ناحیه سند را متصرف شد ولی پس از مرگ ولید دامنۀ فتوحات اوسط نیافت و بمقر خلافت احضار گردید .

نهضت اسلام در ناحیه سند نهایت اهمیت را داشته ولی بطور محقق معلوم نیست که بلوچستان در ادوار اولیه اسلام متوالیا در تصرف مسلمین بوده است . اولین فرمانفرمای معروف این ناحیه یعقوب بن لیث صفاری می‌باشد که از سند تا شط العرب را زیر فرمان داشته ولی افسوس عمرو برادر او نتوانست این موقعیت مهم را حفظ کند و اسمعیل سامانی او را دستگیر کرد و در بغداد بقتل رسانید .

با این وصف تا چندین قرن بلوچستان تحت حکمرانی امرای صفاری باقیماند و طاهر از نوادۀ عمرو تا ۲۹۵ هجری ایالت فارس و کرمان و سیستان را تحت سلطه و اقتدار داشت ولی بعد از وفات او سلسله صفاری رو به ضعف نهاد و سلطان محمود غزنوی خلف را دستگیر ساخت و پسر خود را برای سرکوبی بلوچ‌هایی که به ایابچی او حمله کرده بودند گسیل داشت و مشارالیه حوالی خبیص شکست فاحشی بمتنردین مزبور داد .

اعقاب صفاریان از قرار ظاهر تا چندی در بلوچستان از امرای سرکردگان محلی بشمار می‌رفتند و نگارنده قبور جمعی از آن‌ها را که بلوچ‌های گویند مقبره ملوک کیانی است در محل دیده است . اخلاف کیانیان تا با امروز در سیستان سکونت دارند .

در قرن دهم مسعودی و اصطخری (۱) و ابن حوقل (۲) و در اواسط قرن دوازدهم ادریسی (۳) و ربی بنیامین و ابوالفدا (۴) از سیاحان معروف هر یک شرح مبسوطی راجع به بلوچستان در تألیفات خود نوشته‌اند. از کتب نویسندگان نامبرده این طور معلوم میشود که مکران ناحیه ای وسیع ولی در عین حال بایر و لم یزرع و بزرگترین بلده آن، شهر «کر» بوده که ادریسی آنرا «کروسی» ضبط کرده است و وسعت آنرا باندازه ملتان می نویسد. اصطخری محل مزبور را از بندرگاههای معروف این حدود میدانند و از اینر معلوم میشود «کر» واقع در مغرب چاه بهار که این ایام معدودی ماهیگیر در آن بسر میبرند سابق بر این شهر بزرگی بوده است.

ادریسی مینویسد از مکران شکر زیاد بدست میآید و با وجود آنکه طول مسافت هائیرا که برای بعضی از نقاط این ایالت تعیین نموده تا حدی خالی از حقیقت است ولی باز

(۱) رجوع شود بقسمت (۲) باورقی صفحه ۱۲۸.

(۲) ابوالقاسم محمد بن حوقل البغدادی الموصلی از نویسندگان قرن چهارم هجری است که از ۳۲۰ تا ۳۴۸ سیاحت اشتغال داشته و کتابش المسالك والممالك والمفاوز والمهالك نام دارد.

(۳) ابو عبد الله محمد بن محمد از مشاهیر جغرافیون اسلام است که بواسطه انتساب بخاندان ادریس بن عبدالله که در ۱۷۲ هجری سلسله اداره را در ناحیه سینة Ceuta واقع در مراکش تشکیل داده معروف به ادریسی شده مشارالیه در شهر قرطبه که از دارالعلمهای مهم زمان وی بوده به تحصیل علوم مختلفه خصوصاً جغرافیا و هیئت و نجوم و طب و فلسفه همت گماشته و در این فنون کسب اشتها نموده است. ادریسی به اغلب بلاد مهم عصر خود مسافرت و در سال پانصد و چهل و پنج هجری کتاب نزهت المشتاق فی الاختراق الافاق را برای راجر حاکم صقلیه (سیسیل) ایتالیا بزبان عربی تألیف کرده این کتاب را که از جمله کتب سود مند در علم جغرافیا بشمار میرود ژبر Joubes فرانسوی (۱۷۷۹ - ۱۸۴۷) بزبان فرانسه ترجمه و در دو جلد بسال ۱۸۴۰ در پاریس بطبع رسانیده است «م»

(۴) اسماعیل بن علی بن محمود ابوالفدا در ۶۷۲ در دمشق متولد شده و در حوالی ۷۳۲ هجری در گذشته است. از تألیفات او «تقویم البلدان» است در جغرافی که رینو Reinuid (۱۷۹۵ - ۱۸۶۷) مستشرق فرانسوی آن را بفرانسه ترجمه نموده است «م»

بخوبی معلوم میشود که مکران در قرن دهم شاهراه بزرگی بشمار میرفته و بمراتب آبادتر از مکران قرن بیستم بوده است .

دیلمیان نیز در ۳۰۴ هجری بلوچستان را تحت تصرف داشته اند زیرا بنا بر وایات تاریخی ابوالفوارس در کرمان و بلوچستان تجهیز قوا کرده و به برادر خود سلطان الدوله شوریده و همچنین در چهارصد و نوزده که عازم جنک شیراز بوده در کرمان و مکران بجمع آوری قوا پرداخته است .

محمد ابراهیم در تاریخ سلاجقه که يك قسمت از مندرجات آن نقل از کتاب عقد العلی میباشد می نویسد جمعی از طایفه کوفج در جیرفت مجلس زمی بمناسبت ازدواج یکی از امرای خود تشکیل دادند که اکثر سرکردگان آن هادر آن مجلس حضور داشتند و غفلتاً ملك قاورد بآن ها حمله کرد و سران آن طایفه را بقتل رسانید . پس از این واقعه گویا مکران تابع حکومت کرمان بوده است زیرا احمد علیخان مورخ (۱) می نویسد مالیات ابریشم مکران در زمان طغرل شاه (این شخص از ۵۵۱ هجری تا ۵۶۳ حکومت داشته است) در حدود سی هزار دینار و کمربند و طیس نیز نصف آن مبلغ بوده و از این رو معلوم میشود که بلوچستان در آن ایام ضمیمه منطقه حکمرانی کرمان بوده است . چند سال بعد این ایالت میان دو پسر طغرل شاه تقسیم گردید و بردسیر و سیرجان و جیرفت و خبیص که چهار ناحیه بشمار میرفت به ارسال شاه رسید و بمکران یعنی دو ناحیه فقط بدست بهرامشاه افتاد .

افضل کرمانی که در اواخر قرن دوازدهم یعنی در زمان ملك دینار کتاب خود را تألیف کرده در اطراف بلوچستان بحث نمیکند ولی اقتباس این دوسه جمله از کتاب وی بی فائده نمیباشد . « و از خصایص کرمان ثمرتیز (طیس) است که از آن جا مال های و افراز عشور تجار و اجرت سفاین بخزاین پادشاه رسید و اهل سند و هند و حبشه و زنج (زنگبار) مصر و دیار عرب از عمان و بحرین را فرضه آن جاست و هر مشک و عنبر و نیل بقم و عقاقیر هندی و برده هند و حبشی و زنگی و معملهای لطیف و ساد ها

(۱) احمد علیخان کرمانی مؤلف کتاب تاریخ سالاربه است

پراکین و فوطهای دتبلی و امثال این ظرایف که در جهان است از این نغبرند و به جنب تیز ولایت مکران است که معدن فایند و قند است و از این دیار بجملة اقالیم کفرو اسلام برند. (۱)

از طرفی مضمون نگارشات ادیسی با مضمون فوق متناقض است زیرا مشارالیه مینویسد که طیس بندر کوچک و محقری است. محمد ابراهیم در تاریخ سلاجقه می نویسد که قوافل تجارתי عراق در موقع نا امنی جاده هر مز از طریق طیس بدریامیروند. خلاصه معلوم میشود که عمران و آبادانی مکران در این ایام بواسطه فقدان ابریشم و شکر روه انحطاط گذارده است.

مورخین اوایل قرن سیزدهم مینویسند که کوچها و بلوچها طوایفی هستند که در گرمسیر سکنی دارند و این ایام با تاج الدین شاهنشاه امیر هر مز صلح کرده اند. اصطخری می نویسد که بلوچها در بادیه کوه قفص بسر میبرند که زرتشتیان آنرا کوچ میگویند و از همین لحاظ است که آن طایفه را کرچ یا بلوچ مینامند.

ملك شجاع الدین زوزن مصادف با استیلای چنگیز خان بمپور را بحیطه تصرف در آورده و سال بعد به کج و طبس لشکر کشی کرده و هر دو شهر را متصرف شده است. طبق روایات تاریخی، بلوچستان از زمان مرگ طغرل شاه بن محمد شاه تاجپهل و پنج سال بعد، از تحت تابعیت کرمان بکلی خارج شد و هر ناحیه ای برای خود حکمران مستقلی پیدا کرد.

چنانکه در فصل پنجم اشاره شد جلال الدین در مراجعت از هندوستان از طریق مکران برای مبارزه با مهاجمین مغول عازم ایران گردیده و همچنان که تذکر داده شد جغتای پس از سقوط هرات به مکران رفت تا ارتباط جلال الدین را باقوای امدادی مقطوع نماید.

مار کوبلو در اواخر قرن سیزدهم هنگام مراجعت از چین از حدود مکران عبور کرده و اگر چه تصور نمیرود که او در ساحل پیاده شده باشد معذک

(۱) رجوع شود بقصدالعلی چاپ آقای عامری صفحه ۷۰ و ۷۱ «م»

می نویسد «کسمکوران (۱) ناحیه ایستکه اهالی آن پادشاه مستقل و زبان مخصوصی دارند و بعضی از آن ها بت پرست و برخی تابع دیانت اسلامند و چون آگاه برموز تجارت می باشند از مرز داد و ستد و صنعت اعاشه و ارتزاق میکنند و امتعه زیادی با طرف چه از طریق خشکی و چه از راه دریا حمل می نمایند و خوراک آن ها برنج و حبوبات و گوشت و شیر است که بعد و فور در این ناحیه یافت میشود» (مار کوپلو چاپ یول جلد دوم صفحه ۳۳۴)

فراوش نشود که لفظ کسمکوران مر کب از دو کلمه کچ و مکران است که حتی این ایام نیز مورد استعمال دارد. بنا بر روایت مار کوپلو بطرف مغرب و شمال غربی که میرود آخرین ایالت تابع هندوستان همین کسمکوران می باشد. در این قسمت گفته سیاح ونیسی با نگارشات پلینی مطابقت دارد که می گوید «اکثر اشخاص سند را سرحد غربی هندوستان محسوب نمی کنند و چهار شهر بانی این طرف رود خانه یعنی گدروسی (۲) و آراشوتی و (۳) آری (۴) و پارو پامیسادی (۵) را نیز ضمیمه خاک سند میدانند» (تاریخ پلینی فصل ششم صفحه ۷۸)

در قرن چهاردهم تا چند سال اطلاع زیادی از اوضاع بلوچستان در دست نیست ولی مسلم است که سلطان حجاج که در زمان قراخانیان از مدعیان حکمرانی کرمان بود از راه بلوچستان به هند گریخته و باز مراجعت کرده است.

در اوایل قرن پانزدهم که تیمور خاندان مظفر را منقرض ساخت کرمان را به امیرادو کوی سپرد و این شخص جلال الدین جمشید را به بلوچستان فرستاد و مشارالیه محل مزبور را تا حوالی کچ بیاد غارت گرفت.

عبدالرزاق که از طرف شاه رخ مأمور هندوستان بوده و در سال ۱۴۴۲ از کرمان عبور نموده امیر حاجی محمد را در مراجعت از فتح بنیول ملاقات کرده

Arilii (۴) Arachoti (۳) Gedrosi (۲) Kesmacoran (۱)

Paropamisadae (۵)

است. بنیول شاید تحریف شده بمپور یا بنپور باشد چنانکه بطینگر نیز بنپور ضبط کرده است.

در اواخر قرن پانزدهم بلوچ ها به ملتان رفتند و اوایل قرن شانزدهم عده زیادی از مکران تحت ریاست میرچا کرزند بسمت مشرق مهاجرت و در همان ایام به پنجاب عزیمت نمودند. لانگورث دیمزعلت این مهاجرت را سخت گیری و تضيیقات مغولها میدانند. مقبره میرچا کر در سنغرواقع در ناحیه منتگمری است و ظاهر آن صنیفات بلوچها در همین تاریخ ساخته شده.

در زمان سلطنت شاه عباس در ۱۰۲۲ هجری دومین والی مهم کرمان گنجعلیخان از طریق جیرفت به بلوچستان رفته و نظر بخرابه های زیادی که نگارنده در موقع مسافرت خود در آن حدود مشاهده کرده تصور نمی شود که این ناحیه در آن ایام بایرو لم یزرع بوده است.

خلاصه ملك شمس الدين كه مقبره او را مؤلف در كوهك تماشا کرده و شرح آنرا بعداً در فصل بیستم خواهد نگاشت به تجهیز قوا برداخته و از نواحی مختلفه مکران عده ایرا جمع آوری نموده و با قوای دولتی جنگیده و بالاخره در کوچکروان يك منزلی بمپور مغلوب و دستگیر شده است. گنجعلیخان ملك میرزا را که اوهم از طایفه صفاریان بود بجای وی بهکرمانی بلوچستان منصوب کرد. چندی بعد ملك میرزا پیش کشی قابلی به شاه تقدیم نمود و بلوچستان مجدداً مستقل شد. «کمود و رو گوین» که در فاصله ۱۷۲۱ و ۱۷۲۳ در دنیا مسافرت نموده می نویسد که در ۱۷۰۱ چهار هزار بلوچ به بندر عباس حمله کرده و شکست خورده اند. پس از انقراض صفویه و استیلای محمود افغان جماعتی از بلوچها با ملحق شدن ولی در موقع شکست و فرار اشرف، او و همراهانش را غارت و تاراج کردند.

در اواسط قرن هفدهم قنبر سر کرده جماعتی از شبانان براهوئی را، یکی از راجا های هندوستان، به کمک ظلییدتا با افاعنه جنگ کند ولی مشارالیه مستقلاً زمام امور را بدست گرفت. از این تاریخ بعد از چگونگی اوضاع خبری نداریم تا زمانیکه نادر

هندوستان را فتح کرد. در این موقع عبدالله خان نامی که از نواده قنبر بود حکمرانی داشت و نادر او را تغییر نداد و وی در یکی از محاربات بعد مقتول شد. نصیر خان پسر دوم عبدالله خان بجانشینی پدر منصوب گردید و بعد از مرگ نادر چون داعیه استقلال داشت با احمدخان درانی جدال کرد و پس از اینکه شکست خورد اقتدار او را برصمیت شناخت.

در ۱۱۵۰ یا بنا بر روایت دیگری سه سال بعد، پیر محمد بیکری یکی سابق هرات بهمراهی امیر محبت از اجداد عبدالله خان، که این او آخر حاکم «گه» بود از طریق جیرفت به بمپور حمله برد. ملک شیر خان که از اعقاب صفاریان بود در کج و خاران به تجهیز قوا پرداخت و در محلی که فعلا موسوم به چیل نادر (۱) است تلافی فتنین شد. ملک شیر خان با این که مقاومت شدیدی بعمل آورد بالاخره بقتل رسید و طرفداران او پس از هفتصد نفر تلفات رو بفرار نهادند. ملک اردشیر فرزند امیر مقتول موقعیت خود را در بمپور مستحکم ساخت و در صدد مقابله بر آمد ولی ایرانیان از محاصره آن نقطه منصرف شدند و در عوض فهرج را تصرف کردند. طولی نکشید لاشار نیز بدست قوای دولتی افتاد و امیر محبت در قصر قد بکری حکمرانی بلوچستان جلوس نمود.

بعد از این قضایا پیر محمد بسمت جنوب رفت و طیس را نیز متصرف شد ولی در مراجعت عده‌ای از قوای وی از تشنگی بهلاکت رسیدند. چند سال بعد با توپ و تفنگ بجالق حمله برد و قلاع آن محل را خراب کرد و آثار خرابه‌های مزبور حتی این ایام نیز تأثیرات عمیقی در خاطره جالقی‌ها دارد.

درین اوان پیر محمد و اسلام خان که از سرکردگان سپاه بودند با یکدیگر نزاع کردند و قشون کشی بسمت خاران موقوف الاجراء ماند. اسلام خان جریان قضایا

(۱) چیل یعنی سنگهای روی هم چیده در کنار راهها و بیابان بطور راهنما رجوع شود به جلد دوم فرهنگ نظام صفحه ۴۷۹. چاپ حیدرآباد دکن تالیف شادروان سید محمد علی داعی الاسلام «م»

را بعرض نادر رسانید و حسب الامر فتحعلی خان قوشچی باشی از هرات مأمور قتل پیرمحمد شد. در جریان این مأموریت ملک اردشیر نیز مغلوب گردید و حلقه اطاعت امیر محبت را گردن گرفت و لشکریان ایران پس از اخذ غنائم فراوان مراجعت کردند. در حدود ۱۷۳۶ عده‌ای از لشکریان نادر ایلات خاران را شکست دادند و دو سال بعد بیکلر بگی فارس با عده خود مأمور شدند. این شخص از طریق مکران بصوب مأموریت خود عزیمت و قلعه کچ را تصرف کرد و ظاهراً در همین اوان بود که نکهبانان قلعه طبیعی معروف «مهان» با تمام قوا بدفاع پرداختند ولی بالاخره سپاهیان دولتی بقلعه مزبور مسلط شدند.

نصیر خان در دوره هرج و مرج بعد از مرگ نادر در مشرق بلوچستان قدرتی بهم رسانید و بعداً تا بمپور نیز دامنه اقتدار او توسعه پیدا کرد ولی اعقاب او نتوانستند موقعیت خود را حفظ کنند و مردم ناحیه‌ای که فعلاً موسوم به بلوچستان ایران است در ۱۸۱۰ که سر هنری بطینگر سیاح معروف از این راه می‌گذشت علم استقلال بر افراشتند و ازدک تا بزمان تحت امر و فرمان شاه مهربان فهرجی درآمد.

شاه مهربان از طایفه نهرومی بود و اصل و نسب صحیحی نداشت ولی بعد ها دختر سعید خان از اعیان بمپور را بحباله نکاح در آورد و بدینوسیله قدرتی بهم زد و بنقاط اطراف مسلط شد. مهربان نزد بطینگر خیلی گزافه گوئی کرده و منجمله گفته است که من بدولتین ایران و افغانستان اعتنایی ندارم چنانکه سال قبل تا لارستان دامنه قدرت خود را بسط داده آن ناحیه را غارت کردم و سه ماه در تصرف خود نگاهداشتم.

در ۱۸۳۹ حاج عبدالنبی نامی که از سیاحان دقیق و هوشیار بوده و بدینحدود مسافرت کرده می‌نویسد: «محمدعلی خان نهرومی قلعه بمپور را در تصرف دارد و محمدشاه از اهالی «سیب» ظاهراً از سرکردگان مهم بلوچستان است ولی معنای قدرتی ندارد و دائماً با سایر رؤسای ایلات بجنگ و جدال مشغول می‌باشد. سران این ناحیه گاهی بایکدیگر ائتلاف می‌کنند و زرمایش و ورود بار را بیاد غارت می‌گیرند و به تهدیدات

والی کرمان طعنه و تمسخر می زنند « اینقیل تاخت و تازها آنهم در نقاط هوردست کشور در نظر زمامداران وقت یعنی کسانی که فجایع و جنایات تر کمینهارا بهیچ می گرفتند کلامهمی نبود . خلاصه چندی بعد واقعه آقاخان پیش آمد که بکلی اوضاع اینحدود را تغییر داد .

در فصل پنجم مختصراً بشکست و فرار آقاخان اشاره شده که از طریق بلوچستان به هندوستان رفته و در آنجا خدمات قابلی نسبت بدولت بریتانیا انجام داده است . در ۱۸۴۴ برادر او ابوالحسن خان معروف بسردار از طریق مکران بچاهبهار رفته و مقدم وی همه جا با حسن قبول تلقی گردیده است . طولی نکشید که مشارالیه در اثر حسن تدبیر بمپور را نیز بحیثه تصرف در آورد ولی در ۱۴۸۵ در آنجا محصور سپاهیان دولت ایران شد .

ابوالحسن خان در یکی از این جنگ ها رشارت فوق العاده ای بخرج داد و غفلتاً بسپاهیان دولتی حمله کرد و تمام توپچیان رامجروح و مقتول ساخت ولی در موقع مراجعت بقلعه داد و فریاد دولتیان بقدری بلند بود که تصور کرد ضجه و استغاثه هم راهان خود او می باشد و قلعه بتصرف قوای دولتی درآمده است لذا از ورود بقلعه منصرف شد و با یکی از نوکران خود بسمت جنوب فرار کرد . این شخص نیز او را تنها گذارد و ابوالحسن خان بوسیله جاسوسان بلوچی دستگیر و بتهران فرستاده شد و در مرکز تا آخر عمر مورد محبت و مهربانی دولتیان بود و رشادت فوق العاده و طاقت خستگی ناپذیر او هنوز در نواحی جنوب ضرب المثل است .

قضیه آقاخان به استقلال بلوچستان لطمه وارد آورد و موجبات سقوط این ناحیه را فراهم کرد . محمد علی خان نیز که از سرکردگان نهرومی بود بوسیله خیانت یکی از بستگان خود بدست قوای دولتی افتاد و بتهران فرستاده شد و تا پنج سال در آنجا توقیف بود و بعد که آزاد شد بوطن مراجعت و شبانه پیادگان بمپور حمله کرد ولی پس از چندی شکست خورد و بمیناب رفت و در بیابانهای آن حوالی وفات یافت . دولت نیز چاکر خان و حسینخان فرزندان او را دوسال در تهران

توقیف و بعد مرخص نمود. دو نفر از سرکردگان طایفه قاجاریه نیز مأمور این ناحیه پرکشمکش شدند ولی موفقیتی حاصل نکردند و بالاخره ابراهیم خان بی‌بی که ناناو زاده ولی درعین حال فوق‌العاده رشید و جنگجو بود صلح و آرامش را در بلوچستان برقرار ساخت. ابراهیم‌خان خیلی جدی بود و نسبت باتباع و زیردستان خود سخت می‌گرفت و از برده فروشی نیز استنکافی نداشت ولی کسیکه اتصال بایستی مالیاتهای گراف و پیش‌کشی‌های سنگین بدهد از ارتکاب اینگونه عملیات متنفر است. سرالیورسنت‌جان در ۱۸۷۲ در توصیف او چنین می‌نویسد: «حاکم بم و نرماشیر و بلوچستان شخصی است کوتاه اندام که چهل و پنج الی شصت سال از سنین عمر او می‌گذرد و دارای ریش خضاب‌کرده و چشمان تیز کوچکی است و از قیافه او نمیتوان تشخیص داد که این شخص دارای چه موقعیت مهمی است و چگونه در اثر لیاقت و سعی و عمل باین مقام رسیده. در هر صورت مشارالیه کسی است که در یکی از نواحی برغوغای آسیا صلح و صفا را مستقر ساخته است». (ایران شرقی جلد اول صفحه ۷۷ و ۷۸)

ابراهیم‌خان با اعضای کمیسیون سرحدی ایران و کلات خوش‌سلوکی نکرد و وقتی ایلچی کلات بیخبر به بمپور وارد شد گلدسمید بوضعیت مشکلی مواجه گردید. نماینده ایران نیز برای اجرای منظور کمیسیون اقدامی بعمل نیاورد و کمیسیون منحل گردید.

گلدسمید نیز مشاهدات سفر اولی خود را ملاک حکمیت قرارداد. ابراهیم‌خان سعدالدوله نماینده دولت ایران گویا نمیخواست مقصود این کمیسیون و مأموریت اعضای آن را بفهمد و از همین نقطه نظر بمحض اینکه اعضای کمیسیون مزبور از مرز بلوچستان خارج شدند او نیز کوهک را در حالیکه بایران واگذار نشده بود تصرف کرد و از آن گذشته به سعیدخان کرد هم که معروف به «سردار سرحد» بود و در خواش اقامت داشت حمله نمود و او را شکست داد.

در ۱۸۸۱ بر اهوئی های «گرمسیر» (۱) افغانستان واقع در منتهی الیه رود هیرمند از لوت گذشتند و تا پشت دروازه های طهران را بیاد غارت گرفتند و پس از اینکه در رامین شتر و اناثیه فراوانی تاراج نمودند در صحرای لوت متواری شدند. سعدالدوله در شور گز در صدد سرکوبی متمر دین بر آمد ولی از آنها شکست خورد و خیمه و خرگاه وی بدست بر اهوئی ها افتاد. طولی نکشید که مشارالیه از آن ها انتقام کشید و جماعتی از آن طایفه را که برای خرید خرما به جالق می رفتند دستگیر نمود و از دم شمشیر آبدار گذرانید.

ابراهیم خان در ۱۸۸۴ پس از سی سال حکمرانی وفات کرد و بفاصله چند ماه بعد پسرش نیز بوی ملحق شد و داماد او موسوم به زین العابدین خان زمام امور بلوچستان را در دست گرفت تا این که در ۱۸۸۷ ابوالفتح خان ترك مامور این ناحیه شد. مشارالیه در ۱۸۸۸ با طایفه یاراحمد زهی که در حوالی سرحد سکونت داشتند جنگ شایانی کرد و آنها را شکست داد.

طایفه مزبور اصلاً یک تیره از قبیله دامنی میباشند ولی این ایام خود را فرقه مستقل و جداگانه ای میدانند.

این طایفه در بهار سال بعد بناصرالدوله والی ایالت کرمان پیغامی فرستادند مبنی بر اینکه مطیع و منقاد دولت میباشند و از ترس جان خود با ابوالفتح خان وارد جنگ شده اند. والی کرمان از آن ها استمالت کرد و معاذیر آنان را پذیرفت و ضمناً دستور داد که از سرحد حرکت و به فهرج نقل مکان نمایند تا دولت نیز یک قسمت از اراضی این نقطه را در مقابل املاک سرحد بآنها واگذار کند. یارزهی ها نیز اطاعت و در همان فصل به فهرج کوچ نمودند.

بعد از حرکت ناصرالدوله از بلوچستان، ابوالفتح خان با این طایفه بطور

(۱) گرمسیر را در خود محل گرمسیر می گویند چنانچه هیرمند را نیز هیلمند می خوانند و نویسندگان اروپائی هم اسم این رود خانه را به تقلید اهالی محل بلام ضبط کرده اند <م>

مهربانی سلوک نمود و پس از آن که سوء ظن آن ها مرتفع گردید غفلتاً بر سر آنها تاخت و تمامی را با زن و بچه اسیر کرد. در اثر این پیش آمد بلوچها نیز بسر کردگی سردار حسینخان قیام و فهرج را معاصره کردند. در نتیجه ابوالفتح خان منفصل و زین العابدین خان بحکمرانی بلوچستان منصوب گردید.

در سال ۱۸۹۱ یعنی دو سال بعد از سفر اولی، والی کرمان مجدداً بسر کشی این ناحیه رفت و جداً وعده داد به احدی تعرض ننماید و کسی را توقیف نکند ولی بالاخره بوعد و نوید خود پشت پا زد و جمعی از روسای بلوچ را دستگیر ساخت. در اولین سفری که نگارنده به بلوچستان رفت عده ای از سرکردگان آنجا در حبس بودند و بلوچستان در ۱۸۹۳ تحت حکمرانی زین العابدین خان بواسطه توقیف سران و رؤسای سرکش محل قرین آرامش بود.

در ۱۸۹۶ کمسیون ایران و بلوچ که نگارنده نیز افتخار عضویت آنرا داشتم برای تعیین خطوط سرحدی منعقد گردید و هنوز کاری از پیش نبرده بود که خبر قتل شاه شایع و هرج و مرج غریبی حکمفرما شد - زین العابدین خان نیز که در این اوان اسد الدوله لقب یافته بود حوالی «سیب» مورد حمله بلوچ ها واقع شد ولی آن ها را شکست داد و تا ۱۸۹۷ اغتشاش مهمی رخ نداد - در اواخر این سال سردار حسین خان باز علم طفیان بر افراشت و مستر گریوز عضو تلگراف خانه هند و اروپا حوالی رود خانه رابیع بقتل رسید و در اثر این پیش آمد دولت انگلیس ناگزیر به کروان قشون کشی کرد.

در بهار ۱۸۹۸ والی ایالت کرمان بسر کشی بلوچستان رفت و اگر چه سردار حسینخان از ملاقات او امتناع ورزید ولی باز مشارالیه برای استقرار صلح و آرامش اقدامات لازم بعمل آورد. امنیت کنونی این ناحیه تا اندازه ای بواسطه اقدامات دولت بریتانیا و جلوگیری از فروش تفنگ و اسلحه است و از همین لحاظ بلوچستان ایران در این ایام بهتر از هر موقع دیگر قرین صلح و صفای باشد ولی با این حال آتیه روشنی برای محل مزبور پیش بینی نمی شود و از تهاون و طبیعت متأخر اهالی آن

می‌توان حدس زد که بلوچستان صد سال دیگر دارای چه وضع تاریکی می‌باشد. (۱)

(۱) مترجم از ذکر این نکته ناگزیر می‌باشد که حدس مؤلف راجع به آتیه بلوچستان خوشبختانه صائب نبوده و در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی دوست محمد خان بلوچ سرکردهٔ متمرّد این ناحیه نیز تسلیم سپاهیان دولتی گردید و تا چندی در طهران ساکن بود ولی طبیعت کجرفتار او نتوانست ارفاق اولیای دولت را مقنّم شمارد و از اینرو پس از چندی بخیال فرار و تجدید عملیات ناهنجار سابق افتاد و دو نفر از مأمورین دولتی را که با او بودند بقتل رسانید. سپس در حین فرار بدست مأمورین شهربانی گرفتار گردید و بعد در طهران طبق مقررات قانون به کیفر اعمال سیئهٔ خود رسید. بلوچستان ایران نیز این ایام تحت نظر مأمورین دولت قرین صلح و صفا می‌باشد و از طرفی چون رو به عمران و آبادی می‌رود نه فقط وضع تاریکی بخود نگرفته بلکه مردم آن در پرتو امنیت آتیهٔ نورانی و روشنی را برای خود پیش‌بینی میکنند. <م>

« مردم اکتیو فاجی (ماهیخواران) چنانکه از اسم آنها استنباط میشود خوراکیشان ماهی است. اینطائفه در بیابان‌های سکونت دارند که یک اصله درخت وجود ندارد و خانه‌های خود را با استخوان ماهی برپا می‌کنند. سکنه این ناحیه برمو می‌باشند و کم و بیش نخت و عربان بصرمی برند». قتل از کتاب پریلوس تألیف آریان (۱)

فصل دهم

از طریق مکران

در فصل گذشته شمه‌ای از اوضاع بلوچستان تا آنجائیکه ممکن بود برشته تحریر کشیده شد و اینک نگارنده باید از مستر لاول تشکر کنم که دستور داده بود شتر برای حمل اثاثیه ما حاضر نمایند. چون اعضای تلگرافخانه همواره اوقات با شتر داران سر و کار دارند دیگر معطل شدن برای گریه و چک و چانه موردی پیدا نکرد ولی اشکال قضیه این بود که شتردارهای بلوچی طناب نداشتند و

(۱) آریان از مورخین یونان است که در نیکومدی واقع در بی‌تی‌نه (در آسیای صغیر) تولد یافت و تا زمان مارك اورل امپراطور روم (۱۶۱ - ۱۸۰ م) زنده بود. این نویسنده تالیفات زیاد در فلسفه و تاریخ و جغرافیا دارد. از تالیفات او راجع بتاریخ آنا بازیس یا تاریخ سفرهای جنگی اسکندر است و کتابی که راجع بجغرافیا نوشته موسوم است به پریلوس «م»

موضوع تقسیم بار نیز بین آنها باعث اختلاف شد و مدتی ما را معطل و سرگردان ساختند. از طرفی ازنسکینی لنگه‌های بار شکایت داشتند و وقتی ما اظهارات آنها را تکذیب می‌نمودیم عبوس کرده می‌گفتند زبان بسته‌ها تلف می‌شوند. موضوع مورد حیرت این بود که هرشتی چهار نفر صاحب داشت و چون برای کم و زیاد کردن بار معطل می‌کردند بالاخره خود ما شخصاً در بارپیچی شرکت و وسائل حرکت را فراهم نمودیم.

بعد از ظهر با منشی مهمان نواز تلگرافخانه خداحافظی و بطرف بندرطیس واقع در هفت فرسخی حرکت کردیم. در قریهٔ چاه بهار واقع در بین راه چند نفر از تجار هند و مشغول داد و ستد می‌باشند. قریهٔ مزبور دارای چند خانهٔ محقر و معدودی اشجار است و موقعیت طیس چون واقع در سرخط جاده‌ای است که از طریق قصرقند بداخلهٔ کشور امتداد دارد و از طرفی واقع در سرخط جادهٔ ساحلی می‌باشد بمراتب بهتر از چاه بهار است.

خرابه‌های این محل را بواسطهٔ ضیق وقت فرصت نشد تماشا نمائیم ولی قلعهٔ جدید البنائی را که بیست سال قبل عده‌ای از سپاهیان دولت پس از شکست یکی از شیوخ عرب در این نقطه احداث نموده‌اند تماشا کردیم. این قلعه فعلاً حافظ و نگهبان ندارد و معدنک خوب بخاطر دارم موقع ورود بتهران ناصرالدین‌شاه مخصوصاً سئوالاتی از نگارنده راجع باین قلعه می‌کرد و گویا تصور می‌نمود که هنوز چند نفر نظامی در قلعهٔ مزبور نگهبانی میکنند. چنانکه در فصل گذشته اشاره شد طیس در ۱۱۸۸ میلادی ظاهراً از بنادر معروف بوده زیرا پس از ناامنی جادهٔ هرمز قوافل تجارתי بدینسو متوجه شده‌اند. خط سیر قافله‌های مزبور گویا از عراق بکرمان و از آنجا به بمپور و قصرقند و بعداً بطیس بوده است. از طرفی طیس مرکز خرید و فروش شکر ایالت مکران و یحتمل بازار خرید و فروش گندم سیستان بشمار میرفته است.

در حوالی درهٔ تنگی برای استراحت چادر زدیم و معلوم شد که آب اینجا خیلی کثیف و گل‌آلود است و بلوچ‌ها فقط برای سبکی بار حملی‌های آب ما را

سرمنزول بعنوان اینکه آب طیس صاف و گوادا است خالی کرده‌اند. چون تصمیم گرفته بودیم که صبح خیلی زود حرکت کنیم قبل از طلوع آفتاب پس از صرف ناشتا آماده حرکت شدیم ولی چند ساعتی طول کشید تا شترداران بلوچی بقول رفیق همسفر من مثل یکدسته شغال زوزه کنان براه افتادند. از اینجا خط سیر خود را منحرف نموده سیم های تلگراف را که در امتداد ساحل کشیده شده پشت سر نهادیم و نه فقط از حرارت بلکه از رطوبت لزج هوا هم بجان آمده بودیم. اسب های ما که قبلاً در قطار راه آهن و بعداً در دریا حالشان بهم خورده بود درین راه مریض و ناتوان شدند و ما نیز ناچار در سایه چند نهال گز برای استراحت و رفع خستگی آنها توقف نمودیم و شترها جلو افتادند. نوکرهای ما که بواسطه شترسواری حال تهوع پیدا کرده بودند پیاده می رفتند ولی پس از چندی از شدت خستگی بستر سواری راضی شدند و رفته رفته بحرکت و تکان آن عادت گرفتند.

شامگاهان که شدت حرارت هوا رو بتخفیف نهاد از میان جلگه ای مستور از مواد مذابّه آتش فشانى و از کنار چند مزرعه پنبه عبور کردیم و بقریه کوچک « نورمحمدی » رسیدیم. در این محل چادر زدیم ولی بدبختانه آب اینجا نیز کثیف و گل آلود بود و طولی نکشید نصف شترهاییکه کرایه کرده بودیم بما ملحق شدند و بقیه نیز نیمه های شب رسیدند. شتردارها بعنوان اینکه ما روزی هفده میل طی مسافت میکنیم بنای داد و بیداد را گذاردند و صبح بعد تصمیم گرفتند حساب خود را تصفیه و مراجعت نمایند. ما نیز برای جلب رضایت آنها و هم از نقطه نظر اینکه در اطراف بسیر و سیاحت بپردازیم حاضر شدیم که آنروز را در آنجا اوراق کنیم. نگارنده از بالا دست جاده حرکت کردم و برزیل کریک نیز از خط مقابل رفت ولی چون مراجعت مشارالیه بطول انجامید ترس مرا گرفت که مبادا راه را گم کرده و در حرارت سوزان آفتاب از تشنگی هلاک شده باشد. پس از مراجعت، معلوم شد که وی بچند

قریه‌ای که همه نظیر یکدیگر بوده سرکشی کرده است. خلاصه در این محل مقداری علیق که تنها نگرانی ما در عرض مسافرت از همین رهگذر بود برای مال‌های خود تهیه نمودیم.

با وجود آنکه یکروز اطراق کرده بودیم باز اسب‌ها از کار افتادند و شترها نیز قبل از ورود به «پیش‌منت» واقع در ۱۵ مایلی، بهمان بلیه گرفتار شدند. این ناحیه محل کشت یک رقم نخل کوتاهی است که برک آنرا در ساختن حصیر، سبد، ریسمان و بند تفنگ و حتی قلیان و ریشۀ آنرا نیز برای سوخت بکار می‌برند. از جلگۀ صاف و همواری که کوه‌های آن دنبالۀ همان جبال طیس است خارج و بدرۀ معروف «پیرقورک» وارد شدیم. آب اینجا بقدری کثیف و بد بو بود که حتی شترها هم از نوشیدن آن خودداری نمودند اما در عوض زنبور سرخی بحدی فراوان بود که نصف بیشتر کباب‌هایی که برای ناهار تهیه کرده بودیم نصیب آنها شد.

خط سیر بعدی ما که طولانی تر از خطوط سابق بود به نقطه‌ای موسوم به «زیارت» منتهی می‌گردید. این محل مقبرۀ «پیرشامل» یکی از مقدسین سند است که در سه قرن قبل وفات کرده است. پس از طی جاده‌ای که تا سه میل با پیچ و خم‌های متعدد از میان گردنه‌های رسی کم ارتفاع امتداد داشت بجلگۀ وسیعی رسیدیم که خوشبختانه منظرۀ آب جاری آن فرح فوق‌العاده‌ای در ما ایجاد نمود. قبل از نصب چادر دو گرگ در تیررس ما مشاهده شد که متأسفانه با تفنگ دولولی که نگارنده همراه داشتم ممکن نشد آنها را هدف قرار دهم. این نکته قابل تذکر است که از اروپائی‌ها تنها کسیکه قبل از من در اینراه مسافرت کرده کاپتن گرن است. مشارالیه یکی از همراهان سرجان‌علکم بوده که در دهۀ اول قرن نوزدهم برای سیاحت و تحقیقات باین نقطه مأموریت پیدا کرده است. چون یادداشت‌های وی خیلی مختصر و از طرفی راهنمای بلوچی ما نیز آدم هوشیاری نبود لذا اطمینان نداشتم که آیا آب در جلو پیدا می‌شود یا نه ولی بطور کلی در بلوچستان هر کجا مسیر رودخانه را حفر کنید ولو اینکه خشک هم شده باشد باز آب فوران می‌کند.

در «زیارت»، ما بسرحد شمالی «دشت» رسیده بودیم که مالیات سالیانه آن گویا بدویست بوند بالغ می‌شود. مالیات نواحی «گه» و «دشت» نیز در حدود همین مبلغ است. پس از ادامه مسافرت از چند قریه و نخلستان کوچک بالاخره در «نوکنجه» اطراق نمودیم. در اینجا برای اسب‌ها شلتوک سبز و برای خودمان تخم مرغ و شیر تهیه کردند.

ورود به «گه» یعنی مهمترین بلده مکران برای ما مسرت فوق العاده‌ای داشت زیرا در میان صدها قریه بلوچی بقیده نگارنده این نقطه از تمام نقاط دیگر قشنگتر است. اینجا نخلستان زیبای دلفریبی در میان دو نهر معروف کنک و «کیشی» دایر و قلعه کهنه‌ای نیز در کنار آن احداث گردیده است. پست و بلندیه‌های اطراف که مرکز مزارع برنجکاری است منظره زمردین فرح‌انگیزی تشکیل داده و درجه حرارت هوا با اینکه اواخر اکتبر بود به صد درجه میرسید.

مسافری که از ساحل دریا حرکت می‌کند با اولین نقاط مهمی که در مکران ایران میرسد «گه» و «قصر قند» واقع در مشرق و «بنت» در مغرب است. تعداد جمعیت هر یک از این نقاط تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد بدو هزار نفر بالغ میشود. کاپیتان گرنث در ۱۸۰۹ می‌نویسد: «گه» پس از کج اولین بلده مهم مکران است. حاکم اینجا «مهم خان» از بلوچ‌های کوهستان لاشار و برادر صلبی سرکرده محل می‌باشد. در این نقطه چاکرخان برادر بزرگ سردار حسین خان بملاقات ما آمد. مشارالیه روزهایی را بخاطر می‌آورد که بلوچستان تحت تابعیت ایران نبوده و برای خود استقلال داشته است. چاکرخان از تغییراتی که در این اواخر در بلوچستان رخ داده بغایت افسرده و ناراضی بنظر میرسید. چند نفر از سکنه این محل بزبان اردو صحبت می‌کنند و با نقاط ساحلی دریا روابط تجارتنی دارند و ماهی زیاد معامله می‌کنند. رو بهمرفته وضعیت اهالی رضایتبخش نیست و عده زیادی در اثر تضییقات حاکم محل بکراچی و مسقط و زنگبار مهاجرت نموده‌اند. در این محل اجرت شتر دارهای سابق پرداخته شد و شترهای تازه نفسی از لاشار که برای مسافرت بلوچستان مناسب‌تر بودند کرایه

کردیم. بعد از مطالعات کافی مرکز خود را در «گه» قرار داده سپس برای کسب اطلاعات و تحقیقات بناحیه‌ای که از آنجا به فانوج امتداد دارد حرکت نمودیم و پس از عبور از رودخانه‌های کنک و سرحد بقریه کوچک «خشک» رسیدیم. در این حوالی رودخانه‌ای است که عرض آن در حدود ۲۰۰ ذرع است. وسط این رودخانه يك پا عمق و ۳۰ یارد عرض آنست و طرفین آن دهات متعددی دیده می‌شود.

منزل بعدی ما بسمت «ملوران» بود و پس از طی مسافتی چند باز رودخانه خوش منظری رسیدیم که در کنار آن دهات بسیاری منجمله ملوران واقع شده. رودخانه مزبور یکی از شعب فرعی رودخانه رابیع است. سکنه محل که گویا اسم فرنگی بگوش آنها نرسیده بود با ما بطور خوف و رجا رفتار می نمودند و بیشتر از ما گریزان بودند و ما برای آنکه با آنها بفهمانیم که مفت و رایگان چیزی نمیخواهیم چند رویه با آنها نشان دادیم ولی متأسفانه این تدبیر هم سودمند واقع نگردید. من هر چه سعی کردم بچند نفر از آنها ثابت کنم که از ما کسی با آنها خصومت و عداوتی ندارد نتیجه‌ای نبخشید و سر دسته آنها که قیافه بدی داشت روی خوشی نشان نداد تا بالاخره یک نفر از همراهان ما از جا برجست و با پشت گردنی او را بنهر انداخت و حضار پس از مشاهده اینوضع فوراً آنچه آذوقه لازم بود تهیه نمودند. شاید بعضی از قارئین عظام اعتراض نمایند که تشدد و خشونت موردی نداشته است ولی اگر معترضین خود را در آن نقطه دوردست بی‌خوراک و آذوقه، بجای ما بگذارند مبادرت باین اقدام را جائر خواهند شمرد.

سکنه ملوران بالاخره با ما طرح دوستی ریختند و ما نیز تصمیم گرفتیم بکروزر آنجا برای سیروسیاحت اطراف توقف نمائیم. بعداً بطرف فانوج که محل سکونت ایل «گران کش» است حرکت کردیم. پسران چاکرخان که در این ناحیه حکومت داشتند از ما پذیرائی گرمی بعمل آوردند و ضمناً از مشاهده تفنگ‌های ما ابراز مسرت نمودند. حاکم اینمحل تا چندی قبل یکی از غلجائیه‌های افغان و از طرفداران آقاخان بود. یکی از پسران چاکرخان در ضمن صحبت سؤال کرد که آیا ما سنک

خریداری میکنیم . در بدو امر ما از سؤال مشارالیه بغایت متعجب و حیران شدیم ولی معلوم شد که دقت بزبیل گریک در بعضی سنکها و پاره‌ای تحقیقات معرفه الارضی حضرات را بغیال فروش سنک انداخته است !

چون یکی از علل مسافرت ما باین ناحیه تحقیقات لازم در اطراف جاده وسیعی بود که بسمت مغرب امتداد دارد و قبلاً اطلاعات مکفی راجع بآن ناحیه در دست نبوده لذا تصمیم گرفته شد که از کوه فانوج بالا رفته از قلّه آن نقاط اطراف را بازدید نماییم . چهار ساعت تمام طول کشید تا ببالای کوه رسیدیم و در ظرف اینمدت که تصور میکردیم فقط یکساعت بطول میانجامد حرارت دائم التزاید هوا بی اندازه ما را بزحمت انداخت . از قلّه کوه سرچشمه‌های پنج‌نهری که رودخانه فانوج را تشکیل میدهد و اسامی آنها بترتیب از طرف مغرب از اینقرار است تماشا کردیم :

نهر اولی که میرآباد در کنار آن واقع شده بهمان اسم معروف است و چهارتای دیگر کور کنتگان ، کم کور ، کورمکن و کوراسید میباشد .

در طرف مغرب کوه نانوج قلل مرتفعتر ، حایل چشم انداز ما بود ولی در طرف شمال قلّه بزمان در ارتفاع نه هزار پا بالای جلگه و ۱۱۲۰۰ پا بالای سطح دریا جلوه مخصوصی داشت . ناحیه لاشار و ازبک که مقصد ما بود در سمت مشرق کوه فنوج واقع شده و نه ساعت کوهنوردی آنها با تحمل ۱۱۸ درجه حرارت تاب و توان را از همه ماسلب نمود ولی تمام این زحمات بچشم انداز و مناظر دلغریب بالای کوه ارزش داشت .

یکروز برای رفع خستگی در فنوج توقف نمودیم . مناظر این ناحیه زیباتر از چشم اندازهای «گه» است . چند باب خانه سنگی و یک قلعه خرابه نیز که ظاهراً از آثار قدیم است درین محل پرپا شده . گوسفند و مرغ و خروس و تخم مرغ و شیر و جو و برنج و گندم درین ناحیه فراوان است . خرما نیز در تمام بلوچستان شهرت خاصی دارد . عرقچین قلابدوزی که با ابریشم قرمز رنگ میدوزند تنها کالائست که در بلوچستان تهیه میشود .

طبق اظهارسکنه محل مقسم بند نيلك كه فنوج در شمال آن واقع شده خط
سر حدی این ناحیه است و «بشاگرد» واقع در مغرب جزء خاك بلوچستان نیست .
از پسر های كند فهم چاكر خان باز دید و ضمناً تودیع بعمل آورده بعداً بطرف كه
حرکت کردیم .

در منزل اول از گدار فنوج عبور و در استخر معروف به «گیری» كه ظاهرأ
خوش نمایی باشد استحمام نمودیم و در نتیجه تب عارض همه ما شد. از «سرداب» بآن طرف
خط طرف شمال را ادامه داده و در «ابگا» از رودخانه ملوران عبور نموده بعد بده ای
رسیدیم كه طرفین آن جارا صخره های سنك لوحی تشكيل داده است . پس از عبور از
رودخانه «جگین» كه آب آن خشك شده بود به «ایچان» واقع در منتهی الیه جاده فهرج
و بعد به «كه» رسیدیم . «ایچان» قریه بزرگ معموریست كه اقلاً هزار نفر جمعیت دارد
و اشجار انبه و انجیر و توت نیز علاوه بر نخلستان های قشنگ در آنجا دیده می شود .
در مراجعت به «كه» معلوم شد كه سایر همسفران ما در نتیجه دو هفته استراحت
بهبودی حاصل کرده اند . دو روز بعد از ورود موقعی كه در صدد حرکت به فهرج
بودیم میرخان محمد ابطاری و يك نفر دیگر كه مدعی بود سابقاً رئیس پستخانه گوادر
بوده و بعد معلوم شد كه فقط سمت فراشی داشته است وارد شدند . این اشخاص
نامه فرمان فرما را كه ورود مرا مجدداً بمقر حكمرانی خود تبريك گفته و ضمناً به
زین العابدین خان حاكم بلوچستان دستور داده بود دو نفر از مامورین دولتی تافهرج در
معیت و تحت اختیار ما باشند بمن تسلیم نمودند .

در اینجا صندوق های سنگین خود را از سمت مشرق یعنی از طریق «چامپ» كه
جاده آن سهل العبور تراست فرستادیم و خودمان چون تصمیم گرفته بودیم از طریق
لاشار برویم مجدداً به ایچان مراجعت و در آنجا با يك نفر بلوچ كه با همريكا رفته بود
ملاقات نمودیم . روز بعد به جاده ای رسیدیم كه بدترین راهی است كه نگارنده
در عمر خود دیده است و همین قدر تذكر باید داده شود كه كتل های راه بوشهر در
برابر جاده مزبور حكم جاده شوسه را دارد . پس از طی مسافتی چند در كنار چشمه ای

در حوالی نخیله کوچکی که از دسترس مردم دور افتاده است در ارتفاع ۳۳۰۰ پا چادر زدیم و چون اولین روزی بود که حرارت هوا به نود درجه نرسید نهایت مسرت را داشتیم.

جاده بعدی خوشبختانه صاف و هموار بود و در حوالی « ازن » از نهر آبی که بطرف فهرج و فونج جریان دارد عبور نمودیم و در ازن که دارای خاک حاصلخیزی است توقف نکرده یکسره به « پپ » کرسی نشین لاشار رفتیم. حاکم محل که جوان شانزده ساله‌ای بود بملاقات ما آمد و در بدو امر خیلی خجول و معجوب بنظر میرسید ولی وقتی از او سؤال شد که از چه خانواده‌ایست فوراً برافروخته شد و گفت از خانواده میز هوتی که از اشخاص معروف زمان خود بوده.

پپ دارای دوست خانوار جمعیت است و از قلعه تا نخلستان آن نیز نسبتاً مسافت زیادی فاصله دارد. در بلوچستان معمولاً خانه‌های خود را در فضای آزاد بنا می‌کنند و فاصله بین خانه و نخلستان را به کشت و زرع اختصاص میدهند. اهالی لاشار به سایر بلوچ‌ها از هر حیث رجحان دارند و اگر چه این‌ها نیز بوئی از تمدن بمشامشان نرسیده ولی از لحاظ قیافه و اندام و گشاده رویی ابداً با بلوچهای دیگر که حریص و طماع و زبان نفهمند طرف مقایسه نمی‌باشد. در این جا اتصال از نگارنده سؤال می‌کردند که در هندوستان چه میزان حقوق میدهند و وقتی نگارنده بآن‌ها میگفت بسته به لیاقت و فعالیت اشخاص است و ممکن است يك نفر ماهی پنج روپیه و دیگری ماهی ده هزار روپیه حقوق بگیرد خنده زیادی تحویل داده می‌گفتند ما خیلی زرنگیم و قطعاً به ما حقوق گزافی خواهند داد. در ضمن تهیه شتر و مستخدم و بلدچی، ما ناچار بودیم باشکال تراشیهای اشخاص تن در داده مخارج زیادی متحمل شویم. این نکته قابل تذکر است که بلوچها کاملاً صحیح‌العمل و درست‌کارند و اگر يك شیئی قیمتی یا سند و نوشته‌ای بآنها بسپارید ابداً خیانت نمی‌کنند و در نگاهداری آن از جان خود نیز دریغ نخواهند کرد. از طرفی اخلاقاً نیز قابل تمجید می‌باشند زیرا با زنهای خود بطور تساوی و عادلانه سلوک مینمایند. برای اثبات درستکاری آنها همین بس که يك

بار حقوق کارکنان تلگراف بوسیله کیسه ای پرازروپیه فرستاده شد و هر کس حقوق خود را برداشته و بایستگاه دیگری تحویل داده بود این کار بعدها ادامه یافت و در طی اجرای این عمل فقط يك مرتبه اشکال مختصری ایجاد گردید لاین معنی که یکی از بلوچها مبلغ مختصری بیش از حقوق خود برداشت و در نتیجه از بلوچستان تبعید شد. بزرگترین مجازات بلوچها طرد و نفی بلد میباشد.

خلاصه پس از يك روز توقف ازده حاصلخیز پین سر ازیر شده پس از عبور از چندین قریه معمور به «اسفهنکه» محل سکونت ایل «گیری» رسیدیم این جا ما بخاک فخرج داخل شده بودیم و پس از دیدار یکی دو نفر نظامی و گروهبان معلوم شد که از این پس سر و کار ما با ایرانی ها خواهد بود. بلوچ ها تمام ایرانی ها را به همان اسم طایفه سلاطین سلسله کنونی یعنی قهر مینامند و چون فقط با مأمورین وصول و ایصال مالیات تماس داشته اند فوق العاده از ایرانی ها نفرت دارند. یکی دیگر از علل تنفر بلوچ ها اختلاف اصول مذهب آنهاست زیرا بلوچها سنی و ایرانیها از پیروان تشیع می باشند.

از این جا تا رود خانه بمپور يك قطعه زمین شیبه بدترین نقاط ا. و ت در جلوی ما بود و پس از طی مسافتی چند، در «گشکلک» که دو عدد چاه آب شور دارد چارد زدیم. بعد از رفع خستگی خط شمالی را گرفته بطرف قریه قاسم آباد که ساکنین آنرا «لرزاده» میگویند حرکت نمودیم. اهالی قاسم آباد که بی اندازه فقیر و پریشانحال اند دسته دسته لخت و عودم چادرهای ما میآمدند و میگفتند وضع ما را ببینید و بما رحم کنید.

در ورود به محلی که در قدیم مرکز بلوچستان بوده از مشاهده قلعه نسبتاً متروک و نخلستان بی بار و دو بیست بنای محقر امید همه ما مبدل به یاس شد. در هر صورت درخرا به ای که سابق بر این باغ مصفای آبادی بوده چارد زدیم. این محل را طبق اظهار یکی از فضلالی ایران در قدیم الايام «بن» مینامیده اند و بمرور ایام تبدیل به بمپور شده، ناحیه مشتمل بر حوضه رودخانه بمپور از حاصلخیزترین نقاط پلوچستان است

و اگر از آب آن بطور قاعده استفاده نمایند ده برابر اراضی کنونی را مشروب میکند ولی افسوس که در این نقطه نیز مثل سایر نقاط دیگر جنگهای داخلی لطمه و آفری باصول آبیاری وارد آورده است. اسامی ایلات این ناحیه که در دو طرف رودخانه زندگی میکنند از این قرار است: نهرومی و هوت و زین الدین در طرف چپ و بامری و سابقی و عبداللهی در طرف راست و دغلی در هر دو طرف رودخانه.

اراضی مشرف بر رودخانه خالصه است و حاصل آنرا قوای دولتی که اسماً پانصد نفرند مصرف مینمایند و مازاد محصول آن سهم والی ایالت است که اکثر بسرکشی بمبور و فهرج میرود ولی بواسطه فقدان آذوقه هیچ گاه پای خود را فراتر از این حدود نمی گذارد. زین العابدین خان ملقب باسدالدوله که بعد ها زیاد با ننگارنده سروکار پیدا کرد نامه ای مبنی بر این که در فهرج انتظار ما را دارد بعنوان اینجانب ارسال داشت.

روز بعد پس از عبور از کاروانسرای معروف به قلعه ناصری بالاخره به مقصد رسیده برای اولین مرتبه با زین العابدین خان در چادری که برای وی برپا کرده بودند ملاقات نمودیم. این شخص که داماد ابراهیم خان معروف است دارای هوش و ذکاوت فوق العاده ای می باشد و مخصوصاً نسبت به مسائل سرحدی اطلاعات جامعی دارد. مشارالیه قبل از ملاقات ننگارنده چندان مایل نبوده است که اینجانب رهمراهان تنها بنقاط اطراف رفته و اطلاعاتی بهم رسانیم ولی بعداً سنخ فکر او نسبت بمن تغییر حاصل کرد و اینک روابط و ادایه ما در کمال استحکام است. بطور کلی تحقیقات مسائل جغرافیائی در نظر عموم مشرق زمینی ها يك کار مهمل و بی موضوعی میباشد و از همین نقطه نظر است که در بعضی نقاط تصور می کردند ما در صدد کشف معادن یا دقایق و کنجینه های مخفی محل میباشیم.

«فهرج» که خود بلوچها آنرا پهره مینامند همان نقطه ایستکه آرین در کتاب خود «پورا» ضبط کرده (۱) و واقع است در چهار میلی رودخانه و باجود آن

که آب نهر وسط شهر دارای مواد گوگردی می باشد ولی باز هوای آن معتدل تر و سالمتر از هوای بمپور است . سکنه این نقطه بمناسبت این که اخیراً کرسی نشین بلوچ ها بوده روبه ازدیاد گذارده و تعداد جمعیت آن این ایام با قوای دولتی بدو هزار نفر میرسد . نخیله این محل جلوه خاصی دارد و چون املاک آن اربابی است فخرچی ها مثل اهالی قاسم آباد و بمپور با فقر و فاقه دست بگریبان نمی باشند. زندهای بلوچ يك قسم پیراهن بلند شبیه پیراهن خواب میپوشند که نهایت بدقواره و بد شکل است . ایلات برهان زهی، بامری ، صاحبگی ، نهر وئی و چند نفر لولی که بوسیله مطربی و خراطی اعاشه میکنند در این محل بسر میبرند.

با وجود باز دید خرابه های دو قلعه قدیمی محل متاسفانه از مسکوکات قدیمی چیزی بدست نیامد و معلوم شد که هر گاه از آناریونانیان و سپاهیان اسکندر چیزی در این حدود باقی مانده در اعماق زمین میباشد . ما با زین العابدین خان چندین مرتبه ملاقات و مصاحبه نموده يك روز بعد از ظهر هم با اجازه مخصوص عکسی از نامبرده و چند نفر از کارکنان وی برداشتیم . با روبنه ما نیز بموقع رسید و نظرباینکه مستخدم آزموده ای نداشتیم خودمان شخصاً باهونر مربوطه رسیدگی نموده پس از تهیه آذوقه و لوازمات يك ماهه ، اثاثیه زیادی را در فخرج گذارده بمسافرت ادامه دادیم .

« ناحیه ای که سر زمین دزدان و
راهزنان و بناهکاه دارگریختگان و فراریان
است »

نمی‌سن (۱)

فصل یازدهم

سرحد (۲)

چون فرمانفرما نوشته بود که تا ماه ژانویه به کرسی نشین بلوچستان نخواهد
آمد ما نیز بمنظور کشف نقاط مختلف ناحیه سرحد که اسامی آن ها در نقشه ثبت
نشده بود به سیاحت خود ادامه دادیم. چون کشف نقاط جدیدی از طریق «مگس» بیشتر
مسر و مقدور بود از همین جهت با مختصر اشکالی چند رأس چهارپا کرایه و اول
دسامبر حرکت نمودیم.

(۱) الفرد تنی سن از شهرای معروف انگلستان است که در ۱۸۰۹ متولد شده
و در ۱۸۹۲ وفات یافته و از ۱۸۵۰ بیحد سمت ملک الشعرائی داشته است. <م>

(۲) سرحد ناحیه ای است بکلی کوهستانی و از شمال محدود است به سیستان و
از طرف جنوب بسراوان و بیپور و از مشرق بافغانستان و کلات و از مغرب بکرمان
رجوع شود بجزغرافیای سیاسی کیهان صفحه ۲۵۹ <م>

منزل اول ابطار بود که مرکز ایل حمالی و زرد کوهی می باشد. این نقطه دارای چند خانه محقر کلی و دوسه نخلستان و چند قطعه اراضی مزروع است و بهترین نمونه دهات بلوچستان بشمار میرود. در این ایالت سبزی بندرت پیدا می شود و سیب زمینی هم از هندوستان می آورند ولی ما در این جا خوشبختانه مقداری پیاز تهیه نمودیم و دیگر طعم سبزی نچشیدیم تا فرج و چند هفته بعد که باردوی فرمانفرما محلق شدیم. چون پس از تحقیقات لازم معلوم شد که تا چند منزل آذوقه و علیق یافت نمی شود لذا بقدر کفایت آذوقه تهیه و بطرف «کنار رود» حرکت کردیم. در بستر رودخانه بین راه در هر چند میل فاصله، چشمه سار و علفزار هائی بود که ما و همراهان از منظره آنها لذت میبردیم. در میان راه بر زیر کربک بدبختانه به مرض ذوسنطاریا مبتلا شد و ما ناچار چند روز در «سواران» توقف نمودیم. شیر گاو در این محل بندرت یافت می شود و ما نیز از بی تجربگی قوطی های شیر سر بسته همراه برداشته بودیم.

هنگام توقف یک نفر هندو که متهم بقتل همسر خود بود بملاقات نگارنده آمد و با این که پرونده او تا اندازه ای پیچیده و بغرنج بود بعدها شنیده شد که در کراچی او را محاکمه و سپس بقید کفیل آزاد کرده اند.

خوشبختانه بر زیر کربک زود بهبود حاصل کرد و مسافرت از سر نو آغاز گردید و چون به پیروی سرالیور سنت خان برفراز کوه اسپندان رفتیم معلوم شد که هر گاه خواسته باشیم بخوبی اطراف این ناحیه را تماشا کنیم باید بقله همنت که مرتفع تر از کوه اسپندان است بالا برویم.

پس از طی مسافتی چند به چشمه ای رسیدیم که پدر «میرخان محمد» مهماندار اخیر ما در آن جا دفن شده است و قبر مشارالیه اینک، بمنزله مقبره یکی از صلحا می باشد. نگارنده از چند نفر پرسید که این شخص دارای چه خصال حمیده ای

بوده است که اینطور مردم بزیارت مزار او می‌آیند و در جواب گفتند که چون فقید مزبور هیچگاه نسبت به ضعفا و زیردستان ظلم و ستم روا نمی‌داشت شایسته تجلیل و احترام است .

در بلوچستان کوه نوردی از کارهای خیلی مشکل است و با اینحال ما تصمیم گرفتیم که خود را به قله همنت که گویا کار بیسابقه‌ای بود رسانیده بتماشای اطراف بپردازیم . برزیر کریک که در اثر ناخوشی سابق حال ضعف داشت از آمدن بیلای کوه خود داری نمود ولی ما با بدون بلدچی باتفاق دونفر از شتردارها که آب و آذوقه همراه برداشتند حرکت کردیم . مقارن یک بعد از ظهر پس از زحمت زیبا در بیلای کوه همنت که بخطا معروف باتش فشان است رسیده و از آنجا ناحیه جنوبی محل را که قبلاً سیاحان خارجی ندیده بودند تماشا نمودیم ولی معذک قله کوه آتش فشان سرحد را از آنجا نتوانستیم بینیم . این کوه ۸۶۰۰ پا ارتفاع دارد و نوک آن خیلی باریک است .

در مراجعت از بالای کوه بوضع بدی مواجه شدیم و من بالاخره با یک کفش و لباس پاره پاره پائین رسیدم زیرا در اکثر نقاط ناچار بودیم به پشت خوابیده خود را بطرف پائین بکشانیم . در کف چشمه های خشک کوه و رقه‌های آهک عیناً نظیر کاغذ آبچین دیده میشود که ما نمونه آن را همراه برداشتیم . هوا رو بتاریکی میرفت و هنوز ۱۰ میل بچادرهای ما مانده بود و چون چند ساعتی گذشت و بچادرها نرسیدیم بتدریج وحشت بر ما مستولی شد که آیا از راه آمده یا بیراهه افتاده‌ایم .

اولین کسیکه خسته و بیحال شد یکی از شتردارهای جوان بود که اصولاً آدم زرنگی بنظر نمی‌آمد و در حین بالا رفتن کوه از وسط راه خیال داشت مراجعت کند . نگارنده با تهدید باو گفتم که اگر چنین کاری کند در مراجعت با شنایان و بستگان او اطلاع خواهم داد و در نتیجه هیچ دختری او را بشوهری قبول نخواهد کرد ولی این مرتبه بقدری بیحال شد و از کار افتاد که اینگونه سخن ها در او تأثیری نداشت سلطان سخرو دست او را گرفت و بلندش کرد ولی پنج دقیقه بعد شترداردومی از پا

افتاد و چون در حقیقت همه ما از خستگی بجان آمده بودیم من بی میل نبودم که باوجود نداشتن آذوقه، آتش روشن و شب را در همان نقطه بیتوته کنم زیرا خود من نیز بواسطه پارگی کفش بزحمت افتاده بودم ولی درانتای اتخاذ چنین تصمیمی برق روشنایی ازدور پدیدار گردید و ما را بادامه حرکت تشویق کرد .

درحدود ساعت ۹ بعد ظهر پس از ۱۵ ساعت کوهنوردی بجادرها رسیدیم . یکی دوساعت بعد هوا منقلب گردید و جای خوشوقتی بود که هنگام روز هوا طوفانی نشد . در تمام مدت عمر هیچ شبی مثل آنشب خواب و استراحت برای من لذت و کیف نداشت .

روز بعد اگرچه نم نم باران میآمد ولی بواسطه فقدان آذوقه بطرف دره باریک «چپ» حرکت کردیم . فردای آنروز مقسم آبی را که ۱۸۰۰ فوت ارتفاع دارد و معروف به «سرپره» است پشت سر نهادیم .

پس از مسافت زیادی صحرا نوردی و بیابانگردی، ورود بقریه «مگس» برای ما لذت فراوانی داشت . «دلاورخان» که از سرکردگان این محل و داری ریش سفیدی بود ازما پذیرائی گرمی بعمل آورد . اینشخص برادر «پسندخان» است که درزمان «گلدسمید» ازسرکردگان معروف این ناحیه بوده . دلاورخان حکایات زیادی از آن ایام نقل می کرد و برای اثبات رشادت خود آثار گلوله‌هایی را که بسینه او اصابت کرده بود و بایستی او را بقتل رسانیده باشد بمانشان میداد .

قریه مگس که دارای آب و هوای معتدل و در حدود ۴ هزارفوت ارتفاع آنست ۲ هزارخانوار جمعیت دارد . ایلات مهم اینمحل ازاینقرارند :

ناخدا زائی

چهار زائی

عبدل زائی

در بلده «سرباز» واقع در جنوب اینمحل نیز :

نسکنتی

سکاری
کیشی کوری
سر کوری
کوه روکی و زرد کوهی

سکونت دارند. ما نهایت اشتیاق را داشتیم که سری هم به «ایرافشان» واقع در جنوب کشیده آنجا را نیز سیاحت کنیم ولی بالاخره سیرو تحقیقات ناحیه سرحدی ترجیح داده شد و هنگام توقف در مگس بوسیله تیراندازی برای اهالی ده نمایشاتی دادیم. سپس بطرف کوه پیرک واقع در شمال حرکت کردیم و طولی نکشید که قله تفتان از صد میل مسافت پدیدار گردید. قله اینکوه از دور نظیر مخروط سفید رنگی است که ابداً شبیه شکل اصلی آن نمی باشد. بنا باصرار بلدچی نزدیک استخریکه آب خیلی کثیفی داشت اطراق نمودیم و صبح بعد معلوم شد که «چشمه پیر» واقع در یکی دو میل آن طرفتر دارای آب شیرین و گوارائی است. خلاصه فردای آن روز را بقریه پشتکوه که محل سکونت ایلات مزارزهی و غمشادزهی و شاهدادزهی است وارد شدیم، سکنه سیاه پوست این ناحیه بعنوان اینکه متمرّد دو لند از دادن آذوقه بما امتناع نمودند ولی با آنها گفته شد که حاکم سمتکلا «سیب» با ما از تباطی ندارد و برزیل کریک نیز بوسیله معالجه بیماران محل از آنها تحیب نمود. در سرتاسر بلوچستان فقط یکدستگاه خرمنکوب مشاهده شد و آنهم در همین نقطه بود. منزل دومی آن طرف پشتکوه ناحیه «سرحد» است که بخطا بسرزمین «مرهوزو خطر ناک» اشتهار یافته و از مقسم آبی که ۴۶۰۰ فوت ارتفاع دارد یکی از چشم اندازهاییکه بهترین نمونه مناظر زیبای قاره آسیاست مشاهده می گردد. درین حوالی اثری از آبادی یا چادر نشینان صحرائی دیده نمی شود و تنها چیزی که نظر انسانرا جلب می کند رشته های مختلف جبال خشک و بی آب و علف می باشد. طولی نکشید بچند تن مرد مسلح مصادف شده و تصور کردیم نوبت جدال رسیده ولی بعد معلوم شد که پیشینی ما صائب نبوده است. سر کرده اینعهده که از طائفه کردان سرحدی بود با ما تعارف و اظهار

محبت کرد و از دادن اطلاعاتی راجع باین ناحیه دریغ ننمود .

روز بعد بحوضه کوه «پنج انگشت» رسیدیم و گویانکه قلعه «خوایش» ازدور پدیدار بود ولی ما کنار قنات جدیدالاحداث «نصر آباد» چادر زدیم . درین نقطه چند خانوار سیاه چادر منزل داشتند که آنها را در محل حشم می نامند . اهالی این سیاه چادرها با ما بطور مهربانی رفتار نمودند و مانیز چند قطعه عکس از آنها برداشتیم که متأسفانه هیچیک از آنها خوب ظاهر نشد .

در جلگه میان نصر آباد و خوایش علامت و آثار کشت و زرع و خرابه های چندین دیه و قریه مشاهده می شود که ثابت می کند ناحیه سرحد همیشه بخرابی این ایام نبوده است . اشجار اینحدود را میگفتند سپاهیان دولتی قطع کرده و بمصرف سوخت رسانیده اند .

حوالی قلعه خوایش چند نفری باستقبال ما آمدند و بعد از نصب چادرها ، اسدالله خان حاکم محل نیز از ما دیدن کرد . اینشخص مهربان و مهمان نواز است و از آن تاریخ بیعد همواره اوقات روابط او با ما دوستانه و نیکو بوده است .

«سرحد» چنانکه در یکی ازفصول گذشته اشاره شد واقع است دراراضی بلند و مرتفع و درنواحی میان کویته و کرمان تنها محلی است که میتوان گفت هوای آن خنک و معتدل میباشد . قنوات بایر متعدد اینحوالی حاکی ازوجود آب فراوان است و ازاینرو انتظار میرود که «سرحد» بعدها بصورت محلی درآید که جنوب ایران را با کویته اتصال دهد نه آنکه مثل عصر حاضر فقط جایگاه چند هزار نفر از ایالات مختلف باشد .

اولین طائفه متنفذ این ناحیه ایل «یار احمد زهی» است که تعداد آن از پنجاه خانوار تجاوز نمی کند ولی در اثر شرارت های فوق العاده «جنبید خان» سردسته قبیله بهزار خانوار ایلات دیگر تفوق حاصل کرده است . از ایلات معروف دیگر این ناحیه قبائل «اسمعیل زهی» و «رکی» می باشند که طائفه اولی هشتصد خانوار جمعیت دارد . کردها نیز در ایام سابق از ایلات مهم این ناحیه بشمار میرفتند ولی درین اوان نفوذ و

قدرت خود را ازدست داده‌اند. در سال ۱۹۰۰ میلادی کلیه سکنه سرحد به هشت هزار خانوار یا چهل هزار نفر میرسید.

خلاصه پس از یکروز توقف و رفع خستگی با تفاق یک نفر بلدچی و شخص دیگری که طفیلی او شد از کوه « پنج انگشت » بالا رفتیم و ۴ ساعت تمام طول کشید تا بقله کوه رسیدیم و در آنجا آن شخص ثالث لب بسخن گشود و گفت: « صاحب، ما داستان‌های زیادی از عدالت اهالی بریتانیا شنیده‌ایم و اینک من می‌خواهم قضیه مهمی را مطرح و از شما دادخواهی کنم ».

بدیهی است من در مقابل یک چنین تملق آبداری نمیتوانستم بی‌اعتنائی و خونسردی نشان دهم و با گشاده رویی از نامبرده چگونگی را استفسار نمودم و وی گفت دو سال قبل اقوام و بستگان یک نفر را برای من نامزد و شرط کرده‌اند مقداری لباس و اثاثیه برای عروسی تهیه کنم تا این امر خیر رسماً صورت بگیرد لیکن اخیراً یک نفر از متمولین محل دختر را دیده و پسندیده و بحاله نکاح خود در آورده است و من از خواش باین طرف شما را دنبال کرده‌ام تا موضوع را با شما در میان گذارم. اجمال کلام آنکه چون من توجهی باین امر نکردم عصبانی شد و بی کار خود رفت.

اسدالله خان سعی داشت که ما را از رفتن بی‌الای کوه تفتان منع نماید و میگفت انجام چنین کاری آنهم در قلب زمستان خالی از اشکال نخواهد بود ولی بالاخره چند نفر از سران محل را عقب ما فرستاد و خود او نیز تا چند میل از ما مشایعت نمود. از محبت‌های مشارالیه اظهار تشکر نمودیم و او در جواب گفت انشاءالله موقع ورود فرمانفرما ببلوچستان مجدداً شما را ملاقات خواهم کرد.

پس از حرکت طولی نکشید که با یک نفر بلوچ که سرو وضع نسبتاً آراسته‌ای داشت و با پنج نفر دیگر همراه بود مصادف شدیم. نامبرده بنا بگفته خود از اتباع دولت انگلیس بود و ضمن مذاکره معلوم شد عموزاده جنید خان است و چند قطعه نخلستان در محلی که بعقیده وی جزء خاک انگلستان است متعلق با وی باشد.

من از او پرسیدم که آیا مالیات نخلستان های خود را که در خاک انگلستان واقع شده تادیه می کنید یا نه ولی وی از این سخن بحیرت افتاد و گفت من باین امید از شما ملاقات نمودم که چون رعیت انگلیس میباشم اقلایک قبضه تفنگ بمن انعام بدهید. بدیهی است من نمی توانستم با این تقاضا موافقت نمایم ولی ضمناً بعضی مطالب را از او تحقیق نمودم که در موقع انعقاد کمیسیون سرحدی ایران و بلوچ نهایت مورد استفاده واقع شد

پس از طی مسافتی چندکنار چاهی واقع در دامنه کوه آتش فشان معروف محل چادر زده استراحت کردیم. روز بعد به محاذات کوه حرکت و از آثار و علایم اراضی اینطور استنباط نمودیم که این ناحیه در ایام سابق، محل کشت و زرع بوده است. این ایام آب این ناحیه هرز میرود و جای تأسف است که آب آنهم در نقطه ای که کمیاب است مورد استفاده واقع نمی شود. کبک در این حوالی فراوان دیده میشود و در تمام کوهسارهای اطراف این پرنده زیبا در پرواز می باشد.

در «کشا» که ملک «کریمخان» سردار بد اقبال ناحیه سرحد است اهالی اصرار داشتند توقف اختیار نمائیم ولی ما حرکت را ادامه داده مقارن غروب بقریه محقر «وراج» که ۶۵۰۰ فوت ارتفاع آن است وارد شدیم.

برزیل کریک بدبختانه پایش مجروح و ناسور و خلاصه لنک شده بود و من نیز چون از قراین می توانستم حدس بزنم که قریباً برف خواهد آمد لذا صبح روز بعد از ورود بقریه فوق الذکر عازم بالا رفتن کوه شدم. حرکت قبل از طلوع آفتاب برای بلدچی های ما خیلی مشکل و ناگوار بود ولی من بوسایل ممکنه ترضیه خاطر آنانرا فراهم نمودم و طولی نکشید به نقطه ای رسیدیم موسوم به «بندگلو» و بعد به دره ای که پر از مواد گوگردی بود و سپس در ارتفاع ده هزار پا تازه به سر بالائی افتادیم. ابتدا از کنار کوه بالا رفته به چشمه ای رسیدیم موسوم به «آب خوش» که دارای آب گوارائی بود و ما چند دقیقه ای کنار آن رفع خستگی نمودیم. بعد برودت هوا روبره شدت گذارد و ادامه حرکت اشکال پیدا کرد.

بلدچی ها نیز زیاد تر از نگارنده احساس سردی می نمودند زیرا بیچاره ها تقریباً
لخت و عریان بودند. خلاصه مقداری از راه را بهر زحمتی بود روی قلوبه سنگهای
خیلی بزرگ طی نمودیم.

هزار پا بالای کوه مستور از خاکستر سفید رنگی است که از دور به برف
شبهت دارد و از همین لحاظ اشخاص تصور می کنند که این کوه دایماً مستور از برف
می باشد. دو بعد از ظهر پس از هشت ساعت کوه نوردی بقله کوه رسیدیم و معلوم شد
که کوه تفتان دو نوك دارد و نوك شمالی آن معروف به «زیارت کوه» اندکی مرتفعتر
از دیگری است و نوك جنوبی آن که ما این همه راه برای تماشای آن آمده بودیم
آتش فشان می باشد. این دومی موسوم است به «مادر کوه» که در جنوب شرقی
«صبح کوه» واقع شده و در مغرب آن نیز «نر کوه» قرار گرفته و هیچیک از آن ها
دارای اهمیت خاص نمیباشد جز «مادر کوه» که آتش فشانی میکند.

چشم انداز های این حدود بهترین مناظر زیبای ایران است و از بالای کوه
تفتان که بطرف سیستان نگاه میکنند قلل جبال در هر صد میل فاصله در مقابل نمودار
و ارتفاع این کوه ۱۲۵۵۲ پاهای باشد. برودت هوا من و همراهان راستخت متأذی ساخت
و هوا باندازه ای سرد شد که در حقیقت دست های ما نزدیک بود بیفتند. چون خورشید
رو بروب بود لذا با شتاب هر چه تمامتر عازم مراجعت و از این کوه مخروطی شکل
سرازیر شدیم.

بسی از غروب گذشته به بند گلو رسیده پس از مختصری استراحت و
صرف چند تخم مرغ و شکلات براه افتادیم و ساعت ۹ بعد از ظهر پس از این که
عصر عید میلاد مسیح را بر فراز کوه بلوچستان بتفریح گذرانده بودیم بیچاره ها رسیدیم.
این کوه آتش فشان را در محل کوه «چهل تن» مینامند و معروفست که
روزی از روزها چهل نفر در این کوه بیدار و سپس ناپدید شده اند نظیر این داستان
در کویته نیز شایع است و نه فقط در آنجا بلکه در این قسمت از قاره آسیا چنین
افسانه هائی ورد زبان ها می باشد. تا آنجائی که ما اطلاع پیدا کردیم سکنه این

هول و حوش در اوایل این کوه را با احترام آن چهل تن میپرستیده و برای آن قربانی های زیادی کرده اند. بلدچی ها که نسبت باشخاص همردیف خود شخص با فراستی بنظر میآمد می گفت ما ظاهراً مسلمانیم ولی ازرتوس و اصول مذهب اسلام اطلاعی نداریم و در باطن این کوه را ستایش می کنیم. در حوالی نقطه ای که ما چادر زده بودیم آثار و علائم مرزبندی و باغ و بوستانی مشاهده می شد و در کنار دره نزدیک آنجا دریاچه ای بود پر از اردک و مرغابی که آب شیرینی داشت و می گفتند عمق آن نسبتاً زیاد است.

از کوه «لگوار» واقع در همین محل نیز که در اثر نزول برف سنگینی منظره زیبایی بخود گرفته بود بالا رفته يك بار دیگر از چشم انداز های دل فریب این حدود لذت بردیم. در خرابه های این حوالی غارها و مغاکهای متعددی بود که من ابتدا تصور میکردم آن ها را به تقلید دخمه های تخت جمشید بنا کرده اند ولی اینک معتقدم که سرکردگان قدیم این مغاکها را بجای انبارگاه و محل ذخیره آذوقه خود بکار می برده اند. یکی از این غارها که من برای تماشا تا به انتهای آن رفتم هشت پا طول و شش پا عرض و پنج پا ارتفاع داشت. سکنه محل میگفتند که این غارها را پادشاه خسرو حفر نموده است!! در هر صورت این محل ظاهراً در ایام قدیم از مراکز قابل اهمیت بشمار میرفته و جای تأسف است که هیچک از سیاحان سابق از وجود این کوه آتش فشان ذکر نکرده اند.

معدنیات شاید در این حوالی زیاد پیدا شود ولی برزبل کریک بکشف شیتی قابل توجهی موفقیت حاصل نکرد. طبق اظهارات سکنه محل، کوهی است در این حوالی موسوم به «کوه گنج» و در آن کوه غاری است که در قعر آن دو خمره طلا موجود می باشد ولی احدی جرئت دخول بآن غار را ندارد!! الواح قبوری که جسته گریخته بنظر میرسید فوق العاده نفیس و زیبا حجاری شده بود ولی هیچ يك تاریخ خیلی قدیمی نداشت و ظاهراً این نقطه در تمدن و صنعت آن قدرها پیشرفت نکرده و اهالی سیر قهقرائی نموده اند زیرا فعلاً از ساختن نظیر همان سنگ های قبر هم

عاجزی باشند. در آغاز سال ۱۸۹۴ بطرف قریه بزمان که دستور داده بودیم باروبنه ما را بآن جا حمل کنند حرکت نمودیم و چون حرکت ما بواسطه نزول برف بتأخیر افتاده بود لذا از حیث خواربار و آذوقه دچار اشکال شدیم اما این تقصیه را وفور کبک کوهسار های این حوالی جبران می نمود چنان که هر مرتبه ای چهل کبک شکار می کردیم. خلاصه پس از عبور از چندین دره و طی دامنه کوههایی که بطرفین مشرق و مغرب امتداد دارد حوالی استخر آب تلخی محاذی کوه گنج که در بالای آن اشاره شد چادر زدیم. ارتفاع این منطقه در حدود پنجاه و پانصد پا میباشد.

روز بعد بطرف رشته جبال «گوار کوه» متوجه شدیم. جلگه این ناحیه را «گالانگور» می نامند و چند خانوار ایل رکی در دامنه کوه سکنی دارند که در موقع مسافرت ما متأسفانه هیچ آذوقه ای نتوانستند برای ما تهیه کنند. خلاصه برای رفع خستگی در بیابان چادر زده و اطراق کردیم و بلدچی ما در نتیجه تهدید یکی از شتر دار ها که گفته بود ترا مسموم خواهم کرد از ترس جان گریخت و وضع ما در این جا بی نهایت ناگوار و طاقت فرسا شد زیرا باستانی چند متقال چای هیچ چیز دیگر برای ما باقی نمانده بود و خوراک ما منحصر از شکار کبک و غیره تأمین میگردید و از همه بدتر برای چهار پایان هم بیش از یک وعده دیگر علیق نداشتیم و از این بابت خیلی نگران و هراسان بودیم ولی در عین حال یقین داشتیم که بزمان تا محل اقامت ما بیش از چهل میل مسافت ندارد. سرانجام برای این که شتر دار ها فرار اختیار نکنند بر زیل گریک و من و سلطان سخرو بسمت کوه مقابل براه افتادیم و پس از پیدا کردن راه، همگی حرکت نمودیم. شب را با زور کنار سه حلقه چاه آب معروف به «شوراب» چادر زدیم و چون میخ چادرها اتصال در اثر بادهای شدید از جا کنده می شد صبح زود براه افتادیم.

پس از طی مسافت مختصری بیچادر چند نفر از نهرومی ها رسیدیم که نه برای ما چیزی تهیه کردند و نه حاضر شدند مقداری از راه را با ما بیابند و تا لب جاده ما را هدایت نمایند. خلاصه بزحمت و حرارت زیاد به بزمان رسیدیم و خیال

ما بواسطه عدم آذوقه و غیره آسوده شد زیرا گذشته از آن که تحمل گرسنگی برای خود ما خالی از اشکال نبود مشاهده وضع زار و نزار حیوان های زبان بسته هم انسان را برقت در میاورد .

شرح مسافرت پنج منزل اخیر حاکی از این است که ناحیه سرحد تقریباً غیر مسکون می باشد در صورتیکه آب بقدر کفایت در آن جا موجود است و فقط امنیت که توأم با قانون و عدالت باشد محل مزبور را آباد و معمور خواهد ساخت . غارت و تاراج هنوز هم در این ناحیه رایج و معمول می باشد ولی ما از این رهگذر یمی نداشتیم و تمام طبقات بمحض این که ما را می شناختند از ما بغوی پذیرائی میکردند و از این لحاظ سیاحت ما خوشبختانه در ناحیه سرحد به خیر و خوشی خاتمه پذیرفت .

فصل دو از دهم

از بزمان بکرمان

قریه بزمان واقع است در دامنه های جنوبی سلسله جبال که بهمین اسم نامیده میشود و دارای يك قلعه خراب و يك نخيله زيبا میباشد. تعداد نفوس بزمان به صد و پنجاه نفر بالغ میشود و با سکنه قراء مجاور که از طوایف «کرم زائی» و «سامی» تشکیل گردیده به سیصد نفر میرسد. بزمان سابقاً ضمیمه ناحیه سرحد بوده ولی در این اوان از آن مجزا گردیده است.

در زمانی که پطینگر سیاح معروف از بزمان میگذاشته مرادخان کرد حاکم این ناحیه بوده و با مشارالیه با کمال رافت و مهربانی سلوک نموده است. قلعه بزمان را میکوبند میرزا خان پسر حیدرخان اصفهانی در حدود دو قرن قبل بنا کرده است و وقتی که ایرانی ها بلوچستان را بحیطه تصرف ر آوردند سکنه بزمان مقاومت شدیدی بعمل آوردند. ابراهیم خان نیز بزودی به تسخیر محل موفقیت حاصل نکرده و بالاخره هم بوسیله توپخانه فاتح و باین نقطه مسلط شده است.

در پائین دست این قریه خرابه های قلعه ای مشاهده میشود که بواسطه عدم ظروف سفالین و مسکوکات قدیمی در قدمت آن تردید می‌رود. پطینگر که تنها سیاح سلف نگارنده در این حوالی بوده راجع باین نقطه چنین مینویسد؛ «چاهی است در این محل که دهانه آن دوازده یارد مسافت دارد و در حدود دو سه فوت عمق آن است و در وسط این چاه يك لوله استوانه‌ای شکل بقطر هشت اینچ از آجر ساخته‌اند که آب از آن بشدت هر چه تمامتر غلیان دارد و کسی جرئت نخواهد داشت دست خود را بآن نزدیک نماید. آب این چاه گوگرد زیاد دارد و طعم و بوی آن بقدری بدو متعفن است که خوراک هم با آن طبخ نمی نمایند» آب چاه در موقع مسافرت نگارنده نود و هشت درجه حرارت داشت و دارای همان اوصافی بود که پطینگر توصیف کرده و ما ناگزیر بودیم يك ماه تمام از همین آب نوشیده و ضمناً آنرا برای شست و شونیز بکار ببریم. اهالی ده این محل را «حمام» مینامند و در موقع استحمام از آن استفاده میکنند.

بزمان سه هزار و یکصد فوت ارتفاع دارد و در دامنه یک رشته جبال مرتفع واقع شده که برای زندگانی بمراتب مناسب‌تر از بمپور و فهرج میباشد. شتر دارهای ما چنانکه پیش بینی می شد فوراً بمنازل خود رفتند و چون ما می خواستیم در کوههای اطراف بسیر و سیاحت پرداخته و بعد نیز تا وصول خبر فرمانفرما توقف نمائیم حرکت آن ها را با خونسردی تلقی نمودیم. یکی دوز در چادرهای خود بسر برده ضمناً بارها را باز و تفنگ و شمشیر خود را تمیز نمودیم. و در نتیجه این عمل در آن حوالی شهرت یافت که ما سلاح ها و مهمات نامبرده را از کوه چهل تن در آورده ایم.

سلسله جبال بزمان مرکب از يك رشته کوهی است که بموازات یکدیگر از شمال بجنوب امتداد دارد. کوهی که ما بالای آن رفتیم معروف است به کوه «خضرزنده»

و نزدیک آن، کوه دیگری است موسوم به «مه کوه» که نباید آنرا با به‌پچه کوه که پهلینگر آنرا کوه نوشادر نامیده است اشتباه کرد.

من مرکز توقف خود را به فرمانفرما اطلاع دادم و پس از این که مشارالیه آذوقه فراوان و وسایل نقلیه برای ما فرستاد در صدد حرکت بسر آمدیم و اول فوریه بعزم بمپور براه افتادیم. جاده بین راه صاف و مسطح بود و هیچ آبادی و معموره‌ای نداشت. در منزل دوم، از رود «کسکن» که از شعب فرعی رودخانه بمپور است رد کرده شب را حوالی ارك معروف محل چادر زدیم و صدای شلیک‌های توپ را که بافتخار والی ایالت در فضا طنین انداز می‌گردید بخوبی میشنیدیم. فردای آن روز پس از طی مسافت مختصری وارد بمپور شدیم.

روز بعد فرمانفرما رسید و اهالی محل استقبال شایانی از او نمودند. علاوه بر شلیک توپ صدای هلهله اهالی با آسمان می‌رسید و زندهای بلوچ بافتخار ورود والی غریبشادی کشیده دست‌افشانی و پای کوبی می‌کردند. فرمانفرما برای شام همه گونه وسائل پذیرائی، آن هم بطرز اروپائی تهیه نموده و حتی شراب ناب هم حاضر کرده بود و ما را مورد همه گونه لطف و عنایت قرار داد. روز بعد بطور رسمی از معظم له دیدار نمودیم و پس از چند ماه مسافرت خسته کننده از نوای نشاط انگیز موزیک که بسرود ملی مترنم بود لذت بردیم. سپس بانفاق معظم له بفرج رفته ضمناً سه تیر اندازی و شکار دراج پرداختیم و در ظرف یک هفته از سرکردگان بلوچ که برای ملاقات فرمانفرما اجتماع نموده بودند اطلاعات مفیدی بدست آوردیم.

در همین ایام آن هندوئی که در سوران جریان کار او را تحقیق نموده بودم احضار گردید و در موقع ورود اظهار داشت که یکی از مستخدمین حاکم «سیب» مشارالیه را مضروب و مجروح ساخته است لذا ضارب نیز احضار گردید و سه روز متوالی از متداعیین تحقیقات کافی بعمل آمد و معلوم شد حاکم بلوچستان در این مورد تعدیات و اجحافات ناموده است. بنا بدستور فرمانفرما مقرر

گردید که زین العابدین خان محاسبات هندوی مزبور را تصفیه و خود او را تحت الحفظ بچاه بهار بفرستد تا از آنجا به کراچی اعزام شود. جای مسرت است که در اثر اقدامات مجدانه فرمانفرما وجدیتی که معظم له در این موضوع ابراز داشت از آن تاریخ به بعد دیگر احدی جرأت تخطی بحقوق رعایای بریطانیا را پیدا نکرده است

در اواخر فوریه هوا غفلتاً کرم شد و بدین مناسبت ما روز حرکت به رودبار نهایت شعف را داشتیم. از زمان اسکنند کبیر باین طرف از اروپائی ها ما اولین کسانی بودیم که از این راه عبور می نمودیم. از آنجا قلل جبال «بشاگرد» ازدور هویدا می باشد و جاده تا آنجائی که آب رودخانه بمپور با هلیل رود اتصال پیدا میکند به موازات رودخانه امتداد دارد و از آن جا که میگذرید بھاك رودبار وارد می شوید.

اراضی اطراف «کوچکردان» سبز و خرم بود و حضارت و سرسبزی دشت ها نشاط فوق العاده ای در بینندگان ایجاد می نمود. در این راه باران خیلی بما اذیت کرد و سیل همه جا راه افتاده بود ولی در عوض شکار آهو و کفتار و سیاه گوش و گربه وحشی لذت فراوان داشت. يك روز نیز دوسه گرگ ازدور پدیدار گردید که فوری فرار کردند و ما بشکار آنها موفقیت حاصل ننمودیم. بواسطه نزول باران و نزدیک نشدن بکویر، بشکار گورخر نیز موفق نگردیدیم.

جای تأسف است که از خاک باین حاصلخیزی و آب باین فراوانی استفاده کافی نمیشود در حالیکه بنا بگفته یکی از معمرین محل در ایام سابق متجاوز از دو بیست قنات در این جلگه دایر بوده است.

مقبره شاهزاده عباس در «زه گلوت» زیارتگاه سکنه اطراف است و اینک ذیلا بدرج اسامی طوایف مختلفه رودبار مبادرت میشود:

سربانی، شاه ولی بور، شامبوتی، لرك، لار، تولاجاری، روحانی، قندری، ده کهنی، نودزهی، منوجانی، جکیننی، کوه شهری، گلاشکردی، گرچندی، مرادری

ترکی، سرحدی، قلمرزی، کوه سهرانی و گیرکی

اولین ده بزرگ بین راه «شاه آباد» است و مقبره میرمقداد که میگویند علمدار پیغمبر بوده در چند میلی مشرف آن واقع شده. در قبرستان این محل حجاریهای قدیمی نفیسی مشاهده میشود و در روی یکی از الواح، این کلمات «میر رئیس حلیف بن میر خداداد» منقور است که تاریخ آن ۱۰۵۹ هجری میباشد

در شاه آباد يك روز را صرف خشك کردن اثنائه نموده سپس بطرف بیژن آباد حرکت کردیم و بعد صد و پنجاه میل مسافت را با آسودگی خاطر چون مهمان فرمانفرما بودیم و علیق و آذوقه قبلاً همه جا سر منزل برای ما فراهم شده بود طی نمودیم در این ناحیه جریان مسافرت ما کاملاً برخلاف سرحد بود و بملاحظه فقدان آذوقه تزلزل خاطر نداشتیم و کلیه مخارج ما در این راه از طرف آن میزبان با سخاوت تأدیه میگردید.

ابتدا تصمیم ما این بود که از هلیل رود عبور و از راه اسفند قه بکرمان برویم ولی چون اجرای این تصمیم بواسطه سیل زیاد ممتنع بنظر می آمد لذا راه جیرفت و راین را انتخاب و از سمت شمال بطرف «جبال بارز» حرکت کردیم. در منزل اولی از میان اراضی نسبتاً حاصلخیزی عبور در حوالی سرحد جیرفت به چشمه گرمی رسیدیم که آب آن شفا بخش بود.

روز وارد «دوساری» کرسی نشین جیرفت شدیم که اغلب املاک آن خالصه است و دو سه نفر چند انکه قالیچه و خورجین برای فروش نزد ما آوردند. نخلستان دوساری در دامنه يك کوه مرتفع سنک آهکی واقع شده است که چشمه‌ای نیز از میان آن می گذرد و آسیاب بزرگی حوالی آن بنا شده. بنا بمعمول ما از قبرستان محل که خطوط زیبایی روی الواح قبور آن منقور گردیده و مربوط به قرن هفدهم است بازدید نمودیم.

رشته جبالی که ناحیه کرمسیر «جیرفت» راز از اراضی مرتفع سردسیر «راین» و «ساردو» مجزای کند «جبال بارز» است که بخطا معروف به «جمال بارز» شده یعنی همان رشته جبالی که قله معروف آن موسوم است به «امجز» و بالای سر دوساری واقع گردیده. گذار «زورناک» در طرف مشرق این محل قرار گرفته که جاده مستقیم ولی سنگلاخ نما شیر از این گرده امتداد دارد.

بعد از چند روز بموارد رشته جبال نامبرده بالا حرکت و از گرده کوه خربشت رد کردیم. در «دشت کوچ» مقابل شهر معروف جیرفت یکروز توقف نمودیم و چون رودخانه بواسطه آب زیاد غیر قابل عبور بود از رودخانه شور که در ساردو جاری است رد کرده کنار هلیلرود که چند نفر در آن برای تفریح حاکم محل شنا می کردند چادر زدیم و چون سیل رو بنقصان بود تصمیم گرفتیم یکروز بعد از حرکت فرمانفرما توقف نمائیم. بحسینخان مهنی دستور داده شد از ما پذیرائی نماید و سرانجام هنگام حرکت مسیلی را که ۲۰۰ یارد عرض آنست پشت سر نهادیم. آثار شهر یکه مار کوبلو آن را کامادی می نامد در اینجا مشاهده می شود.

پس از طی مسافتی چند در «مسکون» که از قرا، متعدد این اراضی مرتفع است، و در پائیز پراز کبک می باشد، به فرمانفرما ملحق شدیم. کلاتر این محل نسب نامه ای دارد که در پشت بیست و چهارم به «سلطان سنجر» میرسد. از فراز گذار «ده بکری» که ۷۳۸۰ فوت بالای سطح دریاست، کوه کفوت را که مشرف بجلگه بم می باشد و اراضی وسیع لوت را تماشا نمودیم. ده بکری هوای معتدلی دارد و بیلاق خوانین بم بشمار میرود.

از «مرغک» بسمت کوه جوپار حرکت نمودیم از وسط راه ساختمان های فوقانی ارک بم دیده می شود و در «سروستان» که محل ورش بادهای شدیدی است توقف کردیم ولی چون شدت صدای باد مانع خواب و استراحت بود بحرکت ادامه دادیم

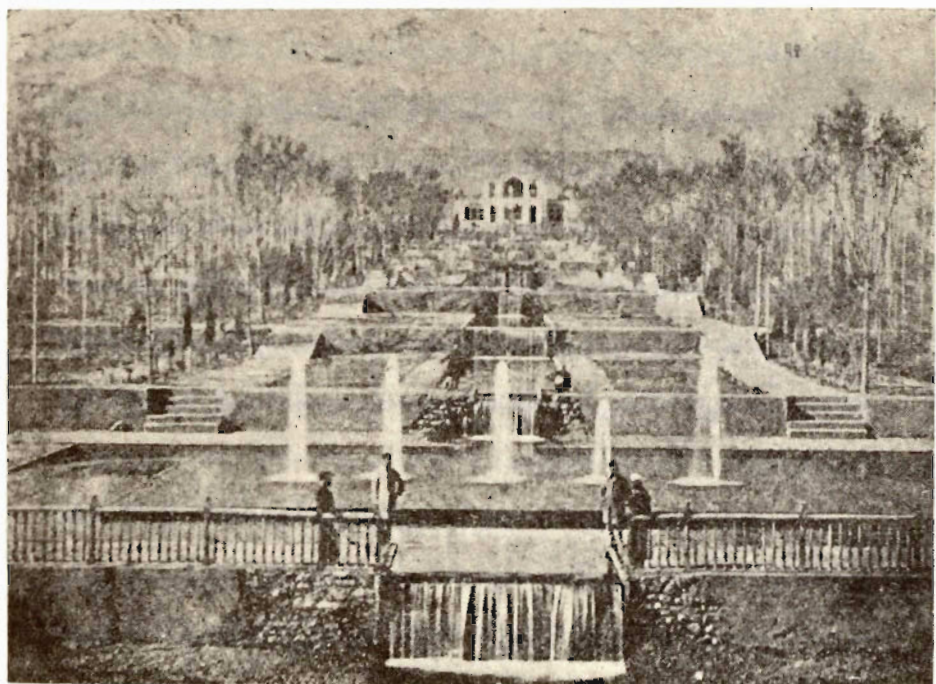
از عبور از رودخانه ساردو طولی نکشید به «پابنه» رسیدیم . عرض رودخانه ساردو در حدود ۳۰ یارد است و بطرف بم سرازیر می‌شود . روز بعد بقصبه «راین» که باغات زیادی دارد وارد شدیم . زن‌های این ناحیه مثل زن‌های کرمان چادر سفید بر سر می‌کنند در صورتیکه در یزد چادر سفید اختصاص بزنها یهودی دارد . سکنه «راین» به ۵۰۰۰ نفر بالغ میشود و در نقطه‌ای واقع شده که محل تقاطع چندین جاده مختلف است و از سالها باینطرف موقعیت مهمی را حایز و در قرن دوازدهم میدان جنگ ملك ارسلان و برادرش بهرام‌شاه سلجوقی بوده‌است .

اسامی ایلات اینحدود از قرار ذیل می‌باشد :

مقبلی	۱۰۰ خانوار
نوشادی	۷۰
هاییل	۳۰
آقارضا	۲۰
	جمع ۲۲۰

چون چند روزی تندی و چابکی اسبهای ایرانی و انگلیسی مطرح مذاکره بود و طیب مخصوص فرمانفرما نیز با وجود چندین سال اقامت در پاریس بواسطه عدم حضور در مسابقه های اسب دوانی مدعی بود که اسب های ایرانی چالا کترند نگارنده حاضر شد اسب لاغر و نحیف خود را با هر کدام از ۹۰ رأس اسب فرمانفرما که خواسته باشد بمسابقه بگذارد این ادعا خیلی مورد تعجب واقع شد و شرط بندیها در اطراف آن بعمل آمد و از طرفی چون ما حاضر بشرط بندی نشدیم فرمانفرما و همراهان اوشکست ما را مسام میدانستند و بطور مسخره می گفتند چگونه ما حاضر شده ایم اسب خود را که بقول آنها بشتربهت دارد با اسب عربی غزال کش آنها بمسابقه بگذاریم .

چون برزیل کریک سبکتر از نگارنده بود برای سواری و فرمانفرما بعنوان حکم مشترك انتخاب گردید و نگارنده رانیز بسمت داور مسابقه برگزیدند .



۲- باغ فرمانفرما در ماهان

محل مسابقه يك سرالائی بود که در حدود يك ميل مسافت داشت و نویسنده را بیم آن بود که ارتفاع ۸۰۰۰ پا سرایشی برای اسب انگلیسی تأثیر نامناسبی داشته باشد .

چون این اینجانب نیز میل داشتم که از آغاز تا انجام مسابقه را تماشا نمایم لذا اول یکی از اسب های فرمانفرما را انتخاب ولی بعد فسخ عزیمت کردم و یکی از یابوهای خود را که دیگران تصویری کردند قادر بحرکت نخواهد بود سوارشدم و عجب اینست که همان یابوی اسقاط نیز ۱۵ یارد از اسب عربی جلوافتاد و در مسابقه دوم شد . فرمانفرما از این قضیه فوق العاده استعجاب نمود و گفت من فکر میکردم که شاید آن اسب انگلیسی از اسب من گوی سبقت را بر باید ولی هیچگاه احتمال نمیدادم که این یابوی مردنی نیز از آن اسب جلو بیفتد .

چابک سوار فرمانفرما با اضطراب فوق العاده ای گفت آقا !! قربان شما ! چگونه این اسب زبان بسته که به شتر شباهت دارد از باد صرصر تند تر و سریع تر می رود ؟! راستی خود من هم از این که « غزال کش عربی » گوی سبقت را نربود بحیرت افتادم .

یکی از علل مهم این پیش آمد زین و لگام بد ساخت ایرانی هاست . از طرفی چنانکه بعدها شنیده شد وضع اصطبل ایرانی ها نیز مرتب نیست زیرا بعضی مواقع اسبها را زیاد خوراک میدهند و برخی اوقات علیق آن ها به تعویق میفتند کما اینکه همان اسب کذائی هم در ده ساعت قبل از مسابقه هیچ نخورده بود .

در هر صورت این مسابقه تفریح خوبی بود و نتیجه آن در سرتاسر ایالت کرمان ورد زبان ها شد و شب نوکرهای ما بواسطه موقیتهی که نصیب مخدوم آنها شده بود دست افشان و پایکوبان شادی ها نمودند و یکی از آنها که با آواز سعدی شاعر آشنا بود اتصال می گفت :

اسب تازی اگر ضعیف بود همچنان از طوبله خر به

خلاصه بطرف « ماهان » سرازیر شدیم . از فراز تپه های مرتفع بین راه مناره های فیروزفام مزارشاه نعمت الله ولی دیده می شود و سپس طولی نمیکشد که مسافر بیابانگیز فرمانفرما میرسد . بعد از طی بیابانهای لم یزرع و صحاری بابر و یکنواخت، مشاهده فوران آب حوضهای زیبای این باغ و منظره اشجار سبز و خرم آن، کیف فوق العاده ای خواهد داشت .

« سید نورالدین » یزدی ملقب به « شاه نعمت الله ولی » که در ماهان بدفن رسیده از فرزندان امام محمد باقر است و در ۷۳ هجری در حلب قدم بعرضه وجود گذارده . شاه نعمت الله بعد از کسب علوم و فضائل بسیر و سیاحت پرداخته و ۸۰ روز در اواسط زمستان در قلعه کوه دماوند و همچنین ۸۰ روز در قلعه کوه الوند عبادت کرده و ریاضت کشیده است .

سپس بکربلا و نجف مشرف شده و از آنجا بمکه معظمه رفته و ۷ سال در آنجا بسر برده است و بعداً در حلقه مریدان شیخ عبدالله جعفر داخل شده و چندین سال بسیاحت بلاد و اعصار پرداخته و در خلال این مدت شاید به هندوستان رفته باشد .

شاه نعمت الله در سفر سمرقند مورد تجلیل و احترام تیمور واقع شده و چون عده پیروان و متابعین او رو بفزونی گذارده فاتح نامبرده بوحشت افتاده و امر کرده است منزلگاهی در نقطه دور دست سمرقند یعنی در ماهان برای او ترتیب داده و یرا بآنجا بفرستند . شاه نعمت الله سفری نیز بشیراز رفته و عرفا و دانشمندان آن شهر مقدم و یرا گرامی داشته و ورود او را به انجا بحسن قبول تلقی نموده اند .

صیت شهرت شاه نعمت الله بقسمی در اطراف و اکناف شایع شد که بزرگان هر محل برای وی تحف و هدایای گران قیمت می فرستادند و از وی مراد می طلبیدند .

یکبار احمدشاه بهمنی پادشاه دکن هدیه معتابهی برای شاه نعمت الله میفرستد که گمرک آن بیول امروز به هفتاد هزار پوند بالغ میشود و این مبلغ را نیز شاه رخ باشاره همسر خود برای وی حواله میکند زیرا عیال شاه رخ بشوهر خود تذکر میدهد که وصول گمرک از چنین شخصیت مقدسی در تاریخ انعکاس خوبی نخواهد داشت. شاه نعمت الله در سال ۸۳۴ هجری داعی حق را لیک گفته و در قریه مصفای ماهان بدفن رسیده است. پیشگویی های شاه نعمت الله تا با امروز نیز ورد زبان های می باشد و بعضی از آنها را میسزستیل انگلیسی ترجمه کرده است.

گنبد و مناره های فیروزفام مزار شاه نعمت الله از دور بغایت قشنگ و دل فریب میباشد ولی محوطه داخلی آن باستثنای اشجار سبز و خرم و کاشیکارهای زیبای اطراف دارای خصوصیات جالب توجه دیگری نیست و دیوارهای صحن نیز احتیاج بتعمیر و مرمت دارد. کف صحن در موقع مسافرت نگارنده با یک قالی کهنه نقش ترنجی نفیسی مفروش بود که می گفتند تقدیمی شاه عباس میباشد چندی بعد شنیدم مسیور کوفسکی سیاح اطریشی آنرا خریداری کرده است. تاریخ بافت قالی ۱۰۶۷ هجری بود و چون سلطان عظیم الشان صفوی چند سال قبل از این تاریخ وفات کرده احتمال میرود سنه ای که روی قالی بافته شده سال اتمام آن باشد. شال بسیار نفیسی روی قبر گسترده و یکجفت شاخ بزهدی نیز بدیوارها نصب شده است. از قرار مسموع مزار شاه نعمت الله سابقاً کتابخانه خیلی مهمی داشته که اینک متأسفانه اغلب کتب قیمتی آن در اثر بی مبالائی متصدیان از بین رفته است. در جوار قبر شاه نعمت الله چند قبر دیگر منجمله قبر پسر خود شاه نیز دیده می شود.

محمدشاه قاجار نصف املاک خالصه ماهان را وقف مزار شاه نعمت الله کرده ولی متأسفانه حسب المعمول عوائد موقوفه حیف و میل می شود و مطابق دستور واقف بمصرف نمیرسد. عده زیادی از درویش مرتزق موقوفه میباشند و همواره جمع کثیری از آنها در اینمحل بسر میبرند.

اراضی بین راه ماهان بکرمان بقدری پراز شن وماسه است که بقول مسیو خانیکف از اراضی لوت پای کمی نمیآورد ولی در عین حال خاک آنها سفت و محکم می باشد چنانکه اکثر قنوات از زیر همین اراضی عبور می کنند در نصفه راه در نقطه ای که «پاباب» نامیده می شود اندکی استراحت نمودیم و شتردارها جلو افتادند. مقارن غروب پس از عبور از دانهه جبال «سر آسیاب» و قلاع قدیمی شهر برای دومین مرتبه درست یکساعت بعد از سفر اول بکرمان رسیدیم (۱).

(۱) شاه نعمت الله در بیست و پنجسال او اخر عمر خود در ماهان میزیسته و چون قبل از آن مدتی را در یزد سکونت داشته بیزدی معروف شده و از همین نقطه نظر در تاریخ یزد موسوم به «جامع مفیدی» که در ۱۰۸۲ هجری تألیف گردیده (فهرست کتب فارسی موزه بریتانیا تألیف ریو صفحه ۲۰۷ و ۲۰۸) شرح حال وی مندرج است.

شاه نعمت الله تا او اخر عمر خود سرزنده و نشیط بوده و بنظم اشعار همت میکاشته خود او می گوید :

نود و هفت سال عمر خوشی بنده را داده حی پاینده

شیخ عبدالله یافعی مراد شاه نعمت الله که در متن بنام او اشاره شده مردی بزرگ و اهل علوم باطن و ظاهر بوده و در تصوف مصنفات عالی دارد. (تذکره دولتشاه چاپ بمبئی صفحه ۱۴۶) و در ۷۶۸ هجری وفات کرده است (تاریخ ادبی ایران تألیف برون صفحه ۴۶۴)

شاه نعمت الله علاوه بر دیوان اشعار، ۵۰۰ رساله در مراحل مختلفه تصوف تألیف کرده (فهرست کتب فارسی ریو صفحه ۶۳۵) که باره ای از این رسائل در مرداد ۱۳۱۱ هجری شمسی بفقّه مرحوم حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین شیرازی مرشد طایفه نعمت اللهی در مطبعه ارمنان تهران بطبع رسیده است.

دیوان اشعار شاه نعمت الله نیز یکمرتبه در ۱۲۷۶ هجری در تهران و یکبار نیز در ۱۳۳۷ در کرمان بجلیه طبع آراسته شده و چاپ کرمان خط میرزا کاظم خان رونقلی شاه کرمانی می باشد.

بشاه نعمت الله کرامات و خوارق عادات زیادی نسبت میدهند و از آن جمله گویند روزی شاهرخ میرزا از سید سؤال کرد شنیده ام شما نعمتهای شبهه آمیز تناول می کنید.

سید در جواب گفت اگر خون جمله عالم مالا مال شود مرد خدا جز مال حلال نخواهد خورد. شاهرخ برای امتحان چند روز بعد خوانسالار خود را امر داد که بره ای بنظم از عاجزی بستاید و طعامی ترتیب دهد؛ خوانسالار حسب الامر بره ای فر به از پیرزنی

باجبار گرفت و طعامی ترتیب داد ، سلطان سید را دعوت کرد و مشترکاً آن طعام را تناول نمودند ؛ بعد شاهرخ سید گفت شما فرمودید که غیر از مال حلال نخواهید خورد حال اینکه این بره را بامر من بظلم ازعاجزه‌ای گرفته بودند .

سید گفت تحقیق کنید شاید حق تعالی را در این امر مصلحتی باشد . باری پیرزن را حاضر و کیفیت حال را سؤال کردند اظهار داشت پسری داشتم بسرخس رفته بود و اخبار باملازم از او می‌شنیدم که خبر رسید از کرمان سیدی بزرگ نعمت‌الله نام بهرات آمده نذر کردم که اگر فرزندانم سلامت رسد بره‌ای بسید اهداء کنم در همانروز فرزندانم سلامت از سفر باز آمد و من بره معهود را بیشت کرده برای سید می‌بردم که خوانسالار سلطان بظلم گرفت . شاهرخ را معلوم شد که حق تعالی باطن انبیاء و اولیاء را از حرام محفوظ میدارد (تذکره دولتشاه صفحه ۱۴۷ چاپ بمبئی)

اکثر عرفا و بزرگان وقت حلقه ارادت شاه نعمت‌الله را کردن گرفته بودند و خواجه حافظ شیرازی در این شعر معروف خود که می‌گوید :

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند
نظرش باین بیت شاه نعمت‌الله است که گوید :

آبا بود که گوشه چشمی بما کنند
ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم

صد در ددل بگوشه چشمی دوا کنیم

< م >

فصل سیزدهم

در ایران مرکزی

پس از ده روز توقف و ملاقات با عده ای از اهالی و کسب اطلاعات لازم راجع بکرمان، برزیر کریک روازه هندوستان شد و اینجانب بسمت یزد حرکت نمودم و بعد از شش ماه میان من و مصاحبان سفر مفارقت و جدائی افتاد.

کرمان به یزد دو جاده دارد که مسافت هر دو یکسان است. راهی که بیشتر از سمت جنوب امتداد دارد مسیر عده زیادی از انگلیس ها منجمله خط عبور اعضای هیئت اعزامی گلدسمید بوده ولی از جاده زرند و بافق تا قبل از من فقط یک نفر آن هم «کاپیتن کیت ابِت» که یادداشت های مختصری از مسافرت وی باقی مانده عبور کرده است.

در طرف شمال کرمان قراء زیاد و آبادی های متعددی است که بواسطه فراوانی علیق اسب های نگارنده با وجودی که راه را با سرعت طی می نمودم چاق و فربه شدند. روز بعد از حرکت، به اراضی پست شوره زاری افتادیم که بدبختانه شدت بارندگی همه ما را غرق در آب کرد و شتر دارهائی که ائاثیه را از جاده پائین دست

مشرف به سمت غربی، میبردند ما را گم کردند و بالاخره چون آن ها را پیدا نکردیم بخيال اين كه جلو رفته و چادر زده اند حرکت را ادامه دادیم ولی هوا طوفانی و منقلب شد و تکرگی آمد که متعاقب آن وسیل مهیبی در بیابان راه افتاد و صحرا مبدل به دریای آب شد. خلاصه در اثر روشنایی برق چند درخت از دور پدیدار شد و بالاخره در علی آباد نیز شتردارها و همراهان که خیس آب شده بودند بما ملحق گردیدند.

از علی آباد به « زرنده » دو سه میل راه زیاد تر نیست و در حدود هزار خانوار بلوچ در این حوالی سکونت دارند. زرنده چهار هزار نفر جمعیت دارد و در جلگه حاصلخیزی واقع شده است. در موقع مسافرت ما مردم این محل ظاهراً با فقر و فاقه فوق العاده ای دست بگریبان بودند زیرا عده زیادی گدا دور چادرهای ما حلقه زده استمداد می نمودند. ناحیه زرنده از قرن دوازدهم باین طرف که بحیطه تصرف « ملک دینار » در آمده سابقه تاریخی دارد ولی در قدمت آن تردید نمی رود و چون محل تقاطع جاده های مختلف است بطور حتم در ایام سابق حایز نهایت اهمیت بوده. یکی از منابع ثروت زرنده محصول تریاک آنجایی باشد. آن طرف زرنده تاشش میل چندین پارچه آبادی است و از پنچ میل ریگزار که گذشتید به اکبر آباد میرسید. حوالی اکبر آباد اراضی حاصلخیزیست و قریه موسوم به یزدان آباد مرکز نمدبافی و قالیبافی میباشد. « سیریز » را که در همین راه واقع شده میگفتند سال قبل « حسین خان بهارلو » تاراج کرده است.

حرارت هوا در این موقع روز بروز رو به ازدیاد بود و ما پس از عبور از نهر آب شوری چند ساعت توقف کردیم تا شتردارها از این حول و حوش که می گفتند نا امن است رد کنند و خیال ما راحت شود و چون با دزد و راهزنی تصادف نکردیم معلوم شد که اشارت فقط قافله های کوچک را مورد حمله قرار میدهند. شب را در « حوض دق » بیتوته نموده روز بعد وارد « خودران » شدیم که چنار تنومندی دارد. این درخت عظیم الجثه با طرف حوض مجاور ریشه دو انیده بود و بواسطه همین قطر و تنومندی ما

متوجه شدیم چرا در ایام سابق اینگونه اشجار در نظر مردم مقدس بوده است. احتمال می‌رود که مار کوبلو نیز در موقع مسافرت بمشرق در زیر سایه همین درخت کهن چند دقیقه ای توقف و رفع خستگی کرده باشد.

از افسانه هائی که راجع به اسکندر انتشار یافته این طور استنباط می شود که مشارالیه روزی چنار تنومند را بوسیده و استفسار می کند آیا او دنیا را تصرف و به مقدونیه مراجعت خواهد کرد یا نه و ناگهان درخت با آواز در می آید و می گوید «ای اسکندر تو سلطان روی زمین خواهی شد ولی به مقدونیه مراجعت نخواهی کرد.

خلاصه مسافرت را ادامه داده روانه قصبه «بافق» شدیم. آب این محل اندکی شور مزه است ولی برای ما نزدیک قناتی که آب نسبتاً شیرینی داشت چادر زدند و بیکروز در آنجا برای رفع خستگی شتر دارها توقف بعمل آمد. از خودران به اینطرف بغاگک یزد وارد شده بودیم ولی بافق سابق بر این ضمیمه کرمان بوده است. از این جاتا جلگه یزد متجاوز از چهل میل راه است و ما به اشتیاق دیدار هموطنان خود حرکت و از رود خانه شوری که در ارتفاع سه هزار پا واقع شده رد نمودیم. از کرمان بطهران این نقطه کوتاه ترین نقاط میان راه میباشد و رودخانه مزبور در کویر فرود می‌رود و اراضی نمکزار که در زیر اشعه آفتاب برق میزند از چند میلی شمال مسیر رودخانه پدیدار میباشد. در اثر تحقیقاتیکه نگارنده بعد ها بعمل آورد معلوم شد که این رود خانه از شعب زود خانه «لاله زار» است. پس از سیزده ساعت حرکت در حوض تبر کوه توقف و روز بعد نیز حوالی «چاه قاورد» اطراق نمودیم. بموجب تاریخ سلاجقه این چاه را در قرن یازدهم بامر «ملک قاورد» حفر کرده اند و «وکیل الملک» والی معروف کرمان نیز کاروانسرائی حوالی آن شروع نموده ولی متأسفانه اجل مهلتش نداده و اتمام بنای آن بر اثر مرگ او در بوتة اجمال مانده است. از فراز مقسم آب این منطقه یزد را از دور در زیر اشعه خورشید که روبه افول بود تماشا کردیم و پس از شانزده ساعت خسته و امانده به فهرج رسیده و بعد از طی چند میل راه به شهر بیابانی ایران که ۳۰۲۰ پا

ارتفاع آنست وارد و مشمول الطاف و مهمان نوازیهای مستر فرگوسن رئیس بانك شاهي یزد واقع شدیم . در این شهر ، زندگانی برای جماعت قلیلی از اروپائی هاتا اندازه ای خالی از اشکال نمیباشد و اهالی یزد در تعصب افراط می کنند . در این تاریخ یزد حاکم نداشت و وضع اروپائی ها نهایت مشکل و دشوار بود خاصه این که در این اواخر لایحه بی اعضائی در شهر انتشار داده بودند مبنی بر این که اگر فرنگی ها سواره از بازار عبور کنند جانشان به معرض خطر افتاده هدف گلوله واقع خواهند شد . در آن روز توزیع همین لایحه شعبه بازار بانك تا چند روزی تعطیل گردید . ممکن است بعضی تصور کنند که وحشت هموطنان ما موردی نداشته ولی وقتی اطلاع پیدا کنند که اهالی این شهر زرتشتیان را روز روشن در ملاء عام آماج بیگان آتشین می کنند و تازه از قاتلین هم هیچگونه مواخذه ای بعمل نمیآید و قتل و کشتار از واقعات عادی این شهر بشمار میرود قدر و منزلت آن عده معدودیکه در این قطعه دوردست با زن و بچه بسر میبرند بغوی معلوم و جان فشانی آن ها مورد تقدیر واقع خواهد شد . جای بسی مسرت است که در ایام حاضر این گونه اوضاع اسفانگیز اندکی رو به بهبود گذارده است ولی در هر صورت باید از مساعی و زحمات آن عده اریشروان کشور ما که در این نقطه و سایر بلاد بعید دنیا برای حفظ احترام وطن ، مثل افراد نظامی جان خود را در معرض هر گونه خطر میاندازند قدردانی و ثبات قدم و استقامت آنان را تقدیس و تمجید کرد .

از یزد تا قم سیاحان سلف نگارنده در قرن سیزدهم «مارکوپولو» و در قرن چهاردهم «ادریکس» و در قرن پانزدهم «اتانا سیوس نیکتین» و «جوزا فابار بارو» بوده اند که چهارمی در سیاحتنامه خود اینطور می نویسد ؛ از یزد به قصبه کوچک «مردت» و پس از دو روز به «گرد» میرسید که در آن جا جماعتی خود را ابراهیمی نامیده و مدعیند از اعقاب حضرت ابراهیم می باشند . از آن جا دو روزه به نائین و دو روزه به نیستان و ایضا دو روزه به هرستان (اردستان) و سه روزه به کاسان (کاشان) میروید . اواخر آوریل از یزد حرکت نمودیم و از اینجا با نظر

جاده از وسط بیابان شن زاری امتداد دارد که در بعضی نقاط آن آثار کشت و زرع دیده می شود.

خلاصه در «حجت آباد» که کاروانسرای آبرومند و آب انبار نسبتاً بزرگی دارد توقف نمودیم. در این جا تا چشم کار میکند دریای شن و هاسه است. قصبه کوچک «میبد» که درسی میلی یزد واقع شده همان نقطه ایستکه جوزافا بارو آنرا «مردت» نامیده و کاروانسرای آبرو هندی دارد و دیوارهای بی نظم و ترتیب آن شبیه دیوارهای قوچان است. این ایام گلیم های قرمز و بادوام میبد نهایت اشتها را دارد. چون در این حوالی محل مناسبی برای توقف پیدا نشد از آن قصبه و قراء مجاور آن که تمام معمور و آباد بنظر می آید گذشته شب را در قریه محقر «کوچیل» توقف نمودیم.

روز بعد از اراضی حاصلخیز اردکان عبور نموده به عقدا رسیدیم. جوزافا بارو و ظاهر آهمین عقدا را «کرد» نامیده و طایفه ابراهیمی نیز همان سادات محل هستند که پارسیها را اقوام خود میدانند. چون جوزافا بارو از اردکان که از مراکز مهم سابق پارسیها بوده است عبور نموده احتمال میرود که زرتشتیها را اول وهله در عقدا ملاقات کرده باشد و چرا آنها را ابراهیمی نامیده معلوم نیست جز اینکه بگوئیم زرتشتیان پیغمبر خود را با ابراهیم منطبق میکنند.

نوشته های دستور ترك آباد واقع در ناحیه اردکان فعلا در شهر بمبی بایگانی می باشد. مذهب زرتشتی تا اوایل قرن نوزدهم در این حوالی شیوع داشته است و این ایام فقط در شرف آباد رایج میباشد. مقبره معروف به «بانوی فارس» مادر یادختر «یزدگرد شهریار» در همین حدود است و می گویند موقعی که نامبرده از دست اعراب باین نقاط متواری شده بیک روستائی رسیده و تقاضای آب کرده است دهقان فوراً گاو خود را میدوشد تا شیر تازه به بانوی فارس تقدیم کند اما حیوان بخیل نلگد زده ظرف شیر را سرازیر و دختر پادشاه تشنه حرکت میکند. تا چند سال قبل زرتشتیان بیاد آوری این واقعه گاو قربانی میکردند باین طریق که آن حیوان

رایپول خود خریداری و بدست مسلمان ها ذبح و گوشت قربانی را نیز میان مسلمان های محل تقسیم می نمودند . این رسم فعلاً بواسطه قدغن دستور های بمبی متروک و منسوخ گردیده است .

در منزل بعد به نائین رسیدیم که جوزافا آنرا « نعیم » نامیده و آتانا سیوس نیکیتن یک ماه در آن جا بسر برده است . نائین شهر کوچک قابل اهمیتی است که محل تقاطع سیم تلگراف کوهپایه و اصفهان می باشد . قلعه معروف این محل معروف به قلعه کبری است و حتی بعضی از قنات محل نیز دارای اسامی فرس قدیم است (۱)

نائین در ارتفاع متجاوز از پنجهزار پا واقع شده و نیستانک که جوزافا باربارو آنرا نیستان نامیده در دو منزلی آن است . از نیستانک بسمت « جوقند » و « ظفر قند » که عبا نمدهای خوب در آنجا تهیه میکنند حرکت نموده روانه اردستان شدیم . « اردستان » از نقاط نسبتاً بیمانند ایران است که چهار هزار پا ارتفاع و صد و بیست هزار نفر جمعیت دارد . این محل دارای خاک حاصلخیز و باغات دلپذیر و مصفا می می باشد و من هیچگاه لذتی را که در زیر سایه اشجار این محل نصیب شده فراموش نخواهم کرد .

اهمیت اردستان روز بروز رو به تزاید است و مخصوصاً چون محل تقاطع دورشته سیم تلگراف مرکزی ایران خواهد شد موقعیت مهمی پیدا میکند و تنها محلی که در این موضوع با اردستان رقابت مینماید شهر کاشان است که بواسطه بدی آب و هوا مورد توجه نخواهد بود .

از اردستان تا کاشان هفتاد میل راه است که جوزافا موقع مسافرت خود در سه محل بین راه منزل کرده ولی ما بآن سرعت نرفته در چهار نقطه توقف نمودیم .

(۱) از قدیمترین ابنیه اسلامی ایران که تا کنون بر بامانده یکی مسجد نائین است رجوع کنید بکتاب ایران و ایرانیان صفحه ۱۰۴ و ۱۰۵ تألیف سردنسن راس مشترق انگلیسی و ترجمه آقای اسمعیل شایگان ملابری «م»

در این راه در هر پانزده میل فاصله دهات بزرگ و آبادی است و جاده از وسط جلگه مسطحی عبور میکند و فقط حوالی ابو زبد آباد چند تپه شنی مشاهده میشود.

در کاشان سیم تلکراف که از آثار تمدن است بویژه در روجه مسافری که از بلوچستان آمده باشد تأثیر مخصوصی میبخشد. در این حوالی مردم به زبان دری که تاحدی شبیه زبانی است که در لرستان و لارستان شایع میباشد گفتگو میکنند.

کاشان سه هزار پا بالای دریا واقع شده و حرارت آن طاقت فرسایی باشد. هوای ناسالم و عقرب‌هی جرار و مردم جیون و ترسو اختصاص با این شهر دارد ولی با این وصف کاشی کاری‌های زیبا و استعداد تجارتمندی اهالی آنجا نیز ضرب‌المثل است (۱).

هربرت سیاح و محقق معروف راجع باین شهر چنین می نویسد: «وسعت کاشان بقدر برک با نزوح است و چهار هزار خانوار جمعیت دارد. ابنیه این شهر نسبتاً آبرومند و مساجد و حمام‌های آن با گنبد های سبز و قرمز و فیروزه‌ای رنگ خود جلب توجه می کند. مصرف ابریشم آن نیز بقدری زیاد است که کارترایت تاجر انگلیسی که در حدود سال ۱۶۰ میلادی در آنجا اقامت داشته جداً معتقد است مصرف سالیانه ابریشم کاشان زیادتر از مصرف یکساله ماهوت لندن میباشد» (نقل از کتاب چند سال مسافرت در آسیا و افریقا)

از جمله حکایاتی که حاکی از جبن کاشانی‌ها میباشد یکی این است که وقتی نادر فوج کاشان را مرخص کرد افراد فوج تقاضا کردند یک عده نظامی هم برای محافظت، همراه آنها فرستاده شود !!!

حکایت دیگر این است که یکی از بزرگان کاشان هیچگاه از شدت ترس از موطن خود به خارج نمی رفته تاروژی که شاه او را بطهران احضار میکند، وی

(۱) کاشان شهری است بسیار قدیمی و نسبت آنرا اگر چه بزبیده زن هرون الرشید میدهند ولی طبق تحقیقات بسیار قدیم و در زمان ساسانیان وجود داشته است (کتاب ایران و ایرانیان صفحه ۱۰۴) «م»

ناگزیر روانه طهران میشود و در عرض راه با يك نفر که چوب بزرگی در دست داشته تصادف میکند. نامبرده با چوب دستی خود او را مورد تهدید قرار میدهد و بالاخره با کمال سهولت شمشیر و تفنگ و طبا نچه او را بغنیمت میگیرد. کاشانی ترسو تقاضا میکند که اقلاً برای مراجعت بکاشان چوب خود را با بدهد و او نیز چنین میکند و کاشی بدبخت موقع مراجعت بحیرت میفتد که چگونه این راهزن شریر نمیدانست این چوب بهمه سلاحهای او رجحان و مزیت داشته و با خورد میگوید مگر از ترس همین چوب نبود که من اسلحه خود را باو تسلیم کردم!!!!

چون من مصمم بودم که برای شرکت در مراسم میلاد شاه بطهران برسم لذا در کاشان توقف نموده بطرف «سن سن» که کاروانسرای آن فوق العاده کثیف و ویرانه است حرکت کردم. از اینجا به «پاشنگان» رفتم و پس از طی مسافتی چندبده قم رسیدم و از مشاهده گنبد طای آن که از دور نمایان است لذت فوق العاده ای بردم

«قم» در وسط بیابان نمکزاری واقع شده که مشرف به لوت است و ۳۲۰۰ پا ارتفاع دارد ولی چون مدفن حضرت فاطمه معصومه خواهر حضرت امام رضا می باشد همیشه اوقات عده کثیری زوار از نقاط مختلف مخصوصاً از تهران در آنجا ازدحام مینمایند. چند نفر از سلاطین ایران منجمله فتحعلیشاه که روپوش طلائی برای گنبد حرم ساخته در اینجا بدفن رسیده اند. پدر صدراعظم کنونی (۱) نیز برای تزئین و تعمیر حرم مبالغ زیادی خرج کرده است. ساعت بزرگ حرم صدای دلنشینی دارد و بنا بگفته جنرال شیندلر متعلق بیکی از صوامع قفقاز بوده و بعد با اینجا انتقال داده شده است. یکروز در عمارت شرکت راهسازی قم توقف و بعد بعزم تهران حرکت نمودم. از قم بتهران يك جاده شوسه ساخته شده که در حدود ۸۰ هزار پوند خرج آن کرده اند. امتیازنامه تسطیح راه بدو از تهران تا کارون بوده ولی چون مبالغ هنگفتی در آغاز کار میان تهران و قم بمصرف رسیده لذا تسطیح بقیه راههای مندرج در امتیازنامه را کد و معوق مانده است.

(۱) مراد آقا ابراهیم پدر میرزا علی اصغر خان امین السلطان است. <م>

از قم به تهران ۹۰ میل مسافت دارد و ۴ روز راه است و در طی جاده نیز بغیر از دورنمای دریاچه «حوض سلطان» منظره جالب توجه دیگری مشاهده نمیشود. مسرتی که هنگام ورود به تهران در اثر مشاهده بیرق سفارت انگلیس در نگارنده ایجاد شد هیچ موقع دیگری نظیر نداشته است. مستر کین گام کرین وزیر مختار دولت بریتانیا از اینجانب پذیرائی گرمی بعمل آورد و از هر حیث وسائل راحتی مرا فراهم نمود. زندگانی تهران پس از هفت ماه بیابانگردی و صحرا نوردی انسانرا واله و حیران می نماید. در خلال مدت توقف ضمن تحقیقات لازم از اوضاع و احوال مرکز ایران اطلاعات لازم کسب نمودم.

وزیر مختار بریتانیا نگارنده را حضور ناصرالدینشاه معرفی کرد و او نیز راجع بنقاط دوردست کشور خود سؤالات مفصلی نمود و از اطلاعاتی که اینجانب بعرض رسانید اظهار مسرت و خوشوقتی کرد. عصر همان روز از صدر اعظم ملاقات نمودم و بر رئیس دولت ایران معرفی شدم. این شخص سال بعد موقع قتل فجع شاه وفاداری کامل خود را نسبت بتاج و تخت ایران ابراز داشت و برای ایجاد صلح و امنیت و حفظ استقلال مملکت مساعی شایانی بکار برد زیرا فوت پادشاه در ایران بطور کلی توأم با شورش و هرج و مرج می باشد و این مرتبه در اثر اقدامات مجددانه صدر اعظم حادثه مهمی اتفاق نیفتاد. دوسه روز در قلهک واقع در ۶ میلی تهران مانده بعد «فقیر محمد» را مأمور سرپرستی اسبها کردم و تنها با کالسکه کرایه بسمت قزوین صد میلی رشت حرکت نمودم ولی هنوز ۴۰ میل از تهران دور نشده بودم که یکی از چرخهای کالسکه شکست و بقیه راه ناگزیر با اسب پیموده شد.

«قزوین» ۴۰۰۰ پا بالای دریا واقع شده و خیابان وسیع دلگشایی دارد این شهر از نظر سوابق تاریخی برای انگلیسها جالب توجه میباشد و انسانرا بیاد ایامی میاندازد که سیاحان و قهرمانان وطن در آن اقامت داشته اند.

در زمان سلطنت ملکه الیزابت (۱) ملاحان بریتانیا درصدد برآمدند که راهی از شمال شرقی یا شمال غربی هندوستان کشف نمایند. افتتاح روابط تجاری بانواحی جنوبی آسیا از مدت‌ها قبل باینطرف از مسائل مهم و مورد توجه بوده و اغلب قضایای برجسته تاریخی حتی جنگ ترانسوال بر سر همین موضوع اتفاق افتاده زیرا جنوب آفریقا بواسطه اینکه وسط راه هندوستان است واجد نهایت اهمیت می باشد.

در همین اوان یکی از قهرمانان بزرگ عصر الیزابت، انتونی جنگینسن در همان ایامی که ریشارد شانسلر بکشف دریای سفید موفقیت حاصل نمود و سپس غرق دریا گردید با روسیه وارد معامله شد این انگلیسی عالیقدر بقسمی توجه ایوان مخوف را جلب نمود که از طرف او با سمت وزیر مختاری بیخارا رفت و بعد اجازه گرفت امتعه انگلیسی را بدون تأدیة گمرک بروسیه وارد کند و ضمناً موفق شد که این قبیل کالاها را از آن طریق بایران نیز حمل نماید.

در قاموس جنگینسن ترس و وحشت وجود نداشت و وی از بحر خزر بشماخی واقع در شمال باکو که زلزله اخیر آنرا خراب و ویران کرده عزیزت نمود و با عبدالله خان پادشاه شیروان طرح رفاقت ریخت و بعد بهزم شرفیابی بحضور شاه طهماسب بقزوین رفت. خود او راجع باین موضوع چنین مینویسد: «در حضور اعلیحضرت رسیده احتراعات لازمه را بجا آوردم. سپس نامه‌های ملکه انگلستانرا تقدیم نمودم و در جواب سؤال شاه که اهل کدامیک از ممالک فرنک هستم عرض کردم از شهر معروف لندن واقع در مملکت نجیب انگلستان بایران آمده‌ام و برای ایجاد روابط دوستانه مأموریت دارم. شاه تمام وقت را با من با گشاده رویی صحبت نمود و وقتی موضوع مذهب مطرح گردید و فهمید که من مسیحی هستم آن سلطان متعصب

(۱) ملکه الیزابت از فرمانروایان معروف انگلستان است که در ۱۵۳۳ متولد و در ۱۵۵۸ در سن ۲۵ سالگی بسلطنت رسیده و در ۱۶۰۳ وفات یافته است. در زمان سلطنت او بحریه انگلیس بسط و توسعه یافته و ادبیات روبه پیشرفت گذارده و شکستیر شاعر معروف انگلستان هم در زمان او میزیسته است. «م»

فریاد کرد: «دورشوای ملحد بی ایمان که ما هیچ احتیاج نداریم با امثال شما کفار طرح رفاقت و آشنائی بریزیم»

جنکینسن درین اثنا با وضع سختی مواجه گردید و جانش در معرض خطر افتاد و چون شاه تازه با سلطان عثمانی صلح کرده بود تصمیم گرفت سر این کافر بی ایمانرا بعنوان هدیهٔ دوستانه بعثماني بفرستد ولی بشفاعت عبدالله خان شیروانی از سرخون او درگذشت و جنکینسن بالاخره بانجام يك سلسله معاملات مقدماتی موفق گردید که اگر مصادف با کشتی شکستگی و راهزنی نگردیده بود قطعاً بمقاصد مهم خود نائل میشد زیرا نفاست پارچه های لندن در سرتاسر ایران شهرت پیدا کرد و همه جا اینموضوع نقل مجلس شد.

خلاصه مسافرت این قهرمان بزرگ شش مرتبه تجدید گردید ولی بواسطه اغتشاشات داخلی نتایج لازم حاصل نشد و عملیات وی بحال وقفه باقیماند تا يك قرن ونیم بعد که قبلاً راجع بآن بحث لازم بعمل آمده است.

ازقرنین که اکثرانیهٔ آن ازخشت خام ساخته شده حرکت و چون اسپهای نحیف و فرسوده ای نصیب ما شده بود ناگزیر پیاده طی طریق نمودیم. در «مزرعه» که ۳ سال بعد من در آنجا میان برف و کولاک گرفتار شدم اسبهای چابکی تهیه گردید و با اینکه مهتاب شب نبود حرکت را ادامه داد. نیمه های شب به «پانچار» رسیدیم. تا این نقطه ۶۰ میل راه در ظرف ۲۲ ساعت طی گردیده و چون تا ورود کشتی بیندرازلی فرصت زیادی باقی مانده بود و از طرفی شب قبل را نیز فقط سه ساعت خوابیده بودیم لذا با فراغ خاطر بخواب رفته استراحت کردیم.

«خزران» مرکز سلسلهٔ حشاشین که قائد آنها «قرمط» (۱) نام بوده در همین حوالی واقع شده. اواخر قرن سوم هجری طائفهٔ اسمعیلی ظهور نمود و اینطائفه میگویند چرا خدا دنیا را هفت روز آفرید در حالیکه ممکن بود یک طرفه العین جهانرا

(۱) مراد حمدان قرمط است و برای اطلاع از شرح حال او رجوع کنید بجلد سوم

تاریخ جهانکشی جوبنی صفحه ۸۷ چاپ سید جلال الدین تهرانی «۴»

بیافریند و چون نکرد قطعاً حکمتی داشته است و متعرضند چگونه ممکنست که در روز بازپسین بدن پیوسد و عظم رمیم انسان جان گرفته در آتش جهنم بسوزد (۱) .

حشاشین از پیروان همین طایفه اسمعیلی میباشند که رئیس آنها حسن صباح با نظام الملک وزیر معروف سلجوقیان و عمر خیام شاعر شیرین زبان فارسی هم درس بوده است این فرقه متعصب در تمام ایران و در خاک مغرب زمین پراکنده شدند و بواسطه عملیات یک تیره آن ها در شام بود که چلیپائیان با واقعات ناگواری مواجه گردیدند . رمیمد امیر طرابلس در ۱۱۴۹ و پادشاه اورشلیم در ۱۱۹۲ بدست پیروان همین طایفه بقتل رسیدند . فدائیان این طایفه مقداری حشیش کشیده و بانجام ماموریت مهمی مثلا قتل یسکی از بزرگان عزیمت مینمودند . قتل امرا و بزرگان بوسیله حشاشین باندازه ای متداول شده بود که دو قرن تمام عموم زمامداران وقت از ترس جان خود نسبت باین طایفه رویه بیطرفی اتخاذ نمودند تا این که بالاخره هلاکوخان در اواسط قرن سیزدهم آن ها را بکلی قلع و قمع کرد . در آن اوان سران این طایفه برای مقابله و مقاومت با اردوی مغول در صدد اتحاد با سلاطین اروپا برآمدند و نمایندگانی بدربارهای مختلف اروپا منجمله بانگلستان فرستادند . این نکته جالب توجه است که اعقاب این طایفه اخیراً که در بلوچستان شکست خوردند ربه تبعیت دولت بریطانیا را گردن گرفته مقرر خود را در بونه قراردادند .

خلاصه سی میل بساحل دریا مانده به جنگل قشنک کیلان که بدبختانه مرکز مالاریا و نوبه است داخل شده شب قبل از حرکت کشتی برشت رسیدیم . پس از شش ساعت به « پیربازار » وارد و از آن جا از روی مرداب با کرجی به انزلی

(۱) سبعیه یا اسمعیه در باب شماراومه بدور هفت هفت قائل بوده و امام هفتم را تا آخر ادوار میدانسته و تدبیر عالم سفلی را با کواکب سبعیه میشرودند (ص ۲۵۷ خاندان نوبختی) اسمعیه نام عمومی جمیع فرقی است که با امامت اسمعیل فرزند امام جعفر صادق بجای امام موسی کاظم قائلند و او را که در حیات پدر فوت کرده دارای این مقام میشناسند . از اینفرق جمعی او را که زنده و قائم منتظر میدانند میگویند خبر فوت او از جانب امام جعفر صادق بجهت مصلحتی بوده و بعضی دیگر معتقدند که اسمعیل پس از انتخاب پسر محمد با امامت فوت کرده و محمد بعد از حضرت صادق امام است . «م»

مرکز مطالعات ملل سپاه پانزدهم تخصصی ملل

روانته شدیم. کشتی نیز همان موقع رسید و کنار ساحل لنگر انداخت. این اولین مرتبه‌ای بود که من از مغرب بحر خزر مسافرت میکردم. هوای این ناحیه ناسالم و ناگوار است ولی خضارت و سرسبزی جنگل بعد از آن بیابانهای بایر و لم‌بزرع جالب توجه و فرح‌انگیز میباشد.

در آستارا که خط سر حدی ایران و روس است و همچنین در لنگران فرصت نشد بساحل بروم و اطراف را تماشا کنم ولی افسران روسی را که با خانم‌های خود به کشتی آمدند و همین موضوع را بمنزله تفریح مهمی تلقی می‌کردند ملاقات نمودم.

در این موقع من بسی اختیار اقدامات دولت متبوع خود را تقدیر کردم که در هر نقطه‌ای از نقاط هندوستان حتی در نواحی دوردست و سایل تفریح و انواع مختلف بازی از قبیل چوگان و کریکت و غیره، برای مأمورین خود فراهم نموده است تا تنهایی در آنها تأثیر نکند.

در باکو خط سفر اول را تقاطع نموده عازم در بند شدم تا از راه جدید بطرف فسک به مسکو بروم. در بند در ایام قدیم از بلاد معروف دنیا بوده و کاترینوزینو سفیر جمهوری ونیس که در قرن پانزدهم بدر بار ایران مأموریت یافته مینویسد در بند شهریست که در گردنه‌های جبال خزر واقع شده و وسعت هر گردنه باندازه ایستکه یکصد سر بازمیتوانند از پیشروی يك ميلون نفر جلوگیری نمایند.

طرف فسک در حدود پنجاه میلی شمال در بند واقع شده و کوه‌های آن از دور پدیدار است و باغات آن منظره دلپذیری دارد و در سر بازخانه بزرگ آنجا عده زیادی سر باز اقامت دارند. دولت روسیه هنوز با دزدان و اشرار محلی در زد و خورد میباشد و از قرار مسموع افسران روسی بدست دشمن که میفتند در معرض همه گونه شکنجه و عذاب واقع میشوند.

کسانی که قفقاز را از نزدیک دیده و سفرنامه‌های سیاحان قرون وسطی را نیز بدقت مطالعه کرده باشند اذعان خواهند کرد که وضع اهالی این منطقه در ایام

حاضر رضایت بخش می باشد و اگر استقلال خود را از دست داده اند دیگر قتل و کشتار و برده فروشی در آن جاشیوع ندارد و مدنیت بتدریج در آن جا حکمفرما گردیده و دولت روسیه هم از اتصال راه جدید به باد کوبه، منافع زیادی برده است. زیرا قبل از افتتاح این راه، روابط تجارتی این حدود بواسطه انجماد رودخانه ولگا بحال وقفه درمی آمد و راه نظامی مابین ولادیفوقاز و تفلیس نیز برای حمل و نقل مال التجاره ایران قابل استفاده نبود.

وضع بازرگانی روسیه و ایران در این ایام بالاخص از ۱۸۹۹ که راه رشت و طهران تسطیح گردیده تغییرات شایانی نموده و ایران بوسیله جاده های شوسه شمالی که کاملاً نقطه مقابل طرق خراب نواحی جنوبی است مملو از امتعه روسیه شده است. خلاصه کلام آنکه سه روز با خط آهن از دشت های مسطح و یکنواخت عبور نموده بالاخره به پایتخت قدیمی روسیه رسیدیم که بی اختیار انسان را بیاد اقدامات و عملیات «ایوان مخوف» و «پتر کبیر» میاندازد

سن پترزبورگ در نگارنده و سلطان سفرو که او را بیادش خدمات حسنه با خود بانگلستان میبرد تأثیرات عمیقی بخشید و دو روز مهمان مسیوهواروماژرلاو بودم که اینک اولی سر هنری و دومی سر ادوارد لقب یافته است و سپس از طریق برلین عازم وطن مالوف گردیده بدین طریق نه ماه مسافرت متوالی خود را که با خوشیهای بی پایان توأم بود با تمام رسانیدم.

فصل چهاردهم

خط سیر اسکندر کبیر از سند تا کارون

فتوحات شایان اسکندر کبیر تا کنون در مشرق زمین نظیر نداشته و ما اروپائیان می‌توانیم افتخار کنیم که عملیات یکنفر فاتح یونانی زیادتر از اقدامات کلیه ناموران ایرانی و عرب و مغول و ترک در آسیا مؤثر بوده است و از همین نقطه نظر تصور می‌رود وقایع مربوط به مسافرت این فاتح بزرگ دنیا از هر جهت جالب توجه و قابل مطالعه می‌باشد. پیش از اینکه عملیات و تجهیزات سوق الجیشی این مرد مستبد و خود خواه را مورد بحث قرار دهیم بی‌مناسبت نیست شمه‌ای در اطراف خدماتیکه او بطور مستقیم یا غیر مستقیم باوضاع جغرافیائی جهان نموده سخن برانیم.

ملاحان فینیقی قرن‌ها قبل از طلوع مدنیت یونان، سواحل دوردست مدیترانه را کشف نمودند و قرائن و اماراتی نیز بتدریج بدست آمده که قبل از آنها هم طوائف دیگری بآن نقاط رفت و آمد می‌کرده‌اند. فینیقی‌ها بواسطه حقد و حسد باندازه‌ای عملیات خود را محرمانه نگاه می‌داشتند که یونانیان ابداً از اقدامات آنان استفاده

نمودند و بهمین جهت پاره‌ای از مطالب جغرافیائی مدتها بعد از افتتاح روابط تجاری فیلیپی‌ها با طوائف مغرب زمین بدست آمده است. در آن ایام کشتی‌های یونانی حتی از دور هم منظرهٔ ستون‌های هرقل (جبل الطارق) را ندیده بودند.

از تألیفات هکاتوس پدر جغرافیا، که در قرن ششم قبل از میلاد میزیسته اینطور استنباط می‌شود که مؤلف از اراضی اطراف مدیترانه تا ساردینیا واقع در مغرب و از آنطرف تا سند واقع در مشرق اطلاعات کامل داشته است. این نویسنده ضمناً بشهر کاسپا واقع در کنار رود سند نیز اشاراتی نموده و اوضاع مصر را هم که مطرح کرده معلوم می‌شود خود او در آن مملکت بسیر و سیاحت پرداخته است.

یک قرن بعد، هرودت پدر تاریخ، مطالب جغرافیائی زیادی در تألیفات خود گرد آورده ولی این مطالب چیزی بیشتر از نوشته‌های هکاتوس بمعلومات مانمیفزاید. طبق اظهارات این مؤلف، دریائی در شمال یا مشرق اروپا وجود نداشته ولی از طرفی بحر خزر را محصور بخشکی می‌دانسته در حالی که بعقیدهٔ اسکندر دریای مزبور باقیانوس اتصال داشته است. هرودت سفر سیلاکس را از سند تا دریای اریتره و بحر پیمائی او را در سواحل افریقا بفرمان «نکو» مورد بحث قرار داده و چون مغرب آسیا در آن موقع ضمیمهٔ شاهنشاهی ایران بوده است نویسندهٔ معاصر توانسته است اطلاعات جامعی از جغرافیای سیاسی ایران بدست بیاورد و در اطراف ۲۰ شهربانی مملکت داریوش بتفصیل قلم‌فرسائی نماید.

از نوشته‌جات هکاتوس اینطور استنباط می‌شود که بهندوستان زیاده از اندازه علاقمند بوده است. این نویسنده پنبه و طلا که از محصولات آنکشور است مکرر اشاره نموده.

شرح مسافرت‌های ساتاسیس که سواحل گینی را کشف کرده و سیاحت‌های هانو که اقدامات مسافر اولی را تعقیب نموده و سرگذشت هامیالکو که در اروپای غربی بسیر

و سیاحت پرداخته تماماً مقرون بحقیقت است ولی نکتهٔ جالب توجه در این مورد عقب‌نشینی ۱۰۰۰۰ نفر از سپاهیان یونان می‌باشد که بعداً اسکندر کبیر را بلشکر کشی بایران تحریک کرده است. بعد از جنگ کوناکسا که در حوالی فرات واقع و بسقوط کوروش کوچک منجر گردید (۱) قوای نسبتاً مختصر پیاده نظام یونان بوضع بدی دچار شدند و چون سواره نظام آنها هم ضعیف بودند و از عقب‌نشینی و مراجعت از میان بیابان‌های وسیع و مسطح، وحشت و هراس داشتند بالاخره تصمیم بر این گرفتند که از طرف شمال بسمت دریای سیاه عقب‌نشینی نمایند. این اقدام برجسته، تحت تعلیم و نظارت گزن فن (۲) بخوبی انجام گرفت و سپاهیان یونان در وسط زمستان از میان جلگهٔ ارمنستان عبور نمودند.

جنگ کوناکسا در ۴۰۱ و جنگ گرانیکوس در ۳۳۴ قبل از میلاد بوقوع پیوست و این نکته مسلم است که اکثر درباریان اسکندر با سپاهیان گزن فن ملاقات نموده و بخوبی با اهمیت عملیات سوق‌الجیشی یونانیان پی برده اند که بجنگ با ایران مبادرت کرده اند و در نتیجه اراضی وسیع واقع در میان رودخانه‌های دجله و سند یعنی يك قسمت مهم قاره آسیا که از شمال به سرداربا و از جنوب به اقیانوس هند محدود می‌باشد در کتب جغرافیا مورد بحث واقع شده است.

عدهٔ زیادی از دانشمندان یونان، در کاب اسکندر باسیا رفتند و از مشاهدهٔ

(۱) چنانکه مؤلف اشاره کرده کوناکسا باعث قشون کشی اسکندر بایران شد و فاتح مزبور در زمان قشون کشی بایران همواره در مواقع سخت جنگ مزبور و عقب‌نشینی ۱۰ هزار نفر یونانی را بخاطر سرداران خود می‌آورد. برای تفصیل قضیه رجوع شود بتاریخ ایران باستان جلد دوم صفحه ۱۰۲۹ تألیف شادروان پیرنیا < م >

(۲) گزن فن مورخ یونانی است که از ۴۳۰ تا ۳۵۲ قبل از میلاد میزیسته و از شاگردان سقراط حکیم بوده. گزن فن تألیفات زیادی دارد که از آن جمله «سفر جنگی کوروش کوچک» و «عقب‌نشینی ۱۰ هزار نفر یونانی» است. وی در جنگ کوروش کوچک با اردشیر دوم هخامنشی شرکت داشت و بعد از جنگ کوناکسا یونانی‌ها را باو طان خود مراجعت داد. < م >

اوضاع و احوال این قطعه دنیا اطلاعات جدیدی بدست آوردند چنانکه افق فکر اروپائیان هم پس از کشف امریکا توسعه پیدا کرد.

از اروپائیان من خوشبختانه اولین کسی هستم که خط سیر اسکندر را در پاره ای نقاط تعقیب و آثار برخی از مؤلفین را که راجع باین مرد بزرگ برشته تحریر در آمده در محل وقوع حوادث تاریخی مطالعه نموده ام و از اینرو می توانم مطالب زیادی را که قبلا بواسطه عدم اطلاعات جغرافیائی مجهول مانده بود مشروحاً توضیح دهم.

جریان سفر اسکندر کبیر از مشرق ایران در یک قسمت دیگر این تألیف مطرح خواهد شد در این مورد داستان فتوحات او را پس از عبور از پنجاب و توقف در سواحل «هیفاز» که اکنون «بیس» نامیده میشود مورد بحث قرار میدهم.

اسکندر در محل فوق الذکر قبل از اینکه دامنه فتوحات خود را بطرف وادی «کنک» بسط و توسعه دهد، تصمیم گرفت رضایت خاطر سپاهیان خود را جلب نماید و از این نقطه نظر برای تحریک آنها بادامه مسافرت، نطق مشروحنی ایراد نمود که هم «آریان» و هم «کوریوس» متعرض شده اند و لسی نطق مشارالیه در سپاهیان خسته و فرسوده ای که در اثر یغما و تاراج همالک مفتوحه، غنایم سرشاری بهمزده بودند و قصد مراجعت با وطن خویش را داشتند تأثیری نکرد و اسکندر پس از سه روز توقف چون لشکریان او در مراجعت بوطن اصرار و الحاح داشتند ناگزیر فرمان مراجعت صادر نمود.

اسکندر لاهور و وزیر آباد را که «هفس تیون» سردار او قلعه ای در آن نقاط ساخته است پشت سر نهاد و در حوالی رود هیداسپ که اکنون جیلوم نامیده می شود توقف نمود و فرمان داد چند کشتی بزرگ بسازند تا از دریا بگذرد و تصویری کرد سرچشمه رود نیل را پیدا کرده است و از ۱۲۰ هزار نفر عده او ۸۰۰۰۰ نفر آنها سوار کشتی شدند.

پس از اینکه اسکندر جام زرینی را پراز شراب کرد و برای قربانی برود هیداسپ ریخت عازم حرکت شد و می توان گفت که این قسمت از مسافرت وی از سفرهای مهم و اقدامات خیلی برجسته این مرد بزرگ می باشد. اسکندر در محل تلاقی هیداسپ و جنب دجار اشکال شد و امواج رودخانه دو فروند از کشتیهای او را واژگون کردند و درحوالی ملتان نیز با کولاک و طوفان شدیدی مواجه گردید و نزدیک بود خود او بهلاکت برسد. درملتقای رود جنب و سند شهری بنا کرد و ضمناً بلاد مجاور را با مختصر مقاومتی منکوب و منقاد ساخت.

درمصوب رودسند، کراتروس را مامور کارامانیا کرد و خود او چنانکه «آریان» متعرض است برای این که داستان های فتوحات او خالصی از عملیات بحر پیمائی نیز نباشد بطرف دریا پیش رفت و امیرالبحر خود «نارخ» را دستور داد که تا پایان وزش باد های موسمی و آغاز نسیم های ملایم حرکت ننماید و سپس از طریق دریا بخشکی رفت و راه مسافرت ناگوار گدر و سیا را پیش گرفت.

اکثر نویسندگان متحیرند که اسکندر به چه مناسبت این راه بیابانی را انتخاب کرد زیرا کراتروس باعده کثیری از اسرافیل های جنگی و باروبنه سنگین بدون مواجهه با اشکالات زیادی از شاهراه بزرگی عبور نمود و بخوشی و سلامتی در کارامانیا با اسکندر ملحق شد. بعقیده نگارنده قصد اسکندر این بود که بدریای عربستان برسد و ضمناً به نیروی دریائی خود در صورت لزوم مدد نماید و آذوقه بآنها برساند و الا چنانکه آریان از قول نارخ متعرض است مبادرت باین عمل از نقطه نظر جاه طلبی نبوده و اسکندر هیچگاه نمیخواسته است که با سفرهای افسانه آمیز «سمی رامیس» یا «سامی را ما» یا کورش چشم و همچشمی نماید (۱)

(۱) سمی رامیس ملکه داستانی اسور است که در موقع فرار از هند فقط بایست نفر از این راه گذشت و کورش را نیز گویند وقتی که خواست باین صفحات درآید از تمامی لشکرش هشتمین کسی بود که از این نقاط بیرون رفت به این معنی که فقط هشت نفر جان سلامت دربرند. برای تفصیل قضیه رجوع کنید بجلد دوم ایران باستان صفحه ۱۰۵۷ «م»

خلاصه کلام آن که اسکندر از مصب رود سند رد کرد و بطرف رودخانه آرایوس رفت و بعد فرمان داد تا چاههایی برای تحصیل آب حفر نمایند و ضمناً به تهیه آذوقه بپردازند. پس از انجام این کار و حصول موفقیت چنانکه آریان میگوید از وسط يك دشت بابر ولم یزرع به کدروسیا داخل شد و تا چند منزل نیز ارتباط خود را با قوای بحریه بوسیله سواره نظام حفظ کرد.

در فاصله يك صد میل آن طرف رود خانه آرایوس، رشته جبال مالان، قشون اسکندر را وا دار کرد که از بالا دست رود خانه هنگول عبور نمایند. این کوهها در حقیقت غیر قابل عبور می باشند و حتی در سنوات اخیر هم یکی از اشکالات عمده و بزرگ امتداد سیمهای تلگراف مکران همین کوهها بود و بنا بگفته سرطوماس هلدینخ، در این ناحیه که در حدود ۱۵۰ میل طول آنست، ترس و وحشت فوق العاده ای به قشون اسکندر مستولی و روحیه آن ها بکلی متزلزل گردید. شرحی را که «آریان» سال های پیش راجع باین قطعه آسیا نوشته در حال حاضر هم مصداق واقعی دارد و هر کس بمکران رفته باشد در صحت این موضوع تردیدی نخواهد کرد. «این ها» قشون اسکندر» در کوههای ريك روان داغ در میماندند و در آن فرو میرفتند چنانکه شخص در لجن یا در برف فرو میروند و بعد در همانجا مدفون میکشند. طول مسافت این راه بغایت خسته کننده بود و سپاهیان را فرسوده و رنجیده خاطر می کرد زیرا بواسطه فقدان آب با وجود خستگی و طول مسافت ناگزیر بودند که باز راه را ادامه دهند تا باب برسند و در نتیجه لشکریان بواسطه قحطی آب توانائی را از دست دادند. حرکت در شب بخصوص قبل از طلوع آفتاب مشقات کمتری داشت و شبم قدری هوا را خنک می کرد ولی در وسط روز حرارت و تشنگی عنان طاقت را از دست همه میر بود. در اکتبر ۱۸۹۳ که این جانب از «چاه بهار» به «که» می رفتم و تصادفاً همان فصل سال بود که قشون اسکندر از مکران می گذشت میزان حرارت هوا در سایه بصد درجه میرسید و آب هم ابدأ وجود نداشت و اگر هم بندرت پیدا میشد قابل

شرب نبود و هر گاه موضوع عدم اطلاع از وضع راه و فقدان آب هم در نظر گرفته شود آنوقت اشکال و بدبختی قشون اسکندر در موقع عبور از میان این ریزکارها که استراحت در آن بمنزله مقدمه مرگ است بخوبی احساس می گردد زیرا بقول آریان اگر کسی از شدت خستگی بخواب میرفت همینکه بیدار میشد خود را تنها میدید و بعد که می خواست از دنبال لشکر برود در دریای ریک روان گم میشد و بالاخره هم نابود میگردد. صرف نظر از همه این تصادفات ناگوار، بارندگی وسیل نیز سپاهیان یونان را بمخاطره میانداخت و با اقتباس دوسه جمله از کتاب آریان وضع طاق فرسای یونانیان بخوبی آشکار می شود.

« شبی که لشکر در کنار جویبار کوچکی اردو زده بود در حوالی پاس دوم شب سیلی روان گشت و وسایط نقلیه اسکندر و زنان و کودکان و مقداری از مهمات قشون طعمه امواج آب شدند» .

بدبختی دیگر اسکندر این بود که راه را گم کرد و بواسطه فراوانی ریک روان نمیتوانست بکدام طرف حرکت کند و بالاخره هم براه مستیمی که به «باسول» منتهی میشود نیفتاد. طبق دلایلی که در دست است اسکندر از حوالی «پسنی» عبور نموده و خود با پنج نفر در پیشایش لشکر حرکت می کرده و بالاخره چاههایی کنده و باب فراوانی رسیده است. «پسنی» که از قراه خیلی کثیف ایکتیوفاجی (ماهی خوران) محسوب می شود تا گواد در حدود هشتاد میل و هفت روز راه است. نارخ امیر البحر اسکندر این قریه را بواسطه این که در پشت یک نقطه از اراضی چکش ماندی واقع شده «برته» نامیده است.

از گواد به آن طرف راه نسبتاً خوب، همان راهی است که بسمت بمپور میرود و راههای دیگر تمام کوهستانی و غیر قابل عبور می باشد. از گواد به فوج نیز جاده از میان نشیب و فراز کنار رود خانه بین راه امتداد دارد که بلوچها آنرا جاده خوبی میدانند و این ایام تنها راه قافله رو بلوچستان ایران میباشد.

آریان مینویسد که چون در این حوالی بلدچی ها راه رامیدانستند اسکندر قشون خود را به نواحی داخلی مکران سوق داد زیرا بخوبی میدانست که ادامهٔ مسافرت از راه کنار دریا بقحطی و مجاعه و بالتیجه به تفرقه قوای او منتهی خواهد شد لذا تصمیم گرفت که از طریق داخلی مکران برود و پس از تقویت قوای بری برای بحریه خود نیز آذوقه تهیه و وسایل ارتباط خود را با آنها تحکیم نماید.

پورا کرسی نشین^۱ گدوسیا^۲ اولین شهر است که از حیث آذوقه تامدتی میتوانست احتیاجات اسکندر و ارتش او را تأمین نماید.

دو قریه بلوچستان این ایام باین اسم نامیده می شوند که ایرانی ها آنها را فهرج و بلوچها پهره تلفظ می کنند. یکی از این دو قریه در حوالی بمپور و دیگری در نزدیکی نرها شیراست.

بدیهی است که نظریه اسکندر در مرحله اول این بود که قشون او رفع خستگی کنند و در وهله ثانی با قوای بحری خود مجدداً روابط لازم ایجاد نمایند و از همین نقطه نظر تردیدی نیست که وی از راه بمپور که آذوقه در آن حوالی فراوان بوده و سپس از گرمسیرات این حدود مستقیم به رودبار رفته است و چون خط دیگر از وسط بیابان و صحاری لم یزرع میگذرد مسلماً مورد توجه اسکندر قرار نگرفته است. این خط دومی همان راهی است که یکقسمت آن معبر کراتروس سردار اسکندر بوده و جلگهٔ این حوالی ۱۵۰ میل وسعت دارد و از سالهای متمادی قبل طبیعتاً خط فاصل کدروسیا و کارامانیا بشمار میرفته و اگر ناحیه ای مسکونی بوده همان حوالی رودخانه بمپور است که دارای خاک حاصلخیز و آب فراوانی میباشد. فهرج واقع در حوالی بمپور دارای دو قلعه کهنه متروکی است که مسلماً در ایام پیش استراحتگاه مسافران این خط بوده و چون در قدمت آن نیز تردیدی نمی رود لذا بطور قطع میتوان گفت که کرسی نشین کدروسیا همین فهرج بوده و قوای اسکندر در همین نقطه مدت شصت روز توقف نموده اند.. اگر احتمال ندهیم که فهرج ایستگاه اسکندر، فهرج واقع

در نما شیر بوده است بایستی از شهر بم که از مدت ها به این طرف شهرستانی معروف و کرسی نشین محل بوده صرف نظر نمائیم و یقیناً این عمل طبیعی و عادی نخواهد بود .

آب رود خانه بمپور بالاخره به هلیل رود متصل می شود و سپاهیان یونان از دنباله همین رود خانه عبور کرده اند که اینک محل سکونت چند ایسل وحشی می باشد ولی آثار و علائم خرابه های قدیمی حاکی از این است که در ازمنه قدیم این حدود معمور و آباد بوده و بنا بگفته مورخین محلی مهاجمین کرمان از همین خط بلوچستان را تسخیر کرده اند.

دیواروس سیکولوس تنها نویسنده ایست که اسم شهر را که اسکندر در آنجا توقف کرده تذکر داده و آنرا سلموس مینامد و چون می نویسد که این محل تا هرمز پنج منزل طولانی مسافت دارد مسلماً این شهر در رود بار و یا جیرفت بوده است . نکته جالب توجه این است که مارکوپولو نیز محلی را بنام کنوسلمی یا کهن سلمی ذکر می کند که تا هرمز شش هفت منزل راه بوده و از این لحاظ معلوم می شود که دو سیاح و مسافر قدیم و قرون وسطی درحوالی هلیل رود خط سیر یکدیگر را تقاطع کرده اند .

در فصل سی و هفتم بیک مرهم دان مرمر ساخت یونان اشاره شده که در باغ بانو واقع در جیرفت آنرا برای فروش نزد نگارنده آوردند و بدیهی است که مرهم دان مزبور از آثار باقیه سپاهیان فاتح یونان میباشد.

اینک سپاهیان مقدونی را در سلموس واقع در رود بار یا جیرفت رها کرده عنان توجه را بخط سیر گراتروس معطوف مینمائیم . گراتروس از دلتای سند از طریق آرا کوتیان و سرنکیان عازم قند هار شد که یکی از شهر های متعدد است که اسکندر بنا کرده و از این لحاظ کاملاً حق بجانب سرطوماس هلدیخ می باشد که می گوید وی از گذار مالا عبور نموده نه از گذار بلان در حفاری های چند سال قبل

قلعه کریته يك مجسمه مفرغ از هراکلس کشف شده است که عبور کراتروس را از گذارملاناب و محقق میسازد .

در میان نرماشیر و سیستان بیابانی است که نگارنده در ۱۸۹۹ آنرا پیموده و چون رشته جبالی این بیابان را تقاطع می کند فقط يك گذار دارد که محاذی اسی (نصرت آباد حالیه) واقع شده لذا منجزاً میتوان گفت که همین گذار معبر کراتروس بوده .

فهرج واقع در نرماشیر با احتمال قوی اولین قریه ای بوده است که کراتروس پس از طی ۱۸۰ میل راه پیمائی بآن جا رسیده و بعد از راه کاروان روکه بوسیله کتل گیشو جبال شاهسواران را تقاطع میکند و چهار هزار پا ارتفاع آنست عبور نموده . آریان می نویسد وقتی که اسکندر به کارامانیا رسید کراتروس نیز با بقیه قشون و فیل های خود بوی ملحق شد . بعد داستان ملاقات نآرخ را با اسکندری نویسد و می گوید چون در یاسالار ناهبرده با لباس ژولیده و مندرس حضور یافت اسکندر بخیال اینکه قوای بحری او تلف شده شروع بگریه وزاری نمود ولی وقتی خبر سلامتی آنها را شنید فوق العاده مسرور گشت و برای خدایان و ارباب انواع یونانیان مخصوصاً «پسیدن» قربانیا کرد و بسمت شوش روانه شد .

نآرخ مجدداً از طریق دریا می رود و بعد در اهواز به اسکندر ملحق میشود . هفیس تیون از راه « گرمسیر » می رود و بواسطه تصادف با فصل زمستان مسلماً راه کنار دریا مناسبتر بوده است . کشتی های اسکندر در این سفر همه گونه آذوقه داشتند و در این راه وضع با سابق تفاوت داشت و آن ها آذوقه قوای بری اسکندر را تأمین می نمودند .

آریان می گوید اسکندر با يك عده از قوای نخبه پیاده و سواره نظام خود روانه بازار گاد شد و چون مقبره کوروش را نبش زده بودند اندکی مغموم و ناراحت گردید . احتمال می رود که فاتح یونان از رود بار به تنگ مروان و بعد بقلعه سنک رفته و پس از عبور از کویر به بوانات و از آنجا به باغات بازار گاد رسیده باشد . اسکندر

در اینجا اریستوبلوس را مأمور تعمیر مقبره کوروش کرد و خود به پرسپلیس رفت و ارسینس نایب السلطنه ایران را بجرم ارتکاب فجایع و جنایات متعدد بدار آویخت و پیو کستاس را که در جنگ ملتان رشادت فوق العاده ای بروز داده بود بجای وی منصوب کرد .

سپس قوای خود را در اهواز متمرکز ساخت و روی رودخانه کارون پل بزرگی نصب کرد . راه پرسپلیس به بهبهانرا اگر حفاری کنند قطعاً آثار ذقیمتی بدست خواهد آمد و بارون دو باهم اکنون در حوالی بهبهان علام خط سیر اسکندر را کشف کرده است . از بهبهان باهوازشوش ، راه مسطح است و اشکالات جغرافیائی ندارد . اینجا دیگر اینمرد بزرگ را که دنیا نظیر او را ندیده در قصر شوش که استر پیغمبر در عهد عتیق راجع بآن چنین می نویسد « پرده ها از کتان سفید و لاجورد باریسمان های الوان در حلقه های نقره برستون های مرمر آویخته و تخت های طلا و نقره بر سنک فرشی که از سنگ سماق و مرمر تشکیل یافته بود » (۱) ترک گفته از وی اجازه مرخصی می گیریم .

فصل پانزدهم

تأسیس کنسولگری کرمان

در اکتبر ۱۸۹۴ من مأمور تأسیس کنسولخانه کرمان و بلوچستان ایران شدم. این مأموریت افتخاری و بدون حقوق و اعتبار مخارج اداری آن نیز خیلی کم و معدود بود ولی چون بدینوسیله بمسافرت و سیر و سیاحت می پرداختم لذا مأموریت جدید را قبول و خوشبختانه خواهر خود را نیز راضی کردم و او را باخود همراه بردم. وی خاطرات مسافرت ایرانرا در کتاب مفصل و مشروحی برشته تحریر کشیده و بموقع انتشار گذارده است. پس ازانجام مقدمات مسافرت، که بعجله صورت گرفت، از طریق اسلامبول و باطوم بطرف اتزلی رفته اوائل دسامبر به بندر مزبور رسیدیم. در کشتی با مستر پریس کنسول اصفهان که اینک ژنرال کنسول دولت بریتانیا در آن شهر می باشد ملاقات کردم و تا تهران با هم ایام خوشی را گذرانیدیم. روزی که از گدار خزران می گذشتیم هوا خوشبختانه صاف ولی زمین متأسفانه یخ بسته بود و اسب های مارا اذیت می نمود و باد سردی نیز می وزید. در تهران مستردوران وزیر مختار بریتانیا و خانم او پذیرائی گرمی از ما بعمل آوردند و زمستانرا بخوشی در آنجا سپری نمودیم.

از خرابه‌های ری که در سه میلی جنوب تهران واقع شده بازدید بعمل آمد. این ایام جز دیوارهای مغروب و پیریخت و بدقواره چیز دیگری در آنجا مشاهده نمی‌شود ولی اگر در این خرابه‌ها حفاری نمایند اشیاء نفیس و آثار خوبی بدست خواهد آمد. ری همانجائی است که ابوکریم آنرا را گز نامیده و تویاس برانمائی رفائیل فرشته ازینوا بدانجا رفته است. مضامین کتاب تویست اکثر شبیه مضامین کتب زرتشتیان است و برای نگاهداری سگ که در نظر یهودیان پلید و ناپاک بوده در هر دو کتب سفارش شده. چون این کتاب را در قرن دوم قبل از میلاد نوشته‌اند لذا مسلم است که ری در آن ایام شهر بزرگی بوده و در قدمت آن ولو اینکه نسبت بنای آن به کورش نیز صحت نداشته باشد تردیدی نمی‌رود. پرفسور برون بنکارنده اطلاع داده است که ری را در بخش دوم و نندیداد و در سنگ نوشته‌های هخامنشیان را گز نامیده‌اند.

مسلمان‌ها بواسطه اینکه می‌گویند عمر سعد بطمع حکومت ری و بامریزید کمر قتل حسین را بسته است از آنجا نفرت دارند و خود عمر سعد درین موضوع چنین می‌گوید:

فوالله ما ادری و انی لعائر	افکر فی امری علی خطرین
عائرک مملک الری والری منیتی	ام اصبح ما نوما بقتل حسین
حسین بن عمی والحوادث جمه	لعمری ولی فی الری قره عینی

ری پس از ظهور اسلام فوق‌العاده رو با بادی و عمران گذارده است چنانکه اصطخری می‌نویسد در مشرق زمین هیچ شهر دیگری جز بغداد از ری آباد تر، نیست در ایام استیلای مغول این شهر دچار غارت و یغمای اردوی مهاجم شده و ۷۰۰ هزار نفر سکنه ری بقتل رسیده‌اند و از آن تاریخ بی‌عد طهران جای گزین آن شده است.

یاقوت در کتاب نفیس خود که در قرن سیزدهم گرد آورده می‌نویسد طهران قریه ایستکه سکنه آن خانه‌های خود را زیر زمین ساخته در آنجا زندگانی می‌کنند. طهران بعد ها بواسطه بدی آب و هوا شهرت بدی پیدا کرد و از نواحی تبخیز محسوب

گردید و بتدریج مثلی سایر شد که میگفتند عزرائیل را دیدم پا برهنه از ترس تب ری فرار میکند.

کلاویو که شرح مأموریت او را بدربار تیمور، سر کلمان مرخم تألیف کرده است از طهران گذشته و می نویسد طهران شهر بزرگی است که دیوار ندارد و محل فرح انگیزی بشمار میرود و همه چیز در آن فراوان است.

خواهر من در کتاب خود راجع بطهران چنین می نویسد «باید اعتراف کنم که از دیدن طهران پایتخت ایران تا حدی امید من به یأس مبدل شد. دروازه های طهران از دور از نقطه نظر رنگ آمیزی و عظمت تا حدی فریبنده ولی از نزدیک فوق العاده بد قواره و بد شکل است.»

محلّه اروپائیان نسبتاً تمیزتر از سایر محلات میباشد ولی باز کثافت کوچه ها و وفور سگ انسان را خسته خاطر میکند. طهران در موقع ورود نگارنده باغ قشنگی داشت معروف به باغ لاله زار که این ایام به قطعات کوچک کوچک تقسیم شده است. اروپائیان در شمال شهر سکونت دارند و باغات زیادی در اطراف منازل آنها دیده میشود. قصر شاه و میدان مشق در وسط و بازار معروف طهران در جنوب شهر است. خوشبختانه در اثر مهمان نوازی میزبانان مهربان وسائل سرگرمی ما از هر حیث در اینجا فراهم بود و روزیکه میخواهستیم از طهران حرکت کنیم مثل این بود که میخواهیم از انگلستان حرکت نمائیم. میرزا نصرالله خان که از خانواده نواب های شیراز و در انگلستان تحصیل کرده است بسمت منشی گری با نگارنده حرکت نمود.

در کهریزک و حوالی قم برودت هوا با اندازه ای شدید بود که نظیر آنرا من هرگز ندیده ام. در محل اولی يك کلاخانه قند سازی بسرمایه بلژیکیها ساخته شده است که از یکنواخت بودن راه میکاهد.

در کاشان از باغ معروف «فین» که نمونه کامل باغات ایران است دیدن کرده از منظره زیبای آن لذت وافری بردیم. این باغ، کاج های متعددی دارد

و درجویبار های آن آب صاف از روی کاشی های قشنگی که باعث اشتها این شهر است جاری می باشد ولی با همه این تفصیلات داستانی رقت آور دارد و در انظار مردم بد شکون است زیرا در حمام متصل بهمین باغ بود که رگ های میرزاتقی خان را قطع نمودند و آن وزیر عالی مقام را که می خواست شروع باصلاحات اساسی نماید وشالوده ارتشاء و اختلاس را از بن براندازد بقتل رسانیدند . این پیش آمد ناگوار مدلل میکند که ایران در آنموقع هنوز استعداد داشتن يك وزیر آزادیخواه روشن فکری را نداشته است .

از کاشان باطرف،خط جنوب شرقی را گرفته پس ازعبور ازقهرودو طی مسافت مختصری به خرم دشت رسیدیم که در آنجا از یکصد و پنجاه میل راه ، قلۀ معروف دماوند دیده میشود .

روز دوم از کناریکی از کاروانسرا های معروف شاه عباسی گذشته پس از طی مرحله ای چند بخیال افتادیم که راه را گم کرده ایم و در همین گیر ودار از بالای تپه ای که هشتصد پا ارتفاع داشت قریه « هنجن » ازدور پدیدار گردید . رودخانه ای که از وسط این قریه می گذرد دو شعبه دارد که در حوالی انهار فرعی آن ها چند قریه بزرگ و کوچک دیده می شود . شعبه شرقی این رودخانه معروف به چمور رود و شعبه غربی آن موسوم به برز رود است که قریه « ایبانه » درکنار آن واقع شده وجزو املاک خواهر بادشاه فعلی ایران می باشد . دراین حوالی يك قسم قالی بافته می شود که زهینه قهوه ای رنگ و الوان لاکسی و لاجوردی ، رنگ آمیزی خاصی بآن می بخشد . من یک فرد از این قالی ها را خریداری نمودم ولی بعد ها بواسطۀ عدم تناسب با قالی های کرمانی بهر قسمی بود آنرا ازسردفع کردم . پس از طی نشیب و فراز های متعدد و تماشای دور نماهای دلفریب قریۀ عباس آباد و کاج و صنوبر آن که منظره بدیعی دارد بطرف مرکز این ناحیه یعنی « نطنز » سرازیر شدیم . نطنز در زمان سابق بیلاق وشکارگاه سلاطین صفویه بوده است واز حیث خوبی آب و هوا و فراوانی میوه معروف می باشد و همان قسمی که خربوزه

گرگاب اصفهان مشهور خاص و عام است گلابی نظنز نیز معروفیت شایانی دارد.

مسجد نظنز از ابنیه عالیة اسلامی است و تصور می رود بعضی از کاشیهای زیبای
که فعلا زینت بخش موزه سوت کنسینتن می باشد متعلق باین مسجد بوده که در ۷۱۵
هجری بنا شده است .

چند تن از سیاحان قدیم از نظنز عبور کرده اند و یکی از آنها یعنی امبروزیو -
کنتارینی که در ۱۴۷۴ از آنجا گذشته است میگوید «نطوس (نظنز) در جلگه ای
واقع شده که تا کستان زیاد دارد» . از اینجا از خطی که به کوهپا امتداد دارد به حرکت
ادامه داده شد . مناره های مسجد بزرگ اصفهان از سی میلی اینجادیده میشود . پس از
چشیدن طعم آب قریه و رتون واقع در وسط جلگه ، فوق العاده بحال رعایای محل
رقت کردیم ولی تصور می رود رعایای مزبور و کلیه کسانی که باین قیل آبهای شور و
ناگوار معتاد شده اند نظیر سکنه قدیم کراچی باشند که وقتی آب صاف و گوارا
برای آنها تهیه شد از طعم آن گله و شکایت آغاز نمودند

در کوهپا خط تلگراف اصفهان و کرمان را تقاطع گردید و یکرودر آن حوالی
توقف بعمل آمد در این جاباد شدیدی میوزید که اگر مادر پناه دیوار بلندی نبودیم بطور
قطع چادرهای ما در هوا معلق میگردد . در ۱۸۹۸ که من مجدداً به کوهپا رفته
بودم آب قنات این محل کاهش یافته و در نتیجه جمعیت آنجا کم شده بود .

راجع به جنوب کوهپا از روی نقشه ما اطلاعات زیاد بدست نیامد و
چون باظهارات بلدچی ها نیز ممکن نبود آنقدر ها اطمینان حاصل کرد و آذوقه
دو روز هم بیشتر همراه ما نبود تصمیم گرفته شد که در اطراف به سیر و تحقیق بپردازیم .
جاده از جلگه مسکون و آبدی میگذشت و ما پس از چندی به «کوچکون» رسیدیم .
بعد از نظنز در اولین نقطه ای که آب صاف و گوارا نوشیدیم در همین محل بود .
کوچکون دو بیست خانوار جمعیت دارد و یک قلعه خرابه قدیمی در آنجا دیده می
شود و از روی بام این قلعه کوبری را که زاینده رود در آن فرو می رود میتوان تماشا کرد

کویر نامبرده را بعضی «گاوخونی» و برخی بمناسبت نزدیکی آن به قریهٔ اسفندیاران کویر «اسفندیاران» مینامند.

منزل بعدی ما اوشک بود و از بالای کوه چهر از که ۷۴۰۰ پا ارتفاع آنست و نگارنده به قله آن رفت مناظر دلغریب زیبایی در نظر انسان جلوه گر میشود. در ندوشان منزل دومی که معلوم شد بلدهٔ بزرگ آبادی است یکروز توقف و از آنجا از راه «گدارخط» که ۸۵۰۰ پا ارتفاع آنست عبور نمودیم. از فراز گذار نامبرده جلگه ای که یزد منتهی می شود پدیدار می باشد. پس از عبور از چندین قریه، حوالی غروب بناصر آباد رسیدیم که از قراء بزرگ این حدود و ۷۱۰۰ پا ارتفاع آنست. روز بعد به «تفت» وارد شده در باغ قشنگی چادر زدیم. جادهٔ یزد و شیراز در همین تفت تقاطع می کند که جوزافا باربارو آنرا «تست» نامیده و مینویسد از اینجا تایکس (یزد) یکروز راه است. تفت اینروزها بواسطهٔ اینکه مرکز نمدمالی میباشد معروفیت زیادی دارد. خلاصه از آنجا حرکت نمودیم و طولی نکشید که در باغ مصفای خانوادهٔ فرگوسن رئیس بانگ شاهی یزد پذیرائی گرمی از ما بعمل آمد. تا یزد که چند روزی برای رفع خستگی در آنجا توقف نمودیم ثلث راه را آمده بودیم فقط ۲۲۰ میل دیگر تا کرمان باقیمانده بود. چنانکه قبلا اشاره شده از یزد بکرمان دو جاده بموازات یکدیگر امتداد دارد که چون من از جادهٔ شمالی قبلا مسافرت کرده بودم لذا این مرتبه خط جنوبی را که معبر پست و سیم تلگراف است انتخاب و با میزبان مهربان و مهمان نواز یزد تودیع نمودم. از «سریزد» یعنی منزل اول بسمت انار روانه شدیم. در قریهٔ «کرد کوه» واقع در دامنهٔ کوهی که بهمین نام خوانده می شود و آب صاف و گوارایی دارد اطراق و پس از رفع خستگی به «بنداران» که گویا تحریف شدهٔ بهادران است حرکت کردیم. در «شمش» خوشبختانه ذخیرهٔ آب مشروب که همراه برداشته بودیم مورد استفاده واقع شد و علاوه تمام همسفران ما نیز از آن آب نوشیدند. آب شمش بقدری بدبو و متعفن است که حتی اسب های ما نیز از نوشیدن آن مریض و بد حال شدند و من یقین دارم که سورچی های متعین انگلستان نظیر این

آبرا حتی برای شستن چرخ‌های درشکه خود نیز بکار نخواهند برد.

سرچارلز ایون سمیت راجع بشمش در کتاب ایران شرقی می‌نویسد: «این نقطه بایر و لم یزرع خاطرات غریبی در ما ایجاد کرد و در آنجا تا چشم کار می‌کند موجودی دیده نمی‌شود و بیابان ریگزار و کوه‌های لخت و عریان آن تنها چیزی است که توجه انسان را جلب مینماید.» نگارنده نیز پس از عبور از این نقطه بجرأت می‌تواند نظریه فوقرا تأیید کند. درموقع توقف ما باد شدیدی که از يك نواخت بودن وضع محل اندکی می‌کاست شروع بوزیدن کرد.

حوالی انار عده‌ای باستقبال ما آمدند که لباس آبی و سردوشی قرمز رنگ آنها درخواهر نگارنده تأثیر زیادی بخشید بویژه آنکه سرسته آنها عصائی در دست داشت و اطرافیانرا متفرق می‌کرد و از طرفی افراد باصطلاح مشق کرده نیز هم‌سلام نظامی میدادند و هم تعظیم می‌کردند.

«انار» مرکز ناحیه‌ای است که ۳۰۰۰ نفر جمعیت دارد و مقدار زیادی از غله محصول آنجا را بیزد می‌برند و مقبره امامزاده محمد صالح ابن موسی کاظم در آنجا می‌باشد. روی این مقبره که بطور معمول از گل ساخته شده یک رحل قرآن از چوب صندل دیده می‌شود که فوق‌العاده ظریف منبت کاری گردیده و ۵۰ اینچ و نیم طول و ۱۷ اینچ عرض آنست. در قسمت عقب رحل مزبور کتیبه‌ها و گلکاری‌های عاج‌نشان قشنگی دیده میشود و در قسمت بالای آن کلمه «الله» با حروف زیبا و تراش خیلی عمیق منقور گردیده و در قسمت پائین آن نیز اسامی دوازده امام با کمال حسن سلیقه حکاکی شده است.

بنا بمندرجات تاریخ سلاجقه کرمان، سلجوق شاه برادر ملک محمد هفتمین فرمانروای سلجوقی که طغیان کرده پس از شکست بعمانات متواری شده و بعد یعنی درموقع مرگ برادر اکرمان مراجعت نموده و در انار دستگیر و کشته شده و در همینجا بدفن رسیده است. پس از تحقیق معلوم شد در حوالی بیاض باغی است موسوم بمزار شاه که قطعاً محل دفن همین شخص میباشد که در ۸۰۰ سال قبل بقتل رسیده.

پس از عبور از کوشکوه بواسطه سیل و بارندگی زیاد بزحمت افتادیم و بالاخره نیز دوقاطر پیشاهنگ ها که حامل لباسهای رسمی من بودند بر زمین غلطیدند و همه لباسهای مرا خراب و ازحیز انتفاع ساقط کردند . خلاصه ما وهمسفران بزحمت خود را از گل و لای بیرون کشیدیم و در اثر همین پیش آمد در حدود ۳۰ پوند ضرر بما وارد آمد .

دوسال قبل که من بمعیت فرمانفرما ازاینراه می گذشتم با یکی از خوانین محل آشنائی حاصل کردم و اینک تصمیم گرفتم بملاقات او بروم و نهار را با او تناول کنم . موقع ورود ما نامبرده خوابیده بود ولی فوراً گماشتگان وی او را بیدار کردند و خواهر من برای اولین مرتبه وضع مهمانداری ایرانیها و طرز تهیه نهار و شام آنها را از نزدیک تماشا و از حسن پذیرائی محمود خان اظهار تشکر نمود . قبل از ورود به « بهرام آباد » از مسیل دیگری میبایست عبور کرد و بعد از ورود بشهر معلوم شد که کاروانسرای هندوها در اثر سیل خراب و ویران شده است .

« بهرام آباد » مرکز ناحیه ای است که « رفسنجان » نامیده می شود و از مراکز مهم پنبه خیز بشمار میرود . سابق بر این قسمت مهم محصول این ناحیه بهندوستان صادر میشد ولی از ۱۸۹۸ با اینطرف حتی مثقال بمثقال آنرا با شتر از طریق شاهرود که دخارج کرایه آنهم گران است بروسیه می برند و از همین نقطه نظر تجار هندو از اینمحل کوچ کرده اند و تجارت اینکالا بدست زردشتیها و نمایندگان تجارخانه تومانیانس روسی افتاده است .

درجاده « کبوترخان » مجدداً ما بزحمت افتادیم و باد شدیدی که در اثر آن چشم ، چشم را نمیدید شروع بوزیدن کرد و ما به زحمتی بود حرکت را ادامه داده پس از عبور از رباط ، در یکی از باغات مشجر و مصفای باغین منزل کردیم . نصرالله خان از اینجا جلو افتاد تا پس از مذاکره با « صاحب اختیار » والی کرمان مقدمات پذیرائی و انجام تشریفات استقبال را فراهم نماید . از باغین حرکت و در ۴ میلی شهر در چادر بزرگی که بمناسبت ورود نگارنده برافراشته بودند استراحت کردیم و یکی از

مقامات رسمی شهر باینجانب خیرمقدم گفت . اسب خیلی قشنگی با یراق طلا برای
من فرستاده بودند ولی اینجانب بیهانه اینکه باید سوارزین نظامی بشوم وزین خودم
نیز بآن اسب نمیخوردم سوار آن اسب نشدم . در حدود ۲۰۰ نفر باستقبال ما آمده
بودند و در راه نیز جماعتی از تجار هند و وزرتشتی بما خیرمقدم گفتند . حوالی دروازه
غربی شهر صدای بوق و کرنا بلند شد و قریب یکصد نفر فراموش به سابقین ما حق گردیدند
و ما را از وسط بازار بیاباغ واقع در یک میلی خارج شهر که برای مقر کنسولگری
تخصیص داده بودند راهنمایی نمودند . پس از ورود و صرف چای و اظهار تشکر از
مستقبلین ، جمعیت خدا حافظی نمودند و پراکنده شدند . اگرچه انجام مراسم
استقبال حاکی از ابراز صمیمیت اشخاص میباشد ولی تصور می رود که هموطنان انگلیسی
من آنقدرها ازین مراسم لذتی نمیبرند در صورتیکه فرانسویها برخلاف، ازین تشریفات
خوششان می آید .

فصل شانزدهم

شهر کرمان

کرسی نشین ایالت کرمان از ابتدا موقعیت مهمی را در صفحات تاریخ حائز بوده و قلمرو معتبری بشمار میرفته ولی کرمان قدیم در همین نقطه کنونی با نزدیک بآن نبوده است. برای اثبات این موضوع دلیلی بهتر از اقتباس نوشتجات «افضل» کرمانی نمی باشد که در ۵۸۴ هجری کتاب خود را تألیف کرده است. این مورخ در ضمن اشاره بنام حجاج بن یوسف در قرن اول هجری این طوری نویسد: «ممکن است که «برد سیر» در آنوقت شهر نبوده است و مشهور نشده چه جیرفت و بم از برد سیر قدیمترند» (۱) برد شیریا برد سیر این ایام بناحیه ای اطلاق می شود که در جنوب کرمان واقع و در زمانی که به کرسی نشینی این ایالت انتخاب گردیده معروف به شهر «برد شیر» بوده. افضل الدین در چند صفحه بعد باز این طوری نویسد: «و گویند برد سیر از بناهای اردشیر بابک است و کرمان را دو شق نهاده اند شق شرقی بم است و شق غربی سیرجان و برد سیر محدث است و ابوعلی محمد الیاس که نام او بر دروازه خبیص نبشته عمارت بارو کرده است و خندق و قلعه کوه و قلعه نو و بعضی از قلعه کهن

(۱) رجوع شود به کتاب عقد العلی صفحه ۶۴ چاپ آقای عامری . «م»

از بناهاه اوست. (۱) نوشتجات این مؤلف در بادی امر متناقض بنظر میرسد ولی بنظر من ظن قوی آنست که اردشیر در حوالی کرمان کنونی بلده ای بنا نموده ولی نه اینکه آنرا کرسی نشین قلمرو حکمرانی خود قرار داده باشد. بنا بگفته « ادرسی » کرسی نشین قدیم کرمان در خطه جیرفت بوده است.

چنان که افضل کرمانی اشاره می کند اعراب در سنوات اولیه هجرت در تمام این ناحیه و مخصوصاً در جیرفت رحل اقامت افکنده و چون نواحی مرتفع زیاده از اندازه برای آن ها سرد و جانگزا بوده مرکز اصلی خود را در نرماشیر یا جیرفت قرار داده اند. تا آنجا که ما اطلاع داریم اولین حاکم عرب در نرماشیر سکنی داشته ولی مدارکی نیز موجود است که کارامانای قدیم در جیرفت بوده است.

در این که ابن الیاس شهر کرمان را کرسی نشین قلمرو حکمرانی خود قرار داده شبهه و تردیدی نمی رود و منظورش این بوده است که مقر وی حتی الامکان از خانواده مقتدر دیلمیان فارس مسافت داشته باشد و الاسیرجان که سالها کرسی نشین این ناحیه بوده از هر حیث مخصوصاً از لحاظ موقعیت تجارتنی و اراضی حاصلخیز به کرمان رجحان داشته است. از طرفی هم نمی توان باور کرد که الیاس مقر حکومت خود را وسط لوت قرار داده باشد و بطور قطع گواشیر در آن موقع شهر آباد پر جمعیتی بوده است. گواشیر تحریف شده خره اردشیر است و در کارنامک ارتخشت پاپگان (کارنامه اردشیر بابکان که بزبان پهلوی نوشته شده) اردشیری گوید که آب و هوای کرمان سالم است و شیردر جو بیارهای کنار معابر آن جاری میباشد و چون مشارالیه بنای آنرا بخود نسبت میدهد در قدمت آن شك و شبهه ای نمیباشد.

برای اثبات آبادانی گواشیر باز بایستی بشکازشات افضل الدین مراجعه کرد که این طور می نویسد: « می گویند از قلعه کهن گنبدی که او را گنبد کبر

خوانند از عمارت های قدیم است و نام بانی آن ندانند و گویند آنکسی که گنبد کرد
گفت « بنیت قصرا بین جنتین » یعنی کوشکی میان دو بهشت بنا کردم چه از یک جانب
ریاض و حدابق دبه آصف و شاهیحانست و از جانب دیگر بساتین و مزارع دبه زریسف
و فرمیتن » (۱)

ابوعلی محمد بن الیاس که از طرفداران آل سامان بوده و در نواخی مابین فارس
و خراسان پتاخت و تازا اشتغال داشته است دو ازده مرتبه از خراسان به کرمان لشکر
کشی و در نقطه اخیر قلعه ای برای ذخیره غنایم جنگی خود برپا کرده است و بردوازه
آن بعدها کتیبه ذیل شاید با مرعض الدوله منقور گردیده :

« بئذاک ابن الیاس وحلک غیره کذالدهر یمضی تارة ویعود ». از این موضوع
بیچیده که بگذریم راجع بخود شهر که تا اندازه ای مرکز آن تغییر پیدا کرده بایستی
سخن برانیم . کرمان مثل اکثر نقاط دیگر ایران بوسیله قنات مشروب میشود و ارتفاع
آن نسبت بسطح دریا ۵۶۸۰ پا میباشد و بکرشته جبال سنگ آهکی که در ایام سابق
سنگر بندی های مستحکمی داشته شهر را در میان گرفته است . اطراف کرمان
اراضی لوت بایری است که فقط درمنه در آن ها میروید و اهالی محل آنرا بجای
سوخت بکار میبرند و چون طرق متعدده ای در این جا تقاطع میکنند کرمان یکی از
مراکز عمده تجارتی بشمار میرود .

جبال چوپار که سیزده هزار پا ارتفاع دارد و در بیست میلی جنوب شرقی
شهر واقع شده دورنمای دل فریبی را تشکیل می دهد . سلسله کوه های واقع در زاویه
شرقی فلات ایران نیز تقریباً همان ارتفاع را دارد و لسی فاقد آن جلوه و خود نمایی
می باشد . رشته جبال کوهپایه نیز در شمال شهر واقع شده است و اندکی طرف مغرب
قله شاه تیمور مشاهده میشود .

(۱) رجوع شود به عقد المللی صفحه ۶۶ «م»

طرفین جاده ای که به یزد منتهی می گردد جبال کم ارتفاعی واقع شده که در محل آن ها را « بادامو » می نامند و جاده عباسی نیز قبل از این که بنواحی مرتفع برد سیر متصل شود از وسط جبال غیر قابل اهمیتی عبور مینماید. کرمان از هر رشته کوهی باستانی کوه و کمر های سنگ آهکی سابق الذکر در حدود هشت میل یا بیشتر مسافت دارد و در جنوب غربی و شرقی شهر تپه های زیادی از ریک و شن و ماسه تشکیل گردیده که در موقع وزش باد، زندگانی سکنه شهر را سخت و ناگوار می سازد.

کمیابی آب و ارتفاع جالب توجه شهر کرمان نسبت به صحت آب و هوای شهر و همچنین در ثروت و مکنت مردم نیز تأثیر شایانی دارد و بواسطه محدود بودن اراضی مزروعی، ارزانی گندم و سایر محصولات موردی پیدا نخواهد کرد و بواسطه عدم اراضی حاصلخیز در حوال و حوش شهر کرمان، محصولات مورد نیاز در نزدیکی مقر این ایالت بعمل نمیآید و حتی دکا کین میوه فروشی شهر را باغات چوپار و ماهان آب و رنگ می دهند.

از طرف شرقی کرمان که وارد شوید بادگیر و مناره های مساجد که در میان خرابه های متعددی واقع شده در نظر پدیدار است و در بعضی نقاط هم چند یخچال با دیوار های مرتفع مشاهده می گردد. خلاصه کلام آن که در موقع ورود بشهر، سوای ماهتاب، سایر مناظر محل مثل کلیه نقاط آسیا فوق العاده مبتذل و افتضاح آور است.

مرکز کرمان در دامنه دو قلعه خرابه قدیمی واقع شده و اولی قلعه اردشیر است که در بالای تپه مرتفعی ساخته شده و تا سطح جلگه پانصد پا ارتفاع دارد. دیوار های این قلعه از خشتهای ضخیمی ساخته شده که تاحال کم و بیش بی عیب باقی مانده و در بعضی از قسمت ها روی سنگ بنا شده است. دومی قلعه ایست که بمسافت کمی در

طرف غربی قلعه اردشیر واقع گردیده و سابق بر این بوسیله راهرومی که آثار آن هنوز باقی است بقلعه مزبور اتصال داشته است. در طرف شمال غربی این قلعه، مسیر آبی مشاهده میشود و چاه عمیقی نیز شبیه چاه قلعه بندرشیراز در آنجا حفر گردیده و برخی معتقدند، به خبیص راه دارد و از بس مردم را در آن میانداخته‌اند و کیل‌الملک دستور داده است که آنرا پر کنند. برفراز قلعه، قطعه زمین محقری است و با اینکه حفريات زیادی در آن جا شده بقرار اطلاع اشياء فوق‌العاده جالب توجهی بدست نیامده است. در میان اینقلعه و قلعه کوچکتر دیگر که موسوم بقلعه دختر است ساختمان‌های عمده‌ای از قبیل قصر و معبد و غیره دیده میشود. از خرابه‌های این دو قلعه چند نفر مقداری کاشی براق پیدا کرده بودند که برای فروش نزد نگارنده آوردند.

چون معروف است که خاک و خاشاک خرابه‌ها برای کود خیلی نافع است بهمین ملاحظه در بعضی از فصول سال عده‌ای با الاغهای مسکین و سیور خود بآن خرابه‌ها میروند و خاک بار میکنند. خشت‌های کهنه این خرابه‌ها نیز برای بکار بردن در ساختمان‌های تازه طالب دارد. بهترین نمونه کاشی قشنگی که من درین نقطه دیده‌ام ۲۴ در ۱۸ اینچ و نیم بوده که کتیبه‌های کبود رنگ يك اینچی و نقوشی به برجستگی نیم اینچ بازمینه نخودی و اوراق فیروزه‌ای رنگ داشته است. متأسفانه من نتوانستم قطعات غیر متصل این کاشیها را بخوبی رویهم سوار کنم و یکقطعه کاشی درستی تشکیل دهم ولی در عین حال همانقطعات جدا شده را نیز اهالی محل کاشیهای الوان ممتازی مینامیدند. دیگر از نمونه‌های ممتاز، کاشیهای ستاره مانند بود که با اشکالی شبیه چلیپا روی یکقطعه بزرگ سوار کرده بودند. من بیش از یکی دو گلدان و دوسه ظرف شکسته چیز دیگری ابتیاع نکردم و همین چند ظرف شکسته هم در موقعیکه بیعیب بوده و شکستگی بر نداشته نهایت اعلا و قیمتی بشمار

میرفته است. مکرر تعدادی تنگ و کوزه و کاسه‌های شربت‌خوری برای فروش نزد اینجانب می‌آوردند که اندازه و حجم هر یک مرا از خرید آنها باز میداشت مثلاً چند عدد از تنگ‌ها ۲ پا ارتفاع و کاسه‌ها ۲۲ اینچ قطر داشت و با کمال ظرافت و نفاست ساخته شده بود.

قلعه دختر پامین تر از قلعه اردشیر در امتداد دو پشته‌ای که زاویه منفرجه‌ای تشکیل داده است واقع شده و بر روی دورشته جنوبی قسمت اصلی این قلعه، صخره‌ای دیده میشود که از نصفه راه آن ۱۴۳ پله در کوه تراشیده‌اند. این محل شاید بنقاره‌خانه اختصاص داشته که صبح و عصر عملاً طرب در آنجا بناوهای موسیقی مترنم بوده‌اند. چون قسمت بریدگیها تازه بنظر می‌آید بعضی حدس می‌زنند که پلکان‌های مزبور را برای مؤسس سلسله قاجاریه احداث کرده‌اند.

در دامنه این قلعه محله قدیمی و متروک «فرمیتن» با خانه‌های متعدد گلی آن که کم و بیش سالم باقیمانده است مشاهده میشود و معروفست که این محله و محله زردشتیان در موقع استیلای افغانه خراب و ویران شده است.

شرحی که افضل کرمانی در قرن ۱۲ میلادی راجع بموطن خود مینویسد از لحاظ غلو و مبالغه مشرق زمینی قابل ملاحظه و مذاقه میباشد: «شهرستانی چون صرح مهر دو سوری دو فصیل چون سد اسکندر (قصد دیوار چین است که ارتفاع آن ۳۵ پا و خندق پای آن ۴۰ پا عرض دارد) پیرامن او خندقی، مانند بحر زرف کازاوبد گذر کند. عنقا بزخم شهپر و زورق ببادبان، در کفر و اسلام شهری و حصاری و دو قلعه متصل شهر و خندقی چون قلزم محیط بر این نهاد و قاعده کس نشان نمیدهد.» (۱)

در زاویه جنوبی این رشته‌دهنه‌ای است که سکوئی در مدخل آن از سنک و وسط

آن قبر رضاقلی بیك (۱) گماشته ابراهیمخان ظهیرالدوله را بنا کرده‌اند و در قسمت تحتانی آن علام و آثار حوض بزرگی مشاهده میشود که سابق بر این از رودخانه بهره‌امکرده که این ایام باغین را مشروب میکند بر میشده و در قسمت فوقانی آن دیده‌بانی برپاست که مأمورین بوسیله آن اهالی شهر را از هجوم و یورش افغانه و بلوچها اطلاع میداده‌اند.

در دامنهٔ جبال بایرخشک غیر قابل اهمیتی مفاکی بنام «کت کفتار» واقع شده که حوالی آن از قرار ظاهر یک ایامی قابل سکونت بوده و حوضی در پایین آن مشاهده میگردد و در امتداد آن طاقنمایی است که کلمات «یا علی» با حروف جلی و سفید روی آن خوانده میشود و در زیر آن عمارتی است که در مجاور چشمه کوچکی بنام «طاق علی» از سنگ بنا شده و در درخت کوچک آن پراز پاره‌های کهنه‌ای است که زوار دخیل بسته‌اند. چشمه کوچک آن را میگویند در قرن هیجدهم در موقع قتل عام اهالی اصفهان قرمز رنگ شده و بعضی جداً معتقدند که بزاینده رود اتصال دارد. (۲)

روی جلگه، قبه‌ای بنام «گنبد از بک» و نزدیکی آن مقبرهٔ حلیمه خاتون خواهر امام رضا و عقب آن مسجدی با اسم «مسجد صاحب الزمان» مشاهده میشود که ساختمان هیچیک از آنها حائز اهمیت نمیشد. کمی آنطرف‌تر، از قبرستان قدیمی

(۱) محل مذکور معروف به تخت دریا قلی بیك یا درگاه قلی بیك است و مرحوم مجد الاسلام کرمانی در همین محل مدفون و مزار وی مطاف اهل ذوق و ادب است. درگاه قلی بیك پدر خاندان قلی بیك بانی مدرسه‌ای قدیمی بهمین اسم است که در جنب مسجد جامع مظفری واقع شده و فعلاً خالی از طلبه و مدرس است. مشارالیه جد اعلای مرحوم شیخ احمد مجد الاسلام کرمانی میباشد «م»

(۲) در اصفهان نیز برخی از متقدمین معتقدند که آب زاینده رود بیکی از محال کرمان اتصال دارد و برای اثبات این مدعی افسانه‌هایی که بشاه عباس کبیر نسبت میدهند نقل و این نکته را بعضی از سیاحان خارجی از قبیل تومانسکی نیز گوشزد کرده‌اند (جغرافیای تاریخی ایران تالیف بارتلد صفحه ۲۷۷) «م»

متروکی که رد میشود. يك ساختمان هشت ضلعی سنگی خواهید دید که گنبدی بشکل دو هلال روی آن قرار گرفته و قطر داخلی آن ۳۸ پا و هر طرفی نیز ۱۸ پا و نوک آن آجر و منتهی الیه آن بشکل دایره میباشد. این نقطه را «جبلیه» مینامند و تنها ساختمان سنگی کرمان همین «گنبد جبلیه» است. ایرانیها معتقدند که این محل مقبره یکی از زردشتیان بوده و برخی نیز میگویند مزار سید محمد تباشیری است ولی مسئله اخیر در بعضی نقاط مورد تکذیب میباشد. بدیهی است در موقعیکه این قبرستان را خراب و ویران کرده اند سنگ این مقبره را نیز برداشته و برای بنایی بکار برده اند.

در جنوب این ناحیه حوالی کوههای سنگ آهکی عور و بابر، معدودی ابنیه گلی بنام «تندروستان» مشاهده میشود که اکثر اوقات زردشتیان و گاهی نیز مسلمانها برای گردش و تفریح و تشکیل سفره سبزی با آنجا میروند و میگویند اگر شاه پریان بهدایای آنها دست بزند نذر آنها مورد قبول واقع شده است!! (۱)

در این نقطه دوردست محوطه مدوری برای قبرستان اروپائیها تخصیص داده شده و هنری کارلس کشیش انگلیسی که درحین انجام وظیفه درسال ۱۸۹۸ داعی حق را لیک گفت در همین محل بدفن رسیده است. فقید مذکور از مرگ خود نه تنها دوستان اروپائی بلکه رفقای ایرانی و سکنه کرمانرا نیز که در میان آنها وجهه خوبی داشت قربین الم و اندوه ساخت. در حین تحریر نیز با نهایت تأثر خیر

(۱) کرمانی ها عموماً و طایفه زرتشتی خصوصاً درمواقع گرفتاری نذر هائی می کنند که از آن جمله سفره سبزی است. سفره سبزی عبارت است از سفره ای که از اطمه گوناگون تشکیل گردیده و متولی سفره پس از تلاوت ادعیه مخصوص دستور میدهد لجه ای چند اطراف سفره را خلوت و بعد مجدداً تجمع کنند و معتقدند که اگر نذر آنها قبول شده باشد دختر شاه پریان یکی از ظروف خوراکی سفره زده و از آن تناول کرده است. زرتشتیهای کرمان اوهام و خرافات زیادی دارند که اینک بواسطه ضیق صفحات از ذکر آنها خودداری می شود

«م»

وحشت اثر مرك مستر باطريك ديكن كه درجاهای آرتيزين مشغول كار بود مسموع
افتاد. (۱)

باغ زريسف يکی از محلات دلپذير مصفاي کرمان در جوار تندرستان واقع
شده و دارای باغات دلگشای فرح انگيزی است و مساحت آن در حدود نيم ميل مربع
ميباشد. در ماورای اين ناحيه ديوارهای قديمی شهر واقع شده كه اگر از امتداد
آنها عبور كنيد بمحلّه جديدالاحداث زردشتيان ميرسيد. محلّه قديم زردشتيان كه
بدست مهاجمين افغان خراب و ويران گرديده در شمال محلّه جديد واقع است. آثار
خرابه‌هایی هم كه قشون آقامحمدخان هنگام محاصره کرمان بوجود آورده در جنوب
غربي شهر ديده ميشود و اينك چون سواي مزارحسين خان (۲) كه دارای گنبد آبي
رنگی است و در قبرستان شرقي شهر واقع شده آثار جالب توجه ديگری در حول و
حوش کرمان وجود ندارد عنان توجه را بارضاع داخلی شعر منعطف نموده مختصري
درين خصوص قلمفرسائی مينمائيم.

شهر ماين ديوار نسبتاً آبادی محصور و دارای شش باب دروازه است كه
يکی از آنها موسوم بدروازه سلطانی و منسوب بشاهرخ ميباشد.
بقراری كه ميگويند سرسلسله قاجار به از دروازه مسجد (۳) وارد شهر

(۱) مترجم نیز نام دکتر ادوارد - ف. ملنی را كه در همین نقطه بدين رسیده
بياس اوصاف حميده وی تذكار ميدهد. دکتر انگليسي مأسوف عليه از اطباي حاذق و
خوش نيت بود كه در اصفهان و کرمان در زمان تصدی مريضخانه های ايندو محل نزد
اينجانب به تحصيل زبان فارسي اشتغال داشت. وی در بيستم فوریه ۱۹۲۹ در سن سي
سالگی بمرض حصبه داعی حق را لبیک گفت و چون فقيد نامبرده در ايران دوستی سرآمد
اقران بود از همین نقطه نظر در اينمورد بتذكار نام وی مبادرت گرديد. «م»

(۲) ميرحسينخان جد اعلاي سادات معروف بميرحسينی کرمان است كه بعد از
فوت كريمخان زند چندی زمامدار امور کرمان بوده و بقای هلی، مزار آن مرحوم است كه
بعدها مشتاق عليشاه مقتول را نیز در آن دفن كردند و بدين لحاظ فعلاً به مشتاقيه معروف
شده و مطاف اهل دل است. «م»

(۳) اسامي شش باب دروازه‌های کرمان از اين قرار است: دروازه سلطانی -
دروازه مسجد - دروازهريك آباد - دروازه گبری - دروازه ناصری و دروازه ارك «م»

شده است . کرمان بشکل غیرسنتزم ساخته شده و عرض آن از مشرق بمغرب درست یک میل و طول آن از شمال بجنوب اندکی زیادتیر است . کرمان به پنج محله زیر تقسیم گردیده ، محله شهر که مشتمل بر شهر قدیم کرمان است ، محله خواجه خضر ، قطب آباد ، میدان قلعه و محله شاه عادل .

کرمان علاوه بر محلات فوق سه محله فرعی دیگر هم دارد بنام محله گبری و کوچه ماهانی و سرجومویدی که عوام جو میدی میگویند . در طرف غربی شهر میدان ارك است که عمارت ابالتی و تلگرافخانه و اداره قشونی در حوالی آن واقع شده . ابنیه مزبور قدیمی و عموماً معمور و آباد است و باغ نسبتاً وسیعی عمارت استانداری را تشکیل میدهد .

قدیمی ترین مساجد کرمان مسجد ملك است که بوسیله ملك تورانشاه سلجوقی که از ۴۷۷الی ۴۹۰هجری سلطنت کرده ساخته شده است . بنا بگفته محمد ابراهیم مورخ که در قرن شانزدهم میزیسته است مسجد مزبور در زمان او بوضع نسبتاً خرابی برپا بوده ولی از آن تاریخ بیعد گاهگاه تعمیر و مرمت شده و حالاهم با این که دارای صحن نسبتاً بزرگ و وسیعی است نمی توان آنرا ساختمان قابل اهمیتی تلقی کرد . (۱) مسجد جامع که مسجد مظفر نیز خوانده میشود بموجب تاریخی که در یکی از کتیبه های آن منقور شده در ۶۵۰ (۱۳۴۹) بامر مبارزالدین محمد مظفر برپا گردیده (۲) سومین مسجدی که برای آن اهمیتی میتوان قایل شد مسجد پامنار است

(۱) مرحوم احمد دیلمقانی که از بازرگانان بیدار دل و مردان با فتوت اخیر کرمان است و آثار خیریه زیادی از خود باقی گذارده و قنوت متعددی دابر واحداث کرده است چند سال قبل در قسمت شمالی این مسجد، صفة جدیدی ساخته و خرابیهای قسمت های دیگر را مرمت و تعمیر نموده است . <م>

(۲) مضمون کتیبه مزبور تقریباً چنین است «امر ببناء ذلك المسجد تقر بالی الله تعالی العبد الضعیف المحتاج الی رحمة ربه الففور محمد بن مظفر المنصور علی یدالحاج الخراسانی فی العشر الاول من شوال سنه خمین و سبعمایه » رجوع شود به جلد چهارم مرآة البلدان صفحه ۱۱۸ . <م>

که بامر سلطان عمادالدین که از همان خانواده مبارزالدین است و در حدود ۷۹۳ هجری بنا شده است. از قرار مسموع رویم هرفته نود مسجد و شش باب مدرسه در کرمان دایره عالیترین مدارس همان مدرسه ظهیرالدوله است که کاشیکاری های زیبا و دلربای آن توجه انسان را جلب میکند. کرمان پنجاه حمام و هشت کاروانسرای معتبر دارد و بهترین حمامهای آن حمام وکیل است. وسعت بازار کرمان نیز مورد توجه میباشد ولی در این حال پهای بازار شیراز نمیرسد.

تا سال ۱۸۹۶ قبه سبز، برجسته ترین ابنیه کرمان بشمار میرفت و در آن تاریخ زلزله بنای آن را که رو بخرابی نهاده بود بکلی منهدم و ویران ساخت.

این محل، مقبره یکی از امرای خاندان قراختائی و یک قسمت از مدرسه ترک آباد بوده است. قبه مزبور دارای ساختمان عجیب استوانه ای شکلی بود که یحتمل در حدود پنجاه پا ارتفاع داشت و در خارج محوطه آن خاتم کاری و تذهیب کاری دلفریبی چشمان بیننده را خیره می ساخت در گنج کاری های داخلی محوطه نیز جسته جسته آثار مطلا و مذهب کاری ممتازی دیده میشود. کتیبه روی دیوار را بشرح زیر برای نگارنده خواندند (عمل استاد خواجه شکرالله و استاد عنایت الله ولدان استاد نظام الدین معمار اصفهانی) (۱) تاریخ این بنا ششصد و چهل هجری بود که هشت سال بعد از وفات براق حاجب مؤسس سلسله قراختائی می باشد ولی ضمناً متذکر میشود که من مسئولیت صدق گفتار راهنمای خود را بهمه نمیگیرم. یک قسمت این بنا را معروف است که وکیل الملک بخیال یافتن گنج و اشیاء گرانبها خراب کرده و تمام آن اینک در اثر زلزله ۱۸۹۶ بشکل یک تپه بدقواره ای در آمده است.

در جوار قبه سبز یک ساختمان چهارضلعی و یک قطعه سنگ که بامهارت و استادی حجاری و آیات قرآن بخط کوفی و نسخ روی آن منقور گردیده و بالای یکی از

(۱) در صفحه ۱۱۸ جلد چهارم مرآة البلدان مذکور است که در مسجد جامع هم کتیبه ای باین طور خوانده میشود (عمل خواجه عنایت الله بن نظام الدین معمار اصفهانی) لذا معلوم است که این معمار اصفهانی با برادر خود در یک تاریخ در قبه سبز و مسجد جامع تعمیراتی کرده اند. <م>

دیوارهای آن نصب شده است دیده میشود. این بنا بهمان سبک و اسلوب قبه سبزه‌تزمین و جسته و گریخته قطعات کاشی آبی رنگی هنوز بستونهای آن الصاق گردیده است. در زیر بنا، سردابه‌ای که معلوم است دخمه‌ی یکی از بزرگان بوده مشاهده میشود ولی از احدی در کرمان اطلاع مفیدی در این خصوص نتوانستم بدست بیاورم. این نقطه معروف بخواجه اتایک یا سنک اتایک است.

محمد ابراهیم مورخ، شرحی راجع بملك محمد هفتمین سلطان سلجوقی می نویسد باین معنی که مشارالیه در حوالی بردسیر ابنیه چندی از قبیل مریضخانه و مدرسه و کاروانسرا و مسجد و محلی برای مقبره خود برپا کرده و بدین لحاظ احتمال میرود که قبه سبزه‌ی یکی از همان ابنیه با شکوه بوده است. گفته محمد ابراهیم با تاریخ بنای قبه سبزه که در کتاب لارد کرزن تصریح گردیده یعنی با سال هرار و صد و پنجاه و پنج میلادی بخوبی منطبق میشود ولی از طرفی چون راهنمای نگارنده آدم فاضل و با معلوماتی بود و ظاهراً کتیبه بنا را درست و صحیح قرائت و ضمناً اطلاعات محلی نیز بعد ها گفته ویرا تایید کرد احتمال میرود که قبه سبزه را ملك محمد بنا نموده و بعداً امرای قراخانی در آن دست برده و ساختمان آنرا بخود نسبت داده اند.

از بنا های فوق که بگذریم با استثنای میدان ارك و میدان کوچکتری بنام میدان گنج علیخان که کوچه های تنگ و باریکی از آن منشعب می شود، نقاط قابل تذکر دیگری نیست و (۱) اینک بایستی شمه ای در اطراف سکنه شهر کرمان نوشته شود.

کرمان را مؤلفین مشرق زمین در نگارشات خود «دارالامان» می نامند و

(۱) میرزا محمد جیحون شاعر یزدی نیز که در حدود سال هزار و سیصد و دو هجری میزیسته در محله خواجه خضر بدهن رسیده. شاعر نامبرده علاوه بر نظم در نثر نیز تسلط داشته و کتابی بنام نمکدان بسبک گلستان برشته تحریر کشیده و دیوان اشعار او در هزار و سیصد و شانزده هجری در سیصد و هفده صفحه در بمبئی بچاپ رسیده است. «م»

تعداد نفوس و حومه آن در حدود پنجاه هزار نفر است که بشرح ذیل تقسیم میشود :

شیعه ۳۷۰۰۰ نفر

سنی ۷۰ نفر

بهائی ۳۰۰۰ نفر

ازلی ۶۰ نفر

شیخی ۶۰۰۰ نفر

صوفی ۱۲۰۰ نفر

یهودی ۷۰ نفر

زرتشتی ۱۷۰۰ نفر

هندو ۲۰ نفر

۴۹۱۲۰ نفر

تفاوت شیعه و سنی این است که پیروان تشیع علی، داماد پیغمبر را خلیفه بلافضل میدانند و از سه خلیفه دیگر یعنی ابوبکر و عمر و عثمان نفرت دارند. این فرقه در اصول عقاید با امامت معتقدند و علی را که از طرف پیغمبر بجانشینی معین شده امام اول و فرزندان او را ملهم به الهامات ربانی و معصوم و مبری از آلاشات و خطایا و پیشوایان کامل خود میدانند. چند نفر سنی کرمان همان معدودی کسبه اوزی می باشند.

مؤسس فرقه بابیه میرزا علی محمد شیرازست که در ۱۸۴۴ بعنوان باب اظهار امر کرد و خود را مبشر و منادی پیشوای بزرگی میدانست که بعقیده او در پس پرده حجاب زندگی میکند. چون وی از طبقه تجار بود و سابقه تحصیلات زیادی نداشت دعای و نوشته های او را عده ای خارق العاده دانسته باو گردیدند. باب را بالاخره دولتیان دستگیر و در سال ۱۸۵۰ میلادی در تبریز اعدام نمودند. گویند در حدود يك فوج سرباز باو شلیک کردند و پس از اینکه دود شلیک بر طرف شد مشارالیه بالای دار

مشاهده نگردید و پس از لحظه‌ای چند مجدداً او را سالم دستگیر و تیرباران نمودند. در ۱۸۵۲ میلادی چهار نفر بابتی کمر قتل شاه را بسته با وحمله کردند و در نتیجه دولت تمام پروان این فرقه را بشدت هر چه تمامتر تحت شکنجه و آزار قرار داد و آنها را میان مأمورین خود تقسیم کرد تا بقتل برسانند.

باب، میرزا یحیی صبح‌ازل را بجانشینی خود منصوب کرد و او تا ده سال ریاست داشت ولی میرزا حسینعلی بهاءالله برادر صلیبی ازل که از او بزرگتر بود در ۱۸۶۷ میلادی اظهار امر کرد و خود را من بظهوره الله خواند و ریاست را از برادر کهنتر خود گرفت. از این تاریخ بیست و دو سال بعد پروان بهاء رو باز دیاد و از ازل که در قبرس زندگی میکند رو به تقلیل و نقصان نهاد. برقراری روابط دوستانه میان بنی نوع بشر و الغای منازعات مذهبی و لزوم فرا گرفتن علوم مفیده از تعلیمات این مذهب است و این نظریه های روشن باعث شده است که هزارها نفر ولو مخفیانه هم باشد بآئین جدید بگروند. امید است تعالیم باب سرانجام فرهنگ و مدنیت را در کشور ایران بسط و تعمیم دهد (۱).

طایفه شیخیه اگرچه خودشان شدیداً منکر این قضیه میباشند ولی در اکثر موارد عقاید آن ها با معتقدات فرقه بابیه مشابهت کامل دارد. مؤسس این فرقه شیخ احمد احسانی است که در ۱۷۵۰ میلادی قدم بعرصه وجود گذاشته است. شیخ در کربلا بمناسبت معلومات و اطلاعات خود شهرتی بهم رسانید و بعداً از طرف فتحعلی

(۱) امید مولف بعدها در این خصوص بیاس مبدل شده زیرا در تاریخ مختصر ایران که بعداً تألیف نموده ضمن اشاره باحوالات عبدالباها (عباس افندی) نسبت بر رفتار و اخلاق پروان این آئین ضد عقاید فوق را نوشته است. (رجوع شود به صفحه ۹۹ تاریخ مختصر ایران ترجمه مترجم این سطور) برقراری روابط دوستانه و الغای منازعات مذهبی نه فقط میان پروان این کیش جدید ترویج نگردیده بلکه برعکس خلاف آن باتمام معنی ما بین سران قوم و زعمای آنان شایع و متداول بوده است. برای اثبات این مدعی رجوع شود به مجلدات سه گانه کشف الحیل تألیف آیتی و سه جلد فلسفه نیکو تألیف حسن نیکو بزبان فارسی و کتاب مذهب بهائی تألیف ریچارد انگلیسی و بهائیت تألیف میلر امریکائی بزبان انگلیسی. <۳>

شاه بایران دعوت شد و بالاخره به یزد رفت و در آن جا رحل اقامت افکند و بی‌قیام مردگان در روز بازپسین عقیده نداشت و می‌گفت روح انسان قیام میکند و خلاصه خود را واسطه ما بین مردم و امام زمان میدانست و مدعی بود که ظهور امام زمان نزدیک است. بهمین ملاحظه جمعی از پیروان وی در موقع ظهور باب به آئین جدید گرویدند ولی اکثریت تحت ریاست حاج محمد کریمخان نجل مرحوم ابراهیمخان قاجار ملقب به ظهیرالدوله با طرفداران باب مخالفت ورزیدند و اینک از جدی‌ترین معاندین آن‌ها بشمار می‌روند.

شیخیه می‌گویند يك شیعه کامل باید میان امام زمان و امت وی واسطه باشد و حاج محمد کریمخان را واسطه مزبور میدانند. حاج محمد خان نجل مرحوم حاج محمد کریمخان رئیس فعلی این طایفه دارای هفت هزار نفر طرفدار در ایالت کرمان میباشد. وی دارای قیافه برجسته و عادات پسندیده و معلومات و اطلاعات وسیعی است که مصاحبت وی چون کاملاً فاقد هر گونه تعصب خشکی است از هر جهت مطبوع و دلپذیر می‌باشد.

عقاید تصوف مشتمل بر يك سلسله معتقدات مرموزی میباشد که از مدت‌ها باین طرف در مشرق زمین طرفدار داشته و حتی افلاطون (۱) نیز از منبع و سرچشمه تعالیم آن کسب فیض نموده و بوسیله او با فکر مغرب زمینی‌ها نفوذ کرده است. تعریف و توضیح عقاید تصوف در این جا خالی از اشکال نخواهد بود و مجمل کلام آن که خدا پرستی و خلود روح را يك لحن مخصوص و با تمثیلات و تأویلات خاصی تعلیم میدهند و محبت انسانی را مشعر بر محبت ربانی میدانند که تنها محبت حقیقی بشمار می‌رود و معتقدند

(۱) افلاطون فیلسوف معروف یونان شاگرد سقراط استاد ارسطو است که در سال ۴۲۹ قبل از میلاد متولد و در ۳۴۸ وفات یافته. حکیم نامبرده کتب متعدده‌ای تصنیف نموده و در جمیع فنون فلسفه دست داشته است. عده زیادی از تلامذ وی معروف به مشائیین شده‌اند چه وقتیکه راه میرفته بآنان تعلیم حکمت میکرد. از مصنفاتش کتاب «سیاست مدن» نهایت شهرت را دارد.

هرگونه عامل دیگری باعث اغفال بنی نوع بشر میباشد. مرشد صوفیه کرمان که متولی مزار شاه نعمت‌الله ولی است علناً می‌گوید تعصبات مذهبی نتیجه جهل و نادانی مردم است و بایستی از میان برود و صلح کل قایم مقام آن بشود. در هر صورت متصوفین حلیم و بردبار می‌باشند و انتشار عقاید آن‌ها برای زوال جهل و تعصب که هنوز در قاره آسیا شایع و متداول است کمک بزرگی بشمار خواهدرفت.

یهودی‌های کرمان که دارای وضع ادب‌اری میباشند اغلب خرده فروشی میکنند و بی‌اندازه خسیس و ائیم‌الطبع و منفعت‌طلبند. این طایفه از یزد به کرمان رفته و یهودیهای یزد هم از بغداد با آنجا مهاجرت کرده اند.

دیانت زرتشت یکی از ادیان خیلی قدیمی است که چون تا کنون پایدار مانده از لحاظ قدمت و دوام، توجه ما را جلب میکند در صورتیکه این ایام يك نفر ایماندار هم بطور نمونه برای خدایان بعل (۱) و اسیریس (۲) و زرموس (۳) باقیمانده است. با اینکه عقاید زرتشتی و هندو از یک سرچشمه آب می‌خورد معذک پروان زرتشت مخالف شرك تام و کم و بیش بیش به توحید علاقمند و پای بند میباشند و دیانت مزبور مذهبی است که از لحاظ پاکی اصول عقاید در ردیف مذاهب سه‌گانه یهود و مسیحیت و اسلام قرار گرفته است. نقطه بارز تعالیم این آئین، خیر و شر و بزدان و اهریمن وعبارة اخری ثنوت است و زرتشتیان عقیده‌مندند که هر فردی از افراد در این جدال شرکت دارد. این طایفه آتش را مقدس میدانند و بی‌کسب طهارت مبهم و بی‌پچیده‌ای نیز اعتقاد دارند. زرتشتی‌ها بواسطه این که خون آن‌ها با خون عرب و مغول و ترك اختلاط و آمیزاج نیافته معروف هستند و ایرانی خالص باک بشمار میروند و بدین

(۱) Baal ربه النوع خورشید است که آسوربها و کلدانیها و فینیقیهای قدیم آن را پرستش میکردند. «م»

(۲) Zeus نام زئوس از باب انواع یونانیان است مطابق زئوس پیترومیها. «م»

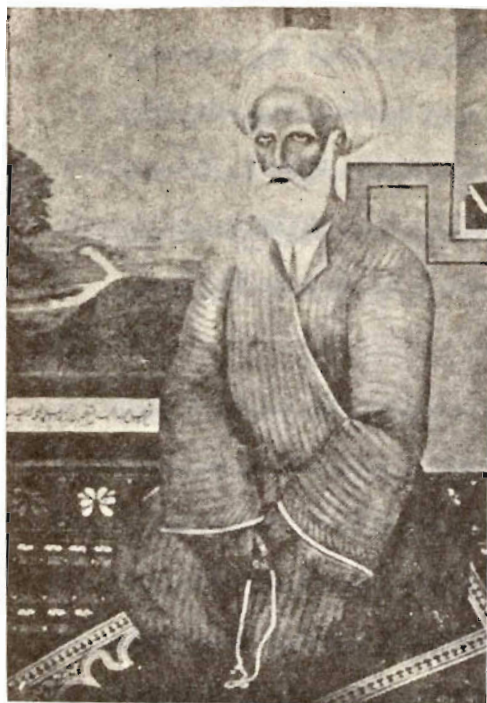
(۳) Osiris نام یکی از الهه‌های مصریان قدیم است. «م»

ملاحظه از هموطنان مسلمان خود سالمت و قوی ترند ولی از طرفی هم مذهبیان آن ها مقیم بمبئی از بدترین نمونه های نژاد منحطی هستند که هندوستان پرورش داده است. زرتشتی ها به حرفه فلاحتی و تجارتی اشتغال دارند و ملاکین و تجار معتبری از میان آنها برخاسته است.

زن های زرتشتی يك طرز لباس رنگارنگ دلفریبی میپوشند که از هر جهت قابل ملاحظه و دقت میباشد و قیافه های سالم و آرام آن ها در مملکتی که حجاب هنوز متداول و معمول میباشد نظر انسان را جلب میکند. بیشتر زرتشتیها بدختانه در گرداب جهالت و نادانی سرنگون گردیده پول دوستی آن ها رادع مهمی برای توجه آنان بامور خیریه میباشد.

طایفه هندوی کرمان از شکار پور واقع در سند هندوستان باین ناحیه آمده اند و هر يك نفر، سه چهار سال در کرمان توقف و بعداً بوطن خود مراجعت میکنند. هندوها چون تبعه دولت بریطانیا میباشد، در تجارت پیشرفت نموده اند. ولی میان کسانی که پول تنزیل میدهند احدی از حیث ثبات و دناوت طبع و خست با آن ها قابل مقایسه نمیباشد. يك بار برای تسویه حسابی بنگارنده مراجعه شد که بکنفر هندو مبلغی با فرع صدی چهل بيك نفر مسلمان در مقابل مقداری وثیقه طلا قرض داده بود و باز هم نسبت به بدهکار سخت گیری میکرد.

هندوها دارای قیافه جذابی نیستند ولی در عین حال هم آنقدر ها نمیشود با عقیده مسترستاك روی موافقت نشان داد. نامبرده مینویسد: «هیچ نژادی بقدر طایفه هندو از حیث شکل بد ریخت و بد قواره خود نظر مرا جلب نکرده است. هندوها مثل بوزینه سیاه توسی خورده میباشد. در هر صورت این طایفه محاسن و مزایای زیادی نیز دارند و به کسب و داد و ستد علاقه مخصوصی نشان میدهند و از واردین خود پذیرائی و مقدم آنرا با حسن قبول تلقی میکنند.



۴- شیخ احمد احسانی



۵- حاج محمد خان فرزند حاج محمد کریم خان

کرمان تا همین اواخر برای شال های اعلاى خود اشتهاى تامى داشت ولى امروز صنعت قالى بافى گوى سبقت را از صنعت مزبور ربوده است . هيچ متاعى باقالى کرمانى که از پشم يا ابريشم بافته ميشود و از لحاظ نفاست و ظرافت و رنگ آميزى فوق العاده اعلا و ممتاز است نمیتواند رقابت کند و اين صنعت بطور قطع از نفيس ترين صنايع ظريفه ايستکه در دنيا بوجود آمده و بدون اغراق يك پارچه قالى کرمانى هر قسم قالى ديگريرا تحت الشعاع قرار ميدهد .

طرح و گرده نقوش قالیهای کرمان نمونه طراحی های قدیم قبل از ظهور اسلام است ولى گل و بوته کارى و رنگ آميزى های بى نهايت ممتاز آن چيزيستکه نظر تحسين انسانرا جلب ميکند . اندازه معمولى قالیهای کرمانى هفت در چهار پا و شش اينچ و واحد مقياس کرمان براى قالى ذرع است . ذرع کرمان معادل سى و نه در نوزده اينچ و نيم ميباشد . در قالیهای متداول کرمان در هر سى و نه اينچ ششصد و چهل جفت بافته ميشود و اين طرز بافت در بازارهای اروپا نهايت ظريف و مطلوب است ولى براى متخصص و اهل خيره ايران چندان جالب توجه نميباشد .

فرمانفرما چند گرده فرنگى نا زيبائى سفارش داده و گرده های مذکور بتدريج رواج يافته است ولى بموجب توصيه های من قالى بافها طرح های مزبور را موقوف کرده و در مقابل سفارشات اکيده نگارنده استعمال همان گرده های قد يمی را ادامه داده اند . اين جانب ادعا می کند که هم بدین وسيله و هم بواسطه تهيّه بازارهای جديدى براى مصرف فروش قالى، خدمات شايانى از اين رهگذر بصنعت قالى باقى نموده است .

در خود کرمان در حدود يك هزار دستگاہ قالى بافى دايراست که روى هر فردى يك استاد و دو الى سه طفل کارگزار روى نقشه اى که براى آن ها خوانده ميشود کار ميکنند . پشت بعضى دستگاہ ها جسته جسته زن و دختر نيز ديده ميشوند . رنگهای

جوهری که قالیه‌های ایلپانی را خراب کرده و از حسن شهرت آنها کاسته است درقالی‌های کرمانی حتی الامکان بکار نمی‌رود.

تعیین قطعی تعداد کلیه قالیه‌هایی که سالیانه از دستگاه خارج می‌شود و میزان قیمت آن‌ها خالی از اشکال نیست ولی بطور تخمین سالی دو بیست هزار تومان که به نرخ امروز معادل چهل هزار پوند است، قالی در کرمان بافته می‌شود. قیمت یکفرد قالی ابریشمی که بقول لارد گرزن هیچ متاعی نفیس تر از آن از زیر دست بشر بیرون نیامده در حدود دو الی سه برابر قالیه‌های پشمی است و قیمت هر فرد قالی باندازه اینکه در بالا ذکر شد ده الی پانزده پوند است. قالی‌هایی که بجای پرده بکار می‌رود بقدری ظریف و نفیس بافته می‌شود که توجه بی ذوق‌ترین اشخاص را نیز جلب می‌کند. من امیدوارم که این رقم قالی‌ها رفته رفته در انگلستان نیز مورد توجه واقع شود نه این که مثل ایام حاضر در بازارهای قاهره به یکصد پوند یا بیشتر بفروش برسد.

شال کرمانی یا باکورک یا با پشم بافته می‌شود و نقشه و طرح آن نیز مثل نقشه قالی، ذهنی شالباف هاست. این متاع از حیث ظرافت بقالی ترجیح دارد و اکثر بدست اطفال خرد سال بافته می‌شود و اهالی کرمان بواسطه ذوق و شوق فوق العاده‌ای که دارند از این کار خسته و مریض و فرسوده نمی‌شوند. اوضاع شال بافی از موقع مأموریت سر فردریک گلدسمید که نقشه رقت آوری از طرف تهیه این متاع کشیده شده، اندکی رو بهبود نهاده است. شال‌های کرمان دارای اشکال و نقوش مختلف و بهتر از همه آنها نقش گل و بوته ایست که از طرف ولات و حکام و به عنوان خلعت برای اشخاص فرستاده می‌شود. شال‌های سفید حاج خلیل خانی معمولاً با سلا مبول حمل می‌گردد و در آنجا یا مردها به کمر می‌بندند و یا زن‌ها بجای زینت لباس خود بکار می‌برند. محصول کارخانجات کشمیر به مراتب بشال‌های بافت کرمان رجحان دارد ولی این نکته مسلم است که مواد

خام هیچ نقطه ای با مواد خام کرمان نمیتوان رقابت کند و آب و هوای این ناحیه در لطافت جنس محصول محل دخالت تام دارد. تعداد دستگاههای دایر کرمان به سه هزار بالغ میشود و سالیانه سیصد هزار تومان که معادل شصت هزار لیره است شال از دستگاہ خارج میشود (۱)

از این دو متاع صنعتی که بگذریم بایستی به نمد پیردازیم. نمد را بوسیله شستشو و اصطکاک قطعات کورک و پشم تهیه می کنند. در ایران معمولاً اطاق را در تابستان با نمد و گلیم و در زمستان با قالی مفروش می کنند. نمدهای کوچک پارچه بطور کلی نخودی رنگ است و در موقع مسافرت بعنوان نمد آبداری بکار میرود. نمدهای کرمان خیلی ظریف و استادانه تهیه می شود و چون نسبت به نمد های سایر نقاط سبک وزن تر است یکی از سوغات های کرمان می باشد. نمد های کلفت را هر یکمن چهار شلینگ و نمد های لطیف و ظریف را الی ده شلینگ می فروشند و سالی دو هزار عبای نمد از کرمان برای افراد قشون بطهران حمل میشود.

رو لباسی معمولی ایرانی ها عبای عربی است که شهر کرمان از لحاظ تهیه آن نیز شهرت تامی دارد و در حدود سالی پنج هزار طاقه عبا که در حدود چهار هزار پوند قیمت دارد و شبیه لباده پرفسور ها میباشد در کرمان تهیه میشود (۲)

دیگر از امتعه معروف کرمان برک است که سالی هزار پوند بافته می شود ولی از حیث ارزانی قیمت و دوام به پای پارچه های کشمیری که بتو می نمانند نمیرسد.

(۱) متاسفانه فعلاً این قلم درشت صادرات کرمان وجود خارجی ندارد و اسانید این فن بکلی از بین رفته اند. «م»

(۲) نمد مالی و عبای بافی نیز بکلی منسوخ و متروک گردیده: «م»

برنج سازی کرمان نیز بی اندازه معروف و این نکته باعث تعجب است که اهالی شهریکه پدران و اسلاف آن ها مکرر در معرض تاخت و تاز اجانب واقع و بانواع بدبختی دچار شده اند اکنون به تهیه امتعه و اجناس صنعتی ظریف متنوعه موفق گردیده و متدرجاً بتوسعه و ازدیاد ثروت و مکننت مولد و مسقط الراس خود کمک کرده اند . اینک رشته کلام را قطع نموده این بیت معروف فارسی را خیرالختام قرار میدهیم .

درووی زمین نیست چو کرمان جائی کرمان دل عالم است وما اهل دلیم

ستاره شرق و غرب با یکدیگر تفاوت و
اختلاف زیادی دارند و تا زمین و آسمان
در مقابل عرش الهی جدا ایستاده‌اند این
دو ستاره نیز بهم نخواهند رسید .
« ردیارد کپلینگ » (۱)

فصل هفدهم

وضع زندگی در کرمان

پس از ورود بکرمان بشرحیکه در فصل شانزدهم اشاره شد بتنظیم امور
مربوطه پرداخته بدو از «صاحب‌اختیار» والی ایالت دیدار نمودم . صاحب اختیار
پیرمردی است که ۸۰ سال از عمر او میگذرد و از اشخاص قدیمی ایران است . والی
موقعیکه من از او ملاقات کردم لباس‌های کشمیری فاخری مکلل بجواهرات گوناگون
پوشیده بود و با گشاده رومی و صمیمیت از اینجانب پذیرائی نمود و ضمناً گفت که
از من بطور خصوصی و غیررسمی بازدید خواهد کرد و انتظار دارد خواهر مرا نیز
ملاقات نماید .

(۱) ردیارد کپلینگ شاعر دوره اخیر انگلستان است که در ۱۸۶۵ متولد شده
و یکسلسله آثار منظوم و منثور از خود بیادگار گذارده و مدت‌ها در هندوستان بسر برده و
بالاخره بوطن مراجعت کرده است و در لندن اقامت گزیده . شاعر نامبرده در ۱۹۰۷ باخذ
جائزه ادبی نوبل موفق شده است . « م »

اکثر اروپائیان از لحاظ اینکه ایرانیان خانواده های خود را در اندرون نگاه میدارند و آنها را از ملاقات مردها ممانعت میکنند (۱) معارضه بمثل کرده میل ندارند ایرانیها محارم و بستگان آنها را ببینند ولی اینجانب بمنظور اینکه درین قسمت بدعتی کرده باشم از ادامه این رویه خودداری نموده موقع پذیرائی یا ملاقات آنها بیکه چندی در تهران زندگانی کرده بودند خواهر خود را نیز حاضر میکردم. مبادرت باین اقدام نه فقط منجر بپیش آمدهای سوئی نگردید بلکه وسیله تفریح خواهر اینجانب نیز بود که بواسطه عدم آشنائی کامل بزبان فارسی با خانمهای ایرانی مرادده ای نداشت.

چند روزی زیادتیر طول نکشید که مسیو «راکوفسکی» سیاح اطریشی بکرمان آمد و منزل ما وارد شد و چون مسیو «هنری کارلس» ازاعضاء انجمن هرسلین انگلیسی نیز بعد برای برای انجام مأموریت بکرمان آمد ما آنظورها که تصور میکردیم غریب و بیگس و تنها نبودیم.

نگارنده بمنظور تهیه وسایل سرگرمی بتأسیس انجمن ورزشی که اکثر خوانین شهر نیز در آن عضویت یافتند اقدام نمودم و نه فقط بیازیهای اروپائی بلکه ورزشهای ایرانی و تیراندازی نیز اشتغال پیدا نمودیم. نویسنده درین مورد باید اعتراف نماید که در هیچ کجای دنیا باین اندازه وسایل راحتی ما فراهم نمیگردید و بعقیده اینجانب حرکات سوئیکه عده ای از سیاحان خارجی بایرانیها نسبت میدهند مخصوصاً آنها بیکه بزبان اهل اینکشور آشنا نبوده اند کاملاً دور از انصاف و عاری از حقیقت است. ایرانیها بطور کلی مؤدب و متعارف و در عین حال ظریف و بذله گو و حاضر جواب میباشند و داستان زیر کاملاً مؤید این مدعا خواهد بود:

(۱) موصوع حجاب بانوان و ماندن آنها در اندرون مربوط بدوره های گذشته است و این قیصه اجتماعی نیز در حال حاضر مرتفع گردیده و از هفدهم دی ماه ۱۳۱۴ بانوان ایران حجاب را برداشته و رسماً در اجتماع شرکت کرده اند. «م»

گویند یکی از تجار اصفهان نزد حاکم محل که فرزند یکی از وزرای معروف بود و اکثر بستگان و اقوام وی در نقاط مختلف ایران حکومت داشتند شکایت کرد. حاکم گفت برای دفع ستم خوب است بنقطه دیگری از ایران رحل اقامت بیفکنید و زندگانی اصفهانرا وداع گوئید. شاکی گفت اقامت در سایر نقاط ایران نیز نتیجه‌ای نخواهد داشت زیرا بستگان شما در نواحی دیگر اینکشور نیز مأموریت دارند و آنها هم از تعدی و اجحاف دریغ نخواهند کرد. حاکم متغیر شد و گفت پس برای عدم تحمل ظلم و ستم بهتر اینست بدرک و اسفل السافلین بروی. تاجر مزبور با خنده و خونسردی گفت مگر فراموش کرده‌اید که پدر و الا تبار شما همین اواخر بآن دنیا رفت و قطعاً در آنجا نیز از ظلم و فشار او در امان نخواهم بود.

ایرانیها عموماً خوش‌وارد و مهمان‌نواز میباشند و بنظافت و پاکیزگی سر و وضع لباس خود کاملاً علاقمندند. یکنفر ثروتمند ایران چندین دست لباس فاخر دارد که هر دستی بطور متوسط ۵۰ پوند و کلاه پوست بره‌ای او ۵ پوند ارزش دارد. ایرانیان از هر حیث باهالی پنجاب که من چندین سال میان آنها زندگی کرده‌ام مزیت و رجحان دارند زیرا گذشته از صباحت منظر و وسائل خورد و خوراک و لباس آنها نیز بهتر فراهم است و علاوه نسبت بیکدیگر کاملاً با سخاوت و دست‌دل باز میباشند مثلاً نوکرهای پنجابی هیچگاه بطیب خاطر بتنظیف لباس خود نمیپردازند و باندازه‌ای نسبت باین موضوع لاقیدی بخرج میدهند که مکرر باید بآنها یادآوری کرد و تنها غایه آمال آنها جمع‌آوری پول است ولی از طرفی مستخدمین ایرانی هر چه پیدا میکنند بمصرف لباس و خوراک خود میرسانند و در ایران برعکس هندوستان بایستی بنصیحت و اندرز آنها را متوجه اندوخته و پس انداز کرد چه حتی در موقع مسافرت هم که فوق‌العاده میگیرند باز مازاد حقوق ثابت خود را مصرف میکنند و بفکر روز مبادا نمیافتند.

در قسمت تصفیه دعاوی نیز فقط یکبار بطور نامهربانی با اینجانب معامله شد و من می‌توانم ادعا کنم که هر موقع نسبت بهر کس یا هر موضوعی ادعائی داشته‌ام

بفوریت تصفیه گردیده و درمواقعیکه اثابیه اینجانب بسرقت رفته غرامت آن بطور اتم واکمل تأدیه شده است. البته عدم سرعت عمل و بطول جریان کار بجای خود محفوظ ولی درعین حال تجربه ای که از مراجعه به پنج والی کرمان برای اینجانب حاصل شد اینست که همیشه بتظلمات و عرایض رعایای بریتانیا ترتیب اتر داده میشود و برای اینقسمت باید بیشتر حسن سلیقه و تدبیر « نصرالله خان » مترجم و منشی کنسولخانه مورد تقدیر واقع شود.

راستی گاهی نیز سر و کار نکارنده با بعضی اشخاص لجوج می افتاد که تذکر آن خالی از تفریح نیست مثلاً روزی بریس گمرک اطلاع دادم که طبق مقاله نامه و قرارداد منعقدۀ فیما بین دولتین ایران و بریتانیا، من نباید بیش از صدی پنج گمرک بپردازم ولی او جوابداد قرارداد کدامست !! منکه قرارداد امضا نکرده ام !! طبقه روحانیون و ملاها هم با من روابط خوبی داشتند و همینقدر که رگ خواب آنها را بدست می آوردم هر کاریکه داشتم بدون اشکال تراشی انجام می دادند.

رعایای بریتانیادر کرمان و توابع اکثر از هندوهای پست و دنی الطبع می باشند که بوسیله پول تنزیل دادن گذران می کنند و اغلب در موقع وصول طلب خود میل ندارند قبض طرف را تسلیم نمایند و مکرر پس از چند سال بعد پول خود را مطالبه می کنند و باندازه ای دسیسه بازی و دغلکاری بخرج می دهند که احدی با آنها معامله نمی نماید. بدیهی است این عملیات ناپسند باعث شده است که ایرانی ها از هندوها مثل افغانها نفرت نمایند و با آنها بنظر خفت و استحقار نگاه کنند.

ایرانی ها نسبت بمعارف کاملاً بیعلاقگی و لاقیدی نشان می دهند و بعضی از پسرها فقط بخواندن چند جزوه قرآن که بزبان عربی است و معنی آن را نمیفهمند اکتفا میکنند. از طرفی وضع حاضر معلمین نیز نظیر همان وضع معلمین انگلستان است در قرن هفدهم و حقوق آنها بقدر حقوق یک نفر پیشخدمت می باشد و با این حال

جای تعجب نیست که هنوز می گویند لندن نام کشوری است که یکی از شهرهای آن اقیانوس اطلس میباشد! این اشتباه از زمان صفویه باینطرف سابقه داشته است. (۱)

طولی نکشید که حول وحوش کرمانرا سیاحت کردم و چون در اطراف شهر خرابه‌هایی با قلعه و ساختمانهای قدیمی مشاهده می‌گردد تصور میشود که در حوالی شهر کرمان سابقاً دهات متعدد و بی‌شماری بوده است. در ۱۰ میلی شمال کرمان تپه مرتفعی است که قلعه‌ای بنام «قلعه دختر» روی آن ساخته شده ولی من نتوانستم اطلاعاتی راجع بآن بدست بیاورم. اطراف شهر باغات مصفای متعددی می‌باشد و جای بسی خوشوقتی است که در این ناحیه ما بمنزله پیشقدمان اروپائیان بودیم که بعدها باین منطقه می‌روند بهر حال هر روز اطلاعات جدیدی بدست آورده و اشیاء کهنه‌ای که برای فروش به ما عرضه می‌گردید خریداری و بدین ترتیب اوقات خود را بخوبی سپری می‌نمودیم. عامه مردم حتی رعایا و سکنه دهات نیز که دیدار يك خانم انگلیسی برای آنها چیز تازه‌ای بود نسبت به ما بطور ادب سلوک کرده مقدم ما را گرامی میداشتند در ماه ژون که درجه حرارت هوا رو بفزونی گذارد خواهر من از دست مگس و پشه بجان آمد و بهمین مناسبت تصمیم گرفته شد مدتی را برای هواخوری بییلاق برویم. دوستان و آشنایان چند محل را پیشنهاد کردند ولی من تصمیم گرفته بودم خط سیر «مارکوبلو» را تعقیب و گاهگاهی بشکل خود را سرگرم نمایم و

(۱) بمناسبت نبود که مؤلف بکمرتبه دیگر بایران می‌آمد تا نهضت بزرگی را که در عصر حاضر ایجاد گردیده مشاهده نماید. این ایام وزارت فرهنگ، با در نظر گرفتن احتیاجات هر محل دبستانهای متعدد مردانه و زنانانه طبق برنامه مالک متصدن در کلیه نقاط کشور تأسیس نموده و علاوه در مرکز و شهرستانها، دانشگاه و در نقاط لازم هنرستان و دانشسراهای مقدماتی افتتاح کرده است. گذشته از مراتب فوق کلاس‌های اکابر و دبیرستان‌های شبانه در سراسر کشور تأسیس شده و آموزگاران و دبیران و هنرآموزان و دانشیاران و استادان نیز حقوق نسبتاً مکفی دریافت میدارند. سالیانه عده کثیری محصل نیز برای فرا گرفتن علوم جدید با اروپا و امریکا می‌روند و اغلب آنها در امتحانات گوی سبقت را از همگان میربایند. <م>

برای اجرای این منظور بالاخره بطرف «لاله زار» حرکت و بسارد و عزیمت نمودیم که بلاشبه سیاح ونیسی نیز از همان راه عبور کرده است .

منزل اولی ما از طرف جنوب از میان تپه های شنی بیابانی که در دامنه رشته کوه «جوپار» واقع شده امتداد داشت و روز بعد بمحاذی رودخانه بهرامگرد بالا رفته شب را از لطافت هوای آن محل لذت وافری بردیم . منزل سومی ما ناحیه «قریه العرب» بود که هوای آن کاملاً سرد و خنک می باشد . در منزل چهارم یعنی نزدیکی لاله زار ناهار را در نقطه خوش آب و هوای فرح انگیزی صرف کردیم و خواهر من منظره آنجا را در صفحه ۱۴۷ کتاب خود اینطور تشریح کرده است : « در دره عمیق که طرفین آن کوه های مورقی با هیمنه و وقار خاصی سر بفلک برافراشته و در کنار جویباریکه در میان آن دره جاری و اطراف آن را گل های نسترن زینت داده بود زیر درخت ییدی ناهار تناول گردید و از آب شیرین و صاف آن جویبار استفاده کامل بعمل آمد » .

چون معلوم شد که قریه لاله زار تا کوه های اطراف خیلی مسافت دارد لذا در قلب جبال آن حدود در نقطه ای که متجاوز از ۱۱۰۰ پا ارتفاع داشت چادر زدیم . چون این ناحیه شکار گاه مخصوص والی کرمان بود و صیادان متفرقه اجازه نداشتند با آنجا بروند شکار فراوان داشت . یکروز اینجانب از محل اقامتگاه خود ۴ قوچ قوی پیکر شکار کردم و از آنجایی که آب این محل صاف و گوارا نبود بسمت مغرب نقل مکان نمودیم . اینجا نیز شکار فراوان بود و من ۶ رأس قوچ که یکی از آنها سر قشنگی داشت صید و برای همراهان کباب مفصلی رو براه کردم .

یکروز من و خواهرم از کوه معروف به «کوه شاه قطب الدین حیدر» بالا رفتیم و در آنجا در محلی که هزار پا ارتفاع آنست صفه ای مشاهده میشود که «ناصر الدوله» برادر «فرمانفرما» بنا کرده است و بالاتر در محلی که ۱۳۷۰۰ پا ارتفاع دارد مقبره ایست

که در آنجا انواع و اقسام مسکوکات قدیمی و مهره های گوناگون دیده میشود .
از اینجا کوه جوپار در طرف شمال، و کوه هزار که ۱۳۰۰۰ پا ارتفاع آنست و یکسال
بعد من بقله آن رفتم در طرف مشرق ، مشاهده می گردد . کوه دومی منظره
ذلفریبی دارد که از یکصد میل متجاوز در جاده بلوچستان مسافرین کرمانرا بنزدیک
شدن بمقصد نوید می دهد . از بلدچی راجع به « شاه حیدر » تحقیقاتی بعمل آمد
و او گفت قطعاً شخص بزرگواری در اینجا بدفن رسیده زیرا شب های تابستان
صدای او شنیده می شود و بدین ترتیب وجود او درین مکان مسلم می باشد .

بعداً تصمیم گرفته شد به « رابر » واقع در جنوب این رشته جبال رفته مدتی
را در آنجا سپری کنیم . در جاده رابر درخت گردو وزن های ایل « مهنی » که قالیچه
ایلیاتی می یافتند زیاد دیده میشوند . رابر در بالا دست رودخانه « للیل رود » واقع
شده و بوسیله همان رودخانه مشروب میگردد . آب و هوای این ناحیه رویمرفته
خوب و سالم ولی اطراف آن سنگلاخ است .

در « رابر » از نایب الحکومه و سرکرده ایل مهنی که هر دو ازدوستان قدیمی
نگارنده بودند ملاقات نمودم . اخیراً شنیده شد دومی که دارای اوصاف حمیده ایست
چندی قبل بوسایلی یک راس مادبان انگلیسی بدست میاورد و با اسبهای دیگر جفت
گیری و بدین وسیله چند اسب اصیل تهیه و تربیت مینماید . والی کرمان من غیر
مستقیم از این موضوع اطلاع حاصل و چند نفر مأمور به محل مزبور روانه می
کند تا مادبان و کره های آن را بشهر بفرستند . رفیق ما که بموقع از این
موضوع خبردار میشود اسبها را بر میدارد و فرار میکند ولی مأمورین خدا شناس
گماشتگان او را چوب و آفری میزنند و بدون انجام مأموریت بشهر مراجعت مینمایند،
در موقع بازدید نایب الحکومه، پیرمرد دیگری از ایل مهنی ملاقات شد که
مدعی بود یک صد و بیست و پنج سال از عمر او میگذرد . (این شخص در ۱۸۹۸

درگذشت) موهای این پیر مرد مثل نقره سفید و صورت وی مومیایی رنگ بود. من فوق العاده متأسفم که از نقاشی بهره‌ای ندارم و الان تصویر او را که بی اندازه جالب توجه و دلگریز بود ترسیم و گراور آنرا در این کتاب الصاق مینمومم.

پس از خروج از «رابر» سمت مشرق را گرفته از شعب فرعی «هلپل رود» که یکی از آن‌ها نسبتاً عمیق بود عبور نموده شب را حوالی باغی که اطراف آن در حدود پنجاه خانوار چادر نشین بودند توقف کردیم. چون این موقع مصادف با ماه محرم بود، چادر نشینان مزبور دسته راه انداخته و مشغول تعزیه داری بودند. در منزل بعد به «ساردو» رسیدیم و در بین راه مرتباً از رودخانه‌های کوچک و دهات محقر عبور و بالاخره در باغی که زرد آلودی رسیده فراوان داشت توقف اختیار نمودیم. این ناحیه را «هنزا» میگویند که در میان کوهی به همین اسم و «کوه بحر آسمان» واقع شده. حوالی کوه دومی چند معدن مس یافت میشود که گاهگاه از آن‌ها بهره برداری میکنند. خلاصه از گداری که نه هزار پا ارتفاع آنست رد کرده از میان مزارع گندم بسمت «در مزار» سرازیر شدیم. این نقطه کرسی نشین «ساردویه» است و امامزاده‌ای بنام «سلطان سید صغیر» پسر «سید کبیر» از اعقاب امام موسی کاظم در آنجا میباشد. سید کبیر را میگویند اولین کسی است که در هندوستان مردم را بدینانت اسلام دعوت کرده و شربت شهادت نوشیده است. فرزند وی در ساردو بسر میبرد و همانجا وفات یافته و سپس یکی از سلاجقه کرمان و بطن قوی ملک محمد، ضریح و بارگاهی برای او بنا کرده است. اراضی مجاور محل، وقف امامزاده است و رعایای این حول و حوش معروف به شیخ میباشد که بطور ثابت در این حوالی سکونت دارند ولی ایلات چادر نشین سیارند و فقط چند ماهه تابستان را در آنجا بسر میبرند و زمستان را بچیرفت میروند.

اسامی ایلات ساردو و تعداد خانوار آنها بشرح زیر میباشد و در میس آنان در این

ایام «میر مراد علیخان» است :

فراشی	۴۰ خانوار
میرصلاحی و کوچمی	» ۱۰۰
مقبلی	» ۵۰
پوزسرخ	» ۱۰
سریزنی	» ۷
قاسمو	» ۱۰
قرائی	» ۱۰
ده کهنه	» ۱۰
کروی	» ۱۵
کفاشی	» ۴۵
سلندی	» ۱۲
دیکوتی	» ۱۵
شیخ	» ۱۲
ارپلو	» ۱۰
کرد	» ۲۰
سرحدی	» ۲۵
تیرگر	» ۱۵

۴۰۶ خانوار

جمع

در اطراف امامزاده پنج شش دکان ساخته شده و هنگام ورود ما چند نفر از شهر کرمان برای هوا خوری باین حدود آمده بودند . پس از عبور از جلگه، حوالی گدار «سریزن» چادر زدیم . در همین اطراف خرابه های کلوانسراپی که «ملک محمد» هفتمین امیر سلجوقی بنا کرده دیده میشود . از فراز یکی از کوه های این محل قریه

« دلفارد » که « افضل کرمانی » شرح ذیل رادر کتاب خود راجع بآن نوشته مشاهده میگردد : « چون معز الدوله ابوالحسین عم عضدالدوله بکرمان آمده عزم جیرفت کرد کوفچان رهاگردید تا معز الدوله بالشکر در شعب « درفارد » آمد . سر عقبه ازدوجانب بگرفتند و اکثر اشکر او را هلاک کردند و یک دست از معز الدوله بیفکندند و باجمعی اندک بیرون افتاد و باز عراق شد . » (۱)

موضوع قطع دست معز الدوله در تواریخ دیگر تأیید نگردیده . در تاریخ « محمد ابراهیم » مسطور است که رئیس ایلات این ناحیه میگوید کوههای متعدد و گدازهای صعب العبور در درختهای انبوه برای او وسایل تدافعی مناسبی بشمار میرود اگر چه رشته جبال این حدود عور و بابر نیست ولی از پشته های انبوه درخت این ایام اثری باقی نمانده است .

سرریزن هوای لطیف و کبک فراوانی دارد که هر دو برای ماسر گرمی خوبی بود . در این جا چند نفر از زنهای ایلانی مقداری پنیر و انواع لبنیات دیگر تعارف آوردند و در عوض تقاضا کردند مقداری دوا بآنها داده شود و چون متقابلاً چند عدد قرص و چند دانه حب بآن ها داده شد پذیرفتند گفتند این قرص های کوچک برای مرض چه تأثیری دارد لذا مانیز ناگزیر داروی مسحوق با آب مخلوط کرده و دواى محلول بآنها دادیم .

خبر انفصال « صاحب دیوان » و تجدید انتصاب « فرمانفرما » مراجعت ما را بشهر کرمان تسریع کرد در حالیکه قبلاً تصمیم گرفته شده بود که در حدود یکماه در « سرریزن » توقف نمائیم .

هنگام مراجعت ، اولین توقفگاه ما حوالی رود خانه ای بود که نگارنده آنرا رودخانه سارد و مینامد و از شعب رودخانه در « مزار » و « سرریزن » تشکیل گردیده و نزدیکی دامنه کوه هزار پاچند نهر دیگر تلافی میکند و آب آن افزایش مییابد پس از طی سه میل راه به «راین» رسیدیم که در جلگه مسطحی واقع شد ، استرازا آنجا عیان توجه را

بسمت مغرب معطوف نموده بعد از عبور از بک کاروانسرای خراب و چند چشمه آب گرم نزدیکی «آب گز» چادر زدیم .

از آب گز با نظرف از میان دو کوه نسبتاً مرتفع رد کرده کنار چشمه آب شیرینی برای صرف ناهار توقف نمودیم . درین راه آب گز و « ماهان » گردنه سهل العبوریست که ۸۶۰۰ پا ارتفاع آنست و کاروانسرای بایرقریه سنک در دامنه آن واقع شده . خلاصه پس از عبور از آب گرم و طی دره و ماهورهای متعددی به ماهان رفته بالاخره شب را به « کرمان » رسیدیم .

فرمانفرما چند روز بعد از ورود ما وارد شد و در زمان مأموریت او اغلب بانفاق بگردش و شکار، مخصوصاً به ماهان و اطراف رفته اوقات خود را بخوشی سپری می نمودیم . والی درصدد بود که بوسیله توزیع بلیط مجانی و تهیه نان برای بینوایان، فقر و فاقه کرمان را براندازد ولی من پیشنهاد کردم که درازای مبادرت باین اقدام به تسطیح طرق پیردازد تا هم مردم بیکار مشغله ای پیدا کنند و هم کار مفیدی برای کشور انجام بگیرد . فرمانفرما سرانجام بواسطه نبودن مهندس ناچار همان طریق اولی را اتخاذ و کلیه خوانین شهر را نیز وادار کرد که در این کار خیر شرکت نمایند . وجوه اعانه تحت نظر چند نفر صحیح العمل بانهایت مراقبت بمصرف میرسید ولی بالاخره فقر و فلاکت علاج نگردید و عده بینوایان بچهار برابر افزایش یافت زیرا این عمل مردم را به ولگردی و بیکاری تشویق و اشخاص را هم که مایل بکسب و کار بودند از تلاش و کوشش ممانعت می نمود و تنها نتیجه ای که از این اقدام گرفته شد جلوگیری از ترقی نرخ نان بود که معمولاً در ایران در فصل زمستان بالا میرود و مردم بینواریا در مضیقه میاندازد .

مقارن عید میلاد ۱۸۸۵ دو نفر از اتباع آلمان که عازم سیاحت بودند و ضمناً بوسیله گدائی امرار معاش میکردند وارد کرمان شدند . چون گدائی اروپائیان باعث سلب اعتبار اینجانب و دیگران بود لذا بوسایل مقتضی از سیاحان نامبرده دستگیری بعمل آمد تا از کرمان خارج شوند ولی این اقدام مساعد مؤثر واقع نشد و آن دو نفر مدتی را در کرمان توقف نمودند . این نکته را فراموش نباید کرد که اینگونه

اشخاص در مشرق زمین باین ترتیب نمی توانند کار مفیدی انجام دهند و برای اطلاعات عاری از حقیقتی هم که باینوسیله بدست میآید هیچگونه ارزش و اعتباری نمی توان قائل شد. مشرق زمینی ها با اروپایی هاییکه بدون مستخدم و دم و دستکاه سیاحت و مسافرت میکنند و در هر خانه خرابه ای بیتوته مینمایند اهمیتی نمیدهند و بآنها با نظر تحقیر مینگرند.

در همین اوان يك نفر افسر سوار نظام آلمان که روحیه او با سنخ فکر هموطنان سابق وی مابینت کامل داشت بکرمان آمد و بمنزل ما وارد شد.

چون در زمستان، مذاکرات راجع به تعیین خطوط سرحدی واقع در بین کوه « ملک سیاه » و « کوهک » بتعویق افتاده بود اواخر دسامبر باز موضوع مورد بحث مطرح گردید و در همین اوقات کمیسر سرحدی ایران « علی اشرف خان » ملقب به « احتشام الوزاره » بکرمان آمد و از آن جا بسرحد رفت. چند روز بعد، حکم انتصاب این جانب نیز بسمت معاونت کمیسر سرحدی هندوستان تلگرافی از طهران ابلاغ شد.

فصل هیجدهم

از کرمان به کوهک

در ایران ، آغاز مسافرت دور و دراز بر اکل سهل و ساده ای نمیشود تلقی کرد .
تفریح محاسبات سابق ، خرید لوازمات ، تقسیم بار و اثاثیه و بارپیچی هر یک بنوبه خود
کار مشکلی میباشد . در حمل و نقل ، رعایت اقتصاد از یکطرف کار مفیدیست ولی از طرف
دیگر مشکلات جاده و توقفهای اضطراری بین راه اگر در نظر گرفته شود صرفه جوئی
موردی پیدا نخواهد کرد . اگر تهیه علیق برای چهار پایان و از طرفی تهیه چهار پا
برای حمل آب نوشیدنی دریا بانهایی که ابدآ آب پیدا نمیشود مورد نظر قرار بگیرد
آنوقت معلوم خواهد شد که انجام مقدمات مسافرت تا چه اندازه مشکل و دشوار
می باشد . مستخدمین ما نیز هیچیک مایل به مسافرت به «بلوچستان» نبودند و از
آن ها نیز میبایستی استمالت و تحییب بعمل بیاید تا خود را برای مسافرت آماده
نمایند . از طرفی کلیه جزئیات را باید خود شخص بدقت رسیدگی کند و الا چیزهایی
خیلی مهم و ضروری ولی در ظاهر امر جزئی مثل نعل اسب فراموش خواهد شد . من

از خواهر خود گمال امتنان را دارم که روز بعد از ورود غلام سفارتخانه طهران که حامل دستور کتبی مشروع وزیر مختار بریطانیا بود کلیه لوازم سفر را میآورد ما را برای طی منزل اول که نسبتاً طولانی و بیست و سه میل مسافت داشت مجهز نمود.

فرمانفرما از راه لطف و مکرمت وسایل نقلیه خود را در اختیار ما گذاشت و در غیر این صورت چون زمستان بود و قافله کمتر به کرمان می آمد مسلماً حرکت ما بتأخیر میافتاد.

در « ماهان » هوا نسبتاً سرد بود ولی در « حنکه » یعنی محلی که هشت هزار پا ارتفاع آنست و کاروانسرای در آن جا بنا شده برودت هوا شدت کرد و ما بوسیله روپوش و عملیات ورزشی، خود را از شر سرما حفظ نمودیم و ضمناً بروان پاك « و کیل الملك » بانی کاروانسرا درود فرستادیم.

هوای « راین » که متجاوز از هفت هزار پا ارتفاع آنست اندکی گرمتر از حنکه بود و در نشیب و فرازهای جنوبی رشته جبال « جوبار » برف دیده نمیشد. راین همان جائیست که « ابن حوقل » آنرا راین ضبط کرده است. در این جا شنیده شد که میسر سرحدی ایران که قبل از ما از کرمان حرکت نموده بود روز قبل را در راین بوده است و چون ما میخواستیم هر چه زودتر از او جلو بیفتیم فوق العاده از این موضوع اظهار مسرت و در حرکت تسریع نمودیم.

از راین از حاشیه رودخانه « ساردو » که در این محل رودخانه « بيم » نامیده می شود سرازیر شدیم و بدبختانه پس از سی میل راه یا اندکی زیادتر راه را گم کرده و با زحمات زیاد بستمخدمین خود که جلوتر رفته و حوالی اقامتگاه فوج فرمانفرما چادر زده بودند رسیده استراحت نمودیم. در اینجا چند رأس از قاطر های ما با شتر معاوضه و سایر لوازمات سفر نیز تهیه و تکمیل گردید. این ناحیه را « تهرود » می نامند ولی این ایام قریه ای باین اسم وجود ندارد. منزل بعد که به « ابارق »

منتهی می شود بینهایت خسته کننده و یکنواخت است باد و طوفان ابارق و تهرود در تمام ایران معروف است و حکایت زیر راجع باین دو محل حکم مثل سایر را دارد . از باد پرسیدند : « خانه تو کجاست » گفت : « کلبه خرابه من در تهرود است ولی گاهگاه بابارق نیز سرمیزنم » . قریه دومی طرف راست رودخانه واقع شده و من یکمتر به در ۱۸۹۴ نیز در ببحوحه باد و طوفان شدیدی در آنجا منزل کرده ام .

ابارق را در خود محل اورق می نامند و در آنجا چشمه گرمی است که روی آن را پوشانیده آب آن را برای استحمام مورد استفاده قرار میدهند . در اینجا چند نفر نمونه های مختلف سرب و روی را که از کوه های شمال غربی استخراج کرده بودند برای تماشا پیش ما آوردند . قلعه مخروب ابارق نیز نسبتاً قدیمی و کهنسال و قابل تماشا می باشد . از ابارق به « دارزین » آنقدرها مسافت ندارد ولی چون جاده از کنار رودخانه خشک و بی آب و علفی می گذرد که فقط ریک های جامد آن در نظر پدیدار می باشد خسته کننده و ملالت آور است .

در اینجا معروف است که « فرامرز » پسر « رستم » را « بهمن » در همین محل بداززد و نام صحیح آن « دارزنان » می باشد که بمرور ایام بدارزین مبدل شده است ولی حقیقت امر اینست که فرامرز از « بست » و « زابل » که می آمد در « گورابه » گرفتار و اعدام شد . (۱)

(۱) فردوسی در شاهنامه راجع باین موضوع چنین می گوید :

غمی شد فرامرز در مرز بست	ز بهر نیا دست کین را پشت
سپه کرد و سر سوی بهمن نهاد	ز رزم تهمتن بسی کرد یاد
چو نزدیک بهمن رسید آگهی	بر آشت بر تخت شاهنشهی
بنه بر نهاد و سپه بر نشاند	بگورابه آمد دو هفته بماند
فرامرز پیش آمدش با سپاه	جهان شد ز گرد سواران سیاه

برای اطلاع از تمام داستان رجوع شود بصفحه ۳۹۵ جلد سوم شاهنامه چاپ

«م»

خاور

جملات ذیل از کتاب «افضل کرمانی» نقل می‌شود تا قارئین عظام اطلاع حاصل نمایند که از قرن دوازدهم باینطرف چه تغییراتی درین ناحیه رخ داده است : «ومن وقتیکه درخدمت مجدالدین بن ناصرالدین از بم می‌آمدم درناحیت داززین بر بام سرای ملک نشسته بودیم ودر آن دیها، متصل و مزارع متسق و انهارمطر د نگاه می‌کردیم ، پنداشتیم بر زمین آن ناحیت بساطی زمردین گسترده‌اند و بدر و مرجان مرصع کرده و آن انهار سلسبیل ذوق تسنیم مزاج بطون حیاتست و درصفا آب حیات . زین‌الدین خلف بن المتوج رحمة الله با ما بود گفت اتفاقست که ملک فارس ولایتی بزرگ است و معمور و آن را نصف العالم میخوانند و من جمله آن ولایت دیده‌ام بفلان سوگند که در همه فارس ناحیتی چون این ناحیت ندیدم با نزاهت ریاض و صفا حیاض و لطافت هوا و کثرت منال . (۱)

افسوس که این ایام این ناحیه بکلی فاقد مزایای بالا می‌باشد و «داززین» در وسط یک بیابان خشک بی آب و علفی قرار گرفته است ولی اگر قنوات بایر را تعمیر و اراضی را مشروب نمایند امید میرود که اوضاع این ناحیه بهبود حاصل کند .

در ادامه مسافرت از قریه «بیداران» که امامزاده مخروب «خواجه اصغر» در آنجا واقع شده عبور نموده وارد «بم» شدیم و در عمارت جدیدالبنائی که مشرف بر باغ دلگشائی بود سکونت اختیار کردیم .

بم (۲) از مدت‌ها باین طرف معروفیت تامی داشته و ریکان و نرماشیر و نسا و بم رامحال اربعه مینامیده‌اند . بم و ریکان را معروف است که بهمین، و نرماشیر (۳) را

(۱) رجوع کنید بمقداملی صفحه ۷۲ «م»

(۲) بم از اقلیم سوم است گویند کرم هفتواد آنجا بترکید بدانسیب آنرا بم

خوانند . رجوع شود به نزهت القلوب صفحه ۱۷۰ «م»

(۳) نرماشیر از اقلیم سوم است در تاریخ کرمان آمده است که آنرا اردشیر بابکان

ساخت . (نزهت القلوب صفحه ۱۴۱) «م»

اردشیر بنا کرده است . ساختمان بند بم ، منسوب به همسر اردشیر است که در نتیجه ناحیه نسا از خطر سیل محفوظ گردیده . گویند هفتان بوخت (۱) رقیب بزرگ اردشیر نیز که در کار نامه « اردشیر بسا بکان » و شاهنامه ، بداستان او اشاره شده در همین نرما شیربسر میبرده است گویا فردوسی بضرورت قافیه، هفتان بوخت را در شاهنامه هفتواد نوشته .

دختر هفتان بوخت را گویند روزها با چند دختر دیگر بنج ریزی اشتغال داشته و روزی سیمی پیدا میکند که دارای گرمی بوده و با خود عهد می بندد که اگر آن روز، کار خود را زودتر از سایرین با تمام رساند گرم را پرورش دهد و نگاهداری کند . از قضا آن روز، کار خود را زودتر با تمام می رساند و پاس عهد خود برای پرورش گرم کمر همت بر می بندد . از این تاریخ بیعد کار خانواده هفتان بوخت روبه بهبود میگذارد و بلاخره رئیس خانواده آن ها زمام امور کرمان را بدست میگیرد . گویند يك عده از پیروان هفتان بوخت به کاروانی از اتباع اردشیر حمله کردند و مقدار زیادی از اشیاء نفیس آن ها را به گزاران که محل نشوونمای گرم بود به غنیمت بردند . اردشیر عده ای را بجنک هفتان بوخت فرستاد ولی آن ها شکست خوردند و وی ناچار شخصاً بمیدان جنک رفت و چون او نیز مغلوب گردید با همسر خود فرار اختیار کرد . اردشیر بعد از این واقعه فکری اندیشید و متشکراً به گزاران رفت و در آن جا سرب داغ کرده در گلوی گرم فرو ریخت و بالتبینه پس از هلاک او به هفتان بوخت فائق آمد . (۲)

(۱) معنی تحت اللفظی هفتان بوخت هفتامشاسبندان است که مهین فرشتگان باشند رجوع شود بصفحه ۸۲ و صفحه ۹۰ کتاب گات ها تألیف و ترجمه آقای پور داود چاپ بمبئی «م»

(۲) برای اطلاع از تمام داستان رجوع شود بصفحه ۱۰۴ جلد چهارم شاهنامه چاپ خاور تحت عنوان « هفتواد و سرگذشت گرم » . «م»

گزاران که در شاهنامه گجاران نوشته شده گویا مقر قدیمی بم باشد که در يك میلی قلعه واقع در کنار رود خانه قرار گرفته است. این ایام محل نامبرده را گوزاران گویند که اصل آن همان گزاران بوده و حتی در زمان حاضر نیز یکی از دروازه های آن موسوم به «کت کرم» است. کت تحریف شده (کد) است که بمعنی خانه میباشد. (۱)

در زمان استیلای اعراب، نساء ازدهاتی بوده که ظاهراً اهمیت فوق العاده ای داشته است چه منصورالدین آنرا کرسی نشین تمام این ناحیه قرارداد و چند سال بعد عبدالله امیر مسجد حضرت رسول را بنا کرد که هنوز در حوالی شهر جدید برپا میباشد. ادیسی راجع بشهر بم اینطور مینویسد:

«بم شهر بزرگ و پر ثروتی است که از مراکز مهم تجارتي محسوب میشود و قراء و قصبات زیادی دارد. تاک و نخل در این ناحیه فراوان و استحکامات ارك آن از کلیه قلاع دیگر ایالت کرمان زیادتر قابل توجه است اهالی به تجارت و کارهای صنعتی اشتغال دارند و از اقلام برجسته صادراتی بم منسوجات آنست.»

در ایام اخیر، بم میدان مبارزه لطفعلی خان زند و آقا محمدخان قاجار بود و در اواسط قرن نوزدهم نیز آقا خان محلاتی چندی قلعه آنجا را در تصرف داشت تا بالاخره بواسطه ضعف همراهان خود اجباراً به هندوستان فرار کرد. پس از این واقعه شهر جدیدی در کنار رودخانه بنا شد که تصور می رود در سنوات ترسالی از خطر سیل ایمن نباشد.

بم ۳۶۰۰ با ارتفاع و سیزده هزار نفر جمعیت دارد. خاک این محل حاصلخیز و در میان ناحیه پر ثروتی واقع شده است و در فصل تابستان باد شمال حرارت هوا را

(۱) کت بمعنی سوراخی است که يك طرف آن مسدود باشد و در ایام حاضر نیز این کلمه در کرمان و توابع معمول و متداول است. < م >

تا اندازه ای تخفیف میدهد. قراء کوهستانی جبال بارز نیز تا شهر بم مسافت زیادی ندارد و متمکنین شهر تابستان ها از مناطق بیلاقی آن حدود استفاده می نمایند. شهر بم چون در این منطقه آسیا قبل از کویته آخرین مرکز امور بازرگانی است، دارای اهمیت فوق العاده ای می باشد. بم تا کویته در حدود هفتصد میل مسافت دارد و از طرفی چون نزدیک سرحد ایران است و بادگان نظامی بلوچستان رانیز سر بازانی که از این شهر استفاده می شوند تشکیل میدهد حکومت بلوچستان یکی از خوانین بم و اگذار میشود. رنگ وحنای بم فراوان و معروف و از امتعه تجارتنی این شهرستان است. مساحت شهر نیز نسبتاً وسیع و منازل مسکونی آن کم و بیش مثل خانه های اصفهان مشرف بیابان و بوستان می باشد و بازار جدید الاحداث آن نیز با اهمیت محل افزوده است.

مؤلف کتاب « ایران شرقی » در جلد اول کتاب خود مینویسد بم شبیه یکی از بلاد هندوستان است ولی من در صحت این گفته تأمل دارم و گویا سی سال قبل نخل خرما در بم وحوالی وجود نداشته و از این نظر نویسنده نامبرده، شهر را یکی از بلاد هند تشبیه کرده است.

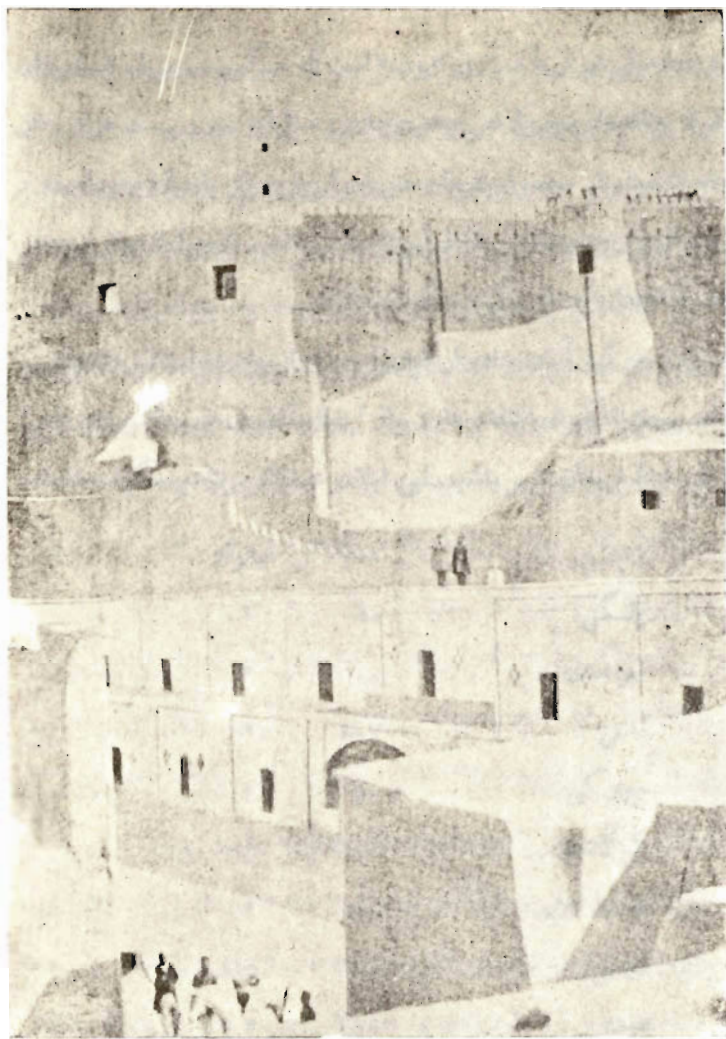
من و همراهان طبق دعوت مخصوص بقلعه بم رفتیم و از بالای ارك بخوبی هویدا بود که آثار شهر قدیم هنوز باقی می باشد و دیوار مرتفع و خندق بزرگی دور تا دور شهر کشیده شده است. برای ورود بقلعه باید از بازار کهنه ای که در حدود ششصد ذرع طول آنست و قلعه در قسمت شمالی آن واقع شده عبور نمود. از اینجا بآن طرف نیز نشیب و فرازهایی است که روی کوه واقع شده و هیچ گاه تسطیح نگردیده است. کسانی که به قلعه میروند باید از دروازه بزرگ و از پای دیوارهایی که چهل پا ارتفاع آنهاست و از آجر ساخته شده و از معبری که روی صخره قرار گرفته و دیوارهای آن بیست پا ارتفاع دارد عبور نمایند. دروازه دومی قلعه در منتهی الیه همین معبر قرار

گرفته و شخص پس از عبور از نشیب و فرازهای متعدد دیگری به توپخانه قلعه میرسد. در این جا چند عراده توپ ته پر مشاهده می شود که تاریخ ساخت یکی از آن ها ۱۲۵۴ هجری (۱۸۳۸ م) است. راه پست و بلند دیگری را که طی نمودید بصفه و سیعی میرسید که چاهی در وسط آن حفر شده و عمق آن در حدود ۱۸۰ پامی باشد. عوام محل میگویند که این چاه را رستم با امر سلیمان بنا کرده است !! از این جا که گذشتید بیابالی قلعه میرسید که « چهار فصل » نامیده می شود و محل نشیمن حاکم بم میباشد.

از فراز این قلعه مناظر زیبای جالب توجهی از هر طرف در نظر مجسم است. کوه « هزار » با قلعه مستور از برف و کوههای متعدد دیگری که سر بآسمان کشیده است و رشته جبال « شاهسواران » منظره فرح انگیزی دارد. نخلستانهای بم و سبزه زار های « نرماشیر » و قلعه زیبای « بزمان » در بینندگان خاطرات خوش فنا ناپذیری ایجاد میکند. بزمان تا سطح جلگه نه هزار پا و کوه هزار با اینکه مرتفع تر است تا سطح جلگه «راین» هفت هزار پا ارتفاع دارد.

در شهر بم چند خانواده ثروتمند و متمکن سکونت دارند و یکی از بزرگان آن ها سلیمان خان است که سی سال قبل فرمانده مستحفظین سر فردریک گلدسمید بوده و دیگری اسدالدوله رفیق نگارنده است که چندین سال متوالی لای تقطع حکومت بلوچستان را داشته است.

پس از خروج از بم که روز قبل کلانتر مرزایران از آن جا گذشته بود بخرابه های « چهل کوه » رسیدیم. وجه تسمیه این محل را از چند نفر پرسیدم و در جواب گفتند این باغ سابقاً با اندازه ای وسیع بوده که روزی يك رأس مادیان در محوطه آن گم میشود و با اینکه چهل کوه اسب در آنجا رها مینمایند باز مادیان اثری پیدا نمیکند. چندی بعد شنیده شد یکی از باغات حوالی کرمان نیز به همین اسم نامیده میشود در حالی که آنقدرها وسعت ندارد و معلوم میشود این موضوع مقرون بحقیقت نبوده و افسانه ای یش نمیشد. اصولاً عدد چهل را مشرق زمینی ها خیلی دوست میدارند و زیاد استعمال میکنند مثل چهل تن و چهل چراغ و داستان علی بابا و چهل نفر دزد.



٦- قلعة م

در چهارمیلی بم قریه معروف «بوره» است که میگویند تحریف شده بروات است. این قریه در حدود پنجهزار نفر جمعیت دارد و سالیانه صد و بیست هزار رطل حنا از آن جاسادرمیشود. محصول خرما و حبوبات این قریه نیز باندازه وفور است و از این گذشته بعد از بم پر جمعیتترین نقاط این ناحیه می باشد. در حول و حوش این محل ایلات معروف به «دم دار» و «نارتیکی» سکونت دارند.

از بوره به وکیل آباد، جاده از کنار نهر مصفا و از میان نخلستانها و اشجارید و سبزه زارهای بهجت انگیزی امتداد دارد. از اینجا بآنطرف ضمیمه «نرماشیر» است که گویا تحریف شده نریمان شهر باشد، این ایلات در خاک نرماشیر سکونت دارند.

خانوار	۷۰۰	رئسی
»	۴۰	پلنگی
»	۴۰	سرحدی
»	۱۰۰	ندتی
»	۵۰	میررکی
»	۳۰۰	گرکندی
»	۵۰	محمد غلامی
»	۳۰۰	شینی
»	۱۵۰	هوت
»	۵۰	سوخته

جمع کل ۱۷۸۰ خانوار

این ناحیه بواسطه نهالهای گز و مغیلان شیهه ناحیه سند هندوستان است و بمراتب گرمتر از بم می باشد. تا اواسط قرن نوزدهم ناحیه نرماشیر مورد تاخت و

تازجماعتی ازافاغانه بوده واینک خرابیهای وارده رو با بادی گذارده و مقامات مربوطه مشغول ترمیم ویرانیهای سابق میباشند. ازوکیل آباد با نظرف گزو کهور زیاد دیده می شود و رایحه عطر آگین آنها شامه را لذت میدهد.

در بین اینراه رودخانه بطی السیری است که حوالی فهرج نابدید می شود و درهمین حوالی مابا مهمان خود «کنت هکنس» تودیع نمودیم. از اتباع آلمان، وی اولین کسی است که در مشرق ایران تا اینحدود بسیر و سیاحت پرداخته است. درچند میلی طرف راست رودخانه، خرابه های شهری که اردشیر بنا نموده و اینک موسوم بچغوگ (گنجشک) آباد است دیده می شود. دراین حوالی دراج فراوان است ولی من بواسطه عجله درحرکت، معطل شکار نشدم. شب را در حوالی برج آقا محمد بیتوته نمودیم و روز بعد پس ازطی يك ميل راه از میان جنگل و پنج میل از میان اراضی مسطح بجنگلی رسیدیم که «ریگان» دروسط آن واقع شده است. ریگان را روی نقشه خیلی بزرگ نشان داده اند درصورتیکه فقط يك قلعه خرابه گلی که دونفرسرباز مستحفظ آنست دراینجا بنا شده و جمعیت آنها از ۲۰۰ نفر تجاوزنمیکند. درحول وحوش ریگان دهات متعددی است که مسافر می تواند آذوقه فراوانی تهیه کند و مراتع آن برای شتر از بهترین چراگاههای ایران بشمار میرود.

کلاترمرز ایران که برای مرتبه دوم باو نزدیک شده بودیم پیغام فرستاد که هرگاه ما باین سرعت حرکت کنیم مشارالیه تاب و توانرا از دست خواهد داد. البته باین پیام ترتیب اثر داده نشد و چون زاد و راحله درریگان فراوان بود بتهیه آذوقه پرداخته حتی یکروزهم در آنجا توقف ننمودیم. ازاینجا تا بمپور صد و شصت میل راه است که از میان لوت می گذرد و بواسطه بارندگی فراوان روز قبل، آب های مورد استفاده ما بمراتب بهتر از آب های معمولی بود. لوت را بفاصله نه روز طی نمودیم و تنها حادثه غیرمنتظره ای که دراینراه اتفاق افتاد همانا مرگ ۱۵ نفر از شترهای ما بود

که در نصف روز جان سپردند .

هیئت اعزامی گلدسمید برای فرار از تهاجمات دزدان سرحدی از جاده جنوبی طی طریق کرده بودند . سرهنری بطینگر نیز که بعد از اسکندر اولین سیاح اروپائی است که باین حوالی رفته است از طریق قریه بزمان که من قبلاً آنجا را دیده بودم طی طریق نموده ولی جاده اصلی از بین دو راه فوق الذکر امتداد دارد که آب هم در تمام منازل میان این راه پیدا میشود و در غیر این صورت بطور قطع عبور ازین بیابان امکان ناپذیر بنظر میرسید . منزلهای اینراه همگی یکنواخت و مطرد است ولی در گشکین که تقریباً وسط راه واقع شده نزول باران شدیدی تنوعی برای ما ایجاد کرد .

به «گزک» که رسیدیم دو ثلث اینراه بیابانی طی شده بود ، در این محل چند سیاه چادر و چند نخيله کوچک دیده میشود و در کوچگردان برودخانه بمپور رسیده از سایه درخت های گز و آب شیرین آن لذت بردیم . در همین حوالی یکمده جمازسوار غیر منظم با استقبال ما آمدند و یکنفر از آنها را که ریش حنایی رنگ بلندی داشت می گفتند فوق العاده رشید و دلاور است . از اینجا اینعهه بمستحفظین دیگر که از یم همراه ما آمده و یابوهای نحیفی داشتند اضافه شدند و بالاتفاق به بمپور و از آنجا بفهرج رفتیم . در محل اخیر استقبال شایانی از ما بعمل آمد و افراد پادگان فهرج کنار جاده صف کشیده و بسرود ملی مترنم بودند . در فهرج دو روز وقت ما بدید و بازدید با احتشام الوزاره و اسدالدوله گذشت و ضمناً ۳۰ شتر بلوچی نیز کترات کردیم و قرار شد اینجانب یکروز جلوتر حرکت کنم تا در موقع ورود مأمورین ایران در سرحد حضور داشته باشم .

در سوران که یکروز بیشتر توقف نمودیم « نوک دراز » فراوان و حرارت هوای آنجا هم برای اروپائی ها فوق العاده طاقت فرسا می باشد زیرا درجه میزان الحراره در اوائل فوریه یعنی موقع ورود ما توی چادر به ۸۶ درجه میرسید .

در اینجا شایعات زیادی در اطراف ورود مأمورین انکلیسی بگوش رسید و من برای اینکه مبادا زیاد جلو آمده و مأمورین اعزامی از راه دیگر رفته باشند زیاد از حد مضطرب و نگران شدم .

در کردار اینخیالات پیامی از کلنل هلدیخ فرستاده شد مبنی بر اینکه مشارالیه در حوالی پنجگوراست و بقراریکه پیش‌بینی می‌کند اواسط فوریه بسرحد خواهد رسید و لازم است بدانند که کلاتر مرز ایران فعلاً بکجا رسیده و کی وارد ناحیه سرحد خواهد شد .

اینجانب تا قبل از ورود بفهرج نتوانسته بودم اطلاعات لازم را در دسترس مشارالیه بگذارم .

ازسوران به «سیب» و از آنجا به «دزک» و «اسفندق» رهسپار شدیم . سیب کرشی‌نشین ناحیه‌ای است که «پسکوه» نیز ضمیمه آنست . سکنه اینجا را ایل اربابی تشکیل میدهند که گویا بومی محل باشند . در بهار سال بعد شنیده شد که حاکم اینجا علم‌طفیان برافراشته و در اجرای اوامر دولت تمرد کرده‌است .

دراسفندق نخلستان‌های خوش‌منظر و جویبار‌های دلپذیری مشاهده می‌شود ولی سکنه آن جا چون دهبانشان متهم بماجراجوایی بود از ترس اسدالدوله به کوهستان‌های «سیاهان» واقع در شمال محل متواری شده بودند و مسلماً باعضای کمیسیون سرحدی یعنی عامل این در بدری نفرین می نمودند . در این نقطه ما بسمت چپ «رودخانه مشکل» رسیده بودیم که بلوچها آنرا «ماشکید» میگویند و سابق بر این بمراتب بزرگتر بوده و این موضوع از آثار و علائم بستر رودخانه و پست و بلندی طرفین آن بخوبی معلوم میشود . اهالی محل ضرب‌المثلی دارند که حاکی از سرعت سیر آب رودخانه است و میگویند اگر کسی خواسته باشد بند کفش خود را ببندد امواج مهیب «رودخانه مشکل» بیک طرفه‌الین او را ناپدید و نابود خواهد کرد .

آب این رودخانه در بیابان واقع در مشرق جالق فرو میرود و يك قسمت آن نیز نخلستان های اطراف را مشروب می کند . دو منزلی سرحد خبر ورود مأمورین بریطانیا را اطلاع دادند و ما پس از توقف مختصری در کنار یکی از چشمه سارهای این راه، به «كوهك» رفتیم و در آنجا از دور چادرهای مأمورین اعزامی که بطور منظم برافراشته شده بود مشاهده می گردید پس از طی ششصد میل راه آنهم از وسط بیابان، که بطور متوسط با توقف های متوالی روزی پانزده میل راه پیمائی میشود به مقصد رسیده از دیدار هموطنان خود صمیمانه ابراز مسرت نمودیم .

فصل نوزدهم

کمیسیون سرحدی ایران و بلوچستان

در این فصل مقدمتاً تاریخچه کمیسیون سرحدی ایران و بلوچستان را که احتشام‌الوزاره آنرا بنام اصح کمیسیون ایران و کلالت مینامید برشته تحریر کشیده و بعداً باصل مطلب میپردازیم.

متجاوز از سی سال قبل در موقع مذاکره امتداد سیم تلگراف هندوستان، لازم بود معلوم شود که قطعه اراضی واقع در سرحد ایران متعلق بکدام دولت است و راجع بآن با چه مملکتی باید داخل مذاکره شد. از همین نقطه نظر «سرفردریک گلدسمید» باین صفحات رفت و باین نتیجه خط سرحدی از کوهک تا دریا را معین و مشخص نمود.

در آن تاریخ کوهک دژ بزرگ و ناحیه مستقلی بشمار میرفت و علاوه بر این از آنجا تا نزدیکی سیستان صاحب و سرپرست معینی نداشت و اقداماتی نیز برای تعیین حدود آن بعمل نیامده بود. خوشبختی دولت ایران در آن اوان این بود که شخصیت

برجسته‌ای مثل ابراهیم خان حکومت بلوچستان را داشت. وی اصولاً با تعیین خطوط سرحدی مخالفت می‌ورزید و از این لحاظ بمحض اینکه گلدسمید از آن حوالی خارج شد بیدرنك كوهك را بحیطه تصرف در آورد. بدیهی است وزارت امور خارجه دولت بریتانیا با این عمل موافق نبود ولی چون موضوع تحت‌الحمایگی کلان‌در ظرف ده سال بعد از آن واقعه به آرامی پیشرفت می‌کرد لذا در آن مدت نیز نسبت با اقدامات ابراهیم خان اعتراضی بعمل نیامد و این موضوع بسکوت برگذار گردید.

هنگامیکه عده‌ای از قشون بریتانیا برای تسلط بر اوضاع، به پنجگور رفتند دولت انگلیس به ناصرالدین شاه پیشنهاد کرد که بالاخره برای تعیین خطوط سرحدی و مسئله كوهك تصمیم قاطعی اتخاذ نماید. در اطراف این مسئله مکاتبات زیادی شد و سرانجام يك نفر کرمانی نامه‌ای بدولت ایران نوشت و متذکر شد همان‌طور که اصفهان را نیمه جهان میدانند نخلستان‌های هاشکید نیز بمنزله نصف بلوچستان است و دارای بهترین میوه‌جات دنیا می‌باشد. نظر باینکه شاه حاضر نبود برای فرستادن هیئتی که نتیجه کارش نا معلوم است مخارج زیادی متحمل شود، مذاکره و مکاتبه دولتین ایران و انگلیس متوقف گردید که ناگاه نوروزخان خاران‌ی به نخلستانهایی که در این اواخر اسدالدوله به سرکشی آنها رفته بود و آن را ضمیمه خاک ایران میدانست دست‌اندازی نمود. چون خبر این قضیه در کرمان شایع شد فرمانفرما رسماً نامه‌ای باینجانب نوشت و تقاضا کرد که برای خروج متمردين از خاک ایران اقداماتی بعمل آورم. من در جواب خاطر نشان ساختم که وقوع این حوادث مادام که خطوط سرحدی تعیین نگردیده غیر قابل اجتناب است و این جانب از مبادرت بهر گونه اقدامی نسبت باین موضوع در شرایط حاضر مذورمی‌باشد. فرمانفرما رونوشت نامه‌های متبادله را بطهران فرستاد و شاه نیز ناگزیر تصمیم گرفت برای تشکیل کمیسیونی که او آخر فوریه در كوهك مشغول کار شد فرمان صادر نماید.

هیئت اعزامی بریتانیا از عده زیادی تشکیل نشده بود. سرهنگ طولماس هلدیخ که این ایام سر طولماس هلدیخ نامیده میشود ریاست هیئت را داشت و سروان کمبل و من بمعاونت او انتخاب شده بودیم. نایب سرهنگ و هوب. باتفاق چند نفر دیگر کارهای زمین پیمائی و مساحی را عهده دار بود و دودسته سرباز و چند نفر سوار و یک نفر بز شک نظامی نیز تحت فرمان هیئت بودند.

من و همراهان چهارروز بعد از مأمورین اعزامی هندوستان بکوهک رسیدیم کمیسر سرحدی ایران نیز یکروز بعد از ما وارد شد و اگر بواسطه عجله ما نبود امکان نداشت که این مأموریت تا هوا سرد و مساعد است انجام پذیرد حتی در آن موقع نیز از ساعت ۱۰ بآنطرف هوا قابل تحمل نبود و از طرفی این ناحیه فقط در همین فصل، روشن و برای زمین پیمائی مساعد است و الا از اواخر مارس بیعد تا ۶ ماه، مه و غبار غلیظی تمام فضا را می گیرد و اینتقییل عملیات را دچار اشکال می کند.

بعد از ظهر روز ورود، اینجانب مراسمی را که برای استقبال در ایران معمول است بکنل هلدیخ توضیح دادم و روز بعد کلاتر مرز ایران و اسدالدوله در حالی که سوارهای ما پیشاپیش آنها یدک می کشیدند و دوسه نفر نیز شیپور میزدند وارد شدند و در ناحیه ای که ضمیمه خاک ایران است یعنی طرف چپ رودخانه بی آب و خشک کوهک چادر زدند. طولی نکشید که موضوع دید و بازدید مطرح گردید و هر دسته ای مدعی بود که دسته دیگر باید اول از او دیدن نماید.

در اینجا باید اعتراف کرد که احتشام الوزاره با اطلاع کامل از رسوم متداول اروپا حاضر بود مراسم معمول را انجام دهد ولی چون حکمران بلوچستان کلیه لوازم سفر حتی خوراک و آذوقه او را تهیه می نمود او نیز ناگزیر بود که تا اندازه ای پیشنهادات و اظهارات این شخص مستبد الرأی لجوج تن در دهد. ما می گفتیم که چون مأمورین بریتانیا قبلا وارد شده اند مأمورین ایران باید اول بدیدن آنها بروند



۵- اعضای کمیسیون سرحدی کلات - از چپ بر راست : زین العابدین خان
اسدالدوله - علی اشرف خان احتشام الوزاره

ولی ایرانی‌ها خلاف اینرا می‌گفتند و بدبختانه معمول کشور آنها نیز همینطور است. علاوه بر این مأمورین ایران می‌گفتند که کنل‌هلدینخ از طرف نماینده ملکه انگلستان یعنی از طرف نایب‌السلطنه هندوستان اعزام گردیده در حالیکه کلاتر مرز ایران مستقیم از طرف شخص شاهنشاه افتخار این مأموریت را پیدا کرده است.

خلاصه مدتی در اطراف اینموضوع مضحک مسخره آمیز مباحثه شد و عده کثیری بلوچ نیز طرفین سرحد مشغول تماشا بودند و می‌خواستند ببینند بالاخره کدام دسته تسلیم دسته دیگر می‌شود. نظر براینکه احتمال میرفت اینمسئله چند روزی بطول بیانجامد من فکری اندیشیدم و بنمایندگان ایران تذکر دادم که چون هم کلاتر مرز ایران و هم حاکم بلوچستان در کرمان و فهرج اول از من دیدن کرده‌اند ناچار باید برای عضو مافوق من نیز همان تجلیل و احترام را قائل شوند. بالاخره روزیکه مأمورین ایران بدیدار کنل‌هلدینخ آمدند نظامیان اعزامی هندوستان طرفین مدخل چادر صف کشیده کلیه مراسم احترام را برای آنها بموقع اجراء گذاردند. احتشام‌الوزاره و اسدالدوله نیز شانه‌بشانه وارد چادر شدند زیر اقدم و تأخر ورود خود را حاکی از تقدم و تأخر مقام و منزلت خود می‌دانستند.

در جلسه اول ملاقات مذاکرات زیادی بعمل نیامد زیرا فارسی هندوستان چنانکه در یکی از فصول قبل اشاره شد با فارسی متداول ایران کاملاً متفاوت است و چون مأمورین اعزامی هندوستان از اینمسئله خبردار نبودند از منشی رسمی هیئت که مبالغ هنگفتی حقوق و فوق‌العاده می‌گرفت استفاده‌ای نکردند و انجام کلیه امور مربوطه از قبیل نگارش و ترجمه اسناد و مدارک لازم بدو سه نفری که همراه اینجانب بودند محول گردید.

اولین نقطه عملیات کمیسیون در مشکل (ماشکید) معاذی کوهک بود و برای عدم اتلاف وقت قبلاً در طرف چپ آن نقطه مقداری سنک روییم انباشته

بودند. چون تقاضا شد که از کنار این توده‌های سنگ که علامت سرحدی است يك قطعه عکس گرفته شود مأمورین ایران بتحریر يك اسدالدوله ناقلا امتناع نمودند و گفتند حضور ایرانی‌ها درعکس دال بر موافقت با اینعلامت خواهد بود. راجع بمحل نصب ستون نمرة ۲ بحث زیادی بعمل آمد و بعدها شنیده شد که اگر خواهر نگارنده از تپه‌ای که روی آن، ستون‌ها و علامم مرزی را نصب کرده بودند بالا نمیرفت هیچگاه حاکم تنومند بلوچستان تحمل رنج چنین کار پرزحمتی را بر خود هموار نمیکرد. بر فراز تپه مزبور، اسدالدوله ماجراجو اخم‌ها را درهم کشید و گفت تعیین چنین خطی ناحیه وسیع و پر قیمت و حاصلخیزی را از قلمرو مأموریت من حذف خواهد کرد. در صورتیکه پس ازدقت و بازرسی کامل معلوم شد محلی را که او ناحیه وسیع می‌نامد از پانصد دزرع مربع تجاوز نمی‌کند. سرهنگ و هب مأمور شد ستونی نیز در دامنه رشته جبال سیاهان احداث نماید و او و سلیمان میرزا نماینده فرمان فرما چندین کوه و دره را برای نصب ستون مورد بحث پیمودند. سلیمان میرزا بعداً بطور محرمانه باین جانب اظهار داشت که تاکنون چنین مأموریت جان‌فروسانی نصیب وی نشده بود ولی از قضا سرهنگ و هب در کوه نوردی بین دوستان و آشنایان معروفیت تامی داشت.

بعد از نصب ستون فوق‌الذکر بطرف اسفندق واقع در دوسه منزلی کوهک و از آن جا از گذار بونساربه جالق رفتیم و پائین گذار چادر زدیم. در این جا مأمورین ایران اظهار نمودند که طبق گفته چند نفر بلوچ، گویا مأمورین انگلیسی در مغرب گذار مورد بحث يك ستون سرحدی نصب کرده‌اند و این موضوع بر خلاف انتظار دولت شاهنشاهی می‌باشد. چون ستون مزبور بمنزله زاویه خطوط معینه سرحدی بود من در جواب گفتم که سوءظن مأمورین ایران باعث رنجش هیئت اعزامی بریطانیا خواهد شد و این نکته برخلاف روح صمیمیتی است که بایستی فیما بین اعضای هیئت سرحدی حکمفرما

باشد و بالاخره بدینوسیله همکاران ایرانی را قانع و تاجندی همقطاران انگلیسی خود را از اعتراضات آنها آسوده نمودم.

مأمورین و همراهان دوهیئت اعزامی، از اشخاص غیرمتجانس غربی تشکیل شده بود و بدیهی است سنج فکر انگلیسی و ایرانی و بلوچ و سر بازان منظم و غیر منظم این دوهیئت ابدأ با هم توافق نداشت. از این گذشته شتر و الاغ و قاطر و اسب و گله های گوسفند و بز که تحت اختیار ما بودند منظره عجیب و غربی را تشکیل میدادند. درحوالی «کالیگان» نخلستان خرما و نباتات مختلف از قبیل پرسیاوش و غیره زیاد مشاهده میشود و در «لجی» باد های شدیدی میآید. خوب بخاطر دارم که يك شب باد شدیدی وزید و اکثر چادرهای مأمورین ایران را سرنگون کرد و اسدالدوله ناچار دستور داد پای هر میخی هر شب یک نفر بنوبت کشیک بدهد.

سکنه «کالیگان» فوق العاده کر به المنظر ولی در عین حال باز خوش قیافه تر از غلامان بمپوری می باشند و زارعین این نقطه را افراد ایل اربابی تشکیل میدهند.

در جالتی دو هفته برای نصب ستونهای لازم توقف بعمل آمد تا علائم سرحدی ماشکید به کلات امتداد داده شود. ناحیه واقع در شمال این محل تقریباً بیابان لم یزرع و بایری است و کلنل هلدیخ از نقطه نظر صرفه جویی در وقت و عدم تحمل سرما پیشنهاد کرد کوههایی که از کوه ملك سیاه بطرف جنوب شرقی امتداد دارد بمنزله خطوط سرحدی قبول شود و چون مأمورین ایران با این پیشنهاد موافقت نمودند موضوع تملك چند نخيله غیر مهم واقع در شمال همین محل مطرح گردید. نگارنده، خوشبختانه در ۱۸۰۳ هنگام عبور از سرحد، اطلاعات کافی در خصوص این نخیلات بدست آورده و یادداشت های جامعی راجع بآنها تهیه کرده بودم که در این تاریخ همراه من بود و فوق العاده برای همکاران این جانب مفید واقع گردید. و هب و کمبل مأمور شدند که چند ستون در نقاط لازم احداث نمایند ولی چون ستون های

مزبور را با سنگریزه و بوته برپا ساختند مسلماً نمی توان آنها را علامت مشخصه دائمی دانست چنان که یکی از آن ها در ۱۸۹۹ خراب و سایرعلامات مرزی راهم مغشوش کرد.

واحه جالق در حدود چهارمیل مربع وسعت دارد و در سرتاسر این منطقه نخلستان های قابل توجهی احداث گردیده و ضمناً گندم و جو و انواع حبوبات کشت و زرع و درباغات آن انجیر و انار و موغراوان دیده می شود. رئیس این ناحیه عبدالله خان بولاک زهی است و سکنه آنرا ایلات زکی، اربابی، شیعه، عمری، سپاهی، رئیس و دو سه نفر هند و تشکیل میدهد و هندوهای نامبرده جز در موقع ورود هموطنان خود سایر اوقات را برسم مسلمان ها زندگی میکنند. در این جا موضوع جالب توجه این بود که نخیلات «مشکل» واقع در چهل میلی سمت شرقی این محل از چشمه های جالق که در حاشیه های هامون در زیر زمین جاریست مشروب میشود و لازم بتذکر است که این نخیلات نه فقط بمنزله نصف بلوچستان نمیشد بلکه ارزش زیادی هم ندارد و با اینوصف منشاء گفتگو و مشاجرات مفصلی شده بود.

در واحه بالا چند دستگاه ساختمان با گنبد های آجری دیده میشود که می گویند مقبره ملوک کیانی است ولی بضرر قاطع نمیتوان گفت امرای صفاری که متجاوز از پنج قرن در بلوچستان حکومت داشته اند در این مقبره ها بدفن رسیده باشند (رجوع شود بقصل نهم همین کتاب) زیر بعضی از گنبد های مزبور آثار کاشیکاری دیده میشود و در برخی قسمت ها نیز تصویر فیل و طاس کشیده اند که برای آن ها ارزش صنعتی نمی توان قائل شد.

پیش از آنکه کلیه وظایف مر بوط بکمسیون انجام پذیرد بدبختانه عید نوروز فرا رسید و کمیسر سرحدی بریطانیا دستور داد مأمورین اعزامی حاضر شوند تا بالاتفاق از همکار ایرانی او که نماینده شاه است دیدن نمایند، قبل از مبادرت

باین اقدام، اسدالدوله از موضوع اطلاع حاصل کرد و گفت پس تکلیف بنده چیست ولی باو خاطر نشان شد که احتشام‌الوزاره در نظر مأمورین بریطانیا نماینده مستقیم پادشاه ایران است و از این جهت رسماً باید بدیدن او مبادرت کرد و اگر اسدالدوله هم توقع دیدن دارد بعداً از او ملاقات خواهد شد. خلاصه اسدالدوله از کمیسر سرحدی انگلیس رنجید و روابط او و احتشام‌الوزاره رو به تیرگی نهاد و کار بجائی رسید که حاکم بلوچستان مسئلهٔ یاراحمدزهی‌ها را پیش کشید و این موضوع را دستاویز قرارداد و علناً احتشام‌الوزاره را تهدید کرد و گفت اگر با نظریهٔ کلنل هلدینخ دایر به قبول مسئولیت عملیات یاراحمدزهی‌ها موافقت بعمل آورید در اثنای مراجعت از بیابانهای بلوچستان هیچگونه کمکی بشما نخواهم کرد. یاراحمدزهی‌ها دائماً در سرحد به تاخت و تازاشتغال دارند و از همین نقطهٔ نظر کمسیون سرحدی بریطانیا تصمیم گرفت از نخیلاتی که در تملک آنهاست صرف نظر نماید خلاصه صورت مجلس مربوط و نقشه‌ها و ضمایم آن پس از چند جلسه مذاکره با مضار سید و اسدالدوله که خیال میکرد موضوع را به نفع خود خاتمه داده است خیلی اظهار مسرت می نمود. این جانب نیز تمعناً خود را افسرده خاطر نشان میدادم و در موقع خواندن صورت مجلس فقط بقرائت طول و عرض ستونهای مرزی اکتفا مینمودم.

روز قبل از انحلال کمسیون، عملیات ورزشی مختلف بمعرض نمایش گذارده شد که اولی آنها مسابقه شترسواری بود. نتیجهٔ کلیه مسابقه‌ها رضایت بخش بود اما همینکه مسابقهٔ کشتی‌گیری بمیان آمد و دو نفر حریف بواسطهٔ اختلاف آداب و رسوم معمولی خود مدتی را بمبارزه و نبرد مشغول بودند و هیچیک بدیگری فایق نمیآمدند جمعیت تماشاچی بوسط میدان هجوم آوردند و آن دو نفر قهرمان مبارزه بیچاره را مورد ضرب و شتم قرار دادند و کار بجائی رسید که باسنگ و چوب آنها را مجروح و زخمی نمودند. سربازهای طرفین نیز درحالی که می‌گفتند باید دست به تفنگ کرد خود را بوسط معرکه انداختند و نزدیک بود وضع خطرناکی پیش بیاید که این جانب چون همهٔ آن‌ها را میشناختمند

در قضیه دخالت ، و از وقوع حوادث غیرمنتظره جلوگیری نمودم . غائله باین ترتیب خاتمه پیدا کرد ولی موضوع باندازه ای پیچیده و بفرنج گردیده بود که بلوچها میگفتند جنک واقعی بین مأمورین دولتین شروع شده و جمعیت زیادی برای تماشا حضور بهم رسانیده و مدعی بودند که به کمک ما آمده اند .

اینحادثه درس عبرتی برای اینجانب بود که بعدها از مسابقه کشتی در حضور جمعیت زیاد جلوگیری بعمل آورم زیرا این عمل نیز مثل مسابقه فوتبال در لنکستر بمجادله وزد و خورد منتهی می شود . از همه مضحکتر این بود که اسدالدوله تصمیم گرفت تمام عده ای را که در آنجا حضور داشتند بچوب ببندد و در نتیجه عده زیادی از سربازان ایرانی بچادر اینجانب که اندکی دورتر از چادر سایر مأمورین بریتانیا بود پناهنده شدند . اسدالدوله از این پیش آمد خشمگین گردید و دستور داد سربازهای ایرانی از چادر اینجانب خارج شوند ولی کسی بدستور او ترتیب اثر نداد و او نیز ناگزیر بخود اینجانب مراجعه و درخواست کرد که آنها را خارج کنم . اینجانب از کلنل هلدینگ کسب تکلیف نمودم و بدستور او قرار شد از هر دسته ای یک نفر مجازات و باین سرور صد خاتمه داده شود لذا دو نفر از دو سمت دعوا که زیادترا از سایرین جوش و خروش داشتند تنبیه شدند و غائله بدین ترتیب خاتمه پذیرفت .

در پایان امر ضیافتی هم بافتخار کمیسیون سرحدی داده شد و چون علائم و ستون های سرحدی در فاصله ای که ۳۰۰ میل طول آنست در مدت یکماه تعیین و مشخص گردید جای آن دارد که در اطراف حسن تدبیر رؤسای هر دو هیئت اعزامی کتابها نوشته شود .

صبح روز بعد از انعقاد مجلس ضیافت، بکوهک مراجعت کردیم و عملیات کمیسیون سرحدی ایران و بلوچستان باینشرح بپایان رسید .

فصل بیستم

بلوچستان انگلیس

تاریخ بلوچستان انگلیس را تا حال کسی بطور مشروح برشته تحریر نکشیده است ولی چند تن از مأمورین و افسرانیکه باین منطقه رفته اند مقالاتی پیرامون حوزه مأموریت خود نوشته و در دسترس اشخاص ذیعلاقه قرار داده اند. شمال ناحیه غربی بلوچستان بیابانی است که تا رودخانه هیرمند امتداد دارد و در مرکز و جنوب آن دره و ماهورهای است که از شمال شرقی تا جنوب غربی بموازات یکدیگر واقع شده. کوههای معروف بلوچستان نیز همانهایی است که در طرف مشرق این ناحیه واقع شده و از منشعبات هندو کوش می باشد. آب و هوای ناحیه غربی بلوچستان شبیه آب و هوای بلوچستان ایران است و خرما و پنجه گور نیز بهترین خرماهای دنیا می باشد ولی در ناحیه واقع در میان کلات و کوپته هوا باندازه ای سرد است که کلنل وهب می گفت یکشب در اینحوالی گرفتار برف و کولاک شدم و ناگزیر در پناه تپه ای چادر زدم ولی

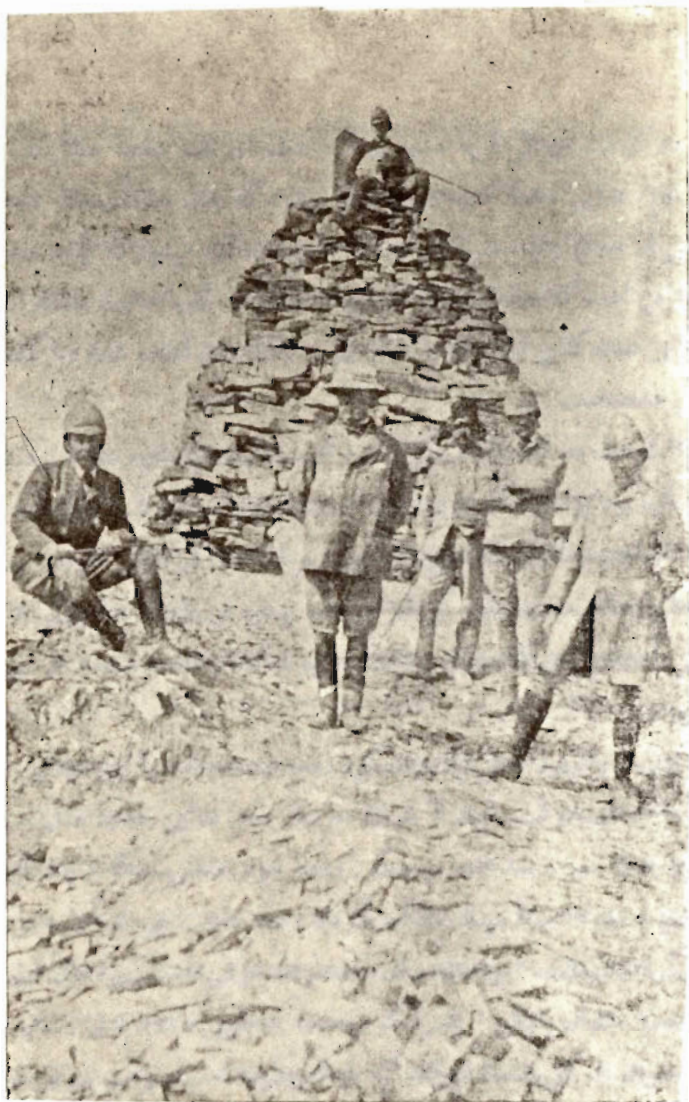
صبح که خورشید عالمتاب طلوع کرد و از خواب برخاستم معلوم شد تپه نامبرده عبارت از يك کله گاو میش است که از سرها سیاه شده و روپیم افتاده اند.

بقراری که در فصل هشتم و نهم نوشته شد سکنه «خاران» را جماعتی از ایل «نوشیروانی» و ایلات مختلف دیگر و سکنه پنجگور را ایل کچلی و ساکنین کلاترا ایلات مختلف بر اهومی و افغان و دهور و هندو تشکیل می دهند.

در حدود ۲۰ سال پیش برای اولین مرتبه «سررا برت سندمن» که از شخصیت های میرز و فوق العاده انگلستان است به پنجگور فرستاده شد ولی حکومت هندوستان چون نمیخواست برای مأمورین این نقطه مخارج زیادی متحمل شود فقط گاهگاهی آنهم در مواقع لازم عده ای را باین محل می فرستاد و بمحض اینکه مأمورین اعزامی از این ناحیه خارج می شدند بلوچها باز آشوب برپا می کردند و وضع ملوک الطوائفی خود را از سر می گرفتند.

نفرات ایلرند، گذشته از زحماتی که برای دولت بوسائل مختلف فراهم می کردند یکبار نیز بعده ای از مأمورین تلگراف حمله کردند و نه فقط اسباب های آنها را بیغما بردند بلکه پنج نفر از آنها را هم اسیر نمودند. در سال ۱۸۹۱ سرگرد «مویر» که در صدد دستگیری «شاهداد» راهزن معروف این ناحیه بود بی احتیاطی بخرج داده و در نتیجه بکنفر از همراهان غیر مسلح وی بدست آنمزد شریر کشته و خود او هم سخت مجروح می شود. میرشاهداد پس از این واقعه ببلوچستان ایران می گریزد و بعد در نتیجه اقدامات جدی اینجانب در کرمان، ناگزیر خاک ایرانرا ترك می کند و در ۱۸۹۵ بکمبرل افسر اعزامی حکومت هندوستان تسلیم می شود.

خلاصه در مراجعت بکوهک در همان نقاط سابق منزل کردیم و وضع راه نیز مثل دفعه پیش مطرد و يك نواخت بود و فقط در لجی دوعدد خرس دیده شد و چون من فقط یکمرتبه دیگر آثار پای این حیوانرا در اینحوالی دیده ام یقین دارم که خرس در این ناحیه چون وسائل زندگی ندارد فراوان نمی باشد.



۷- ستون مرزی درحوالی کوهک

در کوهک حوالی قریه معموری که دخمه‌ای نظیر دخمه جالق در آنجاست چادر زدیم . در این دخمه کتیبه‌ای مشاهده میشود که چند جای آن حک شده و ازین رفته ولی از همان چند سطر سالم و دست نخورده معلوم میشود که اینجا مقبره ملک شمس‌الدین است که در سال ۱۰۱۷ هجری وفات کرده . گویا حاجت بتذکار نباشد که این شخص همان کسی است که در فصل نهم به حالات وی اشاره شده و با گنج‌علیخان بجدال پرداخته است .

از کوهک حرکت کرده پس از عبور از سیلابهای قهوه‌ای رنگ ماشکید که يك با عمق آنها بود بوادی رکشان رسیدیم . در منزل دوم آبهای شور میان راه همه را بزحمت انداخت و ما از این که بطریهای آبجو و نوشابه‌های غیرالکلی خود را بهمکاران ایرانی یعنی اعضای هیئت نمایندگی اعزامی داده بودیم فوق‌العاده نادم و پشیمان شدیم . از طرفی آردهایی هم که همراه برداشته بودیم متأسفانه فاسد شده و از حیز ارتفاع افتاده بود .

روز بعد را به زحمتی بود به پنج‌گور رسیدیم . وجه تسمیه این نقطه این است که در زمان استیلای اعراب پنج‌نفر از سران معروف محل در این حدود بقتل رسیده و در همین جا بخاک سپرده شده‌اند . پنج‌گور واحد خوش منظر است که از چند قریه محقر معور و چند نخيله نسبتاً بزرگ تشکیل گردیده و در حقیقت خرماي آن به خرماي کلیه نقاط دیگر امتیاز دارد . این ناحیه برای ما خاطرات شومی داشت زیرا سال قبل یکنفر از اهل محل ، ستوان پارکر را بانیرنگ و دسیسه در همین حدود بقتل رسانیده بود . قاتل به ستوان پارکر پیشنهاد میکند که بایکدیگر در اسب سواری شرط بندی کنند و در انای مسابقه از حریف عقب میفتد و او را هدف گلوله قرار میدهد . تفنگچی آن گلیسی بعدها او را دستگیر میکنند و پس از محاکمه بدار آویخته جنازه او را آتش میزنند . مستر کمبل یعنی یکی از اعضای هیئت در آن تاریخ از قضاة محکمه بود و چون بیم آن می‌رفت عده‌ای بانتم حادثة سال گذشته بماحله کنند بهمین ملاحظه دستور داده شد مأمورین هیئت نمایندگی تنها با طرف پنج‌گور نروند و همیشه دسته جمعی یا اقلاً با یکنفر فرمانبر بتماشای محل بپردازند و علاوه بر طپانچه و اسلحه کمري تفنگ هم که

هیبت و تأثیر روحی آن در اهل محل بیشتر است همراه بردارند .

عید فصیح را در اینجا توقف کرده و روز بعد از کنار سر بازخانه های صحرائی متروکی که تا ۱۸۹۴ قرارگاه تفنگچیان هندی و انگلیسی بوده عبور نمودیم . در این موقع حرارت هوا رو به ازدیاد بود و روزها نیز بما خیلی نمود میگردید زیرا از ساعت هشت صبح با نظری دیگر نمیتوانستیم حرکت کنیم و خواب نیمروز هم از شدت حرارت محل بنظر میرسید .

چند روز متوالی یعنی دوست میل راه را از بیابان خشک فبی آب و علفی که آثار ذبیحاتی در آن دیده نمیشود طی طریق کردیم . قطعات ظروف سفالینی که گاهگاه روی تپه های اطراف این ناحیه مشاهده میشود حاکی از اینست که بعضی از نقاط این بیابان درازمنه گذشته آباد و معمور بوده است . بدیهی است جنک و جدال عامل خانمان بر افکن سکنة هر محلی است که در اثر آن رعایا مجال توجه بغرس اشجار را پیدا نخواهند کرد و در نتیجه باران نیز نمیبارد و چشمه سارهای اطراف متدرجاً خشک میشود . جای آن دارد که بطرق ممکنه و بوسیله چاههای ارتیزین در این صحاری و بیابانها آبیاری شود تا باز هم مردم در آنجا تجمع کنند و از اراضی ذقیمت آن استفاده کامل بعمل بیاید .

پس از طی سی و پنج میل راه به «ناقه کلات» رسیدیم و دو روز برای رفع خستگی شترها و بازدید خرابه های محل توقف نمودیم . از آثار مهم این خرابه ها آب انبارهای متعدد است که در بلوچستان آنها را «گر بسته» مینامند . از اینجا با نظری مسیر ما از میان اراضی مرتفعی بود که در اثر تغییر آب و هوا خوشبختانه دیگر اجباری نداشتیم شبها حرکت و طی طریق نماییم .

خلاصه اوایل آوریل وارد «کلات» یعنی کرسی نشین بلوچستان شدیم که هفت هزار پا ارتفاع آن است . چنانکه در فصل نهم اشاره شد یکی از حکام معروف این ناحیه نصیر خان است که در فتح دهلی و در رکاب نادر بوده . این شخص در مراجعت بکلات چون از مظالم برادر خود حاج محمد خان اطلاع حاصل میکند ویرا بقتل میرساند . نادر نیز از این قضیه خوشنود میشود و نصیر خان را بقلب بیکلری یکی مفتخر

مینماید. نصیر خان در ظرف چند سال حکمرانی خود به عمران و آبادی پنجگور میردازد و از اینجا به قصر قند میرود و همه سران محل را تحت سیطره و نفوذ خود در میآورد. پس از قتل نادر، با احمد شاه (۱) مخالفت و در بادی امر موفقیت حاصل میکند ولی بالاخره در مستنک از قوای مشارالیه شکست میخورد و در کلات بمحاصره میفتند و پس از سه مرتبه زد و خورد متعهد میگردد که در موقع لزوم قوای مکفی بکمک احمد شاه بفرستد و در ازای این خدمت از پرداخت مالیات معاف میشود. نصیر خان چندی بعد بکمک احمد شاه با قوای ایران زد و خورد میکند و ابتدا در حوالی مشهد و بعد در طبرستان آنها را شکست میدهد. پس از این واقعه نصیر خان با فتح و فیروزی به بلوچستان مراجعت کرده دانه اقتدار خود را تا کراچی بسط و توسعه میدهد. بلوچستان در ایام اقتدار نصیر خان رو به عمران و آبادی نهاده و دوره درخشانی را گذرانده است.

کلات در حدود پنجاه هزار نفر نفوس دارد و در فصل زمستان جمعیت آن رو به نقصان میگذارد و بازار محقر محل حاکی از این است که سکنه آن از هر جهت عقبتر از اهالی ایران میباشد. قلعه کلات از بناهای نصیر خان است که در عصر خود حصن حصینی بشمار میرفته.

لزوماً متذکر میشود که بازی معروف به نیزه سواری که این ایام در انگلستان متداول و شایع میباشد در بدایت امر در بلوچستان رایج و معمول بوده است. برای اثبات این مدعی باقتباس جملات ذیل از صفحه ۶۶ سفرنامه بلوچستان تألیف پطینگر مبادرت میشود:

«در بلوچستان بازی معمولی اهالی نیزه بازی است که یکقطعه چوب را در زمین فرو میکنند و یک نفراسب سوار از یکمیدان راه بسرعت تاخت و سعی میکند که آن قطعه چوب را بانیزه از زمین بلند نماید خطر اشکال این بازی منوط به این است که

(۱) مراد احمدخان رئیس قبیله ابدالی یا درانی است که پس از مرگ نادر در افغانستان علم استقلال برافراشت و پسرانش افغانستان شد. احمد شاه درانی تمام افغانستان را مطیع خود ساخت و به هرات و خراسان دست یافت و چندین بار به هند حمله برد و دهلی را نیز مدتی در تصرف داشت.

آن قطعه چوب تاجه اندازه در زمین فرورفته است .

نصیرخان در ۱۷۹۵ میلادی وفات کرده و در زمان مرگ جانشین وی بطینگر به بلوچستان رفته است . در زمان مسافرت بطینگر حتی اهالی «گچ» نیز دیگر مالیات نمیدادند . محمود خان جانشین نالایق نصیرخان در ۱۷۱۹ درگذشت و در زمان حکمرانی مهربان فرزند مشارالیه حکومت هند باکلات سرو کار پیدا کرد .

در ۱۸۳۷ که بقول «سرهنری دورانده» آن عملیات سوق الجیشی غیرعاقله بر سر و صدا برای تحمیل یک نفر سلطان نالایق (۱) بافغانستان اتفاق افتاد افسران انگلیسی روانه کلات شدند تا خان محل را به حمایت خود برای حمله بقندهار برانگیزند . سال بعد که عملیات مهربان مورد سوء ظن واقع شد یکمده از قوای انگلیس به کلات هجوم آوردند و او را بقتل رسانیدند و مطالعه اوراق و مراسلات وی ثابت میکند که خان بیچاره آلت بلا را داده دیگران بوده است . جانشین مهربان و نماینده بریتانیا نیز چند سال بعد بقتل رسیدند و نصیرخان نام دیگری بحکمرانی کلات منصوب شد که او نیز در ۱۸۵۷ جای خود را به میر خداداد واگذار کرد .

میر خداداد در حدود بیست سال با سرداران محل مشغول زد و خورد بود و در ۱۸۷۷ کویته را در مقابل مبلغی وجه نقد بدولت بریتانیا واگذار نمود و در موقع جنگ افغانستان به تجهیز قوا پرداخت و با سپاهیان انگلیسی کمک کرد ولی بعدها چون وزیر و چند نفر از افراد خانواده خود را بطرز ناهنجاری بقتل رسانید از مقام خود خلع گردید و قوای بریتانیا مجدداً کلات را متصرف شدند .

نیروی مهاجم ، محمودخان فرزند خداداد را بحکمرانی کلات و بیگلریگی بلوچستان برقرار کردند .

(۱) در سال ۱۸۳۷ که دولت انگلیس خیال کرد دوست محمدخان امیرافغانستان با مقاصد روسیه همراه و موقعیت هرات که بمنزله کلید افغانستان است در خطر میباشد باو وارد جنگ شد و بعد شاه شجاع که از بازماندگان خاندان مخلوع درانی بود برای مرتبه سوه به سلطنت برقرار گردید و شخص نالایقی که در متن باو اشاره شده مراد همین شاه شجاع میباشد .

خلاصه نگارنده وسایر اعضای هیئت نمایندگی، از گدار کوتاهی رد کرده بقلعه قشنگ محل نزدیک شدیم و در اینجا خان محل برادر خود و چند نفر نیزه دار را به استقبال کمیسر سر حدی فرستاده بود. چادرهای ما را حوالی ساختمان بدقواره ای که محل سکونت نماینده سیاسی حکومت هندوستان بود برافراشتند و حقیقت امر این است که انصافاً نیاستی از منظره زشت ساختمان مزبور گله و شکایت بعمل بیاید زیرا از باغ همین ساختمان بد قواره انواع واقسام سبزی و بقولات برای ما تهیه کردند در صورتیکه از جالق باینطرف راه سبزی هم بچشم ما نخورده بود .

در منزل آخر یعنی سر آسیاب، راه آهن قریب الاتمام گدار بولان مشاهده گردید و معجل کلام اینکه با ورود به مارت نمایندگی سیاسی کویته، زنگار رنج و زحمت راه از آئینه خاطر ما زدوده شد و همانطور که سعدی شاعر معروف، شیراز را بهشت برین مینامد ما نیز بخیال خود بیاغ فردوس رسیده بودیم .

عمارت زیبای سرجمیز برون که بسبب منازل اروپائی ساخته شده با کلیه لوازم تجملی آن بهترین وسیله تشفی خاطر است خسته کننده مسافرت تلقی نمیگردید و خواهر نگارنده پس از این به باغ فرات می تواند ادعا کند در میان بانوان اروپائی اولین خانمی است که از بحر خزر تا هندوستان یعنی در حدود دو هزار میل راه را با چهار پستی طی نموده است .

فصل بیست و یکم

ماموریت دره گارون

(۱)

ضمن دوروز توقف در کویته اسپها ، وقاطرهای خود را که دیگر مورد احتیاج نبود بفروش رسانیدم و خوشبختانه سه رأس از اسپها را نیز قبلا در مستنک بقیمت خوبی فروخته بودم و بعد در سیملا هم تمام قاطرهای اینجانب را اداره حمل و نقل خریداری نمود و در اثر ترقی قیمت چهارپا در هندوستان پس از یکسال استفاده از حیوانات زبان بسته تازه مبالغی منفعت هم عاید مؤلف گردید .

در اینجا تصمیم گرفته شد که مستخدمین را بیشتر در کویته گذارده محمولات خود را باراه آهن به کراچی بفرستم .

پس از اجرای مراسم تودیع با میزبان خوش سلوک و مهمان نواز خود که چندی

بعد چشم از جهان پوشید و انگلستان را دچار ضایعه بزرگی ساخت به سمت سیملا حرکت نمودیم. تسطیح جاده بولان را تازه با تمام رسانیده بودند ولی هنوز بهمه کس از آن راه اجازه ایاب و ذهاب نمیدادند و من از طریق هورنای که راه آن بی شباهت به کتل‌های بوشهر نیست حرکت نمودم.

در بین راه تلگرافی از طهران مبنی بزخیر قتل ناصرالدین شاه واصل گردید و شرح قضیه این است که شاه قاجار موقعی که زیارت حضرت عبدالعظیم واقع در نزدیکی طهران میرود با میرزا رضا نامی روبرو میشود. این شخص عریضه‌ای بدست گرفته بعنوان اینکه میخواهد عریضه را تقدیم کند باطلپانچه شاه قاجار را بهلاکت میرساند. صدر اعظم فوراً جنازه را بشهر می‌برد و با حسن تدبیر و بعنوان اینکه آسیب مهلکی وارد نشده از وقایع غیر منتظره جلوگیری بعمل می‌آورد، کاردار سفارت روس و «سر مورتیمر» دورانند» وزیر مختار بریطانیا برای جلوگیری از هرج و مرج با صدر اعظم اشتراک‌مسانی میکنند و بانك شاهنشاهی طبق دستور وزیر مختار وسایل حرکت مظفرالدینشاه را از تبریز بطهران فراهم مینماید.

نگارنده متجاوز از دو هفته در سیملا که از کرسی نشینهای هندوستان است توقف و پس از ابلاغ حکم حرکت بسمت دره کارون، به عیاجه برای اینکه دچار بادهای موسمی محل نشوم به محل ماموریت جدید حرکت نمودم.

در بهرین چون اولین مرتبه‌ای بود که بانجا رفته بودم با سعی و کوشش لازم در اندک مدت اطلاعات زیادی بدست آوردم ناحیه بهرین مشتمل بر جزایری است که بزرگترین آنها موسوم به بهرین و دیگری محرق است. دریای بهرین محل صید مروارید است که در مواقع مخصوصی در حدود پنجهزار کرجی روی آبهای آن دیده میشود و منظره غواصان نهایت جالب توجه میباشد. طرز صید مروارید را «لودوویگودیوارتما» با کمال وضوح بشرح زیر در صفحه ۹۵ کتاب خود نوشته است.

«یکقطعه سنگ نسبتاً وزینی را بسرطنا بسته آنرا آب میاندازند. بعدیکنفر غواص که یکی دو کیسه بگردن خود انداخته و سنگی نیز بیای خود بسته است از

طناب پائین می‌رود و در حدود یارامی خود در زیر آب بجستجوی صدف می‌پردازد و پس از اینکه مقداری صدف در کیشه‌ها ریخت سنگ پای خود را باز میکند و بوسیله طناب بالا می‌آید « عواید سالیانه مروارید خلیج فارس در حدود یک میلیون لیره استرلینگ میباشند .

با وجود آفتاب سوزان از کشتی پیاده شدم و با الاغهای بحرینی که شهرت جهانی دارد به تماشای مسجد خرابه محل رفتن ولی متأسفانه مجال نشد که دخمه‌های فینیقیان هم که مستر «تورنر» در حوالی آنها حفریاتی کرده است بازدید نمایم. هنگامی که نگارنده عازم مراجعت بکشتی بودم شیخ عیسی پیغام فرستاد و تقاضا کرد که این جانب برای صرف قهوه بمنزل اورفته ضمناً از او ملاقات نمایم. من دعوت او را اجابت کردم و پس از مبادله تعارفات معمول و مختصری مذاکره آنهم بوسیله مترجم که آن قدرها رضایت بخش نمیباشد با او خدا حافظی کردم. شیخ از اینکه تحت الحمایه امپراطریس انگلستان است کاملاً مغرور می‌باشد و فوق العاده از این رهگذر بخود میبالد.

بعقیده من عملیات حفاری در بحرین بیش از سایر نقاط عالم باید دنبال شود و این نکته را نیز تذکر باید داد که اکثر جواهر فروشان پاریس مدعی هستند مروارید های آنها محصول بحرین است ولی خریداران باید مراقبت نمایند که مروارید تقلبی بآنها داده نشود.

حوالی بوشهر دریا خیلی طوفانی و منقلب بود ولی چون اینجانب ناگزیر میبایستی از طهران کسب دستور و ضمناً بانمانده بریطانیا مقیم این بندر ملاقات نمایم لذا با ارکان طبیعت می‌جنگیدم تا به ساحل نزدیک شوم. پس از ملاقات با کلنل ویلسن معلوم شد که او و خانمش عازم شیراز بوده‌اند ولی بواسطه شایعه قتل ناصرالدین شاه قاجار و اغتشاش طرق و شوارع از این مسافرت منصرف شده‌اند.

چون من قبلاناحیه غربی بوشهر را ندیده بودم صبح‌روز بعد بطرف بندر «فو» حرکت کردم. از این بندر کوچک یک رشته سیم تلگراف به رشته سیمهای تلگراف ترك و بریطانیا اتصال پیدا میکند. ترکه‌ها در این محل قلعه‌ای بنا کرده‌اند و از این حیث نگرانی

فوق العاده ای ایجاد نموده اند. مبادرت ترکها باین کار بنا بگفته لارد کرزن بر خلاف معاهده ارزنة الروم است (۱) ترکها در این قلعه توپ و اسلحه جنگی ذخیره نکرده و تصور نمیرود چنین خیالی هم داشته باشند و از طرفی طبق تحقیقاتی که بعمل آمد قلعه مذکور شالوده مستحکمی هم ندارد. ولی با اینوصف اقدامات حکومت عثمانی نباید سرسری و عادی تلقی شود.

دهانه شط العرب در حدود يك ميل وسعت دارد و حوالی آن نخل فراوان دیده میشود و بهمین لحاظ بصره را «ونیس مشرق زمین» و «نخلستان دنیا» مینامند پس از چهل میل راه در آبهای هواج کارون به محمره رسیده فوراً برای سکونت به عمارت قنصلگری رفتیم که موقماً آنجا را مستر «بوچر» اشغال نموده است. در اینجا معلوم شد کشتی مالا میر دو هفته است به اهواز رفته و همین روزها مراجعت خواهد کرد. یازدهم ژون از محمره با کشتی مالا میر که ۱۶۰ یا طول و ۱۵۰ تن ظرفیت آن است حرکت نمودیم. کشتی از مقابل کوشک شیخ مزعل رئیس طایفه کعب (۲) رد شد و با شلیک توپ سلام داد و ادای احترام کرد. کشتی های هندوستان هنوز بمناسبت مساعدتی که بدر مزعل در موقع محاربه با دزدان دریائی نسبت بآنها بعمل آورده در موقع عبور از مقابل کوشک فیلیه با شلیک توپ سلام میدهند و از قصر شیخ نیز جواب داده میشود. مزعل یکسال بعد از موقع مسافرت اینجا نب بقتل رسید و برادر او خزعل

(۱) معاهده ارزنة الروم قرارداد است که پس از دست اندازی علیرضا پاشا والی بغداد به محمره بمیانجیگری سفرای روس و انگلیس بین ایران و عثمانی منعقد گردید. نماینده ایران درانجمن ارزنة الروم میرزا تقیخان امیر کبیر بود که پس از سه سال توقف در این شهر سرانجام در ماه جمادی الاخر ۱۲۶۳ قرارداد مذکور را امضا کرد. «م»

(۲) عشیره کعب تیره ای از بنی خفاجه اند که از قرنهای پیشین اسلام از عربستان بمراق کوچیده و در آغاز پادشاهی شاه عباس بزرگ در زمان حکمرانی افراسیاب پاشا بخوزستان آمده اند. رجوع کنید به صفحات ۱۴۱ و ۱۴۲ تاریخ پانصد ساله خوزستان تألیف مرحوم کسروی.

بجای او برقرار شد. (۱)

حوالی بصره دست راست رودخانه، ساختمانها و ابنیه آبرو مند تجارتخانه های انگلیسی و قنصلخانه بریطانیا دیده میشود. در اینجا کایتن و ایت یکی از دوستان قدیمی ضمن اظهار خیر مقدم مرا به قنصلخانه راهنمایی نمود. در ایام توقف بصره عصرها را با زورق های کوچکی که در محل بلم مینامند به تفریح میبرد ا ختم و یکی از خاطرات فراموش نشدنی من همان منظره غروبهای بصره است. هوای بصره در تابستان فوق العاده گرم و طاقت فرسا و در زمستان معتدل و ملایم است. توقف این جانب در بصره یک هفته بطول انجامید و در این مدت با حمید پاشا حاکم محل که با میزبان نگارنده دوستی فوق العاده داشت طرح آشنائی ریختم. حمل و نقل پاکت و امانات پستی وارده و صادره بصره بعهده تجارتخانه لینچ است و دولت انگلیس در مقابل خدمات شرکت خسارات احتمالی کمپانی را سالیانه تادو هزار پوند تضمین نموده است.

برای نگارنده جای مسرت بود که به عربستان (۲) نزدیک و به آثار باستانی آن ناحیه آشنا میشوم. لاردرکوزن میگوید عربستان نام ناحیه ایستکه میان کوه و دریا واقع شده و مشتمل است بر دزفول و شوشتر و هویزه و رامهرمز و حدود آن در مغرب، رودخانه کرخه و معمره و در شمال، کوههای بختیاری، و در جنوب، شط العرب و خلیج فارس، و در مشرق، رودخانه هندیان است. عربستان همان خوزستان و ایلام و شوش قدیم میباشد.

کارون که تعریف شده کوه رنگ است تنها رودخانه ایست در ایران که قابل

(۱) پس از حاج جابر خان مزعل پسر بزرگ او رئیس طایفه کمب شد و چون خزعل برادر کوچک وی روزی کمر قتل او را بسته و این راز از پرده بیرون افتاده بود مزعل با او بدرفتاری مینمود تا بعد از ده سال بالاخره روز اول محرم ۱۳۱۵ هنگامی که از کوشک فیلیه با این میامد خزعل بدست یاری چند نفر با تیر تفنگ او را از پای در آورد و خود رئیس طایفه کمب شد. برای اطلاع از خیره سربهای خزعل و گرفتاری وی در شوال ۱۳۴۳ و عزیمت به طهران رجوع کنید به تاریخ پانصد ساله خوزستان. خزعل در اواخر ربیع الاول ۱۳۵۵ در طهران در گذشت.

«م»

(۲) این ناحیه این ایام بهمان نام قدیمی خود خوزستان خوانده میشود. «م»

کشتی رانی میباشد و سرچشمه آن در کوههای بغتباری است. این رودخانه پس از گذشتن پربیج و خمی در بالا دست بستر خود که در این موقع (۱۹۰۰ میلادی) از طرف برادران لینچ بلی روی آن نصب شده در شمال شوشتر در بیابان سر در آورده و بدو قسمت میگردد. رودخانه اصلی « شطیط » و ترعه آن که بهمان عرض است « آب گر گر » نامیده میشود. این دو نهر در « بند قیر » بایکدیگر تلاقی نموده و در ملتقای آنها، نهر « آب دیز » که یکی از شعب مهم کارون است تشکیل میگردد.

از « شلیله » واقع در روی آب گر گر که محل ورود کشتی هاست مجرای کج و معوجی بطول هشتاد میل باهوازا امتداد دارد. از محوره تا شوشتر از روی آب دو بیست میل و از خشکی در حدود یکصد و چهل میل راه است.

از محوره تا قریه « ویس » که در دوازده میلی اهواز واقع شده طرفین رودخانه تحت نفوذ و فرمان شیخ مزعل رئیس طایفه کعب میباشد. شیخ از افتتاح رودخانه کارون فوق العاده خشنمناک گردیده و نگرانی مشارالیه نه از لحاظ خصومت با انگلیسیها بلکه بواسطه رفت و آمد سپاهیان دولت ایران است که دائره نفوذ او را محدود کرده اند محوره شهر کوچک کثیفی است که اطراف آن نخلستانهای فراوانی دیده میشود و آنقدرها که انتظار میرود اوضاع آن نسبت بسابق تغییر نکرده است. دولت بریطانیا در این شهر یک نفر نایب قنصل دارد و در طرف چپ رودخانه چند سر بازخانه ساخته شده که معدودی نظامی در آنها مستقر گردیده اند. محوره در روی ترعه ای بنا شده که آنرا حفار مینامند و در ازمنه خیلی قدیم احداث گردیده و بمنزله دهانه رود کارون میباشد. در اواسط ژون با کشتی مالا میراز « بهمشیر » که ترعه طبیعی کارون میباشد و هنوز قسمتی از آب کارون را به خلیج میریزد رد کردیم. تا چند میلی محوره نخلهای خرما یکی بعد از دیگری دیده میشود و ناگهان منظره بایر و یکنواختی پدیدار میگردد. طرفین رودخانه جسته گریخته چند قریه معمور و آباد به چشم میخورد و بمقیده نگارنده در هیچ کجای ایران اینقدر گاو میش و مادیان والاغ پیدا نمیشود.

پس از بیست ساعت کشتی رانی عصر روز بعد به « ناصری » رسیدیم و متأسفانه شنیده شد مستر طنفلید رئیس شرکت لینچ شوشتر با مستخدم خود نزاع کرده

و مجروح شده است. مسوپری رئیس شرکت اهواز اورا با امید اینکه شاید طبیعی جزو مسافرین کشتی باشد به ناصری آورده بود و ما زخمهای مجروح را مرهم کاری و او را با کشتی مالامیر روانه بصره کردیم تا دکترا سکاوت ویرا معالجه کند.

اهواز از شهرهای خیلی قدیمی ایران است و همان شهر یستکه «نآرخ» دریا سالار اسکندر بعد از عبور از کارون بآنجا رفته و در آن تاریخ پاتیتیگیریس یادجله کوچک نامیده میشده است. اهواز مدتها کرسی نشین خوزستان بوده و بواسطه روابط تجارتي با کشور هند و محصول نیشکر و صادرات دیگر اهمیت شایانی داشته و اینک جای تأسف است که فعلا بجای آبادی بزرگ سابق فقط بلده محتمری باقی مانده است ولی معذک این ایام نسبت به شش سال قبل که لارد کرزن از آنجا گذشته است پیشرفتهای نموده و در بعضی شئون اصلاحاتی بعمل آمده. لارد کرزن مینویسد «شرکت لینچ در مقابل انبارهای کسه هفت پوند مال الاجاره برای آنها گزارف بنظر میرسد یکصد و هفتاد پوند اجاره میدهد». این انبارهای آبرومند و ساختمانهای نسبتاً عالی در همان نقطه ساخته شده است. ناصری در پایین دست و اهواز در بالا دست سرایشی رودخانه واقع گردیده و در مقابل اهواز بندر «امینیه» است که گندم «هویره» از آنجا صادر میشود. بقعیده نگارنده اهواز نه از لحاظ طرق شمالی بلکه بواسطه اینکه تا اصفهان ۲۷۱ میل مسافت دارد و اجناس و کالاهای انگلیسی را زودتر از بوشهر که تا پابخت صفویه ۴۸۵ میل راه است بآن شهر میرساند، کمال اهمیت را دارد و اضافه کرایه ای که از راه دریا به کالاهای اهواز تعلق میگردد فقط تئی سیزده شیلنیک و شش پنس میباشد. من بساطان سخرو دستور دادم بقلعه تل یعنی محل تقاطع راه شوشتر و اصفهان برود و نقاط بین راه راسرکشی نماید و خوشبختانه گزارش مشارالیه از هر جهت رضایت بخش بود.

برای اهواز چون محل تقاطع طرق دریائی و نقطه اتصال سیمهای تلگراف است و هوای نسبتاً خوبی دارد و از طرفی سکنه آن متعصب نیستند آتیه درخشانی پیش- بینی میشود.

فصل بیست و دوم

ماموریت دره کارون

(۲)

قبل از شرح گزارش مسافرت مقتضی است شمه‌ای راجع بکشتی رانی قسمت بالای کارون نوشته شود. بقراریکه در فصل پیش اشاره کردیم طول این قسمت در حدود هشتاد میل است و ناصرالدین شاه در اثر القای شبهه اشخاص مفروض تصور مینمود که قسمت مزبور دارای استعداد و خواص پرفایده ایستکه فقط باید بوسیله اتباع ایران از آن استفاده شود. حکومت هند بمنظور رفع محظور چاره‌ای اندیشید و کشتی شوشن را که اصولاً برای هیئت اعزامی نیل تهیه شده بود باعلیحضرت تقدیم نمود و قرار شد برادران لنینچ کشتی مزبور را بعنوان نمایندگی دولت ایران در قسمت فوق الذکر کارون بکار بیاورند. شاه ایران هدیه مذکور را پذیرفت و از ۱۸۹۰ بعد معلوم شد که جززیان

و ضرر نتیجه دیگری ندارد زیرا کشتی شوشن با ظرفیت سی تن حقوق یکنفر فرمانده و یکنفر مهندس انگلیسی را نامین نمینمود مگر اینکه اجازه قلس کشتی های بار کش بآن داده شود . شرکت ناصری که بیشتر سهام آن متعلق به همین التجار بوشهری مالک معروف اهواز و معمره است فعلاً امتیازی برای ساختمان اسکله و بارانداز گرفته و شروع بکار کرده است .

بعد از دوروز خواهرم را برای پرستاری میسز پری گذاشتم و خود باتفاق مستر پری روانه شوشتر شدم . سکنه اطراف «ویس» تحت حکمرانی مشایخ کوچکی هستند و از اروپائیمها فوق العاده اظهار تفر میکنند . چون کلمه عمر در این حوالی زیاد بگوش میرسید معلوم شد حضرات ما را سنی تصور و اتصال به عمر سهولتن میکنند . شب را دربند قیر یعنی محلی که آب دیز و شطیط و گرگر تقاطع میکنند لنگر انداختیم . حوالی شیطیط و گرگر آثار شهری دیده میشود که بنا بگفته یارده (۱) از بقایای بلاد سلاطین کیانی است . کابتن پلایت میگفت که من یکمرتبه با کشتی شوشن تا چند میلی آنطرف آب دیز نیز رفته ام ولی اینکار بزحمت و خشیت آن نیارزد . من در اینجا بیاد نگارشات لارد کرزن افتادم که در همین حوالی غرش پادشاه حیوانات یعنی صدای شیر را شنیده است و تصادفاً هنگام عبور ما نیز نعرش يك شیر مرده روی آب رودخانه مشاهده گردید .

آب گرگر ترعه ای است که در حدود سی ذرع وسعت دارد و صخره های مرتفعی مشرف بر آنست . خلاصه حوالی «شلیله» لنگر انداخته از وسط بازارهای شوشتر بعمارت شرکت لینچ که دیوارهای مرتفعی دارد وارد شدیم .

(۱) یارده از مامورین سیاسی انگلستان است که در اواخر سلطنت فتحعلیشاه و اوایل محمد شاه ، در بختیاری بنام کوشهای علمی گردش میکرده و هنگام چنگ محمد تقی خان بختیاری با منوچهرخان معتمد الدوله در اردوی محمد تقی خان بوده است . محمد تقی خان از طایفه کنورسی (کیان ارثی) چهارلنگ بختیاری است که يك شاخه از اولاد وی هنوز در قلعه تل و يك شاخه نیز در آدگان و کیشنیگان فرییدن بسر میرند . یارده سیاحتنامه ای بزبان انگلیسی نوشته که يك قسمت آن در تاریخ بختیاری تألیف مرحوم - حاج علیقلیخان سردار اسعد بفارسی ترجمه شده است .

نگارنده حسب معمول ورود خود را به حکمران محل اطلاع دادم و بر برای اولین مرتبه با اسامه^۱ ادب مامورین دولتی روبرو شدم. حکام سایر نقاط همواره انجام تقاضاهای قانونی و مشروع مرا با حسن قبول تلقی میکردند ولی در اینجا در اربابالتی موقع ملاقات نظام السلطنه والی ایالت و سعدالملک برادر وی نه فقط مراسم ادب نسبت بمن معمول نگردید بلکه هر دو برادر حتی از برسمیت شناختن اینجانب نیز امتناع نمودند و تذکرات نگارنده دایر بر اینکه از مرکز نمایندگی بوشهر نامه‌هایی فرستاده شده و از من معرفی کامل بعمل آمده مؤثر واقع نگردید.

من موضوع مجروح شدن طنقلید را بدست مستخدم ایرانی خود مطرح نمودم و هر دو برادر با کمال خونسردی و بیعلاقگی باظهارات من گوش گرفتند و دستوری برای مجازات ضارب صادر نکردند. بالاخره متذکر شدم که از طرف وزیرمختار بریتانیا بمن مأموریت داده شده است که چون سربازهای ایرانی اهواز تجارانگلیس و اتباع بریتانیا را مورد حمله قرار داده و بآنها زیان وارد کرده‌اند باوالی گفتگو و مطالبه غرامت نمایم. نظام السلطنه نسبت باین پیش آمد نیز خونسردی نشان داد و گفت سربازها از اجرای اوامر فرمانده خود نیز تمرد کرده و او را هم مورد حمله قرار داده‌اند و بدین لحاظ مسئولیتی متوجه من نمیباشد من در پاسخ گفتم وزیرمختار باین جوابها قانع نمیشود و این قبیل مذاکرات بضرر اتمام خواهد شد و من ناچارم جریان را بمرکز گزارش نمایم. خلاصه کلام اینکه بالاخره صدر اعظم بوسیله اینجانب تلگرافی به نظام السلطنه مخابره و دستوداد معادل سیصد پوند بلادرنگ بعنوان غرامت بپردازد و طولی نکشید که هر دو برادر نیز بواسطه سوء تدبیر از مقام خود منفصل شدند (۱)

(۱) سون هدین یکی از خاورشناسان بنام سوئد که چندین بار به کشورهای شرقی مسافرت و هر دفعه از ایران عبور کرده است در یاداشتهای خود راجع بنظام السلطنه چنین مینویسد: پس از خدا حافظی بامحمد علی میرزا بدین نظام السلطنه پیشکار و لا یتهمد رفتم. نظام السلطنه یکی از رجال متنفذ ایران است که چون وجود او در نواحی جنوبی مخالف با مصالح سیاسی انگلیس بوده و یرا از آنجا طرد نموده‌اند و برای اینکه بیکار (بقیه در حاشیه صفحه بعد)

شوشتر در تابستان فوق العاده گرم و حرارت هوا صبح هاساعت هشت به یکصد و هشت و ظهرها به صد و بیست و هشت درجه میرسد ولی علی رغم کثافت و حرارت زیاد، قدمت تاریخی آن از کلیه شهرهای دیگر آسیای غربی بیشتر جالب توجه است. این شهر در پایین دست محللیکه کارون بدو شعبه منشعب میشود، در قطعه اراضی مرتفعی واقع شده و قلعه‌ای دارد که میتوان گفت بهترین قلاع ایران میباشد و در دامنه آن سدیستکه از شاهکارهای زمان ساسانیان و دارای نقش و نگارهائی است که منسوب بزمان والرین امپراطور روم است. طول سد مزبور را گویند به ۵۷۰ ذرع میرسد و از بناهای شاپور میباشد. در جبال حوالی شوشتر چندین غار بزرگ و اطاقهای مربع وسیعی ساخته شده و آسیابهای متعدد نیز در اطراف شهر دیده میشود.

لیارد انگلیسی در کتاب خود از اهالی شوشتر تمجید میکند ولی این ایام خیلی متعصباند و ملای آنها همین اواخر شرکت لنینج را تخطئه و معاملات مردم را با که پانی

(بقیه حاشیه صفحه قبل)

نماند، دولت اورا بسمت پیشکاری و لیعهد با آذربایجان فرستاده است ولی در اینجا هم روسها از او دلخوش نیستند و با او میانه خوبی ندارند زیرا نظام السلطنه دارای احساسات وطن خواهانه میباشد و با نظر خشم و خصومت بنفوذ روز افزون اروپا تیهها در ایران مینگرد (شماره ۷۶۳ سال شانزدهم مجله اطلاعات هفتگی).

مطالعه سطور فوق حاکی از این است که حسینقلیخان نظام السلطنه در مأموریتهای شمال و جنوب با عوامل بیگانه بطور کلی مخالف و تنها بفکر مصالح هم میهنان خود بوده است.

مرحوم کسروی مینویسد نظام السلطنه از استانداران کاردانی است که برای ایمنی خوزستان از شر راهزنان و گردنکشان کوششهای بسیار بکار برده و ابنیه عام المنفعه بسیاری برپا ساخته است (تاریخ پانصد ساله خوزستان صفحه ۲۲۱)

حسینقلیخان نظام السلطنه در ۱۲۴۸ قمری در جهان آمده و در ۱۳۲۶ بدیار جاویدان شتافته است. نظام السلطنه در خوزستان و آذربایجان و فارس و اصفهان مأموریتهای مهمی داشته و در تاریخ ۱۶ ذی القعدة ۱۳۲۵ به نخست وزیری رسیده و دوره صدارت او پنج ماه و کسری بطول انجامیده است.

برای اطلاع از شرح کامل احوالات او رجوع کنید به مقاله جامع و مشروح استاد فقید عباس اقبال آشتیانی در شماره دوم سال سوم مجله یادگار.

مزبور تحریم نموده است. در موقوع توقف اینجانب در شوشتر، ملای معروف محل بیغامی فرستاد که من از او ملاقات نمایم و چون مسیو پری گفت که در صورت عدم قبول دعوت مشارالیه ممکن است برای من که در این شهر اقامت دارم عواقب وخیمی پیش بیاید لذا بسمت منزل او راهسپار شدم و درین راه کسبه بازار که مرا میدیدند آب دهان بزمین میانداختند. پس از ورود به منزل و مبادله تعارفات معمولی گفتم ظاهراً اهالی شوشتر کاملاً تحت نفوذ و سیطرهٔ پیشوای روحانی خود میباشند. شیخ سری جنابید و گفت الحمد لله که بتکلیف شرعی خود عمل مینمایند. من با کنایه و استعاره و بالاخره صریحاً اظهار تأسف کردم که چرا مردم شهر به مسیو طنفیلد آنهم موقعی که زخمی شده سنک انداخته‌اند در حالیکه هنگام سلامتی احدی جرأت نداشت باو گستاخی و جسارت نماید چون مستخدم گستاخ طنفیلد در نتیجه اقدامات جدی من از طرف مأمورین دولتی دستگیر و تحت الحفظ بطهران فرستاده شد بر ادروی سوگندیاد کرده بود مرا بقتل برساند، اینجانب نیز احتیاط را از دست نداده طپانچه خود را همواره دم دست نگاه می‌داشتم و شبها راهم روی بامی که هنوز از خون طنفیلد بیچاره سرخ و رنکین بود میخوابیدم و میز بزرگی در راه بام میگذاشتم. سلطان سخرو نیز کنار میز میخوابید تا اگر کسی سوء قصدی داشته باشد و شب از راه بام بخواهد بسر وقت من بیاید وی از صدای میزبیدار شود و ضمناً اینجانب خود را برای دفاع آماده کنم.

کپلینگ در یکی از منظومه‌های خود در اطراف شبهای لاهور و خوف و هراس آن شرح مشبعی نوشته در حالیکه شبهای شوشتر برای من بمراتب خوفناکتر بود و صدای گلوله یک چیز عادی تلقی میکردید. علاوه بر این عارضهٔ تب و بیماری نیز مرا از هر جهت رنج دیداد و از همه بالاتر شایعهٔ حمله اعراب در موقوع مراجعت به شلیله فوق العاده حواس مرا متشتت ساخته بود. هنگام حرکت، بارها را اطراف اهر مسکان کشتی چیده در صدد دفاع بر آمدم ولی هیچ انتظار موفقیت نداشتیم. حوالی ظهر از طرف اعراب غفلتاً شلیک شد و مسافری کشتی متقابلاً با تفنگهای مارتینی خود جواب دادند و چون صدای تفنگ مهاجمین شنیده نشد موقیت و پیروزی ما منجز گردید.

از شوشتر پس از سه هفته توقف روانهٔ اهواز شدیم و این مرتبه اطلاعات بیشتری

بمارید و معلوم شد کار گذار محل همان شخصی است که در موقع عبور لارد کرزن از شوشتر، برای ادایباجاد زحمت نموده است. حکمران اهواز نیز «شیخ عبود» برادر زاده شیخ مزعل بود که با اینجانب آشنائی داشت و بعلوم و معارف جدید بیعلاقه نبود.

اوضاع اهواز نیز در این تاریخ از لحاظ سیاست داخلی پیچیده و بغرنج بنظر میرسید زیرا شیخ مزعل تراهوای کمپانی ناصری را که تجارتخانه هوتزپسران هم در آن شرکت داشتند تحت نظر گرفته و گفته بود اگر چشم به معین التجار بیفتد بیک طرفه العین او را هلاک خواهم ساخت. نظام السلطنه هم نه فقط والی ایالت بود بلکه در این حوالی املاک فراوانی داشت و اراضی تحت اختیار برداران لینیج نیز در تملك او بود و معین التجار که مشارالیه را از زمان منشیگری بوشهر میشناخت مراسلات موهن باومینوشت و کار گذار یعنی همان رفیق کذائی لارد کرزن نیز برای استفاده خود آتش اختلافات را دامن میزد و بیشتر آب را گل آلود میکرد.

شبهای اهواز خیلی خنک است ولی روزها حرارت هوا به یکصد و هیجده درجه میرسد. در اینجا لازم است تذکر داده شود که من پس از معالعات کافی در خطه کارون توصیه کردم که روی رودخانه مذکور پلی بطرف اصفهان ساخته و جاده ای نیز برای عبور و مرور کاروان بسوی آن شهر کشیده شود. طبق پیشنهاد اینجانب قرار شد برداران لینیج قبلاً هزینه مربوطه را بپردازند و بعداً مخارج تسطیح راه را بتدریج با فرء معمول از دولت ایران و یا از خوانین بختیاری استیفا نمایند و آنها نیز در مقابل از مسافرین و کالاهای حق العبور مختصری دریافت کنند. بختیاریها با شرایط پیشنهادی موافقت بعمل آوردند.

پائیز ۱۸۹۲ که بطهران رفتم موضوع را طبق دستور سر مور تیمردوران، با فرمانفرما در میان نهادم و مشارالیه نیز موافقت شاه را جلب کرد ولی قبل از انجام عملیات مقدماتی، سفارت انگلیس برای انجام مقصود زحمات زیادی متحمل و بالاخره قرار بر این شد که شرکت لینیج برای ساختمان پل حوالی «گدار بلطاق» و پل کوچکتری در محل معروف به «پل عمارت» مبلغ ۵۵۰۰ پوند بعنوان پیشکش تقدیم شاه کند و ضمناً تعمیر راه و ساختمان یکی دو کاروانسرا را نیز تعهد نماید خوانین بختیاری صدی

شش مخارج را عهده‌دار شدند و در عرض قرار شد از هر بار مال التجاره، پنجریال همان طور که من پیشنهاد کرده بودم حق العبور دریافت نمایند. در اطراف موفقیت و نتایج افتتاح این راه‌نگارنده تذکری نمیدهد ولی این موضوع را متذکر میشود که اکثر تدابیر و نقشه‌های ما که در ایران به نتیجه نمیرسد بواسطه این است که در آغاز امر هر کاری را بزرگ میگیریم و باین ترتیب گذشته از آنکه توفیقی نصیب ما نمیشود انتظار داریم که این قبیل کارها به نتیجه فوری هم برسد.

یکی دیگر از پیشنهادات من این بود که در عرض نایب قنسولی که در محرمه است قنسولگری مستقلی برای عربستان و لرستان دایر شود و قنسول انگلیس مرکز خود را در اهواز قرار دهد و اقلاً شش ماه سال را در حوزه مأموریت خود مسافرت و مراکز مهم را سرکشی کند و برای افتتاح راه بختیاری و راه لرستان مساعی کافی بکار ببرد و اوضاع شوشتر و محرمه را زیر نظر بگیرد. اهواز را اینجانب از این نقطه نظر انتخاب و پیشنهاد کردم که محل تقاطع طرق متعددی است در صورتیکه شوشتر موقعیت مناسبی ندارد و از اهمیت آن نیز روز بروز که اهواز رو بمران و آبادی می‌رود کاسته میشود. نتایج و تاثیرات اقامت تجار انگلیسی در این حوالی فعلاً تحت مطالعه میباشد.

غله و حبوبات در این ناحیه به حد وفور یافت میشود و رعایای بختیاری نیز این ایام به جمع آوری کثیراً مشغول گردیده اند و مسلماً از افتتاح راه بختیاری نتایج زیادی گرفته خواهد شد.

یکی از مزایای اعراب صحت قول و وفاداری آنها نسبت به انجام تعهدات خود میباشد و هر مبلغ پول که پیشکی بآنها بپردازند جنس مورد معامله را طبق قرارداد در اس موعده تحویل میدهند و علاوه رئیس هر طایفه‌ای تعهدات قبیله خود را تضمین خواهد کرد. تعصب خشک اهالی این منطقه نیز متدرجاً بدوستی و ملاطفت که جبلی مردم کرمان است تبدیل میشود.

از اهواز با حال کسالت به محرمه و از آنجا باتفاق مستر و آیت روانه بصره شدیم. در راه بصره قایق ما بایک کشتی حامل گندم تصادم کرد و نزدیک بود سر نشینان هر دو طعمه امواج آبسای کارون شوند. در بصره دکتر اسکات بیماری مرا که ذات‌الجنب

تشخیص داده بود معالجه کرد ولی باینحال خاطرات بصره برای نگارنده همواره آمیخته با مرارت‌های ایام کسالت می‌باشد .

اوایل دسامبر عازم طهران شدم و چون حرکت از راه بختیاری و عبور از گردنه‌های آن راه در آن فصل مشکل بنظر میرسید لذا از طریق دریا با کشتی موسوم به آشور بطرف بمبئی حرکت کردم . بعد از ناخوشی بصره هوای کشتی و حرارت بین راه برای اینجانب فوق‌العاده طاقت‌فرسا بود و از طرفی اسبهای عربی هم که در کشتی بودند موقعی که کشتی لنگر میانداخت کشتی را تکان میدادند و وسایل ناراحتی ما را فراهم مینمودند . از بوشهر و بحرین و عباسی و مسقط و کراچی بطرف مصر رهسپار شدیم و چون بوسیله تلگراف اطلاع رسید که و باد در کشور فراغنه شایع شده لذا بجای اسکندریه به بریندیزی رفتیم تا از آنجا با کشتی دیگری به اتن و بعد با اسلامبول برویم . پس از دو سه روز توقف و رفع خستگی در اسلامبول ، حرکت را ادامه داده اواسط اکتبر وارد طهران شدیم .

چند روز بعد از ورود ما، قرار داد سرحدی ایران و بلوچستان با مضار رسید و مواد مندرجه آن رسماً تأیید گردید . در پایتخت با احتشام‌الوزاره که از سفر طولانی بلوچستان خسته و فرسوده شده بود ملاقات بعمل آمد . در طهران خوشبختانه عموم آشنایان از من پذیرائی شایان بعمل آوردند و ایام فراغت نیز خود را با چوگان بازی مشغول میکردم و بالاخره در فوریه ۱۸۹۸ که هاموریت اینجانب بیابان رسید روانه انگلستان شدم چون جاده رشت و طهران را روسها تسطیح کرده‌اند عبور و مرور از گذار خزران بعدها متروک خواهد شد . اینجانب برای آخرین مرتبه از آن راه عبور و از بندر انزلی با کشتی بعزم اروپا حرکت نمودم . در بوداپست، از پرفسور درویش مسلک، مسیو و امبری که سیاحت‌های اودر آسیای سابقه است ملاقات بعمل آوردم و پس از دوسه روز چند ساعتی در مونیخ و چند روزی در پاریس توقف کردم و آخر الامر بعد از دو سال و نیم بانگلستان رسیدم .

من معمولاً در ایام تعطیل بیشتر از دیگر مواقع برای خود کار پیدا میکنم و این مرتبه

هم پذیرائی ابوالقاسم خان ناصرالملک (۱) را که برای اعلام سلطنت مظفرالدینشاه بانگلستان می آمد و از فارغ التحصیل های دانشگاه اکسفورد است بعهده گرفتم .
خلاصه تابستان بسرعت برق گذشت و درپاییز بقول فارسی زبانها کوس رحیل کوییده شد و من برای چهارمین مرتبه باز بسمت ایران حرکت نمودم .

(۱) میرزا ابوالقاسم خسان ناصرالملک قراگوزلوی همدانی پسر احمد خان پسر محمودخان ناصرالملک است که در سال ۱۲۸۲ هجری قمری متولد شده است . وی یکبار در صفر ۱۳۲۵ قمری درکابینه وزیر افخم و باردیگر در ربیع الاول ۱۳۲۵ درکابینه میرزا علی اصفرخان اتابیک بوزارت مالیه منصوب شد و دوبار، یکی در هجدهم رمضان ۱۳۲۵ و دیگر در یازدهم ربیع الثانی ۱۳۲۷ قمری رئیس الوزرا گردید .

ناصرالملک پس از فوت عضدالملک بامساعدت اعتدالیون درماه رمضان ۱۳۲۸ قمری به نیابت سلطنت ایران رسید و در ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ هجری قمری که احمدشاه به سن قانونی رسید باروپا رفت و در زمان شاهنشاه فقید بایران مراجعت و درسال ۱۳۴۶ وفات کرد . رجوع کنید به « تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری » ص ۲۰۳ قسمتی که مترجم این کتاب تحت عنوان توضیحات و حواشی نوشته است .

«م»

فصل بیست و سوم

سفرهای مارکوپولو در ایران

در فصل حاضر سفرهای مارکوپولو، پدر جغرافیای جدید در ایران، شرح و توضیح داده میشود و برای انجام این منظور از کتاب سرهنری یول که منبع اطلاعات گرانبهایست استفاده خواهد شد. با مطالعه این کتاب مطالبی که سی سال قبل برای ما بواسطه عدم اطلاع کافی از جغرافیای ایران، مجهول بود روشن میشود مولف مخصوصاً دو مرتبه بمنظور کسب اطلاع از اوضاع محلی و رفع اشتباهات ممکنه خط سیرهای مارکوپولو را در ایران تعقیب و بآن نقاط مسافرت کرده است زیرا اگر انسان شخصاً به نقاط مورد بحث برود و از نزدیک اوضاع جغرافیائی را مورد بررسی قرار دهد بهتر قضایا را درک خواهد کرد تا اینکه در یک نقطه اروپا بنشیند و از روی نقشه های کوچک نسبت به مسایل مورد اختلاف حکمیت نماید.

برای روشن شدن موضوع تاریخچه مختصری از اوضاع اروپا و آسیا در عصر سیاح معروف ونیزی نگاشته میشود. در اواخر قرن سیزدهم که آغاز موضوع مطرح

مذاکره است استیلاي مغول به منتهی الیه سرحد غربی خود رسیده و مسیحیت از خطر نجات پیدا کرده بود. دریک چنین موقع یعنی زمانی که بقول «ماتیوپاریس» مردم کاتلند و فریزلند برای صید ماهی جرات نمیکردند به پلاموت بروند وقتی که تاتارها حوالی هنگری به تاخت و تاز مشغول بودند و میخواستند آن مملکت را متصرف شوند و پاپ گریگور نهم و امپراطور فردریک دوم آن کسازارهای تاریخی و جانفشانی هارا میگرداند، فقط مرگ او کتای قاآن بود که اروپای غربی را از خطر نجات داد. در این ایام امپراطوری قسطنطنیه رو به ضعف نهاده و سلسله لاتین رو بزوال و سقوط بود. در چنین موقع باریکی که اروپائیان باید دست اتفاق بیکدیگر بدهند برعکس با یکدیگر رقابت و خصومت مینمودند و مخصوصاً سبکنه ونیس و جنوا، که واسطه روابط تجارتي شرق و غرب بودند دائما بایکدیگر زدو خورد میکردند و علت العلل این رقابت و منازعه هم تسلط کامل ونیسا در بحر اسود بود. اهالی ژنوا نیز پس از تجدید حکمرانی یونانی ها در قسطنطنیه بدریای سیاه دست پیدا کردند و بتدریج دامنه عملیات تجارتي خود را بسط و توسعه دادند.

اسکندریه در زمان مملوکها بزرگترین بازار تجارت شرق بشمار میرفت و تجار آن ناحیه با اهالی طرابوزان و بنادر کیلیکیه ارتباط داشتند. در همین اوان بود که راه چین برای آن عده از اروپائینی که یارای آن سفر دور و دراز را داشتند باز شد و توجه مردم اروپا بآن کشور معطوف گردید. در سال ۱۲۶۰ میلادی دو نفر برادر «نیکولو» و «مافیو» که از خانواده «پولو» نامی بودند از قسطنطنیه بعزم تجارت بطرف کسریه حرکت کردند و از آنجا بطرف «سارا» کرسی نشین روسیه واقع در کنار رودخانه ولگا یعنی بمقر حکمرانی بر که خان (۱) بدشت قیچاق رهسپار شدند.

در این موقع کارزار مهمی بوقوع پیوست و ارتباط برادران پولو با وطن خود قطع گردید و بدین لحاظ تصمیم گرفتند مسافرت خود را ادامه دهند و برای انجام این

(۱) بر که یا برکای پسر جوجی است که در دشت قیچاق سلطنت داشت و با هولاکو جنگ کرد. برای اطلاع از تفصیل قضیه رجوع کنید به جامع التواریخ رشیدی چاپ سید جلال الدین طهرانی صفحات ۷۸ و ۷۹. <م>

منظور ازحوالی ولگا سرازیر گردیده ازراه بیابان واقع درمحل ، بهبخارا رفتند . در این نقطه ایلچی قآن را که ازدربار هولاکومیامد ملاقات نمودند ومشارالیه ایشان را بمسافرت چین ترغیب کرد وبالاخره باتفاق ایلچی مزبور به چین رفتند .

قویلای قآن ازملاقات ایندو نفرسیاح اروپائی خوشوقت گردید وپس ازکسب اطلاع ازچگونگی مذهب مسیح تصمیم گرفت این دوبرادررا ازطرف خود بدربار واتیکان روانه وازپاپ خواهش کند که چند نفر معلم روحانی برای تعلیم او و اتباع وی به چین بفرستد خلاصه قویلای قآن طوق طلائی بهر یک از دو برابر داد و آنها پس از سه سال دوری ازوطن ، ازچین حرکت کردند واز آنجا بهایاس واقع درخلیج اسکندرونه رفتند وپس در سال ۱۲۶۹ وارد عکا شدند .

اهالی چین در آن موقع مثل ژاپنی های امروز در جستجوی مذهب بودند واین دوبرادرپس ازورود به ونیس ویکمی دوسال توقف ورفع خستگی باز بعزم چین حرکت کردند واین مرتبه «مارکو» را نیز که فرزند «نیکوبولو» بود همراه بردند وعلاوه دونفر اززهبانهای فرقه دمینیگ هم که هیچگاه از ساحل ونیس قدمی فراتر ننهاده بودند تابآن وسیله مسیحیت درقرون وسطی شیوع کامل پیدا کند بهمراه آنها عزیمت نمودند .

خلاصه سیاحان فوق الذکر درمرتبه دوم ، درسال ۱۲۷۱ میلادی حرکت نمودند وسرهنری بول درصفحه ۹۹ جلداول چاپ دوم کتاب اخو د مینویسد که مسافرین مذکور از طریق دریا به هرمز رفتند . نگارنده بچندین دلیل بااین نظریه مخالف است . اگر فرض کنیم که سرهنری بول در مدعای خود صادق و مارکوپولو بیغداد رفته باشد آیا بعید نیست که اورودخانه ولگا رادجله تصور نموده ضمنا برودخانه بغداد اشاره ای نکند درحالیکه ژان دوپلاننو کارپینی (۱) که بین سنوات ۱۲۴۵ و ۱۲۴۷ از آن

(۱) کارپینی رئیس یکی از دو هیئت است که برای تبلیغ مغول به مغرستان عازم شدند واین شخص درقوریلتهای (انجمن) انتخاب کیوک در کنار یکی از دریاچه های مغرب مغولستان نیز بنمایندگی پاپ حضورداشت . رجوع کنید به صفحات ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۹ تاریخ مغول نالیف علامه فقید عباس اقبال آشتیانی رضوان الله علیه . «م»

راه گذشته اسم صحیح آنرا متذکر شده است . ممکن است بعضی بگویند مار کوبلو به افسانه ظهور آب رودخانه ولگا در کردستان معتقد بوده ولی اگر شرح این قسمت را بدقت مطالعه کنند یقین حاصل خواهند کرد که گفته‌های مار کوبلو با اوضاع بغداد تطبیق نمی‌نماید .

از طرفی سیاح ونیسی به ساختمانها و عمارات بوداس یعنی محلی که هنری بول آنجا را بصره تصور کرده است اشاره‌ای ننموده و چنین مینویسد : «رودخانه بزرگی از وسط شهر میگذرد و بازرگانان هیجده روزه از بوداس به کیسی و از آنجا بدریای هند میروند . کیسی همان بندر واقع در کنار لنگه است که این ایام کیش خوانده میشود و عربها آنرا قیس مینامند » بدیهی است اگر مار کوبلو به خلیج فارس رفته بود چنین شرح مبهمی را که قطعاً یکی از تجار بین راه باو گفته است برشته تحریر نمیکشید . گذشته از اینکه بغداد تا موقع سقوط خود در جاده کاروان رواق نبود ، بلاشبه سیاحان ونیس حوالی تبریز بایران وارد شده و از سلطانیه بکاشان و یزد و از آنجا به کرمان و بعد بساحل دریای فارس رفته و بواسطه تلاطم دریا بالاخره از طریق خراسان بچین رهسپار شده‌اند و در مراجعت به هر مز رفته و از همان راه اولی روانه تبریز گردیده‌اند که در آنجا کوکلچین بزوجیت برادرزاده خود یعنی غازان خان پسر ازغون در آمده است . نکته دیگری که نظریه نگارنده را تائید میکند اینست که بول نیز گویا در اواخر از عقیده اول خود عدول کرده و در کتابی که بنام «نظریه احتمالی دایر به نقاط خط سیر مار کوبلو» تالیف نموده بغداد را جزو آن نقاط ذکر نکرده است .

مار کوبلو تبریز را کاملاً تعریف و توصیف کرده و بعد شرحی راجع بشهر سبا نوشته است . این سبا همان ساوه یا شبع است که گویند سه نفومجوسی از آنجا به ستایش منجی جدید المولود به بیت لحم رفتند و اشعیای نبی در کتاب خود راجع باین قضیه چنین نوشته است :

«جمیع اهل شبع خواهند آمد و طلا و بخور آورده و با تسبیح خداوند خیر خواهند داد» (۱) ساوه ناحیه کوچکی است در مغرب قم که کرسی نشین آن نیز بهمین نام

(۱) رجوع کنید به باب شصتم صحیفه اشعیای نبی آیه ششم . «م»

خوانده میشود و بلاشبه سیاحان ونیسی از همان راه عبور کرده‌اند که شاهراه بین سلطانیه و قم و کاشان بوده و سیاحان دیگر از قبیل ادریک (۱) نیز از همان جا عبور نموده‌اند .

مار کوبلو فصل نسبتاً مغشوشی راجع بایالات و ولایات ایران نوشته و مثلاً تبریز را جزو خاک ایران نمیداند و راجع به یزد چنین مینویسد : « یزد شهر آباد و معروفی است که منسوجات آن شهرت زیادی دارد و بازرگانان آن امتعه و کالاهای خود را برای فروش بنقاط دوردست میبرند » چون نگارنده شرح مبسوطی راجع باین شهر در یکی از فصول بعد مینویسد فعلاً دنباله گفتار مار کوبلو نکاشته میشود « از یزد با آن طرف جلگه وسیعی است که مسافر هفت روزه آنرا طی میکند. در این راه بنخلستانهای زیادی دیده میشود و سکنه آن نیز خوش سیما و خوش قیافه‌اند . الاغ و گورخر نیز در این راه زیاد است و مسافر پس از قطع هفت منزل راه به ناحیه مصفای کرمان میرسد . »

یزد به کرمان دو جاده دارد که مسافت هر یک در حدود ۲۲۰ میل است و من از هر دو راه سفر کرده‌ام . چون سیاح ونیسی بنخلستانهای بین راه اشاره کرده اینطور استنباط میشود که از جاده شمالی یعنی از راه بافق به کرمان رفته است . دلیل دیگر که از جاده جنوبی عبور نکرده این است که ارتفاع نقاط بین این راه هیچیک از چهار هزار پا کمتر نیست و معمولاً در حدود پنج هزار پا میباشد و نخل خرما در این ارتفاع ممکن نیست به ثمر بیاید و این ارتفاع نقاط واقع در جاده شمالی در حدود ۳۱۰۰ پا میباشد و از بافق با آن طرف نیز کویر بزرگی دیده میشود که محل و سکنای گورخر است و از این لحاظ چنین بنظر میرسد که سیاح ونیسی از همان راه بکرمان رفته است .

کرمان از ۱۲۷۱ میلادی تا چند سال بعد تحت حکمرانی ترکان خاتون دختر

(۱) ادریک از روحانیون عیسوی و از شهر بردن ایتالیا بود که در بین سنوات ۷۱۶ و ۷۱۸ هجری در عهد سلطان ابوسعیدخان برای تفتیش کلیساهای عیسوی بایران آمد و بعد به هندوچین رفت. فرایر ادریک سفرنامه‌ای نوشته که مسیو هانری کردیه آنرا در سال ۱۸۹۱ در پاریس بطبع رسانیده است.

رجوع کنید به جلد دوم تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور برون و ترجمه جناب آقای علی‌اعظم حکمت صفحه ۶۹ . «م»

براق حاجب بوده و مار کوپلو مینویسد حکمرانی این ناحیه موروثی نمیباشد در صورتیکه استان نامبرده تاسی سال متوالی در دست خاندان قراختائی بوده و اگر سیاح مذکور در مراجعت از چین از همین راه میگذشت از حکمرانی پادشاه خاتون دختر ترکان خاتون اطلاع حاصل میکرد. پادشاه خاتون زوجه کیخاتو است که برادرش سیورغتمش را خفه کرد و در نتیجه همسر او و خواهرش علیه وی قیام و سرانجام او را خفه کردند و در قبه سبز بغاگ سپردند. (۱)

مار کوپلو به فیروزه های کرمان و ضمناً به ناحیه «شباوک» نیز اشاراتی کرده است. اینجانب تا این اواخر از تنها معدن فیروزه ای که اطلاع داشتم همان معدن واقع در شمال پاریز بود ولی در سال ۱۹۰۰ معدنی در بیست و چهار میلی شهر بابک دیده شد که قطعاً همان محلی است که سیاح و نیس «شباوک» ضبط کرده است. این ایام از معدن فوق الذکر بهره برداری نمیشود.

چون سیاح نامبرده شرحی نیز راجع به تیغهای هندی کرمان مینویسد باید اضافه کرد که معدن آهن در کرمان و حوالی فراوان است ولی از هیچیک از آنها آهن استخراج نمیشود و فلز آلات کرمان نیز پس از اختراع تفنگ شهرت شایانی ندارد و مردم شهر هم بواسطه فقدان خصلت سلحشوری آنقدرها به تیغ و شمشیر و مهمیز و غیره علاقمند نیستند. مار کوپلو شرحی نیز در اطراف شاهین و کبوترهای شکاری نگاشته که معلوم میشود به صید و شکار علاقمند بوده است و دنباله آن باز چنین مینویسد «هفت منزل آنطرف کرمان کوه مرتفعی است که عبور از گذار آن در روز بطول میآید و در فصل زمستان عبور و مرور از کرمان تا پای گذار خالی از اشکال نخواهد بود. در دامنه گذار جلگه خیلی وسیعی است که شهر کامادی در ابتدای آن واقع شده. این شهر در زمان سابق فوق العاده معمور و آباد بوده ولی این ایام روبرایی نهاده و تاتارها چند مرتبه آنرا غارت کرده اند. هوای این جلگه خیلی گرم است و این ناحیه را «روبارل» مینامند»

(۱) برای اطلاع از کیفیت قضیه رجوع کنید به فصل پنجم (صفحه ۸۴) همین

تألیف. «م»

محمد ابراهیم در تاریخ سلاجقه مینویسد کمادین بمنزله دروازه جیرفت و معزن ذخایر شرق و غرب است و در آنجا ترك و هندو و مسافریں بر و بحر بایکدیگر ملاقات و معامله میکنند. این شهر را يك قرن قبل از مار کوبلو بهرامشاه (۱) سلجوقی در ۱۱۲۰ برای اولین مرتبه غارت و تاراج کرده است. چند سال بعد از این قضیه باز شهر در معرض چپاول و یغما قرار گرفت و بالاخره بدست غزها خراب و ویران گردید و همانقسم که سیاح ونیسی متذکر شده در زمان وی قابل اهمیت نبوده است

در سالهای ۱۸۹۴ و ۱۹۰۰ چند روز من در مقرر شهر جیرفت که کمادین نیز جزو آن بوده و شامل قطعه اراضی طرف راست هلیل رود است برای تحقیق و مطالعه توقف نمودم. خرابه های این محل ملیونها آجر کهنه دارد که هر يك هشت اینچ مربع میباشد و آثار و علامت خندق و ارك آن نیز بخوبی تشخیص داده میشود. ارك شهر چهار ضلعی و هر ضلع آن در حدود دو یست و هشتاد و شش ذرع بوده است. چنانچه در اراضی این حدود حفریاتی بعمل بیاید قطعاً نتایج خوبی بدست خواهد آمد. من در همین حوالی مقداری سکه دوره ساسانیان و سکه ادوار بعد خریداری نمودم. گویند شهر جیرفت در انرسیل ازین رفته و تصور میرود مقرون بحقیقت باشد. این نقطه رافعلا شهر دقیانوس میگویند و دقیانوس همان امپراطور روم است که افسانه اصحاب کهف باو نسبت داده میشود.

ژنرال هوتوم شیندلر در شماره سیزده روزنامه انجمن جغرافیائی همایونی شرحی در اطراف سیاحتیهای مار کوبلو در جنوب ایران، برشته تهریر کشیده که اینجانب بواسطه عبور از خط سیر سیاح مزبور کلیه مندرجات آن مقاله را تا ناید میکند.

پس از اینکه مقرر قدیمی کامادی معلوم شد بایستی جاده ای که بآن محل امتداد داشته مشخص شود. من در ۱۸۹۴ و ۱۹۰۰ مخصوصاً برای روشن شدن قضیه مسافرتی باین حوالی کردم و بالاخره معلوم شد که در «سریزن» جلگه «ساردو» منتهی به گدار مرتفعی میشود که ۹۲۰۰ پا ارتفاع آنست و از آنجا تا کامادی دو روز و یاسی و پنج میل

(۱) بهرامشاه دهمین امیر سلجوقی کرمان است که بعد از مجیی الدین طغرل شاه با ارسلانشاه و ترکانشاه اختلاف پیدا کرد. «م»

راه است و پس از کشف این موضوع ثابت میشود که ساردو نیز دارای يك سلسله سوابق مهم جغرافیائی است. از کرمان با نظر فاصله منازل بین راه، جوپار و بهرامگرد و گدار و راین است و از محل اخیر تا گدار سرریزن بیابانی است بطول چهل و پنج میل که چون شتر رو نیز میباشد باره مار کوپلو تطبیق میکند. بدیهی است که مار کوپلو تا کرمان را با قاطر طی طریق میکرد و هفته ای ۲۲۰ میل میرفته ولی از کرمان با نظر راباشتر رفته و هفته ای ۱۱۰ میل طی نموده و اگر با قاطر مسافرت میکرد بایستی از راه ماهان و حسین آباد و یاماها و حنکه عبور کرده باشد که اولی جاده تابستانی و دومی جاده زمستانی است ولی چون در بین هر دو راه مزبور گدار مرتفعی میباشد که سیاح ونیسی چیزی راجع بآن نوشته مسلم است که از آن دوراه عبور ننموده.

این ایام «ساردو» بیلاق ایلات و سکنه قراء اطراف است و خرابه های دهاتی که در ازمنه گذشته محل سکونت ایل گیلی بوده و در عصر حاضر چند خانوار زیاده تر از آنها باقی نمانده در حوالی آن دیده میشود.

گذشته از دلایل جغرافیائی سابق الذکر نگارنده دلایل تاریخی زیادی نیز دارد زیرا امرای سلجوقی معمولاً پنج ماه زمستان را در جیرفت میگذراندند و افضل کرمانی و محمد ابراهیم هردو در کتابهای خود نوشته اند که پادشاه از جانب بم بیمناک بود و بجای عبور از این راه از طریق بافت بکرمان مراجعت کرد (۱)

ناحیه جیرفت که در زمان مار کوپلو نیز بهمین اسم خوانده میشده محدود است از جنوب به رود بار یعنی همان محلی که سیاح ونیسی آنرا روارل نامیده است. توصیفات مار کوپلو برای وضع امروز جیرفت نیز راجع به خرما و پسته مصداق دارد ولی سبب این ایام در محل مذکور به نمر نمیاید. طایفه مهم ساکن این محل نیز همان ایل مهنی است که گاهگاه در فصول قبل بمناسبت بآن اشاره شده و شکار فراوان آن هم دراج است که فوق العاده خوشخوراک و ما کول میباشد.

دنباله سفر نامه سیاح ونیسی حاکی از تصادف با سارقین و فرار و التجای

(۱) مراد بهرامشاه سلجوقی است و برای اطلاع از تمام داستان رجوع کنید

به کتاب عقد العلی صفحه ۹ چاپ آقای عامری. «م»

مشارالیه با شش نفر از همراهان خود به کنوسلمی میباشد که یول آنرا با «قنات الشام» ادریسی منطبق میکند. این کلمه به «ساموس» دیودور سیکولوس نیز بی شباهت نمیباشد. خود مارکوپلو در این خصوص چنین مینویسد «در اینجا جلگه وسیعی است که عبور از آن پنج روز بطول میانجامد و بعد به گذار دیگری میرسید که راه آن خیلی خطرناک و پر از راهزن است و وقتی به دانه گذار رسیدید جلگه قشنگ دیگری نمودار میگردد که فورموز نامیده میشود. مسافر از این جلگه دو روزه طی طریق میکند و خرما و انواع و اقسام میوه فراوان دارد.

جویبارهای متعددی که در جلگه مزبور جاریست منظره دلگیری بآن بخشیده و در منتهی الیه آن شهر و بندر گاهی است که هر مزخوانده میشود.

در سال ۱۹۰۰ من اینراه را سه چهار روزه طی کردم. در دو منزلی کامسادی «کهنه پنجوز» واقع شده و یک منزل آن طرف خرابه های «فاریاب» است که سابق شهر بزرگی بوده و بموجب افسانه های محلی در اثر سیل روبرانی نهاده و یحتمل همان محلی است که همراهان و ملتزمین اسکندر «سلموس» ضبط کرده اند. یک منزل آن طرف محل مزبور، ناحیه «کلاشکرده» است که ادریسی نیز بآن اشاره کرده و از آنجا جاده بطرف «رودخانه دزدی» امتداد دارد و مسافریس از عبور از چند دره و ماهور به جلگه مسطحی میرسد. این جلگه همان دشتی است که ملاحان نآرخ در یاسالار اسکندر نیز آنرا توصیف و نام آنرا فورموز ضبط کرده و همه قسم میوه ای غیر از زیتون در آن مشاهده نموده اند. در عصر حاضر نیز «میناب» مهمترین نخلستانهای ایران است و موخ و انبه و سایر میوه جات گرمسیری در آن فراوان میباشد ولی حرارت آن فوق العاده و حتی در ماه فوریه برای اروپائیها طاقت فرسا و غیر قابل تحمل است و اگر کسی در تابستان یک روز در بندر عباس و یامیناب توقف نماید از زندگانی خود بلاشبهه بیزار خواهد شد.

در اینجا مشاهده عدم لیاقت ملاحان و تلاطم دریا، مسافرین و نیسی را مجبور کرد که بکرمان مراجعت و از طریق خراسان به چین عزیمت نمایند و در مراجعت از ترس دزدان بین راه از جاده غربی بکرمان بروند. مارکوپلو راجع باوضاع آنرا چنین مینویسد «در راه هر مز بکرمان جلگه های قشنگی است که چشمه آب گرم و

كبك و خرما و میوه جات فراوانی دارد ولی نان گندم آنجا بواسطه تلخی آب محل بقدری بد مزه است که جز برای اشخاص بومی برای دیگران غیر ماکول میباشد .

شرح بالا ممکن است راجع به جاده زمستانی باشد که از سیرجان میگذرد و مخصوصاً در زیر دست کوه گنو که بیلاق بندرعباس است چشمه گوگرد بزرگی دیده میشود که قطر دهنه آن چهار پامی باشد و نهری تشکیل میدهد که سی ذرع عرض آنست. حرارت چشمه مزبور به ۱۱۳ درجه میرسد و آب آن برای بهبود بعضی امراض فوق العاده مفید و مؤثر است. کلنل یول حدس میزند که تلخی نان بواسطه اختلاط آرد با بلوط بوده ولی این ایام جنگل بلوط در این نقطه ایران دیده نمیشود و ممکن است اختلاط گرگاس باعث تلخی نان بوده است. ژنرال شیندلر معتقد است که مارکوپلواز راه «ارزو» و «بافت» که در آنرا نیز چشمه های آب گرم فراوان است بکرمان مراجعت نموده ولی چون احتمال قوی میرود که سیاحان ونیسی در واسط زمستان بکرمان برگشته اند لذا عبور از آن راه مستبعد بلکه محال و ممتنع بنظر میآید.

مشکل ترین قسمت مسافرت سیاحان ونیسی در ایران از کرمان با نظر ف است که مارکوپلو آنرا چنین توصیف میکند: «راه کرمان بخراسان خیلی خسته کننده و ملال آور است و تا سه روز آب و ذیر وحی دیده نمیشود. بعد از سه روز به نقطه ای میرسید که نهر آبی از زیر زمین جریان دارد و بعد تا چهار روز باز آب پیدا نمیشود و تنها تفاوتی که با بیابان اولی دارد این است که گورخر در این راه زیاد دیده میشود و منتهی الیه بیابان مزبور شهر «کوهبنان» است که آخرین نقطه خاک کرمان میباشد. کوهبنان شهر بزرگی است که اهالی آن مسلمانند و آهن و فولاد و توتیا فراوان دارد و از صنایع اختصاصی این محل آئینه های بزرگی است که در بازار شهر بفروش میرسد»

الپ ارسلان یکی از امرای سلجوقی را گویند که از راه کوهبنان بخراسان رفته و این خود دلیل آنست که شاهراه کرمان بخراسان از همان طریق کوهبنان امتداد داشته است. در کتب تاریخی نوشته شده است که قشون او بین راه کوهبنان و طبرستان از تشنگی نزدیک بهلاکت رسیدند. يك قرن بعد از این قضیه نیز ملک دینار از طریق کوهبنان کرمان را

تسخیر کرد و این راه بمراتب بهتر از راه تون و دهوك و نای بنداست که من در ۱۸۹۱ به کشف آن موفق گردیده‌ام.

مار کوبلور در دنباله سفر نامه خود چنین مینویسد : «از شهر کوهبنان که خارج میشوید به بیابانی میرسید که هشت روز راه است و هیچ میوه و درخت ندارد و آب هم بندرت در آنجا پیدا میشود و اگر هم پیدا شود خیلی تلخ و بدطعم است. این بیابان به خاك تونو کین (تون و قاین) منتهی میشود.»

کوهبنان تا طبس ۱۵۰ میل مسافت دارد و این ناحیه را امروز تون و طبس میگویند و قاین از آن مجزا گردیده است. در اینجا دیگر از سیاحان ونیسی که به شهر بلخ یا ام‌البلاد رفته‌اند سخنی بمیان نیاورده و اشخاص علاقمند را به قرائت کتب و تألیفات دیگر توصیه مینمائیم.

فصل بیست و چهارم

حادثه رودخانه رایج

اواخر نوامبر ۱۸۹۷ يك هفته قبل از ورود نكارنده بوشهر ، خبر قتل مستر گریوز رئیس سیم جاسك و گوادر در کنار رودخانه رایج ، منتشر گردید . این حادثه حاکی از این است که یکنفر انگلیسی وقتی در نقاط دور دست مثل مکران فقط با چند نفر مستخدم جیون بسر هیبرد در معرض چه خطراتی میباشد از طرفی توسعه نفوذ انگلیسها نیز در این چند سال اخیر از این قضیه بخوبی معلوم میشود زیرا از آغاز احداث سیم تلگراف که اینك در حدود سی سال از آن تاریخ میگذرد این واقعه غیر منتظره اولین حادثه ناگواری بود که اتفاق افتاد و تا این تاریخ چنین پیش آمدی سابقه نداشت اینگونه حوادث بطور کلی معلول پاره ای علل محلی است زیرا طوایف وحشی که بهواقب وخیم اعمال سیئه خود متوجه نیستند و فکر مجازات بمخیله آنها خطوط نمیکنند قهراً بارتکاب چنین اعمال ناشایسته ای مبادرت مینمایند . حادثه فوق الذکر مکران دو علت خیلی جزئی داشت که اولی قتل ناصر الدین شاه واقع در ماه می ۱۸۹۶ بود

که از آن تاریخ یعنی از زمان جلوس مظفرالدین شاه قشون از طرف دولت به بلوچستان اعزام نگردیده بود و در نتیجه سردار حسینخان از موضوع سوءاستفاده نموده و به بلوچها گفته بود که از این پس پادشاهی بهاریکه سلطنت جلوس نخواهد کرد .

علت دوم پیشرفت قوای سلطان عثمانی در خاک یونان بود که هلهله و غوغای غربی بین مسلمین تمام دنیا ایجاد کرده بود . بدیهی است یونان در نظر اروپائیها که هر روز با مطبوعات و جراید سروکار دارند و مخصوصاً آنهائی که بآنکشور مسافرت کرده اند آنقدرها اهمیت ندارد ولی در نظر مشرق زمینیها موطن اسکندر کبیر است و غلبه سلطان عثمانی بر وطن آن فاتح عالمگیر واجد اهمیت شایانی است که عامه مخصوصاً طبقه روحانیون استفادههای تبلیغاتی زیادی از آن میکنند .

در اینجا بيمورد نیست که از اقدامات مامورین نمایندگی بوشهر که از طرف سفارتخانه طهران نیز تقویت میشد سپاسگذاری و تقدیر شود زیرا در اثر اقدامات مجدانه ایشان چند روز بعد از قتل مستر گریوز ، احمد خان دریابیکگی (۱) با شصت نفر نظامی ماموریت یافت که با کشتی پرسپلیس از بوشهر برای سرکوبی متهردین مکران حرکت نمایند منتهی از طرف نمایندگی بوشهر مامور شدم که بانا « پیچن »

(۱) میرزا احمد خان دریا بیگی تحصیلات خود را در دارالفنون تهران بیابان رسانیده و در زبان فارسی مسلط بوده است دریابیکگی از سال ۱۳۱۰ قمری تا کمی بعد از جنگ بین الملل اول (۱۳۲۷) متناوباً حکمران بنادر جنوب بونده و در سال ۱۳۳۹ در خرمشهر (محرره) از جهان رفته است . از آثار نیک نامبرده «مدرسه سعادت» بوشهر است که در سال ۱۳۱۷ تاسیس کرده . عمارت «امیریه» محل فعلی فرمانداری بوشهر و همچنین عمارت «دریا بیگی» واقع در خارج شهر که در زمان جنگ بین الملل اول قنصلخانه دولت تزار روسیه بود از بناهای اومیباشد . از آثار بسیار نکو هیده او ترجمه کتاب «دو کامران» است که از بدترین کتابهایی است که تاکنون بفارسی ترجمه شده ، (رجوع شود به صفحه ۴۷ کتاب «دلیران تنگستانی» و صفحه ۲۴ جلد اول «فارس و جنگ بین الملل» تالیف آقای رکن زاده آدمیت) برای اطلاع از فعالیتهای دریابیکگی در گبر و دار جنگ اول جهانی و مخالفتهای او با آزادیخواهان بوشهر و تنگستانی که علیه مهاجمین بیگانه قیام کرده بودند رجوع کنید به سرگذشت «واسموس بالارنس آلمانی» بقلم کربستوفر سایکس ترجمه راقم این سطور . (۴)

به محل وقوع حادثه بروم و برای کشف مجرم حقیقی و محاکمه مرتکب با مامورین ایرانی مساعدت و بطور کلی در جریانات نظارت نمایم .

اینجانب اولین مرتبه ای بود که با کشتی توپ انداز حرکت میکردم و پس از ورود به جاسک تلگرافی از بوشهر کسب تکلیف نمودم و با عبدالعزیز نامی که بعنوان رهنما همراه من بود بطرف مصب رودخانه رایج حرکت کرده سه میلی قریه کوچکی موسوم به کلک لنگر انداختیم .

کشتیهای «پاتریک ستورت» و «پرسپلیس» در همین حوالی لنگر انداخته بودند و معلوم شد مستر افینج رئیس کل تلگراف و مستر سبلی رئیس سیم خلیج و چند نفر دیگر از دوستان و آشنایان نیز با کشتی اولی آمده اند. در بایبگی به خیال اینکه قتل مستر گریوز در حوالی ساحل اتفاق افتاده ، پوش و بعضی لوازمات دیگر هم ریاورده بود در حالی که حادثه مزبور در یازده میلی آنطرف ساحل بوقوع پیوسته بود . مسافری کشتی ما که مرکب از چهار نفر افسر و بیست و شش نفر نظامی و چند نفر مستخدم بودند ساعت چهار بعد از ظهر بساحل رفتند و اثاثیه مانیز که عبارت از اسلحه و مشکهای آب شیرین و پتو و سایر لوازمات بود به نیم میلی محلی که در آنجا دو دستگاہ چادر افراشته گردیده بود انتقال داده شد . روز بعد ، پس از چهار ساعت راه ، به قتلگاہ مستر گریوز رسیده حوالی رودخانه ، محل مناسبی را برای نصب چادر در نظر گرفتیم . در مقابل محل مزبور بستر وسیع رودخانه در نظر پدیدار بود و برای تیراندازی مناسب بنظر میرسید ولی نقاط دیگر از گز و گون مستور بود . پس از مشاوره با همکاران اعزامی قرار شد اینجانب و مستر موبری از در بایبگی ملاقات بعمل آوریم زیرا اقدامات مشارالیه در دستگیری مجرمین و سر کوبی متمر دین تاثیر فوق العاده ای داشت . در بایبگی مرد سیاه چرده ایستکه در حدود پنجاه سال از عمر وی میگذرد و در عین اینکه لاف و گزاف زیاد میزند خیلی متواضع و مؤدب است .

در بایبگی یک عده چهل نفری از کروانیها را طرف راست رودخانه ملاقات کرد و موضوع قتل را با آنها در میان گذاشت ولی آنها در بادی امر قضیه را خیلی جزئی و بی اهمیت تلقی و سپس اذعان نمودند که حادثه مهمی بوده و متعهد شدند که قاتلین

حقیقی را دستگیر و تسلیم نمایند و او نیز تا غروب روز سوم بآنها مهلت داد . روز سوم قرار شد که اگر آثاری از تسلیم مرتکبین مشاهده نشود به مرکز آبادی رفته سکنه آنجا را به خرابی منازل و نخلستانهای محل تهدید نماید . ولی قبلاً لازم بود بدانیم مردم اینجا چه قسم اسلحه‌های دردست دارند و چند نفر مسلح میباشند و ضمناً در اطراف نفاق و یابرعکس اتفاق و بعباره آخری روابط خصوصی آنها بایکدیگر تحقیقات کافی بعمل بیاید و بس از بازجویی‌های لازم معلوم شد که معدودی از سکنه محل تفنگ تهر دارند و لدی‌الاقضا تاهشتم نفر مرد جنگی ممکن است فراهم نمایند و عده آنها از سه تیرموسوم به‌شاه زهی و حصادزهی و هوتوک زهی تشکیل گردیده است . مرتکبین حادثه از تیره شاهزهی بودند و چون سردهسته آنها نیز در قضیه ذی‌مدخل بود اظهار داشت که دستگیری مجرم حقیقی خالی از اشکال نخواهد بود . در اطراف چگونگی قتل تحقیقات لازم بعمل آمد و معلوم شد که يك عده شانزده نفری نیمه شب به چادر مستر گریوز حمله کرده و مشارالیه را قبل از اینکه بتواند از خود دفاع کند مجروح و هلاک ساخته‌اند . سردهسته قبیله حصادزهی که «میر دوست» نام داشت و قبیله وی آنقدرها در حادثه دخیل نبودند اطلاعات لازم را در دسترس ما گذاشت . سردهسته هوتوک زهی‌ها که در حادثه بطور کلی دخالتی نداشتند پیر مرد ریش سفید هشتادساله‌ای بود که «پیرداد» نام داشت و چند روز بعد نیز از رئیس نمایندگی بوشهر ملاقات بعمل آورد .

سی نفر تنگستانی مسلح نیز با عده اعزامی همراه بود . ترس اهالی بوشهر زیادتر از این طایفه است و بنابراین گفته مامورین و اهالی مقیم بندر مزبور ، این طایفه اگر از ترس رزم‌ناوهای بریطانیا نبود بوشهر را تاراج و یغما میکردند . يك عراده توپ صحرائی که فوق‌العاده بلوچها را بوحشت میانداخت تحت اختیار ما بود و رویهمرفته عده ما بیک صد نفر بالغ میشد که معدودی از آنها نیز قمه و قداره داشتند . دو روز بعد از ورود ، مستر «وود» عضو بانك شاهنشاهی نیز ما ملحق گردید و نیمه شب هیجده شتر خود را بار کرده عازم حرکت شدید . دریابگی اظهار داشت فرد فرد بلوچها از اوضاع گروان اظهار بیخبری میکنند . متأسفانه از نقشه‌های ما نیز خصوصیات لازم بدست نیامد و

علاوه بر این از قراین ثابت شد که اطلاعات روز قبل نیز آنقدرها مقرون به حقیقت نمیباشد. «میر عیسی» نامی از سرکردگان بلوچ که روز پیش از اینجانب ملاقات کرده بود باشاره دریاییگی مجبور شد که بعنوان راهنما با ما همراه باشد ولی مشارالیه به معاذیر مضحکی متعذر میشد و از آمدن با ما امتناع میورزید و گاهی از اوضاع راههای این حدود اظهار بیاطلاعی مینمود و بار دیگر سوگند یاد میکرد که خانواده و بچه هایم مریض و بستری میباشند و در نتیجه افکارم متشتت و پیریشان است و خلاصه مصمم بود از مهر که بگریزد ولی وقتی دید که چند نفر مخصوصاً سلطان سفیر و مراقب اعمال او هستند ناگزیر تن بقضا داد و از اجرای تصمیم خود انصراف حاصل کرد.

از رودخانه رایج عبور و بسمت شمال غربی این ناحیه حرکت نمودیم ولی پس از طی يك منزل راه چون معلوم شد عیسی تعمداً ما را از بیراهه میبرد او را تهدید و از عواقب وخیم این سوء نیت بر حذر نمودیم. او هم عذرهای گوناگونی آورد و ضمناً تاریکی را بهانه کرد و بعد ما را به جاه مستقیم انداخت.

حوالی طلوع آفتاب در حدود نیمساعت دریکی از نقاط بین راه توقف نموده سپس بطرف رشته جبالی که هفتصد پا ارتفاع داشت رهسپار شدیم. اینجا کاسه صبر عیسی لبریز شد و اظهار داشت من دیگر نمیتوانم باشما بیایم و باشش نفر از دستیارانش قدارمهای خود را کشیدند و میخواستند نگارنده و دریاییگی را بقتل برسانند ولی چون متوجه شدند که این تظاهرات نتیجه ای نخواهد داشت نقشه دیگری بکار بردند و سوگند یاد کردند که هر گاه شما با ما نیاید ما شخصاً با کروانها تماس خواهیم گرفت و آنها را به تسلیم مجرمین واقعی وادار خواهیم ساخت. بدیهی است مانیز چون مایل بخونریزی نبودیم فرمان ایست داده عیسی را باتفاق شیخ لنکی که دریاییگی از جاساک همراه آورده بود برای انجام این مأموریت گسیل داشتیم. افراد عده اعزامی دو ساعت تمام زیر آفتاب سوزان در انتظار شیخ عیسی توقف نمودند و بالاخره چنانکه پیش بینی میکردیم شیخ شل تنها مراجعت کرد و گفت کروانها حاضرند مجرمین را دستگیر و تسلیم نمایند مشروط بر اینکه مابدهات آنها نرویم و بسمت رود رایج مراجعت کنیم. این اظهارات مؤثر واقع نگردید و پیشروی ما ادامه یافت و ضمناً چون به منزل و ماوای

کروانها نزدیک میشدیم اصول احتیاط را از هر حیث مراعات میکردیم .
 حوالی ظهر به قریه بزرگی نزدیک شدیم و تنگستانها که در حدود یک ربع میل
 جلوتر رفته بودند روی آخرین پشته بین راه موضع گرفتند و تصور میکردند که اهالی
 ده در خانه‌های خود مخفی گردیده در صدند غفلتاً به آنها حمله کنند ولی چون مدتی
 طول کشید و جنبنده‌ای بغیر از مرغ و خروس و بز و بره دیده نشد به آبدی حمله کردند
 و خانه‌ها را بباد غارت گرفتند . لازم است تذکر داده شود که در ظرف همان دو ساعتی
 که ما زیر آفتاب سوزان به فریب عیسی تأمل کرده بودیم اهالی ده اسباب و اثاثیه قیمتی
 خود را برداشته و فرار کرده بودند . قریه مزبور «کارقند» نامیده میشد و محل سکونت
 قبیله حصادزهی‌ها بود . من بکلیه همراهان گوشزد کردم که هر کس از اشیاء و اثاثیه
 مسترگریوز مقتول چیزی پیدا کند پاداش خوبی با داده خواهد شد و چند نفر پس از
 اندکی تفحص یادداشت جیبی فقید مزبور و چند فقره اشیاء جزئی دیگر او را پیدا
 کردند و بنسکارنده تسلیم نمودند .

هنگامیکه نظامیان هندی به دسته اولی هیئت اعزامی ملحق گردیدند موضوع
 آب اهمیت پیدا کرد و با وجود آنکه جماعتی از هر طرف مأمور تهیه آب شدند دو ساعت
 تمام طول کشید تا چاه آبی را که سی یا عمق آن بود ، حوالی ده پیدا کنند . منظره تقسیم
 غارتی‌ها از طرف دریاییگی خیلی تماشائی و دیدنی بود و به عده ما نیز دو رأس گوسفند
 سهم رسید . کروانها از پناهگاه خود چند تیر به محل اقامت ما شلیک کردند و پس از
 آنکه صدای توپ و غرش رعد آسای آنرا شنیدند تیر انداز را موقوف کردند و ما نیز
 احتیاطاً محل توقف خود را تغییر دادیم .

پس از سه روز تنگستانها را به تعقیب بلوچها مأمور نموده از دور مجادله آنها
 را با دور بین تماشا میکردیم . طولی نکشید که بلوچها یارای مقاومت نیاوردند و مثل
 موش و خر گوش از اطراف رو بفرار نهادند . روز بعد از شکست و فرار بلوچها ، یادداشتی
 مبنی بر ورود رئیس نمایندگان بریطانیا به رایج رسید و اینجانب برای ملاقات معظم‌الیه
 مراجعت نمودم . رئیس قبیله هتوک زهی نیز از رئیس نمایندگی ملاقات بعمل آورد و
 چون قبیله وی مطلقاً در قضیه قتل دخالتی نداشتند مرخص شد . عجب این است که

عیسی یعنی همان مرد شیاد و مزور نیز در اینجا باتفاق مشارالیه حضور بهم رسانیده بود و تا اینجا نب خواستم از او شروع به پرس و سؤال کنم اظهار داشت اجازه بدهید نماز بخوانم و پس از ادای فریضه از نظر ناپدید شد.

شب عید میلاد مسیح از طرف رئیس نمایندگی اتمام انگلیسهای که در اینجا مأمور بودند دعوت بعمل آمد و ضیافت مفصلی داده شد. نظر بر اینکه تدریجاً موضوع دستگیری اشرار حقیقی بطول انجامید در یابیکی به کروانیها پیغام کرد که اگر باز هم از تسلیم مجرمین خودداری نمایند کلیه نخلستانهای کارقند را آتش خواهم زد. پیغام مزبور اهالی را بوحشت انداخت و هر اسله‌ای از سعید خان حاکم «که» رسید مبنی بر اینکه از حریق نخیلات محل صرف نظر شود و او تعهد خواهد کرد که مجرمین را دستگیر و تسلیم نماید. مانیز برای اینکه کار مهمتر دیگری داشتیم و از طرفی رزم ناوهای که حوالی گلاک لنگر انداخته بودند بلا استفاده و عاقل و باطل نماند و از آن گذشته دستگیری مجرمین از وظایف مختصه مامورین ایران بود و ماقط برای حصول نتیجه معطل مانده بودیم لذا فقط عده معدودی را برای پاسبانی و حفاظت مسیو کمبل در رایج مستقر ساخته مابقی از آنجا حرکت نمودیم.

فصل بیست و پنجم

جزیرهٔ هرمز و بنادر خلیج

از مکران بانا ولیبونک روانه هرمز شدم و قبل از اینکه گزارش ورود خود را بآنجا بنویسم لازم است مختصراً شرحی در اطراف تاریخ جزیره مزبور که در قرون وسطی یکی از بازارهای معروف دنیا بشمار میرفت و تا یک قرن بعد از مسافرت واسکو-دگاما (۱) به دماغه امید، موقعیت خود را حفظ نمود نوشته شود.

مقر هرمز در ازمنه ساله واقع در قطعه زمین کنار رودخانه‌ای بود که فعلاً به میناب موسوم است و بقراریکه در یکی از فصول گذشته اشاره شد نآرخ دریا سالار اسکندر از همین بندر برای تقدیم گزارشهای خود بآن فاتح عالمگیر، بخشکی رفته

(۱) واسکودگاما دریا نورد معروف پرتغال است که ذر ۱۴۶۹ متولد شده و در ۱۵۲۴ میلادی در گذشت. واسکودگاما در ۱۴۸۹ میلادی از دماغهٔ امید راهی از طرف دریا به هند کشف کرد که در تاریخ عالم اهمیت زیادی دارد و اعتبارات بسیاری برای پرتغال تحصیل نمود و سلاطین آن کشور بعداً خود را خداوند فتح و کشتی رانی و تجارت هندوستان و حبشه و عربستان و ایران « مینامیدند و پاپ هم این لقب را برای آنها تصویب کرد.

است. بعد از ظهور اسلام و استیلای اعراب در ایران، جماعتی از زرتشتیان از همین بندر بهندوستان مهاجرت کردند و بتدریج تعداد آنها در کشور مزبور رو به فزونی نهاد. طبق مندرجات کتابی که بقلم یکی از پارسیان معروف هند نگاشته شده مهاجرین زرتشتی در بادی امر بولایت قهستان واقع در مشرق ایران میروند و بعد از تقریباً یک قرن به هرمز کوچ میکنند و پس از پانزده سال توقف از آنجا روانه هندوستان میشوند. در اواخر قرن سیزدهم مارکوپولو دو مرتبه به هرمز رفته و اندکی بعد شهر جدیدی بهمان اسم هرمز در این جزیره احداث گردیده است.

شهر جدید الاحداث هرمز تا دو قرن تمام از نقاط مشهور مشرق زمین بوده و سیاحان آن عصر خصوصیات آنرا بطور تفصیل در کتب خود ذکر کرده اند و از آن جمله ادربک است که مینویسد: «هرمز شهریست محاط به دریا و از بلاد معروف و توسعه تجارت آن در همه جا ضرب المثل است». عبدالرزاق نیز مینویسد «هرمز که جرون نیز خوانده میشود بندریست که در وسط دریا واقع شده و در روی کره تالی ندارد. در این شهر اهالی تمام ممالک دنیا برای مبادله امتعه خود ایاب و ذهاب دارند و هر کالائی که خواسته باشند بسهولت بدست میآورند.»

پس از اینکه البو کرک (۱) به هرمز میرود بموقعیت حساس جغرافیائی و سوق الجیشی این منطقه پی میبرد پرتقالیها زمام کلیه امور آنجا را در دست گرفته تجارت هر کالائی را بخود انحصار میدهند. چون پرتقالیها در اثر نفوذ روزافزون خود نسبت باشخاص متفرقه بنای تعدی و اجحاف رامیگذارند، شاه عباس کبیر که مایل نبوده است گروهی از یبگانگان از کشور شاهنشاهی سوء استفاده نمایند بانگلیسها که در آن تاریخ به شاهراه ترقی و تعالی افتاده بودند معاهده ای مینبندد و در سال ۱۶۶۲

(۱) الفونسود و البو کرک در ۱۵۰۶ میلادی از لیسبون پایتخت پرتغال با چهارده کشتی بمشرق رفت و نایب السلطنه متصرفات آندوات در هند بود. البو کرک در هر نقطه ای که تجارتخانه ای احداث مینمود قلمه محکمی نیز در مجاورت آن بنامیکرد. برای اطلاع از عملیات وی در خلیج و فتح هرمز رجوع شود به بخش هفتم از کتاب خلیج فارس تألیف سرانلدویلسن انگلیسی ترجمه آقای محمد سعیدی. (م)

يك عده از قوای مختلط و مؤتلف ایرانی و انگلیسی هر مرزا از برتقاليها منتزع مينمايند. از اين تاريخ ببعده خرابيهاي شهر مزبور ترميم نميشود و در عوض بندر عباس معبر سياحان و سوداگران دنيا قرار ميگيرد.

در ماورای مقر قدیمی شهر هر مز فعلا قریه محقریست که دوست نفر نفوس دارد و اهالی آن به ماهیگیری و یحتمل به قاچاقچیکری اشتغال دارند. در اینجا خرابه های نمازخانه حضرت لوقا که دیوارهای پوسیده آن هنوز پابرجاست دیده میشود. بنای مزبور بعقیده نگارنده هیچگاه از ساختمانهای مجلل بشمار نمیرفته است ولی در عین حال دیوارهای آن از اوضاع گذشته و واقعات ادوار پیش حکایت میکند.

از هر مز به قشم عزیمت نمودیم و چون هوا طوفانی و دریا منقلب بود حوالی ساحل یعنی در بین قشم و هنگام لنگر انداختیم. قدیمترین ذکری که از قشم در کتب تاریخ بعمل آمده در تألیفات اریان است که چنین مینویسد: «در قشم تآك و نخل و حبوبات فراوان است و طول آن در حدود هشتصد ستاد (هر ستاد بالغ بر یکصد میل است) میباشد. گویند مقبره «اربتریا» اولین پادشاه این ناحیه هنوز در این جزیره مطاف اهالی است و پیادگاری در دریای مجاور اتره نامیده میشود.» استرا ابو معتقد است که مقبره اربتریا در بحرین بوده است.

اولین مرتبه ای که انگلیسها به قشم رفته اند همان موقع لشکر کشی به هر مز و تصرف قلعه جزیره سابق الذکر بوده است. توپچیهای انگلیسی در این جنگ رشادت فوق العاده بخرج میدهند و بیک شلیک توپ قلعه را خراب میکنند ولی ضمناً یکی از قهرمانان و افسران رشید بریطانیا نیز در این حادثه کشته میشود که شرح آن در یکی از داستانهای تاریخی چنین نوشته شده:

«مستربفین با آلات و ادوات زمین پیمائی خود بساحل رفت تا ارتفاع دیوارهای قلعه را تعیین کنند که غفلتاً تیری به شکم او اصابت کرد و فوراً بهلاکت رسید.» در زاویه شمال غربی قشم محلی است موسوم به «باسعیدو» که تا بیست سال قبل عده قلیلی از قوای انگلیس برای سرکوبی دزدان دریائی و حفظ آرامش خلیج در آن جا مستقر بودند و بعد چون آب و هوای محل و حرارت فوق العاده آنجا بنظامیان

انگلیس ساخت عده مزبور به جاسک نقل مکان نمودند. «ماور» شاعر انگلیسی بقسمی دریکی از قصاید خود از نخلستانهای قشم توصیف میکند که قرائت منظومه مزبور بعضی از قارئین بی اطلاع را به هوس مسافرت بآن جزیره میاندازد در حالی که در روی کره فقط آب و هوای یکی دو نقطه دیگر از حیث بدی با آب و هوای قشم قابل مقایسه است و این موضوع را تا کسی شخصا به محل مزبور نرود بخوبی احساس نخواهد کرد. در زمستان ۱۸۹۶ زلزله شدیدی در این جزیره بوقوع پیوست که در حدود ۱۲۰ نفر از اهالی را هلاک و کم و بیش کلیه خانهها را خراب و ویران کرد.

«هنگام» نیز یکی از جزایر خلیج است که سوابق تاریخی زیادی دارد و اگر چه فعلا معدودی مردم از همه جا بیخبر در آنجا سکونت دارند ولی سابقا نفوس آن زیاد بوده و هنوز آثار خرابه‌های مقر شهر قدیم مشاهده میشود.

از بندرعباس پس از خرید مقداری نارنج و پرتقال و دریافت پاکات پستی بعزم مسقط حرکت نمودیم. در مسقط غوغای غریبی برپا بود زیرا در اول ژانویه ۱۸۹۸ سلطان مسقط که از مدتها باینطرف در اعیاد رسمی دستور شلیک توپ بافتخار امپراطریس انگلستان صادر مینمود این مرتبه بافتخار کلیه ملل مسیحی اینکار را انجام داده بود. رئیس نمایندگی بوشهر در همان روز به مسقط ورود کرد و اهمیت موضوع را به سلطان تذکر داد و مشارالیه روز سوم سال جدید مجددا دستور شلیک توپ فقط بنام ملکه انگلستان صادر کرد و بیست و چهار ساعت نیز بیرق بریطانیا را بر فراز قصر خود باهتر از در آورد.

یکی در روز بعد از ورود، به «مطرح» که بندر تجارتی مسقط و آب و هوای آن نیز از محل اخیر خنک تر است عزیمت نمودیم. آب و هوای خلیج حتی در اواسط زمستان انسان را سست و پکر میکند. در هشتم ژانویه یکی دیگر از ناوهای انگلیسی که یکصد نفر تنگستانی را به کمک دریایی میبرد از اینراه عبور نمود. رئیس این عده چهارده سال در زندان بسر برده و اینک برای قیادت قبیله خود در این حادثه آزاد شده بود.

از مسقط نگارنده با کشتی لارنس به جاسک و از آنجا به کلک رفته در رایج

پیاده شدم. در اینجا شنیده شد که عده‌ای از بلوچ‌ها در بلوچستان انگلیس و در مشرق چاه بهار سیم‌های تلگراف را تا چندین میل قطع کرده‌اند و چون مسلم بود که هر گاه این خبر در بلوچستان شایع شود عکس‌العمل ناگواری خواهد داشت لذا بوسایل مقتضی از شیوع آن جلوگیری بعمل آمد. در بایبکی نیز چون اجازه نداشت جداً با مکرانی‌ها داخل زد و خورد شود تا عزیمت مجدد ما بدستگیری قاتلین موفق نشده بود.

اینجانب پس از دوسه روز توقف و کسب اطلاعات لازم مجدداً به مسقط حرکت نمودم و در آنجا باتفاق کلنل میدرئیس نمایندگی بوشهر که عازم چاه بهار بود بعنوان تودیع از سلطان مسقط ملاقات بعمل آوردم. قصر سلطان عبارت از ساختمان سه طبقه ایستکه از اینبه پرتقالیها میباشد. در موقع ورود ما بقصر، سلطان مسقط تساه مدخل عمارت از ما استقبال کرد و خیر مقدم گفت. اطاق پذیرائی از قالی و قالیچه مفروش و میز مدوری وسط آن بود. يك عدد ساعت دیواری نیز بدیوار نصب کرده بودند که از سیستم قدیم بود و کار نمی‌کرد. لباس نظامی نگارنده بقدری مورد توجه سلطان واقع شده بود که چشم از آن بر نمیداشت و ضمناً سؤال کرد چند نفر از افسران ملکه انگلستان چنین لباسی دارند و وقتی شنید که صدها نفر باین لباس ملبس میباشند استعجاب نمود و گفت چه امپراطریس خوشبختی است!! در موقع خروج باینجانب مخصوصاً سفارش کرد که هر موقع از مسقط عبور میکنم حتماً بدیدار او بروم.

نگارنده از سال ۱۸۹۳ باینطرف دیگر به چاه بهار نرفته بودم و از مسقط باتفاق کلنل میداناو «پاتریک ستیورت» وعده زیادی نظامی هندی عازم چاه بهار شدم. چون اینجانب، بنادر واقع در مشرق گوادر را ندیده بودم بسا کرجی بسمت گوادر رفتم. قضایای این ناحیه تا اندازه‌ای اهمیت پیدا کرده بود و ما مورین انگلیسی مقیم وادی کج و رئیس آنها اوداس هندی معروف به ناظم مورد حمله مهربان واقع شده بودند. مهربان که از سر کردگان محل بود ناظم را دستگیر و سوگند یاد مینماید که مشارالیه را هلاک و باصطلاح خودش بدرک نازل کند ولی بالاخره او را بشرط اینکه نیروی بریطانیا قلعه تربت را تخلیه کنند مستخلص میسازد. ناظم پس از استخلاص به قلعه عبدالکریم

عموزاده مهربان پناهنده میشود و او از مشارالیه نگاهداری میکند .

در این گیرودار یکمده از زمین پیمایان و مهندسین تلگراف که در نقاط مختلف بلوچستان انگلیس مامور و مشغول انجام وظیفه بودند مورد حمله بلوچها واقع میشوند و اثنایه و چادرهای کاپتین برن که مریض و بستری و برای استراحت بدامنه کوهسارهای اطراف محل ماموریت خود رفته بود به غارت و تاراج میرود . برن بیچاره باحال کسالت بیست و پنج میل راه را پیاده طی میکند و بعد با شتر به «ارماره» میرود و از آنجا چگونگی را به کراچی اطلاع میدهد . خلاصه اوضاع داخلی گوادر مغشوش و درهم و برهم بود و طایفه معروف به «رند» نیز در اغتشاش شرکت کرده و غوغای غریبی برپا ساخته بودند . متصدی پست که زرتشتی بود و معرمانه باینجانب اظهار داشت که هر شب انتظار دارد سر او را از بدن جدا نمایند .

من برای تشفی خاطر رعایای محل گفتم که عدهای نظامی برای استقرار نظم قریباً وارد خواهند شد و بعد آبا کرچی به پسنی عزیمت نمودم . یکمده از طرفداران مهربان قریه مزبور را تصرف و کدخدای آنجا را دستگیر نموده بودند ولی مشارالیه فرار کرد و بوسایل مقتضی خود را بمارسانید .

قریه پسنی که در جنوب وادی کج واقع شده مرکز اغتشاش بشمار میرفت . بلوچها سیمهای تلگراف را تا چندین میل قطع کرده و دیرکها را واژگون ساخته بودند . این قریه که چندخانه محقر دهاتی دارد و بوی ماهیهای گندیده دریا فضای آنرا متعفن میسازد برای اینجانب جالب توجه بود زیرا اسکندر در همین نقطه به خشکی رسیده و در همین جا دستور داده است بمنظور تهیه آب برای قشون تشنه وی بحفر چاه مبادرت نمایند .

از پسنی تا ارماره دو ساعت راه است و ما ساعت نه بآنجا رسیدیم و کلنل مین و سید نفر نظامی و کاپیتان نا کس و کاپیتان طای از اعضای اداره سیاسی هند را ملاقات نمودیم . اردوی مزبور شتر و جماز حاضر کرده و باد و عراده توپ کوهستانی عازم پسنی بودند . حوالی پسنی در حدود یک هزار نفر بلوچ در یکی از گذارهای بین راه کمین کرده بودند ولی چون بیشتر آنها تفنگ نداشتند در مقابل شلیک توپهای قوای اعزامی

مقاومت نمودند و هریک بسومی گریختند. مهربان هم از مهر که جان سلامت در برد ولی بلوچ خان و یکی دو نفر دیگر از سر کردگان مهم متمرذین بقتل رسیدند و حدانته بلوچستان باین طریق در مرحله اول باموقفیت خاتمه پذیرفت زیرا در ناحیه مزبور اگر یک نفر از سران قوم هلاک شود قضیه انجام یافته تلقی میشود دیگر چه رسد باین موقع که چند نفر از سر کردگان آنها بھاک هلاک افتاده بودند.

روز بعد از این قضیه، نگارنده بسمت کراچی حرکت کردم و طولی نکشید که باز مامور خلیج شدم. در مسقط چندین کشتی بزرگ حامل مال التجاره را توقیف کرده بودند و یکی از این کشتیها که «بلوچستان» نام داشت محتوی چهار صد و هشتاد صندوق تفنگ بود. جریان قضیه خیلی مفصل است و در اطراف آن بحث زیاد درج را بد هند و انگلیس بعمل آمده ولی حقیقت موضوع بقراری است که ذیلا شرح داده میشود.

در حدود سال ۱۸۸۳ یکی از تجارتخانههای بوشهر وارد تجارت اسلحه میشود و در ظرف مدت قلیلی بقدری استفاده میکند که اکثر تجارتخانههای دیگر به تبعیت تجارتخانه مزبور وارد معامله اسلحه میشوند و اگر چه تجارت اسلحه رسماً قدغن و ممنوع بود ولی اعضای کمربک با تاجر ذیعلاقه مواضعه و زدوبند میکنند و در نتیجه تمام خاک فارس و عربستان پر از تفنگهایی میشود که بمراتب به تفنگهای افراد نظامی برتری و رجحان داشته است و با اینوصف معلوم است جنوب ایران چه حال اسف اشتمالی بخود میگیرد. مسقط مرکز حمل اسلحه بایران و عربستان بود و دائماً هزارها تفنگ بآنجا وارد و از آنجا به نقاط دیگر حمل میگردد. در سال ۱۸۹۷ در حدود ۱۹۲۶۱ قبضه تفنگ به مسقط وارد شد و حکومت محل از این راه استفادههای سرشاری نمود.

دولت ایران چند سال متوالی درصدد جلوگیری ورود اسلحه قاچاق بود و عاقبت مامورین دولتی بدستگیری مامورین انگلیس جداً اقدامات مقتضی بعمل آوردند چنان که یکبار در بوشهر هفت هزار تفنگ قاچاق کشف و بطهران فرستاده شد و در مسقط نیز بقراریکه در بالا متذکر گردیدم چهار صد و هشتاد صندوق تفنگ در کشتی بلوچستان توقیف گردید. در اثر اقدامات مزبور تجارتخانههای ذیعلاقه تا چندی موقتا دست از اینکار کشیدند و اگر بیطرفانه قضاوت شود تصدیق خواهد شد که تجارت اسلحه متضمن

چه نتایج ناگواری برای رعیت و کشور میباشد و اگر بلوچها همگی باتفنگ مسلح بودند معلوم نیست مامورین بریطانیا در بلوچستان به چه سرنوشتی دچار میشدند . بدیهی است جلوگیری از این کسب و تجارت برای صاحبان کارخانجات زیان آوراست و لسی آیا انصاف است اسلحه بدست کسانی بیفتد که آنرا فقط برای اختلال امور و ایجاد هرج و مرج بکار میبرند. اینکه بعضی میگویند اسلحه فقط به تجار آبرومند فروخته میشود قابل قبول و منطقی نمیشود زیرا هیچ تاجری نمیتواند بگوید متاع وی بالاخره بدست چه اشخاصی بیفتد .

خلاصه پس از چند روز توقف ، از مسقط حرکت کردم و دوسه ساعت قبل از ورود رئیس نه‌ایندگی که از سرکشی بحرین مراجعت میکرد وارد بوشهر شدم. موضوع اسلحه در همه جا نقل مجلس بود و بقراریکه شهرت داشت ملك التجار هم که مامور کشف قاچاق بوده برای رقابت با سایر تجار محرمانه بتجارت اسلحه قاچاق مشغول شده است و مردم عوام بواسطه تفنگهای مارتینی میگفتند که در ایران مارتینی خان معنأ پادشاهی میکند .

فصل بیست و هشتم

از طریق بشاگرد

توقف نگارنده در بوشهر آنقدرها بطول نینجامید و بمحض اینکه ورود خود را بمقامات مربوطه اطلاع دادم دستور داده شد فوراً به فهرج رفته باوالی کرمان که از پشت سردر صدد حمله به کروانیهاست ملاقات نمایم. از بوشهر به عباسی دریا طوفانی و منقلب بود و در بندرعباس نیز رفتن از کشتی به ساحل بوسیله کرجی کار خطرناکی بشمار میرفت ولی چون صبح اثنایه مرا به ساحل برده بودند ناگزیر از لنکر گاه کشتی که تا ساحل متجاوز از دو میل بود بازورق روانه ساحل شدم و در طی راه باترس کرجی بآنها دست بگریبان بودم.

در بندرعباس که خرید شتر و سایر لوازمات قریب یک هفته بطول انجامید به سیر و سیاحت محل پرداختم. بندر «گمبرون» از مدتها باینطرف واجد اهمیت بوده و مخصوصاً در موقع آبادی شهر هرمز، حکم دروازه آن شهر را داشته است و بعد از انتزاع این منطقه از برتقالیها، گمبرون نیز بافتخار اسم شاهعباس کبیر «بندرعباس» نامیده میشود.

بمراجعه به نقشه و مطالعه در اطراف موقعیت جغرافیائی بندرعباس معلوم خواهد شد که بندر مزبور دروازه تجارت شرق و غرب و از بنادر مهم مشرق زمین میباشد. در خارج شهر فعلی آثار و علائم ساختمانهای قدیم دیده میشود و عماراتی که فعلاً برای اداره گمرک تخصیص یافته سابقاً از کارخانجات هلندیها بوده که هنوز هم از ساختمانهای باشکوه میباشد. آب و هوای بندرعباس مورد انضجار کلیه سیاحان جهان بوده و همه بلا استناد کتب و تألیفات خود از آن بدگویی کرده اند.

کوه گنو که در حدود هفت هزار پا ارتفاع دارد تابعی یکشب راه است و اینجانب سلطان سغور را برای تحقیقات محلی بآنجا فرستادم و طبق گزارشات ناوبرده باغات و آب در آنجا فراوان است و از این لحاظ بندرعباس چون در مجاورت یک منطقه بیلاقی واقع شده به بوشهر رجحان دارد و از نقطه نظر بندرگاه نیز باز بهتر از بوشهر است زیرا در این محل اخیر الذکر کشتیهای حامل مسافر و مال التجاره بساحل نزدیک نمیشود و در مسافت نسبتاً بعیدی لنگر میاندازد.

در اواخر قرن اخیر راه شیراز و بوشهر از لحاظ امنیت بهتر از راه عباسی بوده و از همین جهت بوشهر برای مقر نمایندگی بریطانیا در نظر گرفته میشود و کریمخان زند نیز از این موضوع حمایت و تشویق میکند ولی من معتقدم که در ظرف بیست سال دیگر محومه و اهواز در مغرب خلیج و بندرعباس در مشرق، مهمترین بنادر جنوب ایران خواهد شد و بوشهر رو به انحطاط میرود.

صرف نظر از راه لاریشیراز که برای مسافرین محلی مورد استفاده است از بندر عباس چهارراه کاروان رو بداخله ایران امتداد دارد. جاده غربی که از سیرجان میگردد جاده زمستانی است و در آنجا راه بدوشعبه منشعب میشود که یکی به یزد رفته جاده کرمان و یزد را در مغرب رفسنجان تقاطع میکند و دیگری بکرمان منتهی می گردد. جاده دومی که تا چند منزل مسیر ما بود از طریق منوجان به نرماشیر امتداد دارد و از آنجا از راه لوت به مشهد میرود. جاده کرمان از میان این دو راه و از تنگ زیدان میگردد و گاهگاه قافله را در آنجا سیل میبرد. در چند میلی مشرق قریه نیویک، جاده زمستانی است که از گلانشگرد و جیرفت و جبال بارز عبور میکند و

جاده زمستانی دیگری را که از تنک زیدان و بافت و بردسیر میگذرد تقاطع مینماید .
یک جاده هم از راه «رابر» میگذرد و دیگری نیز از ساردو که مارکوپلو از آن راه رفته
و هیچیک برای عبور و مرور مسافرین تمامه می دایر نمیباشد .

از شرح فوق اهمیت بندرعباس بخوبی روشن و آشکار میگردد و عده نفوس
محل مزبور به چهار الی هشت هزار نفر تخمین میشود و علاوه در حدود پنجاه نفر هند و
و معدودی کلیمی بغدادی و ارمنی و عرب و افغان و بلوچ و پارسی و جسته جسته چند نفر
اروپائی نیز در آنجا دیده میشود و با این که وضع جغرافیائی آن ایجاب میکند که
ضمیمه خاک کرمان باشد جز و حوزة آن ایالت نیست و کلیه بنادر تحت نظر حکمران
بوشهر اداره میشود . سابقاً نیز بندر عباس هیچگاه ضمیمه خاک کرمان نبوده و
مامورین ایرانی تحت نفوذ سلطان مسقط بوده اند ولی سی سال قبل که اقتدار و
نفوذ سلطان رو بکاهش مینهد دولت ایران کلیه امور بندرعباس را تحت نظر میگردد و
تجارت شهر کرمان نیز در اثر این پیش آمد رونقی بسزا پیدا میکند . در بهار ۱۹۰۰
سروان هنت از مامورین سیاسی هند بسمت نایب قنصل بندر عباس تعیین میشود
و قنصلخانه ای در آنجا احداث مینماید .

در بندر عباس چند روزی را برای خرید شتر تسامل نمودم و بالاخره در
۲۳ فوریه علی رغم حرارت هوا از طریق میناب که اهل محل مینو مینامند عازم
حرکت شدم .

مسافرت با اسب آنهم در بیابانهای لم یزرعی که در میان راه بود کار فوق العاده
مشکلی بنظر میرسید و شتریکه برای اینجانب تهیه کرده بودند اصلاً از نژاد شترهای
عربی بود ولی برخلاف انتظار نه فقط از دیگران عقب میفتاد بلکه در قریه
«ناخدا» پنج میلی بندرعباس از حرکت باز ماند و دیگر حاضر نبود سواری بدهد و
باین ترتیب منزل اول بنگارنده خیلی سخت گذشت ، از اینجا به میناب دو جاده
امتداد دارد و ما از جاده شمالی با وجود اینکه طولانی تر است طی طریق نمودیم زیرا
جاده دیگر اگرچه کوتاه تر است ولی هیچ آبادی ندارد . در «ده نو» حوالی چند حلقه
چاه آب که در حدود شصت نفر بلوچ در آنجا سکونت داشتند چادر زدیم . بلوچها

درده نو سی حلقه چاه و چهارصد نخل خرما دارند. در اینجا ورود سایر همسفرها بتاخیر افتاد و بعد معلوم شد هشت نفر بهارلو که با تفنگهای مارتینی مسلح بوده اند آنهارا نگاهداشته و درصدد تاراج اموالشان بوده اند ولی مستخدمین نگارنده بآنها گفته اند که یغمای اثنایه یک نفر قنصول خارجی برای مرتکب عواقب وخیمی خواهد داشت و در نتیجه از غارت کاروان منصرف و فقط بیک سبد خرما قانع میشوند.

پس از طی سه منزل طولانی به میناب رسیدیم که دارای بهترین نخلستانهای ایران است و معمولاً درختهای نر را باماده پیوند میزنند. با مشاهده الهه های عقابی شکل قصر اسورناسرپال که در ایوان نم رود موزه بریطانیا روی قطعات ۳۰ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۹ و ۴۰ منقوش است و زنبیلی دست چپ و ترکه ای از نخل بدست راست دارند معلوم میشود اینکار از قدیم الایام معمول بوده است.

در اینجا بازما بنقاطی که سوابق تاریخی دارد رسیده بودیم زیرا رودخانه محل، همان رودیست که به یونانی انامیس میگویند و هارموزیا واقع در مجاورت آن نقطه ای است که نارخ دریا سالار اسکندر در آنجا پیاده شده. میناب شهر بزرگی است که سکنه آن پوست و پشم را با ظروف مسی و گاهی باشکر مبادله میکنند. جای چنانکه بعد اشاره میشود هنوز در میناب معمول نشده. اهالی بندرعباس در تابستان به میناب میروند و بعقیده نگارنده مبادرت باینکار نه از لحاظ اعتدال آب و هوای نقطه اخیر. الذکر نسبت به محل اولی است بلکه برای اینستکه از نزدیک از نخلهای خرما استفاده کنند. میناب حنا و نیل و انبه و نارنج و لیمو و پرتقال و موز بجد و فور دارد و سکنه آن که در حدود پنجهزار نفرند بوسیله حصیر بافی و کرباس بافی گذران میکنند. تجارت این ناحیه را دو نفر هندی و انگلیسی که در خود میناب متولد شده اند در دست دارد و از این راه استفاده بالنسبه شایانی میکنند.

توقف ما در روز بطول انجامید و ضمناً در اطراف اوضاع و احوال محل مشغول تحقیق شدیم. شب آخر توقف میناب برای نگارنده از بدترین شبهای دوره اقامت ایران است زیرا باد شدت میوزید و گرد و غبار و انواع حشرات کوچک تمام روزه های گوش و چشم و بینی و حلق ما را بر میگرد.

از میناب جاده بسمت رودخانه ای که بهمین نام خوانده میشود امتداد دارد و احتمال میرود همان جاده ایستکه معبر دریای سالار اسکندر بوده. در این قسمت هو فوق العاده گرم و راهها صاف بود و پس از طی شانزده میل، حوالی گردنه «بیگل» یکفر روستائی رسید و اظهار داشت چهل نفر از راهزنان «مارز» سر جاده را گرفته اند. معمولاً در ایران دهاتیها تماماً اینگونه اخبار را انتشار میدهند تا اینکه مسافر از ترس و اضطراب چند روزی در آبادی آنها سکونت اختیار کند و اهالی آنجا استفاده نمایند. بهمین ملاحظه اینجانب باظهارات روستائی مزبور اعتنائی نکردم و بحرکت ادامه دادم.

پس از قطع هیچجده میل راه برودخانه «دزدی» رسیدیم و بعد به برینتی واقع در خاک رودان که ضمیمه ایالت فارس است و روز بعد نیز به «جاغین» که بلوچها میگویند طایفه رند اولین دفعه در این نقطه با امرای محل ملاقات کرده اند. رندهامدعی هستند که اصلاً عرباند و آباء و اجداد آنها چون از پیروان علی بوده اند لذا از ستم و ظلم مخالفین خود باین ناحیه فرار کرده اند.

در اینجا من باز بمنطقه مأموریت خود وارد شده بودم و حاکم جاغین از مدتها باینطرف باین جانب آشنائی داشت. پس از طی یک منزل سهل العبور به منوجان رسیدیم. قلعه مزبور با وجود آنکه این ایام رو بخرابی نهاده باز از قلاع مستحکم بشمار میرود. محمد ابراهیم در تاریخ سلاجقه مینویسد که او آخر قرن دوازدهم ملک دینار این قلعه را متصرف شد و پس از قتل قلعه کیان ذخایرنیل و بقم آنرا طعمه حریق ساخت. دو قرن بعد از آن واقعه نیز افغانها و جرمانها باز قلعه مزبور را متصرف شدند و چون این قلعه در سرحد بشاکرد واقع گردیده بلاشبه خرابه های آن شاهد واقعات متعدد مهمی بوده است.

در حاشیه نخلستان بزرگی چادرها را بر فراشند و شترهای ما از علوفه فراوان محل لذت و آفری بردند ولی یکی از آنها بواسطه خوردن علوفه سمی بهلاکت رسید. در منوجان اگرچه جمعیت زیاد است ولی ما بواسطه خشکسالی موفق به تهیه خوراک و آذوقه نشدیم و از زاد و راحله خود استفاده نمودیم. چون تا اینجا خبری از آصف الدوله نرسیده بود من تصمیم گرفتم بسمت شمال شرقی حرکت نموده از «دران خان» حاکم

رودبار که در دو منزلی سکونت داشت کسب اطلاع نمایم .

هنگام مسافرت ما با اینکه ماه مارچ بود باز هم حرارت آفتاب این ناحیه همه را اذیت میکرد و مانا گیر در «کهن میرزا» که قریه کوچکی است چادر زدیم . در آن خان در اینجا بملاقات اینجانب آمد و اطلاع داد که والی از ریگان حرکت کرده و فعلاً در چهار پنج میلی بمپور است . اینجانب نیز نقشه حرکت خود را طرح کرده و نامه صدر اعظم را با مرسله کاردار سفارت انگلیس برای معزی الیه فرستادم .

دران خان از اینجانب بیکبضه تفنگ تعارف خواست و چون تقاضای مشارالیه بحسن قبول تلقی نگردید از من رنجیده خاطر شد . امتناع اینجانب بمورد نبود زیرا از طرفی تفنگ زیادی نداشتم و از یکطرف نیز هیچگاه میل نداشتم اسلحه بدست کسانی داده شود که ممکن است یکروز برخلاف مصالح ملت از آن سوء استفاده نمایند .

از اینجا با نظرف مسیر ما از قطعه اراضی واقع درین بشا کرد و جازموریان بود و چون اینجانب در چهار سال قبل که بسمت شمال دریاچه مزبور مسافرت میکردم اکثر قله جبال این حدود را نشان کرده بودم برای من فوق العاده جالب توجه بود ولی متأسفانه برخلاف انتظار تب شدیدی کردم و به نصرالله خان و سلطان سخرو دستور دادم نکات لازم را یادداشت نمایند . اراضی این ناحیه تمام صاف و مسطح و مستور از مراتع سبز و خرم است ولی آب چاههایی که حفر کرده بودند بوی تعفن میداد و هر روز نیز باران میآمد .

من اولین اروپایی هستم که رامشک واقع در قسمت شمالی کوههای بشا کرد را دیده ام . محل مزبور دارای نخیلۀ نسبتاً وسیعی است که قراء مجاور آن در حدود هزار نفر جمعیت دارد . هنوز از خاک مارز خارج نشده بودیم که نزدیکی کروان خبر رسید عده ای از اشرار شبانه به پادگان ایران و بریطانیا حمله کرده و آنها را متفرق ساخته اند و ضمناً شنیده شد که جمعی از اشرار تصمیم گرفته اند مرانیز مورد حمله قرار دهند . نقاهت عارضه مانع از این بود که من احتیاطات لازم بعمل آورم و بدون مطالعه بشخصی که حامل اطلاعات مذکور بود اظهار داشتم که هر گاه نماینده بریطانیا کشته شود هزار نفر بشا کردی در عوض بقتل خواهند رسید و علاوه خودمان نیز قبل از آنکه کشته

شوم در گیرودار جدال چهل یا پنجاه نفر را لااقل مقتول خواهیم ساخت . همین لاف و گزاف باعث نجات ما از مهلکه شد .

چند روز بعد شنیده شد که دریا یکی در حین زد و خورد مجروح گردیده و دو نفر از تنکستانیها نیز بقتل رسیده ولی چهارصد نفر جماز سوار از طرف شمال به رامشک رفته اند که از عقب به کروانیها حمله کنند . از آصف الدوله خبری نرسید ولی شنیده شد قاصدی که بعزم ملاقات مامیآمه اشتبهاً از طریق دیگری رفته است . خبر حرکت عده ای نظامی به کروان حاکی از این بود که دستورات کتبی صدر اعظم بوالی کرمان رسیده و مفاد دستورات صادره بموقع اجرا گذارده شده است . من بالاخره تصمیم گرفتم که بامید دیدار والی به فانوج بروم .

پس از عبور از گذار رامشک و قطع چند قریه و نخيله معلوم شد عده زیادی از بلوچها در این حول و حوش سکونت دارند . بعد از آنکه مقسم آب رامشک را پشت سر نهاده بسمت قریه در گز سرازیر شدیم مسیر ما بقدری ناهموار و صعب العبور بود که شب را ناگزیر کنار جاده بیتوته و پس از طلوع صبح کاذب بطرف قریه مهم کوچ عزیمت نمودیم .

در فانوج از حاکم محل که از آشنایان قدیم من بود دیدن کردم و مشارالیه از ملاقات ما فوق العاده اظهار مسرت نمود و گفت عموی من سردار حسینخان در سی میلی جنوب محل در قلعه مهران سکونت دارد . قلعه مذکور از قلاع طبیعی مستحکمی است که تا کنون کسی دست بآن نیافته است . گویند در قلعه مزبور کتیبه ایستکه اسامی علیقلیخان و حیدرقلیخان از سرداران شاه عباس و نادرشاه روی آن منقور است و از سنگ نوشته های مزبور اینطور استنباط میشود که سرداران فوق الذکر بقلعه مورد بحث حمله کرده اند . چاکر خان پدر حاکم فانوج نیز که از دوستان قدیمی نگارنده است در نزدیکی توقفگاه ما سکونت داشت ولی بواسطه کسالت مزاج بملاقات نیامد .

سردار حسینخان پیغام محبت آمیزی باینجانب فرستاد و زیاده از حد اظهار دوستی کرد ولی من اظهارات مشارالیه را تکذیب نمودم و گفتم توقع دوستی او از من بی مورد است زیرا مشارالیه کوچکترین اقدامی برای دستگیری اشرار رایج بعمل نیاورده

و ضمناً متذکر شدم که اولیای دولتین بریطانیا و ایران مادام که نصفت و عدالت در این ناحیه حکمفرما نگریده و مجرمین حقیقی مجازات نشده‌اند از تعقیب اشرار دست نخواهند کشید و برای اثبات قضیه به سرگذشت «میرشاهداد» که همه‌اورا میشناختند اشاره کردم که چگونه مشارالیه مویر را مجروح نمود و در نتیجه سالها در کوههای اطراف فراری و متواری و عاقبت تسلیم مأمورین دولتی شد.

بلوچهاییکه حضورداشتند حسبالمعمول قون دادند که در تعقیب و دستگیری مقصرین مساعدت بعمل آورند. دو منزلی مرکز قانوج قاصد فهرج که مدتها در انتظار او بودیم بانامه آصف الدوله رسید. والی کرمان نوشته بود دستور صداعظم را دریافت نموده و چون بواسطه تب قادر بحرکت نیست یکنفر سردار بلوچ و یکنفر ایرانی را بکروان گسیل داشته تا باهالی خاطر نشان کنند که هرگاه رویه نامطلوب خود را ادامه دهند و از تسلیم مجرمین خودداری کنند دستور داده شود مأمورین از هر طرف آنها را مورد حمله قرار دهند. ضمناً عده معتنابهی به رامشک اعزام داشته است تا در صورت لزوم بجنوب حرکت کنند و در پایان نامه نیز به ملاقات نگارنده در فهرج اظهار امیدواری کرده بود.

چون جریان امورتا اینجا طبق دلخواه انجام گرفته و ماموریت اینجانب خاتمه یافته بود و من روز بروز در اثر حرارت شدید این ناحیه ضعیف تر و بیحال تر میشدم و هوا از ساعت یازده تا چهار بعد از ظهر از صد درجه تجاوز میکرد و همین گرمای شدید مانع بهبود اینجانب بود، نامه‌ای بوالی کرمان نوشته از مشارالیه بواسطه اقدامات فوری و مجدانه ایکه بعمل آورده بود تشکر کردم و ضمناً برای اینکه نتوانسته‌ام بفهرج بملاقات او بروم از معزی الیه پوزش خواستم. بعد از ارسال نامه بسمت قانوج حرکت و خط سیر ۱۸۹۳۴ خود را تقاطع کردم.

بشاگردیها گویا سکنه اولیه بلوچستان باشند ورنک آنها تیره تر از بومیهای بمبئی میباشد و سطح فکر و شعور آنها نیز خیلی پائین تر است. لباس خاصی هم ندارند منتهی کمتر از سایر بلوچها لباس میپوشند. اهالی ساحل دریانیز مثل مردم سایر نقاط این ناحیه خونشان مخلوط با خون حبشی‌هاست. بشاگرد شامل یک رشته کوهی است که

از مشرق به مغرب امتداد دارد و بمنزله مقسم آبهای است که بدریای عربستان و «جاز موریان» میریزد. در شمال این ناحیه جلگه مسطحی است که به هامون منتهی میگردد و در جنوب آن کوهستانهای متعدد و کوتاهی است که بمنزله سرحد ایران و بلوچستان انگلیس میباشد.

طرق قافله روی قدیم و جدید که مستثنی شود باید گفت که تا بیست و پنج سال قبل، از خارجها کسی در قلعه و در بند بشاگرد و بلوچستان داخل نشده است. در آن تاریخ مستر فلور مؤلف کتاب «بلوچستان غیر مکشوف» در موقع اقامت جاسک کوههای آن ناحیه را از دور دیده و در نتیجه بسیر و سیاحت آن خطه همت گماشته و عاقبت الامر خود را بانگوران رسانیده است. در ۱۸۸۸ نیز ستوان گالیندو از مغرب به مشرق آن ناحیه مسافرت کرده و در ژوئن ۱۸۹۴ سرگرد ماسی و سروان مدلی از افسران فوج بنکال در بحبوحه گرمای تابستان از جاسک به کرمان مسافرت نموده اند. ایندو نفر اخیر الذکر را این جانب در موقع حرکت از کراچی ملاقات نمودم و برای سلامتی آنها فوق العاده نگران بودم ولی بعد شنیده شد که فرمانفرما چند نفر را به پیشواز آنها فرستاده و مستقبلین بموقع یعنی هنگامیکه شتردار حقه باز آن دو نفر فرار کرده و آنها را ویلان و سرگردان ساخته است رسیده و ایشانرا بصوب مقصود راهنمایی کرده اند.

خط سیر نویسنده در این موقع بسمت کوههای شمالی بشاگرد بود و در نتیجه باسکنه را مشك که نسبتاً متمدن تر از سایر ساکنین این ناحیه اند تماس پیدا کردم و موقعی که یکمدمد چاقو بیکی از آنها تعارف دادم پرسید (ساخت کارخانه را جرز نیست؟) و معلوم شد که کارخانه مزبور در نقاط دور دست آسیا نیز حسن شهرت دارد.

مأمورین دولت تا چند سال قبل از اهالی بشاگرد، بواسطه فقر و مسکنت، مالیات مطالبه نمیکردند و فعلاً نیز چیزی از این بابت وصول نمینمایند و بزحمت جمع مبلغ مالیاتهای دریافتی به هشتصد تومان در سال بالغ میشود و زمام امور این ناحیه نیز بدست «در آن خان» رود باری میباشد. بشاگرد مشتمل بر چهار ناحیه فرعی است

که نفوس هريك باهم برابر است و سکنه آنجا مجموعاً سالی چهل بوند مالیات میدهند. «سندارك» در حدود پانزده قریه دارد و چون محدود به میناب است و مردم آن بیلاق و قشلاق میکنند و بعبارة آخری با دیگران خلطه و آمیزش دارند سطح فکرها آنها بالاتر از سایر بشارگردیهاست. دوم جكدان که در سمت مشرق این ناحیه واقع شده و محل عبور گالیندو بوده و مینویسد محل بایر و خشك و کثیفی است. این ناحیه هر کب از بیست و چهار پارچه آباد است که بعضی از آنها مجاور جاسك واقع شده. سوم ناحیه انگوران است که «فلویر» و «ماسی» هر دو نفر بآنجارفته اند و هشتاد و چهارده قریه است. چارمی مازراست که مرکز آن رامشك و هر کب از بیست و دو قریه است و مردم آن نیز بالنسبه متجددند.

اراضی این ناحیه کوهستانی، ناصاف و هموار و دره های آن پر از نخلهای کوتاه و آب شیرین است.

عده نفوس این محل به هشت هزار نفر بالغ میشود. پس از ورود به فانوج که من سالها اشتیاق مسافرت بآنجا را داشتم فوق العاده از لحاظ اینکه بالاخره بدیدن این قسمت از خاک ایران نیز موفق شده ام اظهار مسرت و خشنودی نمودم و بعد از يك روز توقف، بساحل دریا حرکت کردم. علت عجله و شتاب در حرکت، یکی کسالت روز افزون نگارنده و دیگری این بود که میگفتند باز جماعتی از کروانها قصد دارند ما را مورد حمله قرار دهند. تا دو منزل از همان مسیر سال ۱۸۹۳ طی طریق کردم ولی چون عازم «گه» نبودم لذا از آنجا عنان عزیمت را بسمت رودخانه هیرمند منعطف و در بوتال آنرا تقاطع کردم. در نو کنگه خط سیر ۱۸۹۳ را پیموده و حرکت را ادامه دادم. هوا روز بروز گرم تر و شترها فرسوده تر میشدند ولی چون مقصد نزدیک و سفر روپایان بود تحمل حرارت هوا و شکایات شتردارها اشکالی نداشت. شب آخر از «پرک» که در پانزده میلی جاه بهار واقع شده و محل عبور يك رشته سیم تلگراف است گذشته نامهائی را که برای اینجانب از رایج آمده بود دریافت نمودم. در تابستان ۱۹۰۰ مسیوفلون از اعضای هیئت زمین پیمایان روس حوالی پرک وفات کرده و در جاه بهار بدفن رسیده است در این حوالی، باین که بارشترها تقلیل یافته بود باز در گردنه

«تیز» سه شتر از هشت شتری که همراه ما بود از حرکت باز ایستادند. خلاصه بهر زحمتی بود خود را به تلگر افغانه رسانیده از دیدار آقایان ویلسن و کلس هموطنان خود و استماع اخبار دنیا و ارتباط با تهران اظهار خوشنودی نمودم.

دوسه روز بعد از ورود معلوم شد که نقشه آصف الدوله مؤثر واقع شده و کروانها دست از لجاجت برداشته و «شاه محمد» قاتل اصلی را دستگیر کرده اند و ملک جند دستیار او نیز در موقع فرار تیر خورده است. شاه محمد را بعد مامورین ایران در جاسک با حضور جمعی از سران محل برای عبرت سایرین بدار آوریدند.

مکرراتفاق افتاده است که در اثر وقوع يك حادثه ناگوار نتایج خوبی گرفته شده است چنانکه وقعه رایبج باعث شد تا مامورین دولتین ایران و بریطانیا متفقاً در سرحدات دو کشور آرامش و سکون ایجاد نمایند.

بلوچهای ایران اکثر از نگارنده سؤال میکردند که اگر بخاک انگلیس مهاجرت کنند چه پاداشی بآنها داده خواهد شد و اینجانب بانها خاطر نشان میکردم که دسایس و تحریک آنها برانگیختن یکی از همسایگان بر علیه دیگری برای آنها سودمند نخواهد بود و آنها باید بدانند که اوضاع هرج و مرج سابق سپری شده است و بهترین کار برای آنها زراعت و ضمناً اطاعت از مامورین دولتی میباشد.

موقع توقف در چاه بهار خوراک من معمولاً ماهی و تخم لاکپشت بود و این دومی بقدری در این ناحیه فراوان است که اهالی آن را برای شترهای خود نعم البدل نواله قرار داده اند.

روز چهاردهم آوریل بامیز بانهای مهربان خود تودیع نمودم و چون چاه بهار بالینکه هوایش معتدل تر از جاسک است باز محلی نیست که نژاد سفید در آن یارای سکونت داشته باشد تغییر محل مأموریت آنها را از خداوند خواستار شدم.

در مسقط، حسب الموعول مراد قرنظینه نگاه داشتند و بعد به عباسی رفتم و از آنجا پس از دو ماه مسافرت هول انگیز روانه بوشهر شدم.

فصل بیست و هفتم

از بوشهر به شیراز

اوضاع بوشهر و موقعیت جغرافیایی آن که مکرر اولین نقطه حرکت نگارنده بوده و فعلا واجد اهمیت سیاسی و اقتصادی است تاکنون شرح داده نشده است .
بوشهر واقع است در شبه جزیره ای که گاهی نیز صورت جزیره بخود میگیرد زیرا مشیله یاباتلاقی که بوشهر را به خشکی متصل میکند اکثر اوقات زیر آب است .
بوشهر و سکنه آن نصف حالت عربی و نصف طبیعت ایرانی دارند و این محل از زمانی که به امنیت اقتصادی عباسی خلل وارد آمده اهمیتی پیدا کرده و رو به پیشرفت گذارده است .
عمارت نمایندگی بریطانیامرکب از چند اطاق دفتر و اطاق نشیمن و یک سرطویله است ولی باغ وسیعی ندارد و محوطه ای که برای بازی تنیس تخصیص داده شده مقابل ساحل است و از خارج دیده میشود .

سرهنگ مید در سبزآباد (۱) هفت میلی جنوب بوشهر سکنی دارد و منزل او

(۱) سبزآباد نزدیک تنگک و امامزاده عبدالمهین واقع شده و سابق عمارت
بیلاتی قنصل انگلیس بوده و فعلا محل بیمارستان دولتی است «م»

بوسیله یکرشته سیم تلگراف به عمارت نمایندگی متصل است. عمارت مسکونی سرهنک مید در سبز آباد دارای آب و هوای خوب و باغ نسبتاً وسیعی است که از یکطرف مشرف به بیابان میباشد.

تلگرافخانه نیز در بوشهر یعنی دو میلی محل واقع شده و اگرچه به جماعت انگلیسهای مقیم بوشهر بواسطه بعد مسافت اقامتگاههای آنها یکدیگر و جادههای ناصاف فیما بین سخت میگذرد ولی انگلیسها این موضوع را باخونسردی تلقی میکنند و اکثر برای بازی تنیس و انواع بازیهای دیگر گرد هم جمع میشوند و اگر بواسطه حرارت فوق العاده محل نبود چوگان بازی نیز در این ناحیه رایج و معمول میگردد. هوای بوشهر در زمستان خوب و در تابستان طاقت فرسا است ولی در عین حال آنطورها هم که تصور میشود ناسالم نیست. این نکته قابل توجه است که اوضاع بوشهر از لحاظ آبادی و عمران در دوهزار سال قبل بوضع حاضر آن امتیاز داشته است زیرا نآرخ در یاسالار اسکندرمینویسد که این ناحیه شبه جزیره ایستکه مزامیزی نام دارد و باغات مشجرو میوههای گوناگون در آنجا زیاد دیده میشود.

علاوه بر مامورین انگلیسی و رئیس نمایندگی که بواسطه نفوذ و مقام سیاسی خود در رأس سایر اروپائیهای مقیم محل واقع شده چند نثر از اتباع آلمان و فرانسه و هلند نیز در بندر مزبور اقامت دارند. این دودسته اخیر الذکر فعلاً علایق زیادی در بوشهر ندارند و گویا برای ایجاد تجارت و بسط و توسعه آن در این ناحیه رحل اقامت افکنده اند. تجارتخانه هوتز افتخاراً وظایف قنصلگری هلند را انجام میدهد.

در سال ۱۸۹۳ اینجانب از راه خشکی تا بزازجان رفته بودم ولی در این اوان چون راه مزبور بواسطه سرکشی تنگستانیها ناامن بود لذا از طریق شیف که در چند میلی شمال بوشهر واقع شده با بلم اختصاصی نمایندگی انگلیس حرکت کردم. شیف بجای کاروانسرا قلعه‌ای دارد که ما پس از صرف جای مالهای خود را سوار و از طریق مشیله روانه خوشاب شدیم و در چادریهایی که برای استراحت مانصب کرده بودند استراحت نمودیم.

خوشاب همان نقطه ایستکه در سال ۱۸۵۷ مصاف نیروی ایران و انگلیس بوده و

چون اکثر از چگونگی و جزئیات آن اطلاع ندارند شایسته است که مختصری در اطراف کارزار مزبور توضیح داده شود.

اوایل سال ۱۸۵۷ سرتیپ اوپرام در بوشهر پیاده شد و پس از بمبازان این بندر که تنگستانیها جداً از آن دفاع میکردند با دادن تلفات زیادی بالاخره فاتح شد و با دو فوج مختلط عازم برازجان گردید. افراد نیروی ایران که تحت قیادت شجاع‌الملک در اینجا چادر زده بودند پس از نزدیک شدن قوای اوپرام و مختصر زد و خوردی فرار کردند و انگلیسها نیز که مایل نبودند از گردها و کتل‌های صعب‌العبور برازجان و شیراز عبور کنند به بوشهر عقب‌نشینی نمودند. شبانگاه نیروی ایران، و با قبول برخی ایلات قشقایی که در اینحوالی اقامت داشتند، با ردوی انگلیس شیبخون زدند و از طرفین عده زیادی بقتل رسیدند (۱).

دربرازجان در تلگرافخانه محل توقف و ضمناً سلیمان میرزا را که در موقع انعقاد کمیسیون سرحدی در بلوچستان دیده‌بوم و بعنوان ماموریت باین حدود آمده بود ملاقات نمود. یکنفر سید سالخورده‌ای نیز که واقعات ایام جنگ انگلیسها را بخاطر می‌آورد ملاقات شد. مشارالیه میگفت سرتیپ انگلیسی یکنفر پاسبان دم در خانه من مأمور کرده بود تا کسی مغل‌آسایش من نشود و باینکه سالها از این قضیه میگذشت هنوز سید اظهار تشکر میکرد.

اینجانب در کاروانسرای که به عقیده لارد کرزن از بهترین کاروانسراهای ایران است از سلیمان میرزا بازدید و ضمناً اظهار خوشوقتی نمودم که در این سن و سال ترقی و پیشرفت کرده است. زیر امارالیه در این موقع بیست و هشت سال زیادتر نداشت و باینحال چند نفر زیر دست او انجام وظیفه میکردند و در موقع حرکت نیز دو عدد چماق نقره جلوی او میکشیدند.

(۱) برای تفصیل قضیه و مقاومت دلیرانه تنگستانیها با سپاهیان انگلیسی رجوع شود به کتاب «حقایق الاخبار ناصری» تألیف میرزا جعفرخان حقایق‌نگار خرم‌وجی در وقایع سال ۱۲۷۳ قمری و «فارس‌نامه» در وقایع همان سال تألیف حاج میرزا حسن فسائی و همچنین «جنگ انگلیس و ایران» تألیف کپتین هنت انگلیسی و ترجمه مترجم کتاب حاضر. «م»

راه بین برازجان و دالکی خیلی ناهموار و سنگلاخ است و مسافر از نهر آبی میگذرد که گوگرد زیاد دارد. در این پیرامونها بمنظور کشف نفت کاوشهای زیادی شده ولی موفقیتی نصیب حفاران نگردیده و فقط قیر و زفت بدست آمده است. «دالکی» در یک نخيله بزرگ و کنار رود شاپور واقع شده که متأسفانه در این نقطه قابل شرب نمیباشد. از دالکی با نظر مسافریک دنیای جدیدی داخل میشود و چون باهای همسفر اینجانب سائیده شده بود و خود من هم خسته و فرسوده بودم لذا تصمیم گرفته شد که منزل بعدی را یکسره طی نکرده در بین راه برای رفع خستگی توقف نمائیم.

دو میل آنطرف دالکی یک سلسله جبال پر پیچ و خم و ناهمواری رسیدیم و بعد حوالی پل زیبایی که مشیر الملک (۱) بنا کرده است نهار تناول نمودیم. از کتل ملو مسافر از راه باریک و پرتگاههایی میگذرد که چهار پایان مثل مهندسین قابل آن راه را احداث کرده اند. چون قافله از بالا بیائیم نیامد ما در ظرف سه ساعت به بالای کتل رسیده صبحگاهان از نسیم فرح بخش و ملایم و ازهار گوناگون لذت و نشاطی در خود احساس نموده بی اختیار باشعار دلنشینی که شعرا در وصف مناظر زیبا منظوم کرده اند مترنم شدیم. ارتفاع این نقطه ۱۷۰۰ پا میباشد و قهوه خانه «کنار تخته» تاثیر خاصی در مسافر میبخشد. نردبان دومی یعنی کتل کمارج از تمام کتلها صعب العبورتر و سخت تر است و از قضا در هر دو مرتبه ای که من از این کتل عبور میکردم راه پراز مسافر بود و چون سرد و دمان زند و مدعی افغانی او در همین کتل با هم نبرد و پیکار کرده اند جنبه تاریخی دارد (۲) جاده به محاذات دره امتداد پیدا میکند و یک مرتبه بطور ناگهان داخل دره میشود

(۱) مشیر الملک از اخبار فارس بوده که در حدود سی سال در فارس وزارت داشته و اوقات خود را مصروف عمارات و آثار خیریه میکرد و در ۱۳۰۹ قمری وفات یافته است. رجوع شود به آثار المعجم تألیف فرصت شیرازی چاپ دوم صفحه ۲۷۴. «م»

(۲) اشاره به جنگ کریمخان زند با آزاد خان افغان است که در شمال غربی آذربایجان استقرار داشت و بدو آکریمخان را مغلوب و مجبور کرد نه تنها اصفهان بلکه شیراز را نیز تخلیه کند ولی در تنگه کمارج کریمخان بدستاری رستم سلطان ضابط خشت او را شکست داد. آزادخان به پاشای بغداد و بعد به هراکلیوس پادشاه گرجستان پناهنده شد ولی عاقبت به کریمخان ملتیجی گردید و قاصد زند و پرا نوازش بسیار نمود و در میان درباریان خویش نخستین مرتبه را بوی ارزانی داشت. «م»

وروبه بالا میرود . بر فراز کتل، قریه کمارج واقع شده که سه هزارپا ارتفاع آنست . از این نقطه جاده از تنک ترکان میگذرد که چون سعدی شاعر معروف ایران به اشکالات مسافرت آن راه اشاره کرده معروفیت زیادی بهم زده است : (۱) . از تنک ترکان در عرض اینکه بسمت مشرق منحرف و روانه کازرون شویم عنان توجه را به سمت شمال غربی معطوف ساخته قریه محقر و زیبائی را که موسوم به «دریست» است و نخلستان زیبا و قلعه قدیمی کهنه‌ای دارد پشت سر نهادیم . این ناحیه بواسطه قنوات متعدد ، معمور و آباد است و هاپس از طی مسافتی راه بالاخره بشهر «شاپور» که در دهانه کوه واقع است رسیده ضمن طی يك ميل راه از میان خرابه‌های خیلی قدیمی ، آثار و علائم سالهای پیش و دوره مجدد و عظمت ایران را مشاهده کردیم .

مجاور دهانه کوه که دو طرف غربی آن در حدود یکصد ذرع عرض آنست حجارهای عجیب و برجی که مشرف به جاده است دیده میشود . هیچیک از سلاطین ساسانی مثل شاپور آثار فناپذیر از خود بیادگار نگذارده‌اند .

پل شوشتر که قبالآن اشاره شده و حجارهای تخت جمشید و نقش و نگارهای این نقطه و يك سلسله آثار دیگری که نگارنده هنوز افتخار مشاهده آنها را تا کنون پیدا نکرده از جمله کارهایی است که با مرشاپور انجام یافته و از قدرت و نفوذ او حکایت میکند در دهانه کوه دو لوحه سنگی است که نقش اولی حاکی از فتح و فیروزی شاپور و شکست « والرین » امپراطور روم است و در نقش « رستم » نیز عین آن بااضافات بهتری منقور گردیده است . در لوحه دومی شاپور روی يك اسب جنگی شیهه تصویر اسبهای جنگی قدیمی انگلیس سوار است و اینطور بنظر میرسد که اسب طاقت وزن شاپور را ندارد و عده‌ای سپاهی نیز اطراف او صف کشیده‌اند . سیر یادیس نیز که علی‌رغم والرین مورد

(۱) اشاره باین اشعار سعدی است که میگوید :-

چرا روز گاری بگردم درنگی	ندانی که من در اقالیم غربت
جهان در هم افتاده چون موی زنگی	برون رفتم از تنک ترکان چو دیدم
چو گرگان بغه و نخوارگی تیز چنگی	همه آدمیزاده بودند لیکن

﴿م﴾

نوازش شاپور واقع شده در این نقوش دیده میشود .

ساسانیان يك سلسله عقاید خاصی داشته‌اند و سرکوبی متمردين و اسارت آنها بالاخص والرین در اکثر حجاریهایی که با مر آنها انجام یافته مشاهده میگردد .
مجسمه بزرگ شاپور نیز در غاری که واقع در بالای صخره است دیده میشود ولی بواسطه خستگی و کوفتگی راه از تماشای آن صرف نظر و مشاهده آن بموقع دیگری موکول شد (۱) .

پس از تماشای خرابه‌های شاپور به موازات کوهی که شهر مزبور روی آن بنا شده بسمت کازرون حرکت کردیم و در یک میلی جنوب شهر در باغ مصفاى دلپذیری موسوم به «باغ نظر» پیاده شدیم . طرفین خیابان این باغ که دوست متر طول آنست درخت نارنج غرس شده و از زیبایی در هیچ کجا نظیر ندارد . عصر حاکم محل بملاقات ما آمده و از طرف فرمانفرما والی ایالت خیر مقدم گفت و تلگراف محبت امیر معزی الیه را بما تسلیم کرد .

پس از حرکت از باغ زیبای نظر و قطع هشت میل راه به کتل دختر رسیدیم که چون جاده‌های متعدد دارد مسافر مجبور نیست برای پائین آمدن مسافرین بالا تامل کند . در کنار اشجار بلوط چادر زده بتماشای درختهای متعدد و متنوع اطراف مشغول شدیم. نگارنده امیدوار است که اهالی این حول و حوش درختهای کتل را برای سوخت و یا مصارف دیگر قطع نکنند و زیبایی مناظر فرح انگیز این حدود لطمه‌ای وارد نیاورند. کتل «پیرزن» آن طرف کتل «دختر» است و کاروانسرای میان کتل که هزار پا بالای سر ما بود از محل نصب چادرهای مادیده میشود . مسیر بعدی ما آنقدرها مشکل و دشوار نبود و یکی از همسفران تمام راه را پای پیاده آمد. در ورود بکاروانسرای فوق الذکر چون اطاقهای آن برای سکونت انگلیسها مناسب نبود لذا در وی بام راحت کردیم (۲)

(۱) از تنگ ترکان نیفرسخی نودان که از توابع کازرون است طرف دست چپ در همان کوهی که نقشه‌های مذکور آنجاست به بالای کوه چشمه ایست که دهنه آن رو بجنوب است و مجسمه شاپور آنجاست . رجوع شود بآثار المعجم چاپ دوم صفحه ۲۹۱ . «م»
(۲) کاروانسرای میان کتل از بناهای حاج میرزا علی اکبر قوام الملك شیرازی خلف حاج ابراهیم خان اعتماد الدوله است . آثار المعجم چاپ دوم صفحه ۲۷۶ . «م»

ارتفاع اینجا شش هزار پا یعنی اندکی مرتفع تر از شیراز است و میزان الحرارة در این فصل سال ظهر هابه هشتاد و هشت درجه میرسد. صبح روز بعد به بالای کتل رسیده از آنجا که ۷۵۰۰ پا ارتفاع دارد مناظر بهجت انگیز و بیخ و خم ارتفاعات بین راه بوشهر را تماشا نمودیم .

از کتل پیرزن به دشت ارژن که سر ازیر میشوید نهالهای سبزی که تمام دشت رامستور نموده و منظره باتلاقی بآن داده در مقابل مسافر رژه میدهند. اگر بملاحظه پشه‌های مالاریائی این ناحیه نبود دشت ارژن بهترین نقطه قابل سکونت بشمار میرفت زیرا جبال اطراف پر از انواع و اقسام شکار است. تلگرافخانه انگلیس در ارتفاع ۶۶۰۰ پا قرار گرفته و صبحها ساعت شش حرارت هوا ۳۸هه درجه میرسد.

از این ناحیه که شبیه کشمیر است به بالا حرکت کرده و به ۷۲۰۰ پا ارتفاع رسیدیم، در «خانه زینیان» پیشکار فرمانفرما که از ۱۸۹۶ در موقع انعقاد کمسیون سرحدی با مشاورانیه آشنا بودیم با استقبال ما آمد و پس از مبادله و انجام تشریفات و رسوم متداول سرحی از محسنات مراتع این حدود و امتیاز ایالت فارس بر کرمان برای ما توصیف کرد از اینجا نصرالله خان شیرازی، منشی و مترجم نگارنده که فوق العاده مشتاق دیدار خانواده خود بود جلو حرکت کرد و مانیز روز ۱۹هه بسمت شیراز سر ازیر شده حوالی چنار اهدار، مستر کینگکود و حیدر علیخان کاردار قنصلگری انگلیس را که با استقبال ما آمده بودند ملاقات و بالاتفاق به باغ قوام الملك واقع در عقیف آباد که دارای اشجار زیادی از قبیل سرو و کاج، و انهار جاری است عزیمت نمودیم، پسرهای قوام از طرف پدر به رئیس نمایندگی بوشهر خیر مقدم گفتند و از آنجا با کالسکه در حالیکه سوارهای متعدد اطراف آنرا گرفته بودند و گرد و خاک بر پا میکردند به تلگرافخانه رهسپار شدیم .

فصل بیست و هشتم

از شیراز باصفهان

در مقدمه این فصل بمنظور تکمیل شرح ایالات واقع در جنوب ایران مختصری در اطراف ایالت فارس بحث خواهد شد و این توضیحات به منزله متمم چند فصل از فصول پیش است که راجع به ایالات کرمان و بلوچستان و عربستان نوشته شده . فارس همان کلمه ایستکه بیونانی پرسیس می گویند و کلمات «پرس» و «پرشیا» که ما بخاک ایران اطلاق میکنیم از همین کلمه مشتق شده است.

این ناحیه مرکز اقتدار سلاطین هخامنشی است و از پشت جبال پریپچ و خم همین ایالت بود که کورش بزرگ به مادها و بعد به بابلیها مسلط و غالب شد. شرحیکه در مقدمه فصل پنجم راجع باوضاع جوی کرمان نوشته شده نسبت بوضع طبیعی فارس نیز مصداق پیدا میکند جز اینکه در این محل اخیر الذ کربانندگی زیادتز از کرمان میشود و اکثر تا کستانها که در نقاط کوهستانی این ایالت احداث گردیده فقط بوسیله باران مشروب میشد . مراتع فارس بمراتب بهتر از علفزارهای کرمان است .

شیراز کرسی نشین فارس یعنی همان شهریکه «بر کند دل مرد مسافر از وطنش» در حدود پنجاه هزار نفر جمعیت دارد (۱) و در وسط دره‌ایکه دوازده میل عرض آنست واقع شده و ارتفاع آن نسبت بسطح دریا ۵۲۰ پا میباشد.

شیراز در زمان استیلای اعراب بایران، اردوگاه آنها بوده و مقر فعلی آن بوسیله محمد بن الحکم بنا شده است که از طرف حجاج بن یوسف سمت حکمرانی فارس را داشته (۲) و چون آثار و حجاریهای هخامنشی‌ها و ساسانیان در پیرامون آن دیده میشود بطور قطع از ازمه قبل معمور و آباد بوده است. آثار قلعه بزرگی نیز موسوم به «قلعه بندر» در این شهر دیده میشود که دارای دو چاه عمیق سنگ آهکی است و تا این اواخر هر زنی را که در حین ارتکاب زنا دستگیر میکردند در یکی از آنها میفکندند و گویند اگر مقداری گاه در آنجا ریخته شود در یکی از نقاط بوشهر نمودار میگردد. این قلعه محققاً قبل از ظهور اسلام بنا شده زیرا حجاریهای آن تقریباً نظیر حجاریهای «مرو دشت» است. شیراز این ایام شهر فوق العاده با عظمتی محسوب نمیشود ولی در ازمه گذشته گویا بمراتب آبادتر از زمان حاضر بوده و سعدی شاعر معروف زیاده از حد بآن ابراز علاقه میکرد چنانکه گوید .

(۱) دکتر لارنس لکه‌پارت انگلیسی در کتاب خود موسوم به شهرهای معروف ایران که در اواخر سلطنت اعلیحضرت فقید تألیف نموده جمعیت شیراز را در حدود ۷۵ هزار نفر نوشته در صورتیکه در تاریخ ۲۵ ابان ۱۳۳۵ که از جمعیت ایران سرشماری عمومی شد تعداد سکنه شهر شیراز ۱۶۹۰۸۸ نفر بوده و چون افزایش جمعیت شهرستانها در همه جای ایران عمومیت دارد معلوم میشود رعایا و کشاورزان بتدریج از دهات بمرکز استانها و مردم شهرستانها به پایتخت هجوم می‌آورند و در نتیجه دهستانها بایر و شهرستانها بطور تصنیی آباد میشوند و متأسفانه دام پروری و میزان فرآورده‌های کشاورزی رو بقتصان میگذازد. «شهرهای معروف ایران» بوسیله مترجم این کتاب بزبان فارسی ترجمه و در مرداد ۱۳۲۰ چاپ و منتشر شده است .

«م»

(۲) حمدالله مستوفی در صفحه ۱۱۴ کتاب نزهت القلوب مینویسد شیراز را بروایت اصح در زمان اسلام، محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج بن یوسف ساخت و تجدید عمارتش کرد و بروایتی عمزاده اش محمد بن قاسم بن ابی عقیل تجدید کرد .

«م»

دست از دامنم نمیدارند
خاک شیراز و آب رکناباد

در غربت نیز اینطور بیاد وطن ناله وزاری میکند.

چه خوش سپیده‌دمی باشد آنکه بینم باز
رسیده بر سر الله اکبر شیراز

که سعدی از غم شیراز روز و شب گرید
که شهرها همه بازند و شهرها شهباز

حافظ شاعر عرفان مشرب ایران نیز در وصف آنجا چنین میگوید:

خوشا شیراز و وضع بیمثالش
خداوندا نکهدار از زوالش

شیراز بملاحظه اینکه مهد عظمت و مرکز نشو و نمای سلاطین و پادشاهان بزرگ

ایران بوده و احد کمال اهمیت است.

در اطراف شهر شیراز قبل از نگارنده نویسندگان معروف قلم‌فرسایی نموده و

دیگر حاجت نیست که اینجانب از نومندرجات کتب آنرا تکرار نماید و فقط باین نکته

اکتفا میشود که بازار وارک برای کسانی که ذوق و سلیقه تماشای آثار باستانی دارند

قابل توجه میباشد.

«مسجد بردی» نیز که سکنه عیاش و خوشگذران شیراز یعنی تنهامردم نشیط و

زنده دل ایران در تابستان برای تفریح بیباغات آن میروند ارزش آنرا دارد که مورد

استفاده و مشاهده سیاحان خارجی واقع شود.

این شهر در نظر شیرازیها از هر جهت آراسته و بدون نقیصه است ولی اروپاییهای

مقیم شیراز اغلب به تب و بیخوابی مبتلا میشوند. عارضه نقاهت من اگر چه در این شهر

مرتفع نگردید ولی در ظرف چندماه توقف از هر جهت خوش گذشت و من اکثر اوقات

خود را به تنیس و چوگان بازی سپری مینمودم و علاوه اقامت فرمانفرما در شیراز حاکی

از این بود که کلیه امور بطور عادی جریان خواهد داشت. اینجانب اکثر بامعزی‌الیه

ملاقات و در اطراف حوادثی که پس از ملاقات کرمان اتفاق افتاده بود مذاکره می‌کردم.

اوایل اوت سرهنگ میدو خانم او به «کوه بمبو» که یکی از جبال مرتفع شمال

شهر است حرکت کردند و چند روز بعد من نیز بآنها ملحق شدم. چادر ما را حوالی تنها

چشمه ای که در این کوهستان است برافراشتند و باینکه این نقطه ۶۷۰۰ پا ارتفاع دارد

باز روزها اندکی گرم بود ولی لذت و طعم انگور و انجیر معجز، این نقیصه را جبران

مینمود. پس از چند روز توقف، دستور غیر منتظره‌ای رسید که بیدرنک به لرستان حرکت کنیم. من هم از لحاظ اینکه مجدداً بسیر و سیاحت میپردازم و بالاخص برای اینکه بنقطه‌ای ماموریت پیدا می‌کنم که قبلاً آنجا را ندیده‌ام فوراً بشیراز رفتم و اواخر اوت پس از تودیع بادوستان و آشنایان با اتفاق رئیس نمایندگی و خانم او و چند نفر دیگر از شهر خارج شدم. فرما فرما نیز اظهار لطف نمود و در منزل اول که بالنسبه طولانی بود درشکه خود را باختیار ما گذاشت. مسیر ما تا چند میل از کنار نهر کوچک «رکناباد» بود که حافظ در وصف آن چنین می‌گوید.

ز رکناباد ماصد لوحش الله که عمر خضرمی بخشد زلالش

منزل اول، باینکه در دو نقطه، یکبار برای صرف چای، و یکمرتبه برای صرف نهار توقف کردیم باز مثل این بود که پایان ندارد. ساعت یک بعد از نصف شب که همه مست خواب بودیم به «زرقان» رسیدیم.

روز بعد وضع جاده برخلاف روز قبل بود و سواری در جلگه سبز و خرم هر دو دست لذت و آفری داشت. «بندامیر» که مور (۱) شاعر ایرلندی آنرا توصیف نموده و ارتفاع آن نسبت بسطح دریا ۵۲۰ پاهم باشد درشش میلی رزقان واقع شده. رودخانه بندامیر عبارت از نهر بزرگ گل آلودی است که در حدود سی ذرع عرض آنست و طرفین بایر و لغت آن انسان را دچار شگفتی میسازد. طولی نکشید که ستونهای با عظمت انبیه محیر العقول تخت جمشید پدیدار گردید. آثار حیرت افزای این ناحیه در حدود هشتاد صفحه از کتاب لارد کرزن را اشغال نموده و من مخصوصاً بقارئین این سطور توصیه می‌کنم که برای آگاهی کامل از جزئیات امر، بآن تألیف نفیس مراجعه کنند خاصه کسانی که به تخت جمشید میروند اگر خواسته باشند از کلیه قسمتها مستحضر و بااطلاع شوند بایستی یکجلد از کتاب مزبور را با خود همراه داشته باشند و ضمناً از یکروز هم بیشتر در تخت جمشید توقف نمایند زیرا شبها آثار نیاکان ایرانیان در پرتو ماهتاب جلوه مخصوصی دارد.

(۱) طوماس مور از بزرگترین شعرای ایرلند است که در ۱۷۷۹ متولد شده و در ۱۸۳۳ وفات یافته و در انگلستان و ایرلند دارای شهرت زیادی بوده است. «م»

اوایل صبح ، بصفه بزرگ تخت جمشید رسیده از کنار مجسمه‌های عظیم الجثه دویسگری که در مدخل طالار گزر رس و نظیر صنایع آشوربهاست به طالار پرسپلیس داخل شدیم . باینکه يك قسمت از مجسمه‌ها زیر خاک رفته معذلك نقش و نگار عده‌ایکه متجاوز از دوهزار سال قبل در عید نوروز هدا یای ذیقمت برای پادشاه پادشاهان و شاهنشاه ایران می‌برند دریننده تاثیر غریبی میبخشد .

از بلكانهای قصر گزر رس که گذشتید بطالار بزرگ دیگری میرسید . قصر هفتاد ستون که حاکی از گذشته با مجد و عظمت ایران است چشمه‌ها را خیره می‌سازد . عبارات کتاب اشعیای نبی یعنی دو جمله معروف « بابل سقوط کرده است » و « بابل خراب شده است » در هیچ کجا بمثل این نقطه یعنی در قصر یکه شاهنشاه ایران ، بزرگان کشور را بحضور پذیرفته است در انسان مؤثر واقع نمیشود .

آن طرف قصر خشایارشا ، قصر داریوش واقع شده است که نسبتاً کوچکتر از اولی میباشد ولی در عین حال آثار آن بهتر محفوظ مانده است . راه‌روهای وسیع و سایر تخته‌سنگهای بزرگ دیگر حاکی از این است که این اطاق بزرگ مرکز عمارتی بوده که پادشاه در آن بسر می‌برده است . در دامنه تپه ، قصر صد ستون واقع شده که بزرگترین معوطه‌های این کاخ شکفت انگیز است ولی متأسفانه هیچیک از ستونهای آن تا کنون پابرجا مانده و در اکثر حجارهای تخت جمشید ، پادشاه جانور دویسگری را شکار میکند و در مدخل جنوبی ، تصویر اتباع مختلف شاهنشاه ترسیم گردیده . شاه‌روی تختی که نظیر صندلی دسته‌دار است نشسته و روی سرش چتر و سایبان افراشته واله‌ها و رامزها نیز بر فراز آن بال‌های خود را گسترده است .

پس از صرف شام در قصر گزر رس ، والتذاذ بی‌پایان از پرتو مهتاب ، باریس نمایندگی بوشهر و خانم او که بهترین فصول سال و روزهای خوشی را با آنها سپری کرده بودم تودیع نموده صبح روز بعد مقارن طلوع آفتاب به « نقش رستم » واقع در شمال تخت جمشید رسیدم . (۱)

(۱) در اینجا لازم است اشاره شود که در سال ۱۹۲۴ میلادی پروفوسور هر تسفلد (بقیه در حاشیه صفحه بعد)

حجاریهای ساسانیان اگر شخص آثار جمشید را ندیده باشد فوق العاده جالب توجه است. قبل از اینکه شرحی در اطراف آثار سلسله ساسانی نگاشته شود باید مختصری راجع به دخمه‌های هخامنشیان توضیح داد. رسیدن به دخمه‌های مزبور که در محل مرتفعی واقع شده خالی از اشکال نیست و گویا اسم نردبان بگوش راهنمایان محلی نرسیده همه اشخاص نیز بوسیله طناب نمیتوانند خود را بی‌الارسانیده بتماشای مقابر هخامنشی موفق شوند. زیر دست دخمه‌های مزبور حجاریهای ساسانیان است که به هفت قسمت تقسیم شده و با امتیازاتی چند نظیر همان حجاریهای شاپور است. مقابل دخمه‌ها، ساختمان چهارضلعی کوچکی دیده میشود و در سمت غربی آن دو آتشکده واقع شده.

(بقیه از حاشیه صفحه قبل)

بر حسب اشاره دولت شاهنشاهی خرابه‌های استخر را بازدید و گزارش جامعی راجع بوضع کنونی آن تدوین کرده که چهار سال بعد بشکل کتابی بطبع رسیده و آقای مجتبی مینوی آنرا بفارسی ترجمه کرده‌اند. برای استحضار از اوضاع تخت جمشید رجوع شود بکتاب مزبور که قسمتی از آن نیز در جلد دوم تاریخ ایران باستان تالیف مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله) از صفحه ۱۵۷۹ ببعد نقل و اقتباس شده است در ۱۹۳۰ میلادی نیز در نیویورک جمعیتی بنام «مؤسسه امریکائی برای هنرها و آثار باستانی ایران» تاسیس گردید و بتشویق مؤسسه مزبور رکفلر تروتمند معروف امریکا حاضر شد مبلغی برای کاوش نقاط تاریخی پردازد. جمعیت مزبور پرفسور هر تسفله را مأمور حفريات تخت جمشید کرد. پرفسور مزبور مشغول حفريات و تعمیرات شد و او آخر شهر بور ۱۳۱۲ در دو گوشه شمال شرقی و جنوب شرقی عمارت آپادانای تخت جمشید با کشف مهمی موفق گردید که عبارت است از چهار لوح طلا و نقره که در هر گوشه‌ای دو لوح یکی طلا و یکی نقره در جبهه سنگی محفوظ بوده. در جبهه الواح چهار سکه طلا و دو سکه نقره وجود داشته که روی سکه طلا یک کله شیرویک سرگاو در حال حمله بیکدیگر نقش شده و روی سکه‌های نقره صورت حیوان بالهداری است. الواح تحت نظر متخصصین وزارت فرهنگ بطهران حمل گردید. ترجمه خطوط الواح بشرح ذیل است:

داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، پسر ویشناسب هخامنشی، داریوش شاه میگوید این سلطنتی است که من دارا هستم از سکا میا آن طرف سفند تا کوش از هند تا سپارد آنچه هست اورا مزدا که بزرگترین خدایان است بمن عطا فرموده. اورا مزدا مرا و خانه مرا حفظ کند.

«م»

حرارت آفتاب بتدریج رو با افزایش بود و مانیز با امید اینکه باز هم به تماشای آثار گذشته ایران موفق شویم از سمت راست جلگه پلوار حرکت کردیم و لسی بالاخره حوالی غارهای حاجی آباد توقف نموده مستقیم روانه «سیوند» و وارد تلگرافخانه شدیم. سکنه سیوند را يك تیره از عشیره لر تشکیل میدهند که اکثر بوسیله دزدی و راهزنی امرار معاش میکنند و معمولاً اثاثیه والی معز ولی را که از شیراز بطهران مراجعت میکند تاراج مینمایند.

راه «مشهد مرغاب» که سی میل امتداد آنست یکی از طرق جالب توجه ایران میباشد و در پنج میلی جاده ای که به پلوار امتداد دارد به جلگه خرم و مصفا می منتهی میشود که پر از قراء معمور و آباد است و آب و سبزه و درخت از هر طرف رژه میدهد و در فاصله کوتاهی مسافر به مقبره کوروش میرسد که يك موقع مورد بحث اساتید باستان شناسی و مورخین غالباً قدما ر بوده است. نقشه بنا بطور قطع بوسیله يك نفر معمار یونانی طرح شده و طالار بزرگی داشته که هنوز پایه دیوار و ستونهای سنگی آن دیده میشود و مسیود یولافوای (۱) نقشه خیالی آن را کشیده است. محوطه بنا، روی هفت پلکان سنک آهکی قرار گرفته که پلکانهای اولی باریک است و عبور از آنها خالی از اشکال نمیشد ولی پلکانهای بالا عریض تر است. دیوارها و سقف بنا از سنگهای بزرگی تشکیل گردیده که با کمال استادی روی هم سوار کرده اند و بسا وجودیکه ایلات و عشایر، سرب و آهن لای شکاف آنها را بیرون آورده اند هنوز پابرجا میباشد. مدخل مقبره خیلی تنک و باریک و عبور از آن مشکل است و آری آنرا اینطور توصیف میکند: «بالای آن خانه سنگی سر پوشیده ایست که در دخولی آن بقدری کوتاه و باریک است که یک نفر آنهم اگر تنومند نباشد بزحمت از آن میگذرد» صحن مقبره دارای ده پا و ده اینچ طول و هفت پا و شش اینچ عرض و شش پا و ده اینچ ارتفاع است. گرد و غبار و دود اطراف صحن مقبره را سیاه کرده و جز يك کتیبه عربی روی یکی از دیوارها چیز دیگری

(۱) دیولافوای از اتباع دولت فرانسه است که در جنوب ایران کاروشهائی نمود و در حدود ۱۳۰۰-۱۳۰۱ قمری با مساعدت سفیر فرانسه در ایران امتیاز استخراج آثار باستانی شوش را از ناصرالدین شاه گرفت و اشیاء زیادی کشف و بیابرس حمل کرد. «م»

در آن مشاهده نمیشد. آریان که شرح مسافرت اسکندر را برشته تحریر کشیده مینویسد کتیبه‌ای که ترجمه آن ذیلا نوشته میشود روی سنگ قبر منقور بوده « من کوروش پسر کامبیز مؤسس شاهنشاهی ایران و پادشاه آسیا هستم . بر قبر من حسد مبر » .

بعد از ظهر از خرابه‌های بازار گاد که دارای نقش برجسته کوروش است و بمرو ايام محو و نابود شده و نظیر نقش رستم است بازدید بعمل آمد .

از مشهد مرغاب حرکت و پس از تقاطع مسیر پنج سال قبل به « ده بید » عزیمت نمودیم . این منزل بملاحظه بعد مسافت برای مسافر خیلی خسته کننده است و چون بین راه مستر جفری رئیس تلگرافخانه که سوار گاری کوچکی بود بمن رسید طول مسافت راه آن اندازه ناموند نکرد . در موقع قتل ناصرالدین شاه حادثه غریبی برای وی اتفاق افتاد و عربهای ساکن این حوالی که فکر میکردند تلگرافخانه پر از طلا و نقره است اداره تلگراف را محاصره کرده و چهارصد نفر با چوب و چماق و شصت نفر نیز باتفنگ تلگرافخانه را مورد تهدید قرار داده اند . سر بازا و پاسبانهای تلگرافخانه نیز حملات آنها را دفع و باتفنگ با آنها شلیک میکنند . پس از وصول خبر به قوام‌الملک که سردسته ایلات و عشایر فارس است یدالله خان سر کرده ایل کوتی مأمور میشود که مهاجمین را سرکوب و متفرق کند .

اسامی اعراب فارس طبق صورتی که مستر بلکمن در ۱۹۰۰ برای اینجانب تهیه کرده از قرار زیر است .

تعداد خانوار	نقطه بیلاقی	نام
۲۰۰۰	بوانات	لومحمدی
۲۰۰۰	»	مزیدی
۵۰۰	»	شیری
۶۰۰	»	غنی
۱۰۰	»	لوردونی

تعداد خانوار	نقطه ییلاقی	نام
۱۰۰	بوانات	بهلولی
۱۰۰	جلگه واقع در مشرق مشهد مرغاب	قنبری
۲۰۰	ده بید	جابری
۱۰۰	»	هندی
۶۰	»	پیر سلامی
۴۵۰	»	صفری یا قوچی
۱۰۰	جنوب ده بید	نقدعلی
۳۰۰	»	درازی
۹۰	»	شکاری
۱۰۰	»	مہاری
۱۰۰	»	صباحی
۴۰۰	»	قزائی
۵۰۰	مغرب ده بید	کوتی (فارسی)
۲۵۰	کرگون	کوتی (عبدالیوسفی)
۳۰۰	»	عمله
۲۰۰	جنوب ده بید	لبو حاجی
۱۵۰	»	عمادی
۵۰	»	پلنگی
۱۵۰	مشهد مرغاب	ولی شاهی
۲۰۰	»	الوانی
۱۵۰	»	بنی عبداللہی
۵۰	»	خوش نامی
۵۰	مشهد مرغاب	حسنی

تعداد خانوار	نقطه ییلاقی	نام
۵۰	مشهد مرغاب	تکریتی
۵۰	"	حنائی
۲۰۰	"	چهار بنیچه، بوربور و جلودار
۱۰۰	"	لر
۱۵۰	"	علی سعدی

جمع کل ۹۹۰۰ خانوار

تلگر افخانه ده بید از لحاظ اینکه در ارتفاع هشت هزار پا قرار گرفته و مرتفع ترین تلگر افخانه های ایران است شهرت زیادی دارد. من یک روز در محل مزبور توقف و ضمن اتل خاکي را که میگویند خرابه و بقایای یکی از شکار گاه های بهرام گور است بازدید نمودم. فراموش نباید کرد که پشیده بید فوق العاد خوش طعم و معروف میباشد.

پس از ادامه حرکت ما از آباده که قاشقهای شربت خوری و منبت کاری آن معروف است و یکی از شاهزادگان صفوی در زمان کریمخان در آنجا محبوس بوده به «شلگستان» و از آنجا به «ایزدخواست» که وسط دره روی سنک قرار گرفته رهسپار شدیم. خانه های ایزدخواست روی صخره بنا شده و اهالی از چاهی که آب آن نسبتاً شورولی در عین حال قابل شرب است استفاده میکنند. پلی که خانه های روی صخره را به جاده متصل میسازد بهترین وسیله دفاع هر گونه حملات خارجی بغیر از شلیک آتشبار میباشد. این ایام اهالی ایزدخواست بیشتر در محوطه پشت کوه در جلگه صاف و همواری منزل کرده اند و چون متوالیا بچه های خرد سال از روی منازل بالای صخره به پایین دره میافتاده اند اهالی محل از سکونت بالای صخره منصرف شده اند.

ایزدخواست آخرین نقطه خاک فارس است و هنگام ورود به مقصود بیک، پیشکار ظل السلطان با استقبال ما آمد و تا اصفهان همراه ما بود. پس از عبور از «قمشه» به «مپیار» که آخرین منزل بین راه شیراز و اصفهان است ورود و در کاروانسرای آنجا منزل کردیم. کاروانسرای مپیار عبارت از یک بنای دو طبقه است و بمراتب قشنگتر از کاروانسرای برازجان میباشد. صبح زود از مپیار حرکت و نهار را در «قلعه شور»

صرف کردیم. در اینجا مسترود نیز که از شیراز میامد باینجانب رسید و از پل خواجو که از ابنیه ممتازی است که روی زاینده رود بنا شده و از خیابانی که طرفین آن درخت چنار غرس گردیده و از وسط بازار روانه قنصلخانه انگلیس شدیم.

نظر باینکه اوضاع اصفهال از طرف نویسندگان و سیاحان دیگر بطور مشروح توصیف شده است نگارنده فقط بمختصر اشاره ای قناعت میکند. سی و سه پل و پل خواجو که در منتهی الیه چهارباغ کهنه و نو قرار گرفته در سرتاسر دنیا بواسطه زیبایی معروف میباشند و چهلستون نیز که شاهد مجد و عظمت گذشته ایران است از پیشرفت صنایع دوره درخشان سلاطین صفویه حکایت میکند. در اینجا باید اعتراف کرد که هیچیک از آثار گذشته اصفهان مثل میدان شاه که هنوز دروازه های سنگی چوگان بازی طرفین آن پابرجاست در نگارنده نفوذ و تاثیر نکرده است.

هنگام توقف اصفهان، دوبار با ظل السلطان (۱) که یکمرتبه افتخار صرف شام باعزی الیه نصیب نگارنده شد ملاقات بعمل آمد. این شاهزاده که در بسیاری از صفات نظیر شاه شهید است و بذله گوئی و مطایبه او در جلسه اول ملاقات معلوم میشود، از نگارنده پذیرائی گرمی بعمل آورد و اطلاعات او را جمع باوضاع بین المللی و مراقبت وی برای حفظ امنیت منطقه مهوریت خود قابل تمجید میباشد. من و مسترود دو سه مرتبه هم از ابنیه قدیمی جلفا که محله ارمنی نشین و مرکز مؤسسه مرسلین انگلیسی و در دست زاست زاینده رود واقع شده است بازدید نمودیم اگر نسبت به اوضاع بهداشتی جلفا مراقبت بعمل بیاید بخش زیبایی است ولی رایحه عفنی که موقع عبور از کوچه های آنجا استشمام میشود مسافر را بیاد شوشر میاندازد. اکثر جوانهای جلفا در هندوستان

(۱) سلطان مسعود میرزا ظل السلطان فرزند ارشد ناصرالدین شاه است که روز بیستم صفر ۱۲۶۶ در جهان آمده و شب ۲۳ رمضان ۱۳۳۶ قمری چشم از جهان پوشیده است. برای اطلاع از تجاوزات و دست اندازیهای او بآثار تاریخی اصفهان رجوع شود به مقاله مفصل مترجم این کتاب در شماره چهارم و پنجم سال پنجم مجله یادگار و کتاب «تاریخ اصفهان وری» تالیف دانشمند فقید جابر انصاری و فصل یازدهم و دوازدهم بفرنامه هانری رنه دالمانی ترجمه آقای فرهوشی (مترجم همایون).

تحصیل نموده و چون بعضی از خانواده‌های این محل از ارامنه مقیم آن کشور مدد معاش میگیرند جوهر و استعداد ذاتی آنها از بین رفته و به مساعدت دیگران متکی شده‌اند او اسط سپتامبر نقشه مسافرت اینجانب تغییر پیدا کرد و دستور رسید سریعاً به سیستان حرکت کنم. روز بعد به ود نیز دستور داده شد که او هم باتفاق من عزیمت نماید. وصول دستور ثانوی برای هر دو نفر ما موجب مسرت بود و چون مشارالیه مامور کارهای تلگرافخانه و پیدا کردن راهی بود که از گردنه قهرود عبور نکنند او دو سه روز زودتر برای انجام وظیفه محوله حرکت کرد تا بعد من با او ملحق شوم. شب قبل از حرکت، از مسیو دمرگان (۱) که عازم شوش و تجدید کاوشهای آن حدود بود ملاقات کردم و روز بعد از اصفهان عازم سفر دور و دراز سیستان شدم.

(۱) دمرگان فرانسوی از علمای باستان شناس فرانسه است که در سال ۱۴۱۶- ۱۳۱۷ قمری بشوش رفت و از جمله همراهان او کشیش شیل بود که در تاریخ قدیم و آثار باستانی ایرانی بویژه زبان ایلامی مهارت زیاد داشت. ایندو نفر در شوش اشیاء نفیس زیادی کشف و بفرانسه حمل نمودند که اینک در موزه «لوور» در تالار بزرگی موسوم به تالار ایران مایه آفرین تماشاچیان است. از میان پنجهزار قطعه اشیاء ذیقیمت که دمرگان در ۱۸۳۷ صندوق به پاریس حمل نموده از همه مهمتر استوانه «هامورابی» پادشاه کلد و ایلام است که قوانینی به بدنه آن نوشته شده و قریب سی قرن قبل از هجرت در ایران معمول بوده است.

سفرنامه دمرگان بوسیله آقای جهانگیر قائم مقامی ترجمه و در سال ۱۳۳۵ در تهران طبع و منتشر شده است.

«م»

ای رفته بچوگان قضا همچون گو
چپ میخورد و راست میرو و هیچ مگو
کانکس که ترا فکنده اندرتک و بو
او داند واو داند واو داند واو
عمر خیام

فصل بیست و نهم

چوگان بازی در ایران

بازی گوی و چوگان در ایران باندازه‌ای قدیمی است که یکی از سخن‌سرایان معروف گفته است گوی از بدو آفرینش جهان، مورد لطمه چوگان بوده است. در این فصل قصد اینست که شرح نسبتاً مشبعی در اطراف چوگان بازی در ایران و چگونگی آن از ابتدا تا قرن هیجدهم به‌رشته تحریر کشیده شود.

قدیمی‌ترین ذکری که در کتب تاریخ از چوگان بازی بعمل آمده، در «کارنامه اردشیر بابکان» است ولی آن زمان نیز بازی مزبور تازگی نداشته و میتوان گفته فر دوسی را راجع باینکه چوگان بازی از مدت‌ها باینطرف یعنی از همان اوایل بین مردم ایران و اهالی توران رایج بوده مقرون بحقیقت دانست. بدو لازم است شرحی در اطراف چگونگی و طرز بازی مورد بحث نوشته شود. گوی همیشه بیک شکل و بیک اندازه بوده ولی چوگان بدو صورت در آمده است. در اوایل امر چوگان شبیه دال فارسی بوده و یا بعبارة آخری

شکل قاشق خردل خوری برزگی را داشته است. در آن اوان بازی کنندگان گوی را باچوگان خود بشدت هرچه تماثر بهوا میافکنده و بعد باسرقلابی شکل چوگان، دو مرتبه آنرا میگرفته اند. بعدها هر سمت میدان را بچهار نفر تخصیص داده و هریک از طرفین بازی سعی میکرده اند که گوی را از دروازه حریف خارج کنند. برای روشن شدن موضوع لازم است چندبیت از شاهنامه فردوسی راجع به چوگان بازی سیاوش پدر کیخسرو نقل و اقتباس و ضمناً تذکر داده شود که «شاه کیخسرو» حتی در قرن هفتم قبل از میلاد یعنی زمانی که احتمال میرود زند او ستا نوشته شده یکی از قهرمانان تاریخ افسانه ای ایران بوده است.

از ایشان که یارد شدن پیش گوی
 نکهبان چوگان اینها منم
 بیارم بمیدان از ایران سوار
 برانسان که آمین بود برد روی
 بدان داستان گشت همداستان
 گزین کرد شایسته اندر نبرد
 همی خاک با آسمان گشت راست
 توگفتی بجنید میدان زجای
 برآمد خروش دلیران بمساح
 بابر اندر آمد چنان چون سزد
 چو گوی اندر آمد نهشتش بگرد
 برانسان که از چشم شد ناپدید
 که گوی بنزد سیاوش برند
 برآمد خروشدن بوق و کوس
 یینداخت آن گوی لغتی زدست
 چنان شد که با ماه دیدار کرد
 توگفتی سپهرش همی برکشید

سیاوش چنین گفت کای نامجوی
 همه یار شاهند و تنها منم
 گرایدونکه فرمان دهد شهریار
 مرا یار باشند در زخم گوی
 سپهدار چو بشنید از او داستان
 سیاوش از ایرانیان هفت مرد
 خروش تیره زمینان بخواست
 از آوای سنج و دم کرنای
 فکندند گوی بمیدان شاه
 سپهدار گوی ز بالا بزد
 سیاوش برانگیخت اسب نبرد
 بزد همچنان چون بمیدان رسید
 بفرمود پس شهریار بلند
 سیاوش بر آن گوی برداد بوس
 سیاوش با سب دگر برنشست
 پس آنکه بچوگان بر او کار کرد
 زچوگان او گوی شد ناپدید

بمیدان یکی مرد چونسان نبود
از آن گوی خندان شد افراسیاب
بآواز گفتند هرگز سوار
کی ناهورگفت از اینسان بود

کسی را چنان روی خندان نبود
سر نامه‌داران برآمد زخواب
ندیدیم برزین چنین نامه‌دار
هر آنکس که بافریزدان بود (۱)

درسرگذشت اسکندر کبیر نیز به گوی و چوگان باینطریق اشاره شده که پادشاه ایران گوی و چوگان مرصعی برای فاتح یونان بامرغان فرستاد و مشارالیه را بآن بازی ترغیب نمود .

اسکندر هدیة مزبور را پذیرفت و در پاسخ پیام فرستاد که کره ارض بمثابه گوی و خود او بمنزله چوگان است . بامراجعه بداستان اسکندر صدق گفتار وی ثابت و معلوم میشود چگونه او گفته خود را به انجام رسانید .

در تاریخ پارتیان که تا پانصدسال بعد از مرگ اسکندر در ایران سلطه و اقتدار داشته‌اند شرحی که حاکی از علاقمندی آنها بچوگان بازی باشد دیده نمیشود ولی بعدها یعنی در عهد ساسانیان چوگان بازی خیلی شیوع و رواج یافته است . در کارنامه اردشیر بابکان نیز نوشته شده است که اردشیر نزد اردوان رفت و در نخچیر گاه و میدان چوگان بازی فرزندان وی شرکت نمود و از آنها گوی سبقت را ربود .

وقتی ب اردشیر خبر دادند که او را فرزندی است بنام شاپور که چندسال از سنین عمر او میگذرد او بوسیله گوی و چوگان محبت پدر و فرزندی و جربزه و لیاقت شاپور را مورد آزمایش قرار داد، باین معنی که دستور داد شاپور بعاذه‌ای بچوگان بازی مشغول شود و بعد گوی را نزدیک او بپندازند تا ببینند کدام یک از بازی کنندگان از ابهت پادشاه خائف نمیشوند و گوی را تا نزدیک او تعقیب میکنند . پس چنین کردند و شاپور دوید و گوی را از نزدیک اردشیر بوسط میدان انداخت و بدینوسیله جربزه شاهزادگی خود را بمنصه برور رسانید (۲)

(۱) در اصل کتاب ترجمه انگلیسی اشعار فردوسی درج شده بود و در ترجمه عین آن اشعار از صفحات ۵۲۳ و ۵۲۴ و جلد اول شاهنامه چاپ خاور اقتباس گردید. «م»
(۲) برای آگاهی از تمام داستان رجوع کنید به صفحه ۱۲۰ جلد چهارم شاهنامه چاپ خاور .

«م»



۸ - چوگان بازی سیاوش



در زمان شاپور دوم قرداغ نامی پادشاه اشور بوده و در موقعی که وی بچوگان بازی اشتغال داشته یکی از رهبانان مسیحی موسوم به ابدیشو (عبدالمسیح) از وسط میدان عبور میکند و سواران با او میپیچند، او نیز دستهای خود را بشکل چلیپا میسازد و در نتیجه گوی بزمن چسبیده دیگر حرکت نمیکند؛ پس از مشاهده این عمل خارق العاده قرداغ و اتباع وی همگی بآئین مسیح میگردند.

بهرام گوررا نیز که از سلاطین شکار دوست ساسانی است میگویند سه نفر آموزگار داشته که یکی خواندن و نوشتن و دیگری شکار و سومی چوگان بازی و تیر اندازی باو تعلیم میدادند. (۱) در تاریخ طبری (۲) نیز این قسمت از مندرجات شاهنامه تأیید گردیده است.

خسر و پرویز نیز که بداستان عشق بازی او با شیرین، اکثر شعرای ایران اشاره کرده اند به چوگان بازی علاقه مفرطی داشته و در زمان این پادشاه یا اندکی قبل از او زنها نیز در بازی مزبور شرکت میجسته اند.

نظامی گنجوی شاعر معروف ایران میگوید.

دگر روزینه کز صبح جهانتاب	طلی شد لعل بر لولوی خوشاب
بزرگ داری ز لشکر گاه خورشید	عنان افکند بر برجیس و ناهید
همان یک شخص کین را ساز کرده	همان انجم گری آغاز کرده

(۱) اشاره باین اشعار فردوسی است.

سه موبد نگه کرد فرهنگجوی	که در شورسان شان بدی آبروی
یکی تا دبیری بیاموزدش	دل از تیر گیها بر افروزدش
دگر آنکه نخچیر بازان و بوز	بیاموزدش کان بود دلفروز
سه دیگر که چوگان و تیر و کمان	همان گردش تیغ با بیدگمان

رجوع کنید به صفحه ۱۹۹ و ۲۰۰ جلد چهارم شاهنامه چاپ خاور. **م** ۴
 (۲) مولف تاریخ طبری ابو جعفر محمد بن جریر از اهل آمل طبرستان است که در سال ۲۲۵ هجری متولد شده و در سال ۳۱۱ ه. وفات کرده است. ترجمه آلمانی آن قسمت از تاریخ مزبور که مربوط بدوره ساسانیان است از طرف پرفسور نولدکه که بسال ۱۸۷۹ میلادی در لیدن چاپ شده است. رجوع شود به صفحه ۱۹ تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور برون ترجمه آقای علی پاشا صالح استاد دانشگاه **م** ۴

چوشیر ماده آن هفتاد دختر
بمردی هریکی اسفندیاری
بچوگان خود چنان چالاک بودند
خدنگ ترکش اندر سرو بستند
همه برقع فروهشتند برماه
برونشد حاجب شه بارشان داد
نوازش کرد شیرین را و برخاست
چدید الحق بتانی شوخ و دل بند
وزان غافل که زور وزهره دارند
ز بهر عرض آن مشکین نقابان
چو در بازیگه میدان رسیدند
روان شد هرمهی چون آفتابی
چو خسرو دید کان مرغان دمساز
بشیرین گفت هین تارخش تازیم
ملک را گوی در چوگان فکندند
ز چوگان گشته پیدستان همه راه
بهر گومی که بردی باد را بید
زیکسو هاه بود و اخترانش
گوزن و شیربازی مینمودند
کهی خورشید بردی گوی و که ماه

سوی شیرین شدند آشوب در سر
به تیر انداختن رستم سواری
که گوی از چنبر گردون ربودند
چو سروی بر خدنگ زین نشستند
روان گشتند سوی خدهت شاه
شه آنکاره دل در کارشان داد
نشاندش پیش خود بر جانب راست
سرایمی پرشکر شهری پرازقند
بمیدان از سواری بهره دارند
به نزهت سوی میدان شد شتابان
بر پرویان ز شادی میبیدند
پدید آمد زهر کبکی عقابی
چمن را فاخته اند و صید را باز
بر این پهنه زمانی گوی بازیم
شگرفان شور در میدان فکندند
زمین زان بید صندل سوده بر ماه
شکستی در گریبان گوی خورشید
زدیگر سوشه و فرهان برانش
تذرو و باز غارت میر بودند
کهی شیرین کردادی و که شاه (۱)

اشعار دلپذیر فوق حاکی از این است که عده بازی کنندگان دودسته مبارز از
چهار نفر متجاوز بوده ولی به عقیده نگارنده بازی «شیرین» و دختران دیگر، مسابقه
نبوده بلکه باهم ممارست و تمرین میکرده اند زیرا از مفاد اسناد بعد اینطور استنباط

(۱) اصل اشعار از خسرو شیرین نظامی چاپ اردمغان صفحه ۱۲۱ بجمع نقل و

میشود که تعداد بازی کنندگان هر دسته‌ای در این تاریخ نیز مثل زمان سابق چهار نفر بوده است.

دراوان استیلای اعراب ایرانیها مجالی برای ادامه این بازی باستانی نداشته‌اند ولی تدریجاً در اواخر قرن دوم اسلامی بازی مزبور بازمتداول گردیده و درحالات هر و ن‌الرشید نوشته‌اند خلیفه بقدری کوتاه بود که از روی اسب نمیتوانست چوگان‌را به گوی برساند.

در قرن بعد نیز یعنی در زمان عمر ولایت صفاری چوگان بازی شیوع پیدا کرده و ذیلا يك فصل از قابوس نامه که در ضمن حاوی مقررات بازی مزبور است نقل می‌گردد: «بدان ای پسر که اگر نشاط چوگان زدن کنی مادام عادت ممکن که بسیار کس را از چوگان زدن بلارسیده است.

حکایت ، چنین گویند که عمر ولایت يك چشم نابینا بود . چون امیر خراسان شد روزی بمیدان رفت که گوی زنداورا سفهسالاری بود «ازهرخر» نام . این ازهرخر بیامد و عنان اورا بگرفت و گفت : نکذارم که تو گوی زنی و چوگان بازی ، عمر ولایت گفت چونست که شما گوی زنی و رواداریت و چون من چوگان زنم روانداری ازهرخر گفت ، از بهر آنک ما را دو چشم است اگر گوی در چشم ما افتد بيك چشم کور شویم و يك چشم بماند که بدو جهان روشن به بینیم و تو بيك چشم داری اگر اتفاق بدرا يك گوی بدان چشم افتد امیری خراسان را بدرود باید کرد . عمر ولایت گفت با این همه خری راست گفتی بذیرتم که تا من زنده باشم گوی نزنم .

اما اگر در سالی دو بار نشاط چوگان باختن کنی روا دارم و لکن سواری کردن بسیار نباید که مخاطره است صدمه ، سوار هشت یش نباید : تو بر سر يك میدان بیای و یکی باخر میدان و شش در میان میدان گوی میزنند هر گاه که گوی بسوی تو آید گوی را بازگردان و اسب بتقریب همی ران اما اندر کور و فرمایش تا از صدمه ایمن باشی . اینست طریق چوگان زدن محتشمان و بالله التوفیق « (۱)

(۱) اصل حکایت از صفحه ۶۷ قابوسنامه چاپ دانشمند معظم آقای سعید نفیسی

اقتباس شد . «م»

بامطالعه مندرجات قابوسنامه که در بالا نقل گردید بخوبی استنباط میشود که
 عده هر دسته مبارز چوگان بازی همان چهار نفر بوده که قبلا بآن اشاره شد .
 يك قرن بعد از عمر وليث چوگان بازی باعث قتل يکي از سلاطین ساهانی شده
 و عبدالملك بواسطه سقوط از اسب در ۳۵۰ هجری (۹۶۱) در گذشته است. از غز نویمان ،
 مسعود با این بازی مخالف بوده و میکوشیده است تا چوگان بازی موقوف و منسوخ شود
 ولی خوشبختانه به مقصود خود نایل نمیکرد .

در قرن دوازدهم اسلامبول مرکز بازی مورد بحث بود و این موضوع را، سیناموس
 بتفصیل شرح داده است . «نورالدین» دشمن بزرگ چلیپایان بقدری با این بازی اشتیاق
 داشته که گاهی شبها نیز مشعل برافروخته و بازی میکرده است . صلاح الدین نیز از
 طرفداران جدی چوگان بازی بوده و جای تاسف است که چلیپایان این بازی را از معاندین
 خود تعلیم نگرفته اند

در قرن چهاردهم ، تیمور نمایش فجیعی در دمشق داده و سپاهیان وی سرهای
 از بدن جدا شده مردم شهر را بجای گوی مورد استفاده قرار داده اند . در آثار سعدی
 که قبل از حمله تیمور میزیسته و در اشعار حافظ که آن مصاحبه تاریخی را با تیمور بعمل
 آورده (۱) مکرر باین بازی اشاره شده است و برای نمونه چند فرد شعر از هر يك نقل
 میشود .

سعدی گوید :

یستان یار در شکن زلف تابدار چون گوی عاج در خم چو گمان آبنوس

(۱) دولتشاه سمرقندی در تذکره خود مینویسد (چاپ لیدن ص ۳۰۵) که تیمور
 در سال ۷۹۵ ه . یعنی در سفر دوم خود به شیراز با حافظ ملاقات و با او اعتراض میکند چرا
 سمرقند و بخارا نمی را که او بزحمت فتح و تصرف نموده او این طور سهل و ساده و بر ایگان
 بیک ترک شیرازی بخشیده است
 اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
 حافظ در پاسخ میگوید نتیجه همین حاتم بخشی های بیمورد است که من بچنین روزی افتاده ام
 خاورشناس معروف ، پرفسور برون انگلیسی معتقد است که این ملاقات در سفر اول تیمور
 به شیراز یعنی در سال ۷۸۹ ه . اتفاق افتاده است . رجوع کنید به ص ۳۰۹ تاریخ ادبی ایران
 تألیف برون ترجمه جناب آقای علی اصغر حکمت «م»



هردل سوخته کاندر خم زلف توفناد گوی ازان به توان درخم چو گمان دیدن
حافظ گوید :

هر که دل درخم چو گمان سر زلف تو بست لاجرم گوی صفت بی سرو پا میگردد



خسروا گوی فلک درخم چو گمان تو باد ساحت کون و مکان عرصه میدان تو باد
سرانتونی شرلی که از سیاحان معروف زمان جیمه زاول پادشاه انگلستان بوده
و موفق شده است رگ خواب شاه عباس را بدست آورد شرح جالب توجهی راجع
بچوگان بازی مینویسد که بعقیده نگارنده قدیمی ترین شرحی است که در این موضوع
بزبان انگلیسی نوشته شده است . « شاه درحالی که بوق و کرنا مینوازند و اورد میدان
میشود و دوازده نفر از همراهان او بدو دسته منقسم و هرشش نفر یک طرف میدان مستقر
میگردند . سوارها هر کدام چوبی در دست دارند که سر هر یک قطعه چوب دیگری
نصب گردیده و به چکش شباهت دارد ، چابک سواران میکوشند که با این چوب دستها
که آنرا چوگان میگویند گوی را ، همانطوریکه در بازی فوتبال انگلیسیها معمول
است ، ازدروازه حریف خارج کنند (۱) . » (سیاحتنامه برادران شرلی . صفحه ۷۰)
شاردن (۲) نیز که در دوره بعد در اصفهان بوده چوگان بازی میدان شاه اصفهان

(۱) برای اطلاع از علاقه شاه عظیم الشان صفوی بچوگان بازی رجوع کنید

بجلد دوم «زندگانی شاه عباس اول» صفحه ۳۰۴ تالیف آقای نصرالله فلسفی . «۴»

(۲) شوالیه ژان شاردن جهانگرد فرانسوی متولد سال ۱۶۴۳ در شهر پاریس

و متوفی سال ۱۷۱۳ میلادی در شهر لندن از سال ۱۶۶۵ بعشق سیر و سفر و برای تجارت الماس
بهند شرقی رهسپار شده و در طی این مسافرت از ایران عبور کرده و در زمان سلطنت شاه
عباس دوم مدت شش سال در اصفهان رحل اقامت افکنده است .

شاردن در سال ۱۶۷۰ میلادی پاریس مراجعت کرد و پس از طبع کتاب «تاجگذاری
شاه سلیمان» مجدداً باصفهان رفت و چندین سال در آنجا توقف کرد و سپس عازم هندوستان
شد و در سال ۱۶۷۷ میلادی با اروپا برگشت و در انگلستان مستقر گردید . شارون یادداشتهای
مسافرت خود را به چهار بخش تقسیم نموده و هر یک را جداگانه بطبع رسانیده است . جلد
بقیه در حاشیه صفحه بعد

را که ۵۶۰ متر طول و ۱۷۰ متر عرض آنست و دروازه‌های سنگی طرفین میدان تابامروز نیز با برجها میباشد چنین توصیف میکند. «برای بازی چوگان چند نفر اسب سوار بدو دسته مساوی تقسیم شده و هر دسته‌ای جهد میکند که گوی را با چوگان از وسط دو ستون سنگی که در انتهای هر سمت میدان نصب شده است خارج کند و اگر کسی اشتبهاً چوگان را بیای اسب بزند مورد طعن و تمسخر واقع میشود. چوگان بازان ورزیده آنهایی هستند که مستقیم و چپ و راست تاخت کنند و غفلتاً نیز برگشته گوی را دنبال نمایند. تعداد هر دسته‌ای هم از پانزده الی بیست نفر تجاوز نمیکند» ارتفاع میله‌های سنگی طرفین میدان شاه‌اصفهان نه پا و مسافت بین هر دو ستونی بیست و چهار پا میباشد. پس از انقراض سلسله صفویه کشور ایران در معرض تاخت و تازیگانانگان و بعد محل کشمکش‌های داخلی واقع شد و مردم از آن پس به چوگان بازی پرداختند. سرجان ملکم میگوید که چوگان بازی در قرن هیجدهم در اسکاتلند متداول و شایع شد. در ۱۸۹۷ چوگان بازی بوسیله من در طهران رواج گرفت و سر مور تیرم دوراند نیز فوق‌العاده باین بازی ابراز علاقه میکرد و اینک کوه با عظمت دماوند از نو ناظر بازیکنانی است که در دانه آن چوگان بازی میکنند. در شیراز و کرمان هم چوگان بازی بتشویق نگارنده کاملاً معمول گردید و جمعیت زیادی بآن علاقمند شده‌اند.

بقیه از حاشیه صفحه قبل

اول شامل یادداشت‌های روزانه‌ایست که او راجع به مهمترین حوادث و مشاهدات خود از پاریس باصفهان نوشته و جلد دوم مربوط باوضاع و احوال پایتخت صفویه (اصفهان) و جلد سوم راجع باوضاع عمومی کشور شاهنشاهی ایران است و در جلد چهارم مذهب و ادیان مختلف اهالی این مملکت مورد بحث قرار گرفته است. آن قسمت از سفرنامه شاردن که مربوط به شهر اصفهان است از روی نسخه چاپ‌استردام متعلق به کتابخانه کلیسای ارمنه جلفای اصفهان بوسیله آقای حسین عریضی مدیر محترم دبیرستان ادب ترجمه و بعنوان ضمیمه سالنامه دبیرستان نامبرده در شهریور ۱۳۳۰ در اصفهان چاپ و منتشر شده است. آقای محمدلوی عباسی نیز تاکنون دو جلد از «سیاحت نامه شاردن» را ترجمه و طبع کرده‌اند. یکی از دوستان موقر میگفت هر چهار جلد سیاحتنامه شاردن بدستور مرحوم حاج علیقلیخان سردار اسعد ترجمه شده که نسخه خطی آن در تصرف فرزند ارشد او یعنی شادروان جعفرقلیخان سردار اسعد بوده و بعد از مرگ او معلوم نیست به چه سر نوشتی دچار گردیده است. <۴>

فصل سی ام

از اصفهان بسرحد بلوچستان انگلیس

از اصفهان به یزد اولین منزل بین راه گلناباد یعنی محل آن کارزار شرم آور است که در قرن هیجدهم بوقوع پیوسته است. در این محاربه افواج سلطان ضعیف النفس صفوی از سپاهیان افغان که در حدود بیست هزار نفر بودند شکست خوردند و مهاجمین قبل از اینکه کشته و یا از ایران خارج شوند متجاوز از یک میلیون نفوس ایران را رهسپار دیار عدم ساختند و ضربتی بدودمان صفوی وارد آوردند که دیگر کسی از آن خانواده قدعلم نکرد. از گلناباد با نظر مسیر ما از میان جلگه خشک و بایری بود که بسمت مشرق امتداد داشت و در کوهپا خط سیر ۱۸۹۵ را تقاطع مینمود. پس از عبور از طرق مرتفع کوهستانی، یکروز در بین راه توقف نموده ضمناً بانصرالله خان از کوه بلندی موسوم به کوه ساروبالارفتیم تا از آن اوضاع جغرافیائی اطراف را مشاهده و راهی برای امتداد سیم تلگراف پیدا کنیم.

در ناین نیز یک روز توقف نمودم تا مجدداً مسترد و بنکارنده ملحق شود و در جوار

یکی از مقابر بزرگ آنجا حاج آقا حسین نامی را که از زهاد باتقوی و دنیا دیده بود و در ۱۸۹۹ وفات یافت ملاقات نمودم. حاج آقا حسن میگفت این مقبره آرامگاه حاج عبدالوهاب است که در موقع عبور عباس میرزا و لیمهد فتحعلیشاه، بملاقات وی رفته و از فرزندان او تقاضا کرده است که شمشیرهای خود را با نشان دهند، از میان فرزندان عباس میرزا فقط محمد میرزا مسؤل او را اجابت مینماید و پیریش گوئی میکند که این شاهزاده بتخت سلطنت جلوس خواهد کرد، در ضمن مذا کرد، نصرالله خان که مثل سایر اشخاص تربیت شده ایران باین قبیل اشخاص و ارسته بانظار بدینی مینگرد خطاب به پیر گفت که متجاوز از دو هزار سال قبل، بشهادت نقوش تخت جمشید، ایرانیها روی صندلی می نشستند در حالیکه این ایام دنبال مادیات بوده ولی بتدریج به معنویات پی برده و اروپاییها تازه امروز بمرحله اولیه آنها رسیده اند.

قضیه قابل تذکری که در نائین اتفاق افتاد همان رفتار جوان ارمنی بیست و دو ساله ای بود که ووداز جلفا بعنوان حسابدار استخدام کرده بود. این جوان ترسو در هندوستان تربیت شده بود و با اینکه هنوز یک هفته از مسافرت وی بیشتر نمیگذشت باز بیاد وطن تضرع و زاری میکرد و در مفارقت پدر و مادر خود مثل ابر بهار میگریست بقراریکه میگفتند وی از همان منزل اول در صدد مراجعت بوده ولی از ترس برنگشته و شبها نیز بخدمت دیگر مبلغی میپرداخته است تا دور او بخوابند و از سوء قصد احتمالی دیگران بجان او جلوگیری بعمل آورند. در نائین دیگر کاسه صبر وی لبریز شد و بدامن نصرالله خان افتاد و گفت هر وقت من مسافرت میکنم مادر سالخورده ام از محوطه منزل تا مراجعت من خارج نخواهد شد. این اولین مرتبه ای بود که در مسافرت ما بایک نفر ارمنی که با وجود انتساب بیکی از خانواده های محترم کلکته، اظهار ترس و وحشت میکرد سرو کار پیدا کرده بودیم و بالاخره تصمیم گرفتیم ویرا باتفاق یک پاسبان و یک نفر فراش باصفهان عودت داده خود را از شر این مرد جبون خلاص کنیم. از نائین به یزد و کرمان برای اینکه به همسفر خود بهترین راه امتدادسیم تلگراف را نشان داده باشم همان شاهراه معمول را پیش گرفتیم. در حجت آباد یک منزلی یزد، مستر استیورت فرگوسن، رئیس بانک شاهی، به استقبال آمد و حاکم محل نیز درشکه

خود را تا خارج شهر برای ما فرستاده بود .

تعداد انگلیسهای مقیم یزد در این تاریخ از ۱۸۹۵ که من آنجا رفته بودم بیشتر بود و دکتر وایت ، از اعضای مؤسسه مرسلین انگلیس و خانم او ، در یزد سکونت داشتند و بواسطه زحماتی که برای بهبود بیماران شهر و حومه میکشیدند ، نفوذ اروپائیها رو با افزایش بود .

در ۱۷ اکتبر پس از تودیع با هموطنان مهربان خود از یزد حرکت کردم . در «سریزد» چند تن نظامی که والی کرمان آنها را فرستاده بود بیمار شدند و اگر نیامده بودند مسلماً منحصراً بزرگی برای مایش میامد . یکی از سواران هندی اینجانب ، موقعی که اسب خود را آب میداد مورد حمله چند نفر از اهالی محل واقع شد و ناگهان جمعیت شروع بسنگ اندازی نمودند . سربازان اعزامی کرمان محرك حقیقی را دستگیر و روانه یزد کردند و حاکم محل او را با حضور مترجم بانک شاهی به مجازات رسانید . عدم سابقه و همچنین عدم تکرار چنین قضیه ای در تمام مدت مسافرت اینجانب ، حاکی از این است که مردم ایران عموماً مهربان و مهمان نوازند .

از اینجا با نظر فرا مانند سال ۱۸۹۵ از جاده شمالی میان راه یزد و کرمان روانه شدیم و فقدان آذوقه و خواربار زحمت فوق العاده ای برای ما ایجاد کرد . در یکی از منزلهای میان راه بالینکه چادرهای ما را در یک میل فاصله تا آبادی نصب کرده بودند باز عدده کثیری زن و بچه تجمع و از دست محترکین که بمنظور ترقی نرخ ، گندمهای خود را انبار کرده بودند شکایت آغاز نمودند . دو نفر قطعه نانی که از سیوس و اوزن تهیه شده بود و مقداری یونجه ، پیش من آوردند و گفتند ما مردم باید بدینوسیله سدجوع کنیم . ایرانیها در موقع مجاعه ، خصیصه عجیب و غریبی دارند و طبقه اغنیا هیچ بحال فقرا و بینوایان تفقد و ترحم نمیکنند ، اهالی شیراز در این قسمت بدتر از سایر هم مینان خود میباشند و تصور میرود بهترین مجازات محترکین محل همان سیاستی است که افغانه موقع فتح شیراز پیش گرفتند . اجمال قضیه اینکه افغانها در حینی که شهر در آتش مجاعه و قحطی میسوخت شیراز را گرفتند و بعد معلوم شد محترکین آذوقه چندین ماه را پنهان کرده اند در صورتی که عددهای

از گرسنگی برای نان جان میدهند . افغانها هم چندتن از سران محکومین را دستگیر و در انبارهای خود مقابل توده‌های گندم معلق نمودند تا در بیجا در همانجا جان سپارند . در راه کرمان با اکثر آشنایان قدیم ملاقات نمودم و نزدیک شهر حسب المعمول چند نفر از دوستان ایرانی و اروپائی ، من جمله مستربلاکت کشیش ، با استقبال آمدند . از جمله کارهای پسندیده‌ای که اروپائیان از ایرانها فرا گرفته‌اند یکی همین مسئله پیشواز است ، از سفر اول نویسنده بکرمان تا این تاریخ ، متجاوز از دو سال و نیم میگذشت و روزهای اول تمام اوقات من صرف دید و بازدید بادوستان شد که سابق چندین ماه با آنها بخوشی سپری کرده بودم . یکی از اقدامات مهم اینجانب ، ترغیب آصف الدوله والی کرمان نسبت باعزام یک نفر مأمور به چاه بهار بود تا موضوع ادعای هندیا و اتباع بریطانیا را مورد رسیدگی قرار دهد . موضوع دیگر مربوط به مکران و «عبدیخان دشتیاری» بود که در اثر تهدیدات وی عده‌ای نظامی هندی به حراست تلگرافخانه مأمور شده بودند . اینجانب قضیه را قبلاً به آصف الدوله نوشته بودم و معزی‌الیه عبدی را دستگیر و در کرمان توقیف کرده بود . هنگامیکه عبدی را آصف الدوله با حضور اینجانب احضار کرد مشارالیه گفت پس از قتل ناصرالدین شاه من تصور میکردم دیگر کسی بتخت سلطنت ننشسته و حاکم بلوچستان بدون جهت مطالبه مالیات میکند و قصد دارد وجوه مالیاتی را به نفع خود حیف و میل نماید و علاوه دولت بریطانیا هم متعهد شده است که در مقابل نصب تیرهای تلگراف در اراضی و املاک من ، سالی یک هزار روپیه باینجانب بپردازد و بعد با اشاره دولت ایران تصمیم گرفته است مبلغ مقرر را به برادرم تادیه کند ، آصف الدوله حرف ویرا قطع کرد و گفت من از تو پرسیدم چرا نامه فرستاده و اعضای تلگراف را بقتل تهدید کرده‌ای . عبدی چند دقیقه خاموش ماند و بعد گفت نامه را برادرم نوشته و با هم من که گم شده‌ام همپور کرده‌ام و پس از چند دقیقه دیگر گفت نامه را خود من ولی بدون سوءنیت نوشتم و برای اجرای مفاد نامه کوچکترین اقدامی هم نکردم . عبدی مدعی بود که هیچ خطائی مرتکب نشده و وقتی او را از اطاق بیرون بردند من و آصف الدوله مشغول مذاکره و تبادل نظر شدیم و اینجانب گفتم مستر افینچ رئیس کل تلگراف حاضر است هر چه خواسته باشند بدهد مشروط بر اینکه دو ساعت او را با قطعه

چوب ضخیمی باعبدی دريك اطاق تنها بگذارند . والی قهقهه خنده راسرداد و چون رئیس تلگراف هم در این موقع برای مرخصی به لندن رفته بود اجرای این امر امکان ناپذیر بنظر میرسید . خلاصه والی گفت اینک که عبدی در اثر چند ماه توقیف ، متنبه گردیده خوب است او را به دشتیاری بفرستیم . اینجانب موضوع را باختیار او گذاردم و ضمناً گفتم بهتر است عبدی یکسال در حبس بماند و قبل از استخلاص هم برای جرائمی که محکوم گردیده است غرامت بپردازد . والی نیز چنین کرد و عملیات عبدی نیز از آن تاریخ بعد واقماً رضایت بخش بوده است .

پس از سه هفته توقف در کرمان و خریداری شتر و اثاثیه و زاد راحله مورد احتیاج ، نوزدهم نوامبر بطرف سرحد بلوچستان انگلیس حرکت و یک روز نیز در باغ زیبای ماهان که در آن تاریخ متروک بود توقف نمود . از آنجا به «زینل آباد» که در دوازده میل و نیمی ماهان واقع شده و بعد از «نی بید» که هریک متجاوز از هفت هزار پا ارتفاع دارد به «بم» که دو روز تمام در آنجا وقت ما بیدید و باز دید خوانین محل صرف شد روانه گردیدیم .

از بم که عازم نرماشیر شدیم کنار رودخانه عزیز آباد یعنی منطقه ای که کبک و خرگوش و کبوتر و نوك دراز فراوان دارد برای ما چادر زدند . در «ریگان» هم بواسطه وفور کبک توقف بعمل آمد ولی بواسطه نداشتن تازی خیلی از شکارها نصیب ما نکرید چون به مسترود مأمور تلگراف دستور داده بودند که از راه لادیس برود ، پس از خرچ و از ریگان جاده شمال شرقی را پیش گرفته در قریه محقر «ده یانگی خان» توقف نمودیم این قریه را چند سال قبل یکی از سرکردگان طایفه شیخی بلوچ بنا کرده و با و مأموریت داده بودند که از تعرض یانگیان بلوچ به نرماشیر جلوگیری نماید . در اینجا قرار بود که چهار نفر بلوچ جماز سوار تحت اختیار ما بگذارند و بالاخره پس از مدتی معطلی و انتظار ، چهار نفر آمادگی خود را اعلام داشتند . یار محمد سلطان رئیس یکی از طوایف بلوچ تصمیم گرفته بود برادر خود را همراه ما بفرستد ولی چون برادری از ریگان باینطرف همراه ما بود و بزبان فارسی هم بزحمت تکلم میکرد ما عقب خود او فرستادیم که از بهترین راهنمایان بلوچ های این ناحیه است . طبیعت پست بلوچها همیشه آنها را وادار

میکنند برای هر چیزیکه بآنها داده میشود لب بشکایت و گله گشوده لندلند آغاز نمایند
 در حالیکه مستخدمین ایرانی همواره با انگلیسها توافق نظر پیدا میکنند و در فاصله
 کوتاهی محبت و دوستی بی سابقه ای میان آنها ایجاد میشود .
 در اینراه من همواره برای آب متزلزل و نگران بودم زیرا از ریگان بآ طرف
 يك قطره باران نباریده بود و ما بایستی از آبهای باران که در بر گه های بین راه مانده
 و بدبوشده بود استفاده نمائیم . حرارت آفتاب باینکه هفته اول دسامبر بود و مخصوصاً
 بواسطه آنکه ارتفاع اینجا نسبت بکرمانشش هزار پا کمتر است همه را بزحمت انداخت
 و بهمین مناسبت تصمیم گرفته شد روزها استراحت و شبها طی طریق شود . از « ده
 یاغی خان » بآ طرف بیابان خشک و بایر سنگلاخی است که سنگها آن خواص مواد مذابۀ
 کوههای آتش فشان را دارد . پس از طی پانزده میل راه و عبور از گذار کوتاهی که آنرا
 بواسطه صدای آتش فشانیهای اطراف ، « دهنه بلبلان » مینامند . تاهیجده میل آن طرف
 کوچکترین نهال و گیاهی دیده نمیشود و شترهای بیچاره ما با همه بردباری بستوه آمده
 و فرسوده شده بودند . روز بعد به جاده لادیس افتادیم که شایسته آنست سیاحان آزموده
 و مجرب برای اکتشافات لازم بانحوالی بروند . سپس چشمه آب شوری را که آثار
 پای گورخر در اطراف آن دیده میشود بعد جلگه مسطحی را که مستور از قطعات نمک
 منجمد و متبلور بود پشت سر نهادیم و در سمت مشرق جلگه مزبور کنار « چاه رئیس »
 که آب کینبی دارد برای ما چادر زدند . در اینجا باید تذکره داده شود که بهترین آبهای
 میان این راه را بعد که در هندوستان تجزیه و امتحان کردند قابل شرب تشخیص ندادند
 از چاه رئیس بسمت مشرق رفته از « تل رو باه » به معاذات خط شمالی رشته جبال
 « بزمان » که یازده میل امتداد آنست بحرکت ادامه داده شد و طولی نکشید مقسم آبی
 که ۳۱۰ پا ارتفاع آنست پدیدار گردید . از آنجا بطرف تل « سمسر » رفته سمت چپ
 رودخانه که طرفین آن پر از اشجار بیابانی است چادر زدیم . اگر آب این رودخانه ،
 شیرین و گوارا بود مسلماً صدها خانوار رامشروب میکرد ولی چون از بیابان نمکزاری
 سرچشمه میگردد شور مزه است و بسمت شمال غربی جریان دارد و نزدیک جاده سیستان
 در محلی که « شور گز » نامیده میشود به هامون فرو میرود .

چون گورخر، گویا بواسطه اینکه مکرر در کتب مشرق زمین منجمله در فصل سی و نهم کتاب ایوب بآن اشاره شده و از لحاظ اینکه من تاکنون بصید آن موفق نگردیده‌ام همواره مورد توجه و علاقه من بوده است، یکی برای شکار این حیوان و دیگری برای رفع خستگی شترها توقف کردم تا صبح زود از خواب برخیزم و بخت خود را آزمایش نمایم. صبحگاهان دورأس گورخر دیده شد و با اینکه چند میل آنها را تعاقب کردم به صید آنها موفق نشدم. در اینجا چند نفر را برای تهیه آب به «چاه حنجره» فرستادم و چون آب را آوردند و معلوم شد با آب سمسر تفاوتی ندارد حرکت کردم و طولی نکشید کنار رشته جبال سرحد رسیدم که از هفته قبل از دور دیده میشد. در محلی که آب گجاری نامیده میشود آب فراوان ولی بازم شور است.

روز بعد روانه «سیاه‌بند» شدیم و در راه چون وقت خود را بی جهت صرف تعقیب گورخر میکردیم خیلی دیر بمنزل رسیدیم. بعد بسمت کوه تچاپ که قلّه آن مسطح و عریض است و در هنگام جنگ مورد استفاده واقع میشود حرکت کرده پس از طی چندین میل راه‌های پر نشیب و فراز و عبور از کنار درختهای پسته بیابانی، مقارن غروب به گردنه جوری رسیدیم که ۶۳۵۰ پا ارتفاع دارد. چون تمام چشمه‌های این حدود خشک و بی آب است، مستخدمین که جلوتر برای نصب چادر در رفته بودند در اینجا تامل نکرده و نزدیک آبادی «جوری» کنار نهری که تصور میکردند آب آن شیرین است چادر زده بودند.

جوری به خواش کرسی نشین سرحد دوراه دارد و ما راه جنوبی را پیش گرفته در فاصله کوتاهی بیچاهان شاهی رسیدیم. روز بعد خط سیر ما جلگه مسطحی بود که اگر من نام قلل جبال اطراف را نمیدانستم راه خیلی خسته کننده‌ای بنظر می‌آمد. پس از طی ۲۴ میل راه از میان جلگه بزرگی، به دره و ماهورهای رشته جبال «پنج‌انگشت» و پس از ۲۹ میل راه به چشمه زیارت رسیدیم که از «ریگان» بانظر اولین نقطه ایست که آب شیرین دارد. در اینجا یک روز توقف و استراحت کرده و پس از طی چند میل راه وارد خوانش شدیم. نزدیک آبادی چند نفر شتر دار از طرف حاکم باستقبال ما آمدند و بعد از هشت روز مسافرت اولین بشرهایی بودند که با ما رو برو میشدند. در این نقطه

ما حال مسافرین دریا را داشتیم که بعد از يك سفر دور و دراز بخشکی، میرسند منتهی با این فرق که مسافرین کشتی همینکه بساحل رسیدند از مردم آنجا کسب اطلاع میکنند ولی اینجا مردم از ما پرس و سؤال میکردند. تمام اهالی از خشکسالی شکایت داشتند و میگفتند مردم به سیستان متواری شده‌اند و سیاه چادرهای متعدد اطراف نیز صدق اظهارات آنها را تایید میکرد. مستخدمین بزحمت زیاد مقداری گندم تهیه کردند و موضوع آذوقه حواس همه ما را مشوش و پریشان ساخت زیرا بقراریکه قبلا پیش بینی شده بود انتظار میرفت مقدار زیادی آذوقه و علیق در این محل تهیه شود. در اینجا چون آدم با سواد حکم ا کسیر را دارد از نصر الله خان تقاضا شد که نامه‌های حکمران بمپور را برای حاکم بخواند. این نامه‌ها حاکی از این بود که محمودخان نامی از اهل «سیب» فوت کرده و حکمران بمپور عازم سرحد است و تمام سران محل باید هنگام ورود او حاضر باشند تا يك نفر از میان آنها بجای محمودخان تعیین شود. از جمله کسانی که قرار بود در محل حضور داشته باشند یکی هم جندخان مالک نخیلات سرحد بود که مؤدبانه از اجرای این دستور سرپیچی نمود.

بواسطه کمی آذوقه ناگزیر حرکت کرده دو منزل بعد به «سنگان» رسیدیم. این قریه کوچک متعلق به عبدالکریم سر کرده کردهای سرحد است که چندی بعد از مسافرت ما بدست عموزاده خود بقتل رسید.

یکشب در سنگان بیتوته و صبح روز بعد بطرف لادیس حرکت نمودیم. میان راه سنگان و لادیس محلی است که آنرا «سیاه جنگل» مینامند و از هر جهت اسم بی‌مسمائی است. این قبیله اسبامی در تمام مشرق زمین عمومیت دارد چنانچه خود لادیس راهم که میگفتند قصبه بزرگی است مشتمل بر هفت آبادی خیلی محقر میباشد که ذیلا خصوصیات هر يك شرح داده میشود. اول «دزک» که عبارت از قلعه خرابه ایست که سمت راست رودخانه واقع شده و این روزها احدی در آن سکونت ندارد. دوم «برزیار» که تمام سکنه آن را سی‌خانوار چادر نشین تشکیل میدهد. سوم «بنگان» که هشت خانوار چادر نشین دارد و مانیز در همانجا توقف کردیم. چهارم «لادیس» و پنجم «النجان» که کلیه سکنه اولی و نصف اهالی دومی این ایام باطراف پراکنده

شده‌اند و فعلاً فقط بیست خانوار در النجان اقامت دارند. در فاصله کمی در جنوب رودخانه «میرگوه» و «انده» واقع شده که در اولی چهل خانوار و در دومی بیست خانوار بسر می‌برند. طبق تحقیقاتی که بعمل آمد جمعیاً فقط یکصد و هیجده خانوار و یا بعبارۀ آخری ششصد نفر در سرتاسر این ناحیه زندگانی میکنند که اینها هم از شدت استیصال نتوانسته‌اند بسایر نقاط مهاجرت نمایند. در اینجا بزحمت زیاد مقداری آذوقه آنهم بشش برابر قیمت سیستان خریداری گردید. نهر آب این ناحیه، اراضی وسیعی را مشروب میکند و آب و هوای آن نیز معتدل است. لادیس ۲۰۰ پا ارتفاع دارد و چون در جوار کوه تفتان واقع شده و میان ریگان و نوشکی تنها ناحیه‌ایست که در آنجا کشت و ذرع میشود دارای اهمیت است و اگر در اوضاع سرحد اندک آرامشی ایجاد شود رو بمران و آبادی خواهد رفت. اگرچه آذوقه کافی در این منطقه پیدا نمیشد ولی چون تصمیم گرفته شده بود که ایام عید میلاد مسیح در اینجا سپری شود، بمنظور تأمین آذوقه و خواربار بشکار پرداخته شد و مقداری کبک و نولک دراز و کبوتر و مرغابی تهیه گردید. بعد از عید میلاد مسترود چند روزی بسمت مغرب لادیس عزیمت نمود تازاه بهتری برای عبور سیمهای تلگراف پیدا کند و اینجانب نیز بسمت شمال شرقی بطرف «کچه کوه» رفتم تا ضمناً از حالات سروان و بویرماهور سیاسی ناحیه «چاکی» اطلاع حاصل نمایم: پس از طی مسافتی راه، در وسط بیابانی لم بزرع توقف بعمل آمد و نامه‌ای از بویر رسید مبنی بر اینکه تفنگچیهای وی تا چند روز دیگر به «رباط» وارد خواهند شد ولی خود او تا واسط ژانویه بملاقات من نخواهد آمد. در منزل بعدشترها از راه افتادند و چون معلوم شد بیش از این بدون آب و علف قادر بحرکت نیستند بسمت کوهستان عزیمت و در کنار چمنی که بلوچها آنرا «بوگسار» مینامند توقف نمودیم. پس از رفع خستگی شترها، حرکت را ادامه داد و حوالی کچه کوه سوارهای هندی هم که سروان بویر فرستاده بودند رسیدند و روز دوم ژانویه ۱۸۹۹ وارد «رباط قلعه» شدیم

فصل سی و یکم

سیستان

در این فصل بی‌مناسبت نیست شمه‌ای در اطراف اوضاع طبیعی و واقعات تاریخی سیستان نوشته شود. بنا بر روایات شاهنامه سیستان محل نشوونمای قهرمانهایی است که طرفدار سلاطین کیان و یکی از عوامل مهم جلوس آنها بتخت سلطنت بوده‌اند. یکی ازدلاوران معروف سیستان «رستم» است که پهلوان داستان حماسی فردوسی است و این ایام نیز مثل هزارسال قبل رشادت و شجاعت وی ضرب‌المثل می‌باشد.

در ایام سابق اراضی مغرب قندهار راسگستان یا سیستان و نواحی مرتفع مقابل آنرا زابلستان مینامیدند که این روزها طایفه «بربر» در آنجا اقامت دارند. موضوع اینکه رستم اصولاً وجود خارجی داشته یا نه بطور قطع ثابت و مدلل نگردیده ولی بعقیده من حتماً دلاوری باین اسم یا خانواده‌ای باین نام و نشان در سیستان زندگی میکرده‌اند که از امثال و اقران خود در رشادت و پهلوانی ممتاز و همواره بآنها مسلط بوده‌اند.

سرنکیان که بگفته هرودت در شهر بانی چهاردهم اقامت داشته‌اند در زمان

داریوش سیستان را اشغال کرده و مورخ یونانی که شرح و قایع اسکندر را برشته تحریر کشیده جنوب افغانستان کنونی را «درنکیانا» مینامد. فاتح یونان به باکتریا، و کراتروس نیز از کراچی به کارامانیا، از همین راه عبور کرده ولی قدیمی ترین سیاحی که از این ناحیه گذشته و در اطراف مسافرت وی قلمفرسائی شده ایزیدور - خاراسکی معاصر اگوستوس قیصر بوده است و از نوشتجات او استنباط میشود که «فراه» و «نه» (۱) در آن ایام از بلاد معتبر بشمار میرفته.

زرننگ یا زرنج همان سرنگیا میباشد که مشتمل بر ناحیه سیستان است. اسم شهر «زره» از قرار ظاهر همان نامی است که بهامون که شرح آن ذیلا داده خواهد شد اطلاق می گردد.

سگستان یا سرزمین سکاها نیز همان سیستان امروز است. سکاها بمرور ایام از خطه آسیا ناپدید گردیده اند و در بعضی نواحی هنوز معتقدند که بین آن طایفه و ساگون ها ارتباط و پیوستگیهایی وجود داشته است.

بنا بگفته مستر هگارت، اسکندر کبیر زهستان را در سیستان بسر برده و بعد از کنار رود هیرمند بیلا حرکت خود را ادامه داده است و این جانب تصور نمیکند که پس از سرکوبی هتمردین سنی برزانه در ارتاگوآنا (۲) یعنی هرات کنونی به طیس سنی خانه رفته و از آنجا به فراه و سپس در قسمت علیای رود هیرمند به گرشک رسیده که بعقیده من محل سکونت «ایورگتاها» بوده است.

این نکته فراموش نشود که اسکندر عازم باختر بوده و ناگزیر از شاهراه های این حدود میبایستی عبور کرده باشد و چنانچه این موضوع غیر قابل تردید تلقی شود

(۱) نه و نیه هر دو یکی است و املاي آن بآء مجهول و هاء ملفوظ است. نه از از شهر کهای سیستان و به سرحد قهستان واقع بوده و امروز هم قصبه ایست و تلگرافخانه دارد. رجوع شود به تاریخ سیستان چاپ مرحوم محمدتقی ملك الشعراء بهار صفحه ۲۶۱ و ۲۸۲. <م>

(۲) بعقیده توماشک شهر آرتاگوآنا در جای ارك هرات واقع شده که بعدها در زمان سلسله کرت (قرن ۱۳ - ۱۴) باسم اختیلزالدین معروف گردیده. رجوع شود بصفحه ۱۰۱ جغرافیای تاریخی ایران تالیف بارتلد ترجمه آقای طالب زاده. <م>

خط عبور او حتماً همین مسیر نامبرده بالا خواهد بود .

درفرست مسکوکات باختر درموزه بریطانیا، سکه نقره‌ای منقوش به تصویر پلاطواپیفانی موجود است که معاصر او کراتیک پادشاه باختر بوده و در اواسط قرن دوم قبل از میلاد سلطنت داشته و بعضی حدس میزنند که پلاطواپیفانی پادشاه سیستان بوده است و اگرچه صحت این موضوع کاملاً باثبات نرسیده ولی تذکار آن در این محل بيمورد بنظر نماید . پس از انقراض پارتیان و ساسانیان ، در زمان استیلای اعراب بلاد قدیمی کیتباد و گرشاسب رو بخرابی نهاده و شهرهای دیگری بجای آنها بنا شده است .

سفاریان که تدریجاً خود را از زیر سلطه اعراب بیرون کشیده و سلسله نسبتاً مستقلی تاسیس کرده‌اند در همین سیستان نشو و نما نموده و اصطخری سیاح برجسته معروف که شرح مبسوطی در اطراف «زرنج» در کتاب خود راجع به عظمت و بزرگی آن شهر نوشته در پایان سرگذشت مسافرت خود راجع به سیستان، چنین مینویسد : «در مجاور این شهر اراضی بایر و ریگزار است که هوای آن گرم و طاقت فرسا میباشد. زرنج خرهای فراوان دارد ولی کوه در اطراف آن دیده نمیشود . در زمستان برف در این ناحیه نمیاید اما باد زیاد میوزد و بهمین جهت طاحونه و آسیاب بادی در آنجا فراوان است» (۱) شرح پلها و زورق‌های این حدود را که انسان در سیاحتنامه سیاحان مطالعه میکند فوق العاده متأسف میشود که چرا این قسمتها در حال حاضر برای مردم سیستان مجهول و مکتوم میباشد .

در ۷۶۶ هجری (۱۳۶۲ م) تیمور بسرکردگی هزارسوار به سیستان وارد شد و اکثر قراه و قصبات آنرا بحیضه تصرف در آورد و عاقبت الاهریک دست و یک پای او

(۱) وارضها سبغة ورمال وهی جاره بها نخیل ولا یقع بها تلوج وهی ارض سهلة لایری فیها جبل واقرب جبالها بناحیه فره و تشدر یا حهم و تدوم حتی انهم قد نصبو علیها طواحین یدیرها للهواء . رجوع کنید به صفحات ۲۳۲ و ۲۴۱ المسالك والممالك اصطخری چاپ لندن . «م»

تیر خورد و به مکران مراجعت نمود و در نتیجه همین ضربت و زخم پا به تیمور لنگ معروف شد.

در ۷۸۵ هجری (۱۳۸۳) تیمور برای بار دوم سیستان را پس از قتل عام مرد و زن و بچه خراسان فتح کرد و بیک حمله زره را متصرف شد و بعد به کرسی نشین محل که موسوم به زاهدان بود عزیمت نمود. مردم زاهدان ابتدا مثل شیرگران ایستادگی نمودند ولی بالاخره در مقابل حملات اردوی تاتار یسارای مقاومت نیاوردند و افراد پادگان شهر اژدم شمشیر مهاجمین گذشتند. تیمور پس از تاراج شهر، کلیه غنایم آنرا به سمرقند فرستاد تا زادگاه خود را آباد و معمور نماید و علما و دانشمندان و فضلاء شهر را نیز روانه هرات کرد و شهر زاهدان بایر و متروک ماند و شغال و روباه و حیوانات دیگر در آن لانه گرفتند. بند معروف محل را که معروف به «بند رستم» بوده و بعد بند اغوان یا افغان نامیده شده بدستور تیمور خراب و ویران کرده اند. جنرال هوتوم شیندلر که در تاریخ ایران اطلاعات جامع و بسیطی دارد بمولف میگفت افغانها را در زمان صفویه اغوان مینامیدند. طبق داستانها و افسانه‌های محلی بند رستم بدستور شاه رخ پسر تیمور خراب شده است.

مقصود شاه رخ از خرابی بند رستم بطور قطع تغییر اوضاع طبیعی و جغرافیایی سیستان بوده است. دریاچه سیستان یا بعبارة اخری دلتای که از رود هیرمند رودهای دیگر تشکیل میشده در ایام قدیم دریاچه بزرگ و معظمی بوده است. در یکی از فصول دیگر این کتاب مؤلف اشاره کرده که اردو کشی اسکندر در آسیا حاکی از این است که بطور قطع این قاره پهناور در ازمنه گذشته مثل امروز، بیشتر خشک و لم یزرع نبوده است. از سیاحتان قرون اخیر نیز خانیکف به رودخانه یبرجد اشاره کرده و مینویسد بستر رودخانه مزبور مستقیم به لوت امتداد داشته است. این موضوع حکایت از این میکند که بارندگی تا این اواخر نیز شدت داشته است در حالیکه فعلاً آب هیچیک از رودخانه‌های این حوالی حتی در موقعیکه سیل هم میاید به کویر نمیرسد. بعقیده «سر جرج بردود» هندوستان نیز سابقاً دچار همین بلیه بوده و اهالی بواسطه قطع اشجار جنگلها و بیشه‌های کشور خشکسالی برای خود ایجاد میکردند. پس از استقرار

اوضاع جدید مقررات تازه‌ای هم برای جنگلبانی وضع گردید تا از نابودی جنگلها که یکی از عوامل مؤثر خشکسالی است جلوگیری بعمل بیاید.

سیستان در ایام حاضر تا چندین ماه از سه سمت با آب محاصره میشود باین معنی که رود هیرمند از مشرق، و هامون که شرح آن بعداً داده خواهد شد از شمال و مغرب، آنجا را در میان میگیرد. در جنوب شرقی آن قسمت از سیستان که فعلاً قابل سکونت است گود «زره» واقع شده و بوسیله شیله که ۳۵۰ متر وسعت آنست به هامون اتصال پیدا میکند. در بعضی از نقاط که نویسنده این کتاب مشاهده کرده است ارتفاع طرفین شیله به پنجاه پا میرسد. این سنگاب عظیم و کوه پیکر اقلاصد مهیل طول وسیعی را عرض آنست. در حال حاضر یک قسمت این گودال بزرگ صورت باطلاق بخود گرفته است و در حدود ده درصد از سطح آن حتی در ایام بهار زیر گل ولای مستور میشود. اصطخری مینویسد که رودخانه هیرمند به دریاچه زره میریزد و طول این دریاچه را در حدود سی فرسخ یا بعبارة اخری یکصد مهیل بر آورد کرده است (۱)

قبل از تیمور لنگ رود هیرمند را بسمت جنوب غربی رود بار، سد بندی کرده بودند و سد مزبور تا محلی که فعلاً بندر کمال خان نامیده میشود بوسیله بند اوک یا اکوه که در نقشه کنلی (۲) بند بر مکه ثبت شده امتداد داشته است. (مجله انجمن آسیائی بنگال شماره نهم صفحه ۷۲۴ سال ۱۸۴۰) و از بند اکوه کانال «حوض دار» که ترعه وسیع و عمیقی است احداث و ناحیه جنوب سیستان کنونی مشروب میگرددیده است. این ناحیه همان مغلی است که فعلاً سیاحان و جهانگردان از کنار آثار خرابه‌های شهرهای بزرگ آن میگذرند و مهم‌تر از همه آنها «حوض دار» بوده که میگویند فرامرز پسر رستم در آنجا با بهرام زدو خورد کرده است.

رودخانه اصلی این ناحیه بسمت شمال غربی یعنی بسوی «شهرستان» و «زاهدان»

(۱) رجوع شود به المسالك والممالك اصطخری چاپ لیدن صفحه ۲۴۳. <۴>

(۲) برای اطلاع از چگونگی حالات کابیتن ادوارد کنلی رجوع کنید بجلد اول

کتاب لارد کرزن صفحه ۲۳۵ و جلد هفتم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف

آقای محمود محمود صفحه ۱۹۹۲. <۴>

میرفته و تا چند میل از کنار دهات آباد جریان داشته است. وضع طبیعی این منطقه تا قبل از استیلای تاتار بهمین حال بوده و وقتی سد بزرگ محل را با مرشهرخ خراب کرده اند ناحیه «حوض دار» بی آب شده است و با اینکه رودخانه نصر و بحال سابق باقی مانده و ترعه جدیدی هم نزدیک سد فعلی ایجاد گردیده از این اقدام، چون ترعه جدید الاحداث محصور به تپه «سه کوهه» میباشد، نتیجه مطلوب بدست نیامده و این مسئله تأثیری در فراوانی آب نبخشیده است.

تا آنجا که نویسنده کتاب اطلاع دارد تا شصت سال قبل تغییری در اوضاع این ناحیه حاصل نشده و در آن تاریخ بنا بگفته کنلی که خود او در ۱۸۳۹ بسیاحت این منطقه رفته است تمام آبهای این ناحیه بیکدیگر اتصال داشته و بطرف مغرب نادعلی جاری و بالتبع سیستان بی آب بوده و مردم برای تهیه آب ناگزیر با احداث سد جدیدی میشوند و بعداً سد دیگری نیز ایجاد و استخر «مادر آب» را که کار مشکلی بوده است بنام میکنند. جریان رودخانه تا وقتی که سر فر دریک گلدسمید برای حکمیت بین ایران و افغانستان باین ناحیه می رود تغییری نکرده و او سر حد را از محل بنای سد تا نقطه ای که آب آن بدریاچه میریزد معین مینماید. هشت سال قبل، این رودخانه گویا بواسطه فراوانی گل ولای بستر خود بسمت مغرب مسیر سابق نفوذ نمود و بتدریج تا موقع مسافرت نگارنده با سم رود پریان در مشرق رود نصر وی سابق و بمعاذات آن جریان پیدا کرد و جهان آباد و ابراهیم آباد و جلال آباد را که مرکز نشو و نمای خاندان کیان بود منهدم ساخت. انتظار میرود که رود هیرمند یعنی این رودخانه افسار گسیخته بالاخره به مجرای سابق بیفتد و جریان عادی خود را از سر بگیرد (۱)

(۱) اختلاف دولتم ایران و افغانستان بر سر مسئله هیرمند هنوز هم متاسفانه بعد از سالهای متعددی فیصله پذیرفته است. برای اطلاع از اهمیت موضوع و همچنین فعالیت های سیاسی مأمورین دولت انگلیس در سیستان رجوع کنید به فصل هشتاد و پنج صفحه ۱۹۴۲ جلد هفتم کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تالیف آقای محمود محمود. مؤلف این کتاب در حاشیه صفحه ۱۹۷۶ مینویسد انگلیسها در سال ۱۹۰۶ حاضر شدند به روسها در داد و ستد آزادی عمل بدهند مشروط بر اینکه مأمورین تزار برای عمال دولت انگلیس در سیستان کارشکنی ننمایند. «م»

بعد از تیمور امرای کیانی که خود را از اعقاب کیانیان بیست و پنج قرن قبل ایران میدانند ظاهراً در این ناحیه حکمرانی داشته‌اند و حاکم محل گاهگاهی نیز مستقل بوده ولی در زمان اقتدار صفویه ربه اطاعت آن سلسله را گردن گرفته و پدران او هم شاید قبلاً بازبک‌ها خراج میداده‌اند.

در موقع حملهٔ افغانه باصفهان، ملک محمود امیر این ناحیه، باده هزار نفر مرد جنگی بدستباری پادشاه صفوی قیام کرد اما چون مهاجمین افغان حکومت خراسان را با و وعده دادند او هم پایتخت صفوی را تسلیم قضا و قدر کرد و بعد در خراسان نیروی نادر او را محاصره و دو نفر از برادران وی را هفت سال در کوه خواجه سفیل و سرگردان و بالاخره ناچار به صلح و تسلیم نمودند.

پس از مرگ نادرشاه، احمد که سلطنت جدیدی در افغانستان تأسیس نمود نواحی شرقی ایران را نیز از قبیل قائم و سیستان و غیره بتصرف در آورد و خاندان کیانی نیز بتدریج در اثر کشمکش‌های خانوادگی منقرض گردیدند و اواخر قرن هیجدهم ایل نهر وئی بلوچ در سیستان اقامت و باشهرکی‌ها و سربندی‌ها ائتلاف نمودند. ایل نهر وئی خود را از اعقاب عرب‌های نهر وآن میدانند و در حدود دوهزار خانوار آنها در سیستان تحت سرکردگی سعیدخان پسر سردار شریف‌خان بسر میبرند. شهرکی‌ها در حدود پانصد خانوار هستند و آنقدرها اهمیتی ندارند. سربندیها یعنی مقتدرترین ایلات این ناحیه، منسوب به ایل برهوتی میباشند. تیمور این طایفه را قلع و قمع نمود و معدودی را که باقی مانده بودند به بر و جرد کوچ داد و نادرشاه نیز بعدها عده‌ای از سربندیها را که در حدود سه هزار خانوار بودند به سیستان فرستاد.

در ۱۸۳۳ سیستانها بکمک جمعی از افغانه بایرانیها بر سر هرات وارد زد و خورد شدند ولی بیست سال بعد علی‌خان سر کردهٔ ایل سربندی که در ۱۸۴۵ از فریه (۱) پذیرائی

(۱) برای اطلاع از حالات ژنرال فریه فرانسوی رجوع کنید بجلد دوم صفحه ۴۲۵ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس. آقای محمود محمود مؤلف کتاب مینویسد فریه که از اتباع فرانسه و مدتها در خدمت دولت ایران بود برای انگلیسها جاسوسی مینمود و دولت ایران بهمین جرم او را از کشور اخراج کرد، فریه بعد از بغداد سر در آورد و با لباس درویشی مجدداً بایران آمد و در سال ۱۸۴۵ خود را به سیستان رسانید و بعدها سفرنامه خود را بنام «مسافرت با کاروان» طبع و منتشر نمود. <م>

شایانی کرده ، باوجودیکه حاکم چخانسور برای قتل او با فشاری مینمود ، اطاعت دولت ایران را گردن گرفت و با خانواده سلطنتی وصلت کرد و دختر بهرام میرزارا بحباله نکاح در آورد . این قسمت را مؤلف از یادداشت‌های سودمند خانیکف (۱) استفاده نموده است . علی‌خان نسبت بمخالفین شدت عمل بخرج میداد و حتی چشمهای لطفعلی - خان پسر برادر بزرگ خویش را که از سر کردن گان محل بود میل کشید . بعد یکی از برادرزاده‌های دیگر او موسوم به تاج محمد علیه اوقیام کرد و مشارالیه را بقتل رسانید . در این گیرودار همسر او نیز که بدستیاری شوهر بزد و خورد مشغول بود مجروح گردید و پس از قتل علی‌خان ، بطهران رهسپار شد و گویا ناموقع تحریر این سطور هنوز زنده و از نعمت حیات برخوردار میباشد . من در اینجا يك فرد قالیچه که میگفتند متعلق بعلی‌خان بوده و در موقع مجادله بغنیمت رفته برای یادگار ابتیاع نمودم .

باسر کردگی تاج محمد در آغاز امر مخالفتی بعمل نیامد اما بعد او را بمشهد احضار و بدستور شاه توقیف نمودند . تاج محمد در فاصله کوتاهی از زندان فرار کرد و چندی در اطراف متواری بود تا اینکه سرالیورسینت جان در قندهار او را استخدام کرد و بالاخره هم در کوپته از جهان رفت . بعد از این قضیه دولت ایران زمام امور سیستان را بدست گرفت و در صدد تسخیر قلاع هیرمند برآمد اما در همین اوان شیرعلی قدرت خود را در افغانستان بسط داد و از این پیش آمد ممانعت بعمل آورد . بموجب معاهده پاریس دولت انگلیس برای جلوگیری از جنگ ایران و افغانستان ، حکمیت و تسویه اختلافات طرفین را پذیرفت و عده‌ای را برای داوری بسیستان فرستاد و در نتیجه اوضاع محل توجه آن دولت را جلب و دولت بریتانیا سیاست جدیدی نسبت باین ناحیه اتخاذ کرد . اعضای هیئت اعزامی بواسطه مخالفت مامورین محلی دچار اشکالات فراوانی شدند . گلدسمید مأمور بود که بدون ملاحظه دعای طرفین بلکه عاقلانه و با حسن تدبیر راجع بموضوع مورد اختلاف حکمیت کند . دولتین ایران و افغانستان هر دو در ازمنه مختلف ، از سکنه این حدود خراج میگرفته‌اند و تشخیص صاحب واقعی این منطقه در

(۱) خانیکف از دانشمندان روسیه است که در سال ۱۸۵۹ در سیستان بوده و بعد

از دشت لوت عبور کرده و خود را بکرمان رسانیده است . <۴>

حقیقت خالی از اشکال نبود و بالاخره گلدسمید تسلط و تصرف دولتین را در همان تاریخ مأخذ و ملاک قرارداد و پیشنهاد کرد که هر يك از دولتین نامبرده قطعاتی را که در دست دارند تملك نمایند. امیرقاین تصور میکرد نماینده بریطانیا تصمیم گرفته است نواحی مهم ایران را به نفع افغانستان، که بخمال او متعلق بدولت انگلیس بود، استملاک نماید. نماینده ایران هم چون قصد سوء استفاده داشت و بعد هم بهمین جهت و بواسطه اقدامات خلاف رویه، از طرف دولت متبوع خود مورد تعقیب قرار گرفت و بمجازات رسید، موجبات این سوء تفاهم را تشدید مینمود.

بامطالعۀ جریان موضوع در کتاب گلدسمید، عملیات خصمانه امیر قاین که زمامدار این ناحیه بوده و از طرفی صبر و بردباری مامورین انگلیس بخوبی معلوم و آشکار خواهد شد. گلدسمید در مراجعت بطهران نظریۀ خود را اعلام نمود و رودخانه هیرمند را سرحد دولتین قرارداد و بدینوسیله تمام ناحیه ای که مشمول پرداخت مالیات بود به الحکیت ایران درآمد.

سیستان بعد بواسطه دورافتادگی مورد توجه واقع نشد و گاهگاه بعضی از مامورین انگلیسی و روسی بدانجا رهسپار میشدند تا اینکه جاده کویته و نوشکی و خراسان گشایش یافت و دولت انگلیس سروان و بویر را در ۱۸۹۷ بآن ناحیه فرستاد. افتتاح این جاده هم یکی از نتایج تشکیل کمیسیون سرحدی ایران و افغانستان است. در ۱۸۹۸ از طرف دولت روس يك نفر بسمت نایب قنصل سیستان تعیین و به آنجا گسیل گردید و مقارن همان تاریخ نیز مؤلف با افتتاح قنصلگری آن محل مأموریت حاصل کرد.

فصل سی و دوم

تأسیس قنسوگری سیستان

در فصل گذشته شرح مختصری در اطراف اوضاع طبیعی و تاریخی سیستان نوشته شد و اینک دنباله مسافرت نگارنده بنظر خوانندگان خواهد رسید.

من تصور میکردم که از مستر «ود» جلو افتاده‌ام و چون خبری از مشاور الیه نرسید از رباط حرکت کردم و در طول راه همواره اوقات انتظار داشتم که از همسفر خود اطلاع حاصل نمایم و چون خبری از او نرسید، وسط راه مقداری سنک رو بهم انباشتم و یادداشتی برای «ود» روی آن گذاشتم. پس از طی سیزده میل چون بچشمه شیرین کوه ملک سیاه رسیدم اطلاع حاصل کردم که و در جلو رفته است. در این حوالی دره و ماهورهای متعددی دیده میشود و همان نقطه ایست که ماهورین بریطانیا و ایران برای تشکیل «کمسیون سرحدی ایران و افغانستان» ملاقات نمودند و سر فردریک گلدسمید این کوه را بمنزله خط سرحدی انتخاب کرده است. در حور مق بود ملاقات بعمل آمد و معلوم شد که او بعد از آنکه در لادیس از من جدا شده به گلوگان رفته و از طریق آن راه کوهستانی

جاده‌ای بسپولت پیدا کرده و بعد برای اینکه از بیابان صاف و همواری طی طریق کرده باشد از جلگه گلوگان که در حدود سی میل وسعت آنست گذشته و سرانجام برودهای رسیده است. رودخانه نامبرده بسمت مغرب سرحد جریان دارد و برای نصب تیرهای تلگراف عایق مهمی میباشد. مسترود از طریق دزداب بمسیر نگارنده متوجه و در حورمق بمن ملحق گردید. از اینجا بانظر ف جاده از میان جلگه بزرگ وسیعی امتداد دارد که بنظر آنها ناپذیر میاید.

صبح روز بعد، پس از ورود بشیله که بغلط آنرا شلاق مینامند و چنداستخر آب شور دارد يك اردك شكار کردم ولی برهای آن بقدری ضخیم بود که بازحمت زیاد کنده میشد و بالاخره هم مطبوع طبع واقع نگردید. بالادست چپ این منطقه خرابه‌های متعددی است که طاق و گنبد بعضی هنوز پابرجا میباشد و روی تپه‌های مصنوعی ساخته شده و معلوم میشود همان ناحیه ایست که سابق بوسیله «حوض دار» از هیرمند مشروب میشده است. در حوالی گرد چاه از خرابه‌های بیشمار «دمرود» که هنوز پس از سالها باز خانه‌های مخروب آن قابل سکونت است بازدید بعمل آمد. با مراجعه به نقشه بخوبی معلوم خواهد شد که گرد چاه، هم از لحاظ موقعیت طبیعی و جغرافیائی، و هم بملاحظه اینکه آب آن با وجود آلودگی تنها آب شیرینی است که پس از طی مسافت زیادی نصیب مسافرن میشود و اجد اهمیت است.

از اینجا به بعد مسافران کنار شهرها و دهات متروک خرابی میگذرد که سابق آباد و معمور بوده و اگرچه هنوز هم قابل سکونت است ولی بواسطه فقدان آب کسی در آنجا زندگی نمیکند. پس از طی هفت میل راه مسافر به کنار تپه مصنوعی و محقری میرسد که گنبدی روی آن بنا شده و موسوم به «خاک محمد درویش» است.

بعد از قطع مسافتی راه از میان جلگه مسطح بزرگی، و عبور از سمت غربی «حوض دار» که سابق شهر معظمی بوده برای توقف روانه «اسک چاه» شدیم. در اینجا دوسه حلقه چاه آب است که اکثر اوقات چند گله گوسفند حوالی آن به چرا مشغول میباشند. حوض دار قلعه ایست که دیوارهای غیر منظمی دارد و در حدود یکصد خانه داخل آن ساخته شده و بزرگترین خانه‌های آن دو طبقه است. این قلعه سابق بر این

متعلق به ایل رئیس بوده ولی بعدها رئیس ایل سر بندی آنرا متصرف شده و اکثر قلعه نشینان را بقتل رسانیده است. خلاصه بتدریج به نقاط پر آب و علف و به اولین ترعه ای که چهارده پا وسعت و هیجده پا عمق آنست رسیده سپس بسوی قریه ورمال روانه شدیم که در حدود یک هزار نفر جمعیت دارد. در اینجا تذکر باید داد که (مصر و سیستان) و (سرحد و فلسطین) مشابهت تامی بایکدیگر دارند و همان تقسیم که زندگانی مصریها بسته برودخانه نیل است حیات و زندگی مردم سیستان نیز منوط برودخانه هیرمند میباشد و بهمان طریق که خشکی و بی آبی مردم فلسطین را تهدید میکند سرحد نیز در معرض مخاطره کم آبی میباشد. هنگام مسافرت بسرحد، من سراغ هر طایفه ای را که میگردم میگفتند به سیستان کوچ کرده اند و همانطوریکه ابراهیم و یعقوب از فلسطین به مصر مهاجرت نموده اند مردم سرحد نیز عموماً به سیستان رفته اند.

از ورمال، نصرالله خان جلوتر بسمت نصرت آباد کرسی نشین سیستان حرکت نمود تا مقدمات پذیرائی ورود ما را فراهم نماید. حکمران سیستان یکنفر از مأمورین ارشد خود را برای استقبال به ورمال فرستاد تا ما را به مقر حکومت راهنمایی کند. در این راه شترها اغلب در گل ولای فرورفتند و بزحمت طی طریق میگردند. چهارمیلی قلعه نصرت آباد میرمعصوم خان حاکم محل که جوان نوزده ساله ای بود به پیشواز آمد و خیر مقدم گفت و چون عینک دودی به چشم گذاشته بود بنظر بیست و پنج ساله میآمد. من از تفنگچی ها و موزیکچی هاییکه در معیت حکمران آمده بودند سلام گرفتم و وارد شهر شدم.

نظر باینکه اوضاع نصرت آباد باشرحی که در یادداشت های رسمی درج گردیده مغایرت و اختلاف دارد لازم است مختصری در اینخصوص بسط مقال داده شود. پس از اینکه دولت ایران به سیستان تسلط پیدا کرد ساختمان محصور قلعه مانندی برای سکونت حاکم محل نیز ایجاد گردید و ضمناً لازم بود که محل آن قلعه نزدیک به ناحیه ای باشد که قبلاً متعلق بایران بوده و تهیه خواربار و آذوقه نیز اشکالی نداشته باشد. بادر نظر گرفتن همین جهات امیرقاین در حدود سی سال قبل قلعه کنونی را جنب قریه معروف حسین آباد که فعلاً در حدود سه هزار نفر جمعیت دارد بنا نمود.

بقراریکه همراهان گلدسمید نوشته‌اند این قلعه جدید الاحداث را ابتدا ناصر آباد
 میگفته‌اند ولی فعلاً نصرت آباد خوانده میشود. وسعت محوطه داخلی قلعه در حدود
 ربع میل مربع است و دیوارهای اطراف آن سی پا ارتفاع دارد و فوق العاده ضخیم میباشد
 و در فواصل کوتاهی برجهای تیر انداز دازدو گردا گرد آن خندقی کنده‌اند که در موقع
 لزوم آنرا آب بیندازند. در داخل قلعه در حدود پنجاه‌الی یکصد حجره و دکان است
 که معمولاً آنها را سربازهای اعزامی سیستان که در موقع مأموریت خود باین ناحیه بداد
 وستد مشغول میشوند اشغال کرده‌اند. ارک حکومتی نیز در زاویه شمال غربی قلعه
 واقع شده است. راجع باوضاع داخلی ارک، چون اسباب سوء ظن مأمورین دولت
 ایران میشد، هیچگونه سؤالی نکردم ولی بقول گلدسمید از کوچکترین برجهای
 آن کاملاً مراقبت و حراست بعمل میاید و دروازه‌های چهارگانه آن از غروب بیعده بسته
 میشود. برای نصرت آباد دو فوج سرباز از قاین گسیل گردیده که اسلحه آنها از سیستم
 قدیم است. طبق اطلاع دریر چند مقداری تفنگ و رندل ذخیره کرده‌اند ولی با اینوصف
 بعقیده من برای سربازهای سیستان اهمیت زیادی نباید قائل شد. بعضی از سربازها
 بدیگران پول قرض میدهند و پنج بر ابریس میگیرند و معامله آنها مثل معاملات پرمخمس
 یهودیهای انگلستان با سایرین میباشد.

روز بعد از ورود، به بازدید حکومت رفتم و هنگام عبور بیک عراده توپ زنک زده
 که سنه آن روی لوله اش بود و شش نفر تفنگچی نیز اطراف آن کشیک میدادند در
 دالان ارک مشاهده گردید. میر معصوم خان در اطاق محقری از اینجانب پذیرائی نمود.
 این شخص پسر حشمت‌الملک است که فرزند بزرگ امیر فقید میباشد و در شش سال اخیر
 وزارت سیستان ورتق وفتق امور آن ناحیه باومفوض بوده است.

میر معصوم خان فوق العاده متکبر و مغرور است و مخصوصاً چون مادرش دختر
 سردار شریف خان است از این رهگذر نیز زیاد بخود میبالد. نگارنده خوشوقت است
 که کار بخصوصی با او نداشتم و الا برای تصفیه و انجام آن با مشکلات فراوانی روبرو میشدم
 اوضاع سیاسی سیستان در این تاریخ جالب توجه بود و نظر به قرابت و بستگی
 نزدیک میر معصوم خان با قبیلۀ نهر وئی، خالوی مشارالیه، سردار سعید خان باطن‌آزم

کارها را در دست داشت و چون شکایت زیاد به حشمت‌الملک رسید او نیز پسر بزرگ خود را که از مادر میر معصوم خان نبود به حکمرانی سیستان فرستاد و عبدالوهاب بیک خالوی معتمد رضاخان را هم به پیشکاری وی تعیین کرد.

حاکم جدید و همراهان وی اوایل ژانویه ۱۸۹۸ به سیستان وارد شدند و در صدد اشغال قلعه بودند و چون میر معصوم خان مایل نبود باین زودی مقام خود را از دست بدهد تمارض کرد و تسلیم قلعه و تحویل اثاثیه را بتعویق انداخت. این موضوع سه ماه بطول انجامید و در این مدت دو نفر در سیستان حکمرانی می‌کردند اما زمام کارها در دست میر معصوم بود و سر بازها نیز از او پشتیبانی می‌کردند. عبدالوهاب بیک، پیشکار حاکم تازه برای اینکه بغائله خاتمه دهد عده خود را بسیج کرد و قلعه را مورد تعرض قرار داد ولی سرانجام شکست خورد و تسلیم شد. بعد از این حادثه طرفداران میر معصوم در صدد قتل او برآمدند و برای انجام اینکار مستمسک و بهانه خوبی نیز بدست آوردند. عبدالوهاب در قتل درویش خان نامی که در مراجعت از مشهد نزدیکی طبس اتفاق افتاده بود دست داشته و اقوام مقتول که در این موقع در سیستان بودند بخونخواهی درویش قیام کردند. عبدالوهاب با مشاهده این پیش آمد قسم یاد کرد که از حمایت فرزند بزرگ امیر دست بردارد و بمشهد برود و ضمناً موجبات طرفداری والی را نیز نسبت به میر معصوم فراهم نماید. اقدامات عبدالوهاب در این زمینه بجای نرسید و بیک روز اول آفتاب او را بقتل رسانیدند.

حشمت‌الملک پس از کسب اطلاع از جریان امر، نه از لحاظ قتل عبدالوهاب، بلکه زیاده‌تر برای اینکه در اجرای دستور اوسهل انگاری شده غضبناک گردید و به پردل خان یکی از رؤسای قبیله سربندی دستور داد تا نهر و می‌ها را از سیستان خارج کند و اگر میر معصوم هم جداً ایستادگی نماید بقوه قهریه او را سرجای خود بنشانند. بقرار اطلاع امیر قاین معمر مانه به پردل خان دستور میدهد که با «میر معصوم» مماشات کند و اگر او لجاجت بخرج دهد و دست بقتل و کشتار بزند، پردل جداً با او داخل زد و خورد شود و حتی در صورت لزوم ویرا بقتل رسانند.

جنگ دوتیره سربندی و نهر و می بالاخره آغاز گردید و نهر و می‌ها بسمت افغانستان

هتواری شدند ولی باز میرمعصوم از خروج از سیستان خودداری نمود و بعد چون قضیه را جدی دید ناگزیر عازم حرکت گردید. بقراریکه میگویند در تون پدر خود را ملاقات کرده و پدرش باو گفته است معصوم کار خوبی نکردی که باقتل عبدالوهاب عصا و تکیه گاه مرا از دستم گرفتی و بعد دیگر باو اعتنائی نمیکنند و دو نفر از پیشکاران او را که محرك غایبه بودند دستگیر و مجازات مینماید. میرمعصوم نیز شبانه به بیرجند میگریزد و بعموی خود پناهنده میشود. در پائیز ۱۸۹۹ که من از آن حدود عبور مینمودم هر دو منتظر پیش آمد روزگار و قضا و قدر بودند و از قرار مسموع در این اواخر معصوم بکویته رفته و در آنجا رحل اقامت افکنده است. پس از چهار روز توقف در نصرت آباد، برای ملاقات و بویر به ورمال مراجعت کردم. بقراریکه در یکی از فصول بالا گفته شد قرار بر این بود که ما دو نفر در مرز بایکدیگر ملاقات کنیم ولی من بواسطه فقدان خواربار ناگزیر از حرکت شدم و بویر نیز رنج مسافرت بیابان سیستان را بخود هموار کرد و به ورمال آمد.

دو روز صرف مطالعه اوراق و مراسلات و ضمناً مذاکرات لازم شد و بعد بویر باتفاق مسترود بسمت جنوب عزیمت نمودند. منظره تودیع مستخدمین اینجانب و نو کرهای مسترود در واقع رقت انگیز بود ولی چون مستر تابت باینجانب ملحق شده بود تنهایی بخود من زیاد تاثیر نمیکرد و روز بعد از حرکت و بویر ما باتفاق برای تماشای کوه خواجه بطرف شمال غربی ورمال حرکت کردیم.

اگر سیستان را چنانکه میگویند مرکز آن عملیات قهرمانی دلاوران قدیم بدانیم کوه خواجه نیز که تنها کوه قابل توجه این ناحیه است اهمیتی بسزا خواهد داشت. ارتفاع این کوه نسبت بسطح جلگه چهارصد پا میباشد و فقط از طرف جنوب و جنوب شرقی کوه ممکن است بقله آن رسید. کوه خواجه با اینکه در نقشه های جغرافیائی آنرا مستطیلی شکل ترسیم کرده اند شبیه سیمی است که یک میل قطر آنست و از شمال بجنوب امتداد دارد. حوالی خرابه های شهر «ککار» که در دامنه کوه بنا شده و دارای استحکامات و قلاع معتبری بوده، اندکی استراحت کرده بعد بتماشای اطراف کوه پرداختیم.

درزایه شمالی کوه، مقبره خواجه «غلطان» نامی مشاهده میشود. ساختمان مزبور ازخشت و گل بناشده و گنبد کوچکی دارد. درایام نوروز اهالی محل جشن میگیرند. برای اینکه سال بعد محصول فراوان شود مقداری گندم آتش زده یکی از مقبره های آنجا که «زیارت گندم پیران» نامیده میشود اهداء میکنند و این رسم ازقبل ازاسلام متداول بوده است.

صبح روزبعد بااینکه هوا منقلب و طوفانی بود مستر تایت حرکت کرد ولی من بشکار مرغابی که گله گله در اطراف هامون دیده میشود خود را مشغول کردم و سپس بازبتماشای کوه رفتم و چشمه خشک و قنات بایری اطراف خرابه های ککار کشف نمودم. در موقع بازدید خرابه های مزبور يك گربه صحرائی بزرگ که بی شباهت به ببر نبود از درون سوراخی بیرون جست و خان بهادر اصغر علی را که مستر تایت همراه من فرستاده بود سخت بو حشت انداخت.

از کوه خواجه تصمیم گرفته شد بطرف بندسیستان که در مقابل هیرمند کشیده اند حرکت کنیم. حوالی دولت آباد که مرکز ایل سر بندی است سیل زیادی آمده و دهات اطراف را بشکل جزیره در آورده بود. در این ناحیه تعدادی مو و درخت توت و انار مشاهده گردید ولی درختهای کهن سالی نبود و سمت غربی هیرمند هنوز مثل زمانی که کنلی بسیاحت این محل رفته تقریباً خشک و بدون درخت بنظر میآمد.

از دولت آباد به «سه کوهه» که تا آنجا شش میل مسافت است حرکت کردیم و درین راه از قلعه سام نیز بازدید بعمل آمد. این قلعه بنام جد رستم پهلوان معروف، بناشده و پس از اینکه مجرای هیرمند تغییر یافته قلعه مزبور در اثر تصادم با سیل و فشار آب خراب و ویران گردیده است. در نقشه های جغرافیائی، سه کوهه را بمنزله یکی از شهرهای بزرگ سیستان ضبط کرده اند ولی این ایام باشکال شاید هزار نفر جمعیت داشته باشد و پنجاه نفر سرباز نیز در آنجا مستقر گردیده اند.

علیخان، برای همسر خود که از خاندان سلطنتی بود قلعه ای ساخته که هنوز هم در معتبری بشمار میرود و برای جلوگیری از تهاجمات بلوچها مورد استفاده واقع

میشود. از سه کوه عازم ده سوخته شدیم و مقارن ورود ما، پردل خان نیز با چهل سوار که از سر کوبی و خروج متمرکبین سیستان بر میگشت وارد آنجا شد. نامبرده در طفولیت از الاغ افتاده و در نتیجه دستش معیوب شده است و فعلا یک دست دارد و با اینوصف فوق العاده رشید و در عین حال صریح اللهجه و بزرگ منش است و با وجود اینکه مخالفین وی طبعاً نسبت باو نظر خوبی ندارند اما سطح اطلاعات و معلومات او از تمام اهالی این ناحیه بالاتر است.

میان ده سوخته و منزل بعدی یعنی خواجه احمد که در چهار میلی «بند» واقع شده رودخانه ایست که در بعضی نقاط چهل متر عرض و متجاوز از شش پا آب دارد. در این حول و حوش شنیده شد که سردار سعیدخان در صدد تاراج دهات این حدود است و رعایا از این بابت خیلی متوحش و نگران میباشند. بهر حال چندین مرتبه از هیرمند که متجاوز از دوهزار سال قبل اتمندر نامیده میشد بازدید بعمل آمد. هیرمند رودخانه زیبا و جالب توجهی میباشد که وسعت آن بقدر رودخانه تیمز مقابل برج لندن است و منظره آن در مسافرینی که مدتها در بیابانهای بی آب و علف بسر برده اند تاثیر عجیبی میبخشد. یکی از فواید مسافرت همان تنوع و اختلاف مناظر و لذت چیزهایی است که شاید در حقیقت امر اهمیت زیادی ندارد. مسافر پس از آنکه مسافت بعدی در بیابانهای خشک و زیر آفتاب سوزان طی طریق میکند وقتی بیکدی دو درخت و نهر کوچکی میرسد تصور مینماید که به چشمه تسنیم و درخت طوبی رسیده است و از یکدانه پیاز و یا یک ساقه گندنا زیادتر از ضیافتها و مهمانیهای مجلل و پرشکوه لذت میبرد.

در زمان انعقاد کمیسیون حکمیت که بریاست گلدمید تشکیل گردیده طول دریاچه سیستان ۷۲۰ پا و بزرگترین عرض آن ۱۱۰ پا و به عمق ۱۸ پا بوده است. ولی در زمان مسافرت نگارنده عرض و عمق آن خیلی تقلیل یافته و آب از لای شکافهای بند جریان پیدا کرده بود. بند مزبور را معمولاً بوسیله گز و گون مستحکم میکنند ولی هر سال احتیاج بمعمیز پیدا مینماید و وقتی کوههای بربرذوب و سیستان دچار بی آبی میشود هزارها مردم ناگزیر بتعمیر و اصلاح سد میپردازند.

چون میگفتند يك قسم ماهی ممتاز درهیرمند یافت میشود اینجانب پس از شش سال اقامت درایران ، برای اولین مرتبه قلابهای ماهیگیری خود را مورد استفاده قرار دادم ولی مع الاسف ماهیهاییکه صید شد آنقدرها خوش طعم و مأکول نبود. حوالی نرعۀ بزرگ این محل که «مادر آب» نامیده میشود مستور از گز و گونهای بلند است که صورت جنکله انبوهی به خود گرفته است و کبک نیز در اطراف آن مشاهده میگردد. خرابه محل معروف به «شهرستان» است که در سمت غربی خواجه احمد واقع شده و در بین آنها نیز در حدود ده مجرای بغازمانند احداث گردیده و بعضی از آنها نیز خیلی عمیق است و عبور مسافر بدون راهنما از اینراه خالی از اشکال نمیشد. راهنمای ما جلو حرکت میکرد و چنانچه آب از سینه او بالاتر نمیرفت مانیز حرکت را ادامه میدادیم ولی اگر آب از سینه او رد میکرد ما امکاناً از محل کم عمق تری عبور مینمودیم. خرابه های «شهرستان» فوق العاده جلب توجه میکنند ولی تعداد عمارات و ساختمانها باندازه خرابه های شهر زاهدان نیست. اصطخری میگوید «رام شهرستان» کرسی نشین قدیم سیستان بوده که اهالی آن بعدها شهر زرنج را احداث نموده اند.

از شهرستان به «ده نواب» و از آنجا به «اسگل» رهسپار شدیم و در چند میلی جنوب اسگل خبر رسید که سیل آمده و ضمناً موجبات صید و شکار طیور فراهم شده است. روز بعد چند اردک و نوك دراز شکار کردیم ولی وفور آب ممانع از این شد که شکارها نصیب خود ما بشود. تمام این ناحیه که فعلاً پراز گون و نهالهای امثال آنست در سابق کشت و زرع میشده و از هر جهت قابل استفاده بوده است. قلعه متروک «غوری» نیز در همین حوالی دیده میشود.

شهر زاهدان که در دست چپ رود نصر و بوده در نزدیکی اسگل است و محوطه داخلی قلعه خرابه آن در حدود ششصد متر مربع میباشد. ابنیه خراب زاهدان که بعضی از خشت و بعضی از آجر ساخته شده مسافر را بیاد ایام قدیم میاندازد و انسان از گردش روزگار دچار شگفتی و حیرت میشود. برج فوق العاده جالب توجه این محل که قریباً بکلی منهدم و ویران خواهد شد در حدود شصت پا ارتفاع دارد و تمام از آجر ساخته شده و محیط قاعده آن پنجاه و پنج پا میباشد. دو کتیبه کوفی در مناره مزبور

دیده میشود که بعضی از حروف آنها پخش شده و تصور میرود در اصل کلمات این کتیبه‌ها لا اله الا الله و محمداً رسول الله بوده است. مناره مورد بحث ظاهراً مربوط به مسجد بزرگی بوده که فعلا اثری از آن باقی نیست و باید تذکر داده شود که از هر حیث نظیر مناره خارج شهر سبزوار است که در راه خراسان واقع شده بعضی از اهالی محل، مناره مزبور را بمناسبت قریه قاسم آباد واقع در همان نزدیکی، «میل قاسم آباد» و برخی «میل کوسنک» و خود خرابه‌ها را نیز که سابق از او کن خوانده میشده قلعه تپه مینامند.

کدخدای اسکل میرعباس نامی بود که باهفت برادر و عده کثیری از فرزندان و نواده‌های خود نزد نگارنده آمد و مقداری سکه قدیمی که میگفت در خاک افغان کشف کرده‌ام باینجانب ارائه داد. در بین آنها سکه یونانی‌ها و پارتیها و ساسانیان و سکه‌های مربوط بدوره خلفای اسلام و سکه‌های ونیس دیده میشد. يك روز بعد از ظهر نیز یکی از پسرهای میرعباس مقداری از جواهر آلات و اشیاء قیمتی خود را برای تماشا نزد اینجانب آورد که از همه آنها نفیس‌ترین عدد شصت عددی بود که بنظر او خیلی گرانبها می‌آمد. من هم برای اینکه اورنجیده خاطر نشود از قیمت اشیاء عتیقه اظهار بی اطلاعی کردم. بقراریکه تحقیق شدا کثر این سنگهای قیمتی را مشارالیه در اطراف «نیه» که میگویند از این قسم اشیاء فراوان دارد کشف کرده است.

از راه «بنجر» که یکی از دهات مهم سیستان است و هرگز اقامت گلدسمید بوده به نصرت آباد مراجعت کردم و برای احراز موقعیتی بهتر از گلدسمید و داشتن يك عده نظامی هندی و ضمناً ارتباط با مأمورین داخلی کشور، بخود تبریک میگفتم. پس از نصب بیرق قنسولسگری، حاکم محل بیدار اینجانب آمد و بجز گفتگوهای عادی هیچ اظهاری نکرد ولی موقع خروج از عمارت شرح مبسوطی بانصرالله خان مذاکره نموده و گفته بود چون اهتزاز بیرق در اینجا از طرف مأمورین بریطانیا سابقه ندارد لذا باید از خراسان کسب تکلیف شود و تا وصول دستور، برافراشتن بیرق صلاح و مقتضی نمیباشد.

بدیهی است موافقت اینجانب با این نظریه غیرمقدور بود و دوسه روز بعد که حاکم از شکار مراجعت کرد، حاج محمد اسمعیل، مجتهد متنفذ محل، مشارالیه را تهدید نمود و سه روز باو مهلت داد تا بیرق انگلیس را سرنگون کند و ضمناً خاطر نشان کرد

که در صورت عدم مبادرت با اقدامات مقتضی، ناگزیر خود او مستقیم اقدام لازم بعمل خواهد آورد. حاکم چندین بار برای من بیغام فرستاد که بیرق را پایین بیاورم و یکی دو نفر شرحی را که میر معصوم خان بایشان نوشته و دستور داده بود مرا تهدید کنند باینجانب ارائه دادند. وصول بیغامهای متوالی حاکم، نگارنده را وادار کرد که از مذاکرات شفاهی در اطراف موضوع خود داری نمایم و گفتم بهتر است کتباً راجع باین امر اظهار عقیده شود. حاکم نیز ناچار نصرالله خان را احضار و محرمانه بمشارالیه اظهار میکند که البته قنسولهای خارجی بایستی بیرق دولت متبوع خود را بر فراز قنسولگری برافرازند ولی چون سیستانها جاهل و بی اطلاع میباشد لذا من ناچارم بصورت ظاهر مطابق میل مردم رفتار کنم.

طولی نکشید که غائله خاتمه یافت باین ترتیب که پسر بزرگ حاج اسمعیل اظهار داشت اول باید در مشهد و بعد در سیستان بیرق را پایین بیاورند.

خوشبختی مؤلف این بود که موضوع مورد اختلاف بطور ملایمت تسویه گردید زیرا معمولاً در مشرق زمین اگر طبقه عوام بابک قضیه مخالف باشند آرام کردن آنها خالی از اشکال نخواهد بود. از همه مضحک تر پیام محبت آمیز حاج محمد اسمعیل و اظهارات نماینده او بود که میگفت آقا میفرمایند من شما را از دوستان صمیمی خود میدانم و اقدامات من راجع به بیرق قنسولگری فقط از لحاظ اسکات توده مردم میباشد.

فصل سی و سوم

دریاچه سیستان و میان‌گنگی (میان‌گنج)

پس از اینکه غائله بیرق بنحو دلخواه خاتمه پیدا کرد مجدداً ظهر دوم مارچ که حرارت هوا به نود و دو درجه میرسید بعزم سیاحت اطراف منطقه مأموریت خود حرکت نمودم .

اولین محل توقف ، «حدیمی» واقع در حاشیه هامون بود که طایفه صیادی در حوالی آن بسر میبردند . در جوار قبیله صیادی طایفه گودارها (گاودارها) اقامت دارند که احشام و اغنام آنها در مراتع هامون چرا میکنند . گاوهای سیستان در همه جای ایران شهرت زیادی دارد .

صیادها خود را سیستانی الاصل میدانند و احتمال میرود که این موضوع عاری از حقیقت نباشد زیرا فقط این طایفه میتوانند در مقابل سیل تهاجم مغول با جاله و کلکهای چوبی خود از روی آب فرار و خود را در نزارهای اطراف پنهان نمایند. رالینسون معتقد است که تنها طایفه آریائی خالص ، سیستانیها و جمشیدیهای هرات میباشدند . صیادها

هر خانواده‌ای سالیانه شش ریال وجه نقد بعنوان مالیات می‌پردازند و علاوه همه آنها که در حدود چهار صد خانوارند هزار و سیصد پوند نیز که معادل ۵۸۹۱ کیلو گرم می‌شود مالیات جنسی می‌دهند. کلاهی عمده و مورد معامله اینطایفه همین پراست و سالیانه در حدود یک تن بر صادر می‌کنند. راهنمای ما خیلی خوش صحبت و شیرین کلام بود و در ضمن می‌گفت گاهی بعضی از مسافری از این راه به «لاش جوین» واقع در خاک افغانستان مذاکرات مختلف می‌روند و قطع هامون در حدود بیست و چهار ساعت بطول میانجامد. در این حوالی چون خبر رسید که رودخانه «پریان» در شرف طغیان است تصمیم گرفته شد که بیدرنک از رودخانه مزبور عبور و پیرامون اوضاع و احوال میان کنگی مطالعات کافی شود و بهمین لحاظ بطرف جلال آباد که سابقاً متعلق بطایفه کیانی بوده و اینک حائز اهمیت نیست حرکت نمودیم. رئیس طایفه مزبور فعلاً از این ناحیه به سرخس رفته و در آنجا اقامت گزیده است. پس از تحقیق در اطراف اینکه آیا طایفه کیانی نوشته‌ها و شجره نامه‌هایی هم از زمان قدیم در دست دارند یا نه معلوم شد قدیمی‌ترین منشوریکه اینک در دست آنهاست فرهانی است که از طرف یکی از سلاطین صفویه بعنوان آنها صادر شده. در اکثر خرابه‌های واقع در محاذات «رود نصر» آجرهای ضخیمی دیده می‌شود و اسلوب ساختمانها که حاکی از مزیت عمارات قدیم به خانه‌های خشت و گلی امروزه است بخوبی ثابت می‌کند که تیمور و شاهرخ لطمه بزرگی به مسدیت ایران وارد کرده‌اند.

اراضی یک قسمت این راه از خاک رس تشکیل گردیده و هنگام عبور ما تصادفاً باران شدیدی که دوسه روز بطول انجامید باریدن گرفت. چون به خاک فرو نمی‌رفت مسافری را بامشکلات فراوانی روبرو ساخت. پس از ورود به میان کنگی که عبارت از نیزارانبوهی است تحقیقات لازم بعمل آمد. نیزار میان کنگی از گز و گون تشکیل شده و در سیستان که کمیابی اشجار ضرب المثل است منظره جالب توجهی دارد و آبادهای متعددی نیز جسته گریخته در این جنگل انبوه احداث گردیده است.

از برج گل محمد که محل اقامت قبیله سهرونی است بطرف رود هیرمند حرکت نمودیم و پس از ملاحظه مجرای خشک رودخانه بیم آن دست داد که شاید راهنمای

سیستانی اشتباه کرده است ولی بعد معلوم شد رودخانه هیرمند قبل از اتصال به هامون از بین گز و کون فراوانی میگذشته که این ایام از میان رفته است و مجرای کم عمق رودخانه نامبرده این روزها رود «اشوکان» نامیده میشود. پشته معروف به «تپه طلائفی» در همین نقطه واقع شده و مشرف به بیابان خشک و بی آب و علفی است. طایفه «بزی» که اصلاً ایرانی نژاد میباشند در همین بیابان که تا «چخانسوز» امتداد دارد زندگی میکنند و آب مشروب آنها از چاههایی است که در اطراف حفر مینمایند. آب رودخانه بتدریج رو با افزایش بود و ما ناگزیر عنان توجه را به میلک معطوف ساختیم. مسافرینی که از این راه میروند پس از طی مسافتی راه به «تخته پل» میرسند که سابق یکی از پلهای روی هیرمند بوده و فعلاً فقط سه چشمه آن باقی مانده و بقیه آنها خراب شده است ولی هلالهای کوچک همین سه چشمه هم که تاکنون باقیمانده از عدم استحکام بنای اصلی پل حکایت میکند. خشت و آجرهای متعددی که در این حوالی مشاهده میشود حاکی از این است که آبادی بزرگی سابق بر این، در اینجا دایر بوده است.

بین راه «تخته پل» و «سیادک» آب بقدری زیاد بود که در بعضی جاها تا گردن راهنمای ما را میگرفت ولی چون اسبها و شترها بتدریج باین موضوع عادت کرده بودند بهتر ترتیب و زحمتی بود خود را به سیادک رسانیدند. این آبادی متعلق به «خان جان» سنجرانی است. سنجرانی ها بلوچ خالص میباشند و رئیس آنها خان جان نامبرده پسر ابراهیم خان است که چندین سال قبل د کتر فوربز (۱) را بقتل رسانیده اگر چه زندگانی

(۱) لارد کزن در جلد اول کتاب خود موسوم به «ایران و مسئله ایران» مینویسد اولین قربانی ارو بائیه در سیستان د کتر فوربز بود که بواسطه تحقیقات فوق العاده مفید خود در قسمتهای شمال غربی ایران، شهرت کاملی داشت. فوربز از نواحی شمال غربی به مشهد و سپس به تربت حیدری و بیرجند و سیستان رفت و در آنجا در ۱۸۴۱ بدست ابراهیم خان رئیس لاش جوین بقتل رسید. سی سال بعد (۱۸۷۲) د کتر بلو یکی از همراهان گلده سمید رئیس کمیسیون سرحدی که با ابراهیم خان قاتل د کتر فوربز ملاقات نموده مینویسد وی که مرد سیع و درنده خویی بنظر میامد به چرس و بنگ و نوشابه های الکلی اعتیاد داشت و هنگامیکه فوربز در هامون مشغول شکار پرنده بود در حال مستی و از روی بلهوسی او را بقتل رسانید. رجوع کنید به جلد هفتم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس صفحه ۱۹۹۳ تالیف آقای محمود محمود. «م»

چادر نشینی بتدریج در سیستان متروک میشود ولی سنجرانی‌ها باز در حدود دو هزار خانوارند و با طایفه سپرونی که در بالا ذکر آنها رفت فعلاً تحت اطاعت خان‌جان میباشند.

در نزدیکی سیادک آثار و خرابه‌های شهر «کرکوشه» که میگویند یکی از کرسی نشین‌های سلاطین کیان بوده بچشم میخورد. در بعضی از خرابه‌ها آجرهایی دیده میشود که بیست و چهار اینچ طول و هفده اینچ عرض آنها میباشد. بین کرکوشه و میلک «قلعه نادعلی» واقع شده که سابق بر این آنرا «نوکی» مینامیده و دورتادور آن را دیوار کشیده‌اند و زاویه‌های شمالی آن برجهایی دارد و یکصد نفر سرباز از کابل برای حفاظت در آنجا مستقر گردیده‌اند. دویشتنه نسبتاً مرتفع واقع در مشرق نادعلی، سفیدک و سرخک نامیده میشود که چون احدی برای حراست آنجا تعیین نگردیده اهمیتی نمی‌توان برای آنها قایل شد. حاکم این ناحیه آخوندزاده است که در قلعه کنگ واقع در در جنوب چغانسور اقامت دارد. طبق اطلاع در «امیران» واقع در چند میلی جنوب نادعلی سکه‌های قدیمی، زیاد پیدا میشود و مؤلف امیدوار است که در آتی نزدیک این شهرها که قدمت هریک محرز و مسلم است ولی اطلاعات جامعی هنوز راجع بآنها بدست نیامده، مورد مطالعه باستان شناسان واقع شده و با حفاری و کاوشهای علمی، روشنی‌های بیشتری بتاریکیهای تاریخ ایران افزوده شود.

در این راه داستانهائی از فجایع افغانه شنیده و معلوم شد چه اختلافات فاحشی میان اوضاع ایران و افغانستان وجود دارد. در خاک افغانستان هر چه و هر چه غریبی حکمفرما میباشد و بدیهی است تجارت در صورت اغتشاش بحال وقفه و رکود خواهد افتاد. بعقیده نگارنده سیاحانی که از اروپا و هندوستان بایران رفته و قلم بدست گرفته و علیه ایران قلمفرسائی کرده‌اند خطای غیر قابل عفو مرتکب شده‌اند.

در اراضی سرحدی سیستان که تا چند سال قبل در تملک ایران نبود مسافرت بدون خطر و خالی از اشکال بنظر نمیآید و مندرجات کتاب مسترفیه بهترین شاهد این مدعا میباشد ولی از زمانیکه دولت ایران زمام این ناحیه را در دست گرفته تغییرات فاحشی در اوضاع محل ایجاد و مثل اروپا امنیت در آن ناحیه حکمفرما گردیده و در

نتیجه جماعتی از افغانها همه ساله بخاك ایران کوچیده و در آنجا مشغول زراعت شده‌اند .

رودپریان که در این تاریخ طغیان کرده بود در حدود سیصد متر وسعت داشت و چهل الی پنجاه متر آن غیر قابل عبور بنظر می‌آمد و ما بهر زحمتی بود از روی رودخانه مزبور گذشته بعزم مراجعت به نصرت آباد خرابه‌های زاهدان را پشت سر نهادیم . حرارت هوا رفته رفته افزایش مییافت و ظهرها به نود و هفت درجه میرسید و مگس و پشه بالنتیجه روباز یاد بود . روز اول آوریل ما بزرگی که در سیستان بمنزله منادی و طلالیه بهار است مشاهده شد و ما خوشوقت بودیم از این که سیستان را ترک گفته عازم ناحیه مرتفع قاین میباشیم . چون در بیرجند علیق و آذوقه ، دو بست و پنججاه درصد گرانتر از سیستان است لذا تصمیم گرفته شد مقداری خوراك که برای دو ماه تکافو کند خریداری شود و البته انجام این منظور مستلزم داشتن یکصد شتر و یک هفته صرف وقت برای تهیه مقدمات کار بود .

سیستان بموجب یادداشت‌های اینجانب مر کب از دو بخش است که یک بخش آن عاری از هر گونه درخت و یک بخش دیگر جنگل و نیز اراست ولی خاك هر دو ناحیه از رس و ماسه تشکیل گردیده . در بعضی قطعات سیستان چندین میل مربع پشته‌های ریگزار است که ممکن است در آنها زراعت و مورد استفاده واقع شود . حوالی نصرت آباد که روی یک قسمت از مقر قدیمی شهر «زره» واقع شده نمکزار است و فرورفتگیهای متعددی دارد . در قسمت اخیر استخرهای زیادی است که آب را کد آنها وسیله تولید پشه و کثافات و جرثومه‌های گوناگون میباشد و اگر بگفته خود سیستانیها « باد صد و بیست روز» نمی‌وزید سیستان غیر قابل سکونت بنظر می‌آید . از آوریل تا ژوئیه بادهای زیادی میوزد و اگر چه گرم و نامطبوع است ولی میکرب مالاریا و نوبه را از میان میبرد . مردم سیستان بیشتر مریض و علیل المزاج و مبتلا به تب میباشند ولی در هر صورت اگر وسایل زندگی برای کسی فراهم شود ، با اینکه حرارت هوا در فصل تابستان توی چادر بطور متوسط از صد و ده هم تجاوز میکند باز از هوای بعضی از نقاط بنگال بهتر و مطبوعتر است .

لارد کرزن در کتاب معروف و سودمند خود موقیعت سیاسی سیستان را به تفصیل مورد بحث قرار داده و چون نگارنده اجازه ندارد که در اطراف این موضوع بسط مقال دهد لذا بموقیعت جغرافیائی آن اشاره مختصری میکند و میگردد . بقراری که در بالا گفته شد سیستان مصر کوچک و بمنزلۀ انبار غلۀ عشایر و ایلات مجاور است و در میان مستملکات روس و خلیج فارس واقع گردیده که بخشهای سرحدی آن جمعیت زیادی ندارد و در حقیقت تنها ناحیۀ مزروع میان کویت و کرمان همین ناحیه سیستان میباشد .

فصل سی و چهارم

قائنات

شبهای اخیر اقامت سیستان وحشرات فراوان آنجا باندازه ای مراذیت کرد که ناگزیر سفر را بر حضر ترجیح دادم و بالاینکه هفت منزل طولانی و گرم در جلو بود و اسبها و چهارپایان هم خسته و فرسوده شده بودند باز اندیشه آسایش و تنعم قاین، تزلزل افکار مرا نسبت به مخاطرات راه خشنی کرد و برای حرکت از سیستان تصمیم قطعی گرفته شد .

تجربیات گذشته و زحماتی که شتردارهای بلوچ تحمل میکنند و صبر و طاقت فوق العاده ای که برای استماع گله و شکایت های بیمورد آنان لازم است نگارنده را وادار کرد تا برای استخلاص از غرو لند شتردارها با هر شتری را مقداری کمتر از معمول معین و آنها را یکروز جلوتر روانه کنم ولی با اینحال باز یکروز تمام وقت اینجانب و همراهان صرف داد و بیداد با شتردارهایی شد که نه طناب داشتند و نه بخصوصیات باریچی آگاه بودند .

منزل اول که به «افضل آباد» قریه واقع در مغرب سیستان منتهی میگردد بدیخیلی کوتاه بود و بسهولت پیموده شد. در منزل دوم، مسیر ما در هامون بود که خوشبختانه هنوز سیلابهای بهاری خرابی زیادی وارد نیاورده و عبور مسافر را دچار اشکال نکرده بود.

ساعت چهار بعد از نصف شب آهنگ سفر کردیم و چون بدو میبایستی آبدانهای عمیق و عریض متعددی پشت سر نهاده شود و انجام این امر در تاریکی کار آسانی نیست همه مسافریں بدستور اینجانب پشت سر هم حرکت میکردند و گاهگاه نیز آتش میفروختند تا بدانوسیله از سوراخها و فرو رفتگیها و مخاطرات فراوان راه ایمنی حاصل شود.

با امدادان یعنی هنگامیکه بموازات کوه خواجه رسیدیم «میل نادری» از دور پدیدار شد. اینجانب جاده ایراکه اندکی بسمت شمال غربی منحرف است ترک و بطرف میل مزبور حرکت نمودم. «میل نادری» در حاشیه غربی هامون واقع و از آجر ساخته شده است و محیط قاعده آن درست یکصد پا میباشد. اهل محل ساختمان این میل را به نادری که اردوی او در نصر آباد واقع در شمال افضل آباد بوده است نسبت میدهند.

منزل بعد بیرنگ (اینکلمه زبان سیستانی بمعنی تبه است و احتمال میرود پارسی سره باشد) نامیده میشود. مشاهده معدودی مگسهای موذی و پشه‌های خطرناک حاکی از این بود که تابستان نزدیک میشود و باینکه ماقبل از بروز گرما از زادگاه رستم خارج میشدیم باز با عقیده شاعر عرب موافق بودیم که میگوید :-

«ای سیستان، کاش آسمان ترا از باران رحمت خود محروم و تمام آبادیهای تو را با خاک یکسان نماید. در زمستان باعث بدبختی و عذاب و در تابستان کانون مار و حشرات موذی هستی. خداتر برای عقاب و شکنجه مردم گناهکار و بمنزله دوزخ اهل دنیا آفریده.»

در حدود ده میل در شمال بیرنگ خرابه‌های شهر «صابر شاه» واقع شده که با زاهدان در یک عصر رو بخرابی نهاده است و دریاچه آنجا را «دریای صابری» مینامند. پس از طی مسافت زیادی از میان بیابان بی آب و علف که در تابستان عده کثیری

در آنراه تلف میشوند به در بند وسیعی رسیدیم که فاصله بین دو طرف آن یکصد متر بالغ میشود. قریه کوچک «بندان» در دهانه این در بند و در حاشیه تنها نخلستان این حوالی واقع شده و دو میل آن طرف تر «زینل آباد» است که در آنجا توقف بعمل آمد. زینل آباد به بیرجند سه راه دارد که یکی از «نه» و یکی از «شسپ» و دیگری از «حسین آباد» میگذرد. جاده اولی طولانی ترین و امن ترین راه است و دومی مستقیم و سر بر است است ولی ایمن از خطر حرامی نمیباشد و از سومی کسی جز قافله های خیلی بزرگ عبور نمیکند. چون عده مازید بود و بیم تهاجم اشرار نمریفت و علاوه من ناگزیر بودم که چاپار مشهد را ملاقات نمایم از طریق سومی حرکت و در «دورو» که چهار هزار پا ارتفاع آنست و مکسهای گزنده سیستان را ندارد توقف نمودیم. اقامت مایک هفته تمام در این قریه بطول انجامید و در خلال این مدت بعضی از شتر دارها که دیگر احتیاجی بآنها نبود مرخص شدند. در این حوالی آبادیهای دیدنی زیاد است و قلعه اصلی سلسله جبال اطراف نیز ارزش آنرا دارد که مورد بازدید جهانگردان واقع شود. قلعه مزبور در حدود شش هزار پا ارتفاع دارد و در بالای آن قلعه سنگی مستحکمی است که لای شکاف سنگها را ساروج مالیده اند. طبق اظهار راهنمای ما این قلعه را «شکوند» نامی بنا کرده ولی کدخدای آبادی میگفت که بانی قلعه «هوشنک» دومین پادشاه پیشدادیان بوده است. مناظر اطراف از فراز قلعه کوه فوق العاده جالب و دل فریب است و مخصوصاً طرف شرقی آن که بسمت «دشت نساامیدی» امتداد دارد فرح غریبی در بیننده ایجاد مینماید.

کدخدای ده میگفت آباء و اجداد وی شش نسل پیش، از بخارا باین حدود آمده و او و بستگانش دارای کرامات و خوارق عاداتی میباشند و بیماران را شفا میبخشند ولی در عین حال از من و همراهان سراغ طیب آزموده ای را میگرفت. از اینجا با آن طرف عبور ما از میان جلگه ای بود که کاسه پشت فراوان دارد. در حسین آباد راه بدو شعبه منشعب میشود و یکی به بیرجند و دیگری به طبس سنی خانه منتهی میگردد. چون چاپار مشهد نرسیده بود ناگزیر حرکت بسمت شمال یعنی رو به طبس ادامه داده شد. هنگامیکه امیرقاین زمام این ناحیه را در دست گرفته سکنه طبس اکثر از افغانه سنی

بوده‌اند. «طبس» مشتمل بر شصت پارچه آبدی است که در جلگه صاف حاصلخیزی واقع شده و آذوقه بیرجند را تأمین میکند و متجاوز از پانزده هزار نفر جمعیت دارد. قلعه طبس که میگویند نظیر قلاع نه و فراه و هرات است این ایام رو بخرابی نهاده ولی امیرقاین تعمیراتی در آن نموده و برجی برای حراست آن برپا کرده است. تنها چیزی که برای مسافری عادی جالب توجه است تعدد آسیابهای بادیست که طبق مندرجات کتاب اصطخری در قرن دهم مدتها قبل از آنکه در اروپا معمول شود در سیستان فراوان بوده است. پرفسور برون معتقد است که طاحونه‌های بادی قبل از استیلای اعراب بایران، در کشور شاهنشاهی متداول بوده و برای اثبات عقیده خود بمندرجات کتاب مروج الذهب مسعودی استناد میکند.

چاپاز بالاخره به طبس رسید و پس از دریافت مراسلات تصمیم گرفته شد که هر چه زودتر قبل از محرم که ماه عزاداریست خود را به بیرجند رسانیم. جاده بیرجند از کوه‌های «معین آباد» میگذرد که ازششت الی نه هزار پا ارتفاع دارند. اولین منزل بین راه قریه کوچک «فرك» است که میگفتند در تابستان از نقاط ییلاقی و دلپذیر میباشد. قریه مزبور در دهانه دربندی واقع شده که برفراز کوه مجاور آن قلعه مستحکمی ساخته‌اند. آنطرف این آبدی قریه بزرگتری بنام «دره میان» واقع است که تادو میل باغات و اشجار میوه آن موجبات فرح و نشاط مسافرین را فراهم میکند. جاده از اینجا بیعده از میان آبدیهای کوچک و باغهای سبز و خرم و چند گردنه میگذرد و انواع واقسام گل و ریحان مخصوصاً لاله و ضمیران پشت سرهم در مقابل عابرین رژه میدهند. بموجب اظهارات راهنماییکه با ما بود زمستان گذشته جاده در حدود یکماه در اثر بارندگی مسدود و غیر قابل عبور بوده و اواخر مارس برف سنگینی آمده و به باغات میوه و مخصوصاً به درختهای انار صدمه زیادی زده است. از فراز گردنه بین راه، دره‌ایکه بیرجند در آن واقع شده پدیدار گردید و نصرالله خان حسبالمعول برای تهیه مقدمات ورود ما پیدا کردن باغ آبرومندی از قافله جلو افتاد. روز قبل از ورود به بیرجند را در باغ مصفائی در «بجد» هفت میلی شهر که اکثر اهالی آن را پیروان تسنن تشکیل میدهند توقف نمودیم و روز بعد عده‌ای بسر کردگی برادر امیرقاین باستقبال ما آمدند.

بیرجند با سایر شهرهای ایران تفاوت زیادی دارد و تنها رودخانه‌ای که از حوالی آن عبور میکند از «خوسپ» به لوت می‌رود و در آنجا ناپدید می‌شود. یکی از معایب بیرجند همان کمیابی سبزیکاری و باغات میوه است و شهر فقط يك قنات دارد که متأسفانه آب آن نیز مشروب نیست و اهالی از آب انبارهایی که در فصل زمستان از آب کوه‌های اطراف پر می‌شود استفاده می‌کنند. خلاصه در ساختمان باغ‌مانندی که فقط دوسه اصله درخت توت داشت وارد شدیم و سه روز بعد، امیرقاین بیدار اینجانب آمد.

این خانواده اگر چه نسب‌نامه‌ای در دست ندارند ولی خود را از اعیان عرب‌های خزاعی یا خزیمه‌میدانند که رئیس آنها طاهر ذوالیمینین و سایل جلوس مأمون را بمسند خلافت فراهم نموده‌است. پدران امیر از بحرین باین حدود مهاجرت نموده و بتدریج زمام امور قاین و نه بندان را بدست گرفته و دامنه نفوذ خود را تا جنوب ایران بسط داده‌اند. اواخر قرن هفدهم تمام ناحیه قائنات در تصرف این خانواده بوده و پس از انقراض سلسله صفویه نیمه استقلالی برای خود پیدا کرده‌اند. رئیس همین خانواده در ۱۷۴۸ میلادی شاهرخ را در مشهد کور و نایبنا ساخته‌است. در سالهای اخیر اوضاع این خانواده با حوادث هرات بستگی تام داشته و تا بعد از مرگ یار محمد وزیر شاه کلمران، با دولت ایران در تماس نبوده‌اند ولی بتدریج دامنه اقتدار و نفوذ دولت ایران بسط یافته و اگر چه هرات بتصرف آن دولت در نیامده ولی متمر دین خراسان یکی بعد از دیگری تسلیم نیروی ایران گردیده و جد امیر فعلی قاین نیز بس از مختصر زد و خورد و کشمکش از طرف قوای ایران دستگیر می‌شود. جریان‌ات سیاسی مشارالیه را مجبور می‌کند تا رتبه اطاعت سلاطین قاجار را کردن بگیرد و میر علم پسر او امور سیستان را بنام دولت شاهنشاهی رتق و فتق نماید. میر علم اگر چه نسبت به هیئت اعزامی برطانیا و داوران مرز، آن اندازه‌ها تمکین نکرده و شرط ادب را بجانبیاورده ولی قلمرو مأموریت خود را بخوبی در مقابل تهاجم اشرار تر کمن و بلوچ و افغان حفظ نموده و تا زمان مرگ او در ۱۸۹۱ سکون و آرامش در این منطقه حکمفرما بوده‌است. میر علم یا امیر قاین را میتوان از مقتدرترین امرای آن دوره ایران خطاب کرد. بعد از فوت وی، سیستان به پسر بزرگتر و قاین به پسر دوم او یعنی امیر فعلی میرسد و این موضوع نقار روزافزونی،

بالاخص چونکه امیر فعلی تمام ذخیره و نقدینه پدر را تصاحب نموده ، بین دو برادر بوجود میآورد . امیر قاین که ملقب بشوکت‌الملک است فعلاچهل و هفت سال وقامت نسبتاً معتدلی دارد و بعضی ازدندانهای او افتاده و عینک بچشم میگذارد .

امیر در طفولیت به زیارت مکه رفته و این ایام روزنامهٔ جبل‌المتین را که در کلکته طبع و نشر میشود مرتباً مطالعه میکند و بدینوسیله از چگونگی اوضاع جهان بخوبی آگاه میباشد . امیر زدو خورد هائی را که هنگام جوانی او اتفاق افتاده برای من نقل و با اوضاع کنونی مقایسه میکرد . خواهر زن امیر را « سر نوروز خان خسارائی » بحبالهٔ نکاح در آورده و از این لحاظ امیر نسبت باوضاع سیاسی کلات علاقمند شده است و وقتی من راجع بایلات و عشایر سرحدی مذاکره کردم از اطلاعات جامع اینجانب بحیرت افتاد و من باو خاطر نشان نمودم که برای کسب همین اطلاعات بایران ماموریت پیدا کرده‌ام . موضوع تلگراف و وسایل مخابراتی نیز مطرح گردید و امیر از چگونگی تلگراف بی‌سیم استعجاب کرد .

امیر قاین چون اولاد ندارد جانشین وی محمد ابراهیم خان برادر کوچک اوست که در حدود هیجده سال از عمر او میگذرد و جوان فوق‌العاده گرم و مهربان و آبرومندی میباشد . من راجع به چوگان بازی شرحی با او مذاکره نمودم و پس از اینکه اطلاع حاصل کرد که اینجانب بازی مورد گفتگورا در تهران و شیراز رواج داده‌ام ابراز علاقه کرد که در بیرجند نیز این بازی شروع شود ولی متاسفانه چون چوگان و سایر لوازم همراه من نبود اجرای درخواست وی مقدور و میسر نگردید .

در ایام اقامت بیرجند ، من به گشت و سیاحت در اطراف پرداخته به کشف درهٔ و دربندهای فرح انگیزی در کوههای بکران موفقیت حاصل کردم . در همین اوان مسیو استروف مأمور قنصلگری روس از مشهد به بیرجند آمد و چند عدد سماور نقره نفیس از طرف تزار برای امیر و برادر کوچک وی ارمغان آورد .

مسیو استروف چون اصرار و علاقه خاصی داشت که کلاه پشمی قزاقی سر بگذارد بواسطهٔ حرارت آفتاب بیشتر اوقات بستری و دچار تب بود .

اوایل ژون که مسیو استروف بمشهد مراجعت کرد و حرارت هوا نقصان پذیرفت

من تصمیم گرفتم به «درخش» بروم. پس از سیر و سیاحت کامل شهر، یک روز بعد از ظهر حرکت نموده از میان جلگه وسیع بی آب و علفی بسمت مشرق بیرجند روانه شدم در این راه، کوه هرمی شکل معروف به «کوه مار» تنها منظره ایستکه توجه مسافر را جلب میکند. بعد از عبور از قریه «محقّر» دستگرد، که با اصله درخت هم برای نمونه در آنجا یافت نمیشود در دوازده هیلی بیرجند، از گردنه نسبتاً صعب العبوری گذشته اوایل شب در تاریکی به «راهنش» رسیده بزحمت به استخدامین خود که جلوتر آمده و چادر زده بودند دسترسی پیدا نمودم.

یک هندوستان هم در اینجا رسید و صبح روز بعد از ورود، وقت ما بخواندن نامه های اصله و تهیه پاسخهای لازم گذشت و بعد از ظهر بطرف گذار سرچاه عزیمت نمودیم. قریه «محقّر» سرچاه، که در حدود یکصد خانوار جمعیت دارد در بامین گذار واقع شده و پس از عبور از آن آبادی و چندین قریه کوچک دیگر و دره و ماهورهای متعدد و جلگه هموار میان راه، نیمه های شب به گاسک رسیدیم. خان بهادر که جلوتر از بیرجند حرکت نموده و در آنجا منتظر ما بود اظهار داشت که درخش اندکی مرتفع تر از گاسک است و حرارت هوا روزها به نود درجه میرسد.

«گاسک» پنجاه خانوار جمعیت دارد و با اینحال سی دستگاہ قالببافی در آنجا دایر است. پس از ادامه حرکت بسمت شمال این آبادی وطی سرایشی سهل العبوری، بطرف فاخرو در سرانیر شدیم. بعد از عبور از رودخانه، از میان دره های مقابل، درغش از دور پدیدار میشود. قافله ماقریه آسیابان را که باندازه گاسک است پشت سر نهاد و پس از نیم ساعت به مقصد رسید و در باغ نظر توقف کرد.

چون من حدود دو ماه در قلب قانات اقامت داشتم بی مناسبت نیست مختصری راجع باوضاع این ناحیه شرح و بسط دهم. ناحیه مزبور مشتمل بر اراضی پست و بلند و مرتفع و حاصلخیزی است که میان لوت و دشت ناامیدی واقع شده و از طرف جنوب، اراضی بایر و لم یزرع این قطعه را از خاک سیستان جدا میکند چنانکه از «نه» تا «نرماشیر» فقط یک قریه میان راه احداث گردیده است. از طرف شمال نیز محدود با اراضی حاصلخیزی است که میان آنها جبال مرتفع و بلندی عایق و حایل است و

بدین ترتیب خوب معلوم میشود که طبیعت به سیستان وقاین زیاد از حد ستم نموده و از طرفی اوضاع مغشوش افغانستان نیز تجارت آن دو ناحیه را متوقف کرده است .

یکی از محصولات عمده قائن زعفران است که بتمام نقاط ایران حمل میشود و دیگری زرشک است که در بیرجند فراوان میباشد . گندم و جو نیز در سنواتی که باندازه کافی بارندگی میشود بقدر لزوم بدست میآید و مقداری هم آذوقه نقاط دیگر را تأمین میکند ولی چون بطور کلی فراوانی محصول بسته به چگونگی آب و بارندگی است لذا گاهی نیز اهالی از این حیث در مضیقه میفتند . موضوع ابریشم نیز مجدداً مورد توجه واقع شده و ابریشمهایی را که تهیه میشود بمشهد میفرستند . تریاک نیز بدبختانه زیاد از حد کشت و زرع میشود و جای تاسف است که محصول مزبور مشرق ایران را خراب و ویران ساخته و اکثر اهالی بالاخص طبقه اول به کشیدن آن عادت کرده اند . بسدیهی است وقتی پدرومادر باین سهم مهلك معتاد شدند فرزندان آنها نیز اشتیاق تامی بآن پیدا میکنند و هر چه زودتر بآن خومیگیرند و از این بدتر که بعضی شیر تریاک می کشند و برخی چراغی استعمال میکنند و باینکه خود تریاکها هم باین زهر جانگداز شیرافکن لقب داده اند معلوم نیست چرا این عادت زشت را ترك نمیکنند و بدست خود تدریجاً انتحار مینمایند .

یکی از اشخاص محترم که فعلاً از ذکر نام وی خودداری میشود میگفت چهار پایان این حدود هم باین سهم مهلك عادت کرده اند و اگر مهتر تریاکي نداشته باشند از حال رفته و سقط میشوند .

محصول پائیزه قاین عبارت است از خربوزه و چغندر که بعد وفور در این ناحیه زراعت میشود و کشت سیب زمینی با اینکه امیر به مزایای آن پی برده هنوز متداول نشده است . میوجات قاین بخوبی محصول کرمان نیست ولی اگر بدقت مراقبت شود گلابی و هلو و به و سیبی که در اینجا بدست می آید میتوان بجرئت گفت که در کمتر از نقاط دیگر دنیا نظیر دارد . بیابانهای دور درازی که در طرفین مشرق و مغرب این ناحیه واقع شده چراگاه خوبی برای شتر میباشد که هزارها در این محل وجود

دارد. گوسفند و بز نیز بعد و فوردر اینجا یافت میشود.

در ناحیهٔ درخش در حدود چهار صد و پنجاه دستگاه قالی دایر است و متأسفانه رنگهای جوهری جای رنگهای نباتی را گرفته و میگویند اگر چه در قیمت چندان تفاوت ندارد ولی تهیه رنگ جوهری سهل تر و بی دردسزتر میباشد. یکی دو نفر از استادان معروف قالیباف هنوز رنگهای نباتی بکار میبرند. چون من علاوه بر تذکرات عیدیه ای که راجع به مزیت رنگ نباتی میدادم چند تخته قالی و قالیچه برای دوستان و آشنایان خریداری نمودم و قالی های ایتنماعی از میان آنها بی انتخاب شد که رنگ نباتی در آنها بکار گرفته بود تصور میرود این موضوع بی تاثیر نباشد و در آتیه دیگر قالیبافها رنگ جوهری استعمال نکنند. نقش قالیهای قاین اکثر گل و بوته است که در کرمان نیز مرسوم میباشد. تجار قالی معمولاً کالاهای خود را به مشهد و از آنجا به اسلامبول و مصر و وین میفرستند. قیمت یک فرد قالی ممتاز چهارده دریا زده پابافت قاین در حدود بیست پونداست. ایل «بلوری» که در «زیر کوه» و درخش سکنی دارند یک قسم قالی نظیر قالیچه های ترکمنی میبافند که خالی از تعریف نمیشود.

عده زیادی از سکنهٔ قائنات را پیروان تسنن و افاغنه تشکیل میدهند. در شهر بیرجند و توابع، و میان ایلات و عشایر اطراف جماعت کثیری بزبان عربی تکلم میکنند و امیر و خانواده او نیز زبان عربی را بسایر السنه ترجیح میدهند. شهرستان ناهرده بر خلاف انتظار قبایل و ایلات مختلف زیادی ندارد و عربها که در حدود چهار صد خانوار میباشند اغلب تخت قابوشده و دردهات منزل دارند و بلوچها هم که در نواحی جنوب قائنات بسر میبرند موقتاً زمستانها را باین حدود آمده و در تابستان به سیستان مراجعت میکنند. تنها عشیره دیگری که در این محل زیست میکنند بلورها هستند که بعقیده من یک تیره از طایفه لولیان میباشند. مستر الیاس فقید باستناد مندرجات جامع التواریخ رشیدی گفته است دوالی سه هزار خانوار مغول در قائنات سکونت دارند ولی مرکز اقامت آنها را تعیین ننموده است. دورهٔ اقامت اینجانب در قریهٔ درخش خیلی بغوشی و آرامی سپری گردید. سکنهٔ محترم محل جماعتی از سادات اند که خود را از اعیان صفویه میدانند و سطح فکر آنها پائین تر از فکر خوانین کرمان میباشد.

درخش: بطن قوی تعریف شده دره رخس است ولی از طرفی هم نمیتوان گفت که اسب جنگی رستم را در تابستانها باین نقطه که تا سیستان مسافت نسبتاً بعیدی دارد میفرستاده‌اند. قریه مرکزی درخش هزار نفر جمعیت و یک قلعه کهنه قدیمی دارد و روی تمام پشته‌های اطراف برج و بارو ساخته‌اند. تنها ساختمان آجری این آبادی مسجد معروف به مسجد ازبک‌هاست که در حدود دویست سال این حوالی را در تصرف داشته و بالاخره بوسیله نیروی شاه عباس از این حدود خارج شده‌اند.

خسوشبختانه در قریه درخش سروان و یباط با اتفاق یک نفر پزشکیار که حکومت هندوستان با او فرستاده بود وارد و معلوم شد که هشتصد میل راه یعنی از کوپته تا اینجا را در ظرف سی و هشت روز طی کرده‌اند. چون شش ماه بود که من هیچیک از هموطنان خود را ندیده بودم از ملاقات و یباط فوق‌العاده مسرور گردیدم و برای سرگرمی تازه واردین و همراهان خود به تهیه و وسائل تفریح و بازیهای گوناگون مبادرت نمودم.

ارتفاع اقامتگاه ما تقریباً هفت هزار پا و ارتفاع جبال اطراف هشت هزار پا بود و از فراز کوه‌های این حدود، شرق و غرب و شمال درخش که تماماً کوهستان است. و طرف جنوب آن وادی وسیع فاخرود واقع در بین درخش، و جبال معین آباد در مقابل نمودار میباشد.

اواخر ژوئیه بطرف شاهکین حرکت کرده پس از عبور از قریه محقر «ایسنو» به مقصد رسیدیم. «شاهکین» در حدود یکصد و پنجاه خانوار جمعیت دارد و ارتفاع آن بهمان اندازه ارتفاع درخش است و شباهت تامی به قریه سیوند واقع در میان اصفهان و شیراز دارد و قلعه قدیمی آن حاکی از این است که در سابق از استحکامات طرف توجه محل بوده است. از شاهکین به «خشک» و از آنجا پس از طی نه میل راه به «رودشور» روانه شدیم. بعد از عبور از آبادی کوچک «کلان کساب» طولی نکشید که باغات بیشمار قاین و مسجد جامع آن که خیلی بدقواره ساخته شده و شبیه به کارخانه است است در مقابل پدیدار گردید. قاین با درختان فراوان خود پس از بیرجند که فاقد درخت است برای مسافر زیاده از حد فرح‌انگیز و نشاط آور میباشد.

برای اقامت میاباغ کوچکی رادریک میلی شمال شرقی شهر در نظر گرفته بودند و پس از چند روز معلوم شد که هوای قاین در ماه اوت برای چادر نشینی گرم و طاقت فرسامی باشد. یکی از ساختمانهای قدیمی قاین «قلعه کوه» است که احتمال می رود مقر سابق شهر بوده و روی دوپشته مرتفع واقع شده که تا سطح جلگه پانصد پا ارتفاع دارد. قلعه کوه مرکب از دو قلعه است که یکی از آنها را میگویند مدتها قبل از ظهور اسلام بنا شده و حصن حصینی بشمار میرفته و دیگری در قرن چهارم میلادی بوسیله کریم بن جمشید بانی مسجد قاین ساخته شده است. بر فرازی یکی از تپه های مجاور مقبره ابو تراب بنا شده که از درویش و مقدسین معاصر کریم بن جمشید بوده است.

قاین در حدود چهار هزار نفر جمعیت دارد که اکثر آنها سید و از اعقاب پیغمبرند و با اینکه دروادی حاصلخیزی سکونت دارند با تکیا محصول زعفران و ابریشم محل بکلادیکری پرداخته و خود را از چنگال فقر و مسکنت نجات نداده اند.

دکتر بلو (۱) قاین را با «ارتا گوانا» کاخ سلاطین سابق ایرانی منطبق نموده است. کورتیوس میگوید که سیزده هزار نفر از مدافعین ارتا گوانا از بالای ساختمان بزرگ و کوه مرتفعی با سپاه اسکندر جدال میکردند و احتمال می رود که مراد از ساختمان مزبور همین قلعه کنونی باشد. ارتا گوانا یا ارتا گوان خیلی شبیه به هرات و قاین تلفظ میشود و بظن قوی کلمات اخیر الذکر در اصل همان ارتا گوان بوده است. پرفسور برون معتقد است که هرات معرب هاری یا هاریواست که در زندو اوستا ضبط گردیده و به سانسکریت آنرا هاریاومی گفته اند و در کتیبه های هخامنشیان هریوا نوشته شده است. خلاصه اگر بالفرض قاین همان ارتا گوان باشد بطور قطع اسکندر از طریق شاهکین و درخش به طیس رفته است.

(۱) دکتر بلو یکی از همراهان گلدسمید است که در ۱۸۷۲ میلادی نواحی

جنوب شرقی ایران را بازدید کرده است. «م»

برای اطلاع کامل از اوضاع این حدود و ثبت اسامی قراء و قصبات آن در نقشه های جغرافیائی خود، بسمت «گدار گود» حرکت کردم که شش هزار و هشتصد پارتفاع آنست و بعد در قمرنج که در وسط جلگه واقع شده توقف نمودم. دهشک و بوزن آباد در چند میلی مغرب قمرنج و نزدیک گدار خیبر واقع شده و از اینجا خدری و دشت پیاز از دور دیده میشود. سکنه خدری زیادتر عرب اند ولی مثل هراتی ها کلاه پوستی بر سر میگذارند. کوههای مجاور سه گدار دارد که یکی موسوم به «گدار درخت بنه» است و به «کاخ» منتهی میشود و دیگری گدار سلیمانی است که سر بر است تر و سهل العبور تر می باشد و سومی گدار عباس آباد است که به خواف میرود. من بر فراز هر سه گدار مورد گفتگورفتم تا از دور کاخ و گناباد را مشاهده نمایم. از بالای گدارها جبالی که مشهد را از تربت جدا می کند از مسافت خیلی بعید در میان مه غلیظی پدیدار میباشد. آرزوی من این بود که کاش از اینجا به مشهد راه آهن کشیده بودند و من میتوانستم براحتی زیارت گنبد طلای حرم مطهر حضرت رضا و دوستان و آشنایان مقیم مشهد نایل شوم. مسافرین معمولی بیشتر از گدار سلیمانی طی طریق میکنند که مقسم آب آن اندکی مرتفع تر از دشت پیاز است ولی زوار خراسان برای زیارت امامزاده «کاخ» گدار درخت بنه را ترجیح میدهند. در موقع عبور از گدار عباس آباد که سابق مرکز راهزنیهای ترکمن بوده راهنمای ما که در جوانی بدست آنها افتاده و بعد بوسایلی فرار کرده از فجایع دزدان ترکمن داستانهائی می گفت که همه را بو حشت میانداخت.

پس از یکشب توقف در «نقاب» از طریق دهنه «گرگاب» به جلگه قاین مراجعت و در «اسفیشاد» شش میلی قاین استراحت نمودیم. روز بعد، از زاویه شمال شرقی جلگه به گدار «چنگ کلک» رفته هر چند روزی را در یکی از دهات این حدود بسر بردیم. در قریه «سده» واقع در نیمه راه بین بیرجند و قاین جماعتی از پیروان آقاخان دیده شدند که رئیس آنها «مراد میرزا» نام داشت. بقراری که می گفت در حدود هزار خانوار آقاخانی در این محل سکونت دارند که مرتباً هدیه و ارمغان برای پیشوای

خودمیفرستند. منزل آخری نزدیک بیرجند، آبادی کوچک «قیپ» واقع در کنار جاده میباشد که پس از تحقیق معلوم شد این ناحیه الفور نامیده میشود و نقطه حاصلخیزی است که آبادهای متعددی دارد.

اواخر سپتامبر پس از عبور از گذار «سامان شاهی»، بیرجند که در وسط دره واقع شده مجدداً از دور نمایان گردید و خوشوقتی ما این بود که به سیاحت کلیه نقاط این ناحیه موفقیت حاصل کرده ایم.

فصل سی و پنجم

از بیر جند به یزد از طریق سیستان

باوصول دستورحرکت به سیستان و کرمان بیدرنگک برای تهیه مقدمات سفر اقدامات لازم بعمل آمد و چند ساعت نیز بمطالعه نقشه برای انتخاب بهترین راه مسافرت گذشت و بالاخره تصمیم گرفته شد که از طریق «نه» حرکت و ضمناً معادن اطراف «قلعه زری» هم که خانیکف در قرن نوزدهم آنها را به عجله و شتاب بررسی کرده بی جوئی و کاوش شود. چون خوشبختانه معلوم شد جاده مستقیمی از «مود» بقلعه زری امتداد دارد که وسایل مسافرت نیز در آنراه به سهولت تهیه میشود، اوایل اکتبر از بیر جند عازم حرکت شدیم. پزشکیاری که همراه ویات از هندوستان آمده بود چند روزی در بیر جند ماند تا پس از وصول نامه هائی که بعنوان اینجانب میرسد از عقب حرکت کند.

بعد از عبور از کنار باغ امیر در بجد که از تابستان باینطرف ساختمان آن پیشرفت شایانی کرده بود و همین اواخر شنیده شد که درو پنجره های آنرا نیز از کویته خریداری نموده و فرستاده اند بسمت جنوب شرقی رفته بقریه مهم مود که پارچه های آن معروف است

وارد شدیم. از آنجا بسمت جنوب غربی حرکت را ادامه داده بوادی معمور و آبادی رسیدیم که دهات متعددی دارد و از همه معروفتر فانود و هریوان میباشد. مجرای رودخانه بین راه سنگلاخ بود ولی عبور از گذار بکران که ۷۳۰۰ پا ارتفاع آنست اشکالی نداشت. مناظر این حدود فوق العاده جالب توجه است و کمتر مملکتی مثل ایران دارای اینگونه چشم اندازهای صاف و دلفریب میباشد و قلل و جبال اطراف از مسافت دو بیست میل متجاوز نیز تشخیص داده میشود.

پس از اینکه در پایین گذار برای من چادر زدند چند نفری را به دره مختاران فرستادم تا چنشک را که میگویند غار هولناک و عجیبی دارد پیدا کنند و من خبر بدهند. خود من نیز پس از استراحت در صد تفحص بر آمدم و سپس به شخص کوتاه اندامی رسیدم و معلوم شد متولی آن غار است که بنا بگفته او مدفن یکی از مقدسین میباشد پس از تماشای غار که محل قابل توجهی بنظر نیامد بسمت «سیب چاه» حرکت کردیم. در محل مزبور راهپائی که از «نه» و «خوسپ» و «گذار خییص» به «نیم بلوک» می رود تقاطع میکنند. در اینجا شترهای سواری و باری ما ضمن چرا مفقود گردیدند و ما بزحمت زیاد و با اینکه از هر طرف چند نفر را بجهت جو فرستاده بودیم تا عصر روز بعد آنها را پیدا نکردیم و تازه دوتای آنها هم باز بدست نیامدند و در سال ۱۹۰۰ یکی از آنها در خیص پیدا شد که چند روز بعد مرد و جان خود را فدای عشق سیاحت لوت کرد.

منزل بعدی ما قریه «بصیران» بود که در کنار لوت واقع شده و در حدود ۲۸۰۰ پا ارتفاع آنست. پس از طی یازده میل به قلعه زری رسیدیم که در ازمینه قبل از اسلام آنرا «قلعه گبری» مینامیده اند. قلعه مزبور عیناً شبیه قلعه ای است که در قاین برپا میباشد و قلعه «نه» نیز که بعد مورد بازدید واقع شد نظیر همین دو قلعه است. قلعه زری چهار ضلعی شکل است و در بالای کوه از سنک و ساروج ساخته شده و ارتفاع دیوار آن بیست پا و ضخامت آن در حدود سه پا میباشد. در دامنه این قلعه، معدودی عمه بسبک و اسلوب قدیم مشغول استخراج معادن مس میباشد. یکی از چاههای مس در حدود پنجاه پا عمق و بیست پا وسعت دهنه آن بود و من بسهولت یکی دوسه قطعه مس برای نمونه از آنجا برداشتم تا بعد مورد آزمایش قرار دهم. برای سکونت معدنچیان متأسفانه

ساختمانی احداث نکرده اند و برخلاف انتظار هیچگونه سنگنوشته‌ای نیز در این حوالی دیده نمی‌شود. بنا به گفته دانشمند فاضل مسیوخانیکوف، در این معادن که هیچیک از جغرافیون اسلام از آنها ذکر می‌در کتب خود نکرده‌اند، ازمدهای متمادی باینطرف اهل محل مشغول کار بوده و سالیانه در حدود سه تن مس استخراج نموده و در زیر جند و سایر نقاط بفروش میرسانیده‌اند. کارگران معدن معمولاً پس از حصاد گندم بهره‌برداری می‌کرده‌اند و بعد از اینکه امیر قاین تصمیم می‌گیرد سالیانه بیست پوند مالیات از این بابت مطالبه و دریافت نماید اکثر معدنچیان، محل مزبور را ترك و به معدن مس سبزو ار کوچ می‌کنند. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد بغیر از این معدن، در قانات معدن دیگری وجود ندارد.

در بصیران با امید پیدا کردن شترهای گمشده يك روز لنگ کردیم و سپس بعزم نه حرکت و درده نواق در شمال شاه کوه که هشت هزار پا ارتفاع آنست و قلۀ آن از خبیص هم دیده میشود توقف نمودیم. بر فراز شاه کوه یکی از مقدسین بدفن رسیده و مقبره او مطاف و زیارتگاه نیازمندان است. از «ده نو» به «میغان» که جاده «نه» و خبیص در آنجا تقاطع میکند رهسپار شده پس از عبور از جلگه نه و مشاهده پنجاه آسیاب بادی که یکی بعد از دیگری پشت سر هم تعبیه شده به «نه» رسیدیم.

«نه» که «ایزیدور خارا کسی» آنرا «نیه» ضبط کرده بلاشبه از نقاط خیلی قدیمی و قابل اهمیت است و در میان جاده مستقیمی واقع شده که از بند عباس به خراسان امتداد دارد و از نرماشیر باینطرف اولین معموره ایست که در اطراف آن زراعت میشود. این ایام نه جاده از این قصبه منشعب می‌گردد. مقر قدیمی «نه» که هیچیک از سیاحان گذشته بکشف آن موفق نشده بلاشبه «قلعه شاه دزد» است که در سه میلی مشرق قلعه فعلی واقع شده. قلعه شاه دزد روی پشته‌ای بنا شده و در بالای بلندبهای اطراف خرابه‌های هزاران خانه باقی مانده که اکثر از سنک و ساروج ساخته شده و تا سطح جلگه ششصد پا ارتفاع دارد و آثار آب انبارهای متعددی که در این حوالی دیده میشود حاکی از این است که سکنه محل آب بقدر کافی نداشته‌اند. مهمترین آثار خرابه‌های قدیمی که نگارنده در مشرق ایران دیده‌است همین خرابه‌های قلعه شاه دزد میباشد. مردم

برای این شخص افسانه‌های زیادی نقل میکنند از آن جمله میگویند زال باو خراج میداده و پس از اینکه رستم بزرگ شده باین قلعه آمده و با او نبرد کرده و او را بقتل رسانیده است. اراضی مرزوعی «نه» آذوقه اهل محل را تامین مینماید ولی چون کاروانهایی که در اینجا توقف میکنند مقدار زیادی آذوقه لازم دارند لذا مردم «نه» از سیستان نیز گندم وارد و مصرف مینمایند و تعدد آسیابهای بادی آن نیز از همین لحاظ است. تعداد نفوس «نه» بالغ بر پنج هزار نفر میباشد.

از «نه» بطرف «گدارزرد» که در جاده مستقیم کویته و مشهد واقع شده حرکت و پس از عبور از جلگه سنگلاخی که بسمت جنوب منتهی میشود بعلی آباد رفته توقف نمودیم. از علی آباد جاده به بندان و بیرنگ و از آنجا مستقیم به سیستان امتداد پیدا میکند. حوالی علی آباد قافله‌ای که عبارت از چهارصد شتر و الاغ و حامل گندم بودند مشاهده شد که در حقیقت از دشت پیاز باینطرف اولین آثار فعالیت تجارتهی بشمار میرفت. از «گدارقینچی» به «بندان» و از آنجا از طریق «سرخ گزی» به «نصر آباد» سیستان رهسپار شدیم. محمد رضاخان حکمران جدید که در فصول گذشته بسر گذشت وی اشاره شد باستقبال آمد و خوشبختانه معلوم شد مناسبات ما از هر جهت دوستانه و تفاهم کامل میان ما برقرار است و در هیچ قسمت اختلافی درین زمینه نباشد. عباسعلی یعنی پزشکیاری که در بیرجند برای دریافت نامه‌های من معطل شده بود در آنجا بقافله ملحق گردید و مسرت و خوشوقتی من این بود که کلیه امور مربوط را بنحودلخواه بجزریان انداخته و کار را برای قایم مقام خود از هر جهت آسان نموده‌ام. چون سروان ناپیر (۱) بکرمان برای ملاقات اینجانب می‌آمد بیش از دوسه روز در سیستان توقف نکردم و عازم کرمان شدم در روزهای آخر يك ساعت مچپی نقره بمحمد رضاخان تعارف دادم ولی بعد معلوم شد که مشارالیه بساعت بغلی بیشتر علاقمند میباشد.

اوایل نوامبر بسمت ورمال حرکت کردم و برای بلاد دیگر سیستان را پشت سر

(۱) سروان ناپیر از عمال و مأمورین خفیه دولت انگلیس بوده. برای اطلاع

از شرح حالات اورجوع کنید به جلد سوم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس صفحه

۶۷۵ تالیف آقای محمود جمود. «م»

نهادم. از اینجا تا نرماشیر در حدود دویست میل مسافت دارد و قریهٔ «اسپی» که این ایام نصر آباد خوانده میشود در نیمهٔ راه واقع شده است. از ورمال از امتداد همان خطی که سی سال قبل هیئت اعزامی سیستان پیموده‌اند روانهٔ «چاه لشکریان» شدیم که در شمال گرد چاه واقع شده است و چون در اینموقع خشک‌سالی بود و معمولاً در هر بیست و پنج میل آب پیدا نمی‌شد مسافتی هفت و هشت میل راه را بایستی می‌پیمودیم. خلاصه پس از طی مسافت زیاد و عبور از نهریکه آب آن تلخ و ناگوار بود برای توقف و رفع خستگی روانهٔ «ترشاب» شدیم. ارتفاع ترشاب ۴۲۰۰ پا می‌باشد که با ارتفاع سیستان خیلی تفاوت دارد. منزل بعدی ما «کراقا» بود که هیئت اعزامی سیستان در یادداشت‌های خود آنرا کلاغ آب ضبط کرده‌اند و گویا در همین حوالی بوده که بهمین از طرف اسفندیار برستم رسیده و از فراز کوه سنک بزرگی بسمت او پرتاب کرده و رستم بابتی اعتنائی آنرا با پای خود بدور افکنده است (۱) در حوالی رشته جبال «ملوسان» واقع در میان این منطقه و نصرت آباد، از قدیم چند معدن مس وجود داشته که مرتباً از آنها بهره برداری می‌کرده‌اند و سی‌الی چهل سال قبل در اثر تجاوزاتی که از ناحیه مردم نوشکی بعمل آمده معدنچیان تعطیل کرده و دست از کار کشیده‌اند. معادن مزبور را در محل «چهل کوره» مینامند.

نصرت آباد در دره وسیعی واقع شده که چون محل تقاطع کلیه جاده‌های اطراف است از هر جهت حائز اهمیت میباشد و هم قلعهٔ کهنهٔ «اسپی» که بنای آنرا با سفندیار نسبت میدهند و هم قلعهٔ کنونی آن مستحکم و قابل توجه است. پس از خرید مقدار آذوقه و علیق و عبور از دو مین بیابانی که اسم ندارد و کوه مجاور آنرا کوه غول مینامند و طی دره باریکی به دروازه نادر رسیدیم. از نصرت آباد تا دروازه نادر ده میل و نیم راه است. بعقیدهٔ اینجانب و بدلیل شرح زیر که از تاریخ محمد ابراهیم نقل میشود، نادر در بنای این دروازه و میله‌هاییکه با نسبت میدهند دخالتی نداشته است.

«در جاده سیستان در در بند قاورد» چهار فرسخی اسپی یک دروازه آهنی ساخته

(۱) برای اطلاع از تمام داستان رجوع کنید به صفحه ۳۱۲ جلد سوم شاهنامه

و جماعتی به حفاظت آن مأمور شده‌اند. از ابتدای دره تا فرج دوازده فرسخ است و در هر سیصد قدم فاصله ستونی بطول دو برابر قامت انسانی ساخته شده تا شبها از هر ستونی ستون دیگر دیده شود و مسافری راه را گم نکنند.

نزدیکی دروازه، آثار چشمه‌ای که خشک شده بود مشاهده و امکان استقرار نگهبانان این دربند وصحت شرحی که محمد ابراهیم اشاره کرده‌مورد تأیید واقع شد. دربند فوق به يك ملاحظه دیگر هم برای مسافرین جالب توجه است و اگر گذارد دیگری در اینراه وجود داشت اصولاً بنای دروازه مزبور موردی پیدا نمی‌کرد. چون یقین حاصل است که گذار و معبر دیگری در این راه وجود ندارد تردیدی نخواهد رفت که مسافرین زماشیر مجبور بوده هستند که از این معبر عبور کنند. بنابراین مذکور کراتروس سردار اسکندر نیز بلاشبهه از همین دربند عبور کرده است. «ایران» میگوید که اسکندر قبل از این که بسمت گذر زیا حرکت کند کراتروس را از طریق اراشوتیان و سرنگیان به کارامانیا گسیل داشت و ایضاً در جای دیگر کتاب خود مینویسد که کراتروس پس از ورود اسکندر به کارامانیا، با ملحق شد. پس کراتروس از سنده به هیرمند و از آنجا به سیستان رفته و برای اینکه در جیرفت ورود بار دوی اسکندر ملحق شود مسلماً از زماشیر عبور کرده است.

از اینجا به «گرك» را چون میگفتند دزد گاه است همه بطور دسته جمعی حرکت کرده مقارن طلوع آفتاب به مقصد رسیدیم. این آبادی بدترین و مشكلترین معموره های این راه بشمار میرود و آب آن بهیچوجه مشروب نیست و حتی در ماه نوامبر مگس و پشه باندازه‌ای فراوان است که انسان از زندگی بیزار میشود و اگر کسی در تابستان از این محل بگذرد آنوقت بخوبی باشکال و صعوبت و بدی آن پی خواهد برد. لوت حقیقی در واقع همین نقطه کثیف است که یک نفر مثل «پیرلوتی» را لازم دارد تا خصوصیات آنرا توصیف و تعریف کند.

بعد از ظهر از گرك حرکت کرده پس از طی هفت فرسخ راه به «میل نادری» رسیدیم که رو بخرابی نهاده و آجرهای قرمز رنگ آن فرو ریخته است. در شور گز آب نسبتاً بهتری پیدا شد ولی آنقدرها فراوان نبود که شترها سیراب شوند و چهار فرسخ

آنطرف شور گز، میل دیگر بست که بالنسبه پابرجا مانده و فقط پایه آن اندکی خراب شده است. ارتفاع میل مزبور بقراری که در یادداشت‌های هیئت اعزامی بیرجند مندرج است پنجاه و پنج پا و محیط قاعده آن چهل و سه پا میباشد و در تاریخ محمد ابراهیم راجع باین دو میل چنین نوشته شده است. «در بالای دره، کاروانسرا و استخر آب و حمامی از آجر ساخته شده و بین گرك و فهرج نیز دو ستون برپا گردیده که یکی چهل گز و دیگری بیست و پنج گز ارتفاع دارد».

خلاصه پس از سه روز و طی یکصد میل از میان لوت به نخیله فهرج رسیدیم که آب شیرین و گوارای آن لذت و آفری داشت. فهرج که در حاشیه لوت واقع شده و همچنین خبیص (شهادت) تاشصت سال قبل، در تصرف جماعتی از افغانها بوده است. برای رفع خستگی شترها يك روز در فهرج توقف شد و روز بعد، از پل عزیز آباد و سپس از وکیل آباد به بم رفتیم و چون شنیده شد که سروان ناپیر وارد شده و به کرمان رفته است لذا در آنجا توقف ننموده و بعد در ماهان با او ملاقات بعمل آمد. از ماهان نصرالله خان حسب الم معمول جلو تر حرکت کرد تا وسایل ورود ما را بکرمان فراهم نماید. دوم دسامبر بعد از شانزده ماه مسافرت وارد کرمان شدم و بلافاصله تصمیم گرفتم برای آزمایش قافله بزرگی آماده و مقداری مال التجاره به کویته بفرستم. در اجرای این منظور چند فرد قالی و قالیچه نفیس و ممتاز که قبلاً به هندوستان فرستاده نشده بود عدلبندی نموده مقداری ابریشم یزدی و زعفران و پساچه برك و پسته نیز تهیه و تحت مراقبت و راهنمایی دو نفر بلوچ که از سرحد آمده بودند به کویته حمل گردید. خوشبختانه، کالاهای مزبور وقتی به مقصد میرسد که نایب السلطنه هندوستان نیز بآنجا وارد شده و امتعه نامبرده را به نرخ خوبی خریداری میکند. در سال ۱۹۰۰ دومین قافله‌ای که مشتمل بر مقدار بیشتری مال التجاره بود از کرمان حرکت کرد و تصور می‌رود که این ایام روابط تجارتي میان کویته و کرمان به نفع سکنه هر دو شهر توسعه یافته است.

اوایل ۱۹۰۰ که معلوم شد محاربات جنوب افریقا (۱) بیشتر از آن مدتی که پیش بینی میگردید بطول انجامیده اینجانب در خواستی بمقامات مربوطه تقدیم و تقاضا نمودم اجازه داده شود بجهت جنگ حرکت نمایم و ضمناً برای گذراندن ایام تعطیل به یزد رفتم و منتظر فرصت و وصول اجازه بودم. در یزد دو نسخه تاریخ خطی پیدا کردم و باتحقیقاتی که از طبقه متنوره بعمل آمد اطلاعات صحیح و جامعی راجع بابینه یزد بدست آوردم.

گویند یزد در زمان استیلای اسکندر بیابان بایری بیش نبوده و دور افتادگی آن مورد توجه فاتح یونان واقع شده و در حوالی مقر شهر کنونی زندانی برای جنایتکاران بنام نموده است. حافظ پس از اینکه مورد بیمه‌ری اهالی یزد واقع میشود در وصف آن چنین میگوید.

دلَم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بر بندم و تا هلمک سلیمان بروم
در حالیکه قبلاً خطاب با اهالی آن شهر اینطور گفته بود.

ای صبا با ساکنان شهر یزد از ما بگوی کای سرحق ناشناسان گوی چو گان شما
اسم این شهر بیاد گار نام یزد در اول (م ۴۲۰ ر ۳۹۹) پدر بهرام گور وضع شده که با احتمال قوی در قرن پنجم میلادی اصلاحاتی در این شهر بعمل آورده است. چون یزد یکی از نقاط دوردست است و نزدیک هیچیک از سرحدات ایران واقع نشده جنگ وجدالی در آنجا اتفاق نیفتاده و در تاریخ گذشته آن مطالبی از این مقوله‌ها بنظر نمی‌رسد. یزد و کرمان هر دو در گذشته پناهگاه پیروان مذهب قدیمی زرتشت بوده است.

«مار کوبلو» در قرن سیزدهم و «ادریک» در قرن چهاردهم و «جوزافا بارو» در

(۱) مقصود جنگ ترانسول در افریقای جنوبی است که برای دولت انگلیس

بلای بزرگی بود و قریب سی و دو ماه یعنی از یازدهم اکتبر ۱۸۹۹ تا ۳۱ ماه مه ۱۹۰۲ بطول انجامید. دولت انگلیس در این جنگ خسارات فراوانی دید و قریب به چهارصد و پنجاه هزار قشون با افریقای جنوبی فرستاد و دو بیست و دو میلیون لیره مصارف این جنگ شد. انگلیسها در این محاربه ده هزار و هفتاد و دو نفر افسر و قریب بیست و یک هزار نفر سرباز تلفات دادند در صورتیکه تلفات بومیها جمماً سه هزار و هفتصد نفر بود. دولت انگلیس به لاردر کیچنر فاتح این جنگ پنجاه هزار لیره جایزه داد. «م»

فرن پانزدهم ، از این شهر عبور نموده اند و سومی شرح مبسوطی راجع به منسوجات ابریشمی یزد در سفرنامه خود برشته تحریر کشیده است .

از ابنیه معروف یزد مسجد جامع است و بانای آن سلطان علاءالدوله گرشاسب میباشد که در ۵۱۳ هجری (۱۱۱۹م) میزیسته و از زمانیکه مشارالیه از ملک شاه تقاضا میکنند که یزد را باو واگذار نماید تاوی در آنجا بعبادت پردازد موسوم بدارالعباده یزد شده .

در ۷۷۷ هجری (۱۳۷۵م) سیدرکن الدین نامی در این مسجد تعمیراتی کرده و کتیبه های آن حاکی از اینست که در ۸۷۷ هجری (۱۴۷۲م) میرچخماق بعضی قسمتهای آنرا کاشیکاری کرده است ولی متأسفانه این ایام درهای خاتمکاری آن که از بهترین نمونه های این فن ظریف میباشد رو بخرابی نهاده . بی مناسبت نیست تذکر داده شود که چندی قبل یکی از مأمورین درصدد برآمد مقداری از منبت کاریهای این مسجد را بنمایشگاه پاریس بفرستد . کاشیهای گنبد مسجد ، این ایام تماماً فرو ریخته ولی کاشیهای محوطه داخلی آن تاکنون سالم مانده و رنگ آبی آنها زیاده از حد قشنگ و زیبا میباشد .

ارك یزد در ۵۳۲ هجری (۱۱۳۷م) بوسیله ابو جعفر سلطان علاءالدین کنجار بنا شده و صرف نظر از استحکام آن بهیچوجه جالب توجه نمیشد ، مجاور ارك ، قبه خرابه ایست که قسمت داخلی آن نقش و نگار قشنگی دارد و کتیبه های کوفی آن لاجوردی و آبی و دارای زمینه سفید است و کاشیهای دیوارهای آن همگی افتاده و تنها اثری که این ایام از ساختمان « وقت ساعت » باقی مانده است ، همان قبه خرابه میباشد وقت ساعت سابق بر این مدرسه و کتابخانه وزیج معتبری داشته و بانای آن سیدرکن الدین نامی بوده که در ۷۲۶ هجری « ۱۳۲۵ » بساختمان آن مبادرت نموده است . راجع بوقت ساعت در یکی از تاریخهای خطی که بدست مؤلف افتاده و در بالا باین موضوع اشاره شد شرح مبسوطی مندرج است که ذیلا خلاصه آن نقل میشود .

« در مقابل در مدرسه دو ستون برپا میباشد و روی یکی از آنها مرغی از مس تعبیه کرده اند که همواره با گردش آفتاب حرکت و بغور رشید نگاه میکند . بر فراز ستون

دیگر، بیرقی است که روزی پنج مرتبه موقع زدن نوبتی پدیدار میشود. در میان رصدخانه نیز ستونی است که در بالای آن يك چرخ چوبی تعبیه شده است این چرخ به ۳۶۰ قسمت و هر قسمتی بدرجات متعدده تقسیم گردیده که هر روز طلوع آفتاب را با ترسیم یکی از حروف الفبا اعلام میداد. در چهار زاویه چرخ زبور چهار دایره ترسیم شده که اسامی ماههای ترکی و رومی و عربی و جلالی روی آنها ثبت گردیده است. بالای چرخ دوروزه کوچک است که از آنها دو مرغ برنجی بیرون میانند و مهره هائی را که در نوك آنهاست در جام زیر پای خود میاندازند و در نتیجه چرخ بحر کت در میاید و یکی از دوازده تخته ای که هر يك دوازده ساعت را نشان میدهد عقب میرود و تخته سیاهی جای آنرا میگیرد. در ساعات پنجگانه که موقع ادای فریضه است مهره ها که میفند طبل رصدخانه نیز بصدا در میاید و بیرق روی ستون پدیدار میشود. در دایره ای که بالای چرخ ترسیم شده سی دایره دیگر قرار گرفته که ایام ماه در هر يك نوشته شده و همینطور که ماه روبه پایان میرود یکی از آن دایره ها سیاه میشود. در قسمت مقابل ساعت دوازده تخته است که شبها هر ساعتی که میگذرد يك شمع روی آن روشن میشود. در وسط این چرخ تخته ایست بمنزله منطقه البروج که اسامی منازل بیست و هفت گانه روی آن ترسیم شده و بر فراز دایره منطقه البروج اسامی پنج سیاره زحل و مشتری و عطارد و مریخ و زهره و تاثیر هر روز و هر ستاره با ذکر کلمه سعد و نحس درج گردیده است.

جای تأسف است که بانی يك چنین بنای باین معتبری متهم بقتل یکی از مسیحیان ثروتمند شده و گفته میشود پول آن مسیحی است که بمصرف بنا رسیده و باین اتهام او را دستگیر میکنند و هزار ضربه چوب میزنند بعد که او را رها میکنند در اثر این پیش آمد ورنج و زحمتی که با او وارد میشود فوت میکند و در همین محل بدفن میرسد.

در خارج مقر جدید که در جنوب شرقی مقر قدیمی واقع شده مقبره شیخ تقی الدین دادا محمد است که معروف به مزار شیخ دادا میباشد. تقی الدین از روحانیون اصفهان بوده که به یزد آمده و در بادی امر مورد حمله ملاحی محل واقع میشود و بعد همه باو سر فرود آورده با ستادی وی اعتراف میکنند. تقی الدین در هفتصد هجری چشم از جهان

میباشد و بیست و شش سال بعد مقبره فعلی را برای وی بنا می‌کنند .

میدان یزد معروف بمیدان میر چخماق است که اصلاً اهل شام و در زمان شاهرخ حاکم یزد بوده و مسجد جامع را تعمیر و مسجدی نیز بنام خود بنا نموده است. وسط میدان یک ستون هفت ضلعی بطول نه پانجم کلک ساخته‌اند که در ایام محرم در آن شمع روشن می‌کنند و چون کلیه مواضع مقدسه زرتشتیها ستونی بهمین شکل دارد معلوم میشود که مسلمین یزد و کاشان این رسم را از اجداد زرتشتی خود بیادگار نگاهداشته‌اند .

مناره‌ها و بادگیرهای شهر یزد از دور انسان را بیاد کتاب هزار و یکشب می‌اندازد. یزد تجار معتبری دارد که معاملات کلانی می‌کنند و در حدود شصت هزار نفر جمعیت آنست و هنوز متجاوز از هفتصد دستگاه پارچه‌بافی و انواع منسوجات ابریشمی دارد. پارچه‌های حسینقلی‌خانی یزد (این شخص اصلاً اهل کرمان بوده) فوق‌العاده ظریف است و هر متری در حدود هشت شیلینگ دادوستد میشود. تجارت خانان نیز که از نرماشیر وارد میشود منحصر به تجار یزد است که منافع زیادی از آن میبرند و تریاک و پنبه و بادام و پسته نیز زیاد خرید و فروش میشود .

امتنه و کالاهائی که از جنوب حمل میشود در کاروانسراهای یزد دست بدست و مبادله میگردد و یزدیها از اینراه استفاده های سرشاری میکنند . یزد در حدود هفت هزار زرتشتی دارد که قریب یک هزار نفر آنها در شهر و بقیه در دهات اطراف سکونت دارند .

بقراریکه در یکی از فصول گذشته اشاره شد در سال ۱۸۹۴ تمایلات ضد اروپائی اهالی یزد غلیان شدیدی پیدا کرد ولی این موضوع بمرور ایام مرتفع گردید و فعلاً نه فقط با اروپائیا احترام می‌کنند بلکه آنها را دوست میدارند و مورد محبت قرار میدهند .
گودرز مهربان که یکی از زرتشتیهای یزد است کاروانسرای خود را در بست تحت اختیار د کتروایت گذاشته و سرای مزبور تبدیل به بیمارستان آبرومندی شده است که با انواع وسایل لازم مجهز میباشد .

این روزها مردم یزد بقدری تغییر روش داده‌اند که در ورود اینجانب سه نفر از

محترمین روحانیون محل ازمین دیدن نمودند . اوضاع یزد از هر جهت روبه ترقی و پیشرفت است و تجار یزدی که از بمبی مراجعت کرده اند ساختمانها و باغات بهتری با سلوب جدید بنا کرده و با بادی شهر کمک شایانی نموده اند.

در این اوان انگلیسهای مقیم یزد دو نفر عضو بانك شاهنشاهی و پنج نفر از کارکنان مرسلین و نمایندگان کمپانی زیگلر میباشند و تنها سرگرمی آنها فقط بازی تنیس است. موقعی که دستور رسید اینجانب بکرمان مراجعت و از مسافرت افریقا صرف نظر کنم تنها تسلانی که برای عدم موفقیت شرکت در جنگهای افریقا پیدا کردم همان دوستی و رفاقت کسانی بود که در یزد با آنها آشنا شده بودم .

شهر سیرجان بوسیله قنات مشروب
میشود و در بعضی نقاط از جاه آب میکشند.
سیرجان از بزرگترین بلاد کرمان است
وسکنه آن از بیروان تسنن میباشند.
ابن حوقل

فصل سی و هشتم

سیرجان یا کرسی نشین سابق ایالت کرمان

در جنوب غربی کرمان قطعه زمین مرتفع مثلث مانند‌ی میان جاده «بافت» و
«سیرجان» واقع شده که مدت‌ها تصمیم گرفته بودم در آن ناحیه سیر و سیاحت و کشفیات
جدیدی نمایم و موفق نمیشدم تا اینکه در آوریل ۱۹۰۰ و سایل مسافرت بآن ناحیه فراهم
گردید. اینجانب بشهر سیرجان از لحاظ اینکه روزی کرسی نشین ایالت کرمان بوده
زیاده از حد علاقمند بودم.

از جاده جنوبی کرمان یعنی از حوالی آرامگاه شیخ علی گوهری که میگویند
یکی از متصوفین بوده حرکت نمودم و بس از طی جاده ای که در امتداد باغات ریک آباد کشیده
شده است به اراضی پرشن و هاسه و تپه‌های ریگی مرتفعی که شهر را احاطه نموده و سپس
بمنزل اولی مسافرت یعنی بچوپار رسیدم. وجه تسمیه «چوپار» این است که ایلات و

قبایل بادیه نشین آنرا «جای پارسال» مینامیده اند و بتدریج جوپار شده (۱) محل مزبور در حدود چهار هزار خانوار جمعیت دارد و گنبد آبی رنگ آن که با احترام مزارش از شاهزاده حسین برادر امام رضا برپا گردیده از شهر کرمان دیده میشود و از دور منظره بدیعی را تشکیل میدهد.

جوپار باغات متعددی دارد که دکاکین میوه فروشی شهر بوسیله میوجات آنها آب و رنگ پیدا میکند و در دامنه بکرشته جبال مرتفع دلفریبی واقع شده که بهمین نام خوانده میشود و کرمان زیادتراً از چشمه های دامنه این کوه مشروب میگردد. در اراضی پرشن و ماسه واقع در میان شهر و جوپار چندین رشته قنات احداث گردیده است.

از شهر تا ماهان قراء و دهات متعددی بفواصل معین در حول و حوش کوه دایر میباشد که بعد از شهر از مرز کزیمه زرتشتیان محسوب میشود.

جوپار و اسمعیل آباد و کریم آباد در حدود یکصد و «قنات غستان» یکصد و هفتاد نفر زرتشتی و یک وادی خاموشان (دخمه) دارد.

معبر اصلی کاروان رو که مار کوبلو از آن عبور کرده قاعدتاً میبایستی چند میلی غربی این محل باشد که در امتداد خود، رودخانه بهرامگرد را در «چاری» تقاطع میکند. چون اغذیه و ایستگاه مناسبی در بین راه یافت نمیشود اکثر مسافری شب را در جوپار بیتوته مینمایند.

منزل دومی را بایستی از جاده پریپچ و خم منحرفی که بسمت مغرب امتداد دارد عبور کرد و حوالی گلوهاک بجاده اصلی رسید. ولی ماجاده نسبتاً مستقیم تر بر آه بوسیله «گدار بچه ملا» به کوه و کمر رشته جبال جوپار تماس دارد انتخاب نمودیم. این راه

(۱) مرحوم محمد حسنخان اعتماد السلطنه در جلد چهارم کتاب مرآة البلدان صفحه ۲۷۵ مینویسد جوپار مغف جوپار است و قریه متنزه میباید و فواکه نیکو دارد و دو قنات یکی موسوم به «گوهر ریز» و دیگری «کوثر ریز» دارد که آب هر دو بعمدوبت موصوف است و جوپار را مشروب مینسازد. در حوالی مزار شاهزاده حسین، مرحوم محمد اسمعیل خان و کیل الملك کاروانسرا و باژار و باغی موسوم بفر دوس برپا و در فاصله دومیل مزرعه ای بنام اسمعیل آباد احداث نموده است. «م»

بواسطه تعدد نشیب و فراز برای عبور شتر خالی از اشکال نمیباشد و حتی قاطر بصعوبت از این راه میگذرد. از بالای گذار منظره دره و ماهور و سرسبزی و خضارت قراء و قصبات این ناحیه که از حاصلخیزترین نواحی کرمان است جالب توجه میباشد.

«بهرامگرد» یک قریه قدیمی است و در سمت چپ رودخانه ای واقع شده که در حدود هفده الی هیجده ذرع عرض آنست. این نقطه قطعاً یکی از نقاطی بوده که مار کوبلو در آنجا منزل کرده و هم از این حیث و هم از لحاظ اینکه چندسال قبل از سیاح مذکور، محل تلاقی براق حاجب و جلال الدین آخرین نوابه خاندان خیوه بوده جلب توجه میکند.

از بهرامگرد بعزم «نگار» که در سمت مغرب واقع است به حرکت ادامه داده شد. مسافت مابین این دو محل را روی نقشه هفده میل معین کرده بودند ولی تجربه و عمل ثابت کرد که درست نصف این مقدار مسافت دارد و بیابان میان راه نیز بایر و یکسوخت و ضمناً صاف و هموار میباشد.

«نگار» خرابه ای دارد که از لحاظ آثار عتیقه قابل ملاحظه است. ویرانه مزبور روزی مسجد بوده و اینک سوای دیوارهای مخروب، آثار دیگری از آن باقی نمانده و از دیوارهای آن بالاتر دید معلوم میشود که در دو موقع ساخته شده و در وهله نانوی منار آجری آن را بزبا کرده اند. سی پا از مناره مذکور هنوز دست نخورده و اطراف آن کتیبه ای بخط کوفی دیده میشود. در روی کتیبه معراب هم ارقام سال ۶۱۵ (۱۲۱۸) تا این اواخر ممکن بود خوانده شود و قبله آن چون بطرف اورشلیم است معلوم میشود که اصلاً کلیسای نستوریا بوده و بعد به مسجد تبدیل گردیده است.

پس از طی اراضی حاصلخیز مزروع و عبور از حوالی امامزاده دیگری که میگویند یکی از بزرگان حضرت امام رضا میباشد باولین رشته جبال رسیدیم که در این جلگه مرتفع واقع گردیده است. در دامنه گذار زارچی دره ای واقع شده که حدفاصل رشته جبال اصلی این ناحیه است و تنها منظره غیر قابل توجهی که نگارنده در سرتاسر ایالت کرمان سراغ دارد همین محل میباشد.

فراز تپه های این محل را گلپای زرد و نهالی که معروف به درمنه است زینت داده

بود و چهارپادارها در دامنه گردنه توقف نمودند. چادرهایی که برای ما برافراشتند در مقابل باد و طوفان شدید این محل یاری مقاومت نداشت و از آن گذشته خواندن و نوشتن هم در نتیجه گردوغبار امکان نابدیر بنظر میرسید. گذار سقرک در طرف جنوب و خط سیر روز بعد در سمت شرقی اقامتگاه ما واقع شده بود. شب بهر طریقی که بود با وجود برودت هوا سپری گردید ولی سیاحت فرح انگیز روز بعد سردی شب پیش را جبران کرد. عبور از وسط مرغابهای متعدد و اراضی زمر دین و مرا تعی که آسایشگاه ایلات و عشایر این ناحیه است لذت و نشاط و افزای در مسافرین ایجاد میکند و آنها را بی شماریکه در دامنه دره و کوهسار در جریان است منظره بدیع خاصی را تشکیل میدهد.

پس از عبور از حوالی «قلعه عسگر» که در طرف مشرق مسیر ما واقع شده بود گردنه‌ای را که بنام مشثوم «کفنو» معروف است پشت سر نهادیم. در این موقع ذره-المثقالی برف برای نمونه هم باقی نمانده بود. دره و ماهورهای این ناحیه بقدری سهل-العبور است که يك نفر اسب سوار میتواند بتاخت از آنجا طی طریق کند. اگر چه گذار کفنو نه هزار پا ارتفاع دارد معذلك در تمام دوره سال دایر است و مسافرین از آن راه ایاب و ذهاب مینمایند لیکن بواسطه ایلاتی که در این حدود رفت و آمد دارند هیچ آبادی و معموره ای که آذوقه قافله و کاروان را تأمین کند بوجود نیامده و از طرفی مؤسسه‌ای هم که مسؤل برقراری ارتباط و ممانع انسداد راه باشد و در مواقع لازم بر فهای جاده را پاک و وسایل عبور و مرور مسافرین را تسهیل نماید تشکیل نگردیده.

عده زیادی بلوچ که از قشلاق به سردسیر می‌رفتند در راه بماتصادف کردند و تماشای آنها برای ما بی تفریح نبود. شتر و اسب و الاغ بلوچهای نامبرده کمال الفت را بایکدیگر داشتند. مگر در این نکته بغاظر نگارنده خطور کرده است که حیوانات اهلی انگلستان مثل حیوانات مشرق زمین بایکدیگر رفیق و دمساز نیستند.

در دامنه جنوبی گذار، باغات متعدده‌ای بود که اشجار میوه هر يك جلوه بخصوصی داشت و استراحت در زیر سایه این درختها و رفع خستگی لازم و واجب بنظر میرسید. من همواره آرزو میکنم که کاش يك چنین ایستگاه‌های کوهی در هندوستان نیز وجود داشت تا افواج پیاده و سواره بلااستثنا در محل مناسبی توقف و

استراحت نمایند. در هندوستان، بواسطه فقدان چنین ایستگاههایی، دستجات سواره بایستی در بیابانها توقف کنند در صورتیکه افراد پیاده نظام در اماکن مناسب رحل اقامت میفکنند.

پس از ورود به «گیسکان» که قشلاق و مقر تابستانی ایل لك میباشد اطلاع حاصل شد که تاکنون فقط چند خانواده معدود به محل وارد شده و مابقی افراد ایل در راه میباشند.

ایل لك یکی از نژادهای خالص ایرانی است که در حدود صد و پنجاه سال قبل با متجاوز از فارس بکرمان رفته و تعداد نفوس آن بالغ بر هزار خانوار و اسامی تیره های مختلف آن از قرار زیر است:

دره مریدی - گودالی - الیاسی - میرزائی - یارغائی - خواجه دائی - زردشتی - شاهسوار - طهرانی - درویشی - نمزادی - سهرابی - خدور - ضرابی - جارچی - گداری چون توشه و آذوقه مانزدیک با تمام بودناچار این ناحیه دلفریب و انهار جاری آنرا ترك گفته و از بیابان غبار آلود بایری طی سفر کرده و بالاخره بشهر کوچک بافت که دارای باغات فراوان است و کرسی نشین اقطاع محسوب میشود ورود نمودیم. اسامی ایلات اقطاع از این قرار است.

تکلو	۳۰	خانوار
قراقویونلو	۱۵۰	«
جبال بازی	۵۰	«
سیوندی	۱۰۰	«

چون افشارها تمام حول و حوش بافت را تاراج کرده بودند تهیه آذوقه و حتی علیق برای چهارپایان کمال اشکال را داشت. من بواسطه آشفتگی اوضاع منطقه دستور دادم که چاروا دارها و سایر همراهان متفرق نشوند و نزدیک یکدیگر منزل بگیرند. پس از خروج از بافت مسیر ما از ناحیه ای بود که میان مقسم آب هلیل رود و کویر بزرگ ایران واقع شده است. از وسط دره وسیعی که در میان رشته جبال مستور از برف بیدخان و کوه خبر که متجاوز از ده هزار پا ارتفاع آنست عبور و در گوشه برج

توقف اختیار کردیم . در این محل جماعتی از افشارها و چهار خانوار ایل هزاره بقول ما، و بربری بقول خود ایرانیها، منزل و ماوی دارند . قالیچه هائیکه در اینجا برای فروش نزد ما آوردند اکثر براز رنگهای جوهری و دارای همان نقیصه‌ای بود که این قلم مهم صادرات ایران را لکه دار کرده است .

دولت ایران فعلاً فروت مواد جوهری را قذغن نموده و انتظار میرود که با بودن مستشاران اروپایی در رأس دوائر كمرک قوانین مصوب مراعات و قالیچه های زیبای افشاری مجدداً بالاستحقاق در اروپا مطلوب واقع شود .

پس از خروج از كوشك برج عده‌ای بامصادف شدند و در نتیجه سوارهای مسلحی که در ملازمت قافله بودند از ترس جان تصمیم گرفتند تفنگهای خود را در محل امنی امانت گذارند و بدون اسلحه همراه مایایند . باین ترتیب ثابت شد که مقاومت بادشمن جزو بر نامه آنها نمیباشد . من اطمینان داشتم که عشایر اطراف حتی اثنایه مرا نیز بسرقت نخواهند برد مگر اینکه اشتهاً مرتکب چنین خطائی شوند . این پیش بینی عیناً غروب روز بعد تحقق پیدا کرد باین معنی که چند نفر شترهای مرا بسرقت بردند و بعد بامعذرت و اظهار ندامت عودت دادند .

در دو میلی آن طرف كوشك برج رودخانه ایستکه از پائین گردنه سقرک میگذرد و مثل قریه مجاور موسوم به «گورگوراست» خط سیر ما از اینجا با آن طرف جاده‌ای بود که از سمت شمال بطرف دشتبر امتداد دارد . پس از عبور از فراز کوه کوچکی واقع در شش میلی «كوشك برج» وطی چند میل راه به هوشون رسیدیم که دارای بانزده خانوار جمعیت است . کدخدای محل شرح رقت انگیزی از هرج و مرج فوق - العاده ای که در این حوالی حکمفرما و بفتح ایلات و عشایر است و از طرفی برای رعایا و زارعین مستلزم هزاران گونه خسارت میباشد بیان و اظهار تأسف نمود .

از اینجا تا سیرجان بیست میل زیادتر فاصله نیست در حالی که روی نقشه ما که نسبتاً صحیح و بی غلط بود مسافت راه را چهار میل تعیین کرده بودند . هوای لطیف این حول و حوش و منظره دهات مجاور که بیشتر متعلق به ایل علی غزلو یکی از تیره های مهم افشارهاست از هر جهت فرح انگیز میباشد و از دور بلورد که باغات آن اکثر در تصرف

ایل قرانی است در سمت شمال سلسله جبال مقابل مشاهده میشود. در این موقع من از قلب ناحیه ای عبور میکردم که قبلاً هیچیک از سیاحان انگلیسی آنجا را بازدید نکرده بود و بهمین لحاظ در طی حرکت اسامی آبادیهای محل را در موضعی که در نقشه قید نشده بود یادداشت مینمودم. اهالی دهات معمولاً در موقع ایاب و ذهاب از بیراهه مسافرت میکنند چون در شاهراهها اشخاص متفرقه خوراک و آذوقه آنها را بدون پرداخت قیمت بعنف و ستم گرفته بآنها اجحاف میکنند. این قبیل تعدیبات این ایام بتدریج رو به تقلیل نهاده و جزو افسانههای ازمنه سالفه بشمار میرود.

از علی آباد که جزو خاک سیرجان است قلعه سنک از دور نمودار میباشد. صبح روز بعد تپه های نسبتاً مرتفع را پشت سر گذاشته و بسمت جلگه مسطح مقابل سرازیر شده به پشته کم ارتفاع سیاه رنگی رسیدیم که بالای آن مقبره مخروبه شاه فیروز بنا شده است. در «عزت آباد» در چادرهایی که پیشاپیش برده بودند استراحت نمودیم. اسامی ایلات سیرجان ذیلا یادداشت میشود.

خانوار	۹۰	شول ترکی
«	۲۰	فارسی و نعمت الهی
«	۷۰۰	خراسانی
«	۱۵	طیریاری
«	۲۰	یعقوبی
«	۱۰	بوردی
«	۱۰	سیاه
«	۱۵	بیچاره
«	۲۰	بک زاده
«	۱۰	سنزنده
«	۵۰	سر صیدالی
«	۵۰	قره صیدالی بچاقچی
«	۳۰	خرسلی

خانوار	۴۰	انگالی بچاقچی
‘	۲۵	نو کی بچاقچی
‘	۱۰۰	عرشلو و سیدو
‘	۲۵	حلوائی
‘	۶۰۰	قرائی
	۱۸۳۰ خانوار	جمع

قلعه سنک معروف در همین نزدیکی مابود و قافله پس از مختصر گردش نگارنده در قلعه مزبور، حرکت کرد. پس از طی مسافتی راه به امامزاده دیگری رسیدیم موسوم امامزاده علی که طرف توجه اهالی این ناحیه است و عده کثیری بزیارت آن میروند. در این منطقه آبادیهای متعددی یکی بعد از دیگری واقع شده که مسافر تصور میکند به مقصد نخواهد رسید. خان بهادر که باستقبال میآمد ناگهان سر رسید و گفت تا سعید آباد مسافت زیادی باقی نمانده است. شاهراه جنوب ایران در ۲۴ مایلی علی آباد واقع شده و چند میل آنطرف تر با حکمران و معاریف و تجار محل که باستقبال آمده بودند ملاقات دست داد و سپس باتفاق سوارهای مستقبلین که یدک میکشیدند و عبور از بازارهای تنگ و تاریک شهر مقارن غروب بعد از طی سی میل یا متجاوز به باغ مصفای دلپذیری وارد شدیم. صفا و طراوت باغی که برای سکونت ما اختصاص داده بودند شب اول بغوی احساس نگردید ولی صبح روز بعد خضارت و سرسبزی اشجار زیبای نسترن که غرق شکوفه بود و درختهای فراوان گل سرخ که تمام فضای باغ را خوشبو و معطر میساخت و نغمات دلفریب طیور و مخصوصاً آواز بابل و هزار دستان که سامعه را لذت میداد بی اختیار انسلان رایباد اشعار فنا ناپذیر حافظ میانداخت.

رؤسای دوایر دولتی چنانکه معمول کلیه مأمورین جنوب شرقی ایران است با نگارنده بانهایت رأفت و مهربانی سلوک مینمودند. عشق و علاقه من برای کسب اطلاعات سعید آباد اندکی رو به تخفیف نهاد ولی از قلعه سنک نیز لازم بود شخصاً اطلاعاتی بدست بیاورم و در واقع نمیتوانستم اطمینان حاصل کنم که خوانین محل به قلعه مذکور رفته و اطلاعات صحیحی داشته باشند. پس از یک روز استراحت و رفع خستگی، برای

تعمیر مدارك لازم راجع به گرسی نشین قدیم کرمان ، سوار بر اسب شدم و ببازدید اطراف پرداختم . تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد سیاحتی که از این طریق عبور نهوده اند مطالب جالبی راجع باین محل در تألیفات خود نوشته اند .

قلعه سنك که قلعه بیضا نیز خوانده میشود تا سطح جلگه سیصد پا ارتفاع دارد و روی آن از شمال شرقی بطرف جنوب غربی است . طول این بنا چهارصد و عرض آن قریب به دو بیست متر و شبیه دو تخم مرغ میباشد . محوطه شمالی بنای مزبور در حدود پنجاه متر با دیوار کم ارتفاعی محصور گردیده است که از خشت ساخته شده و از آثار و علامت آن معلوم میشود که در بنای اصلی قدیم دست برده و تعمیراتی کرده اند . در داخل بنا محراب سنگی قشنگ ظریفی است که پنج پا ارتفاع دارد و در یک طرف آن چهار سطر بخط نسخ روی آن منقور و سطر پنجم آن محكوك گردیده و از بین رفته است .

در آثانی که نگارنده و خان بهادر بزحمت مشغول قرائت این کتیبه بودیم سه نفر رعیت ژولیده بالباسهای مندرس رسیدند و اشکال ما را مرتفع ساختند . ملای قریه میگفت این منبر را با امر سلطان محمدنا عمادالدین از امرای مظفریان کرمان در ۷۸۹ هجری (۱۳۸۷) بنا نموده اند و ضمناً اظهار داشت که يك موقع كدخدای عرب آباد در صدد بر آمد که منبر را به دیه منتقل و در آنجا نصب کند و چون این منبر از سنك يك پارچه ساخته شده و در حدود دوتن یا متجاوز وزن دارد برای سهولت کار آن را میتراشد و در نتیجه سطری بالای آن محكوك و كدخدا هم بالاخره از خیال خود منصرف میشود . چون خواندن کتیبه امکان ناپذیر بنظر میرسید بدستور نگارنده يك مشك آب آوردند و روی سنك را با مراقبت هر چه تمامتر شستشودادند و معلوم شد که عبارت کتیبه از اینقرار است « در این مکان مبارك امیر اعظم حسین بن علی حمامی بنا نمود » تاریخ بنا ظاهراً ۴۱۰ (۱۰۱۹) بوده ولی چون رقم سوم بطور وضوح خوانده نمیشود ممکن است همین ۴۱۰ (۱۰۱۹) الی ۴۲۰ (۱۰۲۹) ساخته شده باشد . شخصیستی که در کتیبه بنام او اشاره شده بطور قطع یکی از امرای دیلمی بوده ولی راجع بخصوصیات او اطلاعاتی بدست نیامد . خرابدهای حمام بخوبی تشخیص داده میشود و بی و بنیاد گلخن آن نیز تقریباً دست نخورده است . عمارات واقع در بالای تپه و دیوارهای آن منهدم

و ویران گردیده است و محاذی منبر سردابی مشاهده میشود که میگویند آرامگاه پادشاه بوده و در سومین کتیبه این محل نام محمد شاه حک شده و چون تاریخ معینی ندارد معلوم نیست منسوب بکدام محمد شاه است. در قسمت سفلی این نقطه سرداب دیگری است که شاید اندرون و محل سکونت بانوان حرم بوده است.

اشیاء عتیقه قیمتی در این محل مشاهده نگردید ولی من يك قطعه کاشی مینا کاری بدست آوردم و از روی آن معلوم شد که این قلعه در قرن سیزدهم از قلاع مسکونی بوده و بموجب مدارک تاریخی که در دست است مؤسس سلسله آل مظفر در اواسط قرن چهاردهم در همین قلعه محبوس بوده. افضل کرمانی مینویسد، « و از خواص سیرجان و مآثر مانوره او مقابر مزوره است و اهل سیاحت و ارباب تصوف سیرجانرا شام کوچک خوانند و آنجا قلعه ایست که بروج او با بروج فلک مناصی و حصان اطراف بر جهان گشایان معاصی و در عهد ملک ارسلان شاه چند نوبت آنرا عمارت فرموده اند و باز خراب کرده و این ساعت معمور است و بمناعت جانب مذکور » (۱)

اگرچه این نقطه با کار اهانیای امیانوس مارسلینوس تطبیق نمیکند ولی مسلمانا کرسی نشین قدیم ایالت کرمان همین محل بوده است. سیرجان را در خود محل معتقدند که تحریف شده سمنگان (۲) است که در افسانه‌های ایران معروف و میگویند مسقط الراس فرزند رشید رستم میباشد ولی چون در شاهنامه تصریح شده است که سمنگان از توابع توران است اظهارات سیرجانیهارا نمیتوان مضمناً مورد قبول قرارداد. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد قوای تیمور پس از اینکه با در میان محافظین قلعه سنک شایع شد به فتح آن موفق گردیدند و بعد محل جدیدی برای مقر حکومت ساخته آنرا شهر «بی امید» نامیدند. در فتنه افغانه شهر بی امیدی رو بخرابی نهاد و میرزا سعید نامی «سعید آباد» فعلی را در نزدیکی شهر مزبور احداث کرد.

جمعیت سعید آباد در حدود سه هزار خانوار است و در جلگه فوق العاده حاصلخیزی واقع شده که قراه و قصبان زیادی دارد و خاک آن بمراتب بهتر از خاک کرمان و باغات

(۱) عقد العلی چاپ آقای عامری صفحه ۸۴ و صفحه ۸۵. «م»

(۲) رجوع شود به جلد اول شاهنامه صفحه ۳۸۳ چاپ مؤسسه خاور. «م»

مشجر آن قشنگ و دلپذیر و ارتفاع آن نسبت بسطح دریا ۵۳۰۰ پا میباشد . متأسفانه استعمال تریاک در هیچ کجا باندازه سیرجان شایع و معمول نیست .
تنها امامزاده قابل توجه سیرجان امامزاده کمال الدین است که عمارت و ساختمان نسبتاً تمیز آنرا فرمانفرما تعمیر و اصلاح کرده . کمال الدین را میگویند که از اعقاب حضرت امام رضا است و در اثر ضربه تبر هلاک شده . بنابر وایتی وی بهمان بلائی گرفتار شده است که برخی در میان ایل هزاره بان مبتلا میشوند باین معنی که هر مسافری که در ناصیه او علامت ورع و تقوی مشاهده شود فوراً بدست یکی از افراد این قبیله بقتل میرسد . نظیر این داستان را سودی شاعر انگلیسی (۱) در منظومه سنت رموالد برشته نظم در آورده .

«مسافر گفته شد چرا عده ایراکه این اندازه بزهد و صلاحیت شما ایمان آورده اند تنها میگذارید ؟

میزبان سپس گفت بیم آن میرفت که سرانجام سرزمین ما را ترک کند و در کشور دیگری چشم از جهان ببوشد و زیارت مقبره وی نصیب دیگران شود . چون فقدان چنین عطیه ای یعنی عدم وجود یک زیارتگاه مجلل برای ما گران تمام میشد لذا اصلاح در آن دیدیم که فرصت را معتنم شمرده اثری از او در ولایت خود باقی گذاریم و بدین لحاظ یک شب با عدام و هلاکت او کمر بر بستیم .»

دومین هفته ماه می ماموریت من خاتمه پذیرفت و باینکه ببازدید کویریکه از بالای قلعه سنک دیده بودم کمال علاقه را داشتم ولی ناگزیر عازم مراجعت کرمان شدم و بنا به معمول از شاهراه نرفتم . چون شنیده بودم راهی از وسط جبال این حوالی امتداد دارد که مستقیم تر از جاده قافله رومی باشد و بخانه سرخ میرود لذا پس از خروج از سعید آباد وطنی چاده محاذی تخت تنبور در حوالی دهکده امیر آباد که در حدود بیست سال قبل بوسیله ایل قرائی احداث گردیده توقف نمودم .

(۱) سودی در ۱۷۷۴ متولد و در ۱۸۱۳ بسمت ملك الشعرائی در بار منتخب شد و در ۱۸۴۳ درگذشت مشارالیه در نظم اگرچه به بایرون و شلی دو شاعر معاصر خود نمیرسید ولی در نشر ید طولانی داشته . . . (۴)

روز بعد از قریه کوچک معروف به «سوخته چال» که محل سکونت عده‌ای از سادات است گذشته رودخانه‌ای را که مختصری آب داشت پشت سر نهادم. در این حول وحوش تعداد زیادی کبک در پرواز بودند و راهنمای ما مثل سایر هموطنان خود که فصول مخصوص شکار را رعایت نمیکنند از امتناع ما نسبت بصید طیور متعجب و حیران گردیده بود.

پس از طی چند تپه نسبتاً مرتفع چادرهایی که در «تنگرو» مرکز ایل قرایی برای ما برافراشته شده بود از دور پدیدار گردید.

چون ملاقات سر کرده ایل بچاقچی لازم بنظر میرسید به «تکیه» که محل سکونت جماعتی از سادات است رهسپار گردیدم. اما زاده این محل موسوم به شاه عبدالرحمن از برادران متعدد و بیشمار حضرت امام رضامیباشد. این ناحیه محل بیلاقی اسفندیار خان سر کرده ایل بچاقچی است. یکی از شاهکارهای اخیر اسفندیار خان اینست که بدروغ مدعی میشود شاه محرمانه با او تماس گرفته است و بهمین عنوان سیرجان را تصرف و حکومت محل را توقیف و از مردم مطالبه مالیات میکند. بعد که اهالی شهر طغیان و اغتشاش مینمایند منشی خود را در حضور جمعی طلبیده دستور میدهد بطهران تلگراف کند اهالی متمرد شهر حکم مرکز را موقوف الاجرا گذارده از پرداخت مالیات سربچی مینمایند و باین نیرنگ مبالغ خطیری وجه نقد جمع آوری و از سیرجان حرکت میکنند.

در یک هلی تکیه بچشمه‌ای رسیدیم که آب آن مثل آب جوش غلیان داشت ولی متأسفانه میزان الحرارة همراه من نبود و تصور می‌رود آب آن در حدود شصت درجه حرارت داشت و آب چشمه از چندین نقطه با صدای عجیبی از زمین فوران میکرد. این چشمه که معروف به «چشمه عباد» است ظاهراً همان چشمه ایستکه سر الیور سنت جان بدین مضمون آنرا توصیف کرده است. «آب چشمه از زمین با صدای بلندی فوران کرده صدای غلیان آن از یک فرسخی شنیده میشود لیکن آب آن از حوضه چشمه زیادتر جریان پیدا نمیکند».

جبال این حوالی تماها مستور از خارهای کوهستانی است و پس از اینکه ارتفاعات

بین راه پشت سر نهاده شد به گردنه «سه گذاری» رسیدیم که در حدود نه هزار پابندی آنست. از آنجا از وسط دره نسبتاً باریک کوچکی سرزیر شده و پس از عبور از رودخانه زندان که از کوه چهل تن جاری میشود در دهکده کوچکی که موسوم بقلعه سنک است توقف بعمل آمد. این منطقه بملاحظه آثار و علائم خرابه‌های آن سابقاً محل وسیع و قابل اهمیتی بوده ولی این ایام دیه محقری بیش نیست. در اینجا ما بحوالی جلگه بردسیر رسیده بودیم و قریه مشیز واقع در دامنه «کله گاو» که قلعه آن از شهر کرمان دیده میشود ازدور نمودار بود. روز بعد باتانی سرزیر شده پس از طی جاده معروف و مهم بهرام آباد و بندعباس، بآبادیه‌های اطراف «مشیز» رسیدیم. در مشیز گماشته ایراکه سال ۱۷۹۶ باهن بهندوستان آمده بود ملاقات کردم و او هنوز حسرت لیمونادهای کویته را میخورد. در اینجا با یک نفر شکارچی لاله زاری گفتگو و قرار شد تابستان را باهن بشکار بیاید.

پس از حرکت از مشیز و عبور از گردنه‌های بین راه وارد خیر آباد شدیم که در چند میلی جنوب شرقی باغین واقع شده است. چون این ایام مصادف با اواسط می و در نتیجه حرارت و گردوغبار روبافزایش بود از خاتمه یافتن مسافرت وزندگانی چادر نشینی تاسفی نداشتم. صبح روز بعد پس از طی مسافت کوتاهی این مسافرت فرح انگیز پایان رسید و مجدداً بیابان مصفای خود وارد شدم و در صدد تشکیل کلوپ چوگان بازی کرمان بر آمدم.

فصل سی و هفتم

لولیهای ایران - اشیاء عتیقه - جنوب افریقا

در تابستان ۱۹۰۰ در صدد تحقیق اوضاع و احوال لولیان جنوب شرقی ایران بر آمدم و تصمیم گرفتم اطلاعاتی را که مستر البرت سینگر در این خصوص جمع آوری نموده تکمیل نمایم. موضوع اینکه لولیان اصلا از چه نژادی و اهل کجا هستند فوق العاده بغرنج و پیچیده است. لولیان ایران در هر ناحیه‌ای اسم بخصوصی دارند و لسی بطور کلی آنها را فیوج مینامند که گویا اصلا عربی باشد. در کرمان با آنها لولی میگویند که همان لیونی است که در آسیای مرکزی با آنها اطلاق میشود و در بلوچستان آنها رالری مینامند. در بعضی نقاط فارس این طایفه کولی خوانده میشوند که گویا تعریف شده کابلی باشد و در برخی نقاط دیگر همین ایالت آنها را غربتی میگویند. در آذربایجان به قراچی و در خراسان نیز به غر شمال که به احتمال تعریف شده غیر شمار است موسوم میباشند در ترکیه آنها را چنگیانه و اروپائیها بطور مطلق آنها را زنگاری مینامند. سرگذشت توطن اینطایفه در ایران با داستان اقامت آنها در انگلستان تفاوت

دارد و در ایران اکثر آنها چرخ چوبی نغریسی و چوب و افور و از این قبیل اشیاء بفروش می‌رسانند و گاهگاهی نیز اسب و شتر و الاغ معامله می‌کنند و رو به گرفته اخلاق آنها مورد بسند نمی‌باشد. مردهای این طایفه با سایر طبقات مردم ایران تفاوتی ندارند ولی طرز لباس و سر و وضع زنهای لولی بادیگران بکلی متفاوت است و بلافاصله شناخته میشوند. زبان اینطایفه را زبان غربتی می‌گویند و در نواحی مختلف ایران مختصر تفاوت‌هایی دارد و نگارنده مقدار زیادی لغات غربتی را با معانی مربوطه آنها جمع آوری نموده است. در آذربایجان پنجهزار خانوار از اینطایفه زندگی می‌کنند و مجموعاً در تمام ایران بیست هزار خانوار یا بعبارت‌آخری یکصد هزار لولی سکونت دارند.

رئیس لولیان کرمان «شاه کریم» است که نگارنده برای اطمینان صحت معانی لغاتی که جمع آوری کرده بودم عقب او فرستادم و وقتی که آمد معلوم شد آدم فوق العاده بی‌شعور است. طبق اظهار مشارالیه لولیا کمتر بساخرج از طایفه خود مواصلت می‌کنند.

مؤلف با عقیده مسترسینکر موافق است که می‌گوید اگر از طرف علمای السنه و فقه‌الغه نه فقط میان لولیان بلکه بین کلیه ایلات و عشایر ایران مخصوصاً میان قبیله لک که آنها را بومیهای اولیه مملکت میدانند تحقیقات کافی بعمل بیاید نتایج خوبی گرفته خواهد شد. (۱)

(۱) راجع بجماعت کولی مرحوم صادق ادیب الممالک قائم مقامی شرحی در یاداشتهای خود نوشته است که ذیلاً برای تکمیل اطلاعات مندرجه در متن بنقل شرح مزبور از صفحه ۶۷۵ شماره (۹) سال شانزدهم ارمغان مبادرت میشود. (م)

« از قرار معلوم سی و پنجهزار نفر از طایفه غربال‌بندان که در تمام روی زمین سیار و ساکنند در مملکت انگلستان اقامت دارند.

مخفی نماند که اینطایفه در مملکت بلنت و مذهب سکنه آنجا متکلم و متدین میشوند ولی در میان خودشان مذهب و لغات مخصوصی دارند که کسی بی‌برده و در هر نقطه از نقاط روی زمین کارایشان غربال‌بندی و آهنگری و فلک‌گیری و اخلاق و عاداتشان نیز خوب نیست و در مملکتی ایشانرا با سومی خطاب کنند از قرار ذیل:

بقیه در حاشیه صفحه بعد

درماه ژوئیه چون حرارت هوای کرمان رو بفرزونی نهاد و تایک هفته خدمتوسط به نودویک درجه میرسید تصمیم گرفته شد که بدیلاق رفته ضمناً اطلاعاتی راجع به نقاط ییلاقی ایالت کرمان بدست بیاورم. در اجرای این منظور بسمت بهرامگر در حرکت نموده از آنجا به حسین آباد و بعد به «قریه العرب» رفتم. این قریه دویست خانوار جمعیت و اما مزادهای بنام سلطان حسین دارد که میگویند برادر حضرت رضاست. روز سوم بسمت لالهزار که در تابستان ۱۸۹۵ با آنجا رفته بودم روانه شدم. پس از ورود، مشاهده شد که محصول اینجا هنوز سبز است در حالیکه در کرمان قریب دو ماه قبل حاصل را درو کرده بودند. در لالهزار آثار سه قریه قدیمی مشاهده میشود و از همه قدیمی تر قلعه کوچکی است که روی تپه قرار گرفته است و مردم این ناحیه میگویند سابقاً «خارزار» نامیده میشده و چهل سال قبل وکیل الملک اسم آنرا به لالهزار تغییر داده است. ارتفاع لالهزار یازده هزار پاهم باشد و هوا در این موقع باندازه ای سرد بود که ما از سرما توی چادر می لرزیدیم.

بقیه از حاشیه صفحه قبل

در فرانسه اینها را «بوهمین» خوانند و چنان دانند که از بوهم آمده اند.

انگلیسها جیسی گویند و آنها را از مهاجرین قدیم مصر تصور کرده اند.

هندیها «مانوش - کالو - سنت» گویند و خودشان هم قول اخیر را تصدیق دارند

زیرا اگر ایشان را پرسند کجائی هستی در جواب گویند (سند) یعنی سندی.

سوئدیها فنت خوانند یعنی گدا.

لهستانیها زنگن خوانند که مصحف چنگانه است.

بخاریها فاراینک گویند یعنی فرعونى و اینقول نزدیک است به عقیده انگلیسها.

قاطبه اهل فرنگستان زنگاری خطاب کنند و بچشم آنها را طوایف زنگی دانسته

یا چنگانه را تعریف کرده باشند. و چنگانه نیز یعنی چنگزن و مطرب و چکنه نیز بی ادب.

عثمانیها کابلی گویند و عربها - رامی یعنی دزد و مصریها عجر نامند و اینکلمه قبطی

است. افغانها لولی گویند و ترکستانیها جوگی خوانند. عراقیها غربتی یا غربت خطاب

کنند.

طهرانیها غربیل بند و خراسانیها غر شمار - قرشمار - غیر شمار گویند یعنی از

شماره آدمی بیرونند. آذربایجانیها قراچی خوانند یعنی بی حیا.

زنجانیها گیلانی گویند و مطلق ایرانیها ایشانرا لولی خطاب کنند.

از لاله‌زار از میان مزارع نخود حراکت و جاده کرمان و رابر را نزدیک شیرینک که قریه کوچکی است تقاطع کردیم. ارتفاع «شیرینک» متجاوز از نه هزار پاهم باشد. در لاله‌زار نخود زیاد کشت میشود و از طرفی رشد آن قابل توجه است و هر بوته آن تا یک پا بالا می‌آید. در اینجا دورقم نخود کاشته میشود که یکی را رسمی و دیگری را شامی می‌گویند. از شیرینک بقریه چهارطاق و از آنجا روانه «اردکان» شدیم. قریه مزبور در دامنه کوه «هزار» واقع شده و رایحه گل و گیاه و انواع و اقسام نباتات این حوالی مشام را عطر آگین می‌سازد. کوه نامبرده را بمناسبت هزاران گل و گیاه این منطقه «هزار» مینامند و مؤلف معتقد است که اگر گیاه شناسان زبر دستی برای تحقیق باین حدود بروند نتایج خوبی بدست خواهند آورد. بکروز برای تماشای مناظر اطراف ببالای کوه هزار رفتیم و قبل از اینکه ابرمنظره‌های دور دست را مستور کند کسوه‌های جیرفت را از دور تماشا نمودم. کوه هزار خیلی شبیه است به کوه ادرات که تصویر آنرا مسترلینچ در اول کتاب نفیسی که راجع بهارمنستان تالیف و منتشر نموده ترسیم کرده است.

از اردکان به «گورگز» که فقط دو خانوار جمعیت دارد و از آنجا به «درمزار» مرکز «ساردو» روانه شدم. سپس به «سریزن» رفتیم و چند روزی را در آنجا برای گشت و سیاحت و شکار کبک توقف نمودم. از سریزن به گیور و از آنجا از گذار «زنکال مورد» به طوطک و پس از طی نوزده میل راه به راین و از راین به کرمان مراجعت نمودم.

در کرمان یکی از خوانین محل باینجانب اظهار داشت که این اواخر در موقع حفر اراضی باغ خود در «خنمان» مقداری اشیاء و آلات مفرغی کشف کرده است. پس از اینکه من تقاضا کردم نمونه آنها را باینجانب ارائه دهد در پاسخ گفت نوکرها تمام آنها را دور انداخته‌اند و شاید فقط یکی دو قطعه در خنمان باقی مانده باشد. لذا اینجانب بعزم خنمان حراکت کردم و پس از طی دوازده میل از کنار کویر و صرف ناهار در باغ حسینعلی خان در فتح آباد، عصر حراکت را بسمت کوه بادامو نزدیک «چشمه آب مراد» ادامه داده شب وارد خنمان شدم. خنمان بنا بگفته اهل محل از سنوات خیلی قدیم معمور و آباد بوده و در زمان یزدجرد، هفت پهلوان شجاع گاو میش سوار

از اینجا به دستگیری آن پادشاه رفته‌اند. طبق اظهارمیزبان صدها قبر در عمق پنج‌پا در اراضی خنایان پیدا شده و چون اجساد مردگان متلاشی گردیده معلوم نیست آنها را به کدام سمت و به چه ترتیبی دفن کرده‌اند. پس از تحقیق گفته شد مقداری کاسه و کوزه و آلتی شبیه به تبر که از مفرغ ساخته شده و چند عدد گوشواره و دست بند نقره و چند دانه عقیق در این محل کشف گردیده است. یکی از رسوم مسلمانان اینست که اسامی دوازده امام را روی عقیق میکنند و آنرا زیر زبان میت میگذارند. یکی از ظروف مکشوفه شبیه چراغ و دیگری هم‌عینا مانند جامهائی بود که هنوز بعضی از ایرانیها در جیب میگذارند. کوزه‌ها نیز کاملاً شبیه بهمین خمره‌های معمولی امروز بود و در یکی از آنها گرد زرد رنگی مشاهده شد که به احتمال گندم و یا ارزن بوده است.

من اشیاء فوق الذکر را خریداری و به موزه بریتانیا حمل نمودم. مستر هر کولس رید یکی از اعضای موزه راجع به تیر اینطور اظهار عقیده کرده است.

«از تبر مفرغی که در خنایان کشف گردیده بخوبی استنباط میشود که آلت مزبور در ازمنه گذشته به چه شکل و صورتی بوده و بطور کلی اسلحه سودمندی بشمار نمیرفته ولی تیری که در ارمنستان کشف گردیده اگر چه رو به مرفته شباهت تامی به تبر خنایان دارد ولی برای جنگ و پیکار بیشتر قابل استفاده بوده و امید است بعدها در نواحی بین جنوب شرقی ایران و دریای سیاه آلات و ادوات دیگری نیز کشف و به تشخیص شکل آلت مزبور در نقاط بین این دو محل کمک نماید. از لحاظ قدمت نیز تصور میرود تبر خنایان مربوط بدوره هخامنشیان میباشد»

از خنایان از طریق «کاخ» یعنی مفر قدیمی آن قریه، بطرف «گلو سالار» که در بالادست «کیوترخان» واقع شده حرکت نمودیم. گلو سالار قریه مهمی است که میگویند در زمان انوشیروان احداث گردیده و بانی آن آزاد ماهان بانی «ماهان» بوده است. بر فراز پشته مرتفعی که مشرف بر خنایان است قلعه‌ای بنام قلعه دختر پابرجاست که حاکی از قدمت این آبادی میباشد.

پس از عبور از کاخ، آثار قلعه قدیم محل موسوم به «قلعه آقاعلی» دیده میشود

که میگویند چند سال قبل يك عراده توپ در خرابه‌های آن پیدا کرده‌اند. هنگام مراجعت بکرمان‌راه بی‌بی حیات، که آرامگاه خواهر حضرت رضا و نزدیک خرابه‌های قلعه مهر میباشد انتخاب و در نوامبر طبل رحیل کوبیده شد.

اوایل نوامبر از کرمان بعزم جبرفت که بنا بود مستر کروکشنگ بآنجا بیاید و از همان جاده معروف که قبلا شرح آن داده شده حرکت نمودم و چون رفیق اینجانب دیرتر از موعد مقرر وارد شد بمطالعه و تحقیق اوضاع و احوال محل پرداختم. بقراریکه مکرر تذکر داده شده بعقیده اینجانب نه مقر شهر کنونی کرمان و نه قلعه سنک هیچکدام کار امانیای قدیم نمیباشند و بچندین دلیل مخصوصا باستناد کتاب ادیسی، جبرفت کار امانیایی است که امانیوس بآن اشاره کرده است.

در باغ بابو چند میلی جنوب کامادی یکمرد مرهمدان مرمر برای فروش نزد اینجانب آوردند که یکی از مستخدمین من آنرا بایک شلوار کهنه مبادله کرد و بعدها وقتی من مرهمدان مزبور را در موزه بریطانیا ارائه دادم گفته شد بدون تردید ساخت یونان و مربوط بقرن چهارم قبل از میلاد میباشد. بنا بر مراتب بهمانقرار که قبلا اظهار عقیده شده اردوی اسکندر دروادی حاصلخیز هلیل رود توقف نموده و آنرا دریا سالار او نیز در همین جاسلامتی کشتیهای یونانرا بعرض رسانیده است و کشف مرهمدان مرمر ساخت یونان نیز در این نقطه مؤید این ادعا میباشد. گویا بی‌مناسبت نیست تذکر داده شود که این مرهمدان شاید شبیه روغن دان مقدسی است که در انجیل متی بآن اشاره شده.

پس از ورود کروکشنگ بطرف گلاشکرد و از آنجا به دولت آباد ارزو به رهسپار شدیم و نظر باینکه ماهوریت اینجانب در این حوالی خاتمه یافته بود لذا ناصر الله خان را بکرمان فرستادم و خودم از طریق تنگ‌ندان بعباسی حرکت کردم. دربندر عباس دوروز میهمان مستر هنت نایب قنصل انگلیس بودم و سرانجام خوشبختانه اجازه داده شد به جنوب افریقا حرکت کنم. اوایل مارس به مقصد رسیدم و تا موقعی که زخمی و مجروح نشده بودم در فوج داوطلبان سواره و پلز تحت فرمان لاردم توبین افتخار خدمتگذاری داشتم.

فصل سی و هشتم

منافع سیاسی و اقتصادی انگلیس در ایران

یکی از محترمین سالخورده ایران روزی بعنوان اعتراض میگفت اصولاً چرا دولت انگلیس در کارهای این کشور دخالت و اعمال نظر مینماید. برای اینکه مسئله مورد بحث بالا جواب نماند توجه کسانی که هم عقیده این مرد محترمند بنکات ذیل جلب میشود. با مطالعه مطالبی که در این فصل نوشته شده لزوم اتخاذ چنین سیاستی از طرف زمامداران انگلیس نسبت بایران و ایرانیان ثابت و مدلل خواهد شد.

چنانچه يك نظر اجمالی به نقشه جغرافیائی عالم بیفکنید خواهید دید ایران یکی از شاهراههای بزرگ بین المللی است که اروپا را به هندوستان متصل میکند و تنها همین مسئله بخودی خود دواجده اهمیت فراوان میباشد.

در اهمیت موقع جغرافیائی ایران همین بس که پس از بسط و توسعه نفوذ روسیه تزاری در نواحی قفقاز و ترکستان، کشور شاهنشاهی از طرف تمام نواحی مرزی شمال و قسمتی از نواحی شرقی با همسایه مقتدر شمالی دارای مرزهای مشترک گردیده و خواه

ناخواه با آن دولت تماس واصطكاك پيدا کرده است . ايران از طرف مغرب نیز محدود است بامپراطوری عثمانی در حالی که نوار مرزی مشرق ایران که بهندوستان متصل میشود عبارت از چند بیابان بایر ولم یزرع حوالی کوه ملك سیاه و تا چند صد میل حکومت نشینهای تحت الحمایه افغانستان و کلات میباشد و سرحدات جنوبی ایران را هم خلیج فارس تشکیل میدهد .

ایران با داشتن يك چنین موقعیت جغرافیائی مسلمانمورد توجه دولتين انگلیس و روس میباشد و مخصوصاً دولت اخیر الذکر برای تسلط بهندوستان و افغانستان و بلوچستان، بسط و توسعه نفوذ و سیطره خود را در ایران لازم و واجب میداند . در حال حاضر ترکستان روس کلیه حوائج اولیه زندگی یعنی خواربار و آذوقه خود را از ناحیه خراسان تامین میکند و مقدار هنگفتی از برنج و خشکبار مورد نیاز روسیه تزاری هم از ایران صادر میشود . در نتیجه اقداماتی که از طرف همسایه شمالی نسبت باحداث طرق و شوارع بعمل آمده ، مقدار معتابهی از مصنوعات روسیه در بازارهای ایران بفروش میرسد و کشور شاهنشاهی یکی از چند کشور معدود است که کالاهای ساخت روسیه در آنجا با امتعه مشابه اروپای غربی رقابت مینماید . چون ترکیه و افغانستان هیچیک در ردیف کشورهای مترقی نیستند و با ایران هم معاملات تجارتي زیادی ندارند تنها رقیب دولت روسیه در بازارهای ایران دولت انگلیس و مخصوصاً حکومت هندوستان خواهد بود .

دولت انگلیس فعلاً روش مسالمت آمیز در پیش گرفته و به فکر افزون طلبی و توسعه سرحدات هندوستان نمیباشد و تنها منظور زمامداران لندن اینست که وضع خطه زرخیزی که با تحمل زحمات فراوان نصیب انگلستان گردیده ثابت و پایدار و نفوذ ناپذیر بماند . با در نظر گرفتن این مسئله هر شخص مطلع و بصیری تصدیق خواهد کرد که انگلستان هم از لحاظ منافع تجارتي و هم از هر جهت دیگری علاقمند است که ایران روی پای خود بایستد و سد آهنینی میان هندوستان و ترکستان روس تشکیل دهد . برای اینکه دولت انگلیس بتواند با هر دولت زورمند و توانائی در قاره آسیا مقابله نماید لازم است نسبت باز دیاد قوای نظامی هندوستان سعی و کوشش کافی بعمل

آورد و در صورتیکه زمامداران مسکو خواسته باشند راه آهن روسیه را بسرحداث هندوستان امتداد دهند چاره مؤثر دیگری بیندیشد.

اتصال خط آهن ترکستان روسیه به هندوستان و لواینکه امیرافغانستان هم بانجام این امر روی موافق نشان دهد از لحاظ تجارتي مقرون بصرفه نیست و مسلماً خرج و دخل نخواهد کرد و انگلستان بهیچ وجه نباید باین کار، تن در دهد.

احداث يك رشته خط آهن در جنوب ایران یعنی در امتداد سواحل خلیج نیز نتیجه‌ای نخواهد داشت زیرا در اینصورت بنگاه راه آهن نه فقط نخواهد توانست بسا مؤسسات کشتیرانی خلیج رقابت نماید بلکه از لحاظ عملیات فنی و مهندسی هم بسا مشکلات بیشماری روبرو خواهد شد و از این گذشته آب و هوای این منطقه باندازه‌ای ناسالم و ناگوار است که هیچکس از هندوستان و یابالمکس از آنراه سفر نخواهد کرد. بامطالعه اوضاع جغرافیایی ایران هر شخص واقع بین و دوراندیشی بامن همعقیده خواهد شد که مناسبترین خط آهن ایران باستثنای یکی دومورد بخصوص؛ راهی است که در امتداد رشته جبال معروف این کشور یعنی از شمال غربی بجنوب شرقی کشیده شود و بنظر اینجانب در هیچ نقطه دنیا محلی برای احداث راه آهن مناسبتر از تهران به کرمان نخواهد بود و هرگاه راه دیگری برای احداث خط آهن در نظر گرفته شود گذشته از اشکالات فنی، از لحاظ منافع بازرگانی هم بامشکلات بیشماری روبرو خواهد شد. این نکته را هم فراموش نباید کرد که ایرانیها عموماً یکی دورأس الاغ در سرطوبله خود نگاه میدارند و هنگام مسافرت مورد استفاده قرار میدهند. خوانین و اعیان کشور هم چون مقید به پاره‌ای تشریفات هستند باالسبب و قبل منقل و آبداری مسافرت میکنند و ندرتاً برای وقت ارزش قایل خواهند شد که برای طی فواصل کوتاه و مسافرتهای کوچک از راه آهن استفاده نمایند. گذشته از این چون آب‌بازیهای ایران هر يك با دیگری سه فرسخ بیشتر باهم فاصله ندارند قطارهای مسافربری بلا استفاده و عاطل و باطل خواهد ماند. طبق تحقیقاتی که د کتر میل بعمل آورده خاك ایران در هر میل مربع بطور متوسط پانزده نفر جمعیت دارد در صورتیکه تعداد نفوس هندوستان در مساحت مشابه بالغ بر صد و هشتاد و دو نفر است و جمعیت جنوب ایران هم بمراتب

کمتر از نواحی شمالی میباشد.

راجع بر راههای شوسه باید متذکر بود که مابین نواحی جنوب ایران و خلیج فارس يك رشته جبال مرتفع و مناطق کوهستانی متعددی واقع شده که هر گاه خواسته باشند شروع به تسطیح راه نمایند مسلماً مهندسين طرق با مشکلات فنی بیشماری مواجه خواهند شد و علاوه بر این چون مناطق مرکزی ایران دارای جمعیت زیادی نمیباشد احداث راههای شوسه تاسالهای متمادی بواسطه مشکلات طبیعی خرج و دخل نخواهد کرد. بنا بر این من جداً معتقدم که عجله و شتاب در این مورد عواقب وخیمی بار خواهد آورد و تسطیح طرق و شوارع عمومی واحداث جادههای شوسه مستلزم مطالعه و بررسی کامل میباشد و ابتدا باید جادههای فرعی از قبیل راه بختیاری تسطیح و بعد از سر صبر طرق دیگری احداث شود.

بعضی باین نظر مخالفند و برای اثبات مدعای خود به نتایج سودمند راه رشت و تهران که از طرف روسها احداث گردیده استناد میکنند. این دسته میگویند اینکه که همسایه شمالی برای ترویج امتعه روسیه راه شمال را تسطیح کرده است دولت انگلیس هم بمنظور تأمین منافع بازرگانان خود باید در نواحی جنوبی شروع با اقدامات مشابه نماید. در جواب اعتراض این اشخاص باید گفت که احداث راه شوسه در نواحی جنوبی متضمن هزینههای هنگفتی است که از لحاظ منافع تجارتي ابداً مقرون بصرفه و صلاح نخواهد بود. زیرا گذشته از اینکه کالاهای روسیه بلااستثناء از راه رشت به پایتخت حمل میشود اداره راه شمال که تحت تصدی روسهاست امتیاز انحصار عبور و مرور مسافری را از دولت ایران گرفته و مبالغی هم از مهر ایاب و ذهاب مسافری منتفع میگردد. علاوه بر این تسطیح راه رشت هم بالاخره با کمکهای نقدی دولت روسیه به تکمیل رسیده و هر گاه روسیه از بودجه دولتی کمک نکرده بود اداره راه موفق بانجام مقصود نمیکردید. چنانچه راه طهران به قم که بوسیله انگلیسها تسطیح شد سرانجام خرج و دخل نکرد زیرا نه فقط مخارج مربوطه بامیزان کالاهائی که از این راه حمل و نقل میگردد مطلقاً تناسبی نداشت کویر لوت هم در سمت مشرق این جاده واقع شده و از این لحاظ تهیه کالا و یا مسافر از این دشت غیر قابل مسکون موردی پیدا

نمی‌کرد و بهمین علت از امتداد راه که قرار بود به شوشتر منتهی شود انصراف حاصل شد. پیش از اینکه مسئله بازرگانی انگلیس و ایران مورد بحث واقع شود به «اداره تلگرافخانه هند و اروپا» و «بانک شاهنشاهی ایران» که هر دو مؤسسه متعلق به انگلیس است اشاره باید کرد. سیمهای اداره تلگراف هند و اروپا از آلمان بر وسیه و از آنجا از طریق ایران به هندوستان کشیده شده و تا نواحی شرقی تهران متعلق به یک شرکت انگلیسی و از آنجا بیعد متعلق به حکومت هندوستان است. سیمهای تلگراف فعلاً از طهران به بوشهر و از آنجا بوسیله «کابل» به جاسک و بعد از راه خشکی به کراچی اتصال پیدا کرده است. طبق قراردادیکه با دولت ایران منعقد گردیده قرار است یک رشته سیم دیگر از راه خشکی یعنی از کاشان، یزد، کرمان و بزمان به هندوستان کشیده شود. باینکه در رشته سیم نامبرده تنها وسیله برقراری ارتباط ایران و هندوستان نمیباشد ولی بازار هر جهت مؤسسه هند و اروپا مورد توجه قرار گرفته و روز بروز با اهمیت آن افزوده خواهد شد. یکی دیگر از مؤسسات انگلیسیها در ایران بانک شاهنشاهی است که در بالا بآن اشاره شده و اگرچه این مؤسسه قبل از سقوط ناگهانی ارزش نقره تأسیس گردیده و مسئله ورشکستگی و اعسار هم از مسایل عادی ایران است با اینحال بانک از پرتو زحمات کارکنان مربوطه و در نتیجه تحمل هزینه‌های سنگین رفته رفته جای خود را باز کرده و امید است که در آتیبه نتایج سودمندی از این مؤسسه گرفته شود.

اداره راه‌رشت ممکن است یکی از بزرگترین مؤسسات روسها در ایران خوانده شود ولی دولت روسیه مؤسسه دیگری هم بنام «بانک استقراضی» دایر نموده و همین اواخر یعنی در سال ۱۹۰۰ مبلغ دو میلیون و نیم لیره استرلینگ بوسیله این مؤسسه بدولت ایران وام داده است. مقامات مسکو با انجام این امر راه را برای پیشرفت نفوذ و توسعه فعالیت‌های اقتصادی خود در ایران باز کرده‌اند. در حال حاضر مذاکراتی در جریان است که مجدداً روسها یک میلیون لیره دیگر بایران وام بدهند و بقراریکه شایع است دولت روسیه از ایران تعهد گرفته که تا چندین سال در صورت مواجهه با اشکالات مالی از هیچ دولت دیگری جز روسیه پولی بعنوان وام گرفته نشود.

یکی از مسایل قابل توجه اینست که ناصرالدین شاه بموجب قراردادیکه با روسها

منعقد نموده تعهد کرده است که در قلمرو حکومت خود امتیاز احداث خط آهن بهیچ دولتی داده نشود. راه آهن روسیه از ناحیه شمال غربی سرحد ایران رسیده و علاوه عشق آباد هم بوسیله يك جاده بالنسبه قابل عبور و مرور باخراسان مرتبط شده است. بقراریکه شایع است روسها تصمیم گرفته اند از عشق آباد تاخراسان را راه آهن بکشند و جاده تبریز و طهران را نیز تسطیح نمایند ولی فعلاً بدون انجام این دو امر هم باز وضع بازرگانی روسیه در ایران رویهمرفته بهتر از اوضاع تجارتي انگلیسها میباشد کالاهای انگلیسی از طریق طرابوزان و ارزنة الروم بایران وارد میشود و بموجب آماریکه در دست است در سال ۱۹۰۰ در حدود دوست هزار پوند مال التجاره بایران فرستاده شده و با وجود اینکه امتعه انگلیسی بوسیله شتر در ایران حمل میشود و راههای دور و درازی را آنهم با وسایط نقلیه ابتدائی طی میکند باز هم جلو اراهای منچستر در بازارهای تبریز با منافع خوبی بفروش میرسد.

سفاین شرکت کشتیرانی بریطانیا در جنوب هفته ای يك بسار انواع کالاهای انگلیسی را در سواحل خلیج مخصوصاً در بوشهر و بندر لنگه و بندر عباس پیاده میکنند. طبق آمار مستخرجه از گزارش کنسولگری خلیج فارس و راپرت های ماهیانه اداره کل گمرک ایران، صادرات و واردات این کشور در سال ۱۹۰۰ میلادی بقرار زیر میباشد:

بندر	واردات ایران (از)			صادرات ایران (به)		
	هندوستان	انگلستان	سایر کشورها	هندوستان	انگلستان	سایر کشورها
بوشهر	۲۷۷۵۴۲ لیره	۷۱۵۴۳۷ لیره	۱۴۴۴۰۶۴ لیره	۱۳۵۹۷۴ لیره	۱۵۵۱۷۴ لیره	۷۱۰۳۳۸ لیره
لنگه	۲۳۸۱۵۹ لیره	—	۵۰۱۴۳۴ لیره	۲۱۶۰۲۰ لیره	۲۷۳۳ لیره	۴۷۰۱۹۸ لیره
بندر عباس	۲۰۴۳۰۶ لیره	۶۹۵۹۷ لیره	۳۳۸۹۴۶ لیره	۸۶۳۶۴ لیره	۵۶۶۹ لیره	۱۰۲۶۷۱ لیره
خرمشهر	۸۹۴۴۲ لیره	۱۱۸۸۲۰ لیره	۲۸۱۵۷۰ لیره	۶۸۸۶۹ لیره	۱۲۵۴۴ لیره	۱۱۵۳۳۹ لیره
جمع کل	۸۰۹۴۴۹ لیره	۹۰۳۸۵۴ لیره	۲۴۴۵۰۱۴ لیره	۵۰۷۲۲۶ لیره	۱۷۶۱۲۰ لیره	۱۴۹۸۵۴۶ لیره

مجموع کالاهای که در سال ۱۹۰۰ به گمرکات جنوبی ایران وارد و پس از تشریفات گمرکی مرخص شده است بالغ بر ۱۰۲۵۳۶۳ تن بوده که ۸۹۶۴۱۴ تن آن منحصراً از انگلستان فرستاده شده.

علاوه بر این بنک‌های بازرگانی بکنسال و استریک کمپانی هم از انگلستان مستقیم با خلیج فارس در تماس میباشند و مرتباً کالاهای متفرقه بسواحل خلیج میفرستند که مقداری از آنها بوسیله خط کشتیرانی کارون بداخله کشور فرستاده میشود. بهای اجناسی هم که شرکت لینچ از طریق بصره و بغداد صادر و وارد میکند یک میلیون پوند میرسد. بازارهای نواحی غربی ایران مملو از امتعه انگلیسی است که از طریق بغداد فرستاده میشود و علاوه از راه کاروان روجید بالا حدات اخیر ناحیه شرقی ایران هم جمع بهای کالاهای فرستاده باین کشور بصد هزار پوند بالغ میگردد.

در حال حاضر کلیه این کالاهای که از چهار میلیون پوند تجاوز میکند بوسیله کشتیهای انگلیسی حمل میشود و ولی اخیراً روسهایک سرویس کشتیرانی دایر نموده اند که ماهی یکبار از ادسارفت و آمد میکند و بدیبهی است بازرگانان انگلیسی نباید این مسئله را سرسری تلقی نمایند و در این زمینه لایقیدی بخرج دهند. هرگاه بهای کالاهای انگلیسی هم که از مسقط به سواحل خلیج حمل میگردد به ارقام فوق اضافه شود مجموع صادرات انگلستان از شش میلیون پوند هم تجاوز خواهد کرد. این نکته را هم تذکر بایدداد که عواید شرکتیهای کشتیرانی بریطانیا که بخودی خود پینکره قابل توجیهی است ضمن رقم مذکور منظور نگردیده است.

وضع گمرکات ایران اخیراً سروصورتی گرفته و هرگاه احصائیه‌های گمرکی ایران ملاک عمل قرار بگیرد حجم کالاهای روسیه که بسواحل خلیج فرستاده میشود با امتعه انگلیسی قابل مقایسه نخواهد بود و چنانچه جمع بهای این کالاها چهارالی پنج میلیون تخمین شود سخنی بگزارفته نشده است. در طرف چند سال بعد که اوضاع گمرک ایران متدرجاً مرتب میشود میزان کالاهای وارده روسیه هم در خلیج دقیقاً تعیین و مشخص خواهد شد.

بظن قوی در آتیۀ نزدیکی حجم کالاهای انگلیسی که بسواحل خلیج فرستاده

میشود آتقدرها بیشتر از امتعه روسی نخواهد بود ولی با در نظر گرفتن نرخ عوارض و مالیاتهایی که دولت روسیه از بازرگانان دریافت میکند تردیدی نیست که رفته رفته حجم واردات انگلیس در خلیج افزایش خواهد یافت .

روزنامه نگاران انگلستان در این اواخر مقالات زیادی راجع بوضع بازرگانی کشور نوشته و تجار انگلیسی را نکوهش کرده اند که چرا فعالیتهای بیشتری در زمینه توسعه امور بازرگانی بعمل نمیآورند . بعقیده من بازرگانانیکه فعلا با ایران معامله میکنند مشمول این انتقادات نخواهند بود زیرا آنها با در نظر گرفتن اوضاع و احوال جغرافیایی ایران به فعالیتهای بازرگانی خود ادامه میدهند و همواره نوع کالاهایی را که در ایران قابل فروش است در نظر میگیرند و با اصطلاح بی گذار بآب نمیزنند .

چندی پیش بعضی از شرکتهای بازرگانان انگلیسی با اینجناب تماس گرفتند و ضمن ارسال کاتالوگها و نشریه های تجارتهای خود تقاضا کردند که امکاناً یکی دو مؤسسه تجارتهای ایران بآنها معرفی شود . ارسال این نامه های بالنسبه مضحک که ظاهر نتیجه انتشار مقالات اخیر جراید انگلستان است حاکی از بی اطلاعی شرکتهای نامبرده از اوضاع و احوال ایران میباشد . مثلاً یکی از کارخانجات انگلستان کاتالوگ انواع مختلف ماشینهای لباس شویی خود را برای اینجناب فرستاده و تقاضا کرده بود چند نفر مشتری معتبر و یابکی دو نماینده مورد اطمینان با معرفی کنم . من بلافاصله در جواب کارخانه نوشتم که در ایران معمولاً مردم لباس خود را کنار جویهای کوچه و بازار می شویند و ماشین بخار و این قبیل دستگاهها فعلاً مشتری و خریداری نخواهد داشت . این نکته قابل تذکر است که دوشیلینگ خرج طبع کاتالوگ و بهای تمبر نامه ارسال زیانی است که در نتیجه بی اطلاعی و عدم مطالعه متوجه کارخانه شده است .

حالا باید رفت بر سر روابط سیاسی انگلستان با کشورهای آسیای غربی که فعلاً در لندن جزء مسایل روز قرار گرفته است . هر گاه موضوع بدقت تجزیه و تحلیل شود باید گفت که مطبوعات انگلستان در حال حاضر بدوسته متمایز تقسیم گردیده و بعضی طرفدار سازش با روسیه اند و برخی معتقدند که انگلستان برای پیشرفت سیاست خود در آسیای غربی ناگزیر باید با دولت آلمان کنار بیاید . معدودی از ارباب جرایدم که

تعداد آنها از انگلستان دست تجاوز نخواهد کرد میگویند مقامات انگلستان باید خط مشی جداگانه و مستقلی اتخاذ نمایند و فکر سازش با روسیه و آلمان را بخاطر خود خطور ندهند.

مخالفین آلمان میگویند سیاستمداران برلین برای بر انداختن نفوذ انگلستان از آسیای غربی آنی از پای نمی‌نشینند و زمامداران و مطبوعات آن کشور برای تأمین این منظور از اتخاذ روش غیر دوستانه و انتشار مقالات تند و انتقاد آمیز هم مضایقه نخواهند کرد. مجله کوآرتر ریویو در شماره ژانویه ۱۹۰۲ مقاله‌ای تحت عنوان «ایران و خلیج فارس» نوشته و میگوید «این امپراطوری آلمان است که تنها رقیب انگلستان میباشد و هر شب خواب سیادت بحری میبیند. مقامات دیپلوماتیک آلمان نقشه‌ای طرح کرده و تصمیم گرفته‌اند امپراطوری وسیعی از بسفر تا خلیج فارس تشکیل دهند تا از این پس مهاجرین آلمانی بجای عزیمت بقاره امریکا بناوحتی خوش آب و هوای این منطقه رهسپار شوند.»

چنانچه این نظریه مقرون بصواب باشد مسئولیت خطیری متوجه سیاستمداران انگلستان خواهد بود. دولت انگلیس از این پس باید با روسیه تزاری کنار بیاید تا از شر نفوذ امپراطوری آلمان در امان بماند و ضمناً هندوستان را در مقابل تعرض بیگانگان حفظ و حراست نماید. در صورت اتخاذ چنین نظریه‌ای دولت انگلیس ناچار است در مقابل فعالیتهای روز افزون عمال تزار در ترکیه و ایران و چین ساکت بنشینند و در برابر پیشرفت نفوذ روسیه در این نواحی عکس‌العملی از خود نشان ندهد. با این ترتیب معتقد باید شد که با تأسیس ایستگاههای سوختگیری در سواحل خلیج فارس و احداث پایگاههای نظامی در نقاط مختلف مشرق زمین از طرف روسیه، خطری متوجه هندوستان نبوده و منافع انگلستان در معرض مخاطره قرار نخواهد گرفت. در صورتیکه عملیات و فعالیتهای مأمورین تزار را کاپتین ماهان در کتاب «مسئله آسیا» بتفصیل شرح و بسط داده و علاقمندان باید بکتاب ناوبرده مراجعه نمایند.

برای اینکه موضوع خلاصه و ماحصل امر در اینجا گفته شود نقل یک قسمت از مقاله مندرج در شماره ژوئیه ۱۹۰۱ مجله «فورتناپتلی ریویو» بی‌مناسبت بنظر نمی‌رسد.

یکی از مقامات صلاحیتدار وزارت امور خارجه انگلستان با امضای مستعار «گالچاس» چنین مینویسد: «اینجانب از جمله کسانی هستم که جداً معتقدم انگلستان برای دفاع هندوستان باید تا آنجا که سیادت دریائی او بخطر نیفتد اضطراراً بایشرف نفوذ روسیه تزاری در خلیج فارس مخالفتی بعمل نیاورد.

اینک باید دید کسانی که سازش با امپراطوری آلمان را بصره و صلاح انگلستان میدانند چه میگویند و برای اثبات نظریه خود چه دلایلی اقامه مینمایند. طرفداران این عقیده میگویند اینک که عمال روسیه تزاری آشکارا و در نهان هندوستان را مورد محاصره قرار داده‌اند مصلحت انگلستان اینست که دولت مقتدر دیگری یعنی آلمان هم در حوالی این منطقه ذینفع شود تا خواه ناخواه برای مقابله با فعالیتهای مأمورین تزار تصمیمات لازم بگیرد. یکی از مقامات دیپلماتیک مسکو که خود را سخنگوی وزارت خارجه روسیه میداند در شماره ژانویه ۱۹۰۲ مجله «ناشیونال ریویو» در کمال صراحت چنین مینویسد: «انگلستان بهیچوجه آن قدرت را نخواهد داشت که از پیشرفت نفوذ روسیه در آبهای خلیج جلوگیری بعمل آورد. تصمیم قطعی روسیه اینست که در سواحل خلیج فارس موقعیت خود را تثبیت کند و چنانچه فردا این آرزو تحقق پیدا ننماید در آتیه نزدیکی جامه عمل خواهد پوشید و با اینوصف مسئله تعیین مناطق نفوذ در ایران که این اواخر مورد بحث رجال سیاسی روسیه و انگلستان قرار گرفته مجوزی نخواهد داشت.»

بعضی از نویسندگان سیاسی که کاپیتان ماهان فرد شاخص آنهاست معتقدند کشورهای تیوتونیک یعنی بریتانیای کبیر و ایالات متحده امریکا و آلمان چون دارای سوابق تاریخی مشترك میباشد يك خط مشی واحد اتخاذ و در قاره آسیا بلیکدیگر هم آهنگی نمایند. ایندسته میگویند که باید بوسایل مقتضی برای اجرای نقشه احداث خط آهن بغداد که از طرف آلمان طرح گردیده و قرار است تا کویت کشیده شود سعی و کوشش کافی بعمل بیاید تا خود بخود اقدامات روسیه تزاری در نواحی جنوبی آسیا عقیم و بلا اثر بماند.

کاپیتان ماهان در صفحه ۷۷ کتاب «مسئله آسیا» ضمن بحث موضوع چنین مینویسد:

« تاهنگامیکه دولتین بریطانیا و آلمان نتوانسته‌اند از طریق کانال سوئز با هندوستان ارتباط بگیرند و راه‌های خاور دور هم در زمان جنگ بروی این دو دولت بسته می‌شود استقرار پایگاه‌های نظامی دشمن مشترک در خلیج فارس و سواحل شرقی مدیترانه اجتناب ناپذیر خواهد بود. » نویسنده نامبرده باز در صفحه ۱۱۹ کتاب خود چنین مینویسد: « برقراری پایگاه‌های نظامی در خلیج فارس متضمن فواید بیشماری برای روسیه خواهد بود و آن دولت با این ترتیب در جناح نزدیک هندوستان واقع می‌شود و بدینوسیله خواهد توانست راه آهنی را که از ساحل مدیترانه و از وسط دره‌های بین‌النهرین بآنحوالی امتداد پیدا میکند تحت تسلط قرار دهد و نسبت به ارتباط آن با هندوستان بوسایل گوناگون مداخله و یا کارشکنی نماید. »

عده‌ای هم معتقدند که توسعه فعالیت مأمورین امپراطوری آلمان در آسیای صغیر و جنوب امریکا بترتیب خصومت و عناد دولتین روسیه و امریکا رانست بآن دولت جلب خواهد کرد.

بریطانیای کبیر با پشتیبانی کشورهای مشترک‌المنافع و با حمایت از سیاست بیطرفی گرانهای دولت امریکا در تعیین سرنوشته خود حتی اگر خواسته باشد امپراطوری وسیعی از مصر تا هنگ‌کنگ تشکیل دهد آزادی کامل خواهد داشت و معاهده‌ایکه اخیراً با ژاپون منعقد نموده دست او را در صحنه سیاست خاور دور بطور محدود ناپذیری باز کرده است. جنگ ترانسوال هم عملانیت کرد که هیچ حادثه‌ای در ارکان اتحاد امپراطوری بریطانیا خللی وارد نخواهد ساخت و هیچیک از دولتهای اروپا نخواهند توانست کانادا، استرالیا، زلاند جدید و کشورهای جنوب افریقا را از مادر وطن جدا نمایند.

طرفداران دسته اخیر عقیده مندند که آلمان بملاحظه ضعف نیروی دریائی در خارج اروپا خطری نخواهد داشت و ناچار است برای بسط امور بازرگانی خود به انگلستان تفاهم حاصل کند. از طرفی روسیه هم بواسطه ضعف بنیه مالی و کشمکشهای داخلی هرگز نخواهد توانست با بریطانیای کبیر که از منابع سرشار و بی‌حساب برخوردار

میباشد و مبنای امپراطوری خود را با خون و تحمل تهمتهای خارجی آبیاری کرده است
مقابله و رقابت نماید .

برای اینکه مطالب خوب حلاجی و هوشکافی شود باید گفت آیامنظور روسیه
از ارسال اینهمه کالاهای گرانبها بخلیج فارس اینستکه در سواحل آبهای گرم خلیج مواضع
سوق الجیشی و پایگاههای نظامی بدست آورد و مثلاً از بندرعباس هندوستان را در معرض
تهدید و مخاطره قرار دهد . یا عرض از تحمل این هزینههای سنگین اینستکه انگلستان
در صحنه سیاست اروپا يك خط مشی قابل انعطاف اتخاذ نماید و در مقابل روسیه نرمش
و از خود گذشتگی نشان دهد و بعبارة آخری میدان را برای هر گونه عملیات مأمورین
تزار آزاد گذارد ؟ .

کاپتین ماهان در صفحه ۱۲۰ کتاب خود مینویسد ، «کشورهای تیوتونیک
هرگز نباید بحسن نیت روسیه تزاری اعتماد نموده منافع خود را علی العمیا
بخطر بیاندازند .»

برخی از سیاستمداران انگلیس میگویند روسیه با وجود اینکه عملاً توسعه -
طلبی خود را بانبات رسانیده چه تضمینی برای بیطمعی خود نسبت به هندوستان خواهد
داد و آیا انگلستان با این وضع نباید بتقویت نیروی دفاعی نواحی شرقی هندوستان
پیردازد . روسیه با بستن بندر آزاد با طوم لطمه بزرگی بمنافع تجارتي انگلیس وارد
آورده و در حقیقت درس عبرت انگیز بیسابقه ای بزمامداران لندن داده است . یکی از
مسائل متنازع فیه انگلستان و روسیه مسئله تبت است که باید هر چه زودتر اختلاف
دولتین بر سر این مسئله فیصله پذیرد .

بزرگترین اختلاف روسیه و انگلستان بر سر نواحی آسیای غربی و جلگه های
بین النهرین است که تا سواحل خلیج فارس امتداد دارد و برای اثبات اهمیت امر باقتباس
قسمتی از مقاله «کوآرتولی ریویو» که در بالا بآن اشاره شد مبادرت میگردد : «ارباب
مطبوعات در حال حاضر حقوق صاحبان فعلی این منطقه را ناچیز میشمارند و شاید استقرار
يك نوع حکومت استعماری را برای این ناحیه مفید تشخیص میدهند . آقایان مطمئناً
باید بدانند که هر گاه آلمانها در بین النهرین و روسها در خاک ایران آزادی عمل داشته

باشند حتی بزرگی از ملیونها نفوس هند سلب می‌گردد و با تسهیل تسلط بیگانگان در این ناحیه منافع تجارتی هندوستان بمخاطره خواهد افتاد.

در پایان این مقال باینماست نخواهد بود قسمتی از نطق و بسکونت کرانبورن که در جلسه ۲۳ ژانویه ۱۹۰۲ مجلس عوام انگلستان ایراد گردیده در اینجا نقل و نفوس اظهارات مشارالیه تذکر داده شود:

« شاید بعضی معتقد باشند که انگلستان باید سیاست خود را در آسیا بر اساس «استاتوسکو» یعنی «حفظ وضع حاضر» استوار نماید. بدیهی است دولت انگلیس باستقلال و تمامیت ایران علاقمند است اما مسئله ای که بیشتر مورد توجه و علاقه اوست همان سیاست موازنه و حفظ تعادل قوامی باشد. انگلستان بهیچ نحوی از انحصار موقعیت کنونی خود را که حق قانونی اوست در ایران از دست نخواهد داد. باید متوجه بود که منطقه خلیج فارس مخصوصاً مشمول اظهارات اینجانب خواهد بود و نه فقط سواحل شمالی خلیج بلکه نواحی جنوبی ایران خاصه استانهای همجوار هندوستان نیز همین حال را خواهند داشت و انگلستان نمیتواند از حقوق و تفوق نفوذ و موقعیت خود در این نواحی صرف نظر نماید. »

در صفحات بالا مؤلف با کمال بیطرفی علت توجه سیاستمداران انگلیس را بمسائل داخلی ایران، مورد بحث قرارداد و نظریات مختلف مقامات صلاحیت دار را با اطلاع خوانندگان عزیز رسانیده و امیدوار است که این مطالب برای کسانی که خود را هادی افکار عمومی میکنند مفید و سودمند واقع شود.

بقراری که شنیده میشود بعضی معتقدند که انگلستان در ایران دارای حیثیت و اعتباری نیست در صورتیکه این موضوع بطور کلی خاصه در نواحی جنوبی این کشور مطابق با واقع نخواهد بود. مردم ایران روی مرفته دارای شم سیاسی قابل تحسینی میباشد و مسائل سیاسی را با واقع بینی تجزیه و تحلیل میکنند چنانکه در گیر و دار جنگ ترانسوال همه جفاً معتقد بودند که سرانجام پیروزی با انگلستان خواهد بود و این حادثه را برای تخطئه مأمورین انگلیسی دستاویز قرار نمیدادند. انگلیسها بواسطه حسن رفتار و همچنین علاقه با هر ورزشی مورد محبت مردم ایران میباشد بدیهی

است اهالی ایران در مقابل بی‌اعتنائی و بی‌احترامی ساکت نمی‌نشینند و ضمن آمیزش بایگانگان برای مسئله «معامله متقابل» اهمیت فراوانی قایل میباشند.

چون من برای مدتی بالنسبه طولانی در این کشور بسر برده و با هر دسته و هر طبقه خلطه و آمیزش داشته‌ام مسلماً بیشتر از سایر جهانگردانی که با عجله و شتاب دور دنیا می‌روند صلاحیت آنرا دارم که راجع باخلاق و آداب مردم ایران حکمیت و داوری نمایم. تاکنون کتابهای متعددی از طرف بعضی اشخاص نوشته شده که چند روزی معدود، آنهم با عدم آشنائی بزبان فارسی در ایران بوده و تصادفاً با مستخدم حقه‌سازی که نظایر آنها در همه جا یافت میشود سروکار داشته‌اند. انصافاً اذعان باید کرد که نوشتجات این قبیل اشخاص نباید ملاک و مأخذ آداب و اخلاق عمومی ایرانیان قرار داده شود چنانکه رفتار عمومی مردم پاریس و لندن را هم نباید از روی تندخویی و بداخلاقی سورچیهای این دو پایتخت بزرگ دنیا قضاوت کرد.

اینجانب بهر از آن دلیل معتقد است که مردم ایران از هر جهت بکلیه سکنه مغرب آسیا امتیاز و تفوق دارند. ایرانیان با وجود شیوع بلای مبرم رشاء و ارتشاء که فعلاً دولت با آن مشغول مبارزه است و با وجود نداشتن فرهنگ و آموزش و پرورش صحیح و همچنین فقدان وسایل ترقیات عصر جدید از قبیل راه آهن و خطوط شوسه باز از با استعدادترین و مترقی‌ترین ملل آسیای غربی بشمار می‌روند و دهها و نبوغ خود را هنگام مهاجرت بسایر کشورها عملاً با ثبات میرسانند. ایرانیانی که در بمبئی و زنگبار و حتی در جزایر دور افتاده سیکلز توطن اختیار کرده اند شاهد زنده اظهارات اینجانب میباشند. سر هنری رالینسون (۱) که راجع بایران و ایرانیان تتبعات گرانها و قابل تحسینی

(۱) سر هنری رالینسون در سال ۱۸۱۰ میلادی متولد و در هفده سالگی داخل داوطلبان قشون هندوستان میشود و باتفاق سرجان ملکم بهندوستان می‌رود و در آنجا بشوق ملکم نسبت بمسایل ایران علاقمند گردیده بآموختن زبان فارسی اشتغال میجوید. در سال ۱۸۳۴ میلادی یعنی آخرین سال سلطنت فتحعلیشاه جزو صاحبمنصبان انگلیسی که حکومت هندوستان برای تعلیم قشون ایران معین نموده بود بطهران آمده قریب پنج سال در خدمت دولت و جزء قشون ایران بوده است. افسرنامه برده در سال ۱۸۳۵ مامور بقیه در حاشیه صفحه بعد

نموده مینویسد ایرانیان بسایر ملل آسیاعظم از هند و ترك و روس امتیاز و تفوق دارند. سرچارلز مك گریگور (۱) هم که مدتها در نواحی شرقی ایران به تحقیق و مطالعه اشتغال

بقیه از حاشیه صفحه قبل

کرمانشاه میشود و در همین اوقات است که شروع بمطالعه خطوط میخی کتیبه های بیستون میکند. پس از قطع روابط سیاسی ایران و انگلستان با افغانستان و از آنجا به هندوستان میرود و چندی بعد با سمت قنصل دولت انگلیس روانه بغداد میشود. در این مأموریت برای ادامه مطالعات خود راجع به خطوط میخی چندین بار به کرمانشاه و همدان میرود و در سال ۱۸۵۰ که به لندن مراجعت میکند مجامع علمی انگلستان بمناسبت کشف معمای خطوط میخی مقدم او را تجلیل مینمایند. در سال ۱۸۵۸ به عضویت پارلمان انگلیس انتخاب و اوایل ۱۸۵۹ بسمت وزیر مختاری دولت انگلیس روانه طهران میشود. در سال ۱۸۶۰ از مقام خود استعفا داده به لندن مراجعت میکند. از شاهکارهای قلبی او کتاب معروف «انگلیس و روس در شرق» است که در سال ۱۸۷۵ بطبع رسیده. برای اطلاع از شرح حال و فعالیت های او در ایران و افغانستان رجوع کنید به جلد دوم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس صفحه ۵۵۱ بیهد تالیف آقای محمود محمود. در سال ۱۸۸۹ میلادی مطابق با ۱۳۰۶ هجری که ناصرالدین شاه برای بار سوم بفرنگستان و بار دوم با انگلستان میرود رالینسون در اغلب ضیافت های رسمی حضور داشته است. شاه در صفحه ۱۷۸ سفرنامه سوم خود که در سال ۱۳۰۸ در طهران بطبع رسیده مینویسد «در مهمانی بلدیه لرد میر خطبه غرائی در تهنیت ورود ماقرائت کرد و بعد رالینسون که سابق در طهران و وزیر مختار بود و حالا پیر شده است خطبه او را ترجمه کرد بعد ما هم جوابی در مقابل خطبه لرد میر تقریر کردیم که باز رالینسون برخاسته جواب ما را ترجمه کرد. < رالینسون در سال ۱۸۹۵ میلادی در گذشته است. (۴)

(۱) کلنل ماك گریگور از صاحب منصبان انگلیسی مقیم هندوستان است که در آوریل ۱۸۷۵ يك مسافرت سه هزار میلی را از بوشهر آغاز میکند. افسر نامبرده بشیراز، طبس، تون، بیرجند، خواف، غوریان و از آنجا تا پنج میلی هرات میرود و نقشه صحیح بین خلیج فارس و هرات را روی کاغذ میاورد. چارلز مک گریگور از حوالی هرات به سرخس رفته پس از عبور از رود تچن تا دوازده میل بطرف مرویش میرود و بعد بشهد مراجعت میکند سپس کلات، دره گز، قوچان و بجنورد را سیاحت مینماید و از آنجا به شاهرود و استرآباد (گرگان) و آشوراده و بعد به طهران میرود. پس از مدتی از راه تبریز و روسیه به لندن مراجعت مینماید و سفرنامه خود را بنام «مسافرت خراسان» در دو جلد بطبع میرساند. چندی بعد مأمور بلوچستان میشود و پس از بازگشت به لندن کتابی بنام «سیاحتنامه بلوچستان» چاپ و منتشر میکند. <۴>

داشته نظریات بالا را تأیید میکند و راجع بیکدیگر سر باز که در حوالی مشهد با آنها مصادف شده مینویسد. «گوا اینکه افراد نظامی از حیث سروصورت ظاهر، آراسته و منظم بنظر نمیامدند ولی بلاشبیه قابلیت آنرا دارند که پس از چندماه معاشرت با افسران انگلیسی استعداد باطنی و مزایا و محسنات اخلاقی خود را بمنصه ظهور رسانند.»

یکی از مأمورین سیاسی بکن میگفت «در مملکت چین اروپاییها باید هنگام عبور از کوچه و بازار انواع و اقسام اهانتها را تحمل نمایند و چون چینیهات اکنون فقط یک مرتبه لاشه گربه مرده بر سر من انداخته اند من خوشبخت تر از سایر همکاران سیاسی میباشم». در صورتیکه در ایران عموم طبقات با اروپاییها خاصه اگر زبان فارسی را هم بدانند باقیافه خندان و در کمال ادب و احترام رفتار میکنند.

در پایان پس از اغماض بعضی معایب بسیار جزئی ملتی که در گذشته خیلی دور دارای مجد و عظمت تاریخی بوده و هنگامیکه انگلیسها در توحش و بربریت بسر میرده اند بمنطقه وسیعی از دنیای آن زمان حکومت میکردند است اینک که در وطن مألوف یادگارهای ذقیمت ایام مسافرت را از نظر میگذرانم در حالیکه در میان چهار دیوار اطاق خود که با کاشیهای ممتاز و نفیس قدیم ایران مزین گردیده و روی قالیهای اعلا و گرانبهائی که هیچیک از کارخانجات اروپا قادر بتهیه نظایر آنها نیستند نشسته ام، ترقی و تعالی ایران و پیشرفت روز افزون ایرانیان را از صمیم قلب آرزو میکنم و باین امید سفرنامه خود را خاتمه داده قلم را کنار میگذارم.

۱- فهرست نامها

(الف)

- ابومسلم: ۶۹، ۷۰
 ابونصر: ۷۳
 احتشام الوزاره (علی اشرف خان): ۲۴۸،
 ۲۹۲، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۲، ۲۵۹
 احسانی (شیخ احمد): ۲۲۹
 احمد سلطان صوفی: ۹۱
 احمد شاه بهمنی: ۱۷۹
 احمد شاه درانی: ۱۳۹، ۲۷۵، ۳۷۴
 احمد شاه قاجار: ۲۹۳
 احمد علیخان کرمانی: ۱۳۵
 اختیارالدین: ۳۶۹
 آخوند زاده: ۳۹۱
 ادیسی (ابوعبداله): ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۱۷، ۲۵۴،
 ۳۰۲، ۴۳۷
 ادریک: ۱۸۵، ۲۹۸، ۳۱۳، ۴۱۴
 آدمیت (رکن زاده): ۳۰۶
 ادیب الممالک فراہانی (صادق امیری قائم
 مقامی): ۱۰۰، ۴۳۳
 آذریبگدلی (لطفعلی): ۹۵
- ابراہیم: ۱۸۵، ۱۸۶، ۳۷۹
 ابراہیم خان: ۳۹۰
 ابن حوقل: ۱۲۴، ۲۵۰
 ابن زبیر: ۶۷
 ابواسحق: ۷۹
 ابوالحسن خان سردار: ۱۴۱، ۹۹
 ابوالعباس سفاح: ۷۰
 ابو الفتح خان ترک: ۱۴۳، ۱۴۴
 ابوالفدا (اسماعیل): ۱۳۴
 ابوالفوارس: ۷۳، ۱۳۵
 ابوبکر: ۲۲۸
 ابوجعفر: ۷۳
 ابوجعفر سلطان علاءالدین: ۱۵، ۴۱۵
 ابوعبداله: ۷۰
 ابوعلی: ۷۱، ۷۲
 ابوعلی محمد بن الیاس: ۷۱، ۲۱۶، ۲۱۸ تا
 ابوکالیجار: ۷۳، ۷۵

اسماعيل ساماني: ۱۳۲، ۷۱
 اشرف افغان: ۱۳۸
 اشعيا: ۳۴۲، ۲۹۷
 اصطخري: ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۲۸، ۳۷۰، ۲۰۸
 ۳۹۷، ۳۸۵، ۳۷۲
 اصغر (خواجه): ۲۵
 آصف الدوله (حاج غلامرضا خان): ۹۹،
 ۳۶۲، ۳۳۰، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۲، ۱۰۰
 اطرام انگليسي (سرتيب): ۳۳۳
 اعتماد الدوله (حاج ابراهيم): ۱۰۰، ۹۶،
 ۳۳۶، ۱۱۲
 اعتماد السلطنه (محمد حسنان): ۹۵، ۶۳، ۶،
 ۴۲۰
 افراسياب: ۳۵۲
 افراسياب پاشا: ۲۸۱
 افضل الدين كرماني: ۱۳۵، ۷۴، ۷۰، ۶۸، ۶۳،
 ۳۰۱، ۲۵۲، ۲۴۶، ۲۲۱، ۲۱۷، ۲۱۶
 ۴۲۸
 افلاطون: ۲۳۰
 افينج: ۳۶۲، ۲۰۷
 آفاخان كرماني: ۱۴۱، ۱۰۱، ۱۰۰
 آفاخان محلاتي: ۱۵۱، ۱۰۹، ۱۰۴، ۹۹، ۹۸،
 ۴۰۵، ۲۵۴
 آفاق تاحملي: ۹۴
 آقامحمد خان قاجار: ۲۵۴، ۲۲۴، ۹۷، ۹۶
 آقبال آشتياني (عباس): ۹۲، ۸۴ تا ۸۲، ۶۸،
 ۲۹۶، ۲۸۸
 اگوستوس: ۳۶۹، ۳
 البوكر كرك: ۳۱۳، ۱۱۸
 الپارسلان: ۳۰۳، ۷۶
 المستصم: ۸۳
 المستكفي ياله: ۷۱
 الو تديك: ۹۰
 الياس (ني): ۴۰۲، ۳۱، ۲۸،
 اليزابت (ملكه): ۱۹۱
 امانوس مارسلينوس: ۴۳۷، ۴۲۸

ارتبانوس: ۶۵
 اردشير: ۲۱۶، ۱۹۸، ۱۳۲، ۱۰۸، ۸۵، ۶۵،
 ۲۵۸، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۲۱ تا ۲۱۹، ۲۱۷
 ۳۵۲، ۳۵۰
 اردوان: ۳۵۲، ۶۵
 ارسطو: ۲۳۰
 ارسلان شاه: ۴۲۸، ۳۰۰، ۱۳۵، ۷۷، ۷۵
 ارغون خان: ۲۹۷، ۸۴، ۸۳
 ارميا: ۳۲
 ارتيريا: ۳۱۴
 اريستوبلوس: ۲۰۶
 اريستوفانس: ۱۱۶
 آريان: ۲۰۵، ۲۰۳ تا ۲۰۰، ۱۹۸، ۱۵۶، ۱۴۶،
 ۴۱۲، ۳۴۵، ۳۱۴
 آزادخان افغان: ۳۳۴
 آزاد ماهان: ۴۳۶، ۶۵، ۱۴
 ازبك: ۲۲۲
 استر: ۲۰۶
 استرابو: ۳۱۴، ۶۴، ۶۲
 استروف: ۳۹۹
 اسحق خان: ۳۶، ۳۵
 اسد الدوله (زين العابدين خان): ۱۴۴، ۱۴۳،
 ۲۵۹، ۲۵۶، ۱۷۳، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۳
 ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۷ تا ۲۶۳، ۲۶۰
 اسداله خان: ۱۶۳
 اسد پهلوان: ۸۷
 اسفنديار: ۴۱۱
 اسفنديار خان بجاقي: ۴۳۰
 اسكات (دكتور): ۲۹۱، ۲۸۴
 اسكنبر: ۱۷۳، ۱۵۷، ۱۳۲، ۱۲۴، ۶۵ تا ۶۳،
 ۲۸۴، ۲۵۹، ۲۲۱، ۲۰۵ تا ۱۹۶، ۱۸۴
 ۳۳۲، ۳۲۴، ۳۱۷، ۳۱۲، ۳۰۶، ۳۰۲
 ۴۱۲، ۴۰۴، ۳۷۱، ۳۶۹، ۳۵۲، ۳۴۵
 ۴۱۴
 اسلام خان: ۱۳۹
 اسماعيل: ۱۹۳

برهان (امیر ناصر الدین محمد): ۸۵
 بسوس: ۶۴
 یقین: ۳۱۴
 بکتاش خان: ۹۱
 بلاکت: ۳۶۲، ۵۳
 بلکن: ۳۴۵
 بلند فورد (دکتر): ۱۲۵
 بلو (دکتر): ۴۰۴، ۳۹۰
 بنت (تئودور): ۲۸۰
 بنیامین (ربی): ۱۳۴، ۷۹
 بوچر: ۲۸۱
 بهار (محمد تقی ملک الشعراء): ۳۶۹
 بهرام: ۳۷۲
 بهرام چوبینه: ۷۱
 بهرام شاه سلجوقی: ۳۰۰، ۱۷۶، ۱۳۵، ۷۷
 ۳۰۱
 بهرام گور: ۴۱۴، ۳۵۳، ۳۴۷، ۱۳۲
 بهمن: ۴۱۱، ۲۵۲، ۲۵۱
 بیژمارک: ۸۱

((پ))

پادشاه خاتون: ۲۹۹، ۸۴، ۸۳
 پارکر (ستوان): ۲۷۳
 پاول: ۱۵
 پردل خان: ۳۸۴
 پرسترجان: رجوع شود به اونگهان
 پری (مسیو): ۲۸۹، ۲۸۴
 پسندخان: ۱۶۱
 پطر کبیر: ۱۹۵
 بطینگر (سرهنری): ۱۷۰، ۱۴۰، ۱۳۸، ۱۲۷
 ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۵۹، ۱۷۲ تا
 پلایت: ۲۸۶
 پلینی: ۱۳۷
 پوردادود (ابراهیم): ۲۵۳
 پوسمن: ۱۲۲
 پییر: ۱۶

اماموردی بیک: ۹۴
 امیر حاجی محمد: ۱۳۷
 امیر خان: ۹۲
 امیر کبیر (میرزا تقیخان): ۲۸۷، ۲۱۰
 امیر محبت: ۱۴۰، ۱۳۹
 امیر نظام (حسنعلیخان گروسر): ۱۰۰
 امین السلطان (آقا ابراهیم): ۱۸۹
 امین السلطان (علی اصغر خان): ۲۹۳، ۱۸۹
 انیسکراتوس: ۶۳
 انوشیروان: ۴۳۶، ۱۳۲، ۱۲۸، ۶۵، ۱۴
 اوزون حسن: ۹۰، ۸۹
 اوکتای قآن: ۲۹۵، ۹۸، ۸۲
 اونگ خان: ۳۶
 آیتی (عبدالحسین): ۲۲۹
 ایرانشاه: ۷۶
 ایزیدور خارا کسلی: ۴۰۹، ۳۶۹
 ایوان مخوف: ۱۹۵، ۱۹۱
 ایون اسمیت (سرچارلز): ۲۱۳

((ب))

بابر (ابوالقاسم): ۸۸ تا ۹۰، ۹۲
 بابک: ۱۰۸، ۶۵
 باریه فرانسوی: ۱۱۷
 بارتلد: ۳۶۹، ۲۲۲، ۴۳، ۳۹، ۳۲
 بایرون: ۴۲۹
 بایستقر: ۸۹
 براق حاجب: ۴۲۱، ۲۹۹، ۲۲۶، ۸۲، ۸۱
 بردود (سر جرج): ۳۷۱
 برکه خان: ۲۹۵
 برلاس: ۸۸
 برن (کاییتن): ۳۱۷
 بروسوس: ۱۱۴
 برون (پرفسور ادوارد): ۷۱، ۶۶، ۳۶، ۱۷
 ۳۵۳، ۲۹۸، ۲۰۸، ۱۸۰، ۹۲، ۸۹، ۸۸
 ۴۰۴، ۳۹۷، ۳۵۶
 برون (سر جیمز): ۲۷۷

جلال الدین خوارزمشاه: ۸۱ تا ۱۳۶، ۸۳ تا ۱۳۶
 جمال زاده (سید محمد علی): ۳۹، ۴۱، ۵۹
 جمشید: ۱۰۲، ۱۶۷
 چنگینسن (آتونی): ۱۴، ۹۱، ۱۹۱، ۱۹۲
 جنید خان: ۱۶۳، ۱۶۴
 جوجی: ۲۹۵
 جوزا فابارو: ۵۹، ۱۱۰، ۱۸۵، ۱۸۷ تا ۲۱۲، ۲۱۲

۴۱۴

جهانشاه: ۸۹

جهانگیر خان میستانی: ۹۶، ۹۷

جیحون (محمد): ۲۲۷

جیمز: ۱۱۸، ۳۵۷

((ج))

چاج: ۱۳۲، ۱۳۳

چاکر خان: ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۳۲۶

چفریک: ۷۴

چنگیز خان: ۳۶، ۸۱، ۸۲، ۱۳۶

((ح))

حارث ابن عبیدالله: ۶۸

حافظ (خواجہ شمس الدین محمد): ۷۹، ۸۶

۸۷، ۱۸۱، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۶، ۳۵۷

۴۱۴

حجاج بن یوسف: ۶۸، ۲۱۶

حر بن یزید ریاحی: ۶۶

حسام الملک ہمدانی (زین العابدین خان):

۱۰۱

حضرت امام حسن: ۳۰

حسن صباح: ۹۵، ۱۹۳

حضرت امام حسین: ۳۰، ۱۲۸، ۲۰۸

حسین (حاج آقا): ۳۶

حسین خان (حاج): ۹۹

حسین خان بہارلو: ۱۰۳، ۱۸۳

حسین خان سردار: ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۰

۳۲۶، ۳۰۶

بیر جاسوس: ۱۰۴
 بیر دوست: ۳۰۸
 بیر شامل: ۱۴۹
 بیر لوتی: ۴۰، ۱۲۴
 بیر نیا (حسن مشیر الدولہ): ۶۲، ۱۹۸، ۳۴۳
 بیر محمد: ۱۳۹، ۱۴۰

((ت))

تاج الدین: ۱۳۶

تاج محمد: ۳۷۵

تایت: ۳۸۲، ۳۸۳

تباشیری (سید محمد): ۲۲۳

تقی الدین دادا (شیخ): ۱۶، ۴۱۶

تقی خان: ۵۴

ترکان خاتون: ۸۲، ۸۳، ۲۹۸، ۲۹۹

ترکان شاه: ۷۷، ۳۰۰

تکش: ۷۷

تنی سن (آلفرد): ۱۵۸

توران شاه: ۷۶، ۷۸، ۲۲۵

توما شک: ۳۹، ۴۳، ۳۶۹

تومانسکی: ۲۲۲

تومانانس: ۲۱۴

تہرانی (سید جلال الدین): ۶۴، ۱۹۲، ۲۹۵

تیمور لنگ: ۷۴، ۸۷، ۸۸ تا ۱۳۷، ۱۷۸، ۲۰۹

۳۵۶، ۳۷۰، ۳۷۲ تا ۳۷۴، ۳۸۹، ۴۲۸

((ج))

جابر انصاری (حاج میرزا حسن): ۳۴۸

جانوسیار: ۶۴

جانی خان شاملو: ۹۲

جعفر: ۶۹

حضرت امام جعفر صادق: ۳۰، ۱۹۳

چغتای: ۱۳۶

چفری: ۳۴۵

چفری دولانگلی: ۸۴

جلال الدین جمشید: ۱۳۷

داعی الاسلام (سید محمد علی): ۱۳۹
 دران خان: ۳۲۸، ۳۲۵، ۳۲۴
 دریاییگی (میرزا احمد خان): ۳۰۶ تا ۳۱۰،
 ۳۲۶، ۳۱۶، ۳۱۵
 دسینا: ۹۰
 دلاور خان: ۱۶۱
 دمرگان: ۳۴۹
 دوران (مور تیر): ۲۷۹، ۲۷۹، ۲۵۸
 دوران (هنری): ۲۷۶
 دوست محمد خان: ۲۷۶
 دوست محمد خان بلوچ: ۱۴۵
 دوک (کاپیتن): ۳۳
 دولتشاه سمرقندی: ۸۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۵۶
 دیکن (باطریک): ۲۲۴
 دی گو به: ۷۲
 دیلمقانی (احمد): ۲۲۵
 دیولافوای: ۳۴۴

((ذ))

ذوالریاستین (حاج میرزا عبدالعزیز):
 ۱۸۰

ذوالیمینین (طاهر): ۳۹۸

((ر))

راجر: ۱۳۴
 راس (دینسن): ۱۸۷، ۷۰
 راکوفسکی: ۱۷۹، ۲۳۸
 رالینسون (هنری): ۱۲۳، ۱۲۷، ۳۸۸، ۴۵۱،
 ۴۵۲
 رستم: ۲۵۱، ۲۵۶، ۳۳۵، ۳۶۸، ۳۸۳، ۳۹۵،
 ۴۰۳، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۲۸
 رستم بیک: ۹۰
 رستم سلطان: ۳۳۴
 رشیدالدین (خواجه): ۶۶
 رشیدالدین فضل الله (خواجه): ۶۶
 حضرت امام رضا: ۳۰، ۱۸۹، ۲۲۲، ۴۰۵، ۴۲۰،
 ۴۳۴، ۴۳۷

حسین خان مهنی: ۱۷۵
 حسینعلی بهاء الله (میرزا): ۲۲۹
 حسینعلی خان: ۴۳۵
 حسینعلی میرزا: ۹۸
 حشمت الملك: ۳۸۰، ۳۸۱
 حقایق نگار خرموجی (میرزا جعفر خان):
 ۳۳۳
 حق نفس (ملا): ۲۲ تا ۲۴
 حکمت (علی اصغر): ۲۹۸، ۳۵۶
 حلیمه خاتون: ۲۲۲
 حمید پاشا: ۲۸۲
 حیدر خان اصفهانی: ۱۷۰
 حیدرعلیخان: ۳۳۷
 حیدرقلیخان: ۳۲۶

((خ))

خاقان: ۸۱

خاقانی شروانی (افضل الدین بدیل بن علی):

۷۸

خان جان سنجرانی: ۳۹۰، ۳۹۱

خان محمد: ۹۱

خانیکف: ۴۱ تا ۴۳، ۱۲۶، ۱۸۰، ۲۷۵،

۴۰۷، ۴۰۹، ۴۷۱

خبیر الملك (میرزا حسنخان): ۱۰۱

خدا بنده (سلطان محمد): ۸۴، ۸۵

خدامرادخان: ۹۴، ۹۵

خزلعل (شیخ): ۲۸۱، ۲۸۲

خسرو پرویز: ۷۱، ۱۶۷، ۳۵۳

خشایارشا: ۳۴۲

خلف: ۷۲، ۷۳، ۱۳۳

خواندمیر (غیاث الدین): ۸۸

خیام نیشابوری (ابوالفتح عمر): ۱۹۳، ۳۵۰

((ذ))

دارا: ۶۲، ۶۴

داریوش: ۱۲۳، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۶۹

سغرو (سلطان): ۱۶۸، ۱۶۰، ۱۲۲، ۱۷۵
 ۳۲۵، ۳۲۱، ۳۰۹، ۲۸۹، ۲۸۴، ۱۹۵
 سردادور < حمزه > (طالب زاده): ۳۹، ۳۲، ۳۶۹
 سردار اسعد (حاج علیقلیخان): ۳۵۸، ۲۸۶
 سردار اسعد (جعفرقلیخان): ۳۵۸
 سعدالدوله (ابراهيم خان): ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۵۶
 سعد الملك: ۲۸۷
 سعد بن زنگی: ۸۰
 سعدی (شیخ مصلح الدین): ۱۷۷، ۸۳، ۸۰، ۱۷۷
 ۳۵۶، ۳۴۰، ۳۲۹، ۳۳۵، ۲۷۷
 سعید خان: ۳۱۱
 سعید خان (سردار): ۳۸۴، ۳۸۰، ۳۷۴
 سعید خان کرد: ۱۴۲
 سعیدی (محمد): ۳۱۳، ۸۵
 سقراط: ۱۹۸
 سکولف: ۱۹، ۱۸
 سکولی (دکتر): ۱۱۱
 سلجوق شاه: ۲۱۳
 سلطان ابوسعید بهادر: ۲۹۸، ۸۹، ۶۶
 سلطان احمد عماد الدین: ۲۲۶، ۸۷، ۸۶
 سلطان الدوله: ۱۳۵، ۷۳
 سلطان اویس: ۸۸، ۸۷
 سلطان جلال الدین: ۸۶
 سلطان حجاج: ۱۳۷
 سلطان سنجر: ۷۸۵، ۷۶، ۱۷
 سلطان شاه: ۷۷، ۷۶
 سلطان علاء الدوله: ۴۱۵
 سلطان قطب الدین: ۸۳، ۸۲
 سلطان محمد خوارزمشاه: ۹۰، ۸۱
 سلطان محمود سبکتکین: ۳۳
 سلطان محمد و دغز نوی: ۱۳۳، ۹۳، ۷۴، ۷۳
 سلطان مراد: ۹۰
 سلطان مسعود: ۳۵۶

رضاشاه: ۱۴۵
 رضاقلی بیگ: ۲۲۲
 رضا کرمانی (میرزا): ۲۷۹
 رضی الدین: ۸۰
 رکفلر: ۳۴۳
 رکن الدین بن براق حاجب: ۸۲
 رکن الدین (سید): ۴۱۵
 رنه دالمانی (هانری): ۳۴۸
 روحی (شیخ احمد): ۱۰۱
 رونقعلیشاه (کاظم خان): ۱۸۰
 ریچارد انگلیسی: ۲۲۹
 ریچر: ۸
 رید (هر کولس): ۴۳۶
 ریمند: ۱۹۳
 رینو: ۱۳۴
 ریو: ۱۸۰

((ز))

زال: ۴۱۰
 زبیده: ۱۸۸
 زوزن (ملک شجاع الدین): ۱۳۶، ۸۲، ۸۱
 زیاده: ۶۷
 زید الدین خلف بن متوج: ۲۵۲

((ژ))

ژبر: ۱۳۴
 ژرژ پنجم: ۲۸

((س))

ساتاسیس: ۱۹۷
 سارگن اول: ۱۱۴
 سایکس (کریستوفر): ۳۰۶
 سبلی: ۳۰۷
 سپهدار (غلامحسین): ۹۹
 ستاک: ۲۳۲
 ستوارت (کلنل): ۱۷، ۴

شاه شجاع: ۸۶ تا ۸۸، ۲۷۶
 شاه صفی: ۹۲
 شاه طهماسب: ۱۹۱ تا ۱۹۱
 شاه عباس اول: ۱۵، ۱۸، ۲۷، ۹۱، ۱۱۸، ۱۳۰،
 ۱۳۸، ۱۷۹، ۲۲۲، ۲۸۱، ۳۱۳، ۳۲۰،
 ۴۲۶، ۳۵۷، ۴۰۳
 شاه فیروز: ۴۲۵
 شاه قلی: ۹۱
 شاه محمد: ۸۷
 شاه محمد بلوچ: ۳۳۰
 شاه محمود: ۸۷
 شاه منصور: ۸۷
 شاه مہرابخان: ۱۴۰، ۲۷۶، ۳۱۶ تا ۳۱۸
 شاه نعمت اللہ ولی: ۳۵، ۸۸، ۱۸۹، ۱۰، ۱۷۸،
 تا ۱۸۱، ۲۳۱
 شایگان ملابری (اسمعیل): ۱۸۷
 شجاع السلطنہ (حسنعلی میرزا): ۹۸
 شجاع الملک: ۳۳۳
 شرلی (سر آتونی): ۳۵۷
 شریف خان (سردار): ۳۷۴، ۳۸۰
 شفق (دکتر رضا زادہ): ۶۶، ۹۸، ۱۲۳
 شکسپیر (ویلیام): ۱۹۱
 شکر اللہ (استاد خواجہ): ۲۲۶
 شلی انگلیسی: ۵۶، ۲۹
 شوکت الملک: ۳۹۹
 شہاب: ۶۰
 شبیبانی خان: ۹۱
 شیخ حیدر: ۹۰
 شیخ محمد: ۱۲۰
 شیخ عبداللہ جمفر: ۱۲۰
 شیرین: ۳۵۴، ۳۵۳
 شیندلر (ژنرال هوتم): ۳۹، ۸۸، ۱۸۹، ۳۰۰،
 ۳۷۱، ۳۰۳

سلمان ساوجی: ۸۶
 سلیمان: ۲۵۶
 سلیمان میرزا: ۲۶۶، ۳۳۳
 سمرقندی (کمال الدین عبدالرزاق): ۸۸،
 ۸۹، ۱۱۳، ۱۳۷، ۱۳۳
 سمانی: ۳۳
 سناخریب: ۱۱۵
 سنان بن سلامہ: ۱۳۱
 سنت جان (سر الیور): ۱۴۲، ۱۵۹، ۳۷۵،
 ۴۳۰
 سندمن (سر رابرٹ): ۲۷۲
 سوڈی انگلیسی: ۴۲۹
 سوفو کلس: ۱۱۶
 سون ہدین: ۲۸۷
 سهام الدولہ: ۲۶
 سیاوش: ۳۵۱
 سیر یادیس: ۳۳۵
 سیلاکس: ۱۲۴، ۱۹۷
 سینکلر (البرٹ): ۴۳۲، ۴۳۳
 سیور غتمش: ۸۳، ۸۴، ۲۹۹
 ((ش))

شاپور ذوالا کتاف: ۶۵، ۲۸۸، ۳۲۵، ۳۳۶،
 ۳۵۲، ۳۵۳
 شاردن (ژان): ۳۵۷، ۳۵۸
 شانسلر (ریشارڈ): ۱۹۱
 شاہ اسمعیل صفوی: ۹۰، ۱۱۹
 شاہ جہان: ۸۵، ۸۴
 شاہ جہان (شہاب الدین): ۹۲
 شاہ خلیل اللہ (امیر برہان الدین): ۸۹، ۹۰
 شاہداد: ۱۲۳، ۲۷۲، ۳۲۷
 شاہرخ: ۸۸، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۱۳۷، ۱۷۹، ۱۸۱ تا
 ۲۲۴، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۹، ۳۹۹، ۴۱۷
 شاہ سلیمان صفوی: ۳۵۷
 شاہ شبلی: ۸۷

((ص))

عباس میرزا قاجار: ۳۶۰،۹۸
 عباسی (محمد): ۳۵۸
 عبدالرحمن بن اشعث: ۶۸
 عبدالطیف: ۸۸
 عبدالله: ۸۸
 عبدالله الکبیر: ۶۸
 عبدالله امیر: ۲۵۴
 عبدالله خان: ۱۳۹
 عبدالله خان بولاک زهی: ۲۶۸
 عبدالله خان شیروانی: ۱۹۲،۱۹۱
 عبدالله یافعی: ۱۸۰
 عبدالملک: ۳۵۶

صابر شاه: ۳۹۵
 صاحب اختیار: ۲۳۷،۲۱۴
 صاحب دیوان: ۲۴۶،۱۰۰
 صالح (علی پاشا): ۳۵۳
 صائب تبریزی: ۹۲
 صبح ازل (میرزا یحیی): ۲۲۹
 صدرالدین: ۹۱
 صلاح الدین: ۳۵۶
 صوادسر افیل (میرزا جہا نگیر خان شیرازی):
 ۱۰۱

((ط))

عبدالنبی (حاج): ۱۴۰
 عبدالوہاب (حاج): ۳۶۰
 عبدالوہاب بیگ: ۳۸۲،۳۸۱
 عبود (شیخ): ۲۹۱
 عبدیخان دشتیاری: ۳۶۳،۳۶۲
 عثمان: ۲۲۸
 عجم شاه: ۸۰
 عریضی (حسین): ۳۵۸
 عضدالدوله: ۲۴۶،۲۱۸
 عضدالدین (قاضی): ۲۹۰
 عضدالملک: ۲۹۳
 عطاء ملک جوینی (علاء الدین): ۱۹۲،۸۱
 علاء الملک (میرزا محمودخان): ۱۰۱
 علی: ۶۹

طادلین (ایوانویچ): ۵۰
 طالب خان (میرزا): ۹۲
 طالبوت (کلنل): ۱۱۹
 طاہر: ۱۳۳
 طای (کاپیتن): ۳۱۷
 طغرل بیگ: ۷۱
 طغرل شاه: ۳۰۰،۱۳۶،۱۳۵،۷۷
 طنفیلد: ۲۸۹،۲۸۷،۲۸۳
 طوماسرو (سر): ۱۱۸
 طہماسبقلیخان: ۹۲
 طہماسب میرزا: ۹۹

((ظ))

حضرت علی: ۳۰،۶۷،۶۸،۱۰۴،۲۲۲،۲۲۸
 علی خان سر بندی: ۳۲۴، ۳۷۵
 علیرضا پاشا: ۲۸۱
 حضرت علی زین العابدین: ۳۰
 علیقلیخان: ۳۲۶
 علیمحمد شیرازی (باب): ۲۲۸، ۲۲۹
 علیمردانخان: ۹۲
 عمر: ۶۶، ۶۷، ۲۲۸
 عمر سعد: ۲۰۸

ظل السلطان (سلطان مسعود میرزا): ۳۴۷
 ۳۴۸
 ظہیرالدوله (ابراہیم خان): ۹۷، ۹۸، ۲۲۲
 ۲۳۰، ۲۲۶

((ع))

عامری (علیمحمد): ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۷، ۱۳۶
 ۶۲، ۶۶، ۲۴۶، ۳۰۱، ۲۸۸
 عباس افندی: ۲۲۹
 عباسقلی میرزا: ۹۸

عمرو لیث صفاری: ۳۵۶، ۳۵۵، ۱۳۲، ۷۱

عنایت الله (استاد): ۲۲۶

عیسی (شیخ بحرین): ۲۸۰

((ع))

غازان خان: ۲۹۷، ۸۴

غضبان: ۶۸

غنان: ۶۹

غیاث الدین: ۸۲

غیاث الدین (خواجہ): ۶۶

غیاث چرین: ۸۹

((ف))

حضرت فاطمہ، ۱۸۹، ۳۰

فتحعلیخان: ۹۳

فتحعلیخان قوشچی باشی: ۱۴۰

فتحعلی شاہ قاجار: ۱۱۲، ۹۸، ۹۷، ۹۳، ۳۵

۴۵۱، ۳۶۰، ۲۸۶، ۲۲۹، ۱۸۹

فرامرزیں رستم: ۳۷۲، ۲۵۱

فردریک: ۲۹۵

فردوسی (ابوالقاسم): ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۲۸

۳۶۸، ۳۵۴ تا ۳۵۱، ۳۵۰، ۲۵۳، ۲۵۱

فردنیان دیوستی: ۱۲۳

فرصت شیرازی (نصیرالدین): ۳۳۴

فرگوسن (استیورت): ۳۶۰، ۲۱۲، ۱۸۵

فرمانفرما (عبدالحمین میرزا): ۱۰۰

۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۳

۲۴۲، ۲۳۳، ۲۱۴، ۱۷۸ تا ۱۷۱، ۱۶۴

۲۹۰، ۲۶۶، ۲۶۳، ۲۵۰، ۲۴۷، ۲۴۶

۴۲۹، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۷، ۳۲۸

فروغ الدولہ: ۹۸

فروغی بسطامی (میرزا عباس مسکین):

۹۸

فرہوشی (مترجم ہمایون): ۳۴۸

فریدون میرزا: ۳۵

فریہ: ۳۹۱، ۳۷۴

فسامی (حاج میرزا احسن): ۳۳۴، ۸۸

فضلعلی خان قراباغی: ۹۹، ۹۸

فقیر محمد: ۱۹۰

فلسفی (نصیرالہ): ۳۵۷، ۸۵

فلون (مسیو): ۳۲۹

فلویر: ۳۲۹، ۳۲۸

فندر سکی (میرابوالقاسم): ۹۲

فوربز (دکتر): ۳۹۰

فیتز ویلیام: ۸۸

فیروز میرزا: ۹۸

((ق))

قآنی (میرزا حبیب شیرازی): ۹۸

قائم مقامی (جہانگیر): ۳۴۹

قتلغ بیک: ۹۴

قتلغ ترکان: ۸۵

قتلغ سلطان: ۸۲

قحطبہ: ۷۰

قرا یوسف: ۸۹

قرمط (حمدان): ۱۹۲

قطب الدین حیدر: ۲۴۳، ۲۴۲، ۳۵

قنیر: ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۲۸

قوام الملک شیرازی (حاج میرزا علی اکبر):

۳۴۵، ۳۳۷، ۳۳۶، ۱۱۲، ۱۱۱

قویبلائی قآن: ۲۹۶، ۸۳، ۴۳

((ک))

کاترینوزیو، ۱۹۴، ۹۰

کارترایت انگلیسی: ۱۸۸

کارلس (هنری): ۲۳۸، ۲۲۳

کافمن: ۱۸

کالویو حنا: ۹۰

کامبیز: ۳۴۵

کامران: ۳۹۸

کيهان (مسعود): ۳۵، ۴۲، ۴۵، ۵۳، ۶۲، ۶۶،
۱۲۶، ۱۵۸

((گ))

کاليندو: ۴۱، ۳۲۸، ۳۲۹
کای له استرانج: ۶۶
کرساسب: ۳۷۰
کرنٹ (کاپيتن): ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۸۲
کروسى (محمد امين): ۹۵
کريگورنهم (پاپ): ۲۹۵
کريوز: ۱۴۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۰
کزرسس: رجوع شود به < خشايارشاه >
کزنفن: ۱۹۸
کلدا سميد (سرفردريك): ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۲،
۱۶۱، ۲۳۴، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳،
۲۷۳، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۶،
۳۹۰، ۴۰۴
کنجعليخان زيك: ۴۸، ۹۱، ۱۳۸، ۲۲۷،
۲۷۳
کودرز: ۴۱۷
کور (کلنل): ۵۱
کورخان: ۸۱
کوهري (شيخ على): ۴۱۹
کيب: ۶۶، ۶۷

((ل))

لازارف: ۱۸
لانکفلو: ۸۲
لانگورث ديمز: ۱۳۸
لاو (سر ادوارد): ۱۹۵
لاول: ۱۴۶
لطفعليخان زند: ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۲۵۴
لطفعليخان سربندی: ۳۷۵
لنکهارت (دکتر لارنس): ۳۳۹
لما کين: ۱۸، ۹
لودوويگوديوارتما: ۲۷۹

کپلينگ (ديارد): ۲۳۷، ۲۸۹
کراتروس: ۶۴، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵ تا ۲۶۹،
۴۱۲

کرزن (لارد): ۲۸، ۳۱، ۳۱، ۳۹، ۱۱۹، ۲۲۷،
۲۳۴، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۰،
۳۳۳، ۳۴۱، ۳۷۲، ۳۹۰، ۳۹۳
کرو کشنک انگليسي: ۴۳۷
کريبر (کاپيتن): ۱۲۳
کريک (برزير): ۱۲۲، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۹،
۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۶،
۱۸۲

کريمخان: ۱۶۵
کريمخان زند: ۹۴، ۹۶، ۲۲۴، ۳۲۱، ۳۲۴،
۳۴۷

کسروي (سيد احمد): ۷، ۸۹، ۲۸۱، ۲۸۸،
کلاويو: ۲۰۹
کليم کاشاني: ۹۲
کميل انگليسي: ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۶۴، ۲۷۲،
۲۷۳، ۳۱۱

کمودورو کوين: ۱۳۸
کنتاريني (امبروزيو): ۲۱۱
کنين گام کرين: ۱۹۰
کور تيوس: ۱۹۹
کورس: ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸،
۳۴۴، ۳۴۵

کوکاچين: ۸۳، ۲۹۷
کونولى (کاپيتن ادوارد): ۲۵، ۱۰۷، ۳۷۲،
۳۷۳، ۳۸۳

کهندل خان افغاني: ۱۰۸
کيت ايت (کاپيتن): ۱۸۲
کيجنر (لارد): ۴۱۴
کيخاتو: ۸۳، ۸۴، ۲۹۹
کيخسرو: ۱۰۶، ۱۳۱، ۳۵۱
کيقباد: ۳۷۰
کيو مرث ميرزا: ۹۹

محمد خان (حاج): ۲۳۰
 محمد رضا خان: ۴۱۰، ۳۸۱
 محمد شاه: ۴۲۸
 محمد شاه بلوچ: ۱۴۰
 محمد شاه قاجار: ۳۶۰، ۲۸۶، ۱۷۹
 محمد شاه مظفرالدین: ۸۴
 محمد صالح بن موسی کاظم: ۲۱۳
 محمد علیخان: ۹۲
 محمد علیخان سیستانی: ۹۷
 محمد علی شاه قاجار: ۲۸۷
 محمد کریم خان (حاج): ۲۳۰
 محمود افغان: ۱۳۸
 محمود خان: ۳۶۶، ۲۱۴
 محمود محمود: ۳۷۲ تا ۳۹۰، ۳۷۴ تا ۳۹۰، ۴۱۰، ۴۵۲
 محیی الدین محمد بن یحیی: ۷۸
 مخبر الدوله (علیقلی خان): ۳۹
 مدلی (سروان): ۳۲۸
 مرادخان کرد: ۱۷۰
 مراد میرزا: ۴۰۶
 مرتضی قلیخان: ۹۲
 مرتضی قلیخان زرنندی: ۹۶
 مرتضی قلیخان وکیل الملک ثانی: ۹۹
 مرخم (سر کلیمان): ۲۰۹
 مروان: ۶۹
 مریم (حضرت): ۶۵
 مزعل (شیخ): ۲۸۱ تا ۲۸۳، ۲۹۰
 مستوفی (حمد الله): ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۶۶، ۸۵
 ۳۳۹
 مسعودی (علی بن حسین بن علی): ۱۱۶، ۱۳۴
 ۳۹۷
 مسیح (حضرت): ۱۶۶، ۲۹۶، ۳۱۱
 مشتاق علیشاه: ۲۲۴
 مشیر الدوله (حسن): رجوع شود به
 «بیرنیا»

لوط: ۴۰
 لیارد: ۲۸۸، ۲۸۴
 لین بول (استانلی): ۱۱۶، ۹۲
 لینچ انگلیسی: ۴۳۵
 ((م))
 مارک اورل: ۱۴۶
 مارکو بیلو: ۴۳، ۵۸، ۷۷، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۱۳۶
 ۱۲۷، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۴، ۲۴۱
 ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۱۳، ۳۰۴ تا ۳۲۲، ۴۱۴
 ۴۲۰، ۴۲۱
 ماسی (سرگرد): ۳۲۸، ۳۲۹
 مافیو بیلو: ۴۳، ۲۹۵
 ما کلر (کلنل): ۱۲۸، ۱۲۹
 مأمون: ۳۹۸
 ماهان (کابیتن): ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۴۴۹
 ماهیار: ۶۴
 مبارز الدین محمد مظفر میبندی: ۸۵، ۸۶
 ۲۲۶، ۲۲۵
 متوین انگلیسی (لارد): ۴۳۷
 مجدد الاسلام کرمانی (شیخ احمد): ۲۲۲
 مجدد الدین بن ناصح الدین: ۲۵۲
 محلاتی (سید ابوالحسن): ۹۸، ۹۵
 حضرت محمد: ۳۰، ۷۸، ۲۵۴
 محمد ابراهیم: ۷۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۲۵، ۲۲۷
 ۲۴۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۴، ۴۱۱
 محمد ابراهیم خان شوکت الملک: ۳۹۹
 محمد اسمعیل (حاج): ۳۸۶، ۳۸۷
 حضرت امام محمد باقر: ۳۰، ۱۷۸
 محمد بن قاسم: ۱۳۳
 محمد بن قاسم بن ابی عقیل: ۳۳۹
 محمد بن یوسف تقی: ۳۳۹
 محمد تقی: ۹۷
 محمد تقی خان بغیاری: ۲۸۶
 محمد حسن خان قاجار: ۹۴
 محمد حسنعلی سردار ایرانی: ۹۹

موسی خان: ۱۷، ۱۹، ۲۰
 حضرت امام موسی کاظم: ۳۰، ۱۹۴، ۲۱۳،
 ۲۴۴
 مویر (ماژور): ۱۲۳، ۱۳۳، ۲۷۲
 مہلب: ۶۸
 مہم خان بلوچ: ۱۵۰
 مید (کلنل): ۱۶، ۱۳۱، ۲۳۱، ۳۳۲
 میر چخماق: ۱۵، ۴۱۷
 میر حسینخان: ۲۲۴
 میر خداداد: ۲۷۶
 میر خواند (محمد بن خاوندشاہ): ۶۸
 میر دوست: ۳۰۸
 میر رئیس: ۱۷۴
 میرزا ابوبکر: ۸۸
 میر علم: ۳۹۸
 میر مراد علیخان: ۲۴۴
 میر معصوم: ۲۷۹ تا ۲۸۲، ۳۸۷
 میر مقداد: ۱۷۴
 میل (دکتر): ۴۴۰
 میلتن: ۱۱۷
 میلر امریکائی: ۲۲۹
 مین (کلنل): ۳۱۷
 مینوی (مجتبی): ۳۴۳
 ((ن))
 ناپلئون: ۱۵
 ناپیر: ۲۴، ۱۴۰، ۱۴۳
 نادرشاہ: ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰ تا ۱۳۸، ۱۴۰،
 ۱۸۸، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸
 نارخ (نیرکاس): ۶۳، ۶۵، ۱۱۶، ۲۰۲، ۲۰۰، ۲۰۱
 ناصرالدولہ (عبدالحمید میرزا فرمانفرما):
 ۲۴۲، ۱۴۳
 ناصرالدینشاہ قاجار: ۳۹، ۱۴۷، ۱۹۰، ۲۶۳،
 ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ۳۰۵، ۳۴۴، ۳۴۵،

مشیر الملک شیرازی: ۳۳۴
 مصطفی قلی: ۲۴
 مصعب: ۶۷
 مطیع باللہ: ۱۱۷
 مظفر الدینشاہ قاجار: ۹۷، ۲۷۹، ۲۹۳، ۳۰۵
 معاویہ: ۶۷، ۶۸
 معتمد باللہ: ۸۲
 معتمدالدولہ (منوچہر خان): ۲۸۶
 معز الدولہ (ابوالحسین): ۷۱، ۲۴۶
 معین التجار بوشہری: ۲۸۶، ۲۹۰
 معین الدین بزدی: ۸۷، ۸۸
 مقدسی (ابوعبداللہ): ۴۳، ۷۲
 مک گر یگور (سرچارلز): ۳۸، ۵۵۲
 مکنس (کنت): ۲۵۸
 ملاسلطانعلی گنا بادی (حاج): ۳۷
 ملاعبداللہ: ۹۶
 ملک اردشیر: ۱۲۹، ۱۴۰
 ملک ارسلان: ۷۷، ۱۷۶
 ملک التجار: ۳۱۹
 ملک دینار: ۷۸ تا ۱۳۵، ۱۸۳، ۳۰۳،
 ۳۲۴
 ملکشاہ: ۷۶، ۷۷، ۱۵۰
 ملک شمس الدین: ۱۳۸، ۲۷۳
 ملک شیرخان: ۱۳۹
 ملک قاورد: ۷۴ تا ۷۶، ۱۳۵، ۱۸۴
 ملک قطب الدین: ۸۵
 ملکم (سرجان): ۹۳، ۱۴۹، ۱۵۸، ۳۵۱،
 ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۲۷، ۲۱۳، ۸۷، ۷۷
 ملک محمود: ۳۷۴
 ملک میرزا: ۱۳۸
 ملنی (دکتر ادوارد): ۲۲۴
 منصور الدین: ۲۵۴
 منکو قآن: ۸۲
 موبری (مسیو): ۳۰۷
 مور (سرطوماس): ۳۱۵، ۳۴۱،

۴۵۲۰۴۴۲۰۳۶۲۰۳۴۸

ناصر الملك (محمود خان همدانی): ۲۹۳
 ناصر الملك (میرزا ابوالقاسم خان قراگوز لوی همدانی): ۲۹۳
 ناصر خان: ۹۴
 ناکسن (کابیتن): ۳۱۷
 نیرزن: ۶۴
 نر مسین: ۱۱۴
 نستور: ۶۵
 نصر (امین الدین): ۶۶
 نصر الله خان (میرزا): ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۴۰
 ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۷۹
 نصیر الدین طوسی (خواجه): ۷۳
 نصیر خان بیگلربیگی: ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۷۴ تا ۲۷۶
 نظام الدین: ۸۰
 نظام الدین اصفهانی: ۲۲۶
 نظام السلطنه مافی (حسینقلی خان): ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۸۸
 نظام الملك (خواجه): ۱۹۳، ۷۶
 نظامی گنجوی: ۳۵۳، ۴۰۳
 نفیسی (سعید): ۳۵۵
 نکو: ۱۹۷
 نمرود: ۱۲۷
 نور الدین: ۳۵۶
 نوروز خان خارانی: ۲۶۳، ۳۹۹
 نولد که (برفسور): ۳۵۳
 نیرکاس: رجوع شود به «نارخ»
 نیکروز: ۸۵
 نیکلسن (دکتر): ۶۶
 نیکو (حسن): ۲۲۹
 نیکو پلو: ۴۳، ۲۹۵، ۲۹۶

نیکیتین: ۱۸۷، ۱۸۵، ۹۰

((و))

واسکود گاما: ۳۱۲
 والرین: ۲۸۸، ۳۳۵، ۳۳۶
 والف (دکتر): ۳۲
 وامیری (برفسور): ۱۹۹، ۲۹۲
 وایت: ۲۸۲، ۲۹۱، ۳۶۱، ۴۱۷
 و بوبر (سروان): ۳۶۷، ۳۷۶، ۳۸۲
 وثوق النوله (حسن): ۲۸
 وحید دستگردی (حسن): ۶۹، ۱۰۰
 وزیر افخم: ۲۹۳
 وکیل الملك (محمد اسمعیل خان نوری): ۹۹، ۱۰۰، ۱۸۴، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۵۰
 ۴۲۰، ۴۳۴
 ولاسف: ۳۱
 ولی خان: ۹۱
 ولید: ۱۳۳
 وود: ۳۰۸، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۷۷
 ۳۸۲
 وهب: ۲۶۴ تا ۲۷۱، ۲۷۱
 ویات (کلنل): ۴۹، ۴۰۳
 ویسکونت کرانیورن: ۴۵۰
 ویشاسب: ۳۴۳
 ویلسن (سر آرنلد): ۸۵، ۳۱۳

((ه))

هارون الرشید: ۱۸۸، ۳۳۵
 هامیلکو: ۱۹۷
 هانوی: ۱۵، ۱۹۷
 هدایت (رضاقلیخان الله باشی): ۶۰، ۹۸
 هراس: ۳
 هرا کلیوس: ۳۳۴
 هربرت: ۱۸۸
 هر تسلفد (برفسور): ۲۴۲، ۳۴۳

یار محمد سلطان: ۳۶۳
 یار محمد وزیر: ۳۹۸
 یاسمی (رشید): ۸۶
 یاقوت حموی: ۲۰۸، ۳۳، ۶
 یحیی (میرزا): رجوع شود بصبح ازل
 یدالله خان: ۳۴۵
 یزدگرد: ۴۳۵، ۴۱۴، ۱۸۶، ۶۶
 یزید: ۲۰۸، ۶۸
 یزید بن مهلب: ۶۹
 یعقوب بن لیث صفاری: ۱۳۳، ۷۵، ۷۱، ۷۰
 یوسف: ۵۰، ۲۸، ۲۷، ۲۵ تا ۲۳، ۲۰، ۱۰
 یول (سرهنری): ۲۹۶، ۲۹۴، ۱۳۷، ۵۸، ۴۳
 ۳۰۳، ۳۰۲، ۲۹۷
 یونس: ۱۲۶

لهرمز: ۷۹
 هرودت: ۳۶۸، ۱۹۷، ۱۲۴، ۱۲۳، ۶۲
 هکاتوس: ۱۹۷
 هگارت: ۳۶۹
 هلاکو: ۲۹۶، ۲۹۵، ۱۹۳، ۸۳، ۸۲
 هلدیخ (سرطوماس): ۲۰۱، ۱۲۵، ۱۲۴
 ۲۶۹، ۲۶۷، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۰، ۲۰۴
 ۲۷۰
 هنت (سروان): ۴۳۷، ۳۲۲
 هندوشاه: ۸۳
 هوار (سرهنری): ۱۹۵
 هوشنگ: ۳۹۶
 ((ی))
 یات (کلنل): ۲۶

۲- فهرست اماکن

	((الف))
اردکان: ۴۳۵، ۱۸۶	آباد: ۳۴۷
اردن: ۴۰۳۹	ابارق: ۲۵۱، ۲۵۰
ارزنه الروم: ۴۴۳، ۲۸۱	آب بید: ۵۱، ۵۰
ارزو: ۶۱	ابراهیم آباد: ۳۷۳
ارسنجان: ۱۱۱	ابطار: ۱۵۹
ارمنستان: ۴۳۶، ۴۳۵، ۱۹۸، ۹۰	آب گرم: ۴۵
اریتره: ۳۱۴، ۱۹۷، ۱۲۴، ۱۱۴، ۱۱۳	آب گز: ۲۴۷
اریحا: ۳۹	ابوزید آباد: ۱۸۸
اسپانیا: ۲۹، ۲۸	ایبانه: ۲۱۰
آستارا: ۱۹۴	اترک (رودخانه): ۲۷، ۲۴، ۲۲ تا ۱۹، ۱۷
استخر: ۳۴۳، ۱۲۸، ۱۱۱، ۶۹	آتن: ۲۹۲، ۱۱۶
استرآباد (گرگان): ۱۲، ۱۰، ۹، ۳ تا ۱۷،	ادسا: ۴۴۴، ۱۰، ۵، ۴
۴۵۲، ۶۵، ۲۶، ۲۵، ۲۳، ۱۹	آذربایجان: ۴۳۲، ۳۳۴، ۲۸۸، ۱۱۶، ۱۰۰
استراتفور: ۱۲	۴۳۳
استرالیا: ۴۴۸	آارات (کوه): ۴۳۵
اسدآباد: ۳۳	اراورجان: ۱۱۰
اسفندقه: ۲۶۶، ۲۶۰، ۱۷۴	اردستان: ۱۸۷، ۱۸۵
اسفندیاران (کویر): ۲۱۲	

اسفیهک: ۱۵۵

اسکاتلند: ۳۵۸

اسکندریه: ۲۹۵، ۲۹۲

اسلامبول: ۲۰۷، ۱۰۱، ۱۰۰، ۲۹۲

۳۵۶

اسمهیل آباد: ۴۲۰

آشور: ۱۲۴

آشوراده: ۵۵۲، ۱۰۰، ۹

اصفهان: ۱۸۷، ۱۳۰، ۱۰۰، ۹۳، ۸۹، ۸۵، ۷۷

۲۵۰، ۲۳۹، ۲۲۴، ۲۲۲، ۲۱۱، ۲۰۷

۳۳۸، ۳۳۴، ۲۹۰، ۲۸۸، ۲۸۴، ۲۶۳

۳۷۴، ۳۶۰، ۳۵۷، ۳۴۹، ۳۴۷

اطریش: ۵

افضل آباد: ۳۹۵

افغانستان: ۱۴۰، ۹۳، ۴۲، ۳۰، ۲۶، ۱۷، ۴

۳۶۹، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۲۴، ۱۵۸، ۱۴۳

۳۸۹، ۳۸۶، ۳۸۱، ۳۷۷، ۳۷۵، ۳۷۳

۴۵۲، ۴۴۰، ۴۳۹، ۴۰۱، ۳۹۱

اقطاع: ۴۲۳، ۶۱

آق قلعه: ۱۷

اقیانوس اطلس: ۲۴۱، ۱۲۸

اقیانوس هند: ۱۹۸، ۱۱۳

اکبر آباد: ۱۸۳

اکسفورد: ۲۹۳

اکره: ۹۲

آلاداغ (کوه): ۲۵

آلمان: ۴۴۲، ۴۳۲، ۲۵۸، ۲۴۸، ۲۴۷، ۱۸۱

۴۴۵ تا ۴۴۸، ۴۴۷

الوند (کوه): ۱۷۸

اماسه: ۶۲

امریکا: ۱۲۱، ۱۵۳، ۱۹۸، ۲۴۱، ۴۴۶ تا

۴۴۸

امستردام: ۳۵۸

آمل: ۳۵۳

انار: ۲۱۳، ۲۱۲، ۶۱

انارستان: ۵۴

انزلی (بندر بیلوی): ۱۰۰، ۱۹۲، ۱۹۳

۲۹۲، ۲۰۷

انگلستان: ۳، ۴، ۱۲، ۱۴، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۹

۴۱، ۵۶، ۶۶، ۸۴، ۹۳، ۱۱۱، ۱۱۸ تا

۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۸

۱۶۴، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۰

۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲

۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۶۱

۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۷۲، ۲۶۸، ۲۶۶، ۲۶۳

۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۸

۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۶، ۳۱۴، ۳۱۰

۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۱

۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۷۷

۳۸۰، ۳۸۶، ۴۱۴، ۴۲۲، ۴۳۲، ۴۳۳

۴۳۶ تا ۴۵۲، ۴۵۰

انگوران: ۳۲۹، ۳۲۸

اوراف: ۱۰۷

اورشلیم: ۱۹۳

اوزون اده (بندر): ۹

اهواز: ۶۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۸۳، ۲۸۴

۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹ تا ۲۹۱، ۳۲۱

ایتالیا: ۵۶، ۱۳۴، ۲۹۸

ایران: در اکثر صفحات

ایران شهر: رجوع شود به فهرج

ایرلند: ۳۴۱

ایزدخواست: ۳۴۷

ایک: ۷۹، ۸۰

ایکتیو فاجی: ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۴۶، ۲۰۲

ایلام: ۲۸۲

ایلام: ۲۸۲

ایلام: ۲۸۲

ایلام: ۲۸۲

ایلام: ۲۸۲

ایلام: ۲۸۲

ایلام: ۲۸۲

ایلام: ۲۸۲

ایلام: ۲۸۲

ایلام: ۲۸۲

ایلام: ۲۸۲

ایلام: ۲۸۲

ایلام: ۲۸۲

((ب))

بابل: ۲۷، ۳۴۲

بادامو (کوه): ۴۳۵

بارجان: ۷۰

بلخ: ۳۰۴۷۱۱۷
 بلوچستان: ۱۰۰۰۹۹۰۹۱۰۷۳ تا ۷۱۰۶۲۰۱۸
 ۱۵۲۰۱۵۰۰۱۴۹۰۱۴۶ تا ۱۲۲۰۱۰۷
 ۱۶۵۰۱۶۴۰۱۶۲ تا ۱۶۰۰ تا ۱۵۸۰۱۵۵
 ۲۰۴ تا ۲۰۲۰۱۹۳۰۱۸۸۰۱۷۲ تا ۱۷۰
 ۲۶۲ تا ۲۵۶۰۲۵۵۰۲۴۹۰۲۴۳ تا ۲۰۷
 ۲۹۲۰۲۷۶ تا ۲۷۴۰۲۷۲ تا ۲۶۸۰۲۶۶
 ۳۲۸۰۳۲۷۰۳۱۹۰۳۱۸۰۳۱۶ تا ۳۰۶
 ۴۵۲۰۴۳۲۰۴۲۳۰۴۲۲ تا ۴۰۹۰۴۳۳
 بلورد: ۴۲۵۰
 بم: ۱۴۲۰۱۳۵۰۹۹ تا ۸۶۰۷۲۰۷۱۰۶۲ تا ۶۰
 ۲۵۲۰۲۵۰۰۲۱۶ تا ۲۰۴۰۱۷۶ تا ۱۷۵
 ۴۱۳۰۳۶۳۰۳۰۱۰۲۵۹۰۲۵۷
 بمبئی: ۱۸۷۰۱۸۶۰۱۸۱۰۱۸۰۰۶۶۰۴۵۰
 ۴۲۹۰۴۱۸۰۲۹۲۰۲۵۳۰۲۳۲۰۲۲۷
 بمپور: ۱۳۰۰۱۲۹۰۱۲۶۰۱۲۵۰۵۸۰۴۲۰۴۱۰
 ۱۵۸ تا ۱۵۵۰۱۴۷۰۱۴۲ تا ۱۳۸۰۱۳۶
 ۲۵۹۰۲۵۸۰۲۰۴ تا ۲۰۲۰۱۷۳ تا ۱۷۱
 ۳۶۶۰۳۲۵
 بمو (کوه): ۳۴۰۰
 بنت: ۱۵۰۰
 بندامیر: ۳۴۱۰
 بندرعباس: ۱۳۸۰۱۲۰۰۱۱۷۰۱۰۴۰۹۹۰۸۵۰
 ۳۲۳ تا ۳۲۰۰۳۱۵ تا ۳۱۳۰۲۰۳۰۲۰۲۰۲۹۲
 ۴۴۹۰۴۴۳۰۴۳۷۰۴۳۱۰۴۰۹۰۳۳۱۰۳۳۰
 بندرگز: ۱۱ تا ۹
 بندگلو: ۱۶۶۰۱۶۵۰
 بنگال: ۳۹۲۰۳۷۲۰۳۲۸۰
 بوانات: ۲۰۵۰۱۱۰۰۱۰۹
 بوداپست: ۲۹۲۰
 بوشهر: ۲۷۹۰۱۵۳۰۱۲۳۰۱۱۲۰۱۰۲۰۳۳۰
 ۳۰۸ تا ۳۰۵۰۲۹۲۰۲۹۰۲۸۴۰۲۸۰
 ۳۳۳ تا ۳۳۰۰۳۲۲ تا ۳۱۸۰۳۱۶ تا ۳۱۴
 ۲۴۵۰۴۴۳۰۴۴۲۰۴۳۹۰۴۳۷۰
 بهادران: ۲۱۲۰

باسمیدو: ۳۱۴
 باطوم: ۲۰۷۰۶
 باغ سیاه: ۱۱۱
 باغ نظر: ۳۳۶
 باغین: ۴۳۱۰۲۲۲۰۲۱۴۰۱۰۳۰۹۳۰۷۸۰
 بافت: ۴۱۹۰۳۲۲۰۳۰۳۰۳۰۱
 بافق: ۲۹۸۰۱۸۴۰۱۸۲
 باکو: ۱۹۵۰۱۹۴۰۱۹۱۰۸ تا ۶
 بالا کللاوا (بندر): ۵۰
 بالسورا: ۱۱۷
 بجنورد: ۴۵۲۰۲۷۰۲۵۰۲۳۰۱۸۰
 بحر احمر: ۱۱۳
 بحر آسمان: ۲۴۴۰۶۶۰۴۴
 بحر الیمت: ۴۰
 بحرین: ۱۲۹۰۱۲۴۰۱۱۹۰۱۱۵۰۱۱۴۰۶۵۰
 ۳۱۹۰۳۱۴۰۲۹۲۰۲۸۰۰۲۷۹۰۱۲۵
 ۳۹۸
 بخارا: ۳۹۶۰۲۹۶۰۱۹۱۰۱۷۰
 بختیار: ۴۴۱۰۲۹۲۰۲۹۱۰
 برازجان: ۳۴۷۰۳۳۴ تا ۳۳۲
 بردسیر: ۲۱۹۰۲۱۶۰۱۳۵۰۱۰۳۰۷۲۰۶۲۰۴۳
 ۴۳۱۰۳۲۲
 برلین: ۴۴۶۰۱۹۵۰۱۰۰
 بریتانیا: رجوع شود به انگلستان
 بزمان: ۱۷۱۰۱۷۰۰۱۶۸۰۱۵۲۰۱۴۰۰۴۲۰
 ۴۴۲۰۲۵۸۰۲۵۶
 بست: ۲۵۱
 بسفر: ۴۴۶۰
 بشاگرد: ۳۲۴۰۳۲۰۰۱۷۳۰۱۵۳۰۸۲۰۶۲
 ۳۲۸۰۳۲۷۰۳۲۵
 بصره: ۲۹۱۰۲۸۴۰۲۸۲۰۲۸۱۰۱۱۷۰۶۸۰
 ۴۴۴۰۲۹۷۰۳۹۲
 بصیران: ۴۰۹۰۴۰۸۰۴۱
 بغداد: ۲۸۱۰۲۳۱۰۲۰۸۰۱۱۶۰۹۲۰۷۱۰۷۰
 ۴۴۷۰۴۴۴۰۳۷۴۰۳۳۴۰۲۹۷۰۲۹۶
 ۴۵۲

پنجاب: ۵۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۹۹
پنج انگشت (کوه): ۱۶۳، ۱۶۴، ۳۶۵
پنجگور: ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۳ تا ۲۷۵
پورا: ۱۵۶، ۲۰۳
پونه: ۱۹۳
پوره (فهرج): ۱۵۶، ۲۰۳
پیپ: ۱۵۴، ۱۵۵
پیر بازار: ۱۹۳

((ت))

تاج آباد: ۱۰۴، ۱۰۹
تارم: ۹۴
تایمز (رودخانه): ۲۸۵
تبت: ۴۴۹
تبریز: ۸۵، ۸۶، ۱۱۷، ۲۲۸، ۲۷۹، ۲۹۷
تتیس: ۵۳، ۴۵۲، ۴۵۳، ۲۹۸

تجن: ۵۲، ۴۵۲

تخت جمشید: ۴۱، ۳۴ تا ۳۷، ۳۶۰
ترانسوال: ۱۹۱، ۱۹۱، ۴۱۴، ۴۱۴، ۴۵۰
تربت: ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۱۲۶، ۳۹۰
ترك آباد: ۱۸۶
تركستان: ۴، ۷، ۱۴، ۷۱، ۳۸، ۴۳ تا ۴۴
تركیه: ۹۲، ۱۹۲، ۴۳۲، ۴۳۹، ۴۵۶
تطيله (تودلا): ۷۹
تفت: ۲۱۲

تفتان: ۴۲، ۱۲۶، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶
تفلیس: ۸ تا ۱۹۵
تنگ ترکان: ۳۳۵
تنگ زیدان: ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۷، ۴۳۷

تون: ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۳۰، ۳۸۲، ۴۵۲ تا ۴۵۴
تهران: ۷، ۳۲، ۴۱، ۴۱، ۵۴، ۵۸، ۸۳، ۸۸، ۹۸
۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۴، ۱۰۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۸۴
۱۸۸ تا ۱۹۰، ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۰۹ تا ۲۳۵
۲۴۸، ۲۵۰، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲ تا ۲۸۹

بهبهان: ۲۰۶
بهرام آباد: ۴، ۱۰، ۷، ۱۰، ۲۱۴
بهرام گرد (رودخانه): ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۰، ۴۲۰
۴۲۱، ۴۳۴

بهمشیر: ۲۸۳

بیاض: ۲۱۳

بیت المقدس: ۷۲

بیت لحم: ۲۹۷

بیداران: ۲۵۲

بیدخت: ۳۷

بیرجند: ۴۷، ۳۷۱، ۳۸۲، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۶ تا ۳۹۷
۴۰۳، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۵۲

بیژن آباد: ۱۷۴

بیمرغ: ۳۷

بین النهرین: ۷۹، ۴۴۸، ۴۴۹

((پ))

پابنه: ۱۷۶

پاچنار: ۱۹۲

پارتا: ۶۳

پارتیکان: ۶۳

پاریز: ۱۰۴ تا ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۹۹

پاریس: ۱۲، ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۷۵، ۱۷۵، ۲۸۰، ۲۹۲ تا ۲۹۳
۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۸، ۳۵۸، ۳۷۵، ۳۷۵، ۵۱۳

پازار گاد: ۲۰۵، ۳۴۵

پامیر: ۴

پاسنگان: ۱۸۹

پرقال: ۳۱۲، ۳۱۳

پرک: ۳۲۹

پسنی: ۲۰۲، ۳۱۷

پشتکوه: ۱۶۲

پطرز بورک (لنین گراد): ۴۱، ۱۹۵

پطرفسک: ۱۹۴

پکن: ۴۵۳

پلوار: ۱۱۱

چغانسور: ۳۹۱۳۹۰۳۷۵

چکشلیار: ۹

چناب: ۲۰۰

چهار گنبد: ۴۴

چهل پایه: ۴۸

چهل تن (کوه): ۴۳۱۰۱۷۱۰۱۶۶

چهل کره: ۲۵۶

چیل نادر: ۱۳۹

چین: ۲۹۷۰۲۹۶۷۲۱۰۱۳۶۱۱۷۰۱۱۶۴

۴۵۳۳۰۲۰۲۹۹

((ح))

حاجی آباد: ۳۴۴

حبشه: ۳۱۲۰۱۳۵۰۳۱

حجت آباد: ۱۸۶

حسین آباد: ۳۹۶

حلب: ۱۷۸۰۱۳۰۰۱۲۸

حنکه: ۲۵۰

حوض دق: ۱۸۳

حوض سلطان (دریاچه): ۱۹۰

حیدر آباد: ۱۳۹

((خ))

خاران: ۲۷۲۰۱۴۰۰۱۳۹۰۱۲۶

خان زینیان: ۳۳۷

خبیس (شهداد): ۶۰۰۵۴۵۱۰۴۹۰۴۷۰۴۱

۴۰۹۰۲۲۰۰۲۱۴۰۱۳۵ ۰۹۷۰۷۲۰۶۲

۴۱۳

خراسان: ۷۲۲۶۸۰۴۷۰۴۳۰۳۹۰۳۲۰۳۰

۰۲۹۷۰۲۷۵۰۲۱۸۰۹۰۰۷۸۰۷۶۰۷۵

۰۳۸۶۰۳۷۶۰۳۷۴۰۳۷۱۰۳۰۳۰۳۰۲

۴۴۳۰۴۳۹۰۴۳۲۰۴۱۳۰۴۰۹۰۳۹۸

خرم دشت: ۲۱۰

خرمشهر: رجوع شود به (مهره)

۰۳۴۴ ۰۳۴۳۰۳۱۸۰۳۰۶۰۲۹۲۰۲۹۰

۰۴۳۰۰۳۹۹۰۳۷۶۰۳۷۵۰۳۵۸۰۳۴۹

۴۵۲۰۴۵۱۰۴۴۳۲۰۴۴۰

تهرود: ۲۵۱۰۲۵۰

((ج))

جاسک: ۲۲۸۰۳۱۵ ۰۳۰۹۰۳۰۷۳۰۵۰۱۱۶

تا: ۴۴۲۰۳۳۰

جاسم: ۱۱۹

جاغین: ۳۲۲

جالق: ۲۷۳۰۲۶۷۰۲۶۶۰۲۶۱۰۱۴۳۰۱۳۹

جبال بارز: ۳۲۱۰۲۵۰۰۱۷۵۰۱۷۴

جرون: رجوع شود به (بندرعباس)

جلال آباد: ۳۸۹۰۳۷۳

جلفا: ۳۶۰۰۳۵۸۰۳۴۸

جنگل: ۳۷

جوپار: ۰۲۵۰۰۲۴۳۰۲۴۲۰۲۱۹۰۲۱۸۰۸۲

۴۲۰۰۴۱۹۰۳۰۱

جو قند: ۱۸۵

جویند: ۳۶

جهان آباد: ۳۷۳

جیعون: ۵۶

جیرفت: ۰۷۵۰۷۲۲۷۰۰۶۴۰۶۳۰۶۱۰۵۸۰۵۷

۰۱۷۴۰۱۳۹۰۱۳۸۰۱۳۵ ۰۸۸۰۸۶ ۰۷۸

۰۲۴۷۰۲۴۴۰۲۱۷ ۰۲۱۶۰۲۰۴ ۰۱۷۵

۴۳۷۰۴۳۵۰۴۱۲۰۳۲۱۰۳۰۰

جیلوم: ۲۰۰۰۱۹۹

((چ))

چات: ۲۳

چاری: ۴۲۰

چامپ: ۱۵۳

چاه بهار: ۰۱۷۳ ۰۱۴۷۰ ۱۴۱ ۰۱۳۴۰۱۲۳

۳۶۲۰۳۳۰۰۳۲۹۰۳۱۶۰۲۰۱

چترود: ۸۴

دزك: ۲۶۶،۲۶۰،۰۱۴۰

دستگرد: ۴۰۰

دشت ارژن: ۳۳۷

دشت قبقاق: ۲۰۵

دشت کوچ: ۱۷۵

دشت کویز: ۴۱،۳۹

دشت لوت: ۱۷۵، ۱۵۵، ۱۴۳، ۴۳، ۴۱، ۳۹

۳۷۵، ۳۷۱، ۳۲۱، ۲۵۸، ۲۲۷، ۱۸۹، ۱۸۰

۴۴۱، ۴۱۲، ۳۹۸

دكن: ۱۷۹، ۱۳۹

دلفاراد: ۲۴۶

دماغه اميد: ۳، ۱۲

دماوند: ۳۵۸، ۲۱۰، ۱۷۸

دنيبير (رودخانه): ۴

ده بيد: ۳۴۷، ۳۴۵، ۱۱۰

دهرود: ۵۴

دهشتران: ۱۰۸، ۸۷

دهلي: ۲۷۵، ۲۷۴

دهنو: ۳۲۳، ۳۲۲

دهوك: ۴۵، ۴۴

دوساري: ۱۷۴، ۶۳

دولت آباد: ۴۳۷، ۳۸۳

((ر))

رابر: ۴۳۵، ۳۲۲، ۲۴۶، ۲۴۴، ۲۴۳، ۶۱

رايبج (رودخانه): ۳۰۷، ۳۰۵، ۱۵۱، ۱۴۴

۳۲۹، ۳۲۶، ۳۱۵، ۳۱۱ تا ۳۰۹

رامشك: ۳۲۵

رامهرمز: ۲۸۲، ۶۵

ران كچ: ۱۲۴

راور: ۶۱۵، ۰، ۴۵

راول پندی: ۱۲۲

زاین: ۲۵۶، ۲۵۰، ۲۴۶، ۱۷۶، ۱۷۵، ۶۲، ۵۲

۴۳۵

خزران: ۲۰۷، ۱۹۲

خشت: ۳۳۴

خليج فارس: ۲۸۲، ۲۸۰، ۱۱۹، ۱۱۵، ۱۱۳

۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۱، ۴۳۹، ۳۹۳، ۲۹۷

۴۴۹، ۴۴۸، ۴۴۶

خنامان: ۴۳۶، ۴۳۵، ۶۱

خوش: ۳۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۴۲

خواف: ۴۰۵

خوزستان (عربستان): ۲۸۲، ۲۸۱، ۱۲۴، ۶۴

۳۳۸، ۲۹۱، ۲۸۸، ۲۸۴

خودران: ۱۸۴، ۱۸۳

خوشاب: ۳۳۲

خير آباد: ۱۰۳

خيوه: ۴۲۱، ۸۱، ۷۹، ۱۸

((د))

داراب: ۷۹

داردانل: ۳۷۳

دارزين: ۲۵۲، ۲۵۱

دالكي: ۳۳۴

دجله: ۱۹۸، ۱۱۵، ۸۲، ۶۹

دربند: ۱۹۴، ۶۵، ۴۹

درخش: ۴۰۳، ۴۰۲، ۴۰۰

درگز: ۱۸

دومزار: ۲۴۶، ۲۳۴

دريای خزر: ۱۹۱، ۹۱، ۲۶، ۱۱۱، ۱۰، ۸، ۴۳

۲۷۷، ۱۹۷، ۱۹۴

دريای سفيد: ۱۹۱

دريای سياه: ۲۹۵، ۱۹۸، ۹۰

دريای مديترانه: ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۴۰

۴۴۸

دريست: ۳۳۵

دزداب: رجوع شود به «زاهدان»

دزفول: ۲۸۲

ساردینیا: ۱۹۷
 ساو: ۲۹۷
 سبز آباد: ۳۳۲، ۳۳۱
 سبزوار: ۴۰۹، ۳۸۶
 سر آسیاب: ۱۸۰، ۸۳
 سراوان: ۱۵۸، ۴۲
 سر باز: ۱۶۱
 سر بیزن: ۴۳۵، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۴۶، ۲۴۵، ۷۷
 سر بهر: ۱۶۱، ۵
 سرحد: ۱۵۸، ۱۵۱، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۲۶، ۴۲
 ۱۶۲ تا ۱۶۶: ۲۴۸، ۱۷۴، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۶
 ۲۵۹ تا ۲۶۶: ۳۷۹، ۳۶۵، ۲۶۷، ۲۶۱
 سرخس: ۳۸۹، ۱۸۱، ۷۷
 سرداریا: ۱۹۸
 سروستان: ۱۷۹
 سریزد: ۳۶۱، ۲۱۲
 سعید آباد: ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۶
 سفد: ۴۴۳
 سلطانیه: ۲۹۸، ۲۹۷، ۸۵
 سمرقند: ۳۷۱، ۳۵۶، ۱۷۸، ۸۸، ۲۶
 سملقان: ۲۵
 سننگان: ۴۲۸، ۲۵
 سند: ۱۲۷، ۱۲۴، ۱۲۱، ۱۱۶، ۹۹، ۵۶، ۲۶
 ۱۳۰ تا ۱۳۲: ۱۴۹، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۳۲
 ۱۹۶ تا ۱۹۸: ۲۳۲، ۲۰۴، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۸
 ۲۵۷ تا ۲۶۴: ۴۳۴، ۴۱۲
 سن سن: ۱۸۹
 سواستوبل (بندر): ۵
 سودان: ۸
 سوران: ۲۶۰، ۲۵۹، ۱۷۲، ۱۵۹
 سومر: ۱۱۵
 سوهد: ۲۸۷
 سوئز (کانال): ۴۴۸، ۴۷، ۴۲

رباط: ۳۷۷، ۳۶۷، ۲۱۴، ۱۰۹، ۷۸
 رشت: ۴۴۲، ۴۴۱، ۲۹۲، ۱۹۵، ۱۹۰، ۸
 رفسنجان: ۳۲۱، ۲۱۴، ۱۰۷، ۶۱
 رکن آباد: ۳۴۱، ۳۴۰
 رودبار: ۳۲۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۱۷۳، ۱۴۰، ۶۲
 ۳۷۲ تا ۴۱۲
 روسیه: ۱۹۴، ۱۹۱، ۸۱، ۲۲، ۲۱، ۱۷، ۷، ۵، ۴، ۱۹۵
 ۱۹۵ تا ۲۰۶: ۳۷۵، ۳۰۶، ۲۹۵، ۲۷۶، ۲۱۴
 ۴۳۸ تا ۴۴۹
 روم: ۳۵۵، ۲۸۸، ۱۴۶، ۳
 ری: ۲۰۸، ۶۶
 ریگان: ۳۶۵، ۳۶۳، ۳۲۵، ۲۵۸، ۲۵۲، ۹۹
 ۳۶۷

((ز))

زاب: ۷۰
 زابل: ۳۶۸، ۲۵۱
 زاوه: ۳۵
 زاهدان: ۳۹۵، ۳۹۲، ۳۸۵، ۳۷۸، ۳۷۲، ۳۷۱
 زاینده رود: ۳۴۸، ۲۲۲، ۲۱۱
 زرنج (زره - زرنک - سرنگیا): ۳۶۹ تا
 ۳۷۲ تا ۳۹۲
 زرنند: ۱۸۳، ۱۸۲، ۶۱
 زلانددجید: ۴۴۸
 زنگبار: ۴۵۱، ۱۵۰، ۱۳۵، ۱۲۰
 زنوگان: ۴۵
 زهگلوت: ۱۷۳
 زیارت: ۱۵۰، ۱۴۹

((ژ))

ژاپون: ۴۴۸

((س))

ساردو: ۲۴۲، ۱۷۶، ۱۷۵، ۷۱، ۶۷، ۶۲، ۵۷
 ۴۴ تا ۳۲۲: ۴۳۵، ۳۲۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۵۰، ۲۴۶، ۲۴۴

سه گوهه: ۳۸۴۰۳۸۳

سیادک: ۳۹۱۰۳۹۰

سیب: ۲۶۶۰۲۶۰، ۶۷۲، ۱۶۲۰، ۱۴۳، ۱۴۰

سیراف: ۱۱۶

سیرجان: ۱۰۳، ۹۰، ۸۸، ۸۶، ۷۲، ۷۱، ۶۱

سیرج: ۳۲۱، ۳۰۳، ۲۱۷، ۲۱۶، ۱۲۵، ۱۰۴

سیریز: ۴۳۰ تا ۴۲۸، ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۱۹

سیستان: ۷۳ تا ۷۰، ۶۴، ۵۲، ۴۷، ۴۴، ۴۲، ۳۴، ۲۶

سینا: ۱۵۸، ۱۴۷، ۱۳۳، ۱۲۸، ۱۲۷، ۹۴، ۷۵

سینا: ۳۲۶، ۳۲۴، ۳۲۳، ۲۶۲، ۲۰۵، ۱۶۶

سینا: ۴۰۰، ۳۹۸ تا ۳۸۶، ۳۸۴ تا ۳۷۹، ۳۷۷

سینا: ۴۰۰، ۳۹۸ تا ۳۸۶، ۳۸۴ تا ۳۷۹، ۳۷۷

سینا: ۴۰۰، ۳۹۸ تا ۳۸۶، ۳۸۴ تا ۳۷۹، ۳۷۷

سینا: ۴۰۰، ۳۹۸ تا ۳۸۶، ۳۸۴ تا ۳۷۹، ۳۷۷

سینا: ۴۰۰، ۳۹۸ تا ۳۸۶، ۳۸۴ تا ۳۷۹، ۳۷۷

سیسبیل: ۱۳۴

سیملا: ۱۲۲

سینا: ۱۲۴، ۴۰

سیوند: ۳۴۴

((ش))

شام: ۴۲۸، ۴۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵

شاه آباد: ۱۷۴

شاهرود: ۲۱۴

شاهسواران: ۲۵۶، ۲۰۵

شرف آباد: ۱۸۶

شریف آباد: ۳۲

شیراز: ۲۸۲، ۲۸۱، ۱۳۳، ۱۱۷

شکارپور: ۲۳۲

شلگستان: ۳۴۷

شماخی: ۱۹۱، ۹۱

شمش: ۲۱۳، ۲۱۲، ۹۸

شور (رودخانه): ۱۷۵

شوراسر: ۳۴

شورحصار: ۳۴

شورگز: ۱۴۳

شوش: ۳۴۹، ۳۴۴، ۲۸۳، ۲۰۶

شوشتر: ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۴ تا ۲۸۲، ۲۸۱ تا ۲۹۱

شهداد: ۴۴۱، ۳۴۸، ۳۳۵

شهر بابک: ۱۰۸، ۱۰۵، ۹۸، ۹۶، ۸۷، ۷۳

شهرستان: ۳۸۵، ۳۷۲

شیراز: ۱۱۲، ۱۱۱، ۹۵، ۸۶، ۸۵، ۷۳، ۶۶

شیراز: ۲۲۰، ۲۱۲، ۲۰۹، ۱۷۸، ۱۳۵، ۱۲۰

شیراز: ۳۳۳، ۳۳۱، ۳۲۱، ۲۸۰، ۲۷۷، ۲۶۶

شیراز: ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۴، ۳۴۱ تا ۳۳۷، ۳۳۴

شیراز: ۳۹۹، ۳۶۱، ۳۵۸، ۳۵۶

شیراز: ۳۹۹، ۳۶۱، ۳۵۸، ۳۵۶

شیراز: ۳۹۹، ۳۶۱، ۳۵۸، ۳۵۶

شیراز: ۱۹۱، ۲۷

شیراز: ۴۳۵

شیراز: ۳۴۹

((ص))

صلاخانه: ۸

((ط))

طاهری (بندر): ۱۱۶

طبرستان: ۳۵۳

طبرستان: ۳۷۷، ۴۹، ۴۴، ۴۳، ۴۱، ۳۹، ۳۷، ۳۳

طبرستان: ۳۸۱، ۳۶۹، ۳۰۴، ۳۰۳، ۲۷۵، ۱۳۶

طبرستان: ۳۹۷، ۳۹۶

طبرستان: ۱۹۳

طبرستان: ۴۴۳، ۲۹۵، ۹۰، ۶

طوطک: ۴۳۵

طیس: ۱۴۹ تا ۱۴۷، ۱۳۹، ۱۳۶، ۱۳۵

((ظ))

ظفرقند: ۱۸۷

((ع))

عباس آباد: ۲۱۰

عباسی: رجوع شود به (بندرعباس)

((ق))

قاسم آباد: ۱۰۹، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۸۶، ۳۸۶
 قاهره: ۲۳۴
 قاین: ۳۳، ۳۸، ۴۷، ۹۱، ۹۰، ۳۰، ۳۷، ۳۷، ۳۷
 ۳۷۹ تا ۳۸۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۰۹
 قبرس: ۲۲۹
 قرا باغ: ۸۹
 قراتیه: ۲۱
 قرطبه: ۱۳۴
 قره سو (رودخانه): ۱۶
 قریه العرب: ۲۴۲، ۲۴۳
 قزل آلان ۱۹
 قزل قم: ۴۲
 قزوین: ۶۶، ۱۹۰، ۱۹۲
 قسطنطنیه: ۶۵، ۲۹۵
 قشم: ۱۶۴، ۳۱۴، ۳۱۵
 قصر قند: ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۰، ۲۷۵
 قفقاز: ۴۹، ۱۸۹، ۱۹۴، ۳۸۸
 قلعه بندر: ۳۳۹
 قلعه سنگ (قلعه بیضا): ۸۶، ۲۵۰، ۲۷۷، ۴۲۷
 ۴۳۷
 قلعه عسکر: ۲۲۲
 قلیک: ۱۹۰
 قم: ۱۳۵، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۹، ۲۹۷
 ۲۹۸، ۴۴۱
 قمشه (شهرضا): ۳۴۷
 قنات غستان: ۴۲۰
 قندهار: ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۳۰، ۲۰۴، ۲۷۶، ۳۶۸، ۳۷۵
 قوجان: ۱۸، ۲۷، ۱۸۶
 قهرود: ۲۱۰، ۳۴۹
 قهستان: ۳۱۳، ۳۶۹

عراق: ۷۶، ۷۷، ۸۶، ۸۹، ۱۳۶، ۱۴۷، ۲۸۴
 عرب آباد: ۴۵
 عربستان: رجوع شود به (خوزستان)
 عربستان: ۵۶، ۱۲۰، ۳۱۸
 عزت آباد: ۴۲۵
 عشق آباد: ۳۰، ۴۴۳
 عقیف آباد: ۳۳۷
 عقدا: ۱۸۶
 عکا: ۲۹۶
 علی آباد: ۱۸۳، ۴۱۰
 عمان: ۷۵، ۸۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۳۷

((ف))

فارس: ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹
 ۸۵، ۹۰، ۹۳، ۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۱
 ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۷۰، ۲۱۷، ۲۵۲، ۲۸۸
 ۳۱۸، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۷
 ۴۲۳، ۴۳۲
 فانوج: ۱۵۱ تا ۱۵۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹
 فتح آباد: ۱۰۹، ۴۳۵
 فدوسیا: ۵
 فدوند: ۶۳
 فرات: ۱۱۵ تا ۱۱۷
 فرانسه: ۱۲، ۵۶، ۸۴، ۱۲۱، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۴۹
 ۳۷۴، ۴۳۴
 فراه: ۳۶۹، ۳۷۹
 فردوس: ۳۸
 فلسطین: ۳۹، ۴۰، ۳۷۹
 فهرج: ۹۷، ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۳ تا
 ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۴، ۲۰۲
 ۲۰۳، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۵، ۳۲۰
 ۳۲۷، ۴۱۳، ۴۱۲
 فین: ۲۰۹

قیس: رجوع شود به «کیش»

((ك))

کابل: ۷، ۷۸

کاخ: ۳۶، ۴

کارون: ۱۶، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲

کازرون: ۳۳۵، ۳۳۶

کاشان: ۹۸، ۹۸، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹ تا ۲۰۹، ۲۱۰

کافر قلمه: ۲۹۷، ۲۹۸، ۴۱۷، ۴۴۲

کالیگان: ۲۶۷

کانادا: ۴۴۸

کبوتر خان: ۷۸، ۲۱۴، ۳۳۶

کتل بیرزن: ۳۳۶، ۳۳۷

کتل دختر: ۳۳۶

کتل کمارج: ۳۳۴، ۳۳۵

کتل ملو: ۳۳۴

کتل هنکی: ۲۵

کج: ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۷۱

کراچی: ۹۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۷۳

کرمان: ۲۱۱، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۹۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۸

کرمان: ۳۶۹، ۴۴۲

کراسنودسک (بندر): ۹

کربلا: ۱۷۸، ۲۲۹

کرخه: ۲۸۲

کردستان: ۲۹۷

کردکوه: ۲۱۲

کردمعله: ۱۳

کرمان: ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۵۲، ۵۴

کوهستان: ۵۴، ۶۲، ۶۴ تا ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۳۳

کوهستان: ۱۳۸ تا ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۸

کوهستان: ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۶۸ تا

کوهستان: ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۱ تا ۲۱۴

۲۱۶ تا ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۸

۲۴۰ تا ۲۵۰، ۲۵۲ تا ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۳

۲۶۵، ۲۷۲، ۲۷۹، ۳۰۳، ۳۲۰، ۳۲۱

۳۲۲ تا ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۵۸

۳۶۰ تا ۳۶۴، ۳۷۵، ۳۹۳، ۴۰۷، ۴۰۹

۴۱۰ تا ۴۱۳، ۴۱۷ تا ۴۲۱، ۴۲۳ تا ۴۲۷، ۴۴۱

۴۴۲ تا ۴۴۴، ۴۳۷، ۴۳۵ تا ۴۳۱، ۴۴۹

کرمانشاه: ۱۰۰، ۴۵۲

کروان: ۱۴۴

کریم آباد: ۲۰، ۴۲۰

کریه: ۱۵۵، ۲۹۵

کسکن (رود): ۱۷۲

کسمکوران: ۱۳۷

کشمیر: ۱۱، ۲۳۴، ۳۳۷

کلات: ۳۸، ۴۲، ۴۲، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۶۷، ۲۶۷

کلده: ۲۷۱، ۲۹۱، ۳۳۹

کلکته: ۳۶۰، ۳۹۹

کله منار (رودخانه): ۳۴

کمدین: ۷۸

کمبر بیج: ۸۸، ۸۹

کنار تخته: ۳۳۴

کنار رود: ۱۵۹

کنک: ۱۵۱، ۱۹۹

کوچکون: ۲۱۱

کوچگردان: ۱۳۸، ۱۷۳، ۲۵۹

کوچیل: ۱۸۶

کور (رودخانه): ۷

کوشکوه: ۲۱۴

کوفجان: ۲۴۶

کوفه: ۶۸

کوهستان: ۳۱، ۳۲، ۳۰۴، ۳۰۳

کوهپایه: ۵۴، ۶۱، ۶۵، ۶۵، ۸۷، ۲۱۸، ۲۱۸

گوداحمر: ۱۰۸ تا ۱۰۵
 گورابه: ۲۵۱
 گورکز: ۴۳۵
 گوک: ۵۲
 گوک تپه: ۱۹
 گه (نیک شهر): ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۳ تا ۲۰۱
 ۳۱۱، ۳۲۹
 گیلان: ۱۱، ۸۸، ۹۱، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۹۳

((ل))

لار: ۹۹، ۱۴۰، ۱۸۸، ۳۲۱
 لاشار: ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۲ تا ۱۵۴
 لاش جوین: ۳۸۹، ۳۹۰
 لاکاش: ۱۱۵
 لاله زار (رودخانه): ۱۰۳ تا ۱۰۵، ۱۸۴، ۲۴۲
 ۴۳۴، ۴۳۵
 لاهور: ۱۹۹، ۲۸۹
 لرستان: ۱۸۸، ۲۹۱، ۳۴۱
 لندن: ۷۰۴، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۳۷، ۲۴۱
 ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۸۴، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۱
 ۴۵۲
 لنکران: ۱۹۴
 لنکاستر: ۲۷۰
 لنگر: ۱۲۶
 لنکه: ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۹۷، ۴۴۳
 لیدن: ۱۶۶، ۸۱، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۷۰
 لیبون: ۳۱۳

((م))

مادا کاسکار: ۱۱۶
 مازندران: ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۹۸
 ماشکید: ۱۲۵، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷
 ۲۷۳

کوه رنگ: ۲۸۲
 کوهک: ۱۰۰، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۸، ۲۴۹، ۲۶۱
 ۲۶۲ تا ۲۷۳، ۲۷۰
 کویت: ۴۴۷
 کویته: ۲۶، ۱۲۷، ۱۶۳، ۱۶۶، ۲۵۵، ۲۷۶
 ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۹۳، ۴۰۷، ۴۱۰
 ۴۱۳
 کهریزک: ۲۰۹
 کیش: ۲۸، ۷۹، ۲۹۷

((گ))

گاوخونی: ۲۱۲
 گبی (کویر): ۱۱۵، ۴۲
 گدروسیا: ۶۲، ۱۲۴، ۱۳۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳
 ۴۱۲
 گرجستان: ۳۳۴
 گرگان: ۱۹، ۱۷، ۲۰، ۲۴، ۱۱۶
 گرمسیر: ۱۴۳، ۲۰۵
 گزاران: ۲۵۴، ۲۵۳
 گزک: ۲۵۹
 کشکین: ۲۵۹
 کلاشگرد: ۳۲۱، ۴۳۷
 کلنا باد: ۹۳، ۳۵۹
 گلوسالار: ۴۳۶
 کمبرون: رجوع شود به «بندرعباس»
 کنا باد: ۳۷، ۳۸، ۴۰۵
 کنجشک آباد: ۲۵۸
 گنبد دراز: ۶۶
 کندو (کوه): ۳۲۱
 گوادر (بندر): ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۵۳، ۲۰۲
 ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۱۶
 گواشیر: ۷۲، ۱۷
 گوجهر: ۴۹

۳۷۱۰۳۱۲،۳۰۶،۳۰۰
 مکه: ۳۹۹،۱۷۸
 مکس: ۱۶۲،۱۶۱،۱۵۸
 ملتان: ۲۰۶،۲۰۰،۲۴۸،۱۳۴
 ملک سیاه (کوه): ۴۳۹،۳۷۷،۲۶۷،۲۴۸
 ملوران: ۱۵۳،۱۵۱
 منوجان: ۳۲۴،۳۲۱،۸۷
 مور کوه: ۴۵،۴۴
 مونیخ: ۲۹۲
 مهبیار: ۳۴۷
 میان کنگی: ۳۸۹،۳۸۸
 میبد: ۱۸۶،۸۵
 میرآباد: ۱۵۲
 میناب: ۳۲۹،۳۲۷،۳۲۲،۳۱۲،۳۰۷،۱۴۱،۱۱۷
 ۳۲۹

((ن))

ناصرآباد: ۳۸۰،۲۱۲
 نای بند: ۳۰۴،۵۱،۴۷ تا ۴۵
 نالین: ۳۶۰،۳۵۹،۱۸۷،۱۸۵
 نجف: ۶۵
 نجف: ۱۷۸
 ندوشان: ۲۱۲
 نرماشیر: ۱۴۰، ۹۹، ۹۷، ۹۳، ۷۸، ۷۲، ۶۲
 ۲۵۲، ۲۱۷، ۲۰۵ تا ۲۰۳، ۱۷۵، ۱۴۲
 ۴۰۰، ۳۶۳، ۳۲۱، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۳
 ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۰۹
 نسا: ۲۵۴ تا ۲۵۲
 نصرآباد: ۴۱۱، ۴۱۰، ۳۹۵، ۱۶۳
 نصرتآباد: ۳۸۶، ۳۸۲، ۳۸۰، ۳۷۹، ۲۰۵
 ۴۱۱، ۳۹۲
 نصرو (رود): ۳۸۹، ۳۸۵
 نظرن: ۲۱۱، ۲۱۰

ملان: ۲۰۱
 ماهان: ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۴۰، ۱۰۰، ۴۳، ۳۵
 ۴۲۰، ۴۱۳، ۳۶۳، ۳۰۱، ۲۵۰، ۲۴۷، ۲۱۹
 ۴۳۶
 محرق: ۲۷۹
 محلات: ۹۸
 محمره (خرمشهر): ۲۹۱، ۲۸۶، ۲۸۳ تا ۲۸۱
 ۴۴۳، ۳۲۱، ۳۰۶
 مراکش: ۱۳۴
 مرغک: ۱۷۵
 مزو: ۹۱، ۷۷، ۷۴، ۶۹، ۱۸
 مرو دشت: ۳۳۹
 مروست: ۱۱۰
 مزرهان: ۸۰
 مزرعه: ۱۹۲
 مزینان: ۱۱۰
 مسقط: ۱۵۰، ۱۳۰، ۱۲۳، ۱۲۱ تا ۱۱۹، ۸۵
 ۳۲۲، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۶، ۳۱۵، ۲۹۲
 ۳۳۰
 مسکو: ۴۴۷، ۴۴۲، ۴۴۰، ۱۹۴، ۲۰
 مشهد: ۲۷۵، ۴۷، ۴۳، ۳۷ تا ۳۵، ۳۳ تا ۲۸، ۲۷
 ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۶، ۳۹۰، ۳۸۷، ۳۲۱
 ۴۱۰
 مشهد مرغاب: ۳۴۵، ۳۴۴، ۱۱۱
 مشیز: ۱۰۴، ۹۸، ۹۶
 مصر: ۳۷۹، ۲۹۲، ۱۹۷، ۱۳۵، ۱۱۷، ۱۱۶
 ۴۴۸، ۴۳۴، ۳۹۳
 مطرح: ۳۱۵، ۱۲۰
 مغولستان: ۲۹۶
 مقوتیه: ۱۸۴
 مقصود بیک: ۳۴۷
 مکران: ۱۳۸ تا ۱۳۱، ۱۲۹، ۱۲۵ تا ۱۲۳، ۸۲
 ۲۰۳، ۲۰۱، ۱۵۰، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۱، ۱۴۰

٤٠٤٠ ٣٩٨٠ ٣٩٧٠ ٣٨٨٠ ٣٧٤٠ ٣٧١٠ ٣٦٦٠
 ١١٦٠ ٨٩٠ ٨٥٠ ٨٠٦ ٧٨٠ ٧٥٠ ٧٣٠ ٦٤٠: مرمر
 ٢٩٧٠ ٢٩٦٠ ٢٠٤٠ ١٤٧٠ ١٣٦٠ ١١٩٦٠
 ٣٢٠٠ ٣١٤٦ ٣١٢٠ ٢٠٢٠
 هزار: ٢٣٥٠ ٢٥٦٠ ٢٤٦٠
 هشرخان: ٩٠
 هلند: ٣٣٢٠ ٦٦٠
 هليل رود: ٢٤٣٠ ٢٠٤٠ ١٧٥٠ تا ١٧٣٠ ٦٤٠ ٥٧٠
 ٤٣٧٠ ٤٢٣٠ ٣٠٠٠ ٢٤٤٤
 همدان: ٤٥٢٠ ٧٣٠
 همنت (كوه): ١٦٠٠
 هنجين: ٢١٠٠
 هندوستان: ٣٠٠ ٢٨٠ ٢٧٠ ١٥٠: ١٢٠ ١١٠ ٤٠ ٣٠
 ٨٦٠ ٨٢٠ ٨١٠ ٥١٠ ٤٩٠ ٣٨٠ ٣٧٠ ٣٣٠ ٣١٠
 ١٢٧٠ ١١٨٠ تا ١١٦٠ ١٠٤٠ ٩٢٠ ٨٩٠ ٨٨٠
 ١٤١٠ ١٣٩٠ تا ١٣٥٠ ١٣٣٠ ١٣٢٠ ١٢٨٠
 ١٩١٠ ١٨٢٠ ١٧٨٠ ١٥٩٠ ١٥٤٠ ١٤٧٠ ١٤٤٠
 ٢٤٤٠ ٢٣٩٠ ٢٣٧٠ ٢٣٢٠ ٢١٤٠ ٢٠٠٠ ١٩٧٠
 ٢٦٥٠ ٢٦٤٠ ٢٦٢٠ ٢٥٧٠ ٢٥٥٠ ٢٥٠٠ ٢٤٤٨
 ٣١٢٠ ٢٨٥٠ ٢٨٤٠ ٢٨١٠ ٢٧٩٦ ٢٧٥٠ ٢٧٢٠
 ٣٦٠٠ ٣٥٧٠ ٣٤٨٠ ٣٤٣٠ ٣١٨٠ ٣١٧٠ ٣١٣٠
 ٤٣١٠ ٤١٣٠ ٤٠٧٠ ٤٠٣٠ ٤٠٠٠ ٣٩١٠ ٣٧١٠
 ٤٥٢٠ تا ٤٤٦٠ ٤٤٣٠ ٤٤٢٠ ٤٤٠٠ ٤٣٨٠
 هندوچين: ٢٩٨٠
 هندو كوش: ٢٧١٠
 هنزا: ٢٤٤٠
 هنگ كنگ: ٤٤٨٠
 هنگام: ٣١٥٠ ٣١٤٠
 هنگول (رودخانه): ٢٠١٠
 هيرمند: ٣٧٣٠ ٣٧٢٠ ٣٦٩٠ ٢٧١٠ ١٤٣٠ ١٢٧٠
 ٣٩٠٠ ٣٨٩٠ ٣٨٥٠ تا ٣٨٣٠ ٣٧٩٠ ٣٧٦٠ ٣٧٥٠
 ٤١٢٠

نگار: ٤٢١٠
 نودان: ٣٣٦٠
 توريسيسك: ٥٠
 نو كنج: ٣٢٩٠ ١٥٠٠
 نه: ٤٠٧٠ ٤٠٠٠ ٣٩٧٠ ٣٩٦٠ ٣٨٦٠ ٣٦٦٠ تا
 ٤١٠٠
 نهاوند: ٧٠٠ ٦٧٠
 نهران: ٣٧٤٠
 نه بندان: ٣٩٨٠
 نيتوك: ١١٥٠
 نيستان: ١٨٥٠
 نيشابور: ٨١٠ ٧٤٠ ٧١٠ ٣٩٠ ٣٥٠ ٣٣٠
 نيك شهر: رجوع شود به «كه»
 نيل (رودخانه): ١٩٩٠ ٨٦٠
 نينوا: ٢٠٨٠
 نيويورك: ٣٤٣٠
 ((٩))
 واتيكان: ٢٩٥٠
 ورامين: ١٤٣٠
 ورتون: ٢١١٠
 وزير آباد: ١٩٩٠
 وكيل آباد: ٢٥٨٠ ٢٥٧٠
 ولاديققاز: ١٩٥٠
 ولگا (رودخانه): ٢٩٧٠ تا ٢٩٥٠ ١٩٥٠
 ونيز: ٢٩٦٠ ٢٩٥٠ ٢٢١٠ ١٩٤٠ ١١٧٠ ٩١٠ ٥٩٠
 ٣٨٦٠
 وين: ٤٠
 ((٥))
 هاليكارناس: ٦٢٠
 هرات: ١٠٩٠ ٨٩٠ ٨٨٠ ٨٥٠ ٨١٠ ٧٠٠ ٥١٣٠
 ٢٧٦٠ ٢٧٥٠ ١٨١٠ ١٤٠٠ ١٣٩٠ ١٣٦٠ ١٢٦٠

((س))

یالتا: ۵

یزد: ۴۱، ۴۳، ۴۷، ۹۰، ۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴ تا ۱۸۶، ۲۱۲، ۲۱۳
۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۹۸، ۳۲۱، ۳۵۹
تا ۳۶۱، ۴۰۷، ۴۱۴، ۴۱۸ تا ۴۲۲

یزدان آباد : ۱۸۳

یمن: ۷۹

یونان: ۶۴، ۶۵، ۱۱۶، ۱۴۶، ۱۹۶، ۱۹۸،
۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۳۰، ۲۳۶، ۳۰۲، ۳۵۲، ۳۶۹
۴۱۴، ۴۳۷
یونسی: ۱۲۶

۳- فهرست کتب و مجلات

(که در متن و حاشیه بآن‌ها اشاره شده است)

انگلیس و روس در شرق (سرهنری رالینسون):

۴۵۲

اوستا: ۳۵۱، ۱۷

ایران باستان (حسن مشیرالدوله بیرنیا): ۶۲:

۳۴۳، ۲۰، ۱۹۸، ۶۴

ایران شرقی (سرالیورسنت جان): ۲۱۳، ۱۴۲:

۲۵۵

ایران و ایرانیان (سردینسن راس): ۱۸۷:

۱۸۸

ایران و مسئله ایران (لارد کرزن): ۳۹۰، ۲۸:

۳۹۰

((ب و پ))

بهائیت (میلرامریکامی): ۲۲۹:

بلوچستان غیرمکشوف (فلویر): ۳۲۸:

پریلوس (آریان): ۱۴۶:

((الف))

آثار المعجم (فرصت الدوله شیرازی): ۳۳۴

۳۳۶

احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم (ابوعبدالله -

مقدسی): ۷۲:

ارمغان «مجله» (حسن وحید دستگردی): ۷:

۴۳۳، ۳۵۴، ۹۵، ۶۹

اطلاعات هفتگی «مجله» (عباس مسعودی):

۲۸۸

التنبیه والاشراف (علی بن حسین بن علی -

مسعودی): ۱۱۷:

المسالك والممالك والمفاوز والممالك (ابن

حوقل): ۱۳۴:

انجمن آسیائی بنگال (مجله): ۳۷۲:

انجیل (متی): ۴۳۷:

تاریخ مختصر ایران (سرپرستی سایکس):
۲۲۹،۹۳،۱۴،۹

تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان
اصفهان و بختیاری (دکتر نورالله دانشور
علوی - مجاهد السلطان): ۲۹۳

تاریخ مغول (عباس اقبال آشتیانی):
۲۹۶

تجارب السلف (هندوشاه): ۸۳

تذکره آتشکده (لطف علی آذریبگدلی):
۹۵

تذکره دولتشاه سمرقندی: ۱۸۱، ۱۸۰

تعلیم و تربیت «مجله» (علی اصغر حکمت):
۷

تقویم البلدان (اسماعیل ابوالفدا): ۱۳۴

((ج و ج))

جامع التواریخ رشیدی (خواجهرشید الدین
فضل الله): ۴۰۲، ۲۹۵، ۷۴، ۶۶

جامع مفیدی (مفیدالدین یزدی): ۱۸۰

جغرافیای تاریخی ایران (بارتلدروس): ۳۲:
۳۶۹، ۲۲۲، ۳۹

جغرافیای سیاسی ایران (مسعود کیهان): ۳۵:
۱۵۸، ۶۶، ۶۲، ۴۵، ۴۲

جغرافیای طبیعی ایران (مسعود کیهان): ۵۳:
۱۲۶

جنگ ایران و انگلیس (هنت انگلیسی):
۳۳۳

چند سال مسافرت در آسیا و افریقا: ۱۸۸

((ح و خ))

حاج بابا (جمیز موریه): ۱۲

حبیب السیر (غیاث الدین خواند میر):
۸۸

تاجگذاری شاه سلیمان (شاردن فرانسوی):
۳۵۷

تاریخ ادبیات ایران (دکتر رضازاده شفق):
۹۸، ۶۶

تاریخ ادبی ایران (پرفسور ادوارد برون):
۲۹۸، ۱۸۰، ۹۲، ۸۹، ۸۸، ۶۶، ۳۶، ۱۷
۳۵۶، ۳۵۳

تاریخ اصفهان وری (حاج میرزا حسن جابر -
انصاری): ۳۴۸

تاریخ آینه اسکندری (میرزا آقاخان کرمانی):
۱۰۱

تاریخ بختیاری (لیارد انگلیسی): ۲۸۶

تاریخ پانصد ساله خوزستان (سید احمد -
کسروی): ۲۸۸، ۲۸۲، ۲۸۱

تاریخ بلینی: ۱۳۷

تاریخ جهانگشا (عطا ملک جوینی): ۸۱،
۱۹۲

تاریخ خلافت (مویر انگلیسی): ۱۳۳

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس
(محمود محمود): ۳۷۲ تا ۳۷۴، ۳۹۰، ۴۱۰،
۴۵۲

تاریخ سالاریه (احمد علی خان کرمانی):
۱۳۵

تاریخ سفرهای جنگی اسکندر (آریان):
۱۴۶

تاریخ سلاجقه (محمد بن ابراهیم): ۱۳۵، ۷۴:
۳۲۴، ۳۰۰، ۲۱۳، ۱۸۴، ۱۳۶

تاریخ سیستان: ۳۶۹

تاریخ طبری (ابوجعفر محمد بن جریر):
۳۵۳

تاریخ گزیده (حمد الله مستوفی): ۶۷، ۶۶

حلود العالم من المشرق الى المغرب: ٦٤
حقایق الاخبار ناصری (حقایق نگار خرموجی)
٣٣٣

خاندان نوبختی (عباس اقبال آشتیانی): ٦٨،
١٩٣

ختارواہ آن مملکت: ١١٦

خراسان و سیستان (بات انگلسی): ١٦٠

خسرو شیرین (نظامی گنجوی): ٣٥٤

خلیج فارس (سر آرنلد ویلسن): ٣١٣، ٨٥

((۵ - ر - ر))

دو کلمران: ٣٠٦

دلیران تنگستانی (رکن زاده آدمیت):

٣٠٦

دیوان اشعار ادیب الممالک فراہانی:

١٠٠

دیوان اشعار شاہ نعمت اللہ ولی: ١٨٠

روزنامہ انجمن جغرافیائی ہمایونی: ١٢٤؛

٣٠٠

روزنامہ حبل المتین (مؤید الاسلام): ٣٩٩

روضۃ الصفا (میرخواند): ٨٧، ٧٨، ٦٨، ٣٥

٩٧

زندگی شاہ عباس اول (نصر اللہ فلسفی):

٣٥٧

((س))

سفر بہ بلوچستان (سرہنری پٹنیکر):

٢٧٥

سفرنامہ ہمرگان: ٣٤٩

سفرنامہ ہانری رنہدالمانی: ٣٤٨

سیاحتنامہ برادران شرلی: ٣٥٧

سیاحتنامہ ربی بنیامین: ٧٩

سیاحتنامہ شاردن: ٣٥٨

سیاحتنامہ مار کوپلو: ٥٨

سیاست مدن (افلاطون): ٢٣٠

((ش و ص))

شاہنامہ فردوسی: ١٣١، ١٢٨، ٦٦، ٦٤، ٢٥

٤١١، ٣٦٨، ٣٥٣ تا ٣٥١، ٢٥٣، ٢٥١، ١٣٢

٤٢٨

شرح حال سلمان ساوجی (رشید یاسمی):

٨٦

شہرہای معروف ایران (پرفسور لکھارت):

٣٣٩

صور الاقالیم (اصطخری): ١٢٨

((ط - ظ - ع))

طبقات سلاطین اسلام (استانلی لین پول):

٩٢

ظفر نامہ (حمد اللہ مستوفی): ٦٦

عالم آرای عباسی (اسکندر بیک منشی): ٦

عقد العلی للموقف الاعلی (افضل الدین

کرمانی): ٦٣، ٦٤، ٦٨، ٧٠، ٧٥، ٧٧، ١٣٥

١٣٦، ١٦٧، ٢١٢، ٢١٦، ٢٤٦، ٢٥٢، ٣٠١

٤٢٨

((ف و ق))

فارس نامہ ناصری (حاج میرزا حسن فسائی):

٣٣٣، ٨٨

فارس و جنگ بین الملل (رکن زاده آدمیت):

٣٠٦

فرہنگ انجمن آرای ناصری (رضا قلیخان

ہدایت): ٦٠

فرہنگ نظام (سید محمد علی داعی الاسلام):

١٣٩

فلسفہ نیکو (حسن نیکو): ٢٢٩

فهرست کتب فارسی (ریو): ۱۸۰

قابوس نامه و شمشیر بازی: ۳۵۵، ۳۵۶

قلب آسیا (مستر راس): ۷۰

((ك و گ))

کارنامه اردشیر بابکان: ۲۱۷، ۲۵۳، ۳۵۰

۳۵۲

کتاب استر: ۲۰۶

کتاب مقدس: ۱۲۷

کشف الحیل (عبدالعزیز آیتی): ۲۲۹

کاتها: ۲۵۳

گلستان سعدی: ۲۲۷

گنجشایگان (محمد علی جمال زاده): ۳۹

۵۹، ۴۱

((م))

مجمع الانساب (محمد بن علی شبا نیکاره): ۸۴

مجمع الفصحا (رضا قلی خان هدایت): ۹۸

مذهب بهائی (ریچارد انگلیسی): ۲۱۹

مرآة البلدان (اعتماد السلطنه): ۶۳، ۳۵، ۶

۹۵، ۹۵، ۹۵، ۱۰۰، ۲۲۶، ۲۲۶، ۴۲۰

مروج الذهب (علی بن حسین بن علی مسعودی):

۱۱۷، ۳۹۷

مسافرت با کاروان (فریه فرانسوی): ۳۷۴

مسافرت با ایران (هانوی انگلیسی): ۱۵

مسافرت خراسان (کلنل مک کریگور): ۴۵۲

مسافرت های اولیه بروسیه و ایران (آنتونی

جنگینسن): ۱۴

مسافرت های ونیزی ها در ایران: ۵۹

مسالك الممالک (اصطخری): ۱۲۸، ۳۷۰، ۳۷۲

مسئله آسیا (کاپیتن ماهان): ۴۴۷، ۴۴۶

مطلع السعدین (کمال الدین عبد الرزاق

سمرقندی): ۸۹

معادن الجواهر (علی بن حسین بن علی مسعودی)

۱۱۷

معجم البلدان (ابو عبدالله یاقوت حموی): ۹

۳۳

مواقف (قاضی عضد): ۷۹

مواهب الہی (معین الدین یزدی): ۸۷

۸۸

مهر «مجله» (مجید موقر): ۸۳، ۸۵

((ن-و))

نزهت القلوب (حمد الله مستوفی): ۳۵، ۳۳، ۶

۳۳۹، ۲۵۲، ۸۵، ۶۶، ۳۸

نزهت المشتاق فی الاختراق الآفاق (ادریسی)

۱۳۴

نظریة احتمالی دایر بنقاط خط سیر مار کوپولو

(سرهنری بول): ۲۹۷

نقاط سرحدی هندوستان (سرطوماس هلدیخ)

۱۲۵

نمکدان (آقا محمد علی جیحون یزدی):

۲۲۷

واسوس یالار نس آلمانی (گریستوفر سایکس)

۳۰۶

وزیر خان لشکران: ۱۲

زندیداد: ۲۰۸

((ه-ی))

هفتاد و دو ملت: ۱۰۱، ۱۰۰

یادداشت های خانیکف: ۴۲

یادداشت های «سرطوماس رو» اولین مأمور

بریتانیا در هند: ۱۱۸

یادگار «مجله» (عباس اقبال آشتیانی): ۲۸۸

۳۴۸

یکروز از زندگانی داریوش (فردنیاندیوستی)

۱۲۳

یکسال در میان ابرانیان (پرفسور ادوارد برون)

۱۷

